ابواب الهدی

تألیف علامهٔ محقق آیت الله :

میرزا مهدی اصفهانی

(قدس سرّه)

مقدمه و تحقیق و تعلیق :

حسین مفید

سرشناسه: اصفهانی، مهدی، ۱۲۶۳ـ ۱۳۲۴
عنوان و نام پدیدآور: ابواب الهدی / تألیف میرزا مهدی اصفهانی؛ مقدمه و تحقیق و تعلیق: حسین مفید.
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری: ۷۳۶ ص.
شابک: ۶ـ ۰۸۰ ـ ۵۳۹ـ ۹۶۴ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا.
یادداشت: کتاب حاضر به همراه «المستدرکات» آن می‌باشد. مقدمه کتاب حاضر به فارسی می‌باشد.
یادداشت: کتابنامه: بصورت زیرنویس.
موضوع: مکتب تفکیک.
موضوع: فلسفه اسلامی، دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.
موضوع: شناخت (فلسفه اسلامی)
شناسه افزوده: مفید، حسین، مصحح و مقدمه‌نویس و شارح.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۲ الف ۵۵ الف / ۱۳۱۸ BBR
رده‌بندی دیویی: ۱ / ۱۸۹
شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۹۵۱۹۲

شابک ۶ـ ۰۸۰ ـ ۵۳۹ـ ۹۶۴ـ ۹۷۸ ISBN 978 - 964 - 539 - 080 - 6

ابواب الهدی

تألیف: علّامهٔ محقّق آیة‌الله میرزا مهدی اصفهانی

مقدّمه و تحقیق و تعلیق: حسین مفید

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: اوّل / ۱۳۸۷
چاپ: زنبق

دفتر مرکزی: تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ تلفاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (۶ خط)
فروشگاه: تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی‌پور، پلاک ۵۶/۲ تلفن: ۳۳۵۶۶۸۰۱ (۴ خط) ۷۵۲۱۸۳۶ (۰۹۳۵)
وب سایت: http : // www.monir.com
پست الکترونیک: info @ monir.com

دیگر مراکز پخش: نشر نیک‌معارف، ۶۶۹۵۰۰۱۰ * نشر آفاق، ۲۲۸۴۷۰۳۵
نشر رایحه، ۸۸۹۷۶۱۹۸ * نمایشگاه کتاب اعراف، ۲۲۲۰۸۵۲۹ * پخش آینه، ۳۳۹۳۰۴۹۶

۹۰۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحیم

بضاعت مزجاتی است پیش‌کش به

آستان مقدس خاتم الانبیاء

حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله

به نیابت از علّامه محقّق میرزا مهدی اصفهانی رحمه‌الله

امید آن که خداوند را توّاب و رحیم بیابیم.

بسم الله الرّحمان الرّحیم

و صلّی الله علیک یاولیّ العصر أدرکنا و أرشدنا

الحمد الله الّذی لایبلغ مدحته القائلون و لایحصی نعمائه العادون و لایؤدّی حقّه المجتهدون الّذی لایدرکه بعد الهمم و لایناله غوص الفطن. ثمّ الصّلاة و السّلام علی محمّد عبده و رسوله الّذی أرسله بالدّین المشهور و العلم المأثور و الکتاب المسطور و النور الساطع و الضیاء اللامع و الامر الصادع ازاحة للشّبهات و احتجاجاً بالبیّنات و تحذیراً بالآیات و تخویفاً بالمثلات و علی عترته و اهل بیته الّذین موضع سرّه و لجأ أمره و عیبة علمه و موئل حکمه و کهوف کتبه و جبال دینه، بهم اقام انحاء ظهره و اذهب ارتعاد فرائصه و لاسیّما علی نور الله المتألّق و ضیائه المشرق و العلم النّور فی طخیاء الدیجور و الغائب المستور حجّة ابن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه و اللعن علی أعدائهم أعداء الله إلی یوم الحساب.

مقدمهٔ تحقیق

مقدّمه نگاری بر آثار مفاخر علم و فقاهت از جمله کارهائی است که اگر نبود سنت فقهای امامیه بر انجام آن هرگز بر چون نگارنده‌ای، جایز و ممکن نمی‌گردید. این دشوار از سوئی ضرورت است؛ ضرورتی بر معرفی عالمانی ـ که معرَّف اجلی از معرِّف است ـ برای کسانیکه راه نیل به کمالاتشان در سیاهه غیبت جز سیر از قرای ظاهره به سوی قرای بارکه نیست؛ و شناخت این بحورِ سیراب شده از آسمانِ بی‌منت بارنده، محتاج است به تبلیغ سینه به سینه آنچه از سلف صالح باقی مانده؛ اگرچه ربّ حامل فقه إلی من هو أفقه منه. از سوی دیگر این دشوار تکلّفی است که نتیجه آن از پیش معلوم گردیده، چه آنانکه بر سفره قرآن و عترت ارتزاق فرموده‌اند نه جسمی دنیوی دارند که دنیانشینان از مماثلتشان تقریبی بیابند و نه روحی ناسوتی که با چشم دل روئیت گردند. انوار ولایت الاهیه‌ای که جسم و جان مردگان را زنده می‌گرداند تنها به وجدان النور بالنور یافته می‌شود و بی‌وجدان نور متنور به آن یافته نمی‌گردد. و این همه تکلّف اگر نبود به امید آدم شمرده شدن سگ اصحاب کهف از پی مصاحبت، هیچ وجه متعالیی نمی‌یافت.

فقاهت امامیه:

۱

از آن زمان که ذراری آدم به آوردگاه امتحان ربوبی احصا گردیدند تکلیف بندگی تبیین و حجت آن اقامه گردید. پرسش از ربوبیت حق متعال بر ذریه آدمعليه‌السلام (ألست بربّکم؟) روشن ساخت که شدنش، بودنش و ماندنش نه درگرو که به منظور پاسخی قطعی به همین پرسش نخستین در جمیع ادوار کون و ثبوت است. در پی آن پرسشی دیگر افکنده شد تا برهانی برجهل او و تکلیفش بر طلب علم باشد و تبشیری بر معیت دائمی رحمت واسعه الاهی با او در سهولت و صعوبتِ تنگنای امتحان (ومحمد نبیکم و علی ولیکم؟).

۲

فقهای امامیه از ابتدا تا به امروز میراث بران اهل بیت عصمت اند که راه دشوار بندگی را تسهیل می‌کنند. ادوار ایشان نیز همانند ادوار زندگانی پیشوایانشان بوده و مقتضای زمانشان زبان نشر علمشان را تبیین کرده است؛ دوران تنزیل و تاویل و سپس تثبیت و تبلیغ و دست آخر تحکیم و تعلیم با فراز و نشیبهائی که گاه رونق و شکوفائی به خود دیده و گاه شب تار تقیه و وحشت.

۳

مخاطراتی که جریان اندیشه شیعی پیش روی خویش دیده است منحنی تاریخی وی را شکلی دیگر داده است. تفصیل تاریخی آن مجالی موسع می‌طلبد تا با شواهد تاریخی مستحکم و براهینی که به قوت نقد و تمحیص ابطال نگردد مساعی همه فقهای مجاهد در این مسیر با ظرایف تلاششان ستوده گردد. چه بسیارند اوتاد اربعه‌ای که در حیات موالیان معصومعليهم‌السلام کوشیدند و چه پنهانند محمدیون ثلاث و کتب اربعه شان و سه گانه متاخرتر؛ و چه دیده نشده مجاهدانِ لسانی که خطب آتشینشان و یا مواعظ آرامشان بلایای عظیم را دفع کرد و فکر و اندیشه مومنان خداجوی را پالود.

۴

گاهی آتش فتنه چونان بالا می‌گیرد که دامن قریب و مقرّب، فاضل و مفضول، عالی و متعالی را می‌گیرد و عرصه را بیش از پیش تنگ می‌کند. اگرچه دامن همت به اطفاء آتش بسته‌ای اما شعله‌اش ظاهرت را می‌سوزاند و زبانه‌اش مغزت را و دست آخر هیمه‌اش دامنت را می‌گیرد؛ و این داستان موعودِ بلا و غربال و تمحیص است.

۵

علامه اوحدی، آیت الله میرزا مهدی اصفهانی بقیّة السّلفی است که راه احیاء معارف ربّانی را از باب فقاهت امامیّه درپیش گرفت و بر میراث پدران نامدار خویش حاضر گردید تا علوم آل الرّسول علیهم‌السلام را از سینه سوخته آتش نشینان کسب کند. زانوی ادب در پیشگاه سیّد اسماعیل صدر به زمین نهاد تا از میراث معنوی سامرّاء و مجاهدات علمی میرزای مجدّد شیرازی توشه علم و تربیت نفس چیند و سیّدی را درک کند که اگرچه نسب از شاه ولایت می‌برد اما سبب از او نیز برده و عصاره علوم و معارفی بود که در سامرّاء از صاحبش بدانجا افاضه گردیده بود. دست تمنا به در خانه‌ی پیشوایِ روي سپیدان دراز کرد تا خوشه فقاهت از منتها الیه فقاهت شیعی چیند و دست آخر میرزای نائینی اجازه‌ای برای او بنگارد که استوانه‌هائی چون آقا ضیاء عراقی و سیّد ابوالحسن اصفهانی و شیخ عبدالکریم حائری مهر تائید او به مهر خود ببوسند.

۶

سالهای حضور درکربلا و مجاورت فحل اصحاب سامرّاء ـ سیّد اسماعیل صدر ـ بزرگترین درس تشیع و میراث جاودانه مجاهدت میرزای مجدّد، یعنی توسّل به ذیل عنایات وليّ وقت را چونان به او آموخت که دستگیر وی در اضطراب نجف گردید و سالهای خراسان را به او کسب و مشق کرد.

۷

مکتب معارف خراسان، نه مکتبی جدید که پاسخی متکامل به پرسشی دیرین اما ستبر شده و ریشه دوانده در فرهنگ اسلامی است. امامیّه از دیرباز با چنین پرسشهائی روبرو بودند و فقهایشان برپایه آموزه‌های بی‌تغییر کتاب و سنت پاسخی متناسب با عمق پرسش و پرسشگر غوص و غور کرده‌اند که همگی شالوده‌ای واحد دارد. وحدت بنائی و مبنائی معارف شیعی از منهج علمی و ساختار تبیین معارفشان هویداست. فقهای امامیه همواره معارف کتاب و سنت را با بحث عقل و علم و جهل می‌گشایند و پس از بیان آداب تعلیم و تربیت دست طلب به معرفت ربوبی دراز می‌کنند. حجج الاهی را از پیِ معرفت ربوبی در کتاب الحجّة به مناط الوهی می‌شناسند. کتاب الایمان و الکفر می‌گشایند تا راه ایمان درپیش گیرند و یاد مرگ و معاد کنند. قلب خویش به ایمان تیزآب کنند و جوارح به حسن اخلاق صیقل. هردو دایرة المعارف بزرگ شیعیِ کافی و بحارالانوار همین سبیل درپیش گرفته‌اند و میرزای اصفهانی نیز هم.

چرا ابواب الهدی؟

در میان مجموعه آثار مرحوم آیت الله میرزا محمّد ـ مهدی ـ اصفهانی (۱۳۰۳ ـ ۱۳٦٥ ق)، رساله ابواب الهدی از جایگاهی ویژه برخوردار است. اهمّیت این اثر به چند عامل مختلف برمی‌گردد. عامل نخست، تأخّر زمانی تألیف آن توسط مؤلّف است که موجب گردیده حاوی آخرین نظریات علمی وی باشد. این مطلب بخوبی در خود اثر نمایان است: آنجاکه در متن، اشاره به رساله مصباح الهدی می‌کند و همچنین می‌گوید تفصیل مطالبش را در معارف القرآن آورده است که هر دو در زمره مشهورترین و مفصل‌ترین آثار دوره پایانی عمر اویند. اما عامل دوم، فهرست‌گونه بودن این اثر است. ایشان در این اثر به ذکر مختصر و تبویب یافته مبانی خود و مخالفان خود اشاره می‌کند؛ بنابراین تدبّر در این اثر پژوهشگران را در درک صحیح آخرین نظریات ایشان و دریافت جایگاه هرکدام از مبانی در میان کل منظومه فکری میرزای اصفهانی یاری شایانی خواهد کرد. عامل سوم اهمیّت این رساله، شهرت و رواج آن است. این اثر تا پیش از این دوبار

منتشر گردیده است و البته هر دوبار با مشکلات فراوان. مرتبه نخست انتشار به سالهای ۱٤۰۳ تا ۱٤۰۵ قمری باز می‌گردد. در آن زمان انتشار آن را مرحوم سیّد محمد باقر نجفی یزدی، یکی از شاگردان ایشان، برعهده داشت که البته به شکلی نازیبا و با اغلاط فراوان به دست علاقمندان رسید. مرتبه دوم انتشار آن نیز به سال ۱۳۸۵(ه.ش) به همّت بوستان کتاب و به تحقیق آقای حسن جمشیدی مربوط می‌گردد. متاسفانه محقق مذکور بی‌توجه به ضوابط تحقیقی دست به انتشار بسیار بد این اثر زد. ضعف کار تابدانجا رسید که یک باب از کتاب به کلّی حذف گردید و دست آخر معلوم نشد که تلاش ایشان برای احیاء کدام نسخه بوده است؛ چه بر روی جلد آن تعبیر «به روایت فائقی» دیده می‌شود اما متن به روایت نسخه آستان قدس رضوی است و جالب‌تر آنکه در پاورقی هم به نسخه فائقی ارجاع شده و هم به نسخه آستانه که این مویدی است بر نامعلوم بودن نسخه متن.

همین مسئله یعنی انتشار نامناسب این اثر ارجمند باعث شد تا سرور عزیز جناب آقای بیابانی اسکویی پیشنهاد احیاء آن را به حقیر بدهند تا این بار این اثر ارزشمند برای علاقمندان به شکلی صحیح مهیّا گردد. بنابراین هدف اصلی در این کار دستیابی به نسخه‌ای صحیح و قابل اعتماد و استناد از ابواب الهدی بود که بتوان به جرأت آن را به مولف محترم نسبت داد.

شیوه انجام کار:

به منظور دستیابی به یک نسخه اصلی در ابتدا تلاش شد تا نسخ مختلف گردآوری شود. به همین منظور نسخ آستان قدس رضوی، سیّد محمّد باقر نجفی یزدی، علی اکبر صدرزاده، محمّد باقر ملکی‌میانجی ، غلامعلی فائقی و عبدالله واعظ یزدی جمع آوری شد. البته احتمال داده می‌شود که نسخه‌ای متعلّق به مرحوم نمازی نیز وجود داشته باشد که متأسفانه بدان دست نیافتیم.

در مرحله بعد درصدد مقابله نسخ با یکدیگر برآمدیم تا اختلافات معلوم گردد. البته در همان ابتدا به یک نکته مهم دست یافتیم که آن جایگاه ویژه دو نسخه در میان نسخ

دیگر از جهت اعتبار آنها بود. نسخه آستان مقدس رضوی نسخه‌ای است که در آن حواشی مرحوم میرزای اصفهانی به عنوان تصحیح با جوهر بنفش مشخّص است. در این نسخه پاره‌ای از عبارات که در متن آمده و عیناً در نسخ دیگری چون نسخه ملکی میانجی (یکی از نزدیکترین نسخ به نسخه متن آستانه) و یا صدرزاده نیز دیده می‌شود، قلم خورده و تصحیح یافته است. وجود تصحیحات مؤلف بر روی این نسخه، آنرا درجایگاهی ویژه قرار می‌دهد. اما نسخه مهم دیگر، نسخه علی اکبر صدرزاده دامغانی است. این نسخه دو ویژگی مهم دارد. یکی مربوط به شخصیت مرحوم صدرزاده است که نزدیکی‌بسیاری به مرحوم میرزای اصفهانی داشته است و به همین لحاظ آثار فراوانی از استنساخهای ایشان از آثار میرزای اصفهانی بدست آمده که البته دقت و اهمیت فراوانی را نیز در ضبط مطالب دارند و دیگری نیز عبارت پایانی این نسخه است.

«قد فرغت من استنساخه من النسخة المصححة بنظر الاستاد دام عزّه فی الثانی عشر من الربیع الثانی من سنة ثلث و ستین و ثلثمأة بعد الالف فی الهجرة المطابق بـ ۱۳۲۳/۱/۱۷ و انا الاحقر الفانی علی اکبر صدرزاده دامغانی».

این عبارت نشانه آن است که ایشان از نسخه تصحیح شده توسط استادشان آن هم در فاصله کوتاهی تا پایان عمر، یعنی ۲ سال، استنساخ کرده‌اند. به همین دلیل برخلاف سایر نسخ که عمدتا استنساخ از روی یکدیگر بوده است، این نسخه از روی نسخه تصحیح شده توسط مولف استنساخ شده است. امّا از آنجایی که این نسخه با نسخه آستانه نیز تفاوت دارد، خاصّه آن که برخی از عباراتی که در نسخه آستانه تصحیح شده در این نسخه اثری از اعمال آن دیده نمی‌شود، دو احتمال مهم داده می‌شود. یک احتمال، تقدّم تصحیح این نسخه نسبت به نسخه آستانه و احتمال دیگر تعدد دفعات تصحیح و آن هم بر روی نسخ مختلف است. به نظر احتمال دوم قوت بیشتری دارد؛ چراکه نسخه آستانه نیز نسبت به نسخه صدرزاده در بعضی عبارات با کاستیها و یا تفاوتهایی در عبارات مواجه است که نشان از تصحیح نسخه آستانه از روی نسخه صدرزاده ندارد. بنابراین به نظر می‌رسد که این رساله در دو مرتبهٔ مجزا توسط مؤلف تصحیح شده باشد.

در مسیر مقایسه نسخه‌ها معلوم شد که نسخه ملکی میانجی نسخه‌ای دقیق و مشابه

به نسخه متن آستانه و بدون حواشی آن است در عین اینکه نسخه نجفی یزدی نیز نسخه‌ای نزدیک به این دو است؛ با این تفاوت که مرحوم نجفی به منظور انتشار ابواب‌الهدی سعی در اعمال پاره‌ای تصحیحات از جانب خودکرده است. به عنوان نمونه به جای ضمائر، اسم ظاهر بکار برده و یا در مواردی در داخل پرانتز روایت و عبارتی از خود در تشریح و تفسیر مطالب افزوده است. البته از اغلاط املائی فراوان آن نیز نباید گذشت.

نسخه فائقی نیز نسخه‌ای از روی نسخه واعظ یزدی است. در مواردی که مرحوم واعظ یزدی عبارات خود را در حاشیه تصحیح کرده است، مرحوم فائقی مستقیماً عبارت تصحیح شده او را در متن آورده است. مشخصه مهم این نسخه آن است که ظاهراً ایشان درصدد بوده‌اند به جای استنساخ از روی نسخ بیشتر به یک تقریر دست یابند. به همین منظور در ابتدا سعی کرده‌اند مضمون مطالب را با عبارات خود بیاورند. به همین جهت در ابواب نخستین، اختلاف این نسخ با سایر نسخ بسیار فراوان است اما به مرور از این کار منصرف گشته‌اند و به نقل عبارات نسخ دیگر اکتفاکرده‌اند بنابراین اختلاف آن دو با سایر نسخ در ابواب پایانی بسیارکم شده است.

اما به هر روی چون هدف ما دست یابی به نسخه مصدر بود بنابراین در تصحیح نهایی نسخه آستانه را نسخه مبنا و نسخه صدرزاده را نسخه معین قرار دادیم تا محور متن این دو نسخه تصحیح شده و قابل اعتماد بیشتر باشند. ازاین رو هر جا اختلافی بود آن را ذکر کردیم. در مواردی که امکان داشت، عبارت نسخه دیگر (صدرزاده) را که به صورت زیادت بر نسخه متن بود، در داخل متن و البته با ذکر آن در پاورقی، آوردیم. دلیلش نیز آن است که به نظرمان این کار به خواننده نه تنها لطمه نمی‌زندکه می‌تواند در فهم مطلب کمک کند. البته در مواردی که میسّر نبود آن را در متن بیاوریم در پاورقی می‌آوردیم. از سوی دیگر عبارات سایر نسخ در صورتی که حاوی نکته‌ای بود و مویّدی از سایر نسخ نیز داشت و یا لازم بود عبارتی جهت تصحیح متن توسط ما بدان افزوده گردد و دست بر قضا آن زیادت در سایر نسخ موجود بود، آن را نیز در پاورقی یا متن از همان نسخه می‌آوردیم تا اصلاحات ما در متن کمتر گردد.

کار دیگری که در تصحیح انجام شد مصدریابی منقولات بود. در این جهت نیز آنجایی که روایتی نقل شده بود ـ با توجه به سندی که از آن نقل می‌شد ـ به همان سند مراجعه کردیم (و نه به همان روایت باسندی دیگر) و به جای متن نقل شده، عین متن روایت در مصدر اصلی را آوردیم. در حقیقت مواردی بود که روایت در نسخ با روایت در مصادر اصلی ـ که اکثر روایات از بحار الانوار نقل شده‌اند و به سند بحار از سایر مصادر ـ تفاوت داشت؛ در اینجا در مقام تصحیح، متن روایات مصادر را آوردیم. البته مواردی بود که فقط بخشی از متن روایت محل استناد مولف بوده و به همین منظور روایت را کامل نیاورده است. در این موارد نیز ما هم متن روایت را کامل نیاوردیم بلکه صرفا همان محل استناد امّا متن مصدر اصلی را ذکر کردیم. محققان محترم در صورت تمایل می‌توانند متن کامل آن روایات را براساس آدرسشان در مصادر اصلی بیابند. این روش عینا در عبارات منقول از کتب عرفانی و فلسفی نیز انجام شد. البته در مواردی که متن یا روایت مورد نظر یافت نمی‌شد در پانوشت ذکر شده است.

نکته حائز اهمیت دیگر آنکه مبنای ما در تصحیح و یا نقل روایات در متن و مستدرکات کتاب ـ که اندکی بعد بیشتر راجع به آن خواهیم گفت ـ نقل نرم‌افزار جامع الاحادیث (نور، نسخهٔ ۲/۵) بود. ما خود واقفیم بر اینکه این نقل نیز نیازمند تصحیح و ویرایش می‌باشد. امّا از آن روی که هنوز هیچ مرجع جامع، معتبر و رایجی درباره تصحیح بحارالانوار در دست نمی‌باشد و تصحیح و ویرایش روایات از جانب ما ـ به غیر از اینکه خود یک کار تحقیقی گسترده‌ای است که از هدف و منظور ما خارج می‌باشد ـ موجب سردرگمی محققین می‌گردید بنا بر آن گذاردیم که صرفاً به نقل روایات ـ که حجم قابل توجهی از تحقیق را نیز به خود اختصاص داده است ـ اکتفا کرده و هیچ‌گونه تصحیح و یا ویرایشی را در آن اعمال نکنیم.

حاشیه‌نویسی و شرح متن:

از جمله کارهای دیگری که صورت گرفت تبیین پاره‌ای از عبارات بود. واقعیت مطلب آن است که از آن جهت که مطالب میرزای اصفهانی مطالب جدیدی است و

متاسفانه در برخی موارد از جانب موافقان یا مخالفان با کج فهمی مواجه گردیده است؛ یکی از ضروریات انتشار این اثر تشریح مطالب سخت و ثقیل آن می‌باشد. برای این منظور اگر می‌خواستیم که به شرح همه متن بپردازیم غیر از بضاعت اندک حقیر در این مسیر، با مشکل طولانی شدن کار و حجیم شدن آن مواجه می‌شدیم و این دشوار در این زمان میسور نبود. بهتر دیده شد که در عرضه ابتدائی این اثر فخیم تنها به ذکر پاره‌ای از شواهد که بتواند در دست‌یابی به آراء نویسنده کمک‌کار باشد، بسنده کنیم و هر گونه تفسیری از آن را به محققان بسپاریم. به همین سبب تلاش کردیم مطالب دشوار که البته گاه بستر اختلاف نظر علمی نیز می‌شود را در حدی مختصر که صرفا از ثقل آن بکاهد و از سوی دیگر زمینه‌ای را برای اهل تحقیق و تدبر فراهم آورد از مطالب خود نویسنده در پی‌نوشت ابواب (تذییلات) تشریح کنیم. در این راستا همتمان برآن بود که اولاً تا جایی که ممکن است بیانی از خود نیاوریم و به نقل کلمات ایشان بسنده کنیم، ثانیاً به عباراتی استناد کنیم که با دقت و تامل در دستگاه فکری ایشان انتخاب شده باشند و در منظورمان کمک شایانی کنند، ثالثاً از آثار خود مولف باشند و نه از تقریرات و تبیینهای شاگردان و شارحان و مفسران و... و رابعاً در نقلهایمان به تقدم و تاخر آثار و احیاناً تغییر و تحولات در کلمات نویسنده و چگونگی تبیین یک مسئله نیز توجه داشته باشیم و همه موارد متفاوت در یک عنوان را ذکر کنیم تا مجال تحقیق برای اهل آن گشوده شود. بنابر این اگر در مطلبی عبارات متفاوتی دیده می‌شدند سعی کردیم آنها را بیاوریم و در غیر این صورت از میان آثار موجود، صرفاً به بهترین و گویاترین عبارات در تشریح یک مسئله اکتفا کنیم، چه آن عبارت جزو آثار مقدم بود و چه جزو آثار موخر. همچنین هر جا مطلبی را مستند به نویسنده ذکر می‌کردیم، اگر آن نقل از مصادر تصحیح شده توسط مؤلّف یا به خط وی نبود، دست کم با دو نسخه مختلف مقابله نمودیم تا صحّت استناد به وی نیز خالی از شوائب لغزشهای نسخه‌نگاری باشند (اگر در جائی علامت [ ] باشد به معنای عبارت زائد بر نسخهٔ مبناست و اگر در جایی علامت [:] به معنای جایگزینی آن واژه یا عبارت در نسخهٔ معین نسبت به نسخهٔ مبنا می‌باشد). نکتهٔ حائز اهمیتی که در نقل کلام نویسنده چه در متن و چه در تذییلات بدان التزام داشتیم. اعمال نکردن هرگونه

ویرایش ادبی برای حفظ امانت بود. اگرچه در مواردی روشن بود که ساختار ادبی کلام نیازمند اصلاحاتی است و از سوی دیگر برخی از مکتوبات اساساً بدون توجه به ظرائف ادبی و صرفاً به منظور تسوید مطالب و ثبت مسائل نگارش یافته‌اند (اوج این مسأله را می‌توان در عبارات فهرست‌ها یافت که در بخش کتابشناسی تفصیلی بیشتر بدان خواهیم پرداخت) امّا از آنجایی که این مطالب برای نخستین بار منتشر می‌گردند و پاره‌ای از این متون واجد عبارات حل کنندهٔ معضلات مهم و نکات ارزشمندی هستند که نمی‌توان به سادگی از آنها دست شست و همچنین تغییر مطالب موجب سردرگمی محققان می‌گردد و از سوی دیگر میرزای اصفهانی نیز به منظور جلوگیری از تغییر مطالب اجازهٔ تغییر عبارات را صرفاً به افراد خاصّی چون مرحومان نمازی و مروارید داده است؛ همتمان را بر نقل صحیح و بدون ویرایش ادبیِ عبارات قرار دادیم. در هر حال به منظور تشریح عبارات از فهرست‌نویسی‌هایی که در گذشته برای‌برخی آثار چون انوار الهدایه، ابواب الهدی، رساله اعجاز قرآن و مصباح الهدی و... تهیه کرده بودیم و همچنین از فهرست معارف القرآن که مدتها پیش توسط برادر گرامی جناب آقای بیابانی اسکویی تهیه شده بود استفاده کردیم. در مرحله بعد، هم به جهت نگارش کتابشناسی تفصیلی از آثار میرزای اصفهانی و هم به سبب دستیابی بیشتر به عباراتی که حل کننده معضلات باشد تمامی آثار منتسب به ایشان را مطالعه و فهرست نگاری کردیم که در مجموع بالغ بر ۲۵۰۰ صفحه از آثار ایشان مطالعه شد. نباید فراموش کرد که جمع‌آوری پاره‌ای بیانات مؤلّف پیرامون یک مسئله از مصادر مختلف به معنای روشن شدن تمام مطالب نیست. بنابراین محقّقین می‌بایست آداب تعلیم و تعلم را در این مسیر نیز در خاطر داشته باشند و مسیر تحقیق و مراجعه به تمام آثار را بپیمایند؛ چراکه پاره‌ای از مطالب نیز اساسا در این اثر بدانها اشاره‌ای نرفته است تا بتوان پیرامون آنها نیز مطالبی بیان کرد و یا دستیابی به عمق مطالب جز با انس و تدبر و تعلیم همه مبانی میسور نخواهد گردید. نکته حائز اهمیت دیگری که در ارائه توضیحات مولف پیرامون یک مسئله بنابر سایر آثارش مورد توجه قرار دادیم آن بود که فصول ابتدائی این رساله به شیوه قبضی و فصول انتهائی آن به اسلوب بسطی نگارش یافته است (توضیح این مطلب را به زودی در اندکی پیرامون ابواب

الهدی خواهیم آورد). بنابر همین اصل سعی کردیم پاورقیهای توضیحی را در فصول ابتدائی بیاوریم که مطالب بصورت مجمل و بدون تفصیل آورده شده‌اند تا در همان اثنا خواننده با مطلب آشنا شود و با توجه به آنها در فصول نهائی که به شیوه بسطی است و کمتر نیازمند توضیح به جمع بندی مطالب و قرائت سریعتر مباحث موفق گردد. البته مسائلی نیز در فصول نهائی مطرح می‌شدند که در فصول ابتدائی اثری از آنها دیده نمی‌شد و در اینگونه مطالب ناگزیر بودیم از اینکه پاورقیها را در آن فصول بیاوریم. در این موارد نیز سعی شد تا حد امکان پاورقیها را در آغاز فصول بیاوریم تا کار قرائت و فهم مطالب ساده‌تر گردد. کار دیگر نیز ارجاع مباحث مختلف به پاورقیها یا بخشهای دیگری از متن بود که خواننده ناآشنا با کتاب را برای پی‌گیری یک موضوع یاری می‌کند.

از آنجائی که این اثر یکی از آثار مرجع در بیان مبانی میرزای اصفهانی است. تحقیق آن نیز می‌بایست بر سبیل یک اثر مرجع باشد. به همین جهت بر آن شدیم که آنجائی که ایشان در متن مستقیما به روایتی یا عبارتی فلسفی یا عرفانی یا تاریخی اشاره نمی‌کند اما در واقع در مقام بیان آن است و یا اندیشه‌اش متخذ از آن مباحث است آن عبارات یا روایات و... را نیز در تحقیق بگنجانیم و در پی‌نوشت کتاب (المستدركات الرّوائية) بیاوریم. در این مسیر به دو نکته توجه کردیم: نکته نخست آن بود که سعی کردیم تا جائی که ممکن است مستندات احصاء و بدون پرداخت علمی از جانب ما ارائه گردد تا همان شوائبی که از آن بر حذر بودیم پدید نیاید. بر همین اساس از شرح و بیان آنها حذر کردیم و تنها در برخی موارد دست به دسته بندی آنها بردیم. البته در مستندات روائی برای جلوگیری از اطاله موارد مشابه را حذف کردیم و در عبارات فلسفی و عرفانی و تاریخی به نقل عبارتی که وافی به مقصود باشد، اکتفا کردیم و این بار نیز شرح و بسطی ندادیم. البته در برخی از عبارات که از گلوگاههای مباحث بود و ریشه در روایات داشتند؛ مثلا حقیقت وهم، یقین، فطرت، نور علم و...، ابتدا فیش برداری کردیم و سپس با حذف مشابهات و در برخی موارد دسته بندی، آنها را در پی نوشت آوردیم تا کار تدقیق محققان آسان شود و مرجعیت اثر در تصحیح و حاشیه نویسی آن نیز حفظ گردد. البته گاهی چه در این مستندسازیها و چه در ارائهٔ شواهدی برای تبیین عبارات میرزای

اصفهانی بهتر بود که مطالب طی‌چند بخش و به صورت جزئی تر و در چند پاورقی ذکر شود. به همین سبب در انتهای کتاب فهرست پاورقیهای مختلف را ذکر کردیم تا کار تحقیق آسان تر شود. اما نکته دومی که در این مستند سازیها رعایت کردیم آن بود که آنجائی که عباراتی را از میرزای اصفهانی یا متون فلسفی و... برای شرح مطالب می‌آوردیم با عنوان تذییلات در انتهای هر باب و با اعداد داخل (پرانتز (۱)، (۲)،...) تقدیم داشتیم اما آنجائی که روایتی یا متنی را برای تحقیق در مطلب جستجو و گردآوری کرده بودیم آن را با عنوان مستدرکات در انتهای کتاب و با اعداد ستاره‌دار ((۱*)، (۲*)،...) ذکر کردیم تا تطویل پاورقیها موجب فرار مطلب از ذهن و چشم خواننده گرامی نگردد و کار خواندن متن سخت نگردد.

لازم به ذکر است که جهت احتراز از اختلاط متون مختلف با یکدیگر عبارات خود را با یک فونت خاص، عبارات نویسنده را با یک فونت دیگر (عبارات متن بصورت درشت‌تر و مستندات در پاورقیها بصورت ریزتر) و عبارات روائی، فلسفی، عرفانی و تاریخی از سایر مصادر را با فونتی دیگر آوردیم.

در پایان مناسب است به تلاش دیگری نیز اشاره کنیم که آن عبارت بود از گردآوری روایات مربوط به آیات مستند نویسنده که در جوامع روائی یا تفسیری دیده می‌شدند. در واقع از آنجائی که در شیوه تفسیری نویسنده روایات جایگاهی خاص و تعیین کننده دارند و دست بر قضا ربط پاره‌ای از آیات به مباحث ایشان تنها در پرتو اطلاع از روایات مفسر و مبین آیه کشف می‌گردد ـ و روشن است که مولف به سبب شیوه تفسیری ویژه‌اش با نظر به روایات به آیات استناد کرده است ـ روایات مربوط به یک آیه را در پی‌نوشت کتاب برای محققین گردآوردیم. اما از آنجائی که مبانی تفسیری و فقه الحدیثی نویسنده خود تحقیقی مستقل می‌طلبد و در این مجال محال می‌نمود، به خود اجازه تفسیر آیات در پرتو روایات و شرح آنها راندادیم تا از هدف پیش گفته دور نیافتیم.

اجازه دهید این مطلب را در این‌جا اندکی بیشتر تشریح کنیم. میرزای اصفهانی، آنچنانکه از سایر مباحث پیداست، در تبیین معارف قرآن به شیوه‌ای نامرسوم و غیرمتداول عمل کرده و به نتایجی متفاوت از علوم بشری و یا بسیاری از مفسّران قرآن

دست یافته است. روشن است که این تفاوت در مباحث به‌سبب اختلافات مبنائی و بنائی او با پاره‌ای از مفسران قرآن کریم است. از جمله اختلافات مبنائی وی با بسیاری از مفسّران قرآن کریم شیوه متفاوت وی در فهم قرآن می‌باشد. روشن است که طرح و بسط این مسئله در این مجال ممکن نمی‌باشد، امّا به‌طور خلاصه او در چند عبارت اساسی‌ترین مسئله در فهم قرآن را چنین بیان می‌کند:

فظهر تقوّم انعقاد و تحقق الحجيّة و صيرورته منشاء عقلائياً لليقين بتمام مراداته فى نصوصاته و محكماته على المراجعة الى الرسول و أوصيائه الثقل الأصغر حتّى فى أخذه من حيث التقديم و التأخير كى يصير الآيات المنزلة منجّمة مرتّبة بالترتيب الإلهى و بعد تحقق الموضوع بديهىّ حجّيته فانّه اساس الدين و الحجّة و الخليفة. (مصباح الهدى، نسخه آستانه، ص ۳۳)

المطلع الرّابع: أنّ من الألطاف الإلهيّة جعل الخلافة من أركان الدّين و احسن ما يمكن فى تعريفه و تمييزه بتنصيصه فى كتابه السّماوى بعصمة الخليفة و بعلمه الحاصل با الكتاب. اذ بوجوده و علمه و عصمته يكون حجة لصدق الكتاب فى إخباره عنه كما أنّ الكتاب بتنصيصه يكون حجة له. فيتعاكس البرهانيّة من الطرفين للطرفين و القرآن المقدّس قد سلك على هذا المسلك و من المعلوم انّه لو صدر عن الحجّة ما ينافى ظاهر الكتاب لوجب تقديمه عليه لأنّه بنصّ الكتاب معصوم و عالم بالكتاب فعلى هذا الى أنّه من المقطوع الّذى لا يرتاب فيه احد ان المتكلّم بالقرآن عوّل على قرائن متّصلة عقليّة و هو حجّة داخلية و على قرائن منفصلة خارجيّة و هى بيان من عنده علم الكتاب و هو حجّة خارجيّة، انّ من الواضحات ايضا صدور ما يخالف بعض ظواهر القرآن عنهم فيسقط حجّية كلّ ظواهر القرآن بالاستقلال: فله حجيّة اجتماعيّة مع العقل الداخل و الحجّة الخارج. (القرآن و الفرقان، نسخه ملكى ميانجى، ص ۹)

فهذه المطالع العشر توضح و تظهر عدم حجيّة الكتاب و عدم كاشفيّته عن مراده تعالى فى مقام ظهوره و كشف علومه بل هو مع بيان المتحدّى به حجّة جمعا على علمه الإلهى و حكمته و هدايته... فتخلّص ممّا ذكرنا انّ كلام الله من حيث القرآنية الّتى بها برهان ربنا و حجّة باقية لأهل العالم و خليفة الرسول على الأمم لاحجيّة له فى بيانيّته و مبيّنيّته و

تبیانیّته الّا مجمعاً مع بیان من عنده علم الکتاب و أنّ خلافته خلافة اجتماعیّة و نادی المتحدّی بذلك بأعلی صوته حیث قال أنّی خلفت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی. (همان، ص ۱۳)

بنابراین ما نیز سعی کردیم تا تمام روایات مربوط به یک آیه را جمع‌آوری کنیم تا دستیابی به معنای آیه و استناد مؤلّف به آن روشن گردد. ناگفته پیداست که همه روایات مربوط به یک آیه لزوماً مایحتاج تفسیری آن آیه در استناد مؤلّف نمی‌باشد؛ امّا چون اکثر این روایات حاوی نکات ارزنده دیگری بود که به راه یافتن به سایر مباحث مؤلّف در عبارات دیگرش کمک می‌کرد، از حذف آنها اجتناب کردیم تا هم از مقصود اولیه خویش دور نیافتاده باشیم و هم امکان دستیابی به روایات را برای محققین ساده‌تر کرده باشیم و همچنین شیوه تفسیری میرزای اصفهانی در نمونه‌ای عملی معلوم شده باشد. و البته کار تطبیق این روایات با مباحث بر عهدهٔ خوانندگان فرهیخته خواهد بود.

تقدیر و تشکر:

در انتها بر خود فرض می‌دانم که از تمامی دوستان و برادران و اساتیدی که در تحقق این مهم یاری کردند از صمیم دل سپاس‌گزاری کنم و قرب حضرت رب العزه را برایشان در پناه عنایات ولی عصر عليه السلام مسألت کنم. همچنین از سرور ارجمندم جناب آقای حاج شیخ محمد بیابانی اسکویی که بدون حمایتهای فکری و معنوی ایشان شکل گیری و سرانجام این کار غیر ممکن می‌نمود، قدردانی می‌کنم. ایشان کار را در چند مرحله با دقت فراوان مطالعه کردند و من را از پیشنهاداتشان بهره‌مند کردند. بالاخص زحمتی که ایشان در مدتها پیش کشیده بودند یعنی فهرست نویسی معارف القرآن یاوری بی‌بدیل در این کار بود. از استاد فرهیخته‌ام جناب آقای دکتر سیّد محمّد تقی نبوی که بخشهایی از این تحقیق را مطالعه فرمودند و با نظرات صائبشان راهنمایی‌ام کردند نیز تشکر ویژه دارم. همچنین از استاد عالی‌مقام جناب آقای عبدالحسین حائری یزدی که در کار قرائت نسخهٔ خطّی رسالهٔ «انوار الهدایة» یاری فرمودند شکرگزارم. از جناب آقای دکتر سیّد عدنان حسینی اشکوری نیز که کار تصحیح عبارات عربی ما را بر عهده داشتند قدردانم. از دوستان

مهربانم آقایان سید کاظم موسوی بجنوردی و سید حسن موسوی بجنوردی کمال تشکر را دارم که با سعه صدر و مهربانی امکان استفاده از کتابخانه بی‌نظیر دایرة المعارف بزرگ اسلامی را برایم فراهم آوردند تا در کار تحقیق تسهیل فراوانی باشد و البته در این کار تلاش دوستانشان در آن بنیاد فرهنگی که خالصانه یاری می‌رسانند در نزد خدای منان بی اجر نخواهد ماند. همچنین از برادران عزیزم آقایان دکتر سیّدمحمدعلی حسینی لواسانی و مهندس سروش آل صاحب فصول نیز کمال سپاس و امتنان را دارم.

در پایان از همه دوستانی که یاری کردند و همه پشتیبانان اعلای فرهنگ معارفی تشیع سپاسگزارم و برایشان جامی از کوثر به سقایت امیرمومنان ـ علیه افضل صلوات الله ـ و به پیمانه ولیّ عصر عجّل الله تعالی فرجه الشّریف مسالت دارم تا مگر به الطاف و شفاعتشان بر خوان نعمت حضرت ختمی مرتبت ﷺ حاضر گردیم.

چشم به راه پند ناصح مشفق و مومن مرآتی‌ام که همه ناراستی‌ها و کژیهایمان را به‌تمامه بنمایاند؛ که مگر پیش از نقد ناقد بصیر، خود خطاهایمان را اصلاح کنیم.

والسلام علی من اتبع الهدی

بندهٔ کمترین حسین مفید

۲۸ صفر ۱۴۲۹

درآمدی بر تاریخ حیات علمی میرزای اصفهانی

مقدّمه:

یکی از مکاتب فکری معاصر که به حق تأثیر بسزایی بر اندیشه شیعیِ ایرانِ معاصر گذاشته است مکتب مرحوم میرزا محمد ـ مهدی ـ غروی اصفهانی (۱۳۰۳ ـ ۱۳۶۵هـ‌ق)[۱] می‌باشد. این نظام را می‌توان تحت نام «مکتب تفکیک»[۲] در آثار استاد محمدرضا حکیمی یافت؛ اگرچه در این تسمیه این وجه نیز مطرح می‌باشد که ای بسا اول بار آن را جناب آقای دکتر توکل مطرح کرده باشند.[۳] به نظر می‌رسد این

---

۱ ـ دایرة المعارف تشیع، ذیل میرزا مهدی اصفهانی و مکتب تفکیک، محمدرضا حکیمی.

۲ ـ مکتب تفکیک عنوان مقاله‌ای از استاد محمدرضا حکیمی است که نخست در نشریه کیهان فرهنگی (سال نهم، ش ۱۲، اسفندماه ۱۳۷۱) چاپ شد و به سرعت مجله به چاپ دوم رسید. سپس مقاله با پیوست‌های افزوده‌شده به همت حجت‌الاسلام سیدهادی خسروشاهی و با مقدمه‌ای از وی در مجموعه ویژه‌نامه‌های تاریخ و فرهنگ معاصر، ویژه‌نامه (۱)، در سال ۱۳۷۳ چاپ گشت. در نهایت همان مقاله با مقدمه و چند مطلب توضیحی به قلم آقای محمدرضا حکیمی به صورت کتابی مجزا به همت دفتر نشر فرهنگ اسلامی در سال ۱۳۷۵ در ۱۵۰۰ نسخه به چاپ رسید. ر.ک: محمدرضا حکیمی، مکتب تفکیک، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۶، ص ۱۵ (پاورقی ۱).

۳ ـ این نظر را آیت‌الله سیدجعفر سیدان در گفت‌وگویی که با آقایان فیاضی و پارسانیا داشتند و به

نام‌گذاری چندان مناسب این مکتب نباشد و بهتر است آن را «مکتب معارف خراسان» خواند. ضرورت این تغییر نام مجالی فراخ‌تر می‌طلبد، اما در این نوشتار به دو علت عمده این ضرورت اشاره می‌شود.

۱ـ نام‌گذاری مکتب تفکیک از جانب آقای محمدرضا حکیمی به دلیل تقریر خاصی است که وی از این مکتب فکری داشته است. البته ای بسا استراتژی طرح مباحثی این‌چنینی برای نخستین بار در سطح جامعه از نظر ایشان ضرورت این نحوه تقریر از مباحث را بنیان نهاده باشد. در هر صورت به نظر می‌رسد تقریر موجود از این مکتب فکری در آثار این استاد فرزانه تمام زوایای آن را پوشش نداده است و در مواردی نگاههای علمی ایشان نیز به مباحث افزوده گردیده است. اما با اوج‌گیری امواج نقد و بررسی آرای این مکتب به نظر می‌رسد منتقدان با در نظر گرفتن مبانی یک تقریر خاص و یا تعمیم آن به تمام جریان یک اندیشه، چوب حراج به تمام آرا و تقریرات مختلف این مکتب زده باشند و بسیاری از آرای مطروحه در مکتب معارف را که از اعتبار متفاوتی نسبت به آرای مکتب تفکیک در نقد بهره‌مندند را به یک شیوه فهم کرده باشند. بدین سبب برای دسترسی بهتر اهل علم به مبانی و حقایق این نظام فکری به نظر می‌رسد امروز ضرورت بیان سایر تقریرات و طرح پایه‌ای‌تر بسیاری از مبانی فرا رسیده باشد. در این صورت این تغییر نام از خلط مبانی و مباحث، بیشتر جلوگیری خواهد کرد.

۲ـ تلاش اصلی مرحوم میرزای اصفهانی در تمام سال‌های حضور در مشهد مقدس رضوی بر تبیین معارف قرآن یا معارف الاهیه بر پایه فرمایشات قرآن کریم و عترت پیامبر ﷺ بوده و هرگز مقصود اصلی و اولیه ایشان تفکیک معارف وحیانی از دانش‌های بشری همچون فلسفه و عرفان نبوده؛ اگرچه این مقصود نیز در پرتو تبیین معارف الهیه از نظر ایشان نیز حاصل شده است و این مطلب به روشنی از عبارات ابتدایی ایشان در رساله ابواب الهدی معلوم می‌گردد. وی این مساله را به قدری جدی پیگیری کرده که نام یکی از آخرین نوشتارهای وی معارف‌القرآن است که در آن سعی کرده تا معارف و علوم قرآن را در آن تبیین کند. بدین سان به نظر می‌رسد تعبیر مکتب

✍ صورت جزوه‌ای در سال ۱۳۸۳ در قم منتشر گردیده، مطرح ساخته‌اند.

معارف نامی باشد که به مَنهج مروّج آن و تلاش‌های وی نزدیک‌تر بوده و تسمیه‌ای است که به گوش دانش‌آموختگان آن آشناتر است. تسمیه مکتب معارف که متّخذ از دروس معارف می‌باشد آنقدر مشهور است که در گزارشات تاریخی پیرامون حوزه علمیه مشهد و دروس آن تصریح می‌شود که مرحوم میرزای اصفهانی درسی با نام «معارف» تشکیل می‌دهد.[۱] بنابراین عنوان مکتب معارف خراسان نه تسمیه‌ای جدید بلکه بازگشت به عنوان نخستین آن است.

میرزای اصفهانی کیست؟

یکم. میرزای اصفهانی از اصفهان تا نجف

میرزا محمد ـ مهدی[۲] ـ ابن میرزا اسماعیل اصفهانی غروی از علمای مشهور قرن چهاردهم قمری در مشهد مقدس رضوی است که در سال ۱۳۰۳.ق در اصفهان متولد شد.[۳] پدرش که از صلحا و اخیار ملّاکان اصفهان بود امر تربیت و تحصیل او را در اوان کودکی در اصفهان بر عهده گرفت. وی تحصیلات مقدماتی و اندکی از اصول و فقه را نزد اساتید محلی آموخت. او پدر را در نُه سالگی از دست داد و سپس تحت سرپرستی، عالم بنام اصفهان، مرحوم حاج رحیم ارباب اصفهانی قرار گرفت. وی در دوازده سالگی، یعنی در سال ۱۳۱۵.ق به سفارش وی به عتبات عالیات هجرت کرد و به نزد سید اسماعیل

---

۱ ـ گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد، سید علی خامنه‌ای، کنگره جهانی حضرت رضا، تیرماه ۱۳۶۵، ص ۲۶؛ همچنین مصاحبه با استاد آیت الله شیخ ابوالحسن شیرازی فصلنامه حوزه، شماره ۱۷ صفحه ۲۱؛ همچنین بنگرید به ماهنامه کیهان فرهنگی، سال ۲، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۶۴، مصاحبه با دکتر سید جواد مصطفوی، ص ۴ (خاطرات دکتر محمد باقر الاهیان از دروس معارف).

۲ ـ ایشان همواره خویش را در آثارش با نام محمد المدعو بالمهدی معرفی می‌کرده است.

۳ ـ منابع اصلی درباره تاریخ میرزای اصفهانی عبارتند از: دایرة المعارف تشیع ذیل میرزا مهدی اصفهانی؛ گنجینه دانشمندان، محمد رازی، ج ۷، انتشارات اسلامیه، ۱۳۵۴. شرح حال میرزا مهدی اصفهانی (بنابر برخی شواهد متن شرح حال ابتدائی به قلم شیخ محمود تولائی می‌باشد)؛ مستدرک سفینة البحار، شیخ علی نمازی شاهرودی، ج ۱، ص ۹.

صدر رفت.[۱] یکی از اشتباهات تاریخی پیرامون زندگانی میرزای اصفهانی تصور این مطلب می‌باشد که وی در ابتدای هجرتش به نجف اشرف وارد گشته است؛ در حالی که وی به نزد سید اسماعیل صدر شرفیاب گردید و از آنجا که مرحوم سید اسماعیل دو سال پس از میرزای شیرازی به کربلا هجرت کرد و تا اواخر عمر آنجا ماند،[۲] ناگزیر میرزای اصفهانی نیز ابتدا به کربلای معلی وارد شده است تا به خدمت سید اسماعیل صدر برسد؛ اگرچه مدت این توقف میرزای اصفهانی در کربلا نزد سید اسماعیل صدر روشن نمی‌باشد.

به هر صورت او در کربلا از محضر سید اسماعیل صدر بن محمد بن صدرالدین که در سال ۱۲۵۸.ق در اصفهان تولد یافته است بهره می‌گرفت. سید صدر در چهارده سالگی، پس از فوت برادر بزرگ‌ترش سید محمدعلی، برای تحصیل به نزد شیخ محمدباقر بن شیخ محمد تقی اصفهانی رفت. سپس در حوالی سال ۱۲۸۱.ق به عزم حضور در درس شیخ انصاری راهی نجف شد و پس از مواجهه با فوت شیخ در درس میرزای شیرازی، شیخ راضی بن شیخ محمد نجفی و شیخ مهدی حفیدالشیخ جعفر کاشف الغطاء حاضر گردید.[۳] او به هنگام مهاجرت میرزای شیرازی به سامراء در کنار وی بود و در آن سال‌ها آنقدر به میرزا نزدیک شد که به درخواست میرزای شیرازی در کنار سیّد محمد اصفهانی حسینی (م. ۱۳۱۸.ق نجف) و میرزا محمدتقی شیرازی (م. ۱۳۳۸.ق کربلا) به رتق و فتق امور میرزای شیرازی مشغول شد.[۴] در سال ۱۳۱۲.ق میرزای شیرازی وفات یافت و سیّد صدر به رغم درخواست فراوان، از مرجعیت امتناع ورزید. او، که در این سال‌ها از خاصّان ملّافتحعلی سلطان‌آبادی بود، در سال ۱۳۱٤.ق همراه با ملّافتحعلی

---

۱ ـ همان.

۲ ـ اعیان الشیعة، سیدمحسن امین؛ بغیة الراغبین فی سلسلة آل شرف‌الدین، سید عبدالحسین شرف‌الدین، ج ۱، ص ۱۹۰ به بعد: «و فی سنة ۱۳۱۴ خرج من سامراء لامور اقتضت ذلک فلحقه معظم علمائها البررة کالمقدسین الشیخ ملافتحعلی السلطان آبادی... وجمیع المحققین من تلامذته کالشیخ حسن الکربلائی و....»

۳ ـ سید عبدالحسین شرف‌الدّین، همان، ص ۱۹۰ به بعد.

۴ ـ همان. او در حوالی سال ۱۲۹۱ به درخواست میرزای شیرازی به صورت مخفیانه از اصفهان خارج شد و به سوی عراق حرکت کرد.

سلطان آبادی، میرزا حسین نوری، سیّد حسن صدر، سیّد ابراهیم خراسانی و جمعی از شاگردانش هم چون شیخ حسن کربلایی، میرزا حسین نائینی و سیّد علی بستانی سامرا را به قصد کربلا ترک کرد. وی تا سال ۱۳۳٤.ق در کربلا ماند و سپس در آن سال به کاظمین هجرت کرد و در همانجا نیز به دلیل ضعف و بیماری دار فانی را وداع گفت.[۱]

میرزای اصفهانی در مدت حضورش در محضر سیّد اسماعیل صدر به غیر از تحصیل علوم رایج به طی مقامات تربیت نفس نیز مشغول بود. تا آنجا که نقل شده است وی به مقام تجرید و خلع بدن دست یافت.

در هر صورت او کربلا را به قصد نجف ترک کرد. اگرچه زمان این مهاجرت به روشنی معلوم نیست. او در آغاز حضورش در نجف اشرف در درس سیّد محمّد کاظم طباطبائی (صاحب عروة الوثقی) و آخوند خراسانی (صاحب کفایة الاصول) در فقه و اصول حاضر گشت[۲] و با سیّد احمد کربلایی، شیخ محمد بهاری، سپس سیّدعلی قاضی و سیّدجمال‌الدّین گلپایگانی انس گرفت.[۳] او در مدت کوتاه حضورش در کنار سیّد احمد کربلایی به اخذ مقام مرشدیت و راهبری مستعدّین و اجازه کتبی موفق گشت.[۴] روشن است که دلیل سرعت زیاد در نیل به چنین مقامی سابقه وی در تحصیل کمالات نفسانی‌در محضر سیّد اسماعیل صدر بوده است.

از دست‌خطی که از وی به جای مانده است مشخص می‌گردد که وی، در اوایل حضورش در نجف اشرف، خود را به دو مشکل دچار می‌دید:

«این حقیر فقیر در اوان تشرّف به نجف اشرف با کمال تنفّر از مذاق تصوّف و برائت از این طریقه ضالّه مشهوره در مقام تحصیل کمالات بالاخره دو مطلب به جهت احقر

---

۱ ـ همان.

۲ ـ مستدرک سفینة البحار، شیخ علی نمازی شاهرودی، ج ۱، ص ۹.

۳ ـ گنجینه دانشمندان، محمد رازی، ص ۱۱۴؛ مکتب تفکیک، محمدرضا حکیمی، ص ۲۱۳.

۴ ـ این نقل را نگارنده از آقای علی ملکی میانجی (فرزند مرحوم محمدباقر ملکی میانجی)، او از آقای علیرضا غروی (فرزند ارشد مرحوم میرزای اصفهانی)، و وی از مرحوم شیخ مجتبی قزوینی، شاگرد مرحوم میرزای اصفهانی، شنیده است؛ مستدرک سفینة البحار، علی نمازی شاهرودی، ج ۱۰، ص ۵۱۸.

مشکل شده؛ یکی راجع به معرفت گمانی و توهمی شد و به جهت حل او رجوع به کتب عرفا می‌کردم بالاخره رجوع به کتب فلاسفه قدیم کردم. و دیگری آنکه متحیّر بودم با آنکه حضرت احدیّت ولیّ عصر را ولیّ عالم مقرر فرموده و اوست به منزله قطب و هادیّ کل و واسطه تمام کمالات اوست، چرا طالبین معرفت خود را محتاج به مربی و رفیق دانند. لهذا در خلال این حال توسّل به وجود اقدس اعلی حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه می‌کردم به طریقی که حضرت منّان جلّ و اعلی مرا توفیق مرحمت می‌فرمود.» بالاخره در عالم رؤیا خود را در یکی از مدارس نجف اشرف در حجره دیدم ورقه‌ای به دست حقیر رسیده کأنّه مثل ورق قرآنهای باغچه سرائی روسی است ولی ورق او بزرگتر است از اوراق مصحفهای فعلی. در طرفی از او در عرض ورقه نوشته شده به خط نسخ: «طلب المعارف من غیرنا اهل البیت مساوق لإنکارهم» (مظنون حقیر آن است که «لإنکارهم» بود) واین ورقه خط دور او آب طلا بود و در ظهر ورقه در طول او قریب به آخر ورقه در گوشه طرف چپ، نوشته شده به خط نسخ: «و قد أقامنی الله و أنا حجةبن الحسن». بعد از این رؤیا تغییری در حال فقیر بتدریج پیدا شد تا آن‌که بحمدالله تعالی در زمان قلیلی حلّ مشکل اوّل به طریق خیلی سهل شد به پیروی از کلمات صادره از ائمه صلوات الله علیهم بلکه به تدریج بحمدالله تعالی حلّ اغلب مشکلات شد و از برکات توسّل به امام عصر ارواحنا فداه مشکلاتی حل شد به جهت حقیر که ممکن نیست عادةً حلّ آنها در این مدّت قلیل بدون تهیّاء اسباب. الحمدلله ربّ العالمین. اقل محمّد مهدی نجفی اصفهانی فی ۱۵ ذی القعدة الحرام ۱۳۴۲. [۱]

بدین سبب او در ابتدای حضورش در نجف اشرف و رفاقتش با مرحوم سیّد احمد کربلایی و شیخ محمّد بهاری، که بخشی مهم از روابطشان را به طی مراحل نفسانی اختصاص داده بودند، با مشکلاتی‌مواجه شد و سپس با توسّل به امام عصر(عج) راه‌حل آن‌ها را دریافت و هرچه در وادی فلسفه و عرفان نگاشته بود به شط افکند. [۲] روشن نیست که آیا پس از این توسل است که او به محضر صاحب علم جمعی و به دلالت امام

---

۱ ـ تصویر این دست خط در ضمیمه ۲ موجود می‌باشد.

۲ ـ مستدرک سفینة البحار، شیخ علی نمازی شاهرودی، ج ۱۰، ص ۵۱۸.

عصر عجّل الله فرجه در عالم مکاشفه و انخلاع حاضر می‌شود و یا در زمان دیگری است. در هر صورت او در میان سال‌های حضور در نجف اشرف به محضر کسی‌رسید که خود به رمز، نام او را صاحب علم جمعی[۱] گذاشته است. البتّه لازم بذکر است که میرزای اصفهانی چندان از ایشان یاد نمی‌کردند و هرگز نام او را نیز بر زبان نیاوردند و البتّه هیچگاه شیوه تعلیم و تربیت و تحصیل علم را نیز تجرید ندانستند و کلام خود را به پشتوانه چنین ارتباطاتی بیان نکرده‌اند. این مطلب به روشنی از مطالبی که در ابواب پایانی رساله ابواب الهدی مطرح کرده‌اند معلوم می‌گردد؛[۲] بلکه ایشان نیز تحصیل علم را متوقف بر تذکر به کتاب و عترت و بر پایه مبانیی می‌دانند که طرح آن محتاج مجالی دیگر است. میرزای اصفهانی اگرچه کسب دانش خویش را وامدار صاحب علم جمعی است اما بنابر برخی شواهد و نقلها اینگونه نبوده که وی همه دانشهای خویش را از او کسب کرده باشد و یا عیناً در تمام موارد هم رأی او بوده باشد.[۳]

میرزای اصفهانی در اوان جار و جنجال مشروطه[۴] (یعنی در حوالی سال ۲۳ - ۱۳۲۲.ق؛ به نظر این نقل دقیق نمی‌باشد و سال حضور میرزای اصفهانی در درس میرزای نائینی می‌بایست اندکی بیشتر یعنی حوالی سال ۲۵ باشد. این مطلب اندکی بعد توضیح

---

۱ ـ برای اطلاع بیشتر بنگرید به: گنجینه دانشمندان، محمد رازی، ص ۱۱۵؛ مبداء و معاد، اسماعیل معتمد خراسانی، انتشارات نیک معارف، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۱۹۸ و همچنین تقریرات شیخ محمود تولائی.

۲ ـ الباب الثالث والعشرون من أبواب الهدی معرفة طریق معرفة ربّ العزّة فی العلوم الإلهیّة ومعارفها علی خلاف ما فی العلوم والمعارف البشریّة.

۳ ـ به عنوان نمونه نگارنده از یکی از ثقات شاگردان مرحوم آیت الله سیّد محمّد کاظم مدرسی که یکی از تلامیذ میرزای اصفهانی بوده است شنیده‌ام که مرحوم مدرّسی در یکی از مجالس درس از میرزای اصفهانی شنیده که وی در بحث ظل فرموده‌اند: «صاحب علم جمعی اینجا اشتباه کرده‌اند و ظل صورت بلاماده (نظر ابتدائی میرزای اصفهانی درباره ظل صورت بلاماده بوده است، به عنوان مثال بنگرید به مناصب النبی، تقریرات مباحث میرزای اصفهانی صفحات ۱۶۱ ـ ۱۶۲) نیست بلکه همان روح است».

۴ ـ کیهان فرهنگی، سال نهم (۱۳۷۱) شماره ۱۲، مقاله مکتب تفکیک، محمدرضا حکیمی، زندگی نامه میرزای اصفهانی.

بیشتری داده خواهد شد.)، به درس میرزای نائینی (۱۲۷۳ ـ ۱۳۵۵ ق)[۱] رفت و مبانی شیخ انصاری را، که میرزای شیرازی به او القا کرده است. از زبان مرحوم نائینی آموخت.[۲] البته میرزای نائینی مبانی شیخ انصاری را غیر از میرزای مجدّد شیرازی از مباحثاتش با سیّد محمد فشارکی نیز کسب کرده است[۳] و با شیخ حسن کربلائی تمام متون شیخ را مباحثه کرده است؛[۴] بنابراین به یکی از اساتید مسلّم مبانی شیخ انصاری مبدل گشته بود. به نظر می‌رسد میرزای اصفهانی در تمام ادوار درسی میرزای نائینی تا قبل از مهاجرتش از نجف به مشهد مقدس رضوی شرکت کرد و بدین صورت به یکی از معتمدان وی تبدیل گشت چراکه تقریباً تمام بزرگانی که در درس میرزای نائینی شرکت می‌جسته‌اند دست کم دو دوره از دروس او را حاضر می‌شده‌اند.[۵] او تا بدانجا مورد وثوق میرزای نائینی قرار می‌گیرد که در سال ۱۳۳۸.ق اجازه اجتهادی از وی دریافت کرد که در آن میرزای نائینی از این تعبیر استفاده می‌کند:

«حصل له قوة الإستنباط و بلغ رتبة الإجتهاد و جاز له العمل بما یستنبطه من الأحکام علی النهج المعمول بین الأعلام».

این مضمون از زمره اجازات اجتهاد مطلقی است که میرزای نائینی صادر می‌نموده است.[۶] آقا ضیاء عراقی، شیخ عبدالکریم حائری یزدی و سیّد ابوالحسن اصفهانی نیز آن را

---

۱ ـ علامه نائینی فقیه نظریه پرداز، مقاله بیرق حق به قلم آقا شیخ عبد الحسین حلی، انتشارات بوستان کتاب قم.

۲ ـ کتاب مکتب تفکیک، محمدرضا حکیمی، ص ۲۱۴.

۳ ـ فصلنامه حوزه، شماره ۳۰، ص ۴۰؛ مصاحبه با استاد آیت الله حسینی همدانی (نجفی)، و علّامه نائینی فقیه نظریه پرداز، مقاله بیدار بیدارگر به قلم حاج سید علی نقی تقوی، ص ۹۱، انتشارات بوستان کتاب قم.

۴ ـ فصلنامه حوزه، شماره ۵۵، ص ۳۱، مصاحبه با حضرت آیت الله حاج سیّد محمّد حسن مرتضوی لنگرودی به نقل از مرحوم والدشان.

۵ ـ فصلنامه حوزه، شماره ۳۰، ص ۳۶، مصاحبه با استاد آیت الله حسینی همدانی (نجفی).

۶ ـ میرزای نائینی ۶گونه اجازه داشته که عبارت بودند از اجازه روایت و نقل حدیث از کتب معتبر ←

در حاشیه تأیید می‌کنند.[۱] این مطلب را مرحوم نمازی شاهرودی چنین نقل می‌کند:

قال مولانا الأستاذ:

«أفاض لی العلامة النائینی مهمات الفقه والأصول واستفدت منه مدة منفرداً و أول من لحق بنا العلامة السید جمال الگلپایگانی ثم بعد مدة لحق بنا واحد بعد واحد حتی صرنا سبعة أفراد من الأوتاد. وتم لنا دورة الفقه والأصول فی سبع نفرات وکنا فی محضره الشریف إلی أربع عشرة سنة». و حین بلغ إلی خمس و ثلاثین سنة سنّه الشّریف نال أعلی مراتب الاجتهاد وأجازه العلامة النائینیوغیره أحسن الإجازات و مما عبّر به فی إجازته المفصّلة الّتی کتبها النائینی بخطه الشریف فی شوال ۱۳۳۸ هجری المزینة بخطوط جمع من الأعاظم المراجع الکرام و تکون عندی قال: العالم العامل و التقی الفاضل العلم العلام و المهذّب الهمام...[۲]

البته بر اساس نقل فوق که میرزای اصفهانی حضور خود در محضر میرزای نائینی را برای مدت ۱٤ سال ذکر می‌کند و ابتدای تدریس وی را نیز به حضور خویش در درس او منوط می‌داند و همچنین بنابر نقل دیگری از مرحوم آقا جمال گلپایگانی که از شاگردان اولیه‌ی میرزای نائینی بوده و گفته‌اند: من حدود سی سال در خدمت مرحوم نائینی بِودم و تا آخرین روز درس ایشان آمدم و همه را یادداشت کردم[۳] و بنابر تاریخ وفات میرزای نائینی که ۲٦ جمادی الاولی ۱۳۵۵ قمری بوده است،[۴] آغاز تدریس میرزای نائینی در نجف می‌بایست به حوالی سالهای ۱۳۲۵ قمری و یا اندکی زودتر برگردد. بنابراین میرزای نائینی دو سال بعد از فوت میرزای شیرزای در سال ۱۳۱٤ به همراه سیّد اسماعیل صدر

✍ امامیه برای اهل منبر و خطابه، اجازه امور حسبیه برای اهل فضل و تقوا، اجازه تدریس، اجازه تجزی، اجازه اجتهاد و اجازه اجتهاد مطلق؛ بنگرید. به علامه نائینی فقیه نظریه پرداز، گفتگو با حجت الاسلام غروی نائینی، صص ۳۹ و ۴۰.

۱ ـ تصویر این اجازه در ضمیمه ۳ موجود می باشد.

۲ ـ مستدرک سفینة البحار، علی نمازی شاهرودی، ج ۱۰، ص ۵۱۷.

۳ ـ فصلنامه حوزه، شماره ۳۰، ص ۴۲، مصاحبه با استاد آیت الله حسینی همدانی (نجفی).

۴ ـ علامه نائینی فقیه نظریه پرداز، مقاله بیرق حق به قلم آقا شیخ عبد الحسین حلی، ص ۵۶، انتشارات بوستان کتاب قم.

از سامرا به کربلا مهاجرت می‌کند[۱] و در آنجا نیز به تعلیم و تدریس فقه و اصول می‌پردازد[۲] و در زمان نه چندان روشنی[۳] به سوی نجف رهسپار می‌گردد. ظاهراً میرزای نائینی در ابتدای ورود به نجف درس رسمی و گسترده‌ای آغاز نکرده، چراکه برقراری درس در نجف کار دشواری بوده[۴] و بیشتر طرف مشورت آخوند خراسانی بوده است چراکه مرحوم آخوند اکثر فعالیتهای مبارزاتی خویش را با مشورت وی صورت می‌داده است.[۵] میرزای نائینی در طی این سالها در درس عمومی آخوند خراسانی نیز شرکت نمی‌جسته، چراکه سطح او از سایر تلامذه آخوند بالاتر بوده بلکه صرفا به مباحثات علمی با آخوند اشتغال داشته و طرف مشورت فعالیتهای سیاسی و اجتماعی وی بوده و از زمره شرکت کنندگان در مجلس فتیای وی در اوان حاشیه نویسی‌اش بر نجات العباد بوده است.[۶] سپس بنابر نقل میرزای اصفهانی درس خصوصی با او که سابقه آشنائی ایشان به سالهای کربلا و محضر سیّد اسماعیل صدر می‌رسد، شروع می‌کند که به مرور آقا جمال گلپایگانی و سپس سیّد محمود شاهرودی و دیگران به آن افزوده می‌گردند. ظاهراً ایشان حدود هفت نفر می‌باشند که همان حلقه هفتگانه ملازمان میرزای نائینی را تشکیل می‌دهند و میرزا مبانی خود را با آنها پخته کرده و در شبانه روز

---

۱ ـ بغیة الراغبین فی سلسلة آل شرف‌الدین، سید عبدالحسین شرف‌الدین، ج ۱، ص ۱۹۰ به بعد؛ همچنین بنگرید به طبقات اعلام الشیعه، آقا بزرگ طهرانی، مشهد انتشارات دار المرتضی، ج ۱ صص ۵۹۳ ـ ۵۹۶ و اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۶، صص ۵۴ و ۵۵.

۲ ـ علامه نائینی فقیه نظریه پرداز، مقاله بیدار بیدارگر به قلم حاج سید علی نقی تقوی، ص ۹۲، انتشارات بوستان کتاب قم.

۳ ـ شیخ آقا بزرگ در طبقات اعلام الشیعه می‌گوید و بقی [النائینی] معه [السید إسماعیل الصدر بعد مهاجرتهما إلی کربلاء] عدّة سنین ثم غادرها و تحول إلی النجف...: طبقات، ج ۱، صص ۵۹۳ ـ ۵۹۶. البته این زمان را عبد الهادی حائری که زندگینامه‌ای از میرزای نائینی طی مصاحبه با فرزندان وی تدوین کرده سال ۱۳۱۶ دانسته، بنگرید به زندگینامه نائینی، عبدالهادی حائری، کتاب تبیان اندیشه، به کوشش انجمن آثار و مفاخر استان اصفهان، ص ۸.

۴ ـ فصلنامه حوزه، مصاحبه با استاد آیت الله حسینی همدانی (نجفی). شماره ۳۰، ص ۴۲.

۵ ـ همان، ص ۴۳.

۶ ـ طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، ص ۵۹۴.

دو مرتبه به حضور وی می‌رسیده‌اند.(۱) بنابراین سال ۱۲۲۹ که سال وفات آخوند خراسانی و آغاز درس نائینی دانسته شده است(۲) در واقع سال شروع رسمی و گسترده درس بوده و اولین دوره رسمی درس میرزای نائینی این زمان محسوب می‌گردد.(۳)

از جمله نکات مهم پیرامون میرزای اصفهانی جایگاه علمی ایشان در مبانی اصولی، خاصه در مبانی میرزای نائینی، است. آیت الله وحید خراسانی(۴) که محضر ایشان را درک کرده است در مصاحبه‌ای(۵) اولا کسانی را که مرحوم میرزای اصفهانی را بی‌سواد می‌دانستند تعبیر به جهال کرده و مدعی شده که ایشان حوزه مشهد را منقلب کرده است و فضلای مشهد محصول ایشان‌اند.(۶) این مطلب در سایر گزارشات از اوضاع حوزه مشهد نیز تائید می‌شود و در آن گزارشات آمده که بهترین درس سطح را مرحوم شیخ هاشم قزوینی داشته و بهترین دروس پس از رحلت میرزای اصفهانی را مرحومان میرزا جواد آقا تهرانی و میرزا حسنعلی مروارید برپا می‌دارند که همگی از شاگردان مبرّز

۱ـ هفت نفر بودن آنها از نقل مرحوم نمازی شاهرودی (مستدرک سفینة البحار، علی نمازی شاهرودی، ج ۱۰، ص ۵۱۷) بدست می‌آید و اسامی شش تن دیگر عبارت است از: آقا سید جمال الدین گلپایگانی، سید محمود شاهرودی، شیخ موسی خوانساری، سید علی مدد قائنی، شیخ علی کاظمی خراسانی، و شیخ حسین حلی، بنگرید به علامه نائینی فقیه نظریه پرداز، گفتگو با حجة الاسلام غروی نائینی، ص ۳۵.

۲ـ طبقات اعلام الشیعة، ج ۱، بخش ۲، صص ۵۹۳ ج ۵۹۶؛ اعیان الشیعة، ج ۶، صص ۵۴ و ۵۵.

۳ـ بنابر آنچه از شواهد نقل شد و همچنین این نکته که آخرین دوره درسی میرزای نائینی در سال دهم شوال ۱۳۴۵ قمری آغاز گردیده (علامه نائینی فقیه نظریه پرداز، مقاله بیدار بیدارگر به قلم حاج سید علی نقی تقوی، ص ۱۰۰، انتشارات بوستان کتاب قم) و همچنین با توجه به این نکته که دوره درسی میرزای نائینی حدود ۹ـ۸ ساله بوده است (همان) به نظر می‌رسد وی یک دوره بطور خصوصی میان سالهای ۲۹ـ۲۵ درس گفته و سپس بصورت عمومی در دوره‌های ۲۹ـ۳۸، ۳۸ ـ ۴۵ (البته این دوره باید با وقفه بوده باشد چراکه میرزای نائینی در حوالی سال ۳۹ برای مدتی به ایران تبعید شد) و ۴۵ ـ ۵۵ درس داده باشد.

۴ـ یکی از مراجع معظم تقلید در قم که از جمله دروس مهم خارج فقه و اصول متعلق به ایشان است و ایشان از آخرین شاگردان میرزای اصفهانی در مشهد بودند.

۵ـ فایل صوتی این مصاحبه نزد نگارنده موجود است.

۶ـ این مطلب در نقلی دیگر نیز تائید گردیده: بنگرید به فصلنامه حوزه شماره ۱۷، ص ۲۱، مصاحبه با استاد آیت الله شیخ ابوالحسن شیرازی.

ایشان بوده‌اند.[۱] ثانیاً آیت الله وحید خراسانی می‌گویند که در گفت‌وگویشان با مرحومان سیّد محمود شاهرودی و سیّد جمال‌الدین گلپایگانی (آقا جمال گلپایگانی)، که از جمله شاگردان مبرّز میرزای نائینی بوده‌اند، به آن دو بزرگوار عرض می‌کنند که پس از حضور در درس اصول میرزای‌اصفهانی در مشهد، در نجف به نکته تازه‌تری درباب مبانی مرحوم نائینی دست نیافته‌اند که این نشان از عمق علمی و تسلط ایشان بر آن مبانی است. ثالثا مرحوم آقا جمال نیز فرموده است که میرزای اصفهانی جزء شش یا هفت[۲] نفری بوده که مرحوم نائینی مبانی خود را در دور نخست با ایشان پخته کرده است. در هر صورت تسلّط کامل کم نظیر میرزای اصفهانی از مسلّماتی است که آشنایان به حوزه مشهد گواه صدق برآن می‌باشند.[۳]

دوم. میرزای اصفهانی در مجاورت مشهد مقدس رضوی

در سال عزیمت میرزای اصفهانی به مشهد مقدس اختلاف است؛ بعضی از اقوال سال ۱۳٤۵.ق را ذکر کرده‌اند[۴] و بعضی دیگر سال ۱۳٤۰.ق را.[۵] اما در مجموع می‌توان گفت بر اساس اجازه‌ای که میرزای‌اصفهانی از مرحوم نائینی در سال ۱۳۳۸.ق دریافت کرده سال ۱۳٤۰.ق صحیح‌تر به نظر می‌رسد؛ چرا که عرفاً اجازه در حوالی زمانی که قصد عزیمت باشد دریافت می‌شود. او پس از حضورش در مشهد به مدرسه پریزاد رفت[۶] و در درس میرزا هاشم قزوینی، مدرس شهیر آنجا، حاضر شد. اما در پی اشکالی که در هنگام درس بر استاد خود گرفت، مرحوم میرزا هاشم قزوینی مقام علمی او را بر خود ارجح دید و وی را در مقام تدریس نشاند و خود از آن پس در درس میرزای

۱ـ گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد، سید علی خامنه‌ای.

۲ـ این تردید از حضرت آیت‌الله وحید خراسانی است.

۳ـ گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد، سیّد علی خامنه‌ای، ص ۲۶.

۴ـ متألّه قرآنی، محمّدعلی رحیمیان فردوسی، قم، دلیل ما، ۱۳۸۲، ص ۴۱۱: بخشی از مقاله دکتر احمد مهدوی دامغانی در زندگی‌نامه میرزا مهدی اصفهانی.

۵ـ مکتب تفکیک، محمدرضا حکیمی، ص ۲۱۹.

۶ـ متألّه قرآنی، محمّدعلی رحیمیان فردوسی، ص ۴۱۱.

اصفهانی تا آخرین دوره حاضر شد.[۱] به این ترتیب اوّلین دوره درس مرحوم میرزا، که ابتدای حضور وی در مشهد بود، به شرح و بسط مبانی فقهی و اصولی میرزای نائینی و آخوند خراسانی سپری شد و بزرگانی چون میرزا علی‌اکبر نوقانی (۱۳۰۰ ـ ۱۳۷۰.ق)، میرزا هاشم قزوینی (۱۲۷۰ ـ ۱۳۳۹.ش) و سیّد صدرالدین صدر (متوفی: ۱۳۷۳.ق) و سیّد حسین حائری در آن حاضر گشتند. در حقیقت این اولین حضور میرزای اصفهانی در حوزه مشهد است. حضور میرزای اصفهانی در حوزه مشهد به دو برهه تاریخی تقسیم بندی می‌شود. برهه نخست مربوط به حوالی سال ۱۳٤۰ قمری باز می‌گردد. در گزارشی این حضور چنین ترسیم شده است:

در حدود سال ۱۳٤۰ هـق یکی از شاگردان ممتاز میرزای نائینی مدرس بزرگ حوزه علمیه نجف و مرجع تقلید دوره قبل (متوفی در ۱۳۵۵ هـق) به نام میرزا مهدی اصفهانی به مشهد آمد. ابتدا به تدریس سطوح عالیه و سپس خارج فقه و اصول مشغول شد و چون بر مبانی اصولی میرزای نائینی‌تسلط کامل داشت و این مبانی در حد خود تازه و بی سابقه بود مورد توجه فضلا و طلاب مشهد قرار گرفت.[۲]

در همان گزارش اشاره می‌شود که او پس از مدتی کرسی درس معارف را نیز برپا می‌دارد.[۳] اما برهه دوم مربوط به پس از شهریور ۲۰ می‌شود که وی به احیای مجدّد حوزه علمیّهٔ مشهد پس از یک رکود همّت می‌گمارد که در حقیقت وی در دو برهه تاریخی حوزه علمیّه مشهد را احیاء می‌کند.

میرزای اصفهانی پس از اشتهاری که به واسطه اوّلین دوره تدریس یافت دوره جدیدی از تدریس را آغاز کرد که ظاهراً شبها و در مدرسه پریزاد برقرار بوده است.[۴] ایشان در این دوره در بحث فقه و اصول مبانی‌خویش را نیز مطرح ساخت و در روزهای پنجشنبه

---

۱ ـ کیهان فرهنگی، شمارهٔ ۲۵۹، ویژه‌نامهٔ فقیه نواندیش حاج شیخ هاشم قزوینی، مقالهٔ تندیس دانش و پارسایی، محمّد حکیمی به نقل از استاد محمّد رضا حکیمی، صص ۳۴ و ۳۵.

۲ ـ گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد، سیّد علی خامنه‌ای، ص ۲۶.

۳ ـ همان

۴ ـ ماهنامه کیهان فرهنگی، سال ۲، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۶۴، مصاحبه با دکتر سید جواد مصطفوی، ص ۵ (خاطرات دکتر محمد باقر الاهیان از دروس معارف).

و جمعه مباحثی جدید که سابقه تدریس آن‌ها در حوزه‌های علمیه وجود نداشت تحت عنوان مباحث معارف را مطرح کرد.(۱) از جمله حضار در این دروس شیخ هاشم قزوینی، شیخ مجتبی قزوینی، شیخ محمدحسن بروجردی، شیخ کاظم دامغانی، شیخ هادی مازندرانی، شیخ غلامحسین محامی بادکوبه‌ای و شیخ محمود تولایی بوده‌اند. البته ذکر این نکته لازم است که حضور شیخ محمود حلبی، که مهم‌ترین اثر علمی این دوره تحت عنوان تقریرات (که میرزای اصفهانی آن را تصحیح کرده است) از وی می‌باشد، جمعاً به مدت چهار سال بوده است که به هنگام فتنه رضاخان به سفارش میرزای اصفهانی و همراه اولاد وی به دهات اطراف مشهد هجرت کرد.(۲) از جمله آثار دیگر به‌جای‌مانده از این دوران تقریرات مباحث اصول از مرحوم بروجردی است. اما همان‌طور که ذکر شد، کامل‌ترین و دقیق‌ترین اثر در این دوره آثار شیخ محمود تولّائی می‌باشد که تحت عنوان تقریرات اصول، حجیت قرآن، هناک مطالب ثلاثه و مناصب النّبی در آستان قدس رضوی موجود است.(۳) البته به تازگی تقریرات بحث حجیت قرآن از مرحوم بروجردی نیز یافته شده که متأسفانه کامل نمی‌باشد. در هر صورت بنا بر نقلی(۴) میرزای اصفهانی در کنار تدریس مباحث معارف در این دوره از میرزا مهدی آشتیانی تقاضا می‌کند که از آن روی که وی محضر میرزا هاشم اشکوری را درک کرده است مصباح فنّاری را در درسی خصوصی تدریس کند و چند تن از خواص وی (شیخ غلامحسین محامی بادکوبه‌ای، شیخ محمود حلبی، شیخ علی اکبر نوغانی و شیخ مجتبی قزوینی) نیز در این درس که حدود شش ماه به طول انجامیده همراه او شرکت کرده‌اند.(۵)

دور سوم تدریس میرزای اصفهانی پس از گذشت مدتی از دوران اختناق رضاخان

---

۱ ـ محمدرضا حکیمی، همان، ص ۲۲۱؛ طلایه‌دار آفتاب (شرح زندگانی شیخ محمود تولّائی)، جمعی از شاگردان، ص ۳۱.

۲ ـ طلایه‌دار آفتاب، همان، ص ۳۷ به بعد.

۳ ـ آستان قدس، بخش مخطوطات، شمارگان ۱۲۴۵۴، ۱۲۴۵۵، ۱۲۴۵۶، ۱۲۴۸۰.

۴ ـ منوچهر صدوقی سها از مرحوم شیخ عبدالله نورانی در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۶۲ شنیده است که وی از مرحوم شیخ مجتبی قزوینی این ماجرا را نقل کرده است.

۵ ـ تاریخ حکما و عرفا متأخر (تحریر ثانی)، منوچهر صدوقی سها، ص ۳۸۰.

شروع شد. خفقان رضاخان موجب شد که اکثر مدارس مشهد جز یکی دو مورد تعطیل شود و درسها بصورت رسمی برپا نگردد. این مسأله موجب رکود حوزه مشهد گردید. اما پس از شهریور ۲۰ دو تن از بزرگان حوزه مشهد یعنی مرحومان شیخ مرتضی آشتیانی و میرزا مهدی اصفهانی زعامت حوزه را بدست گرفتند و حوزه رشد خود را از سر گرفت.[۱] در حقیقت این دومین برهه حضور میرزای اصفهانی در حوزه مشهد است که موجب احیاء مجدد آن می‌گردد. ایشان در ملاقاتی با شیخ محمدباقر ملکی‌میانجی، با تعبیر البشارة البشارة! وعده شروع شدن درس را داد.[۲] اما از نقل دیگری که باز از مرحوم میانجی باقی مانده است به نظر می‌رسد که درس این دوره فقط مباحث معارف بوده و این بار دیگر خبری از مباحث اصولی نبوده است؛[۳] اگرچه پس از گذشت مدتی فشارهای اختناق‌آمیز پهلوی اول به‌طور کامل از بین رفت و مجددا مباحث فقه و اصول مطرح شد.[۴] این دوره همان زمانی است که ایشان به شاگردانشان می‌گویند دیگر وقت نیست (نزدیک به مرگ شده‌اند) و باید حرفها را گفت.[۵] به همین جهت هم در تدریس معارف با سرعت بیشتری پیش می رفتند و از عادات تدریسی حوزه سامرّاء که از استادشان سید اسماعیل صدر و... به ارث برده بودند (مباحثات فراوان میان طلاب و شاگرد محوری و اختصاص ساعات طولانی به مباحثه و درس)[۶]، تنها به طولانی بودن دروس اکتفا می‌شده است،[۷] و هم در تدریس اصول فقه به ترویج مبانی خود می‌پردازند

۱ـ گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد. سیّد علی خامنه‌ای، ص ۲۸.

۲ـ فصلنامه سفینه، شمارهٔ ۱، ص ۷۵.

۳ـ همان، ص ۷۶

۴ـ به دلیل به دست آوردن پاره‌ای آثار در مباحث فقهی و اصولی از شاگردان این دوره‌ی مرحوم میرزای اصفهانی.

۵ـ نگارنده این مطلب را از آقای حاج شیخ کاظم خراسانی به نقل از مرحوم آیت الله مدرسی شنیده است.

۶ـ شیوه‌های تحصیل و تدریس در حوزه‌های علمیه، محمد علی رضایی اصفهانی، انتشارات ستاره. دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، چاپ اول تابستان ۱۳۷۶، فصل پنجم، الف ـ سبک سامرّائی.

۷ـ خاطرات آیت الله ملکوتی.

که آثار مصباح الهدی و رساله معاریض و توریه و رسائل افتاء و تقلید و اصول وسیط ارمغان آن دوره است. بدین‌سان در این دوره کسانی هم چون شیخ محمدباقر ملکی میانجی، میرزا حسنعلی مروارید، شیخ هاشم و شیخ مجتبی قزوینی، شیخ علی نمازی‌شاهرودی، شیخ زین‌العابدین غیاثی، سیّد علی شاهرودی، شیخ عبدالله یزدی، عبدالنّبی کجوری، سیّد محمدباقر نجفی، میرزا جواد تهرانی، علی‌اکبر صدرزاده، سیّد علی‌اکبر فیاض، سیّد علیرضا قدوسی و در اواخر نیز شیخ حسین وحید خراسانی[۱] در دروس حاضر شدند. درواقع میرزای اصفهانی پس از شهریور ۲۰ یک درس عمومی معارف قرار می‌دهد که در مدرسه نواب برقرار می‌گردد و اغلب حضار آن فضلای حوزه مشهد و محصلین دروس خارج بوده‌اند.[۲] همچنین یک درس اخلاق برقرار می‌کنند که تاریخ دقیق آن روشن نمی‌باشد اما تقریرات معرفت نفس (در بخش کتابشناسی توضیح آن خواهد آمد) محصول آن مجالس می‌باشد که بصورت عمومی‌تر برگزار می‌گردیده است. از سوی دیگر مدتی نیز جلساتی خصوصی با چند نفر پیرامون معارف در روزهای پنج شنبه و جمعه برقرار می‌کنند.[۳]

از جمله صفات دروس در دوره سوّم در بحث اصول این است که مبانی خود میرزای اصفهانی نیز به طور جدی‌تری مطرح گردید. در فقه که از دوره قبل اثری یافته نشده در

---

۱ ـ فصلنامه سفینه، شمارهٔ ۱، ص ۷۶؛ منظور از جوان خوش‌استعداد (که امروزه از مراجع عالیقدر شیعه محسوب شوند) ایشان می‌باشند؛ همچنین بنگرید به ماهنامه کیهان فرهنگی، سال ۲، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۶۴، مصاحبه با دکتر سید جواد مصطفوی، ص ۵ (خاطرات دکتر محمد باقر الاهیان از دروس معارف).

۲ ـ ماهنامه کیهان فرهنگی، سال ۲، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۶۴، مصاحبه با دکتر سید جواد مصطفوی، ص ۵ (خاطرات دکتر محمد باقر الاهیان از دروس معارف)، وی نام برخی از حضار این درس را چنین ذکر می‌کند: شیخ هاشم قزوینی، شیخ مجتبی قزوینی، میرزا جواد تهرانی، شیخ عبد النبی کجوری، میرزا احمد مدرس، شیخ حسین وحید خراسانی و....

۳ ـ ماهنامه کیهان فرهنگی، سال ۲، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۶۴، مصاحبه با دکتر سید جواد مصطفوی، ص۵ (خاطرات دکتر محمد باقر الاهیان از دروس معارف)، اسامی این افراد عبارت است از: شیخ هاشم قزوینی، شیخ محمود کلباسی، دکتر محمد باقر الاهیان، آقای مهذبی کارمند اداره فرهنگ، آقای محمد تقی شریعتی (پدر دکتر علی شریعتی)، آقای فیوضات مدیر کل فرهنگ خراسان، آقای مظفری‌کارمند اداره معارف و اوقاف، این جلسات برخی اوقات تا ۳ ساعت به طول می‌انجامیده است.

این دوره آثاری به دست آمده است. در مباحث معارفی نیز مرحوم میرزا تغییراتی داده است؛ اگر چه هنوز به طور کامل روشن نیست که این تغییر در آرا و شیوهٔ طرح مباحث به دلیل تغییر در شیوه طرح و پیدا شدن پایگاهی مستحکم در حوزه علمیه بوده یا اینکه ایشان تبدل رأی یافته است.

در نهایت میرزای اصفهانی در سال ۱۳۶۵ هجری قمری دار فانی را وداع گفت و حوزه مشهد دوباره دوران رکود خود را آغازید. در گزارشی این مطلب چنین ترسیم شده است:

لیکن این دو عالم متشخص [یعنی مرحومان شیخ مرتضی آشتیانی و میرزا مهدی اصفهانی] در سال ۱۳۶۵ ه.ق بدرود زندگی گفتند و حوزه علمیه مشهد با درگذشت آن دو آخرین مدرسان بزرگ خود را ازدست داد و درس خارج در این حوزه مجددا دچار رکود شد. البته در همان هنگام در گوشه و کنار بعضی درسهای خارج وجود داشت ولی این درسها که مدرسان آن در مراتب علمی بالا قرار نداشتند نمی‌توانست جوابگوی‌نیاز حوزه‌ای همچون مشهد باشد. از این رو این حوزه پس از شکفتگی نسبی اواخر نیمه اول قرن ۱۴ در اوایل نیمه دوم این قرن باردیگر دچار توقف و رکود شد و از این رو بسیاری از طلاب ترقی طلب آن به قم و نجف هجرت کردند.[۱]

درباره تاریخ وفات وی چنین آمده است:

«و قد ارتحل سعیداً فی یوم الخمیس التاسع عشر من شهر ذی الحجة الحرام من سنة خمس و ستین و ثلاثمأة بعد الالف من الهجرة النبویّة فی المشهد المقدس الرضوی بموت الفجأة و دفن فی دار الضیافة بجنب البقعة السامیة الرضویة علی ساکنها الف سلام و تحیّة و قد قلت فی تاریخ وفاته رضوان الله علیه:

یوم الخمیس تلو عید الغدیر — نـال الی لقاء حی قدیر

قلت لعام فقد هادینا — غاب عن الاعین مهدینا

(۱۳٦۵ هـ. ق)[۲]

---

۱ ـ گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد، سید علی خامنه‌ای، ص ۲۹.

۲ ـ مقدمه مناصب النبی، شیخ محمود تولائی.

اندکی درباره ابواب الهدی

این اثر یکی از مشهورترین آثار میرزای اصفهانی است که در آن به گزارش اصول نظریات خود در مباحث معارفی پرداخته است و هدف از آن اثبات مبانی نبوده است. به همین سبب از تفصیل مطالب ویا استناد به آیات و روایات به طور گسترده جز در موارد معدودی خودداری کرده است. در واقع وی در این اثر به بیان اصول اساسی مبانی خود و شاه نکته‌های اصلی در نقد مخالفان پرداخته است.

از آنجایی که این اثر از آخرین آثار علمی ایشان بوده[1] و در دسترس‌ترین اثر ایشان نیز می‌باشد و از سوی دیگر گزارشی از مجموعه آراء ایشان بوده و نویسنده به شیوه‌ای خاص در آن مطالب خود را مطرح کرده است بنابراین اندکی توضیح پیرامون آن خالی از لطف نمی‌باشد.

ابواب الهدی در یک مقدمه و ۲۵ باب تنظیم گردیده است و در آن خلاصه‌ای از امّهات مبانی میرزای اصفهانی به همراه مهمترین مبانی فلسفه و عرفان اسلامی با رویکردی انتقادی طرح شده است. شیوه طرح مطالب در این اثر شیوه طرح قبض وبسطی است. به این معنا که ایشان طی سه مرحله مطالب خود را بیان کرده‌اند. در مرحله

---

۱ ـ وی در همین اثر خود در انتهای باب الحادی و العشرون به اثر معارف القرآن خود اشاره می‌کند. همچنین در باب الثالث عشر اشاره به اثر مصباح الهدی نیز می‌نماید که هردو از جمله آثار متاخر وی هستند.

نخست که مقدمه مطالب را تشکیل می‌دهد مجموعه‌ای از مدعیات خود را آورده‌اند. سپس طی هفت باب از بابهای اول تا پایان باب هفتم خلاصه مبسوط‌تری از مدعیات مطرح شده در مقدمه را مطرح کرده است. خصیصه مطالب این هفت باب طرح مبسوط‌تر مدّعیات و اشاره به مبادی نظری هر بحث و ذکر نتایج حاصل از آنها است. اما به طور کلی در این ابواب، هدف اشاره به بنیانهای استدلالی مطالب نیست؛ بلکه بیشتر به ارائه تعاریف مدعیات به طور اختصار می‌پردازد. وی از باب هشتم به بعد به ذکر تفصیلی بنیانهایِ مبانی خود و مخالفان خود به شیوه استدلالی می‌پردازد و مبانی و نتایج علمی هر کدام را همراه با روش طرح آنها (ورود و خروج در مباحث) ذکر می‌کند.

سیر مطالب چنین است که وی در ابتدای مطالب خود توجه می‌دهد که قرآن و فرمایشات ائمه علیهم السلام بر علم بنیان نهاده شده‌اند و وجه اعجاز قرآن را همین می‌شمرد. در این راستا ضروری‌میداند که این میراث گرانبها به شیوه و منهج ائمه علیهم السلام و فقها و محدثان - به عنوان تربیت یافتگان آن حضرات - حفظ و فهم شود، لذا هدف خود را از نگارش این رساله احیای مجدد معارف اسلام مطابق با سنت ائمه علیهم السلام و فقهای امامیّه اعلام می‌دارد.

در گام بعدی ایشان به مسئله زبان شناسی یعنی الفاظ می‌پردازد که به واسطه آن تکلم و تعلیم و تربیت ممکن می‌گردد و در همین جا یکی از اساسی ترین اختلافهای معارف الاهی و علوم بشری را بر می‌شمرد. او در ادامه باب تعالیم خود را معرفت نفس می‌خواند. نکته حائز اهمیت، نوع رویکرد او به مسئله معرفت نفس است که اصلی‌ترین حرف ایشان در شناخت نفس، توجه به خود مسئله شناخت و چگونگی تحقق آن برای نفس است. بر این مبنا سعی می‌کند در ابتدا منظور خود و مخالفان را از شناخت بیان کند. طرح مبانی متفاوت از مبانی مخالفان توسط ایشان موجب پیدایی نگاه و جایگاهی جدید و متفاوت از بحث معرفت نفس می‌گردد. از سوی دیگر رویکرد متفاوت ایشان به مسئله شناخت موجب طرح مفهوم متفاوتی از استدلال می‌گردد. در اینجا است که او به واسطه طرح مسئله استدلال پس از طرح مبانی معرفت‌شناسی، بحث «شناختن خدا با دلالت آیه» (معرفة الإستدلال علی الله تعالی و معرفة المعروف بالآیات) را به عنوان مقدمه ورود به یک بحث معرفتی دیگر یعنی معرفةالله قرار می‌دهد. وی در ادامه مطالب خود به دو مقام معرفتی نسبت به پروردگار یعنی معرفت بالآیه و معرفة الله بالله

اشاره می‌کند. او مدّعی می‌گردد برخلاف سخن فلاسفه و عرفا امکان معرفت واقعی و حقیقی (ونه معرفت بالوجه و...) پروردگار میسّر است.

میرزای اصفهانی در ادامه‌ی تذکرِ به خدای سبحان، به آیات و کمالات خدا اشاره می‌کند و از این رهگذر به آیات علم و قدرت و وجود توجه می‌دهد تا بتواند به بررسی دو مسئله اساسی بپردازد: مساله نخست طرح بنیانهای نادرست فیلسوفان و عارفان اسلامی در مساله وجودشناسی یا به تعبیری خداشناسی است. مساله دوم که ثمره مساله اول است، مساله خلقت و رابطه خالق و مخلوق است. در نهایت به دلیل ثمرات جبری وجودشناسی فلاسفه و عرفاء مشیت را در ارتباط با خلقت و افعال الاهی مطرح می‌کند. ایشان در لابلای این مباحث اشاره‌هایی به اقوال مخالفان خود نیز می‌کند. اما در ادامه در ابواب هشتم تا آخر به تناسب، ابوابی را بطور مستقل به طرح آراء مخالفان خود اختصاص می‌دهد.

از باب هشتم تا آخر اختصاص به طرح استدلالی این مباحث دارد. باب هشتم مختص به مخالفت فقها و محدثان با مبانی فلسفی و عرفانی و سرچشمه های تاریخی این علوم است که در واقع گزارشی‌مختصر از سنت فقها و محدثان به عنوان تربیت یافتگان ائمه علیهم‌السلام در مخالفت با علوم بشری است.

باب نهم اختصاص به مبانی فلسفی و عرفانی در معرفت خدا دارد. به همین منظور تعاریف ایشان از عقل، علم، تعلیم و مساله وحدت وجود و ارتباط این عناوین بایکدیگر مطرح گردیده است.

باب دهم بطلان تفسیر علوم بشری (فلسفه و عرفان) از این عناوین خاصه در بحث وجود را بازگو می‌کند.باب یازدهم نیز اشاره به مخالفت فقهاء و محدثین به عنوان تربیت یافتگان علوم الاهی با این مباحث دارد.

باب دوازدهم مساله فطرت را مطرح می‌کند و در آن ابعاد مختلفی برای فطرت برمی‌شمرد. به همین مناسبت مساله الفاظ و کاربرد فطری الفاظ در میان عرف بشر و در نتیجه مرادات بشر از الفاظِ عقل و علم و وجود بیان شده است. در حقیقت هدف این بخش روشن کردن این مطلب است که بشر فطرتا با استعمال این الفاظ به چه چیزی اشاره می‌کند.

باب سیزدهم باب آغاز کننده شناسایی این حقایق ـ عقل و علم ـ است. لذا این بخش به اصل چگونگی شناخت این حقایق که در منظر ایشان نوری الذات‌اند تحت عنوان شناخت انوار به خود انوار می‌پردازد. به بیان دیگر این باب بررسی شناخت شناسانه موضوع له الفاظ عقل و علم و وجود است.

باب چهاردهم مساله شناخت‌شناسی تطبیقی است که شناسایی عقل در این نظام فکری را با مکاتب مخالف خود به مقایسه می‌نشیند.

در باب پانزدهم مساله معرفت فطری و نوع نگاه فیلسوفان و عرفا در شناخت خدا بیان می‌شود. در ادامه جهت تبیین بهتر مساله، باب شانزدهم به بحث از حقیقت علم و باب هفدهم به وجود و آیتیت این دو نور عظیم برای خدای متعال اختصاص می‌یابد. در همین باب هفدهم است که در پرتو بحث از نور وجود انیت مظلمه انسان نیز بررسی می گردد.

در باب هجدهم رابطه همه انوار از جمله عقل و علم و سایر حقایق مظلمه همچون انیت انسان با وجود مطرح می‌گردد.در این راستا در این باب مساله ماهیت در فلسفه و مشکلات فلسفی در شناخت حقایق از این جهت مورد توجه قرار می‌گیرد.

باب نوزدهم پایان بخش مسائل شناخت شناسانه تا قبل از ورود به مساله مشیت است. در این باب اشکالات علوم بشری در طریق شناخت خدا واکاوی می‌گردد.

باب بیستم بحث از مشیت است. از آنجایی که حقیقت یک فعل و انجام آن در نظر میرزای اصفهانی در ارتباطی تنگاتنگ با علم است، ابتدای این باب مساله علم بلامعلوم به منظور وصول به حقیقت مشیت، تحلیل شده است. این باب در کنار ابواب بیست‌ویکم و بیست‌ودوم بررسی کننده مشیت‌اند. در باب بیست‌ویکم معنای عرش و کرسی و کتاب مبین و در باب بیست‌ودوم علم بلامعلوم و بداء نیز طرح گشته اند.

سه باب پایانی از سه جهت به ناصوابی و ناکارآمدی معارف بشری در کسب معرفت الاهی می‌پردازند. باب بیست‌وسوم تخالفات این دو مکتب را برمی‌شمرد و باب بیست‌وچهارم بی‌ارزشی‌خرق عادات توسط اقطاب و مرشدان و... را بازگو میکند و باب بیست‌وپنجم مهمترین راه کسب معرفت الاهی که عمود دین است یعنی صلاة را مطرح می‌کند تا طریق صحیح وصول را بیان کرده باشد.

عناوین ابواب رسالهٔ ابواب الهدی به ترتیب عبارتند از:

الباب الاول: و هو باب الابواب، انّه لا جامع بين العلوم البشرية و العلوم الجديدة الإلاهيّة فی شی من الأشياء حتی فی مدخلها و بابها.

الباب الثانی: معرفة العقل و العلم و التعليم.

الباب الثالث: معرفةالاستدلال على الله تعالى شأنه و معرفة المعروف بالآيات؛ فالّذی فی العلوم الإلاهية مباين لما فی العلوم البشرية.

الباب الرابع: معرفة قدرة ربّ العزّة جلّ جلاله على تعريف نفسه لعباده و إيصالهم إلى رؤيته و لقائه بنفس ذاته و أنّها فی العلوم الإلاهيّة محققة واقعيّة به تعالى و ممتنعة بغيره بخلاف العلوم البشريّة، فإنّها ممتنعة بحقيقة المعرفة.

الباب الخامس: معرفة أنّ لربّ العزّة تعالى شأنه فی العلوم الإلاهيّة كمالات و لكمالاته آيات و علامات و لا نهاية لكمالاته كما لا نهاية لذاته جلّ و تقدّس.

الباب السادس: معرفة أنّ الحقايق النّوريّة و الحقايق الظلمانيّة كلّها مخلوقة بالمشيّة و المشيّة فعله تعالى لا ذاته.

الباب السابع: معرفة البراهين لما جاء به الرسول صلى الله عليه وآله فی الأبواب السابقة.

الباب الثامن: فی ذكر قيام اهل الايمان من اصحاب الائمة عليهم السلام و الفقهاء رضوان الله عليهم على خلاف مقالة الفلسفة و العرفان و فی الإشارة إلى مبدء هذين المقالتين.

الباب التاسع: فی بيان مبانی علم الفلسفة و العرفان فی معرفة الله عزّوجلّ و غيرها من المعارف الّتی دوّنوها فی كتبهم.

الباب العاشر: فی بطلان تلک الاساس البشرية حسب العلوم الإلاهيّة.

الباب الحادی عشر: معرفة شهادة ربّ العزّة جلّ جلاله على حقيّة الرّسول صلى الله عليه وآله ومعارفه و القرآن العظيم وعلومه بعد الظّلم العظيم و الجناية الكبيرة من ائمة الجور على الرّسول و الائمة الطاهرين صلوات الله عليهم باختلاط العلوم البشرية و ادخالها فی علومهم.

الباب الثانی عشر: معرفة باب علوم القرآن و هو جری على الفطرة.

الباب الثالث عشر: معرفة أنّ أساس العلوم الإلاهيّة على امتناع معرفة الحقائق النوريّة إلّا بها و امتناع معرفة غيرها إلّا بتلك الانوار.

الباب الرابع عشر: معرفة أنّ أساس تلك العلوم الجديدة على تذكّر العقلاء بالعقل.

الباب الخامس عشر: التذكّر بالمعرفة الفطرية.

الباب السادس عشر: معرفة العلم و هى الحجّة الثانية فى المعارف الالاهية و بابه العقل واثارته.

الباب السابع عشر: معرفة الوجود.

الباب الثامن عشر: شدة معرفة حقيقة الوجود و الإنيّة و ما به شدّة إثارة نور العقل.

الباب التاسع عشر: معرفة أنّ الله تعالى شأنه هو الشّاهد الأكبر لحقّانيّة ما يدعوا إليه القرآن و الرّسول الأكرم صلى الله عليه وآله وسلم.

الباب العشرون: معرفة المشية.

الباب الحادى و العشرون: معرفة العرش و الكرسى و الكتاب المبين.

الباب الثانى و العشرون: معرفة آيات مشيّته تعالى الّتى جائت فى العلوم الإلاهيّة. كذا معرفة آيات إرادته و تقديره و قضائه تعالى فى قبال ما جائت فى العلوم و المعارف القديمة.

الباب الثالث و العشرون: معرفة طريق معرفة ربّ العزّة فى العلوم الإلاهيّة و معارفها على خلاف ما فى العلوم و المعارف البشريّة.

الباب الرابع و العشرون: معرفة اختصاص حجيّة الخوارق للعادات لأشخاص الأنبياء و خلفاء الله تعالى و أنّ صدورها من غيرهم امتحان للنّاس و نفس هذا الشخص.

الباب الخامس و العشرون: الصلاة.

کتابشناسی آثار میرزای اصفهانی

در این بخش از مقدّمه سعی خواهیم کرد تا گزارشی اجمالی از آثار میرزای اصفهانی که پاره‌ای از آنها مستندات تحقیقی این رساله نیز قرار گرفتند، ارائه کنیم تا راه تحقیقات بعدی را برای اهل آن بگشاید. لازم به ذکر است که آنچه در کتابشناسی آثار میرزای اصفهانی ذکر می‌کنیم براساس مواردی است که از اطراف و اکناف بدست آوردیم؛ بنابراین احتمال آنکه به توان موارد دیگری را بدینها افزود منتفی نمی‌باشد.

۱ـ رسائل اعجاز قرآن

مقدّمه:

در بحث اعجاز قرآن مجموعاً چهار رساله از میرزای اصفهانی در دست می‌باشد که برخی از آنها دارای استنساخات متعدد است. یکی از این رسائل، رساله‌ای به زبان فارسی و در پاسخ به یکی از شاهزادگان قاجار نگاشته شده است. اما سه رساله دیگر به زبان عربی است. در ادامه هر رساله به تفصیل معرفی خواهد شد.

۱-۱- اعجاز قرآن، نامه به شاهزاده افسر:

رساله اعجاز قرآن یا نامه به شاهزاده افسر که یکی از شاهزادگان قاجار است،[۱] رساله‌ای در تبیین وجه تحدی و اعجاز قرآن به زبان فارسی است. نثر این رساله همانند نثر دوران قاجار سنگین و پیچیده می‌باشد.

جملات ابتدائی این رساله عبارت است از:

بسم الله الرّحمان الرّحیم؛ الحمد لله الّذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا أن هدانا الله.

ظهور حکمت و فلسفه یونان بعد از حضرت نوح ـ علی نبینا و آله و علیه السلام ـ و طلوع مذهب وحدت وجود و موجود که اساس و ریشه مشرب عرفان و تصوف است از فلاسفه یونان قبل از میلاد حضرت مسیح ـ علی نبیّنا و آله و علیه السّلام ـ و انتشار او روشن از تواریخ فعلیه.

عبارت انتهائی این رساله نیز عبارت است از:

... از اینجاست که جهل و ضلالت جمیع فرق و مذاهب، ظاهر بر هر عاقل و احتیاج آنها در تکمیل عقول و دخول در مرتبه انسانیّت و هدایت برب العزّة و نجات و کشف حقایق اشیاء و کمالات باهل بیت معصومین ـ صلوات الله علیهم ـ و حقّانیّت فرقه اثنا عشریّه مثل آفتاب هویدا و آشکار باشد. محمّد المهدی.

این رساله در ۲۰ صفحه با شماره عمومی ۱۲٤۱۲ در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.[۲] این رساله نیز از جمله آثاری است که موقوفه مرحوم علیرضا غروی اصفهانی (فرزند ارشد میرزای اصفهانی) می‌باشد و تصحیحات میرزای اصفهانی در کنار آن دیده می‌شود. در انتهای این رساله میرزای اصفهانی نام خود را به عنوان امضاء درج کرده است: «محمد المهدی».

در ابتدای این رساله آمده است:

بسمه تعالی بعرض بندگان (؟) حضرت اجل اشرف والا دامت شوکته می‌رساند راجع

---

۱ ـ شیخ الرئیس محمّد هاشم میرزا افسر (م: ۱۳۱۹ ش). وی سالها در تهران رئیس انجمن ادبی بوده است.

۲ ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۴ موجود می‌باشد.

به سوالی که حضرت اجل اشرف از حضرت مستطاب استادنا الاعظم آقای میرزا دام ظله العالی فرموده، امر فرمودند ناچیز جمله [ای] بعرض اقدس حضرت والا برسانم...

در انتهای آن نیز آمده است:

کتبه العبد العاصی جلال الدین الشهیر بمروارید.

اما مرحوم میرزای اصفهانی با جوهری بنفش بر روی آنها خط کشیده و در انتها با نام خویش آنرا امضا کرده است. به همین سبب چندان روشن نیست که آیا این رساله هم خط و هم عبارات و نگارش آن مربوط به آقا جلال مروارید (یکی از شاگردان ایشان است که ملازم وی در سالهای پایانی عمر بوده) است و یا فقط خط و استنساخ آن متعلق به ایشان است. اما در هرصورت از این عبارت مسلما بدست می‌آید که این خط متعلق به آقا جلال مروارید می‌باشد.

لازم به ذکر است که این رساله از حیث متن با رساله مشابه دیگری ـ نامه به شاهزاده افسر ـ که منسوب به میرزای اصفهانی است و اوّل بار در کتاب بیان الفرقان اثر مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی[1] و سپس به دنبال آن در کتاب معارف القرآن اثر مرحوم حاج شیخ عبدالله واعظ یزدی[2] آمده است، تفاوت دارد. ضمن آن‌که بنابر نقل بیان الفرقان، آن رساله به قلم بعضی از بزرگان و دوستان آن مرحوم (مرحوم میرزا علی اکبر نوقانی (م ۱۳۷۰ ق)) می‌باشد. حاج شیخ مجتبی قزوینی متن سؤال شاهزاده افسر را چنین آورده است:

«وجوه عدیده‌ای مفسّرین در باب اعجاز قرآن نوشته‌اند. نظر جنابعالی در این باب چیست؟ چند وجه آن را مناسب می‌دانید؟ و کدام را بر دیگری ترجیح می‌دهید؟ مرقوم فرمائید آیا هیچ یک از ائمه دین به هیچ یک از این وجه استدلال جسته‌اند یا خیر؟ (افسر)

---

۱ ـ بیان الفرقان، مجتبی قزوینی، ج ۲، صص ۱۹۳ به بعد. دارالکتب الاسلامیّة، ۱۳۷۱ هجری.

۲ ـ معارف القرآن، عبدالله واعظ یزدی، ج ۲، ص ۴۹. چاپ آذرماه ۱۳۴۳؛ این اثر در ابتدا همراه با تقریظی از مرحومان شیخ مجتبی قزوینی و دامغانی است که بسیاری از مطالب آن نقلِ مطالب میرزای اصفهانی یا ترجمه آزاد عبارات اوست.

این رساله نیز با این عبارت آغاز می‌گردد:

با کمال احترام به عرض می‌رسانم جواب سؤال مرقوم را قرآن مجید تصریح فرموده و حمله قرآن هم در کلمات و بیانات خود تصریح فرموده...

•

محتوای رساله:

این رساله پس از حمد الاهی با تذکر به بنیانهای تاریخی تکون حکمت، فلسفه و تصوف در یونان باستان آغاز می‌گردد. سپس باتوجه به این مقدمه بحث وجه اعجاز قرآن مطرح می‌گردد. میرزای اصفهانی در ابتدا سعی دارد نشان دهد وجه اعجاز قرآن، علوم و معارف الاهی آن است که در مقابل علوم و حکمتهای بشری ـ یونانی ـ قرار گرفته است. به همین جهت در همان ابتدا به تعداد قابل توجهی از آیاتی که اشاره به حقیقت علمی، نورانی و هدایت کننده و... قرآن دارد، اشاره می‌کند.

در ادامه ایشان برای تثبیت مدعای خود به ذکر جهات مخالفت مخالفان قرآن با آن می‌پردازد که تا با اشاره به آنها روشن سازد که این علمیت قرآن بوده که مخالفان با آن سر ستیز داشته‌اند و آن نیز از تعابیرشان همچون اساطیر اولین و افک قدیم و... یا فعالیتهایی که در جهت مخالفت با آن داشته‌اند همچون تاسیس علم کلام و فقه برپایه قیاس و استحسان یا ترجمه علوم یونانی و... هویداست. از سوی دیگر ترویج علوم قرآن توسط حاملانش یعنی اهل بیت عصمت ـ علیهم‌السلام ـ در آن شرایط دشوار تقیه و... نیز گواه صدق دیگری بر مدعا دانسته شده است.

ایشان در ادامه رساله خویش به ذکر اجمالی علوم و حکمتهای جدید الاهی قرآن پرداخته‌اند. این روشی است که تقریبا میرزای اصفهانی در اکثر آثارش در پیش می‌گیرد. درواقع بعد از ذکر مقدمه‌ای در وجه اعجاز قرآن به جهات عمده و اصلی علوم و حکمتهای الاهی قرآن اشاره می‌دارد. او در یک کلام اساس معارف شریعت مقدس و قرآن مجید را مباینت ذات پروردگار عزت با ماسوای خویش در جمیع جهات و حیثیات برمی‌شمرد. سپس در مقام تبیین این مدعا به حقیقت عقل در شریعت مقدس که در تباین با حقیقت عقل در علوم بشری ـ فلسفه و عرفان ریشه دار در یونان باستان ـ است اشاره

می‌کند. او می‌گوید که با تذکر به حقیقت عقل و احکامش، بندگان به اثبات ذات خارج از حدین پروردگار رهنمون می‌گردند و در ادامه با اشتداد مرتبه معرفتیشان به حقیقت خویش نیز معرفت می‌یابند. سپس با ذکر تعداد فراوانی از آیات قرآن در جهت انذار مخالفان با عقل و احکامش، شواهد قرآنی مدعای خود در تاسیس شریعت برپایه عقل نوری الذات را مطرح می‌سازد و برای قرآن دو وجه حجیت بر سرپیچندگان عقل و هدایت برای پویندگان آن را برمی‌شمرد.

در ادامه، دومین جهت از علوم و معارف الاهی را تذکر به رب العزة به رب العزة پس از تذکر به مقام استدلال، که در بند پیشین یاد شد، برمی‌شمرد. در این معرفت آدمی به حقیت خویش نیز رهنمون می‌گردد و در این مسیر تامل در آیات شریف قرآن و پالایش فکر از مفاهیم و معقولات و معارف بشری ضروری دانسته می‌شود.

ایشان در ادامه گفتار خویش به ذکر تکالیف بنده در راستای این موهبت الاهی، معرفت خدای سبحان، می‌پردازد و تقوا و حذر از دانستن و فهمیدن کیفیت معرفت و کنجکاوی در آن و ذکر تسبیحات و تقدیسات و دست آخر نماز را از جمله مهمترین آنها معرفی می‌کند.

او در ادامه‌ی مطالب خویش همچنین اشاره می‌کند که این معارف الاهی نشانه صدق آورنده آن نیز هست.

ایشان در بخش بعدی اشاره به حقیقتی دیگر یعنی نور پروردگار عزت می‌کند که بدان معرفت آفاق و انفس و... تحصیل می‌گردد و این یکی دیگر از جهات تباین قرآن و معارف الاهی با علوم بشری است که در آن بنیانهای شناخت بر علم حصولی و حضوری یا مکاشفات و ریاضات نهاده شده است. به همین سبب به چند نام از نامهای قرآن در این راستا و آیات مربوط بدانها اشاره می‌دارد.

در انتها نیز به بیان بسیار مختصر برخی جهات تباین معارف الاهی با علوم بشری می‌پردازد و به این مسئله توجه می‌دهد که خلافت و ولایت ائمه طاهرین علیهم‌السلام با علوم و حکمتهای جدید قرآنی هویدا می‌گردد.

۲-۱- اعجاز قرآن، فی وجه اعجاز کلام الله المجید:

دومین رساله‌ای که در بحث اعجاز قرآن باید از آن یادکرد، رساله‌ای است که از آن با «**فی وجه اعجاز کلام الله المجید**»، نامی که در بالای صفحات نسخ صدرزاده و دامغانی به چشم می‌خورد، یاد می‌کنیم تا از اشتباه در تطبیق رسائل جلوگیری شود.

در ابتدای این رساله ذکری از میرزای اصفهانی که به طور معمول در بسیاری از رسائل ایشان صورت می‌گیرد به میان نیامده است. اما دلیل انتساب این رساله به ایشان غیر از تعدد نسخی که از آن در میان شاگردان ایشان به چشم می‌خورد نسخه‌ای به خط میرزای اصفهانی است که در مجموعه آثار مرحوم حاج شیخ حسنعلی مروارید بدست آمده است. این رساله غیر از نسخه یاد شده به سه خط مرحومان محمد باقر ملکی میانجی و محمدرضا دامغانی و علی اکبر صدرزاده[۱] نیز موجود می‌باشد. نسخه مرحوم ملکی میانجی در مجموعه آثار به جای مانده از ایشان و نسخه مرحوم دامغانی در مکتبه قمر بنی‌هاشم دامغان و در مرکز احیاء میراث اسلامی با شماره فیلم ۱۹۷۰ و نسخه مرحوم صدرزاده نیز در مجموعه آثار باقی مانده از ایشان موجود است. نسخه مرحوم میانجی ۳۰ صفحه و نسخه مرحوم دامغانی ۲۸ صفحه و نسخه مرحوم صدرزاده ۲۹ صفحه و هرسه به صورت خطی می‌باشند. مرحوم دامغانی تاریخ استنساخ خویش را در انتهای رساله ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۵۹ ذکر کرده اگرچه در شناسنامه ابتدائی رساله که توسط مرکز احیاء میراث اسلامی تدارک گردیده ۲۲ جمادی الاولی ذکر شده است. در بالای صفحات نسخه مرحوم صدرزاده نیز آمده است: «**فی وجه اعجاز کلام الله المجید**» اما در نسخه مرحوم دامغانی تنها در بالای صفحه نخستین آن آمده است: «**فی وجه اعجاز کلام الله تعالی**».

عبارت ابتدائی این رساله عبارت است از:

بعد ما عرفت من المثال الّذی ضربناه، نقول ظاهر لمن یتدبّر فی القرآن المجید مضافاً إلی أنّه من بدوه إلی ختمه، کلام بلسان الالوهیّة...

۱ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۵ موجود می‌باشد.

عبارت انتهایی آن نیز عبارت است از:

... فظهر أنّ عرض فصاحة الکلام علی العربیّة المدوّنة الموسّسة علی عدم المراجعة إلی القرآن و کلام الرّسول و أهل بیته إلی أعراب البادیة و الیمن لیس الّا سفاهة و ضلالة. و الحمد الله الّذی هدینا لهذا و ما کنّا لنهتدی لولا أن هدانا الله.

محتوای رساله:

آنچه از این پس درباره محتوای رساله با ذکر شماره صفحات بیان می‌شود همگی بر اساس نسخه مرحوم علی اکبر صدرزاده است.

میرزای اصفهانی در ابتدای این نوشتار به کلام الله بودن قرآن و برخی صفات آن همچون حکمت و هدایت و حدیث بودن آن می‌پردازد و اندکی منظور خود از حدیث بودن را می‌شکافد. سپس (ص ۲) اشاره‌ای به وجه تحدی قرآن یعنی علوم و هدایت الاهیش می‌کند و ترویج فصاحت و بلاغت به عنوان وجه تحدی قرآن را سیاست متغلبین می‌شمرد. برای تشریح این مطلب اندکی به مسئله سلطنت و استیلاء الاهی که به استخلاف خدای متعال به ائمه هدی علیهم‌السلام رسیده است، اشاره می‌کند تا مخالفان ایشان را معرفی کند. سپس چون خلافت الاهی به سبب علوم الاهی قرآن بوده است، وجه مخالفت دشمنان را از همین حیث می‌گشاید تا دلیل مکر و صرف قلوب مردم از سوی دشمنان از علم به فصاحت و بلاغت را تشریح کرده باشد. سپس (ص ۳) ترویج علوم بشری در کنار علوم ادبی را گام دیگری در این مخالفت برمی‌شمرد و حاملان علوم قرآن را نیز مخالفت کنندگان با این علوم معرفی می‌کند. در این راستا به این نکته تذکر می‌دهد که نباید الفاظ کتاب و سنت به مصطلحات بشری حمل گردد بلکه باید با بیانات عترت آشکار گردد.

ایشان در ادامه (ص ٤) به بیان برخی مطالب که از مراجعه به کلام عترت برمی‌آید، می‌پردازد. بنابراین به بنیان علوم بشری بر یقین و جزم اشاره می‌کند و ناتوانی آن را در احراز صواب از خطا گوشزد می‌کند. در مقابل (ص ٥) راه نجات بشر به اراده پروردگار را با تعریف خودش به خودش و جعل نوری از نور خویش ـ نور علم ـ برای کشف حقایق و

عقل ترسیم می‌کند.

میرزای اصفهانی در ادامه مطالب خود (ص٦) دو جهت تذکر و موعظه و هدایت به نور عقل و همچنین جهت بشارت به مسلمین متقین و تذکر به پروردگار برای قرآن برمی‌شمرد و آیاتی را در تذکر به این مطلب ذکر می‌کند و در این میان درباره برخی از آیات توضیحاتی ارائه می‌کند و در صفحه ۱۲ خلاصه‌ای از مطالب خویش را بیان می‌دارد. در همینجاست که در راستای تبیین حدیث (جدید) بودن قرآن و مکر خلفا به صرف قلوب مردم از علوم قرآن به فصاحت و بلاغت آن اندکی حدیث بودن آن را می‌شکافد و به عقل، علم و معروف فطری که در بأسا و ضراء یافته می‌شود، اشاره می‌کند. عقل را (ص ۱۳ و ١٤) نوری الذات و قرآن را مذکر بدان و او را کاشف بطلان علوم بشری (حکمت و تصوف) می‌خواند. اندکی (ص١٥) به حیرت انگیز و وحشت آمیز بودن الله و مسئله فطرت و عالم میثاق و تذکر دهندگی روایات عالم عهد و میثاق به معرفت و نه رؤیت و یا خود آن عوالم، اشاره می‌کند.

در ادامه مطالب (صص ١٥ الی ١٨) به وجه عدم تذکر برخی انسانها به خدای سبحان و چگونگی تذکر و توجه به او اشاره می‌کند. تزکیه رسول با تذکر به آیات و علامات (ص١٦)، محو موهوم و صحو معلوم (ص١٦) و رعایت حرمات حضور با عدم طلب معرفت از طریق ریاضت و ضرورت توجه به نماز از جمله مواردی است که بدان تذکر می‌دهد.

ایشان در ادامه بحث (ص ١٩) به برخی مناصب و شئون نبی تذکر می‌دهد و ضرورت توجه به دعوت رسول و تذکرات وی را یادآور می‌گردد و البته این تدبر را متوقف بر تدبر در قرآن و آن را محتاج شناخت زبان عربی و نه علم عربی می‌داند. در اینجا (ص٢١) به تفاوت مذکریت لغت عربی نسبت به سایر لغات و در نتیجه ضرورت تعلیم زبان عربی اشاره می‌کند. این مطلب بهانه‌ای می‌شود تا وی همهٔ مطالب این رساله تا انتهای آن را صرف تشریح زبان شناسی قرآن و شیوه فراگیری آن کند. او وضع را تعریف (ص٢٢) و منظور از فصاحت را تبیین می‌کند (ص ٢٢). داستان زبان عربی و تحریفهایی که در سه مرحله (پیش از حضرت اسماعیل، پس از حضرت اسماعیل تا زمان پیامبر

اسلام و پس از پیامبر اسلام توسط خلفای غاصب) در آن صورت پذیرفته است و علل آن و همچنین احیاگران آن یعنی حضرات اسماعیل و محمد ـ صلوات الله علیهما و علی آلهما ـ را از مستندات تاریخی تشریح می‌کند(صص ۲۲ الی ۲۷).

در ادامه ایشان به بحث تعلیم زبان عربی می‌پردازد. ضرورت این تعلیم را به سبب دو احتیاج یعنی فهم مراد و مقصود کلام و تکلم به زبان فصیح یادآور می‌شود(ص۲۷). طریق فهم مرادات در امور عادی معاشرتی، معقولات به نور عقل و آنچه مرتبط با معرفت فطری است را تعلیم مفاهیم اِفرادی الفاظ ذکر می‌کند (ص۲۷) و در ادامه کفایت فهم مفاهیم افرادی در فهم مقصود کلام را تشریح می‌کند (ص ۲۷ و ۲۸).

در گام بعدی مفاتیح تعلیم فطری عقلائی زبان عربی را یادآور می‌شود. اولین آنها تعلیم الفاظ شهادتین به اطفال سپس اذکار و الفاظ نماز و در گام بعد الفاظ قرآن و خطب و روایات معصومین (به سبب تعویل بر منفصل قرآن به بیانات عترت) می‌باشد (ص ۲۸). این مجموعه تعلیمات مقدمه‌ای برای کشف مفاهیم ترکیبی تعلیمات ائمه علیهم السلام در فهم فتاوای ایشان خواهد بود (ص۲۹). البته شناخت مفاهیم ترکیبی آیات و ثبوت اِعراب آیات که به تواتر اثبات می‌گردد قواعد کلی در تکلم فصیح را خواهند نمایاند، چون آیات به عینه همان جملات اسمی و فعلی‌اند و قرآن فصیح و مبنای تشخیص فصاحت است(ص۲۹).

۳-۱ـ اعجاز قرآن، القرآن و الفرقان:

سومین رساله‌ای که در بحث اعجاز قرآن از میرزای اصفهانی می‌توان از آن یاد کرد، رساله‌ای است که در آن به دو جهت کلام الاهی یعنی قرآنیت و فرقانیت آن اشاره و تشریح می‌شود، بنابراین آن را از این پس با نام «**القرآن و الفرقان**» یاد می‌کنیم؛ اگرچه مولف خود چنین نامی برای آن برنگزیده است.

از این رساله تاکنون دو نسخه به خط مرحومان سیّد مرتضی عسکری و محمّد باقر ملکی میانجی بدست آمده است. نسخه مرحوم ملکی میانجی در ۳۰ صفحه و نسخه

مرحوم سیّد مرتضی عسکری[۱] در ۳٤ صفحه نگارش یافته است. این رساله بنابر شهادت شاگردان میرزای اصفهانی (مرحوم آیت الله مدرسی و حاج آقا جلال مروارید)[۲] از جمله رسائلی است که به دورانهای ابتدائی تدریس میرزای‌اصفهانی در مشهد مقدس تعلق دارد و البته این مسئله از تعابیر آن نیز بدست می‌آید. این مطلب از تطابق معنوی و در برخی موارد عینیت عبارات این رساله با رساله حجیت قرآن (تقریرات بحث حجیت قرآن مرحوم میرزای اصفهانی توسط شیخ محمود تولائی) نیز هویدا می‌گردد.

عبارت ابتدائی این رساله عبارت است از:

تبارک الّذی علّم الامم و کلّم اهل العالم بجوامع الکلم... (الی ان قال:) و بعد، فاعلم ان کلام الله العزیز المسمّی بالقرآن المجید و الفرقان الحمید حجّة الاهیّة و برهان ربانیّة، غنيّ بنفسه، دالّ بذاته علي ذاته لانه بذاته حجّة علی صدقه...

عبارت انتهائی آن نیز عبارت است از:

... و هی آیات بیّنات فی صدور الذین اوتوا العلم. فهذه الکلمات التّامات الفرقانیّة من حیث کونها فی بیان رجوعها الی البغیة القصوی و الغایة العظمی الّتی هی المقصوده بالذات سورة تامة کاملة لغة و صحّ للنّبی صلی الله علیه و آله و سلم.

محتوای رساله:

بنابر نسخه مرحوم عسکری که ابتدای صفحات آن از شماره ٥ آغاز گردیده است، میرزای اصفهانی در ابتدای امر به حجت الاهی بودن قرآن و دلالت ذات آن به خودش و جایگاه فصاحت و بلاغتش اشاره می‌کند. سپس (ص ٦) کلام الاهی را دارای دو جهت قرآنیت و فرقانیت دانسته و به ترتیب به توضیح مقصود خویش از این وجوه با توجه به آیات و روایات می‌پردازد. قرآنیت مرتبه جمع و کمال و تمام و جامعیت علوم آن است (ص٦) و در ادامه به ذکر آیات و روایات آن می‌پردازد. جهت دوم کلام الاهی فرقانیت

---

۱ ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۶ موجود می‌باشد.

۲ ـ این مطلب را نگارنده از حاج شیخ کاظم خراسانی که از شاگردان بی‌واسطه مرحوم آیة الله مدرسی و حاج آقا جلال مروارید (حفظه الله تعالی) می‌باشند، شنیده است.

آن است که مرتبه فرق و بعضی است که پیامبر قبل از نزول کاملش بدان تحدی فرموده چراکه کلام الاهی به صورت متفرق و متنجم نازل گردیده است (ص ۱۰). سپس تمایز این جهات را چنین برمی‌شمرد که گاهی سخن در وجه برهانیت کلام الاهی از حیث قرآنیت آن و دلالت ذاتی‌اش به خودش و فنای الفاظ در مراداتش و جامعیت علومش می‌باشد (ص۱۱) و گاهی سخن در کیفیت برهانیت و وجه حجیت از حیث فرقانیت و تحدی نبی بدان در حالی که حین نزول به تمامه نازل نگردیده است، می‌باشد (ص ۱۱). سپس در این بحث دو مقصد را مطرح می‌کند و البته هیچ‌گاه به مقصد دومش اشاره نمی‌کند. مقصد اول را نظر کردن در این می‌داند که با مقدمات یاد شده آیا این کلام علم الاهی و حکمت ربانی هست یا نه؟

او در (ص ۱۱) بیان کند که قرآن برای خود ـ به اعلی صوت ـ برهانیت اجتماعی و نه انفرادی و خلافت جمعی و نه افتراقی مدعی است. بنابراین دلائل این خلافت اجتماعی (قرآن و عترت) را در ۱۰ مطلع می‌آورد و در آخر ذکر می‌کند که تفصیل آنها در تفسیر برهان آمده است. مطلع نخست (ص ۱۲) را به تشریح کلام الاهی بی‌مشابه بودن قرآن و منظور از تجلی الاهی (ص ۱۳) در آن و ظهور علم و استظهار افراد به قدر استعدادشان اختصاص می‌دهد و از این حیث اشاره می‌کند که ظهور همه علوم آن محتاج رجوع به من عنده علم الکتاب است. مطلع دوم (ص ١٤)اشاره‌ای است به تنزیل و تاویل داشتن قرآن و ضرورت مراجعه به من عنده علم الکتاب از این حیث. مطلع سوم (ص ۱۵) بیانی است پیرامون عمومیت و شمول زمانی معارف قرآن برای همه اهل عالم و تشابه هر مرتبه از معارفش برای افراد در مرتبه مادون و در نتیجه عدم حجیت معارفش به‌طور مستقل و بدون مراجعه به من عنده علم الکتاب. در مطلع چهارم (ص ۱۵) بحث جعل خلیفه عالِم معصوم از سوی پروردگار را پیش می‌کشد تا بیان کند هم کتاب حجتی بر خلیفه است و هم استناد و استشهاد خلیفه الاهیِ عالِم معصوم حجتی بر صدق کتاب. بنابراین اگر آن خلیفه عالِم معصوم در مطلبی خلاف ظاهر بیانی داشت باید مقدم داشته شود و اساسا صدور اینگونه بیانات حجیت همه ظواهر به استقلال را ساقط می‌کند. این مطلب دلیلی است بر ضرورت رجوع به من عنده علم الکتاب. میرزای اصفهانی در مطلع پنجم رساله

خویش (ص۱٦) با اشاره به جریان داری و حیات قرآن به سبب ختمیه ابدیه بودن آن اشاره‌ای به تنزیل و تاویل داشتن کلام الاهی می‌کند تا بار دیگر از این منظر ضرورت مراجعه به من عنده علم الکتاب را در کشف علوم قرآن یادآور گردد. ایشان در مطلع ششم (ص ۱٦) درپی اشاره مجدد به ختمیه ابدیه بودن قرآن انواع مختلف آیات از جمله ناسخ و منسوخ و حاکم ومحکوم و وارد و مورود را تذکر می‌دهد تا مجددا ضرورت رجوع به مَن عنده علم‌الکتاب را یادآور شود. مطلع هفتم (ص۱٦) زبان قرآن را «ایاک اعنی و اسمعی یا جارة» برمی‌شمرد. مطلع هشتم (ص ۱۷) به تفاوت قرآن موجود با قرآن نازل شده به پیامبر از حیث ترتیب نزول آیات اشاره می‌کند. مطلع نهم (ص ۱۷) به مسئله مهم اختلاف قرائات به دلایل گوناگون همچون تحول در رسم الخط و یا جمع آوری و... بنابر شواهد تاریخی دلالت می‌کند که اینها همه ضرورت مراجعه به من عنده علم الکتاب را بیان می‌دارند. مطلع دهم (ص ۱۹) نیز علوم غریبه و فنون خفیّه قرآن که از شواهد آن حروف مقطّعه می‌باشد را خاطر نشان می‌کند تا ضرورت مراجعه به من عنده علم الکتاب را در کشف حقیقت علوم قرآن یادآور شود. ایشان در مقام جمع بندی (ص ۱۹) مطالع دهگانه یاد شده می‌گوید این مطالب همگی دلائلی بر «عدم حجیّت در بیانیّت و مبیّنیّت و تبیانیّت کلام الاهی در مقام قرآنیّت آن که برهان و حجت بر اهل عالَم است مگر با جمع با بیان من عنده علم الکتاب»، می‌باشد. میرزای اصفهانی در ادامه بحثی را در پنج بند ذکر می‌کند تا راه کشف من عنده علم الکتاب را روشن سازد. راه اول (ص ۲۰) اجماع موافق و مخالف بر عالمیت ائمه علیهم‌السلام به کتاب است. (ص ۲۰) تعلیم بی‌واسطه ائمه از پیامبر راه دوم شناسائی احراز این مقام توسط آن حضرات علیهم‌السلام است. راه سوم (ص ۲۰) آیات منصوص در ولایت و امامت و راه چهارم (ص ۲۰) روایات منصوصه پیامبر به این مقام اهل بیتشان می‌باشد. راه پنجم (ص ۲۰) نیز آن است که تنها کسانی که ادعای چنین خلافت الاهیی راکرده‌اند ذوات مقدسه ائمه علیهم‌السلام هستند. در انتها مجددًا یادآور می‌شود که تفصیل این مطالب در مقدمه تفسیر برهان آمده است.

بحث بعدی (ص ۲۰) که ایشان مطرح می‌کند طرح این پرسش است که باید نظر کرد که علوم قرآن با شرایطی که یاد شد آیا علوم الاهی است؟ پاسخ این سوال را در نظر جمعی

(جمع قرآن و عترت) و احاطه به جمیع جوانب و جهات قرآن می‌داند. به همین سبب ۱۰ جهت کمالی جمعی را برای آن برمی‌شمرد. کمال نخست (صص ۲۱ و ۲۲) را به تشریح ترتیب خطاب قرآن به پیامبر و مومنین و... و آنچه در این سیر تبیین می‌فرماید، اختصاص می‌دهد. کمال دوم (صص ۲۲و۲۳) را به بیان این مطلب اختصاص می‌دهد که قرآن نسخه تدوینی خارجیاتی است که آنها نسخه تکوینی قرآن محسوب می‌شوند. کمال سوم (ص ۲۳) به جامعیت علمی قرآن در بیان علوم ابدان و ادیان و الاهیات و ربوبیّات و نظام دنیا و معاش و... اشاره می‌کند. کمال چهارم (ص ۲۳) تذکری است به این مطلب که قرآن بیان جمیع احوال همه افراد است و هر کسی خود را تحت عنوانی از عناوین آن می‌یابد و البته قاری قرآن محتاج شرایطی برای دریافت حقایق آن بنابر روایات است که بدانها نیز اشارتی می‌دارد. کمال پنجم (ص ۲۵) نیز توجهی است به جامعیت قرآن به علوم غیبی. در کمال ششم (ص ۲٦) پیرامون دعوت قرآن به حق سخنی به میان می‌آورد. کمال هفتم (ص ۲۷) توضیحی است پیرامون جمع دو جهت کمالی آن یعنی مقام فرق الفرق و جمع الجمع. کمال هشتم (ص۲۷) تذکری است به کمال طرح مباحث به صورت قبض و بسطی آن که البته این الگو در روایات معصومین علیهم‌السلام نیز دیده می‌شود. کمال نهم (ص ۲۷) اشاره به کمالی دیگر یعنی بیان علوم به انحا و اسلوبهای مختلف در ساختار زبانی قرآن دارد. در کمال دهم گفته شده (ص ۳۰) قرآن در بیان الاهی بودن علوم آن به توجه به اسرار پوشیده و امور پنهان که جز برای ایمان آورندگان و سیر کنندگان در آن مکشوف نمی‌گردد، تخصیص یافته است. او این کمالات دهگانه را نشانه تباین ذاتی علوم الاهی با علوم بشری (ص ۳۰) می‌داند. در ادامه (ص ۳۱) نیز تبیینی از عجز بشر از آوردن همچون قرآن و آیات مورد توجه در این جهت (فأتوا بسورة یا بعشر سور من مثله و...) بدست می‌دهد.

بحث بعدی که ایشان در این رساله می‌گشاید پاسخ به این پرسش است که چرا خدای سبحان علوم الاهی خویش را در قالب کلمات ظاهر ساخت؟ این سوال در ۱۰ مشرق بررسی می‌شود.

مشرق نخست (ص ٣٤) به جایگاه زبان و خطابه در زمان پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره

می‌کند. مشرق دوم (ص ۳۵) ناگزیری رسانیدن علوم الاهی در طول اعصار و زمانها به انسانهای مختلف جز از طریق کلام را مطرح می‌کند. مشرق سوم (ص ۳۵) کاهش احتمال سحر وشعبده در کلام به سبب آشکاری لفظ با حس، معنای آن با نفس و حقایقش با عقل را دلیلی برای این کار می‌داند. مشرق چهارم (ص ۳۵) می‌گوید که بیان علم و قدرت در قالب کلام در واقع ظهور در برترین مظاهری است که همو ممیز انسان و حیوان است. در مشرق پنجم بیان می‌شود که مکوَّنات خارجی‌تفصیلِ ظهورِ اجمالی علمی‌شانند و الفاظ نهایت بروز آنها. لذا تجلی علم در قالب الفاظ اَتمِّ ظهورات و بروزات خواهد بود. ازسوی دیگر(ص ۳۵) و در مشرق ششم مزیت بعدی تجلی علم در قالب الفاظ معجزه‌آوری بر انسان با ساده‌ترینِ افعال انسانی است. میرزای اصفهانی در مشرق هفتم (ص ۳۵) تجلی علم الاهی در قالب لفظ را برهانی بر پیامبری پیامبر ﷺ در نفس دعوت و تبشیر و انذار و حکمت و... می‌داند. مشرق هشتم (ص ۳٦) شناساندن پیامبر ﷺ ـ به عنوان آورنده و مخاطب اولی علم الاهی در قالب لفظ (کلام الاهی) ـ به سلطان شرافت یافته بر رعیتی است که بدین واسطه مخاطب خداوند قرار گرفته‌اند. مشرق نهم (ص ۳٦) این نکته را یادآور می‌گردد که حسن ظهور لفظی علم الاهی در واقع خارج ساختن امت پس از غیبت به قرب حضور و مخاطبه شفاهی از طریق شجره ختمیه احمدیه ﷺ است. آخرین مشرقی (ص ۳٦) که در تبیین این پرسش مطرح می‌سازد اعطای اسرار خاتمیت به پیامبر ﷺ از دریچه کاربرد الفاظ است که به آنها جز از دریچه تربیت و تشرف به شریعت وی نتوان رسید.

در ادامه (ص ۳٦) میرزای اصفهانی در مقام بیان شطری از علوم قرآن به بیان چگونگی نظر در آیات قرآن می‌پردازد و می‌گوید که اولا (ص ۳٦) باید به قرآن نظر جمعی شود، چنانکه گذشت. سپس (ص ۳۸) باید به اخبار وارده در نزول و شرح حالات پیامبر در آن هنگام نگریست. در گام بعد (ص۳۸) می‌بایست با آیات الاهیات که راجع به اسماء و صفات اویند و عمدتاً مکی، ابتدا کرد و درپی آن باید به احادیث پیامبر و ائمه در تفسیر آنها نظر دوخت. در آخر (ص ۳۹) می‌گوید این نظر موجب کشف وحدت حقه حقیقیه و جمعی و جملی بودن آن و بازگشائی ابواب علم می‌گردد.

۴-۱ـ اعجاز قرآن، فی بیان وجه اعجاز القرآن و انه کلام الله:

چهارمین رساله‌ای که در بحث اعجاز قرآن از میرزای اصفهانی در دست است، رساله‌ای است در بیان وجه اعجاز قرآن و اینکه کلامی است الاهی. نام آن را بر اساس عبارتی که در بالای صفحه ابتدائی از تنها نسخه کامل آن نگاشته شده بود، انتخاب کردیم. دلیل انتساب این نسخه به میرزای اصفهانی باوجود ذکر نشدن نامی از او در ابتدای رساله، آنچنان که در پاره‌ای رسائل ایشان مرسوم بوده است، وجود دو نسخه از این رساله است. نسخه نخست که نسخه کامل و مورد توجه ماست، نسخه مرحوم محمد رضا دامغانی است[۱] که در ۱۸۵ صفحه خطی تنظیم گردیده است. این نسخه در مکتبه قمر بنی هاشم دامغان و همچنین در مرکز احیاء میراث اسلامی قم با شماره فیلم ۱۹۷٤ موجود می‌باشد. در شناسنامه‌ای که در ابتدای نسخه مرکز احیاء میراث اسلامی آمده است تاریخ استنساخ سال ۱۳٥٤ ذکرشده که به نظر براساس عددی است که در صفحه ٤۷ همین رساله در انتهای یک عبارت آمده است؛ آن‌جا که نوشته است: «هذا تمام الکلام من اوّل الصیام إلی آخره».

در هرصورت غیر از این نسخه نسخه دیگری نیز موجود است که به خط مرحوم سیّد مرتضی طباطبائی عسکری است. اشکال این نسخه آن است که تنها ۳ صفحه نخست آن دردست می‌باشد و از باقی‌نسخه اطلاعی دردست نیست.

عبارت ابتدائی این نسخه عبارت است از:

وجه اعجاز کلام الله تعالی یرجع الی علومه و معارفه لا الی فصاحته و بلاغته فقط...

پیش از بیان محتوای این رساله ضروری است که به این نکته اشاره کنیم که چندان معلوم نیست که آیا همه رساله متعلق به میرزای اصفهانی است و یا بخشی از آن؟ و یا بافرض انتساب آن به میرزای‌اصفهانی همه صفحات این نسخه استنساخ یک رساله از ایشان بوده است یا استنساخ چند رساله در امتداد یکدیگر؟

در هر صورت این رساله از ابتدا تا صفحه ٤۷ ـ همانجائی که اشاره می‌کند این تمام

---

۱ ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۷ موجود می‌باشد.

کلام از ابتدای صیام (ماه مبارک رمضان) تا آخر آن است ـ محتوی بحث اعجاز قرآن بر سبیل سایر آثار میرزای‌اصفهانی است که در ابتدا سخنی در بحث زبان شناسی قرآن و سپس اشاره مختصری به لطائف و معارف آن می‌گردد و معمولاً مباحث عقل و علم و معرفت الله و تباین آن با مبانی علوم بشری‌مطرح می‌شود. در این محدوده جدا سازی مطالب از یکدیگر با خط تیره (ـ) است؛ اگرچه در مواردی به نظر می‌رسد که خط تیره درواقع نشانه تعداد زیادی از آیات و روایاتی است که میرزای‌اصفهانی در نسخه اصلی خود در آنجا ذکر کرده است اما مستنسخ آنها را در اینجا نیاورده و صرفا با یک خط تیره از آنها عبور کرده است. یکی از عادات میرزای اصفهانی در نوشتارهایش جمع آوری آیات و روایات مربوط به یک بحث از منابع مختلف و نتیجه گیری پس از تدبر در آنها بوده است. از سوی دیگر چون بسیاری از این رساله‌ها فهرستی از مباحث معارفی، اصولی، فقهی و اخلاقی‌بوده است جمع آوری آن برای مولف ضروری بوده است که متاسفانه مستنسخین گاهی آنها را ذکر نکرده‌اند.

به هر روی از صفحه ٤٧ به بعد تحت عناوین «و من کلام له» مباحثی در موضوع معرفت الله و اسماء و صفات و وجدان الرّب بالرّب تا صفحه ٦٤ مطرح می‌کند که به نظر این مباحث جدای از بحث اعجاز قرآن باشد. در ادامه از صفحه ٦٤ مقدمه‌ای برای ورود به مبحث ایمان مطرح می‌کند که درواقع مقدمه‌ای برای ورود به مباحث اخلاقی است. او در صفحه ٦٤ می‌گوید: «**و من کلام له: هذا مما یتعلق بماقبل باب الایمان و من باب البیان زید فی هذا الموضع**». سپس در صفحه ٦٦ می‌گوید: «**و الکلام فی الایمان و الاخبار الدالة علیه**» که از اینجا بحث ایمان را آغاز می‌کند. این بحث همچنان ادامه دارد تا در صفحه ١٧٥ بحث در فقه اصغر را با عنوان «**البحث فی الفقه الاصغر**» افتتاح می‌گردد. به نظر می‌رسد از اینجا به بعد نیز بحث جدیدی شروع می‌شود که احتمالاً فهرست فقه می‌باشد.

در مجموع این نسخه باید در ابتدا استنساخی از بحث اعجاز قرآن باشد و در ادامه به استنساخی از فهرستی درباره اخلاق تبدیل شده باشد و در انتها استنساخی از فهرستی در فقه باشد که همگی استنساخ از روی آثار میرزای اصفهانی می‌باشند و ای بسا اشتباه بهم

پیوستگی این جزوات از سوی مرکز احیاء میراث اسلامی صورت پذیرفته باشد.

محتوای رساله:

میرزای اصفهانی بخش نخست رساله اعجاز قرآن خویش را بنابر سنت مرسومش به توضیح این مطلب اختصاص می‌دهد که وجه اعجاز قرآن تنها فصاحت و بلاغت آن نیست بلکه وجه عمده اعجاز قرآن علوم و معارفش است (ص١). سپس به این نکته اشاره می‌کند که برای بدست آوردن وجه اعجاز و علوم قرآن باید به من عنده علم‌الکتاب مراجعه کرد. به دنبال آن بیان می‌کند که در اثر این مراجعه چه مطالبی بدست می‌آید (ص ٥). در ادامه اندک توضیحی درباره خصوصیات کلام می‌دهد تا اشاره کند که کلام «مابه ینظر» و نه «مافیه ینظر» است (ص٩). او برای سلطان دو گونه کلام مُلکی و مَلِکی برمی‌شمرد و قرآن را از سنخ دومی معرفی می‌کند (ص٩).

او در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که باید به لطائف قرآن معرفت یافت. بنابراین بیان برخی علوم ومعارف قرآن را همت خویش قرار می‌دهد. در ابتدا به ضرورت مراجعه به من عنده علم الکتاب اشاره می‌کند (ص١٠) و سپس تقسیم بندیهای علوم بشری در حقیقت علم و تفاوت آن با معارف الاهی را مطرح می‌کند (ص ١١). درپی این بحث موضوع شناخت خدا در دو مکتب را پیش می‌کشد (ص١١). به دلیل بیان مسئله امتیاز معارف الاهی بر معارف بشری به فطری بودن معرفت خدای سبحان اشاره می‌کند و از دوگونه فطرت اولیه و ثانویه یاد می‌کند (ص١٨). ایشان برای‌ازبین بردن فطرت ثانوی به تذکر به آیات و در ادامه به تکلیف عقل به معرفت پروردگار و نسبت عقل و معرفت اشاره می‌کند(ص١٩). در همین بحث است که به دو درجه اشاره می‌کند که یکی استدلال به صنع الله و تذکر به آیات و خروج از حدین و دیگری معروفیت به آیه است (ص ٢٣).

ایشان بحث دیگری (ص ٢٧) را پس از التفات به طریق مجادله و محاجه مطرح می‌کند و آن تذکر به معرفت فطری جبلّی است که در همین اثنا تفاوت گفتار خویش را با مدعیات صوفیه نیز بیان می‌کند و آیات وروایات مربوط به بحث را ذکر می‌کند (ص ٢٨). سپس دلایل عدم جواز تعریف و محذور توصیف را برمی‌شمرد (ص ٣٦).

تعریف ناپذیری خدا به غیر خود و تذکر به علم، بحث بعدی اوست (ص ۳۹).

در بحث بعدی‌اش (ص ٤٢) تذکری به مالکیت بلاتبعیض قدرت و حیات و علم به پروردگار عزت می‌دهد. این مباحث درواقع بیان یکی از وجوه مباینت پروردگار با سنخ بندگان است. در ادامه روایات رؤیت را مطرح می‌کند (ص٤٣). در نهایت در (ص ٤٧) به جمع‌بندی آنچه مطرح گردیده، می‌پردازد.

پس از این (ص ٤٩) مجموعه مطالب جدیدی را باعناوین «و من کلام له» بیان می‌کند که همان فهرست معارف و اخلاق و فقه است. در نخستین آنها (ص ٤٩) به وجدان خدا هنگام باساء و ضرا و به خود پروردگار و نه به علم تذکر می‌دهد. در من کلام له بعدی (ص ٥٠) به نقص طریق بشری در معرفت خدا از چند جهت اشاره می‌کند. در عنوان بعدی (ص ٥٢) توضیحی پیرامون معرفت شیء به شیء با یک مقرّب و نه مثال یعنی توجه معقول به عقل می‌پردازد تا اندکی معنای توجه را کاویده باشد. بنابراین در عنوان بعدی (ص ٥٣) به تفاوت توجه و وجدان اشاره می‌کند تا بگوید توجه معرفت نیست بلکه معروفیت است و معرفت وجدان و آن هم با قهر و غلبه است. سپس در همین عنوان (ص ٥٤) توضیحی نسبت به ارتباط وجدان خدا و وجدان غیر او به او ارائه می‌کند. در عنوان بعدی من کلام له (ص٥٤) نسبت توجه و معرفت را از منظری‌دیگر می‌کاود تا حال افراد در هرکدام را یادآور گردد. در ادامه در عنوان بعدی (ص ٥٥) بحث بسیار مهم ظهور خداوند برای عقول را باز می‌کند. ایشان در عنوان بعدی (ص ٥٦) مؤسّس بودن دین بر معرفت فطری ثابت و احتیاج به مذکر را طرح می‌کند. میرزای اصفهانی به معنای ثبوت معرفت در قلب در عنوان بعدی (ص ٥٧) اشاره می‌کند و معنای حق الیقین و علم الیقین را در بحثی دیگر (ص٥٨) ارائه می‌کند. کمال معرفت را عجز از معرفت در من کلام له بعدی می‌داند. سپس (ص ٥٩) بیان می‌کند که وجدان از عوارض و لوازم ذاتی انیت نیست و حیرت در عین تملیک و بینونت را تشریح می‌کند تا در عنوان بعدی (ص٦١) اشاره کند که شناخت مسئله «تملیک» جز به اعطای معرفت از سوی خدا ممکن نخواهد بود. عنوان بعدی (ص ٦١) اختصاص به تشریح معنای نفی الصفات عنه دارد تا آن را راجع به تعریفات علمی دانسته باشد. در ادامه(ص٦٣) نیز خلاصه‌ای از

مطالب و پیوند معرفت خدای سبحان را با ایمان بیان می‌کند. درواقع از اینجاست که مقدماتی را درباره بحث ایمان شروع می‌کند.

در پی مقدمات پیشین به آیات وروایات بحث ایمان اشاره می‌کند (ص٦٦) تا نسبت اخلاق و ایمان و عقل را در بحث دیگری (ص ٧٦) واکاوی کند و با ذکر آیات و روایات آن به آنچه برپایه سوء یا حسن خلق مترتب می‌گردد (ص ١١٣) نیز اشاره کند. در ادامه (ص ١١٥) بحث مستوفائی درباب غیبت و احکام آن به میان می‌آورد. سپس (ص ١٢٧) در مذمت حب دنیا و علاج آن سخن می‌راند و در ادامه به حرمت ایمنی از عقاب الاهی (ص ١٦٠)، وجوب خوف از عدل پروردگار (ص١٦٣) و حرمت عقلی یاس از رحمت ربوبی (ص ١٦٥) و جمع میان خوف و حسن ظن به خدا (ص١٦٩) اشاره می‌کند. پس از حسن ظن به خدا به ضرورت حسن ظن به مومن و طرح این موضوع در نسبت با غیر مومنین نیز می‌پردازد (ص ١٧٠) و آخرین بحث (ص١٧٢) خودرا در این رساله درباره اخلاق،حرمت عقلی ریاء و سمعه و معنای آنها قرار می‌دهد.

بخش بعدی او بحث در فقه اصغر است (ص ١٧٥) که بعد از ذکر مقدماتی در حمل الفاظ بر معنای لغوی آنها در مباحث فقهی، عمدتا به مسائل نماز اختصاص می‌یابد.

٢ـ رساله معارف القرآن:

از جمله مهمترین و معروف‌ترین و همچنین آخرین رسائل میرزای اصفهانی در باب مباحث معارفی. رساله مشهور به معارف القرآن است. این نام در نسخه تصحیح شده مرحوم محمد حسن بروجردی تصریح شده است: **فسمّینا المکتوبات بمعارف القرآن**. این رساله مفصل‌ترین رساله میرزای اصفهانی است که در آن به تبیین تفصیلی آراء خود به همراه ذکر آیات و روایات مستند آنها پرداخته است.

عبارت ابتدائی آن عبارت است از:

تبارک الّذی نزّل الفرقان فعلّم به الامم و... و بعد فیقول أقلّ الخلیقة و افقرهم الی الله العزیز المحمّد المدعوّ بالمهدی الخراسانی مسکناً و مدفناً انشاء الله؛ قد ملاء العالم نداء القرآن المجید بانه کلام الله و ...

عبارت انتهائی آن نیز عبارت است از:

... هی سنة الله و سنّة خلفائه و هم الواصفون لها و الدّاعون إليها و هذا من وظائف الدعوة و فيه اصلاح العباد و اخراج ارواحهم و قلوبهم عن الدنيا و لاينبغی الغفلة عنها. و الحمد الله الّذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولاان هدانا الله.

از این رساله نسخ متعددی موجود است. یک نسخه متعلق به مرحوم علی اکبر صدرزاده و در ٨٦٠ صفحه می‌باشد. نسخه دیگر متعلق به مرحوم محمد باقر ملکی میانجی و در ١٠٩٤ (١١٨٩) صفحه است. نسخه سید مرتضی عسکری نسخه ناقصی است که تنها ٣٢٢ صفحه از رساله را داراست اما مقدمه‌ای در ١٧ صفحه در ابتدای آن موجود است که چندان روشن نیست که متعلق به چه کسی است. نسخه مرحوم نمازی شاهرودی، ٩٦٤ صفحه است. از مرحوم حفیظی نیز یک نسخه ناقص موجود است که ابتدای رساله زا ندارد و در ٩٠١ صفحه با ٢٠ صفحه افتادگی است. از مرحوم محمد حسن بروجردی چندین نسخه ناقص در معارف القرآن موجود است. در واقع نسخ مرحوم بروجردی[1] نشان می‌دهد که یک نسخه معارف القرآن در ابتدا وجود داشته که در آن این رساله به **علوم القرآن و معارفه** نامیده شده است: **انه بعد ما اكرمنا الله تعالى ببعض علوم القرآن المجيد و معارفه شرفنا بنشره و كتابته فسمّينا المكتوبات بعلوم القرآن و معارفه....** سپس این رساله توسط میرزای اصفهانی‌تصحیح شده و مجددا توسط مرحوم بروجردی پاکنویس شده که تفاوت این نسخه با سایر نسخ غیر از تصحیحات آن وجود یک مقدمه ٢٧ صفحه‌ای است. این نسخه پاکنویس شده نیز مجددا به تصحیح میرزای اصفهانی رسیده و در این نسخه رساله به **معارف القرآن** نامیده شده است. البته نسخه تصحیح شده نهائی نیز ناقص است و بسیاری از صفحات میانی و انتهائی را ندارد. اما در هرصورت آثار جوهر بنفش ایشان در حاشیه مطالب دیده می‌شود.

در انتهای نسخه دامغانی آمده است:

و تمت هذه المعارف الالهية الّتی هی الفقه الاكبر بيد الفانی محمد رضا إبن رمضانعلی دامغانی عفی الله عن جرائمهما و جعل الجنة مأواهما بحق محمد و آله الطاهرين در مورخه

---

١ ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ٨ موجود می‌باشد.

٢٣ / ربیع المولود / ١٣٥٨ قمری مطابق ١٨/٢/٢٣.

در انتهای نسخه ملکی نیز آمده:

و تمت تسوید هذه الاوراق لیلة الإثنین لیلة العاشرة من ذیقعدة بسنة سبعة و خمسین بعد الالف و ثلاث مأة سنة و انا الآثم محمد باقر ابن عبد العظیم تَرکی فی مدرسة خیرات خان فی المشهد الرضوی علیه السلام.

در ابتدای نسخه نمازی شاهرودی آمده است:

کاتبه و مصححه اقل تلامذته علی ابن محمد ابن اسماعیل النمازی الشاهرودی رحمهم الله فی الدارین. التمس الدعا لی و لوالدی ممن استفاد منه فی حیاتی و بعد مماتی. علی.ن.ش

آنچنانکه از این عبارت (مصححه) و شواهدی دیگر برمی‌آید، مرحوم نمازی از جمله شاگردانی بوده است که اجازه تصحیح عبارات میرزای اصفهانی را داشته است. ایشان از معدود شاگردانی بوده‌اند که توانائی خواندن خط میرزای اصفهانی را داشته و به همین جهت نسخ ایشان جایگاه ویژه‌ای دارند.

و در انتهای آن نیز آمده است:

قد تمّ بحمد الله تعالی و حسن توفیقه و منّه و فضله فی ١٤ شهر الصیام ١٣٥٧.

در انتهای نسخه حفیظی آمده:

قد فرغت من تسوید هذه الاوراق فی یوم الاربع فی یوم الخامس و العشرین من محرم الحرام سنة ثمانیة و خمسین بعد الالف و ثلاث مأة سنة و انا الاثم محمد بن المصطفی الأیوقی فی مدرسة الخیرات خان فی المشهد الرضوی علیه السلام.

محتوای رساله:

این رساله همانطور که اشاره شد مفصل ترین رساله میرزای اصفهانی است که به اکثر مباحث معارفی در آن پرداخته است. متاسفانه این رساله فاقد باب بندی مشخصی است، لذا تشریح محتویات آن کار بسیار دشواری است. اما برخی از عناوین اصلی‌تر و کلی‌تر آن که از عبارات مؤلف به دست می‌آیند عبارتند از:

مقدّمة فی:

أنّ القرآن كلام الله الغير المشابه لكلام البشر و أنّ الائمة هم المتحدون بأنّهم حملة القرآن.

فمن الواجب لكل عاقل النظر إلى معارفهم و علومهم و تنبيههم إلى أحكام العقول بأنّها إلهيّة أو تعليميّة بشريّة؟ و نحن فى مقام التذكر الى هذا المقصد نتكلّم اوّلاً جمعاً و جملاً ثمّ نفصّله إن شاء الله تعالى.

اساس معارف البشر على اثبات الحق و تصوره بالوجوه و العناوين.

اساس معارف القرآن على التذكر بنور العقل و العلم بأنّ الله تعالى لايعرف و لايوصف الّا بنفسه تعالى.

اساس الدين على أنّ الله تعالى عرّف نفسه لعباده و فطرهم على معرفته.

فى مخالفة معارف البشريّة مع المعارف الإلهيّة فى معرفة الله تعالى.

فى أنّ القرآن أساسه على التذكّر و الرّسول مذكّر و آله الطاهرين هم أهل الذّكر.

فى التذكر إلى جوامع العلم الراجع إلى الحجّة الباطنيّة ثمّ إلى مفصّلاته و الراجع إلى العلم الحقيقى بالنسبة إلى الآيات و الحجج الإلهيّة و الراجع إلى المعرفة الفطريّة.

فى تعريف العقل عند علماء البشر و عند صاحب الشريعة على خلافهم.

فى النتائج الفاسدة المترتّبة على العقل الإصطلاحيّ الّذي توهّمه البشر عقلاً.

فى التذكر إلى حقيقة العقل و آثاره و لوازمه.

فى أنّ القرآن حيث ذاته أنّه كلام الله.

فى أنّ من أراد أن ينظر إلى القرآن بأن يعرف أنّه كلام الله أم لا؛ فيجب عليه الرجوع فيها إلى أهل الذكر.

فى أنّ من راجع القرآن و أهله يرى أنّ أساسه على العلم الذى لاإختلاف فيه.

فى أنّ العقل و العلم حجّتان بذاتهما على أنّ حيث ذاتهما المعرّفيّة لاالمعروفيّة؛ فهما آيتان على أنّ الحقّ تعالى شأنه منزّه عن المعروفيّة بنفسه فكيف بالعلم و العقل فضلاً عن المعقولات و المفهومات.

فى أنّ طريق معرفة الرب تعالى منحصر بعرفانه به تعالى و معرفة غيره به.

من جهة أنّ القرآن مؤسس على التذكر بالعقل و العلم و المعرفة الفطريّة يظهر أنّ الخلافة الإلهيّة خاصّة بالرسول و الائمة.

فى أنّ الواجب أن يتنبه الإنسان إلى سنخ معرفة الشىء بالشىء بلامفهومية و استلزام الحيرة من حيث الإدراكات.

فى جمع ما ذكر فى بيان أساس الشريعة المقدّسة.

فى ذكر مفصّلات العلوم الّتى جائت عن صاحب الشريعة فى المعرفة الفطريّة.

من جوامع القرآن و معارفه الممتازة معرفة توحيد الحق جلّت عظمته.

فى ذكر مفصّلات معارف القرآن من علم الحق تعالى شأنه علماً مقدساً عن الحد و النهاية بلامعلوم فى وجه من الوجوه.

فى ذكر مفصّلات معارف القرآن فى قدرته تعالى و جاعليّته و تقدّس قدرته و جاعليّته عن الفعل و التاثير و الرشح و الفيضان و التشأن و التطور و التغيير فى وجه من الوجوه فى مقابل المعارف البشريّة.

فى ذكر مفصّلات معارف القرآن فى البداء.

فى ذكر مفصّلات معارف القرآن فى معرفة العوالم و كيفيّتها و حقيقة نشأة المخلوقات و واقعيّتها و حقيقة الدنيا و الآخرة و ما يرجع إلى معرفة النفس و البدن من البدء و العود.

و من مفصلات العلوم الراجعة إلى كشف حقائق العوالم ما جاء بـه القـرآن و الرسول من معراجهﷺ إلىالسماوات و العوالم الأخرويّة.

فى ذكر مفصلات خلق الحق تعالى شأنه النظام على وجه يظهر لزوم العود للأبدان و مطلق الكائنات الدنيويّة.

من مفصّلات معارفه هو ما جاء به من حلّ شبهة الجبر و التفويض.

جمل علم العود فى المعاد و الحشر و القيامة على ما جاء به القرآن و ذكّر و انذر به الرّسول و الأئمة الاثنى عشر صلوات الله عليهم اجمعين.

١-٢- معرفة العوالم:

رساله معرفة العوالم رساله‌ای است که در آن میرزای اصفهانی بحث از خلقت کرده و این رساله درواقع بخشهای مربوط به بحث خلقت در رساله معارف القرآن است که بصورت مجزا نیز استنساخ گردیده است. نسخه‌ای که از این رساله در دست است نسخه وقف شده آقای غلامعلی فائقی و با خط ایشان با شماره عمومی ٨٤٧٢ در کتابخانه آستان قدس رضوی در ١٠٤ صفحه است. ظاهراً این نسخه ناقص است، چراکه انتهای آن نامعلوم می‌باشد.

عبارت ابتدائی آن عبارت است از:

الحمد الله رب العالمین... و بعد من معضلات (مفصّلات، النّمازی) معارف القرآن و صاحب الشریعة المقدسة المخالفة للمعارف البشریة، ماذکر به من المعرفة بالعوالم و کیفیتها و حقیقة نشأة المخلوقات و واقعیتها و...

٣- أنوار الهدایة؛

رساله انوار الهدایة[١] از جدیدترین آثار یافته شده‌ی میرزای اصفهانی است که در کتابخانه دانشکده الاهیات و معارف اسلامی مشهد با شماره ٢٢٧١٨ در تاریخ ٨ / ١١ /٥٦ ثبت گردیده است.از این اثر برروی‌جلد آن با نام مصباح الهدی در بداء تالیف آمیرزا مهدی اصفهانی یاد شده است و البته این تسمیه ناصحیح است. چراکه اولاً مصباح الهدی نام رساله دیگری در اصول فقه است و ثانیاً در ابتدای‌رساله آمده است: «**و سمیته بکتاب انوار الهدایة**».

این اثر به دو دلیل عمده به ایشان منتسب است:

الف ـ خط اثر؛ که در مقایسه باخطوط در حاشیه معارف القرآن نسخه بروجردی یا حاشیه تقریرات شیخ محمود حلبی یا حاشیه ابواب الهدی نسخه آستان قدس که همگی تصحیحات ایشان است ،همانندی دارد و در نامه مورخه ٦٨/٩/١ به شماره ٢١١٩ـ٦٨

١ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ٩ موجود می‌باشد.

از دانشکده الاهیات و معارف اسلامی مشهد (بنیاد پژوهشهای اسلامی) ذکر شده که مرحوم آیت الله مروارید قویا خط این رساله را به مرحوم میرزای اصفهانی منتسب دانسته‌اند. مرحوم آیت الله مروارید نیز از جمله‌ی معدود تلامیذ میرزای اصفهانی بودند که توانائی خواندن خط میرزای اصفهانی و اجازهٔ تصحیح عبارات رسائل استاد را نیز داشته‌اند.

ب ـ فرم و محتوای اثر؛از جهت سبک وسیاق ادبی و گستره لغوی و اصطلاحات رایج و همچنین اندیشه‌های مندرج در متن و نوع پرداخت به مطالب و تبویب و تقدم و تاخر آنها با سایر آثار ایشان کاملا هماهنگی دارد.(بحث از اعجاز قرآن و تحدی آن، علم و عقل، معرفةالله، علم الاهی، جبر و تفویض، بداء، مشیت و....)

این رساله در حقیقت شامل دو اثر است؛ انوار الهداية و رسالة فی البداء (نور فی البداء و هو حقيقة بمعنی الرای...)

محتوای رساله:

در رساله نخست یعنی انوار الهداية ابتدای هر مطلبی با تعبیر نور شروع شده و در مجموع ۲۱ عنوان نور را شامل است که بر اساس شماره صفحات نسخه اصل عبارتند از:

ص ١ـ فی اعجاز القرآن؛ در این نور، حقیقت اعجاز و انواع معجزات انبیا مطرح و در ادامه به بحث وجه اعجاز و تحدی قرآن و بررسی نظریه فصاحت و بلاغت پرداخته شده است. در ادامه وجه اعجاز قرآن، علوم آن دانسته شده و شواهدی در این جهت مطرح گردیده است.که درانتها نیز به این پرسش پاسخ گفته شده است که چرا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف پدیدار گشته و قرآن خود محل اختلاف شد؟

ص ٨ـ اعلم ان المعارف الالاهية تخالف المعارف البشرية فی امور ثلاثة (صفحه (٨) المقام الاول فی البحث عن العقل، صفحه (١٢) المقام الثانی البحث عن العلم. صفحه (١٨) الفلاسفة الالاهيون لهم فی‌معرفة الله طريقان). این بخش به عقل در علوم بشری و عقل در معارف الاهیه و طریق وجدان آن می‌پردازد. سپس مقام دوم به علم در علوم بشری اختصاص یافته و به این بهانه به مسئله یقین و علم در معارف الاهیه و تفاوت آن با عقل

پرداخته شده است. مقام سوم به بحث معرفت الله اختصاص یافته که مسئله در مبانی مشائیان و متصوفه مورد کنکاش قرار گرفته و برخی ایرادات آنها مطرح گردیده است و البته اشاراتی به این بحث بنابر معارف الاهیه نیز شده است.

ص ۲٤ ـ قد قلنا سابقا ان نور العقل و العلم یکشف به حقایق الاشیاء. این نور بحث از مکشوفات عقل است که در آن حسن و قبح و انیت انسان و بالغیر بودن آن و مظلم بودن کائنات و مسئله کثرت در ادراکات و خروج از حدین نیز واکاوی شده است.

ص ۲٦ ـ لمعرفة الرب طریقان. در این نور دو طریق معرفت به آیه و وجدان پروردگار به خودش مورد توجه قرار گرفته است.

ص ۳۰ ـ بعد ان ثبت المعرفة لذات، بنور العقل و العلم... کذلک ما سوی الله تعالی قوام کینونته و تحققه به تعالی. در این بخش بحث از وجوب و حرمت ذاتی و مکشوفات ذاتی عقلی و تاثیر عمل به تکالیف عقلی در معرفت پروردگار مطرح شده است.

ص ۳۳ ـ فظهر لک انّ معرفة الرب اولاً یحصل بالآیات کما انّ العقل یعرف اولاً بآیته. در این بخش ابتدا با مقدمه‌ای درباب عقل به کشف عقلی کینونت بالغیر نفس اشاره شده و بحث معرفت به آیه و وجدان پروردگار به خودش و معرفت فطری بیان شده است. سپس بحث از ادب ضروری معرفت و در انتهاء خلاصه‌ای از نتایج علوم بشری و معارف الاهی نیز مطرح شده است.

ص ۳۹ ـ فی علمه تعالی. این نور به بحث مهم علم بلامعلوم و محال بودن آن بنابر مبانی فلسفی و نتایج علم شناسی آنها و پیوند آن با مسئله علیت در نظر فلاسفه پرداخته است. در ادامه نیز بحث وجود و کون از منظر معارف الاهی در پاسخ به نظریه خلقت شناسی فلاسفه و همچنین علم بلامعلوم و پیوند آن با افعال و خلقت نیز مطرح گردیده است.

ص ٤۸ ـ قد قلنا سابقا ان العلم شأنه کشف المظلمات. این نوربحث از اختیار داری انسان و مسئله رای است.

ص ٤۹ ـ قد عرفت سابقاً ان البداء فی مرحلة المشیة و الارادة و التقدیر و القضاء و الامضاء اوجب ان یکون کل ما فی ام الکتاب و اللوح مراعی. این نور بیشتر به مسئله لیلة

القدر می‌پردازد.

ص ۵۱ ـ قد سبق ان مفاد الآیة و آخرون مرجون لامر الله... این نور بررسی آیه مذکور و حدیث «ماترددت فی شی» است.

ص ۵۳ ـ فی التوحید الافعالی. بحث علیت و فواعل از منظر حکما و عرفا، خلقت در معارف الاهیه، قاعده الشیء مالم یجب لم یوجد، رابطه علم پروردگار با اوامرش و نظریه مصلحت و مفسده در تکالیف بنابر قول متکلمان در این ارتباط از جمله مباحث این نور است.

ص ۵۶ ـ فی حقیقة التعقلات و افعال الروح و النفس. حقیقت روح و بدن و پیوندشان بایکدیگر و حکمت ارسال رسل و خلقت بهشت و جهنم در این نور بررسی شده است.

ص ۵۸ ـ قد تبین ان العلة الغائیّة غیر داخلة فی العلة الفاعلیة.

العلم و القدرة والحیاة من اعظم نعم الله تعالی الّتی بها کرم بنی آدم. بحث از تاثیر و تاثر و رای شده است.

ص ۶۱ ـ قالت الفلاسفة ان الممکن ما ساوی طرفا وجوده و عدمه فیحتاج الی مرجح. بررسی بطلان انقسامات ثلاث. قاعده ایجاب و مرجح بودن علت غائیه و ثبوت جبر در فلسفه و اشکالات آنها در این نور مطرح شده است.

ص ۶۶ ـ عینا مطالب صفحه ۵۸ تکرار شده است.

ص ۶۸ ـ اعلم ان الانسان له بدن و روح لا البدن. شاید طولانی‌ترین «نور» این رساله همین عنوان باشد. در این عنوان بحث بدن و روح و ذات انسان و پیوند روح و ادراکات و بحثهائی درباره علم و کشفیاتش و پیوند آن با رای و فعل و توضیحاتی درباره آنها و مراحل انجام یک فعل و همچنین مسئله کیان و وجود و نقیضین آنها و علم خداوند، قدم عالم در میان حکما و ازلیت و... از جمله مباحث این نور است.

ص ۸۵ ـ قد ظهر ان کشفه تعالی للنظامات الغیر المتناهیة و نقایضها اوجب صدور الرأی للتعیین.... در این بخش سخن از رای و مشیت و اراده و... و مباحث مرتبط به میان آمده است.

ص ۹۳ ـ قد ثبت مماسبق ان حسن الفعل المستکشف بنور العقل آیة لنور العقل. بار دیگر معرفت به آیه و بحث علم به علم بحث شده است

رساله دوم نیز همچنان‌که ذکر شد به‌کلی بحث از بداء است.

۴ـ رساله جبر و تفویض (قضا و قدر و بداء):

یکی دیگر از رسائل مهم معارفی میرزای اصفهانی، رساله‌ای است که او در بحث جبر و تفویض نگاشته است. این رساله غیر از نامی که میرزای اصفهانی از خود در ابتدای آن آورده است به دلیل وجود دو نسخه از آن در زمره آثار ایشان محسوب می‌گردد. این نسخ متعلق به مرحوم علی اکبر صدرزاده در ۷۱ صفحه و محمدرضا دامغانی در ۷۵ صفحه است.(۱)

عبارت ابتدائی این رساله عبارت است از:

الحمد الله الّذی جلّ عن الصّفات... فیقول احقر عبید الله و افقرهم الیه سبحانه محمّد المدعوّ بالمهدی الخراسانی مسکناً و مدفناً انشاء الله؛ إنّ من البراهین الباهرة علی حقیّة کلام الله العزیز و رسالة سید المرسلین و...

عبارت انتهائی آن نیز عبارت است از:

... فإن الدعوات و اجابتها لیست علّة لفاعلیة الحق بل العلّة رأیه و کمال ذاته و الاجابة غایة ترجع الی الغیر و توجب اتّصاف الفعل بالحسن و یمدح و یمجد فاعله (الحمد الله کما هو اهله لااحصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک)

البته ناگفته نماند که مرحوم صدرزاده در بالای صفحات این رساله از آن با نام رساله‌ای در بداء «فی البداء» یادکرده است؛ اما چون مولف بحث خود در این رساله را در ابتدای رساله بحث از نفی جبر و نفی‌تفویض در دو مقام دانسته، با نام جبر و تفویض از آن یاد می‌کنیم؛ اگرچه به سبب آنکه بحث خویش را با مسئله قدر و معنای آن و سپس اشاره به مسئله بداء آغاز کرده است از آن با نام فی القضاء و القدر و البداء نیز یاد شده

---

۱ ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۱۰ موجود می‌باشد.

است و می‌توان این رساله را با این نام نیز شناخت.

محتوای رساله:

محتوای رساله به دو بخش عمده تقسیم می‌گردد. بخش نخست بحث از جبر و تفویض و بخش دوم سخن از بداء است.

در بخش نخست با موضوع حرمت از بحث قدر و وقوع در ضلالت جبر و تفویض آغاز گردیده است. در اینجا پس از بیان مقدماتی چون ارجاع تقدیر به معنای لغوی‌اش و یا آیات و روایات منکرین قدر به این نکته پرداخته است که محل کلام در این بحث نه تقدیر در افعال الاهی چون خلقت اشیاء که تقدیر در افعال بشر است. سپس سعی در شکافتن این مطلب و ارائه شواهدی در آن می‌دارد. این مسئله منجر می‌شود به این که منظور از قدری که نهی درباره آن در روایات آمده است آشکار گردد. در همین راستا میرزای اصفهانی با طرح سرّ بودن امر بین الامرین باب تذکر به این مطلب را باز می‌کند. در ابتدا مقدمه‌ای ذکر می‌کند تا طایفه قدریّه را به معنای هم جبریّه و هم مفوّضه در تاریخ اسلام بشناساند. سپس حرمت ورود به بحث قدر به دلایل عقلی و نه تعبّدی را بر می‌شمرد و نهایتاً به شیوه فطری طرح این مباحث توسط ائمه علیهم‌السلام و حرکت بر مسیر نفی جبر و تفویض اشاره می‌کند. لذا او نیز مسیر ورود به مسئله را بحث در دو مقام نفی جبر (توحید افعالی) و نفی‌تفویض قرار می‌دهد. ایشان در بحث نفی جبر به دو شبهه مهم «فاعل حقیقی و جاعل بالذات خداست» و «ترجیح بلامرجح» نیز پس از تشریح، پاسخ می‌گوید.

در ادامه مبحث بداء را با ذکر آیات و روایات بداء و تردد می‌آغازد. سپس به بیان نظرات خود و تشریح مسئله و پاسخ گوئی به شبهات فلسفی در این باب می‌پردازد و به عنوان مثال بحث مبسوطی پیرامون شیئیّت و کون به غیر و ماهیّت و وجود فلسفی مطرح می‌کند.

۵ ـ رساله غاية المنى و معراج القرب و اللقاء:

این رساله در واقع درفضای رسائل اسرار الصلاتی است که در میان فقهاء متداول بوده است. نام آن برگرفته از تسمیه ایست که نویسنده پس از ذکر مقدماتی در اثر خود بیان داشته است: **اقول و لهذه الاسرار سمّینا المکتوبات هذه بغاية المنى ومعراج القرب و اللقاء.** از این رساله چندین نسخه متفاوت وجود دارد. معتبرترین آنها نسخه وقفی علیرضا غروی به آستان قدس است که در شناسنامه ابتدائیآن نوشته: **خطوط جوهر بنفش خط مولف است،** و این نشانه تصحیح مولف است. این نسخه در ۲۱ صفحه تنظیم شده است. نسخ دیگر آن عبارت است از نسخه محمد باقر ملکی میانجی در ۱۹ صفحه و نسخه علی اکبر صدرزاده در ۱۸ صفحه و با عبارت پایانی: **قد تم بید الاحقر علی اکبر فی الثامن من شهر شوال المعظم** ۱۳۶۱ و نسخه غلامعلی فائقی به خط ریز در ۱۰ صفحه.[۱] این نسخه در آستان قدس به شماره ۸٤۷۰ و تاریخ وقف آذر ۱۳۳۲ موجود میباشد. البته یک نسخه هم از سیّد محمد باقر نجفی در مجموعه انتشار یافته از سوی او موجود میباشد.

عبارت ابتدائی این رساله عبارت است از:

الحمد لله رب العالمين... امّا بعد فانّه لمّا کان من اعظم ما بشّر به القرآن المجيد بلسان الرّسول الکريم، لقاء رب العزة جلت عظمته...

عبارت انتهائی آن نیز عبارت است از:

فمن اجل ذلک جعلت الرکعتان الاولتان کلما حدث فيهما حدث کان على صاحبها اعادتهما و هی الفرض الاقل و هی اول مافرضت عند الزوال يعنى صلاة الظهر.

محتوای رساله:

این رساله در یک مقدمه و سه مقام تنظیم شده است. مقدمه ابتدائی در جایگاه رفیع لقاء پروردگار متعال و جعل نماز به عنوان معراج و پلکان نیل به این مقام است.

مقام نخست اختصاص به حقیقت عبادت و عبودیت یافته است. در آن ابتدا مقدمهای

---

۱ ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۱۱ موجود میباشد.

در هدف از خلقت آمده و سپس مساله از منظر مولویّت و عبودیّت بررسی شده است. به همین بهانه ملاک افتراق میان توحید و شرک را بیان کرده است. به سبب بیان مسئله شرک به محبت و محبوب بالذات اشاره می‌کند تا در انتها نماز را معراج وصال به محبوب برشمرد.

مقام دوم به کشف حقیقت نماز اختصاص یافته است. میرزای اصفهانی بحث را با معنای لغوی آن شروع می‌کند و آن را به معنای لغوی‌اش حمل می‌کند. او نماز را متقوم به توجه قلبی دانسته و حدود آن را خارج از حقیقتش. سپس از جمله حدود آن را وضو دانسته و به تبیین این مسئله می‌پردازد.

مقام سوّم نیز به بررسی جایگاه معرفتی نماز و نسبت آن با معرفت خدای سبحان اختصاص یافته است که به تشریح اجزاء نماز برپایه روایات معصومین می‌پردازد.

۶ـ رساله الصوارم العقلية على تأويل الاحاديث المروية و المقامع العلمية على مفارق الشيخية:

از جمله آثار میرزای اصفهانی رساله‌ای است که در ابطال آراء شیخ احمد احسائی نگاشته است.از این رساله دو نسخه موجود است. یک نسخه، نسخه وقفی آقای علیرضا غروی به آستان قدس رضوی است که مجموعاً ۲۰ صفحه بزرگ می‌باشد.[۱] نسخه‌ای دیگر نیز متعلق به آقای علی اکبر صدرزداه و در ٦٦ صفحه است.

عبارت ابتدائی آن عبارت است از:

الحمد الله رب العالمين... و بعد يقول العبد الفقير الى الله العزيز محمّد المدعوّ بالمهدى الاصفهانى اصلاً و الخراسانى مسكناً و مدفناً انشاء الله تعالى؛ انه بعد ماصارت ملفقات الشيخ احمد الاحسائى‌مادة لحيرة الحمقاء و ضلالة السفهاء حتى ادعوا الركنية و البابيّة ثم اظهر الله لأهل الفضل ضلاله و جنونه...

عبارت انتهائی آن نیز عبارت است از:

---

۱ ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۱۲ موجود می‌باشد.

اقول الحمد الله الّذی اظهر جنون هذا الاعرابی بکلامه فی الکتابین و اقام الحجّة علی شیعته فی بطلان تحریفاته و تاویلاته للکتاب و السنة و الحمد الله الّذی هدانا لهذا و ماکنا لنهتدی لولا أن هدانا الله و صلّی الله علی محمّد و آله الطیبین. هذا آخر ما اردنا ذکره فی هذا المختصر الموسوم بالصوارم العقلیة علی تأویل الاحادیث المرویة و المقامع العلمیّة علی مفارق الشیخیة و قد فرغنا من تسویده فی‌الجمادی الاولی سنة ثلاثمأة و ستین بعد الالف من الهجرة النبویة علی مهاجرها و آله افضل الصلواة و السّلام و التحیّة.

همانطور که از نام رساله پیداست عمده مباحث این رساله به ردّ نظریه شیخ احمد احسائی در فهم کتاب و سنت اختصاص یافته که از روایات با مضمون انصراف کلمات ائمه به سبعین (هفتاد) وجه، جواز تاویل در فرمایشات ایشان را صادر کرده و باب آنرا گشوده است. لذا میرزای اصفهانی غیر از گردآوری بخشی از سخنان شیخ احمد که دالّ بر جهالت اوست و نشان از بی‌آگاهی او از فلسفه و عرفان و ریاضات دارد؛ به بحث از طریق معرفت کلام ائمه علیهم‌السلام و مبحث معاریض و توریه و بطلان تاویل در کلمات ایشان پرداخته است که تفصیل آنها را در رساله مواهب السّنیّة یا رسالة فی التعارض و ... آورده است.

۷ـ رساله المواهب السّنیّة و العنایات الرّضویّة

یکی از رسائل بسیار مهم میرزای اصفهانی که به تعبیر خود شامل باب اعظم در استنباط احکام شرعی از کتاب و سنت و تفقه در دین می‌گردد، رساله المواهب السّنیّة و العنایات الرّضویّة می‌باشد. نام آن به سبب تسمیه مولف در ابتدای رساله است: **و لما کان هدانا الله تعالی بالاحادیث الّتی هی المفاتیح لذلک الباب عند تشرفنا بمجاورة المشهد المقدّس الرّضوی علی مشرفه آلاف ثناء و تحیة، سمّینا الرسالة بالمواهب السّنیة و العنایات الرضویة.** موضوع این رساله تشریحی است درباره معاریض و توریه در کلام کتاب و سنت. از این رساله در مجموع سه نسخه موجود می‌باشد. نسخه نخست که به نظر مهمترین نسخه نیز باشد، نسخه وقفی آقای علیرضا غروی به آستان قدس رضوی با شماره عمومی ۱۲٤۱۱ است که به خط مرحوم سیّد فیاض شیروانی می‌باشد و این مطلب از

امضائی که ایشان در صفحه ٤٣ اثر با نام خویش کرده هویداست. این نسخه به تصحیح مولّف رسیده است چراکه در حواشی آن تصحیحاتی از مولف دیده می‌شود. این نسخه مجموعا در ٦١ صفحه نوشته شده است. نسخه دیگر متعلق به آقای علی اکبر صدرزاده است که تاریخ ابتدای استنساخ طبق آنچه خود در ابتدای آن نگاشته، اول جمادی الاولی ٦٣ و پایان استنساخ شب جمعه ٢٩ رجب المرجب ١٣٦٣ است. این نسخه در ١١٩ صفحه تنظیم شده است. سوّمین نسخه نیز نسخه متعلق به سیّد محمّد باقر نجفی است که در مجموعه منتشرشده توسط ایشان آمده است.[1] نسخه ناقص دیگری نیز از شیخ محمد رضا دامغانی در کتابخانه قمر بنی هاشم دامغان و مرکز احیاء میراث اسلامی قم وجود دارد که شامل مبحث افتاء و تقلید این رساله می‌گردد و باقی مطالب را ندارد.

عبارت ابتدائی این نسخه عبارت است از:

الحمد لله ربّ العالمین... اما بعد فهذه رسالة شریفة مشتملة علی الباب الاعظم لاستنباط الاحکام الشّرعیة من الکتاب و السنة و التّفقه فی الدین...

عبارت انتهائی آن نیز عبارت است از:

... فلابدّ لنا من التّذکر بما ذکّر به الشّارع مما یتوقّف علیه خصوص تلک المرتبة الشریفة.

محتوای رساله:

این رساله در دو بخش اصلی است. بخش نخست بحث معاریض و توریه و بخش دوم بحث افتاء و تقلید است.

در ابتدای این رساله (ص۱) میرزای اصفهانی مقدّمه‌ای درباب توجه ائمه علیهم‌السلام نسبت به کلامشان بیان می‌کند تا نشان دهد که مقتضای حکمت، ابراز کلام ظاهر و صریح در مقصود است. سپس (ص۲) مفتاح فهم را شناخت توریه و معاریض برشمرده و آن را تعریف می‌کند (ص٤). ایشان در ادامه (ص۸) حکمتهای معاریض و توریه را ذکر می‌کند. در همینجا ست (ص۹) که با پاسخ شیخ احمد احسائی به دفع یک توهم مهم در مبانی فهم

---

۱ ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۱۳ موجود می‌باشد.

روایات می‌پردازد. ایشان در ادامه بیان حکمتهای توریه به تشریح مواضع و محدوده‌هائی که معاریض و توریه در آنها واقع می‌گردد، می‌پردازند (ص۱٤) و به این بهانه به بحث موسّعات و تفویض امر وارد می‌شود. لذا احکام الله و احکام النّبی صلی الله علیه و آله و احکام ائمه علیهم السلام مطرح می‌گردد. مسئله‌ای که در این میان پدید می‌آید بحث تعارض است که او در ادامه بدانها متعرّض می‌گردد. در اینجا ایشان به یک حکمت مهم دیگر در سبب وقوع تعارض در موسّعات توسط ائمه علیهم السلام اشاره می‌کند که آن حفظ جان شیعیان بوده است. روشن است که به این منظور بحث بعدی ایشان تشریح تقیّه و توریه و نسبت آن با معاریض و تعارض در روایات خواهد بود.

بحث دیگری که ایشان بدان وارد می‌گردد تقسیم بندی کتاب و سنت به دو بخش تعلیمیّات و فتوائیات (فتیا) است. در این راستا احکام عقلی و عقلائی فطری و الاهی تقسیم بندی دیگری است که در مسیر تعلیم یا افتاء در کتاب و سنت بوجود می‌آید. احکام الاهی نیز در دو مرتبه می‌بایست مورد توجه قرار گیرند، مرتبه جعل و تشریع و مرتبه فعلیت و تحقق. اینها همگی مقدماتی است که میرزای‌اصفهانی برای شکافتن حقیقت افتاء و تعلیم بیان می‌کند. با توجه به اینکه با طی شدن این مقدمات حقیقت تعلیم و افتاء روشن گردیده است، در ادامه به خصوصیات آنها اشاره می‌کند تا درپی‌آن چگونگی استنباط احکام از هریک ازآنها روشن گردد. در انتهای این بخش نیز به برخی دیگر از تفاوتهای آنها اشاره می‌کند و آثار مترتب بر هرکدام را برمی‌شمرد.

بخش دوم رساله که ادامه منطقی بخش نخست است، ورود به بحث افتاء و تقلید است. در این بخش جایگاه این بحث در مبانی دینی، منظور از آنها، عدم اختصاص حجیت فتوای عالم به زمان حیات او، وظیفه فقیه، حجیت فتوای فقیه متجزی و در انتهاء بحث ولایت فقیه را مطرح می‌کند.

۸ـ رساله فی التعارض و المعاریض:

از جمله آثار میرزای اصفهانی که تنها یک نسخه از آن بدست آمده، رساله فی التعارض و المعاریض است. این نام در رساله ذکر نگردیده بلکه تنها مستنسخ آن که

مرحوم علی اکبر صدرزاده است در بالای ۲۷ صفحه‌ی ابتدائی فی التعارض[۱] و در باقی صفحات فی المعاریض نوشته است. البته مولف موضوع رساله را در ابتدای آن چنین تعریف می‌کند: **خاتمة اصول الرسول و آل الرسول صلوات الله علیهم اجمعین فی تعیین الحجة عند تعارض الاخبار و الاحادیث و ختامها ایضاً فی حجیّة افتاء الفقیه و وظیفة التقلید.**

اما در نسخه موجود بحث خاصی در باب حجیّت افتاء فقیه و یا وظیفه تقلید به چشم نمی‌آید. لذا نام این رساله را نیز به تبعیت مستنسخ به اختصار فی التعارض و المعاریض می‌نهیم.

عبارت ابتدائی آن عبارت است از:

الحمد الله رب العالمین... و بعد یقول احقر الخلیقة محمد المدعو بالمهدی الخراسانی مسکناً و مدفناً انشاء الله تعالی خاتمة اصول الرسول و آل الرسول صلوات الله علیهم اجمعین فی تعیین الحجة عند تعارض الاخبار و الاحادیث و ختامها ایضاً فی حجیة افتاء الفقیه و وظیفة التقلید، فیقع الکلام فی مقامین:...

عبارت انتهائی آن نیز عبارت است از:

... فظهر ان الحکم موسع اوصدر تقیة من الامام لشخص المخاطب فلاتعارض و عند عدم ظهور المقصود لابدله ایضاً من الرجوع الی مایرتفع به الریب عن احدهما.

این رساله در مجموع ۴۹ صفحه است که ۲۷ صفحه آن به بحث تعارض اخبار و باقی آن به معاریض در اخبار اختصاص یافته است. بحث نخست تحت نام مقام اول در چهارده امر و چهار تنبیه ذکر شده است. بخش دوم نیز بحث از معاریض در کلام ائمه علیهم‌السلام است.

۹ـ رساله افتاء و تقلید:

در بحث افتاء و تقلید رساله‌ای مجزا از میرزای اصفهانی موجود است. که در آن به طور مستقل به بحث از حقیقت افتاء و تقلید می‌پردازد و ضمن آن متعرض برخی از

---

۱ ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۱۴ موجود می‌باشد.

اقوال شیخ انصاری‌ﷺ نیز شده است. علت انتساب آن به میرزای اصفهانی ذکر نام وی در ابتدای رساله است:

و بعد یقول محمد المهدی الخراسانی مسکناً و مدفناً انشاء الله تعالی، لقد من الله تعالی بالتذکر لما جاء به صاحب الشریعةﷺ من العلم الراجع الی الافتاء و التقلید....

عبارت ابتدائی در این رساله عبارت است از:

الحمد الله رب العالمین... و بعد یقول محمد المهدی الخراسانی مسکناً و مدفناً انشاء الله تعالی، لقد من الله تعالی بالتذکر لما جاء به صاحب الشریعةﷺ من العلم الراجع الی الافتاء و التقلید بتصریح القرآن المجید بالافتاء و تنصیص الرسول و الائمة صلوات الله علیهم بهما....

عبارت انتهائی آن نیز عبارت است از:

... فیکفی فیه مایکفی فی القضاء بین الناس، فهذه الطائفة من الروایات ادلة اخری علی کفایة معرفة جملة من الاحکام فی الافتاء و حجیته للجهال کما قوینا سابقاً.

یک نسخه از این رساله نسخه مرحوم محمد رضا دامغانی[1] در ۷۳ صفحه است. البته رساله‌ای دیگر از مرحوم دامغانی در افتاء و تقلید در کتابخانه قمر بنی‌هاشم دامغان و مرکز احیاء میراث اسلامی قم در دست است که به نظر می‌رسد ادغام چند اثر مختلف بایکدیگر باشد. آن رساله ابتدای نامشخصی دارد که احتمالا بخشی از یک رساله بوده است و در ادامه در صفحه ۲۰ خود عیناً مطالب بحث افتاء وتقلید رساله المواهب السنیة والعنایات الرضویة نقل شده است. در هرصورت آن رساله که با نام افتاء و تقلید نیز یاد شده با رساله‌ای که اینک سخن از آن به میان می‌آید متفاوت است.

محتوای رساله:

همانطور که اشاره شد این رساله اثری مستقل در افتاء و تقلید است که در ابتدای آن بحث از حجیت عقلائیه ِاخبار عالم از علمش و افتاء بدان شده و در نتیجه دو موضوع اخبار ثقه در حس و اهل خبره در غیر حسیّات و همچنین ِاخبار عالم از علمش بحث و

---

۱ ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۱۵ موجود می‌باشد.

بایکدیگر مقایسه شده‌اند. این آغاز بحث است و به مرور جایگاه و حقیقت و فروعات بحثِ افتاء و تقلید مطرح شده است و آراء شیخ انصاری‌ﷺ نیز مورد کنکاش قرار گرفته و مباحث افتاء به غیر علم (ظن و یقین) نیز بررسی می‌گردند.

در ادامه بحث شرایط مفتی و بحث از حجیّت علم فقیه متجزّی به میان آمده است. لذا مباحثی چون اشتراط اعلمیّت، حیات، ایمان و عدالت مطرح شده‌اند. در انتها نیز بحث ولایت فقیه مورد ملاحظه قرار گرفته است.

۱۰ ـ رسائل اصول فقه:

۱ـ۱۰ـ رساله مصباح الهدی:

رساله مصباح الهدی که عنوان آن از نامی بر گرفته شده است که مولف در متن نوشتار خود برآن نهاده است: **و لذلک سمینا المکتوبات بمصباح الهدی مقدمة لما نکتب انشاء الله تعالی من الشرایع الالهیة فی الجنّات الرضویّة؛** آخرین نوشتار در اصول عملیه است که به تصحیح مولف رسیده است. دقیق‌ترین نسخه رساله مصباح الهدی نسخه وقفی آقای علیرضا غروی (فرزند ارشد مولف) با حاشیه پدر در آستان قدس رضوی[1] در ۸۷ صفحه است.

از این رساله استنساخهای دیگری نیز موجود است که مهمترین آنها نسخه مرحوم علی اکبر صدرزاده در ۷۸ صفحه می‌باشد. اهمیت این نسخه به سبب عبارت انتهائی مرحوم صدرزاده است؛ آنجا که گفته: **قد تمت الرسالة بتوفیق الله تعالی. هذه الرسالة آخر ما وقف علیها نظره الشریف من الاصول العملیّة. قد استنسخت من النسخة المصحّحة بید الاستاد دام عزّه و تم استنساخه فی یوم الخمیس ثلث و عشرون من المحرم الحرام ثلاث و ستین سنة و ثلاثمأة بعد الالف من الهجرة(۱۳۶۳) مطابق با ۲۹/۱۰/۲۲، بید الاحقر المذنب الجانی علی اکبر صدرزاده الدامغانی اصلاً و مولداً الخراسانی مسکناً و مدفناً انشاء الله. قد وقع سکتة الاستاد قدس سرّه. فیالیتت السکتة لی و لم‌تکن له فی ۱۹ذی الحج ۶۵.**

---

۱ ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۱۶ موجود می‌باشد.

نسخه موجود دیگر نسخه مرحوم غلامعلی فائقی در ۵۱ صفحه و موجود در کتابخانه آستان قدس به شماره عمومی ٨٤٦٦ است. ایشان نیز در انتهای نسخه نگاشته‌اند: **و قد فرغ من تسوید هذه الاوراق فی یوم میلاد سیّد شباب اهل الجنة صلوات الله علیه فی سنة احدی و ستین و ثلاث مأة بعد الالف من الهجرة. سال ۱۳۴۸ خورشیدی بازبینی شد.**

دو نسخه دیگر نیز از این رساله موجود است. یکی متعلق به مرحوم سیّد محمدباقر نجفی یزدی است که در مجموعه‌ای که از آثار میرزای اصفهانی منتشر کرده، آنرا در ۱۴۰ صفحه آورده و دیگری متعلق به مرحوم محمد باقر ملکی میانجی است که البته ناقص و در ۳۳ صفحه می‌باشد.

عبارت ابتدائی این رساله عبارت است از:

الحمد لله رب العالمین... اما بعد فمن اظهر الامور لمن اقتبس العلوم من ساحة قدس الاصحاب و فقهائنا العظام سلام الله علیهم اجمعین...

عبارت انتهائی آن نیز عبارت است از:

... و قد اوضحنا ماله دخل فی ذلک فی المواهب السنیة و العنایات الرضویة فی خصوصیات کلام الائمة المهدیة صلوات الله علیهم و الحمد لله ربّ العالمین.

محتوای رساله:

رساله مصباح الهدی در حقیقت گزارشی از آراء میرزای اصفهانی در امّهات مبانی اصول فقه است که در آن پاره ای نوآوریها نیز دیده می شود. این اثر در یک مقدمه و هشت اصل تنظیم شده است.

در مقدمه بحث از تخالف علوم الاهی و بشری وفطری بودن شریعت و ارجاع عوام به علما بر اساس فطرت عقلاییه و فطری بودن شریعت و هم چنین سرّ بسط علم اصول از جانب فقهای شیعه مطرح شده است. اصول هشتگانه بعدی بدین شرح اند:

الاصل الاول: العقل. در این اصل میرزای اصفهانی نخست به حقیقت عقل تذکر می‌دهد. سپس توضیحاتی پیرامون قیاس که در برخی مبانی اصولی و همچنین معرفت

شناختی جایگاهی مهم دارد، ارائه می‌کند. در ادامه نیز بحثی پیرامون مکشوفات عقل می‌کند تا به بحث مهم وجوب و حرمت عقلی و همچنین حسن و قبح عقلی پرداخته باشد.

الاصل الثانی: العلم. این اصل دومین حجت از حجج در منظر میرزای اصفهانی را مطرح می‌کند. وی در ابتدا حقیقت علم را توضیح می‌دهد و در همین راستا به یقین که در مبانی معرفت شناختی علوم بشری در جای علم نشسته می‌پردازد.

الاصل الثالث: الیقین الحاصل من المنشاء العقلایی. بحث یقین عقلائی اگرچه به عنوان یکی از حجج در منظر میرزای اصفهانی مطرح شده، اما حجیت آن برخلاف عقل و علم ذاتی نیست بلکه فطری‌عقلائی است. البته ایشان در این اصل توجهی به عقلائی بودن یقین نیز معطوف می‌دارد و جایگاه یقین عقلائی در مباحث عقایدی و فروعات احکامی را متذکر می‌گردد.

الاصل الرابع: حجیّة الکلام علی ما هو الظاهر به. در این اصل ابتدا به بحث وضع و موضوعٌ له در مبانی علوم بشری می‌پردازد و در ادامه نظریه زبان شناختی خویش در این باره را مطرح می‌سازد. او در این قسمت ابتدا موضوعٌ له الفاظ در منظر خویش را مبتنی بر مبانی معرفت شناختی خویش و همچنین هستی شناختی‌اش بیان می‌کند. سپس یکی از مباحث مهم در این راستا را که از جمله پایه‌های نظری مبانی زبان شناسی علوم بشری در موضوع له الفاظ محسوب می‌شود، یعنی معنای حرفی، را توضیح می‌دهد. سپس به بحث الفاظ در کتاب و سنت وارد می‌شود. به بحث ظهور مفاهیم افرادی و ترکیبی، لحن قول و توریه و تعویل بر منفصل و افتائیات و تعلیمیات اشاره می‌کند تا حجیت ظواهر قرآن و جایگاه احادیث از چند جهت بررسی شود.

الاصل الخامس: حجیّة خبر الثقة.

الاصل السادس: حجیّة الیقین بالشی علی بقائه. این بحث همان بحث مشهور استصحاب در اصول است که میرزای اصفهانی به سبب یک دقت مهم روائی و معرفت شناختی به جای آن از این تعبیر استفاده می‌کند. ایشان پس از بحث مستوفائی در این جهت تنبیهات استصحاب را نیز متعرض شده و رای خود را ابراز می‌دارد.

الاصل السابع: حجيّة تذكر العامل حال العمل على وقوع العمل صحيحاً. این بحث نیز همان بحث مشهور قاعده فراغ و تجاوز است. البته در ادامه بحث لزوم حمل فعل مسلمان بر صحت را مطرح می‌کند. بحث بعدی وی در این قسمت، اخبار علاجیّه است. در بحث اخبار علاجیّه نیز به بررسی اختلاف روایت و کتاب و روایت و سنت قطعی، اخبار مخالف، دلیل عرضه خبر بر کتاب و چگونگی‌آن و منشاء پیدایش اختلاف بدوی در نظر عوام می‌پردازد.

الاصل الثامن: فی الوظيفة المقررة عند الجهل و عدم العلم بالحكم الفعلى. این بحث نیز معادل بحث مشهور برائت و احتیاط است که میرزای اصفهانی بحث خود را در ابتدا با یک تقسیم بندی در دو مقام جهل و شک در حکم و جهل و شک در موضوع آغاز می‌کند و تا آخر رساله به این بحث اختصاص دارد.

۲ ـ ۱۰ ـ رساله اصول وسیط:

نام این رساله توسط مولف در ابتدای آن ذکر نشده است بلکه به سبب آنکه این رساله از حیث زمان نگارش متعلق به دوران میانی طرح مبانی اصولی میرزای اصفهانی است آن را به وسیط به معنای حد وسط اصول دوره نخست و دوره انتهائی (که حاصل آن رساله مصباح الهدی است)، نامیده‌اند. این رساله از حیث شکل طرح مباحث بر همان الگوی رساله مصباح الهدی است. دلیل انتساب آن به میرزای اصفهانی تعدد نسخ موجود از آن است. یک نسخه متعلق به مرحوم محمد باقر ملکی میانجی[1] است که در ۲۱۵ صفحه استنساخ گردیده است. نسخه دیگر متعلق به مرحوم علی اکبر صدرزاده در ۱۹۱ صفحه و نسخه دیگر متعلق به مرحوم محمد رضا دامغانی در ۸۹ صفحه است. در انتهای نسخه مرحوم صدرزاده آمده است: **و الحمد الله الّذى هدانا لهذا و ما كنا لنهتدى لولا ان هدانا الله. وحصل الفراغ منه بعونه تعالى فى ۲۷/جمادى الاولى / ۵۸، ۲۳ / ٤ / ۱۸ بيد الاحقر المذنب الجانى على اكبر صدرزاده الدامغانى.**

---

۱ ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۱۷ موجود می‌باشد.

عبارت ابتدائی رساله عبارت است از:

نقول اول ما یحتاج الیه الفقیه هو العلم باللّغة المقدّسة العربیّة...

عبارت انتهائی این رساله نیز عبارت است از:

هذا ماذکر به صاحب الشریعة من الطرق الّتی هی اساس لاثبات الاحکام و ایصالها الی الناس و الاصول و الوظائف الکلیّة عند جهلهم بها بلاتقصیر منهم.

محتوای رساله:

این رساله از دو بخش اصلی تشکیل شده است.بخش نخست سخن از علم به لغت عربی (الفاظ) و بخش دوم مربوط به حجیّت حجج شرعی و وظیفه بنده هنگام جهل است.

بخش نخست یعنی علم به زبان عربی در **چهار مقام** مطرح گردیده است. **مقام اول** بحث از اساس لغت و فروع آن یعنی بحث وضع و... است **مقام دوم** که بحث از هیأت افرادی است در **سه مقصد** بیان شده است. **مقصد اول** در هیأت مشتقات اسمی و **مقصد دوم** در هیأت امر و صیغه آن در **یازده امر** است. **مقصد سوم** نیز بحث از نواهی و آن نیز در **سه امر** است. اما **مقام سوم** یعنی بحث از مفاهیم افرادی در **چهار مقام** می‌باشد. **مقام دوم** در بحث عام و خاص و آن نیز در **یازده امر** است. **مقام سوم** نیز سخن از مطلق و مقید و آن نیز در **سه امر** است. **مقام چهارم** نیز متعلق به هیات ترکیبی و آن نیز در **شش فصل** می‌باشد.

سپس در ادامه مقدمه‌ای برای ورود به بحث از اصول عملیه طرح می‌کند تا این بحث را در **دو مقصد** پیش ببرد. **مقصد اول** مربوط به حجیّت حجج شرعیّه است. این مقصد در **شش مقام** ذکر گردیده است. **مقام اول** در حجیت عقل. **مقام دوم** حجیت علم، **مقام سوم** یقین با منشاء عقلائی، **مقام چهارم** حجیت اخبار ثقه، **مقام پنجم** حجیت ظواهر کلام و نصوصات، **مقام ششم** حجیت یقین به بقای شیء محقق یا همان بحث مشهور استصحاب است؛ البته در انتهای این بحث تنبیهات آن نیز مطرح می‌شود. میرزای اصفهانی در ادامه به بحث تخالف و تعارض روایات وارد می‌شود تا در **دو مقام** بحث کند. **مقام نخست**

وظیفه عوام هنگام اختلاف روایات و **مقام دوم** وظیفه فقهاست. اما پیش از پاسخ این دو سوال **یازده امر** به عنوان مقدمه مطرح می‌کند.

مقصد دوم در واقع همان بخش دوم رساله است که به بحث از اصول عملیه می‌پردازد. این بحث در **دو مقام** مطرح می‌گردد. **مقام اول** حکم عقل در وظیفه غیر مستقل عقلی به هنگام تشریع شارع است. **مقام دوم** نیز وظیفه مقرره هنگام شک در احکام مجعوله است. این بخش در **دو باب** بیان می‌شود که باب دوم در **دو مقام** بحث شده است. **مقام نخست** بحث از شبهات بدویه و آن نیز در **ده امر** و **مقام دوم** بحث از شبهات معروف به علم اجمالی است. این مقام نیز در **شش امر و تعدادی تنبیهات** بحث شده است.

۱۱ـ معرفی سایر آثار:

۱ـ۱۱ـ رساله‌ی خلقة العوالم

یکی از رسائل میرزای اصفهانی در بحث خلقت رساله‌ای است که پس از خطبه‌ی آغازین با این عبارت آغاز می‌گردد:

«یقول العبد الفقیر إلی ربّه الغنّی العزیز، محمّد المهديّ؛ هذه جملة ممّا یرجع إلي علوم کلام العزیز الحمید و القرآن المجید ممّا یرجع إلی خلقة العوالم ممّا جاء به صاحب الشّریعة...»

این رساله با روایتی از بحار الانوار که به نقل از ارشاد القلوب آمده (بحارالانوار، ج ٢٦، ص ٣٣٤) پایان می‌پذیرد.

از این رساله تنها یک نسخه در ٥٥ صفحه به خط مرحوم محمّد باقر ملکی میانجی[1] در دست است.

---

۱ ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۱۸ موجود می‌باشد.

محتوای رساله:

اصلی ترین بحثی که در این رساله مطرح گردیده است بنیان نهاده شدن خلقت أحیاء بر ماء بسیط است که در این رساله از آن با تعبیر هوا نیز یاد شده است. بخشهای نخستین این رساله به اثبات این مدّعا و تشریح آن مبتنی بر روایات و آیات اختصاص یافته است و سعی دارد نسبت مخلوقات و ساخته شدن آنها از ماء بسیط را بیان کند. سپس در ادامه به تشریح روایت عمران صابی و سوال او درباره کائن نخستین از حضرت رضاعليه السلام و مغایرت تفسیر دین از خلقت با تفسیر فلسفی پرداخته است. در ادامه نیز سایر مباحث خلقت را مطرح می‌کند و در آن به توضیح ماهیات، علل، اثرات، مقتضیات،روح، شبح، ظلمت و نور، ارواح و ابدان و مراحل خلقت همچون مشیّت و اراده و مسائلی از این دست، می‌پردازد.

۲ ـ ۱۱ ـ فهرست‌ها:

از جمله آثار به جای مانده از میرزای اصفهانی فهرستهائی است که ایشان از مباحث خود تهیه می‌کرده است. ظاهراً ایشان پیش از طرح مباحث و یا نگارش آثار خویش در ابتدا فهرستی از آن مطالب که چکیده مطالب و عناوین آنها است، را تهیه می‌کرده و سپس آنها را بسط می‌داده است. این فهرست‌نگاری‌ها از آن روی صورت می‌گرفته است که سیر مطالب و نکات اصلی مباحث ثبت و ضبط گردد. این متون به‌سبب این که به عنوان رساله‌های مستقلی نگارش نمی‌یافته‌اند دارای ساختار ادبی چندان مناسبی هم نمی‌باشند امّا در مجموع واجد مطالب بسیار مهمّی هستند که نکات بسیار خوبی را در حلّ مسائل دربر دارند. این فهرستها در اصول فقه، فقه، معارف و اخلاق است. به نظر می‌رسد که این فهرستها همگی یک فهرست واحد هستند؛ اما متاسفانه یک نسخه کامل از آنها در دست نیست، بلکه هر کدام از شاگردان ایشان تنها بخشی از فهرستها را نگاشته است. به همین جهت این نسخ در بخشهائی با یکدیگر مشابه و در بخشهائی متفاوتند.

به عنوان مثال چند فهرست اصول موجود است. یکی از آنها متعلق به مرحوم سیّد

مرتضی عسکری است[۱] که عبارت ابتدائی آن عبارت است از:

علم الاصول فی العلوم الالهیة بتعلیم المبادی التصوریة و التصدیقیة فضلاً عن البحث عنهما یرجع الی العلوم البشریة....

عبارت انتهائی آن نیز عبارت است از:

... و اما العقاب فی هذا الظرف فعل آخر عدل لاستحقاق العبد بالضرورة و لهذا قد یعطی القدرة عقوبةً علی المعصیة کی یزید فی عقوبته.

به غیر از این فهرست، فهرستی دیگر در اصول وجود دارد که در آن هم از مرحوم سیّد مرتضی عسکری[۲] نسخه‌ای در دست است و هم از محمد حسن بروجردی. البته نسخه مرحوم بروجردی ناقص می‌باشد.

عبارت ابتدائی این فهرست عبارت است از:

الحمد الله رب العالمین و صلی الله علی محمّد و آله الطّاهرین فی التعریف و الموضوع و الفائدة مبنی علی علوم البشریة...

عبارت انتهائی آن نیز عبارت است از:

... او قال لاتکرم الفساق تنزیهاً و لاتکرم الفساق المتجاهرین تحریماً، فلابد من تقیید المطلق بنقیض المقید. هو اتمام الکلام فی المطلق و المقید.

در عین حال از این فهرستها نسخه دیگری نیز از مرحوم صدرزاده نیز موجود است[۳] که در بخشهائی با این فهرستها مشترکاتی دارد و در آن هم فهرست اصول، هم فقه و هم معارف دیده می‌شود. نکته جالب توجه در نسخه صدرزاده وجود عناوینی خاص در آنهاست. به عنوان مثال در صفحه ۱۹۳ نوشته **فهرست درس عصر اصول**. این بخش از فهرست مرحوم صدرزاده همان فهرستی است که گفته شد از مرحومان عسکری و بروجردی نسخی به جای مانده است. و یا در صفحه ۳۷۷ نگاشته **فهرست درس صبح در فقه**.[۴]

۱ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۱۹ موجود می‌باشد.

۲ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۲۰ موجود می‌باشد.

۳ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۲۱ موجود می‌باشد.

۴ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۲۲ موجود می‌باشد.

۳ ـ ۱۱ ـ رساله‌ی معرفت نفس.

رساله‌ی معرفت نفس تحریر ـ تقریر مجموعه دروس مرحوم آیت الله میرزا مهدی اصفهانی در مدرسه‌ی نوّاب مشهد است که برای عموم طلّاب واهل علم مشهد ایراد می‌شده و در روزهای پنج شنبه (و ای بسا جمعه) برگزار می‌گردیده است. این سخنرانیها که ظاهراً در دو سال انتهائی عمر میرزای اصفهانی صورت می‌گرفته، بیان ساده‌ی پاره‌ای از مباحث معارفی در بستر مسائل اخلاقی است. میرزای اصفهانی با توجه به اینکه در این سلسله جلسات طلّاب و تحصیل کردگان حوزوی در سطوح و سنین مختلفی حضور داشته اند، به بیان ساده‌ی برخی از مباحث بسیار مهم و سخت پرداخته‌اند که از این جهت ارزشی فراوان دارد. آنچه از این دروس باقی مانده است، تحریر تقریرگونه‌ی مرحوم آقای حاج قاسم یگانه است که از روی آن استنتاخهایی صورت گرفته که از جمله مهمترین استنتاخها، استنتاخ مرحوم شیخ عبدالله واعظ یزدی[1] است. این نوشتار نامی ندارد و نام معرفت نفس برگرفته از محتوای رساله و تسمیه‌ای است که مرحوم شیخ عبد الله یزدی در ابتدای استنساخ خویش بر آن نهاده است.

اگر فصل بندیهای این رساله را اساس هر منبر قرار دهیم،که البته به نظر می‌رسد چنین باشد،چرا که هر فصل بنابر سیاق منابر اهل علم با بیان یک یا چند آیه و روایتی که محور اصلی بحث آن نشست می‌باشد آغاز گردیده و سپس به شرح آنها پرداخته شده است؛این مجموعه سخنرانیها در بیست و سه (۲۳)مجلس ایراد گردیده است.

عبارت آغازین این رساله عبارت است از:

اوّل قدمی که در راه معرفت خداوند برداشته می‌شود تخلیه‌ی فکر است از اوهام باطله و خیالات فاسده...

عبارت انتهایی آن نیز عبارت است از:

... بنابر این معلوم شد که ظلّ خارجی قائم است بذات نور ولی تو قائمی بامر حضرت ربّ العزّه. به خواست او هستی وبه نه خواست او،نیستی.

---

۱ ـ تصویر صفحه نخست آن در ضمیمه ۲۳ موجود می‌باشد.

محتوای رساله:

فصل نخست این رساله با محوریت بحث از اولّین قدم در راه معرفت خدا یعنی تخلیه فکر از اوهام باطل آغاز می‌گردد. سپس تذکراتی پیرامون شیطان، حقیقت و جایگاه آن ارائه می‌گردد.

فصل دوم رساله در پی توجه به تخلیه نفس از اوهام باطل برای دریافت نور پروردگاردرقلب با ضرورت استعاذه از شیطان مبحث خود را آغاز می‌کند. سپس به این بهانه برخی از وساوس شیطان شمرده می‌شود. انحصار حقیقت انسان در جسم و تمایل آدمی به برتری جویی و بزرگی کردن دو وسوسه مهم شیطان است که در این فصل تذکر داده می‌شود.

فصل سوم بحث از سر چشمه‌ی خطایا بودنِ دنیا است. در این فصل با تذکری مجدد به حقیقت روح،منشاء محبت دنیا در منحصر دیدن حقیقت آدمی در جسم دانسته شده است.

فصل چهارم به بحث از جایگاه ائمه‌علیهم‌السلام در رسیدن به منزل کمال و قرب است.در این فصل سعی شده تا بیان شود که ارسال رسل و وجود ائمه‌علیهم‌السلام رحمتی از سوی پروردگار برای‌تعالی و کمال آدمی است،حتّی اگر ثواب و عقاب اخروی و منزلت ولایی ائمه‌علیهم‌السلام در آن نیز مطرح نباشد.

فصل پنجم نیز در ادامه‌ی فصل چهارم به ارائه مطالبی درباره جایگاه ائمه‌علیهم‌السلام در تقرب به خدای سبحان می‌پردازد.

فصل ششم، در ادامه‌ی فصل پنجم سخن از چگونگی تمسکّ و تبعیت از اهل بیت عصمت‌علیهم‌السلام به میان می‌آورد و به مسائلی چون معرفت پیامبر وعترتشان‌علیهم‌السلام، اقرار و اعتراف زبانی و قلبی، دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان، اتیان به واجبات و ترک محرّمات و....می‌پردازد.

در فصل هفتم مسئله‌ای بسیار مهم را مطرح می‌کند که طیّ آن ترک واجبات و عمل به محرّمات، صرفنظر از مخالفت با فرمان خدای سبحان، موجب آزار و کدورت پیامبر و عترتشان‌علیهم‌السلام و مخالفت با ایشان می‌گردد و بنابر این سببی دیگر برای ترک محرّمات و

عمل به واجبات، بنا بر آنچه در فصول پیشین در ضرورت اتباع از معصومین علیهم السلام یاد شد، مسئله‌ی اکرام و شادمان کردن آن ذوات مقدّسه است.

فصل هشتم سخن در این است که از آنجایی که کمالات ذاتی هیچ بنده‌ای از بندگان حتی پیامبر صلی الله علیه و آله نیست،برای کسب آن انسانها محتاج آل الله علیهم السلام و خداوند متعال‌اند. در این مسیر نیز توبه و تقوا دو رکن اساسی برای وصول به این کمالات خواهد بود.

فصل نهم سخن در حقیقت بندگی، ولایت و شرک است. و در فصل دهم بحث از بندگی،ولایت و اطاعت به میان می‌آید.

فصل یازدهم مجدداً به یکی از وساوس شیطان، یعنی طلب ریاست در ادامه مباحث پیشین اشاره می‌شود.

در فصل دوازدهم درمان امراض نفس نیز در علم و علم آموزی و پیروی از فقهای امامیّه دانسته شده است.

در فصل سیزدهم راه خروج از زندان بدن و رسیدن به شادمانی حقیقی و دیدار حقایق، بندگی بیان گردیده و در همین فصل به انواع خواب و...نیز اشاراتی صورت گرفته است. فصل چهاردهم آغاز بحث از حقیقت روح است که در آن غیر از تنبّه به حقیقت روح سخنی درباره راه شناخت آن و بی راهه بودن روش ریاضت نیز به میان می‌آید.

در فصل پانزدهم به طور مبسوط تری به مسئله راه شناخت روح اشاره می‌شود و در ادامه در فصل شانزدهم بحث از راههای شناخت نفس و تفاوت راه فقها و مرتاضین به میان می‌آید.

از فصل هفدهم تا فصل بیست و سوم نیز مجموعه مباحث مفصلی در شناخت حقیقت انسان و حقیقت روح که از آن با تعبیر ظل نیز یاد می‌شود به میان می‌آید.

۱۲ـ رسائل فقهی:

میرزای اصفهانی رسائلی نیز در مباحث فقهی دارد. از این جمله می‌توان به **رسالة فی الکرّ** (مستنسخ سیّد مرتضی عسکری) که بحث از آب کر می‌کند، اشاره کرد. **شرائط التکلیف و النجاسات** (مستنسخ محمد باقر ملکی میانجی و علی اکبر صدرزاده)، **الطهارة و**

طهارات الثلاثة (مستنسخ ملکی میانجی و سید مرتضی عسکری)، **فی احکام الوضوء**(مستنسخ ملکی میانجی)، **المطهرات و النجاساة و صلاة المیت** (مستنسخ ملکی میانجی)، **فی الفاظ العبادات و الطهارات** (مستنسخ عسکری)، **فی القرعة** (مستنسخ عسکری)، **فی بعض احکام الصلاة** (مستنسخ صدرزاده)، **الصلاة** (مستنسخ ملکی میانجی)، **الخمس** (مستنسخ ملکی‌میانجی)، **الطلاق** (مستنسخ ملکی میانجی)، **الاطعمة و الاشربة** (مستنسخ ملکی میانجی)، **حصر المحرمات من الحیوانات** (مستنسخ عسکری و دامغانی و صدرزاده) از جمله این رسائل محسوب می‌گردند. همچنین از او رساله‌ای به نام **الجنّات الرضویة** ـ آنچنانکه در مقدمه مصباح الهدی بدان تصریح کرده ـ نیز در ابواب مختلف فقه باقی مانده است.

ابواب الهدى

بسم الله الرّحمان الرّحيم

الحمد لله الملك العزيز القدّوس العليّ العظيم الذي يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد. وأفضل صلواته وأكمل تحيّاته على أشرف أنبيائه وسيّد رسله محمّد المبعوث بالحكمة والعلم الجديد، وآله المعصومين السالكين فى طريق المعرفة وكشف الحقائق بالنور المبين، سيّما على الكهف الحصين وغياث المضطرّ المستكين، وليّ الأمر وحجّة العصر، مصباح الظّلمات و كشّاف الغشوات (الف) و دفّاع المعضلات و دليل الفلوات، (١*) فتّاح أبواب الهدى و غلّاق أبواب الرّدى، (٢*) الحجّة بن الحسن العسكريّ أرواح العالمين له الفداء، و عجّل الله له الفرج، و لعنة الله على أعدائهم و الغاصبين لحقوقهم، الساترين لعلومهم (ب) أجمعين من الأوّلين و الآخرين.

و بعد؛ فيقول الحقير الفقير إلى الله العليّ (ج)، محمّد المدعوّ بالمهدي، أردت

(الف) قد نقل فى نسخة صدرزاده «العشوات» و يبدو أن يكون التعبير الأصح لمطابقته مع الرّواية. [المصحّح].

(ب) صدرزاده: علومهم.

(ج) كانت فى المصدر و فى نسختى صدر زاده و الملكى الميانجى بعد العلىّ «العظيم الكبير المتعال»، و قد حذفه المولف فى تصحيحه المصدر.

بحول الله وقوّته أن أكتب رسالة مختصرة تكون هادية إلى أبواب الهدى وسادّة عن طرق الرّدى، فسمّيتها: «أبواب الهدى» ورتّبتها على مقدّمة وأبواب.

أمّا المقدّمة

فنقول: قد تحقّق فى محلّه أنّ عمدة وجه إعجاز القرآن[1] المجيد علومه وحكمه الجديدة فى مقابل العلوم الحكميّة القديمة[2]، فإنّ الحديث تقابل[الف] القديم فهو بمعنى الجديد؛ يقال: رجل حَدَث السنّ وحديث السنّ أى جديدة، كما يقول الرجل لصاحبه: ما الحديث؟ أى الجديد الّذى سمعت أو رأيت من الخارج. فكلّ علم و حكمةٍ جديدة نزلت من السماء فهو حديث[3]. ولهذا شاع القول بأنّه حدّثنى فلان عن رسول الله ﷺ، وحدّثنى أبى عن آبائه. ويقال للعلوم الإلهيّة: أحاديث، ولحملة العلوم: محدّثون. وإرادة مجرّد الخبر من لفظ الحديث هو الحديث[4].

و قد روى المفيد قدّس سرّه فى الإرشاد عن أبو خديجة عن أبى عبدالله عليه السلام قال: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام جَاءَ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا رَسُولُ الله ﷺ فِي بَدْوِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ». [ب]

(الف) صدرزاده: يقابل.

(ب) بحارالأنوار ج ٥٢، ص ٣٣٨، باب ٢٧ـ سيره و أخلاقه و عدد أصحابه و ↙

و عن العياشى عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: الْإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً كَمَا كَانَ؛ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ. فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ يَسْتَأْنِفُ الدَّاعِي مِنَّا دُعَاءً جَدِيداً كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله. فَأَخَذْتُ بِفَخِذِهِ فَقُلْتُ أَشْهَدُ أَنَّكَ إِمَامِي. فَقَالَ: أَمَا إِنَّهُ سَيُدْعَى كُلُّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ. أَصْحَابُ الشَّمْسِ بِالشَّمْسِ وَ أَصْحَابُ الْقَمَرِ بِالْقَمَرِ وَ أَصْحَابُ النَّارِ بِالنَّارِ وَ أَصْحَابُ الْحِجَارَةِ بِالْحِجَارَةِ» [الف]

عن العيون مسنداً عن ثامن الائمه صلوات الله عليه عن ابيه:

أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام: مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزْدَادُ عَلَى النَّشْرِ وَ الدَّرْسِ إِلَّا غَضَاضَةً فَقَالَ: لِأَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَ لَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [ب]

و من كان عارفاً بسياسة الخلفاء يظهر له كالشمس أنّ العلّة فى ترجمة الفلسفة وترويج مذهب التصوّف المأخوذَين من اليونان [٥] ما كانت إلّا السياسة لمغالبة علوم أهل البيت عليهم السلام [٦] وإغناء الناس عنهم بعد ما فتحوا باب التكلّم فى جميع الأبواب قبل الترجمة، وقد ظفروا بمقصدهم بعد أخذ النتيجة، وغلبوا عليها كما غلبوا عليهم من حيث السلطنة الظاهريّة. فإنّ المسلمين اشتغلوا بالعلوم البحثيّة

✍ خصائص زمانه و أحول أصحابه صلوات الله عليه و على آبائه؛ الإرشاد ج ٢ ص ٣٨٤.

(الف) قد أضاف المؤلّف الحديث فى تصحيحه المصدر، بحارالأنوار ج ٨، ص ١٢، باب ١٩ـ أنه يدعى فيه كل أناس بإمامهم..... ص:٧؛ و تفسير العياشى ج ٢، ص ٣٠٢.

(ب) قد أضاف المؤلّف الحديث فى تصحيحه المصدر، بحارالأنوار ج ١٧، ص ٢١٣، باب ١ـ إعجاز أم المعجزات القرآن الكريم و فيه بيان حقيقة الإعجاز و بعض النوادر ..... ص: ٩؛ عيون أخبار الرّضا ج ٢ ص ٨٧.

النظريّة[٧] وبعد ترجمة الفلسفة استغنوا بها عن علوم آل محمّد صلوات الله عليهم، حتّى آلَ الأمر إلى البحث والاحتجاج معهمعليهم السلام كما يظهر من تاريخ ثامن الأئمّة صلوات الله عليه [الف]، بل انتهى الأمر إلى أن صغرت علومهم فى أنظار تابعيهم. فأوّلوا كلماتهم على العلوم البشريّة اليونانيّة وزعموا أنّ فهم مراداتهم متوقّف على تعلّم العلوم اليونانيّة.

و الحال أنّ حمل ألفاظ الكتاب و السنّة على المعانى الاصطلاحيّة و توقّف تكميل البشر على تعلّمها بعد بداهة جهل عامّة الأُمّة إلى يوم القيامة بتلك الاصطلاحات إلّا شرذمة قليلة ممّن تعلّمها بعد انتشار الترجمة، مساوق لخروج كلام الله وكلام رسوله عن طريقية [ب] العقلاء وإحالتهم تكميل الأُمّة إلى العالم بالفلسفة؛ و هذا نقض غرض البعثة و هدم آثار النبوّة و الرسالة و هو أشنع الظلم دونه السيف و السنان.

و قد تنبّه لهذه الدقيقة غوّاص بحار الأنوار، العلاّمة المجلسيّ قدّس سرّه، في كتاب السماء و العالم من البحار فى آخر باب المعادن و الجمادات و الطبائع حيث قال:

أقول: هذه الجناية على الدين و تشهير كتب الفلاسفة بين المسلمين من بدع خلفاء الجور المعاندين لأئمّة الدّين ليصرفوا الناس عنهم و عن الشرع المبين. و يدلّ على ذلك ما ذكره الصفديّ في شرح لاميّة العجم إنّ المأمون لمّا هادن بعض ملوك النصارى، أظنّه صاحب جزيرة قبرس، طلب منهم خزانة كتب اليونان وكانت عندهم مجموعة فى بيت لايظهر عليه أحد. فجمع الملك خواصّه من ذوى

(الف) بحارالأنوار ج ١٠، ص ٢٩٩، باب ١٩ـ مناظرات الرضا علىبن موسى صلوات الله عليه و احتجاجه على أرباب الملل المختلفة و الأديان المتشتتة فى مجلس المأمون و غيره.

(ب) صدرزاده: «طريقة».

الرأى واستشارهم فى ذلك، فكلّهم أشار بعدم تجهيزها إليه إلّا مطران واحد فإنّه قال: جهّزها إليهم؛ ما دخلت هذه العلوم على دولة شرعيّة إلّا أفسدتها وأوقعت الاختلاف بين علمائها[٨].

وقال فى موضع آخر: إنّ المأمون لم يبتكر النقل والتعريب ـ أى لكتب الفلاسفة ـ بل نقل قبله كثير. فإنّ يحيى بن خالد بن برمك عرّب من كتب الفرس كثيراً مثل كليلة و دمنة، وعُرّب لأجله كتاب المجسطى من كتب اليونان. والمشهور أنّ أوّل من عرّب كتب اليونان خالد بن يزيد بن معاوية لمّا أولع بكتب الكيمياء.

ويدلّ على أنّ الخلفاء وأتباعهم كانوا مائلين إلى الفلسفة وأنّ يحيى البرمكيّ كان محبّاً لهم ناصراً لمذهبهم ما رواه الكشّي بإسناده عن يونس بن عبدالرحمان قال: كان يحيى بن خالد البرمكى قد وجد على هشام شيئاً من طعنه على الفلاسفة فأحبّ أن يغرى به هارون ويضربه على القتل، ثمّ ذكر قصّة طويلة فى ذلك....، وفيها أنّه أخفى هارون فى بيته و دعا هشاماً ليناظر العلماء، إلى آخر القصّة، انتهى ما نقلناه من البحار. [الف]

فالواجب علينا الاقتداء بالشيخ الأعظم، محمّد بن يعقوب الكلينى، وسائر أصحابنا الإماميّة قدّس الله أسرارهم الزكيّة، فإنّه بعد انتشار الفلسفة وخلط العلوم الإلهيّة بالعلوم البشريّة وغلبة الجهالة على الناس كما صرّح به فى أوّل الكافى قام بضبط العلوم الإلهيّة. فلابدّ لنا من التذكّر بأساس العلوم البشريّة ومبانيهم والنتائج الحاصلة منها بعد استكمالها بكثرة أنظار فحول البشر وأكابرهم وغورهم فيها، فإنّ القرآن المجيد جاء من الله العزيز الحميد هادماً لأساسها وقالعاً لبنيانها، ودافعاً لما يتولّد منها إلى يوم القيامة بأكمل وجه وأتمّ

(الف) بحارالأنوار ج ٥٧، ص ١٩٧، تتميم نفعه عميم..... ص: ١٨٧.

بيان.

ثمّ التذكّر باجمال ما جاء به القرآن ثمّ الاستشهاد بقيام الأئمّة عليهم السلام وأصحابهم وسائر أصحابنا المحدّثين وفقهائنا المرضيّين رضوان الله عليهم أجمعين بالمدافعة لها والتصريح ببطلانها؛ فإنّ معرفة ذلك من أعظم أبواب الهدى. هذا ما أوردناه فى المقدّمة ليكون الطالب على بصيرة من المطالب و انفتاحاً لأبواب الهدى، فنورد الكلام فى أبوابٍ. ولابدّ لفتح الأبواب من طلب المفتاح، ومفتاح الأبواب أمر واحد و هو مفتاح أبواب الهدى و هو معرفة النفس بالمعرفة الجديدة النازلة من السماء[٩] فى مقابلة المعارف القديمة اليونانيّة البشريّة المتولّدة من الأفكار و المنسوجات[١٠]. فنقول:

إنّ المراد من نفس[١١] الإنسان حقيقته وذاته المعبَّر عنها بلفظ «أنا»[١٢] والظلّ الحادث الكائن، وعند تمثّلها بالصورة بالشَبَح، وعند وجدانها الحياة والشعور بالروح، وعند التجسّد بالجسم بالإنسان. فهى على ما عرّفها صاحب الشريعة بالتذكّر شىء بالغير[١٣] مظلم الذات[١٤] حادث باق، فهى فاقدة بذاتها لذاتها نظير الظلّ من حيث أنّه شىء بالغير فاقد للنور الخارجيّ، فهي من حيث ذاتها ليست عين نور الشعور و الحياة و العقل و العلم و الفهم و القدرة و القوّة، فلا مشيّة لها من حيث ذاتها بل هذه الأنوار القدسيّة كلّها خارجة عن حقيقة ذاتها (تجدها مرّة و تفقدها اخرى)[الف]. فتلك الأنوار ملك لربّ العزّة ليس تحصيلها تحت قدرة البشر؛ لأنّ القدرة و القوّة و المشيّة (تكون)[ب] بتلك الأنوار لابغيرها، فهذا حال النفس الإنسانيّ مع الأنوار الخارجة عن ذاته، فكيف حال معرفة ربّ العزّة و شهوده تعالى و رؤيته بحقيقة الإيمان، فإنّ معرفته تعالى و رؤيته و لقائه به

(الف) صدرزاده.

(ب) أضفناه من نسخة النجفى.

لابغيره، فلا يكون تحت قدرة البشر بالضّرورة، كما سيأتى تفصيله إن شاء الله تعالى.

و لمّا تحقّق بالعلوم الإلهيّة عدم تجرّد النفس و فقرها و خلوّها عن الأنوار، يكون أساس قيام الرسول ﷺ و نزول القرآن على التذكّر بربّ العزّة و تنبيه الناس عن نوم الغفلة و الجهالة بفقرهم، و بالمراقبة فى محضره كى يعاينوا إفاضته الأنوار فى قلوبهم كى يحصل لهم المعاينة لفعل الله تعالى فى انشراح صدورهم و تنوّر قلوبهم و اشتداد أفهامهم وكشف الحقائق لهم. فيعرفوا حينئذٍ صدق الرسول ﷺ، و بمعاينة إفاضته تعالى معرفته لهم وكتابة الإيمان فى قلوبهم و نزول السكينة عليهم يعاينوا شهادة الله عزّ وجلّ لصدق رسوله الأكرم ﷺ. وهذا التذكّر أوّل درجة إخراج الناس من ظلمات الجهالات إلى نور المعرفة والعلم.

قال الله عزّ وجلّ: «الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ». (الف) و(۳*)

و قال عزّ وجلّ: «الله وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». (ب) و(۴*)

و قال عزّ وجلّ: «قَدْ جَاءَكُم مِنَ الله نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِى بِهِ الله مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». (ج) و(۵*)

وقال عزّ وجلّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا الله ذِكْراً كَثِيراً * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً * هُوَ الَّذِى يُصَلِّى عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

(الف) سورة إبراهيم، الآية ۱.

(ب) سورة البقرة، الآية ۲۵۷.

(ج) سورة المائدة، الآيتان ۱۵ و ۱۶.

وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً * تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلاَمٌ». (الف) و(٦*)

وقال عزّ وجلّ: «هُوَ الَّذِى يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ». (ب) و(٧*)

وقال عزّ وجلّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَحْمَتِهِ وَيَجْعَل لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ». (ج) و(٨*)

وقال عزّ وجلّ: «أَوَمَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِى بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (د) و(٩*)

وقال عزّ وجلّ: «أَفَمَن شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِن رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِن ذِكْرِ اللهِ». (هـ) و(١٠*)

وقال عزّ وجلّ: «يَهْدِى اللهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ». (و) و(١١*)

وقال عزّ وجلّ: «اللهُ يَتَوَفَّى الأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِى لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِى قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى». (ز) و(١٢*)

وقال عزّ وجلّ: «وَمَن لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُورٍ». (ح) و(١٣*)

و قال عزّ وجلّ: «فَآمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ و النُّورِ الَّذِى أَنْزَلْنَا». (ط) و(١٤*)

(الف) سورة الأحزاب، الآيات ٤١ ـ ٤٤.

(ب) سورة الحديد، الآية ٩.

(ج) سورة الحديد، الآية ٢٨.

(د) سورة الأنعام، الآية ١٢٢.

(هـ) سورة الزمر، الآية ٢٢.

(و) سورة النور، الآية ٣٥.

(ز) سورة الزمر، الآية ٤٢.

(ح) سورة النور، الآية ٤٠.

(ط) سورة التغابن، الآية ٨.

و قال عزّ وجلّ: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُم بِأَيَّامِ اللهِ». (الف)و(١٥*)

وقال عزّ وجلّ: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ». (ب)و(١٦*)

وقال عزّ وجلّ: «رَبُّنَا الَّذِى أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى». (ج)و(١٧*)

وقال عزّ وجلّ: «وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ». (د)

وقال عزّ وجلّ: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ» إلى قوله: «وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ أُوْلئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». (هـ)و(١٨*)

وقال عزّ وجلّ: «أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ». (و)و(١٩*)

وقال عزّ وجلّ: «وَلكِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ». (ز)و(٢٠*)

وقال عزّ وجلّ: «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً * ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً». (ح)و(٢١*)

(الف) سورة إبراهيم، الآية ٥.

(ب) سورة المائدة، الآية ٤٤.

(ج) سورة طه، الآية ٥٠.

(د) سورة المائدة، الآية ٤٦.

(هـ) سورة الأعراف، الآية ١٥٧.

(و) سورة المجادلة، الآية ٢٢.

(ز) سورة الحجرات، الآية ٧.

(ح) سورة الفرقان، الآيتان ٤٥ و٤٦.

وقال عزّ وجلّ: «وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً». (الف)و(٢٢*)

وقال عزّ وجلّ: «رَبَّنَا لاَتُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا». (ب)و(٢٣*)

وقال عزّ وجلّ: «وَمَن يُؤْمِن بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ». (ج)و(٢٤*)

وقال عزّ وجلّ: «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ كُلَّهَا». (د)و(٢٥*)

وقال عزّ وجلّ: «عَلَّمَ الإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ». (هـ)و(٢٦*)

وقال عزّ وجلّ: «وَمِنكُم مَن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لاَيَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً». (و)و(٢٧*)

وقال عزّ وجلّ: «فَلَوْلاَ إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ». (ز)و(٢٨*)

وقال عزّ وجلّ: «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ». (ح)و(٢٩*)

وقال عزّ وجلّ: «فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً». (ط)

وقال عزّ وجلّ: «وَمَا يَذْكُرُونَ إِلاَّ أَن يَشَاءَ اللهُ». (ى)

وقال عزّ وجلّ: «وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً». (يا)

(الف) سورة الإسراء، الآية ٨٥.

(ب) سورة آل عمران، الآية ٨.

(ج) سورة التغابن، الآية ١١.

(د) سورة البقرة، الآية ٣١.

(هـ) سورة العلق، الآية ٥.

(و) سورة النحل، الآية ٧٠.

(ز) سورة الواقعة، الآية ٨٣.

(ح) سورة آل عمران، الآية ١٦٩.

(ط) سورة الحديد، الآية ٢٧.

(ى) سورة المدّثر، الآية ٥٦.

(يا) سورة الروم، الآية ٢١.

وقال عزّ وجلّ: «فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً». (الف)و(٣٠*)

هذه جملة من الآيات المباركة القرآنيّة وفيها دلالات على ما شرحناه في الجملة في باب معرفة النفس وأنّها فاقدة لكلّ الأنوار والكمالات كلّها بالأنوار، وأنّها غير مجرّدة و غير ناطقة بذاتها، وكلّ كمالاتها بالغير، وأنّها متمكّنة في المكان، وأنّها زمانيّة، هذه دلالات من الآيات.

و أمّا الروايات؛ فاعلم أنّه قد تواترت الرّوايات [15] في خلقة الأظلّة [16] و الأشباح [17] والأرواح [18]؛ وأنّها زمانيّة [19]؛ وأنّها مخلوقة من أعلى علّيّين؛ و (أبدانهم) (ب) من العلّيّين؛ وأنّ أرواح الشيعة من فاضل أبدانهم (الائمه عليهم السلام) (ج)؛ وأنّ نورهم ونور شيعتهم ونور الحياة و العقل والعلم كلّها إفاضات من الله سبحانه؛ وأنّ المخلوقات الأوّليّة الّتي أبدعها الله تعالى بالنور لاوجود لها، ولها الكون العرضيّ كما في رواية عمران الصابي (٣١*)؛ وأنّ روح الحياة تفاض على الأرواح (د) القديمة في الرحم (٣٢*)؛ وأنّ الروح يخرج من البدن حال النوم (٣٣*)؛ و أنّ روح الحياة و العقل تقبضان (٣٤*)؛

و في رواية الكافي: إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرِّيحِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ رُوحاً لِأَنَّهُ اشْتَقَّ اسْمَهُ مِنَ الرِّيحِ وَ إِنَّمَا أَخْرَجَهُ عَنْ لَفْظَةِ الرِّيحِ لِأَنَّ الْأَرْوَاحَ مُجَانِسَةٌ لِلرِّيحِ (هـ)،

وفي رواية الاحتجاج مع الزنديق صرّح بذلك أيضاً (٣٥*)؛

و أنّ الأرواح نائمون في حال يقظة الأبدان لفقدانهم الشعور بأنفسهم ويفقدون الحياة قبل الفناء؛ (٣٦*) و اشتباه الملائكة في بدو الخلقة (٣٧*) و في ليلة

(الف) سورة آل عمران، الآية ١٠٣.

(ب) صدرزاده.

(ج) أضفناه من نسخة النجفي.

(د) صدرزاده: الروح.

(هـ) الكافي ج ١، ص ١٣٣، باب الروح..... ص: ١٣٣.

المعراج بتوهّمهم أنّ نور خاتم الأنبياء صلى الله عليه و آله حقيقة ذاته صلى الله عليه و آله ولم يعلموا أنّه صلى الله عليه و آله ينظر بنور ربّه[۳۸*].

فالدنيا دار الغرور[۳۹*] و دار الجهل، و بعث الرسل لتفهيم الخلق و تعليم الحكم الإلهيّة و تزكيتهم عن الجهل و الغرور حتّى يصلوا إلى درجات العلم. فيعرفوا أنّ هذه الأنوار خارجة عن حقيقة ذوات الأرواح لفقدانهم الشعور و الفهم و العلم و العقل و القدرة تارة و وجدانهم إيّاها أُخرى فى درجات مختلفة و تقلّباتهم فى الأحوال و الأطوار. و لهذا سمّى الرّوح قلباً لتقلّبه بالأطوار ـ فهو كالعصفور[۴۰*] كما شبّهه به أميرالمؤمنين صلوات الله عليه فى كلامٍ له، وشبّهه به أيضاً عيسى عليه السلام فى إنجيل برنابا ـ فحينئذٍ يجدون المواهب و يعرفون الواهب فيعرجون إلى مقام قربه بإذنه جلّت عظمته.

ومن حيث أنّ ذات الإنسان فاقدة بذاتها لكلّ الكمالات إشتبه عليه الأمر فزعم أنّ الإدراك و الشعور ذاتيّ له. ولو كان ذاته العلم لما جهل ذاته، لأنّ الجهل خلاف ذاته.

و فى البحار عن الخصال [الف] مسنداً عن أبى عبدالله عليه السلام قال:

«لَيسَ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَعْلَمُوا حَتَّى يَكُونَ الله هُوَ الْمُعَلِّمَ لَهُمْ فَإِذَا أَعْلَمَهُمْ فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَعْلَمُوا». [ب]

وفيه عن المحاسن مسنداً عن أبى بصير، عن أبى جعفر عليه السلام قال:

«إِنِّى لَأَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْحُبَّ الَّذِى تُحِبُّونَّا لَيْسَ بِشَيْءٍ صَنَعْتُمُوهُ وَ لَكِنَّ الله صَنَعَهُ». [ج]

(الف) رويت هذه الرّواية فى البحار عن المحاسن و لا عن الخصال.

(ب) بحارالأنوار ج ۵، ص ۲۲۲، باب ۹ـ أن المعرفة منه تعالى..... ص: ۲۲۰؛ المحاسن ج ۱، ص ۱۹۹.

(ج) بحارالأنوار ج ۵، ص ۲۲۲، باب ۹ـ أن المعرفة منه تعالى..... ص: ۲۲۰؛

و فيه مسنداً عن الحسن بن زياد قال:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنِ الْإِيمَانِ هَلْ لِلْعِبَادِ فِيهِ صُنْعٌ؟ قَالَ لَا وَ لَا كَرَامَةَ، بَلْ هُوَ مِنَ اللهِ وَ فَضْلِهِ». (الف)

و بهذا يظهر أنّ تذكّر الأنبياء لذلك يوجب إراءة القلوب أفعال الربّ جلّ جلاله حال الدّعوة وفتح الباب إلى شهود مواهبه وطريق عرفانه تعالى، وإليه يشير رواية بيانات الصّادق عليه السلام فى التّوحيد حتّى قال ابن أبي العوجاء:

«وما زال يعدّد عليّ قدرته الّتي هي في نفسي الّتي لا أدفعها حتّى ظننت أنّه سيظهر فيما بيني وبينه». (ب)

فظهر ممّا ذكرناه أنّ وجدان الأنوار بإذن الله تعالى لها درجات، وفقدانها أيضاً لها درجات يُعَبَّرُ عنها فى القرآن بالطبع (٤١*)، و الختم (٤٢*)، و الرين (٤٣*)، و الغشاوة (٤٤*)، و العمى (٤٥*) و الضّلال (٤٦*)، عدلاً منه تعالى و قسطاً، و ذلك لإدبار الناس عن أحكام عقولهم الّتى هى الحجج الباطنيّة لهم و عليهم و صيرورتهم كالأنعام بل هم أضلّ سبيلاً.

هذا ما أوردناه مفتاحاً لفتح الأبواب ومن هنا نشرع (ج) فى الأبواب:

☜ المحاسن: ج ۱، ص ۱۴۹.

(الف) بحارالأنوار ج ۵، ص ۲۲۲، باب ۹ـ أن المعرفة منه تعالى..... ص: ۲۲۰.

(ب) الكافى: ج ۱، ص ۷۶، باب حدوث العالم و اثبات المحدث.

(ج) صدرزاده: الشروع.

تذييلات المقدّمة

١ ـ إنّ فى آراء المؤلّف فى بحث إعجاز القرآن عدّة مسائل مهمّة. الأولىٰ فى معنى الإعجاز و انقسامه إلى قسمين فى معجزات النّبيّ صلّى الله عليه و آله. الثانية في وجه إعجاز القرآن و تحدّيه و فيه: الف) إنّه قد أكّد أنّ الوجه الّذى تحدّى به فى القرآن هو علومه و معارفه الفطريّة. ب) بيان طرف من علومه و حكمه الجديدة المخالفة لمعارف جميع العالم ـ و قد أتى ببعض الشّواهد التّاريخيّة. ج) قد نبّه (قدس سرّه) أنّ القرآن هو كلام الله من بدئه إلى ختمه و هو مباين لكلام جميع المخلوقين من حيث الفصاحة و البلاغة و الإفادة و الأساليب و.... سنجيء بهذه الأمور على الترتيب المذكور.

الأوّل: قال المؤلّف في معنى الإعجاز في أثر آخر له:

نور فى اعجاز القرآن؛ لاشك فى أنّ لكل نبيّ معجزة، يعنى ما يعجز عن مثله البشر. و معجزات خاتم النبيين على قسمين؛ قسم منها خصوصى، اتى بجميع معجزات الانبياء السابقين لاشخاص أدركوه فى زمانه و شاهدوه، من إحياء الميّت و الإخبار بالغيوب و تسبيح الحصا و تكلم الحيوانات بالشّهادة على رسالته و شفاء بعض المرضى و المجروحين فى محارباته ـ كما صنع عيسى عليه السلام ـ و شقّ القمر و القاء العصا و ظهور الحيّة و ظهور النور فى كفّه نظير موسى عليه السلام و غيرها مما يكتشف بالتواريخ. و لما كان دينه باقياً إلى آخر الدنيا فله معجزة باقيه و هو القسم الثانى، و هو القرآن و هو الّذى تحدّى به لأهل زمانه و الأزمنة المتاخّرة الى فناء الدنيا. و المعجزة الباقية حتى بعد وفاته منحصر به؛ فإنّ افعال العصا و البيضاء فى يد الكليم عليه السلام كانت قائمة بشخصه و حياته و كذلك نفس المسيح و تأثيرها كانت قائمة بشخصه و اعجاز القرآن باق مع بقاء الدنيا لايأتون بمثله و لوكان بعضهم لبعض ظهيرا. (انوار الهداية، ص ١)

الثانى: الف) أمّا كلامه فى وجه الإعجاز و التّحدي فيشتمل على أمور:

انّما الاختلاف فى جهة التحدّى و حيثيّته؛ و قال بعض و هو السيّد المرتضى، إنّ من شأن القرآن أنّه متى أراد أحد المبارزة له فى اتيان مثله ينسدّ قريحته و يكلّ فهمه و لوكان فى غير هذا الحال فصيحاً بليغاً خطيباً حكيماً اديباً جامعاً بجميع الحكم و العلوم و اكمل اهل عصره و ساير الاعصار، حتى أنّ جميع العلماء لو اجتمعوا و اشتركوا فى ذلك صاروا صماً بكماً عمياً لايقدرون و لو ببعض سورة او آية. و قال بعض و هم الأكثرون و عليه الشهرة، أنّ جهة التعجيز جهة الفصاحة و البلاغة حيث أنّ فى زمانه ﷺ كان فضيلة الناس و فخارهم بذلك و ينتظمون قصائد و اشعار و خطب و يتفاخر بعض على بعض بالتقدّم فى ذلك. فلمّا ظهر القرآن أبهرهم فصاحته و بلاغته و افتضحوا و خجلوا و جمعوا معلّقاتهم الّتى كانت على الكعبة و يستلذّون بنقل آياته فى محافلهم و مجالسهم.

اقول ليت شعرى بقاء المعجزة فى جميع القرون يستدعى كونها ممّا يدرك فى كلّ القرون و بجميع الاشخاص مع أنّ علم الفصاحة و البلاغة كان فى قرن النّبى ﷺ الى زمان يسير قصير حتّى أنّ فى القرون المتاخّرة لايدركون و لاينالون جهة فصاحته. فيجب ان يعتمدوا على فهم السّابقين بحسن الظّن بهم. ثم أنّ فى قرن النّبي كان هذا العلم مخصوصاً باشخاص عديدة نابغين فى زمانهم لالكلّ أحد؛ و لانسلّم ان القطر العربىّ فى قرن النّبى كانوا عارفين بهذا العلم مع أنّ دين الإسلام كان تكليفاً على جميع البشر مع العرب و العجم و تمام الفرق و الألسنة فلافائدة فىاعجاز يستفيد منه اشخاص قلائل من اهل ملّة واحدة ــ و هم العرب ــ على انّه ليس فى تمام القرآن آية صريحة فى ذلك و لوكان التحدى به يوجب ان يصرّح به، على أنّ مقام الخاتميّة و سيادة الرّسل اجل و اعلى من أن يكون كمال النّبى المسابقة مع امرء القيس و لبيد و اخرابهما فى تنسيج الالفاظ، بل مقام سيادة الخاتميّة أن يكون التحدّى فى علومه و حكمه و معارفه الّتى كانت مخالفة لمعارف جميع العالم...

فوجب أن يكون التحدّى بإتيان دين فطرى واضح و مبطل لجميع الاديان، مطابق لادراك جميع الاشخاص لكلّ احد، حتّى الاطفال المميّزين الّذين بلغوا الى اوّل زمان الادراك من غير احتياج الى اقامة البراهين الفلسفيّة او المكاشفات الصّوفية حتى يبلغوا الى وجدان الرّب بآياته و علاماته و الى وجدان الرّب بالرّب؛ و هذا الّذى يبهر العقول و يعجز البشر عن مثله. و الحاصل أنّ التّحدى بعلوم القرآن و معارفه فى قبال كلّ معارف البشر و هذا يناسب مقام سيادة الرسل و الخاتميّة بشريعة باقية الى فناء الدّنيا على تمام البشر. (انوار الهداية، صص ۱ ــ ٤)

ب) قد أشار في وجه إعجاز القرآن بعلومه و حكمه الجديدة الّتي خالفها المخالفون و سمّوها بالأساطير و اضغاث احلام و...

تعجيز بحكمت و علوم الاهيه جديده اش بود كه جاحدين در مقام انكار، باساطير اولين و علوم مكتوبه قديمه و اضغاث احلام و افك قديم رد مى‌كردند. حضرتش فرمود: بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عـاقِبَةُ الظّـالِمِينَ (يونس / ۳۹)

تعجيز بحكمت و علوم الاهيه جديده اش بود كه تعجيز ثقلين فرمود: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهيراً (اسراء / ۸۸)

نه بخصوص فصاحت و بلاغت عجيبش كه برهان را ابهر كرده، چه تعجيز غير اهل آن بى ثمر و بلااثر بود...

حكمت و علوم الاهيه جديده بود كه سياست خلفا اجازه انـتشار او را نـداده فـصاحت و بلاغت حيرت انگيزش را انتشار داد، حكمت و علوم الاهيه جديده او از سنخ علوم و معارف بشريه نمايش داده شد. علوم قرآن، مجملات، ماده خلاف و مورد بحث و تنقيح و تحقيق علماء و دانشمندان بشر گرديد. تاسيس علم كلام و فقه موسس بر قياس و استحسان و ترويج عرفاء و صوفيه و ترجمه فلسفه به اين نظر، سياسى بود. قوت سياست بود كه وجه اعجاز را مخفى كرده مورد بحث و نظر گردانيد. اظهار وجه اعجاز و آشكار كردن حكمت و علوم الاهـيه جـديده باعث شد كه اهل بيت معصومين با آن سلطنت قاهره و شدت تقيه علنى مدعى اختصاص به علوم قرآن مجيد شده، احتجاج مى‌فرمودند.اظهار وجه اعجاز و آشكار كردن حكمت و علوم الاهيه جديده سبب شد كه اهل بيت معصومين بتحمل علوم الاهيه و حفظ او تصريح فرمودند. اظهار وجه اعجاز و آشكار كردن حكمت و علوم الاهيه جديده قرآن مجيد، علت بود كه ابو الائمه اميرالمومنين عليه السلام با آن اضطراب مملكت و اختلاف قشون و رعيت در ذى‌قار كه بين كـوفه و واسط است در خطبه شريفه اعلان به اساس و روح علوم و معارف قرآن مجيد و مباينت او با علوم بشريه نموده، تصريح بحمله او فرمود. در روضه كافى مى‌فرمايد:

فَحَمِدَ اللهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَ مِنْ عُهُودِ عِبَادِهِ إِلَى عُهُودِهِ وَ مِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَى طَاعَتِهِ وَ مِنْ وَلَايَةِ عِبَادِهِ إِلَى وَلَايَتِهِ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ دَاعِياً إِلَى اللهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِيراً عَوْداً وَ بَدْءاً وَ عُذْراً وَ نُذْراً بِحُكْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ وَ تَفْصِيلٍ قَدْ أَحْكَمَهُ وَ

فُرْقَانٍ قَدْ فَرَقَهُ وَ قُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَهُ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ وَ لِيُقِرُّوا بِهِ إِذْ جَحَدُوهُ وَ لِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِى كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ فَأَرَاهُمْ حِلْمَهُ كَيْفَ حَلُمَ وَ أَرَاهُمْ عَفْوَهُ كَيْفَ عَفَا وَ أَرَاهُمْ قُدْرَتَهُ كَيْفَ قَدَرَ وَ خَوَّفَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ وَ كَيْفَ خَلَقَ مَا خَلَقَ مِنَ الآيَاتِ وَ كَيْفَ مَحَقَ مَنْ مَحَقَ مِنَ الْعُصَاةِ بِالْمَثُلَاتِ وَ احْتَصَدَ مَنِ احْتَصَدَ بِالنَّقِمَاتِ وَ كَيْفَ رَزَقَ وَ هَدَى وَ أَعْطَى وَ أَرَاهُمْ حُكْمَهُ كَيْفَ حَكَمَ وَ صَبَرَ حَتَّى يَسْمَعَ مَا يَسْمَعُ وَ يَرَى فَبَعَثَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّداً ﷺ بِذَلِكَ ـالى ان قال ـ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِى تَرَكَهُ وَ لَمْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِى نَقَضَهُ وَ لَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِى نَبَذَهُ وَ لَنْ تَتْلُوا الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِى حَرَّفَهُ وَ لَنْ تَعْرِفُوا الضَّلَالَةَ حَتَّى تَعْرِفُوا الْهُدَى وَ لَنْ تَعْرِفُوا التَّقْوَى حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِى تَعَدَّى فَإِذَا عَرَفْتُمْ ذَلِكَ عَرَفْتُمُ الْبِدَعَ وَ التَّكَلُّفَ وَ رَأَيْتُمُ الْفِرْيَةَ عَلَى اللهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ وَ التَّحْرِيفَ لِكِتَابِهِ وَ رَأَيْتُمْ كَيْفَ هَدَى اللهُ مَنْ هَدَى فَلَا يُجْهِلَنَّكُمُ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّ عِلْمَ الْقُرْآنِ لَيْسَ يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا مَنْ ذَاقَ طَعْمَهُ فَعُلِّمَ بِالْعِلْمِ جَهْلَهُ وَ بُصِّرَ بِهِ عَمَاهُ وَ سُمِّعَ بِهِ صَمَمَهُ وَ أَدْرَكَ بِهِ عِلْمَ مَا فَاتَ وَ حَيِيَ بِهِ بَعْدَ إِذْ مَاتَ وَ أَثْبَتَ عِنْدَ اللهِ عَزَّ ذِكْرُهُ الْحَسَنَاتِ وَ مَحَا بِهِ السَّيِّئَاتِ وَ أَدْرَكَ بِهِ رِضْوَاناً مِنَ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَاطْلُبُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ خَاصَّةً فَإِنَّهُمْ خَاصَّةً نُورٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ وَ أَئِمَّةٌ يُقْتَدَى بِهِمْ وَ هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ فَهُمْ مِنْ شَأْنِهِمْ شُهَدَاءُ بِالْحَقِّ وَ مُخْبِرٌ صَادِقٌ لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ قَدْ خَلَتْ لَهُمْ مِنَ اللهِ السَّابِقَةُ وَ مَضَى فِيهِمْ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ حُكْمٌ صَادِقٌ وَ فِى ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ فَاعْقِلُوا الْحَقَّ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ وَ لَا تَعْقِلُوهُ عَقْلَ رِوَايَةٍ فَإِنَّ رُوَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَ رُعَاتَهُ قَلِيلٌ وَ اللهُ الْمُسْتَعَانُ (الكافى، ج ٨، ص ٣٨٦ تا ٣٩١) (إعجاز القرآن، رسالة إلى الأفسر)

ج) الثالث في وجه الإعجاز هو عدم مشابهة كلام القرآن الّذي بلسان الألوهيّة مع كلام المخلوقين.

إنّ القرآن حيث ذاته أنّه كلام الله لأنّ لسانه من بدوه إلى ختمه أنّه كلامه تعالى شأنه وأنّه

بلسان الألوهيّة، صادر بعنوان التعجيز و أنّه كلام الله المنزّه عن المشابهة لكلام البشر، و أنّ الجنّ و الإنس لواجتمعوا على أن يأتوا بمثله لا يأتون بمثله. فكون عنوان القرآن أنّه كلام الله أظهر من الشمس فى رابعة النهار. و وجه التحدّى و التعجيز هو كونه كلام الله الممتاز عن كلام البشر. و كما أنّ الحقّ تعالى شأنه لايشبهه شيء كذلك كلامه ليس له مثل، و كما [: كذا، النمازى] أنّ من يعرف الحقّ تعالى يعرفه بأنّه لايمكن الريب فيه بل حيث ذاته جلّ جلاله رافع [: رفع، النمازى] الريب عن جميع الأشياء فكذلك كلامه و برهانه و آيته و علامته أبين من أن يدخله الريب... فكون التحدّى و التعجيز من حيث أنّه كلام الله أظهر من أن يخفى. فإنّ جميع القرآن لسانه لسان الألوهيّة مضافاً إلى ما نصّ فيه بقوله: حَتَّى يَسْمَعَ كَلامَ الله (توبه / ٦) و أمره النبيّ ﷺ بقوله: اقرء، و قل، و [قد، نسخة النّمازى] بلّغ و نحوها. و تحدّي النبيّ بذلك من بدو الأمر، و قول جميع الأئمّة و جميع الخلفاء [و جميع المسلمين، النّمازى] بأنّه قال الله [كذا قال الله كذا و هو، النمازى]، قد ملاء الخافقين. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ٣٣ و ٣٢؛ نسخة النّمازى، صص ٤٧ و ٤٨؛ نسخةالملكى الميانجى، ص ١٢ مع تفاوت فى المتن)

فالقرآن المجيد نازل بعنوان أنّه كلام الله تعالى على وجه التعجيز و أنّه ليس شبيها بكلام البشر و أنّ أسلوبه من حيث الفصاحة و البلاغة و الحلاوة و الطلاقة على خلاف أسلوب كلام الفصحاء و البلغاء من البشر كما نصّ عليه الوليد المعاند [: مع معاندته، الملكى الميانجى]. و كذلك من حيث إفادة المقاصد على خلاف كلامهم بل يكون كلاماً ذا وجوه [: بل هو كلام ذو وجوه، الملكى الميانجى] له التنزيل و التأويل و التفسير و البطن و الظهر و التخوم و لتخومه تخوم و له الحدّ و المطلع وفيه إشارات و لطائف و أسرار و رموز و حقايق فعليه، يكون ألفاظه بمنزلة جسده و جسمه و تركيبات الفاظه فى أُسلوبه الغريب بمنزلة الصورة لهذا الجسد، و علومه و معارفه و حكمه بمنزلة روحه و لبّه و حقيقته و سرّه فيكون صفة و علامة و برهانا [ليس «برهانا» فى نسخة الملكى الميانجى] و آية الهيّة قد تجلّى الله تعالى فيه. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ٣٨؛ و نسخة النّمازى، صص ٥٥ و ٥٦، و نسخة الملكى الميانجى، ص ١٧)

٢ ـ فما يستنبط من كلامه أنّ العلوم الجديدة الإلهيّة هى علوم القرآن و العترة و أنّ العلوم القديمة هي الفلسفة و التصوف لأنّهما تكونان متقابلين و متخالفين فى كلامه حيث يقول «فإنّ الحديث يقابل القديم فهو بمعنى الجديد» و لايوجد فى آثاره مصاديق للعلوم المخالفة الّا التصوف و الفلسفة.

مقام سيادة الخاتمية أن يكون التحدى فى علومه [أى القرآن] و حكمه و معارفه الّتى كـانت مخالفة لمعارف جميع العالم. حيث أن علم الفلسفة قد ظهر فى ستمأة سنة قبل المسيح و ظهر عقيدة اكسنوفان الحكيم و تلميذه برمانيدس و ذهبوا الى انّ الكائنات كلّها يرجع الى جوهر اصليّ و ذلك هو الله. و ذهب برثن الحكيم قبل الهجرة المباركة على مهاجرها افضل الصلوات الى وحدة الانسان الكامل مع الله. و ذهب يورنير الحكيم الى وحدة الوجود. و ذهب فيثاغورث الى مسلك التّصوف، المصرّحين بالجبر. و الاطباء و حكماء اليونان مثل جالينوس، كلٌّ اخترع مذهباً و طريقاً. و ذهب بعض الى المادة و انكروا الصانع و بعض الى التشريك و هم فرق كثيرة. (انوار الهداية، ص ٣)

٣ ـ و قد أتى فى رسالة أخرى ببعض وجوه تـدلّ عـلى حـداثـة العـلوم و المـعارف الإلهيّة:

بعد ما انتشر علوم القرآن و معارفه من نفسه و من الخطب و الرّوايات المرويّة عن النّبى و الائمه عليهم السلام حيث استغرق علماء الاجانب فضلاً عن علماء الاسلام و تكامل العـلوم و المـعارف البشرية و حكمتهم و هداياتهم من اهل الشرق و الغرب و جدّوا و اجتهدوا فى كلّ باب و كلّ امر غاية الاجتهاد مع ذلك كلّه يكون حكمة القرآن و هدايته فى مقابل العلوم و المعارف البشرية و حكمتهم و هداياتهم جديدة عجيبة ظاهرة كالشمس فى رابعة النهار أنّهـا الهـيّة ليست بـالقوّة البشريّة. فإنّ سنخ حكمة القرآن و هدايته غير سنخ الحكمة و الهداية البشرية و يمتنع الثانى لهـا، فيمتنع الإتيان بمثلها. فإنّ حكمة القرآن و هدايته انّما هما بعين تذكر العقلاء و هدايتهم و توجيههم الى نور عقولهم و هو عين الاشهاد و الايصال الى النّور الّذى هو حجّة الهيّة معصوم بالذات و هو بعينه الحضور عند العقل للحكومة و لإستضائة بنوره و احكامه و بعين التذكر بمـن يـعرفونه بفطرتهم و يجدونه حال الانقطاع عن الوسائل و حصول الالجاء و الاضطرار و سقوط الاسباب بالكليّة و ذلك عين الحضور بين يدى الرّب العزيز الجليل و الوصول الى حضوره و وجدانـه و معرفته به و هو عين الاستضائة بنور عرشه تعالى. فهو المعراج لرؤيته و لقـائه و العـروج الى درجات معرفته الى مالانهاية له و كشف حقايق الاشياء بنوره تعالى و هذه جديدة تباين سنخ الحكمة و الهدايات البشرية و لهذه الجهة وصف الحق جلّت عظمته هذا القرآن و الكتاب المـبين باحسن الحديث فقال عزوجل: «اللهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُـلُودُ الَّذينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِ اللهِ ذلِكَ هُدَى اللهِ يَهْدي بِهِ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ» (الزمر ٢٣). و توصيف احسن الحديث بأنّه «تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذينَ

يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ... ذٰلِكَ هُدَى اللهِ» نصّ صريح بأنّ النظر الى حيث هدايته لا الى فصاحته و بلاغته. فهو من حيث الهداية حديث و جديد بل احسن الحديث و به تحدّى. فقال عزّوجلّ: «فَلْيَأْتُوا بِحَديثٍ مِثْلِهِ إنْ كانُوا صادِقينَ» (الطور ٣٤). و ذلك نصّ بأنّ التحدّى بالقرآن من حيث أنّه هداية جديدة بل احسنها. بيان ذلك أنّ من الظاهر أنّ القرآن ينادى باعلى صوته بأنّه ذكر و تذكرة و الرّسول مذكّر، و من الواضحات أنّ القرآن المجيد و كذلك الرّسول لا يخاطب الّا العقلاء و اولى الالباب، و قد ملاء الكتب تذكرة الرّسول و آله بنور العقل و حقيقته و بدو خلقته و حجّيته و احكامه و جنوده و ينادى القرآن بالتذكر بالعقل و احكامه و الاحتجاج به؛ و هو كما ترى عين الارشاد الى ذلك النور المعصوم بالذّات لان حيث ذاته النّورية الّتى بها يظهر حسن بعض الافعال و قبحها و ليس بين العاقل و الفعل الحسن و القبيح الّذى يتصوّره الّا النّور الّذى حيث ذاته المعرّف لذاته و الكاشف لكنه الفعلين بديهة؛ فهو التذكر بالمعصوم بالذّات و الايصال الى نور عقولهم، و واضح تذكر القرآن و الرّوايات بالقدرة و الاختيار و هو عين التذكر بما يكشفه نور العقل بالضّرورة، فهو عين استضائة العاقل بنور عقله فى معرفة قدرته و اختياره، و واضح ايضاً أنّ القرآن تذكرة بالمحسنات و المقبّحات و الواجبات و المحرّمات العقليّة و هو عين تكميل العقول و التذكر بما هو ظاهر بنورها و هو عين الاستضائة بنورها فى مهمّات الاحكام و هو ايضاً تذكرة باستحقاق العقوبة عند ترك الواجبات و المحرمات العقلية و هو عين التذكر بما هو ظاهر بنور العقول من استحقاق الذّم و العقوبة عند المعصية و به يتمّ الحجّة على العباد و تذكّر بالآيات و النعماء و الآلاء الّتى يفقدها الانسان مرّة و يجدها اخرى؛ و هذا عين التذكر بما هو ظاهر بنور العقل و عين استضائة العاقل بنور عقله و التذكر بانّ الولاية لابدّ و ان يكون من الله و عين التذكر بما هو ظاهر بنور العقول من أنّ التصدى بدون اعطاء الحقّ اغتصاب لولاية الله و به يظهر بطلان كلّ ملّة و مذهب إلّا من ادّعى تلك السلطنة و الخلافة و الولاية باعطاء الحق تعالى بالبرهان الالهى لا البشرى. فيبطل جميع الملل و المذاهب الّا ملّة الاسلام و مذهب الشيعة من بين المسلمين؛ فيرتفع الخلاف عن اهل العالم. و القرآن ايضاً تذكر بأنّ البشر فى الظّلمات و الضّلال و هو عين التذكّر بما هو ظاهر بنور العقل من أن العلوم و المعارف البشرية عين الظّلمة و عين الضّلال المبين لأنّ نور العقل كاشف بذاته عن أنّ اليقين ليس نوراً و لا امتياز لحقّه عن باطله و صدقه عن كذبه و علمه عن جهله فسلوكه و نسبته علما فى الامور المهمّة عين الضّلال المبين. فهذه الحكمة و الهداية الالهيّة جديدة كاشفة بذاتها عن أنّ جميع علوم البشر و معارفهم عين الظّلمات و سلوكهم فيها عين الضّلال و القرآن تذكّر بقدس الحقّ تعالى و علوّه و هو عين التذكّر بما كان العقل حيث ذاته الآية

لذلك القدس و العلوّ لأنّ كلّ عاقل يعرف نور العقل بالعقل بأنّ حيث ذاته النّورية و الكاشفيّة يمتنع صيرورته الفعل [فعل، الدّامغانی و الملکی المیانجی] القبیح الّذی یظهر قبحه به؛ فکیف بربّه تعالی شأنه. و هو بعينه حجّة الهية علی بطلان مذهب التّصوف بديهة و برهان علی أنّ الصوفيّة و العرفاء أضلّ سبيلا من الانعام الّتی لا عقل لها. (رسالة فی وجه اعجاز کلام الله المجيد، نسخة صدر زاده، صص ۱۲ إلی ۱٤؛ الدّامغانی، صص ۱۲ إلی ۱٤، الملکی المیانجی، صص ۱٤ إلی ۱٦)

۴ ـ الخبر أعمّ من الحديث.

در معنای خبر گفته‌اند که حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله است و خبر از غیر او. بعضی نیز خبر را اعم از حدیث فرض کرده‌اند (الفکر الفلسفی عند الشیعة الاثناعشریة، علی الجابری، الطبع الثانی: قم دار احیاء الاحیاء، ۱۴۰۹، ص ۴۴) و این به نظر درست‌تر می‌آید؛ همچنان که در استعمال قرون اولیه اخباری به مورّخ اطلاق می‌شده است (الفهرست، ابن الندیم، به نقل از: ماجرا در ماجرا، مقاله سیر اندیشه اخباری در مذهب تشیع، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات حقیقت، چاپ اول ۱۳۸۱. تهران)

و ایضاً فی معجم مصطلحات الرجال و الدراية:

«قد يخصّ الحديث بما جاء عن المعصوم عليه السلام من النبی صلی الله علیه و آله و الامام عليه السلام و الخبر بما جاء عن غيره (الرعاية فی علم الدراية ص ۵۰ و الرواشح السماوية، ص ۳۷، علی ما نقل فی معجم مصطلحات الرجال و الدراية، تأليف محمد رضا جديد نژاد، بإشراف محمد كاظم رحمان ستايش، ص ۵۴، الناشر: دار الحديث، الطبعة الثانية ۱۴۲۴ ق / ۱۳۸۲ ش).

۵ ـ يسند المؤلّف كلامه إلی بعض الشواهد التاريخية في إثبات أن الفلسفة و التصوف مأخوذان من اليونان.

ظهور حکمت و فلسفه یونان بعد از حضرت نوح علی نبیّنا و آله و علیه السلام و طلوع مذهب وحدت وجود و موجود که اساس و ریشه مشرب عرفان و تصوف است از فلاسفه یونان قبل از میلاد مسیح و انتشار او روشن از تواریخ فعلیه.

اکسنوفان حکیم استاد برمانیدس حکیم در مأه ششم قبل از میلاد، کل کاینات را یك جوهر

اصلی و آنرا خدای بی همتا دانسته، تمام اشیاء عالم را وحدت محض گفت. بعد از او برمانیدس حکیم متولد در شش صد و سی و شش قبل از میلاد قائل بوحدت وجود، و تمام اشیاء موجوده در عالم را صور مختلفه آن وجود واحد دانست.

پلوتن حکیم در چهارصد و هفده قبل از هجرت قائل بوحدت انسان کامل با خدای بی‌چون شد. پورفیر حکیم در سیصد و هجده قبل از هجرت قائل بوحدت وجود گردید. فیثاغورث ترویج تصوف می‌کرد.

حکمت و علوم ومعارف بشریه بر حکمت و فلسفه یونان موسس و تا حال منتشر در شرق و غرب است. (رسالة اعجاز القرآن. رسالة إلی الأفسر)

و قال فی موضع آخر:

مقام سیادة الخاتمیة أنّ یکون التحدّی فی علومه [أی القرآن] و حکمه و معارفه الّتی کانت مخالفة لمعارف جمیع العالم حیث ان علم الفلسفة قد ظهر فی ستمأة سنة قبل المسیح و ظهر عقیدة اکسنوفان الحکیم و تلمیذه برمانیدس و ذهبوا الی أنّ الکائنات کلّها یرجع الی جوهر اصلیّ و ذلك هو الله . و ذهب برثن الحکیم قبل الهجرة المبارکة علی مهاجرها افضل الصلوات الی وحدة الانسان الکامل مع الله و ذهب یورنیر الحکیم الی وحدة الوجود و ذهب فیثاغورث الی مسلك التّصوف المصرّحین بالجبر و الاطباء و حکماء الیونان مثل جالینوس، کلٌّ اخترع مذهباً و طریقاً و ذهب بعض الی المادة و انکروا الصانع و بعض الی التشریك و هم فرق کثیرة. (انوار الهدایة، ص ۳)

و قد صدّق کثیر من أکابر الفلسفة فی الإسلام أنّها متفرّعة من الیونان.

از دکتر مهدی حائری یزدی سؤال شد: منظور از فلسفه اسلامی چیست؟ چه ارتباطی میان فلسفه و اسلام وجود دارد؟ اضافه اسلام به فلسفه چگونه اضافه‌ای است؟ ایشان پاسخ می‌دهند: این اضافه نیست بلکه صفت و موصوف است، ولی این اختصاص یا توصیف هیچ دلالت بر این ندارد که فلسفه اسلامی از محتوای مثلا قرآن و سنت اتخاذ شده است یا از منابع و روشهای اسلامی محض. این فقط نشانه تاریخی است، یعنی آن فلسفه‌ای که در تاریخ حکومت اسلامی طرح و مورد بحث و گفتگو قرار گرفته، یعنی فلسفه‌ای که از یونان آمده و در کشورهای اسلامی این طور درخشندگی پیدا کرده است. فلسفه اسلامی اصالتا همان فلسفه هلنیکی است و می‌توان گفت سراسر فلسفه اسلامی میراث‌دار هلنیك است که با تفسیرات و ترجمه‌های فارابی و ابن رشد یا ابن سینا توسعه یافته و به زبانهای اسلامی

ترجمه شده است. پس این اختصاص یا توصیف صرفا تاریخی است و هیچ اختصاص حقیقی نیست. این طور نیست که این فلسفه اختصاصی به اسلام داشته است... سپس در سوال بعدی از ایشان می‌پرسند: پس اگر بگوئیم فلسفه در اسلام موجّه‌تر است؟ ایشان پاسخ می‌دهند: بله فلسفه در اسلام یا در زمان اسلام.

ـ پس این ادّعا که فلسفه اسلامی از کتاب و سنّت برگرفته شده چه معنایی دارد و تا چه حدّ صحیح است؟

ـ فلاسفه مسلمان را پیوسته رسم بر این بوده و هست که پس از تمام شدن مسائل بر وجه یونانی برای شاهد صدق مدّعای خود به بعضی از آیات قرآن استشهاد کنند، مثلاً در برهان صدّیقین... (آفاق فلسفه از عقل ناب تا حکمت احکام، گفتگوهایی با دکتر مهدی حائری یزدی، به کوشش مسعود رضوی، نشر و پژوهش فرزان روز، چاپ اول ۱۳۷۹، صص ۴۶و۴۷)

قال محقق آخر فی أحد آثاره:

متکلمین اسلامی قبل از آنکه کتب فلسفی ترجمه شود به یك سلسله بحثهای تعقّلی و استدلالی پرداختند. علیهذا حیات عقلی مسلمین سابقه طولانی‌تری دارد و چهارده قرن از آن می‌گذرد. آنچه دو قرن با ظهور اسلام فاصله دارد نوعی‌خاص از حیات تعقلی است که ما اسم آن را حیات فلسفی می‌نامیم و با ترجمه آثار یونانی و اسکندرانی آغاز شد. (مقالات فلسفی، مرتضی مطهری، انتشارات حکمت، چاپ اول تابستان ۱۳۶۹، ج ۳، صص ۱۳و ۱۴)

همه میدانیم اسکلت اصلی فلسفه اسلامی فلسفه یونانی و اسکندرانی است. (همان، ص ۳۶)

۶ ـ و لقد جاء فی کتاب «تاریخ المعتزلة» حول معارضات الخلفاء العلمیة لاهل البیت علیهم‌السلام ماهو نصّه:

... در جهان سیاست به رسم عصر ما هنوز مردی مانند معاویه نیامده است... معاویه یك سیاست فرهنگی ضد بنی هاشم را به راه انداخته بود که سبّ علی و تعقیب دودمان و طرفداران وی و مقابله با فرهنگ اسلامی در آن دیده می‌شد... در

اجرای این سیاست فرهنگی، لاهوت مسیحی و دانایان آن را وارد فرهنگ اسلامی کرد و اذهان را به سوی آنها دعوت نمود و دمشق را دربرابر مدینه مرکز فرهنگی کرد تا مردم گرد خانه علی در مدینه برای تحصیل علم قرآن و حدیث جمع نشوند و یا درکوفه پایتخت علی دور اصحاب و یاران علی گرد نیایند و دست کم دمشق دربرابر مدینه و کوفه متاع دانش در اختیار داشته باشد. (تاریخ معتزله، محمد جعفر جعفری لنگرودی، صص ۵۷و ۵۸، چاپ کتابخانه گنج دانش، تهران ۱۳۶۸)

رؤية العلامة الطباطبائي إلى أسباب ظهور حركة الترجمة في العصر العباسي:

آیا فلسفه یونان (الاهیّات) که چند قرن بعد از بعثت نبی اکرمﷺ بر اثر ترجمه کتب یونانی به عربی، وارد جامعه مسلمین شد، تنها برای این منظور بود که مسلمین با علوم خارج از کشور خود آشنا شوند و یا اینکه بهانه‌ای بود تا مردم را از رجوع به اهل بیت وحی باز دارند!... ظاهر حال این است که این عمل به منظور تحکیم مبانی ملیت اسلامی و فعلیت دادن به هدفهای دین بوده، چنانکه قرآن کریم تاکید زیادی در تعقل و تفکر در همه شئون آفرینش و خصوصیات وجود آسمان و زمین و انسان و حیوان و غیره دارد، و به موجب آن مسلمین باید به انواع علوم اشتغال ورزند. در عین حال حکومتهای معاصر با ائمه هدی نظر به اینکه از آن حضرات دور بودند، از هر جریان و از هر راه ممکن برای کوبیدن آن حضراتعليهم السلام و بازداشتن مردم از مراجعه به ایشان و بهره‌مندی از علومشان استفاده می‌کردند، می‌توان گفت که ترجمه الاهیات به منظور بستن در خانه اهل بیت بوده است. (مجموعه مقالات، علامه طباطبایی، ج ۲، صص ۲۱۹ و ۲۲۰ به کوشش و مقدمه سید هادی خسرو شاهی، چاپ دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۱)

و قال محقق آخر في اثره:

حول اسباب و محفزات ما يسمّى بنهضة الترجمة في زمن العباسيين، طرحت بعض الآراء و التّصورات، لكننا لو أردنا التبصر بالمحفزات الداخليّة و العميقة لها لوجدنا أن أحد عواملها و دوافعها المهمّة هو مواجهة الخلفاء العباسيين لأهل البيت (و الإمام جعفر الصادقعليه السلام المزامن للمنصور و الإمام الرضاعليه السلام المعاصر للمأمون) و افتتاح دكان يختطف أنظار المفكّرين و المتكلّمين آنذاك ليصرفهم عن

هذه الشخصيّات المبرزة الذين و اعتبروهم أهم منافسيهم السياسيين ذوی السمعة الحسنة و إشغال الناس بسلسلة من المباحث النظرية (مسار الفلسفة فی إيران و العالم خلال عشرين قرناً ـ سيد محمد خامنئی ـ ص ۲۲۱ ـ انتشارات بنياد حكمت اسلامی صدرا ـ الطبعة الاولی ۲۰۰۶ م.)

۷ ـ قد بيّن محقق آخر تأثير التراجم في العالم الإسلامی علی هذا النحو:

تأثير ترجمه‌ها: ترجمه‌هايی كه به ذكر آن پرداختيم، در جهان اسلام و عرب، موجب چنان انقلاب فكری و فرهنگی و لغويی گرديد كه در تمام تاريخ تمدن بشری نظيری نداشته، حتی بر رنسانس اروپا در قرن پانزدهم ميلادی نيز برتری داشت. اعراب درصدر اسلام و در عهد دولت اموی، جز به علوم قرآنی و فروع آن ـ چون علم فقه و كلام و حديث و لغت ـ توجهی نداشتند. اما از علوم دخيله يا «علوم اوائل» ـ به تعبير نويسندگان مسلمان ـ چون طب و هيأت و رياضيات و طبيعيات و كيميا و موسيقی و فلسفه و فروع آن نصيب چندانی نداشتند. تا آنجا كه بايد گفت بيشتر اين علوم برای آنان مجهول بود. ديديم كه سريانيان و صابئين و حرانيان در نقل اين علوم به زبان عربی و انتشار آن در جهان اسلام سهم بسزايی داشتند، تا آنجا كه فرهنگ اسلامی در قرون وسطی و پيش از عصر رنسانس به بركت اين كوششها نمونه كامل تمدن نوع بشر بود.

اين علوم دخيله كه عرب از راه اين ترجمه‌ها بدان آشنايی يافت، در همه نواحی فكر اسلامی حتی در مسائل دينی تاثير عميق داشت. زيرا برخورد مسلمانان با فرهنگها و فلسفه‌های‌بيگانه، آنها را وادار می‌كرد تا هرچه را به تعبد فراگرفته بودند به محك عقل بسنجند و از اينجا فِرَقِ مختلف پيدا شدند؛ فرقی كه به علل سياسی پديد آمدند، ولی بعدها برای اثبات حقانيت خويش و ابطال دلائل خصم مجبور شدند با مكاتب فلسفی و استدلالهای منطقی آشنا شوند.

شايد اولين نتيجه بارز برخورد مسلمانان با علوم بيگانگان، خروج آنها از فطرت نخستين و ايمان ساده خود بود، تا آنجا كه گروه كثيری چون به ديده عقل نگريستند در آنچه بی‌چون و چرا پذيرفته بودند ترديد كردند و عقل در همه

مناقشات و مباحثات مقام اول را بدست آورد و حاکم بی منازع شد، که باید از آن پس در پرتو آن قدم برداشت و به نور آن راه جست. به کار گرفتن عقل در امور دین درپاره‌ای موجب الحاد و زندقه و انکار نبوت و معجزات شد. معجزاتی که مسلمانان اولیه بدون آنکه بخواهند علل و اسباب آن را کشف کنند، می‌پذیرفتند... (تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، حنا الفاخوری ـ خلیل الجر، ترجمه عبدالمحمّد آیتی، نشر کتاب زمان، چاپ دوم ۱۳۵۸، جلد ۲، صص ۳۴۲ و ۳۴۳)

۸ ـ و قد أيّد محقق آخر وقوع الاختلاف بين العلماء بترويج الفلسفة:

و نیز درباره مامون‌گفته اند که وی بحاکم مسیحی صقلیه (سیسیل) کس فرستاد تا کتابخانه مشهور آنجا را که بکتب فراوان فلسفی و علمی خود معروف بود برای وی فرستد. حاکم در ارسال آنها تردید داشت زیرا از جانبی بر اثر دلبستگی و حرص بر این کتب نمی‌توانست دست از آنها بردارد و از جانبی دیگر از قوت و هیبت مامون بیم داشت و بهمین سبب بزرگان دولت را گردآورد و از حقیقت حال آنانرا آگاه ساخت. بزرگ روحانیان گفت: این کتب را نزد مامون فرست زیرا بخدا قسم این علوم در میان هیچ ملتی وارد نشد مگر آنکه آنرا تباه و فاسد کرد.حاکم اشارت او را پذیرفت و کتب را نزد مامون فرستاد. (تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، دکتر ذبیح الله صفا ج ۱ ص ۴۴ به نقل از عصر المامون، دکتر احمد فرید رفاعی، ج ۱، چاپ ۴، ص ۳۷۵ و ۳۷۶)

۹ ـ معرفة النفس بالمعرفة الجديدة النازلة من السماء هي معرفة قائمة على نور العلم و قائمة بنور الرّب و هي تقابل معرفة النفس الّتی فی آثار العرفاء و المتصوفة:

فمعرفة كلّ شيء يكون بالنور. فمعرفة نفس النور المعرّف يكون قبله. و فی هذا قوله عليه السلام: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ (بحارالأنوار: ج ۲، ص ۳۲، باب ۹، استعمال العلم و الإخلاص)؛ لا كما توهّمه الصّوفيّة من الاتّحاد بين النفس و الرّب و كون النفس طوراً لوجوده تعالى. و حاصل المعنى أنّ من عرف نفسه يعرف بنور العلم ظلمة نفسه و أنّه مباين للنور تباينا كلّيا، و أنّه معرفة متقوّمة بذلك النور، و ذلك النور مخلوق بنفسه و قائم بغيره و هو نور الرّب. فهذا العرفان

مستلزم لمعرفة نور الرّب قبل معرفة نفسه و متقوّم بنور العلم الّذى هو متقوّم بنور الرّب تعالى. و هذا معنى قوله عليه السلام: المُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ الله (بحارالأنوار: ج ٦٤، ص ٧٥، باب ٢، أن المؤمن ينظر بنور الله) لانّ العلم لايعقل ان يكون معلوماً بعلم آخر لأنّ مرتبة العلم مرتبة الملكوت و الكاشفيّة فمرتبته فوق مرتبة المعلومات. و لايعقل تنزل العلم عن مرتبة ملكوته الى مرتبة المظلمات و المكشوفات و نور العلم ظاهر بنفسه. و لولا ذلك النور ما عرف نفسه و لاغيره لكونه ظلمة. فلايعقل اتّحاد النور مع الظّلمة الصرف. فنفسه فقير بالذّات و عاجز بالذّات و ميّت بالذّات. فحياتها و قدرتها و علمها كلّها متقوّم بالغير. يعنى بحياة ربّه و قدرته و علمه و بينهما مباينة محضة لايعقل كون العاجز و الميّت و الفقير طوراً من وجود الحقّ العالم بلانهاية و القادر بلانهاية و أنّ ذلك هو الضّلال المبين و ليس الّا جنون مستبين. (انوار الهداية صص ٢٩ و ٣٠)

١٠ ـ لتدرى ما إعتقد به العرفاء و المتصوّفة حول معرفة النّفس انظر إلى ما نقلناه فى الباب الرابع.

١١ ـ قد بيّن المؤلّف «النّفس» فى أثر آخر هكذا:

و النفس عبارة عمّا يتقوّم به الروح و هو الحياة و العقل. و يقال للنفس روح، لأنّ النفس بمنزلة الروح للروح، فيقال روح الحياة و روح العقل كما أنّ بهذه العناية يقال لما يتقوّم به البدن و هو الدم و بخاره النفس. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ٥٤٣؛ نسخة الملكى الميانجى، ص ٧٠١)

١٢ ـ قال المؤلف فى شرح مراده من «الإنيّة»:

و مرادنا من الإنيّة هو الواحد المحفوظ فى جميع حالاته من زمان جنينيّته و رضاعه الى برهة يقول انا و اذا نرئى فى الرويا شيئا نقول انا رايت كذا و كذا؛ مع انه ملق بلاحس و لاحركة و لامشعر. (انوار الهداية، ص ٢٤)

١٣ ـ قد شرح المؤلّف مراده من «الشّىء بالغير» بتمثيله بالظّل فى كلام آخر:

إنّ الروح لايدرك نفسه فكيف يدرك غيره. و لولا نور العلم لكان جاهلاً بذاته و بجميع الأشياء. و كذلك يعكس النور الى انية ذاته فيكشف عن كونها مظلمة و كونها قائمة بالغير بحيث يكون كونها و شيئيّتها و جميع عوارضها من نومها و يقضتها و صغرها و كبرها و ضعفها و قوّتها

و صحّتها و سقمها و اقبالها علی شیء و ادبارها عنه و موتها و حیاتها کلّها بالغیر. بمعنی أنّها کون لها واقعیّة و لها تحقّق و لکن واقعیّتها و تحقّقها بالغیر بحیث یشیر الی قیّمها اشارة تکوینیّة. و معنی کونها بالغیر فی عالم التشبیه کظلّ الشیء؛ فانّ کیان الظّل و کونه حقیقیّ ـ لأنا نري انتقاله و طوله و قصره ـ لکن کونه و تحققه لابذاته. و یدلّ علیه خروج العوارض عن قدرته و اختیاره... (انوارالهدایة، ص ٢٤)

١۴ ـ فعند المؤلّف مظلم الذّات شیء لیس جنسه من النّور بل هو مکشوف بالنّور. فنور العلم کشف لنا ایضاً أنّ جمیع الکائنات مظلمات، لانّها لیست من جنس النّور (انوارالهدایة، ص ٢٥)

١۵ ـ یوجد الروایات فی خلقة الاظلّة و الاشباح و الارواح فی بحار الأنوار جلد ۵، باب ١٠ : الطینة و المیثاق، ص ٢٢٥ و جلد ۵٨، تتمة کتاب السماء و العالم؛ باب ۴٢ : حقیقة النّفس و الرّوح و أحوالهما ص ١ و جلد ٦٤، کتاب الإیمان و الکفر، باب ٣ : طینة المومن و خروجه من الکافر و بالعکس و بعض أخبار المیثاق زائداً علی ماتقدّم فی کتاب التّوحید و العدل.

١۶ ـ الظلّ عند المؤلف علامة مراتب مختلفة فی الخلقة؛ منها الأول الحقیقي و الأرواح و...

إنّ الأرواح یقال لها الأظلّة لأنّها بالنسبة إلی أجسامها کالظلّ لها. فإنّ من کان فی عالم الأجسام و یری الروح یراه کأنّه ظلّ للبدن، والله تعالی یمسك الأشیاء بأظلّتها. والظلاّن بنصّ الروایات المبارکة [: المبارکات، نسخة النّمازی] هما روح الرسول و أمیرالمؤمنین صلوات الله علیهما. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ١٧٩ و ١٨٠ ؛ نسخة النّمازی، ص ٢٦٤ ؛ نسخة الملکی المیانجی، ص ١۵٠)

إنّ الأوّل الحقیق ممّا خلقه شیئیّة یعبّر عنه بالظلّ والشبح بعلمه [: لعلمه، النمازی] تعالی الّذی یتحمّله هذا الشبح والظلّ و هو روح النبيّ الأکرم في مرتبة الظلّیة ثمّ بنوره تحقّق ظلّ أمیر المؤمنین و من أنوارهما تحقّق [: یتحقّق، الملکی المیانجی] أظلّة الأئمّة [: ائمة، نسخة الملکی المیانجی] المعصومین و من أنوارهم تحقّق أظلّة الأنبیاء والمرسلین والأوصیاء والملائکة والصدیقین

والكروبيّين والمؤمنين و ضياء الأبصار من أنوار المؤمنين. و عالم الأظلّة هو عالم الأرواح فى مرتبة الظّلّية. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ٢٨٩ و ٢٩٠؛ نسخة النّمازى، ص ٤١٤؛ نسخة الملكى الميانجى، ص ٣٠٨)

قال المؤلّف بعد ذكر رواية من البحار الأنوار، ج ٥، ص ٢٤٤، ح ٣٤ و مثله فى العلل الشرايع، ج ١، ص ١١٨، ح ٣، باب ٩٧:

أقول الظاهر أنّ الظّل هو الهواء المتعيّن بفقدان النّور. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ٦٥١؛ نسخة النمازى، ص ٧٩٠)

جمع ما يستفاد فى مقام الإبداع أنّ الارواح مخلوقة من النور أو النار و هما عين الماء البسيط و حيث أنّ الصادر الأوّل نور خاتم الأنبياء و هو العلم و هو الدين الذى حمّله الماء البسيط و تحقّق به، فصفوة الماء هو مادّة النبي و فضله مواد سائر الانبياء على ترتيب الأشرف فالأشرف ... و ظاهر أنّ واقعيّة الظلمة و النور بالماء حيث لامكان و لازمان فتحقّق الماء بنوره و تحقّق كلّ شىء مادّة و نوراً به. فهو أوّل الصوادر نوراً و مادّة و حيث أنّ الماء حامل العلم و الدّين و العلم عين الحياة و حمل العلم عبارة عن واجديّته نور العلم و حيث أنّ الماء كلّ شىء فعلمه بنفسه علمه بكلّ شىء. فلابدّ من كلّ شىء و حياته فى هذا العلم. فروح الأنبياء و الخلفاء بل الأرواح الامم بل أبدانهم و كلّ شىء موجود فى هذا العلم الغامض على الترتيب.و تعيّن الارواح مادّة و صورة على نحو الإجمال و الجميع فى العلم الّذى يحمله الماء هو مرتبة المشيّة. و لعلّ إطلاق الأشباح على الأرواح بهذه العناية لإفاضة الصور و الهيئة على موادّ الأرواح المندمجة فى الماء البسيط. فعرف صفاتها كما فى رواية الكافى: وَ بِالْمَشِيئَةِ عَرَّفَ صِفَاتِهَا وَ حُدُودَهَا وَ أَنْشَأَهَا قَبْلَ إِظْهَارِهَا (الكافى، ج ١، ص١٤٨، باب البداء) و مرتبة تفصيلها و وجدان الأرواح أنفسها و تميّزها أنفسها و تعريف الحق نفسه و أنبيائه و خلفائه لهم و تعريف الأنبياء اممهم و أخذ العهد و الميثاق عنهم مرتبة الإرادة كما فى رواية الكافى: وَ بِالْإِرَادَةِ مَيَّزَ أَنْفُسَهَا فِي أَلْوَانِهَا وَ صِفَاتِهَا (الكافى، ج ١، ص١٤٨، باب البداء)؛ ولعلّ إلى الأمرين ينظر ما فى إثبات الوصيّة عن أميرالمومنين صلواة الله عليه: الْحَمْدُ لله الَّذِى تَوَحَّدَ بِصُنْعِ الْأَشْيَاءِ وَ فَطَرَ أَجْنَاسَ الْبَرَايَا عَلَى غَيْرِ أَصْلٍ وَ لَا مِثَالٍ سَبَقَهُ فِي إِنْشَائِهَا ... فَطَرَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ صَيَّرَهَا إِلَى مَشِيَّتِهِ وَ صَاغَ أَشْبَاحَهَا وَ بَرَأَ أَرْوَاحَهَا ... لِيُرِيَ عِبَادَهُ آيَاتِ جَلَالِهِ وَ آلَائِهِ فَسُبْحَانَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّار إلى آخر الخطبة. (بحارالأنوار، ج ٢٥، ص ٢٥، باب ١-بدو أرواحهم و أنوارهم و طينتهم عليهم السلام و أنهم من نور واحد، ح ٤٦) و لعلّ إلى إبداع نور النبيّ و حمله الماء ينتهي قوله صلواة الله عليه: فَأَتَاحَ نُوراً مِنْ نُورِهِ فَلَمَعَ وَ قَبَساً مِنْ ضِيَائِهِ

فَسَطَع (بحارالأنوار، ج ٥٤، ص ٢١٢، تحقيق فى دفع شبهة) و إلى مرتبة الأشباح و تحقّقها يشير قوله صلواة الله عليه : فِي وَسَطِ تِلْكَ الصُّوَرِ الْخَفِيَّة (بحارالأنوار، ج ٥٤،ص ٢١٢، تحقيق فى دفع شبهة) و إلى مرتبة تحقّق الأرواح تفصيلاً يشير قوله صلواة الله عليه : ثُمَّ اجْتَمَعَ النُّورُ فِي وَسَطِ تِلْكَ الصُّوَرِ الْخَفِيَّةِ فَوَافَقَ ذَلِكَ صُورَةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ إلى آخر الرواية (بحارالأنوار، ج ٥٤، ص ٢١٢، تحقيق فى دفع شبهة). و حيث أنّ مرتبة الإجمال الّتى هى مرتبة المشيّة نسبته إلى مرتبةالتفصيل و الإرادة الّتى هى مرتبةفعليّةالأرواح و واجديّة كلّ مادّة روحيّة نوره و وجدانها أنفسها و ربّها و نبيّها و إمامها نسبة الشبح و الأظلّةبالمعنى العرفى يطلق على مرتبة المشيّةالأشباح و الأظلّة و هى عين مرتبةالأرواح إجمالاً و جمعاً. فما أحسن التعبير عن الأرواح فى مرتبة الإجمال بالأشباح،فإنّ فيها إشارة إلى طورها و عدم تجرّدها. [ثمّ ذكر الحديث : فعن الكافى مسنداً عن جابر بن يزيد قال : قال لى ابوجعفر صلواة الله عليه : يَا جَابِرُ إِنَّ الله أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عِتْرَتَهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ الخبر؛ الكافى، ج ١، ص ٤٤٢، باب مولد النبى صلى الله عليه و آله و وفاته،ح ١٠. المصحّح]

و عن تفسير الامام صلواة الله عليه : فَنَظَرَ آدَمُ عليه السلام وَ وَقَعَ نُورُ أَشْبَاحِنَا مِنْ ظَهْرِ آدَمَ عَلَى ذِرْوَةِ الْعَرْشِ فَانْطَبَعَ فِيهِ صُوَرُ أَشْبَاحِنَا(بحارالأنوار، ج٢٦،ص٣٢٧، باب ٧- أن دعاء الأنبياء استجيب بالتوسل و الاستشفاع بهم ؛ تفسير الإمام العسكرى، ص٢١٩، سجود الملائكة لآدم و معناه). فاطلق الشبح على الصورة المنطبعة فى ذروة العرش فى مرتبة اطلاق الشبح على نفس الأرواح المتعلّقةبالمادّة فى ظهر آدم. ولعلّ الى الموجوديّة الإجماليّة فى العلم الغامض الذّى هو عين الحياة يشير.

[ثمّ ذكر المؤلّف الحديثين : عن كنز جامع الفوائد مسنداً عن موسى ابن جعفر صلواة الله عليه، قال: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ... إلى آخر الرواية؛ بحارالأنوار، ج ١٥،ص ٩، باب ١ - بدء خلقه و ما جرى له فى الميثاق و بدء نوره و ظهوره ص من لدن آدم و بيان حال آبائه،ح ١٠ . و أيضاً : و عن الكافى مسنداً عن المفضّل قال لأبى عبدالله صلواة الله عليه: كَيْفَ كُنْتُمْ حَيْثُ كُنْتُمْ فِي الْأَظِلَّةِ ؟ ؛ الكافى، ج ١،ص ٤٤١، باب مولد النبى و وفاته، ح ٧. المصحّح]

و عن العلل عن معاذ بن جبل فى رواية إلى أن قال : قُلْتُ فَأَيْنَ كُنْتُمْ يَا رَسُولَ الله ؟ قَالَ: قُدَّامَ الْعَرْشِ ؛ نُسَبِّحُ الله وَ نَحْمَدُهُ وَ نُقَدِّسُهُ وَ نُمَجِّدُهُ. قُلْتُ :عَلَى أَيِّ مِثَالٍ؟ قَالَ: أَشْبَاحِ نُورٍ ؛ حَتَّى إِذَا أَرَادَ الله عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَخْلُقَ صُوَرَنَا إلى آخر الرواية. (بحار الأنوار، ج ١٥،ص ٧، باب ١ - بدء خلقه و ما

جرى له فى الميثاق و بدء نوره و ظهوره من لدن آدم و بيان حال آبائه) فهى صريحة فى تقدّمهم على مرتبة الإرادة. و حيث نسبة مرتبة الأرواح فى مرتبة التفصيل و الإرادة إلى مرتبة تركيبها مع الأبدان الذّريّة نسبة الشبح و الظّل،ايضاً أطلق الأشباح على الأرواح فى مرتبة التفصيل.

[ثمّ ذكر المؤلّف هذه الروايات : فعن اعتقادات الصدوق،قال : وَ قَالَ الصَّادِقُ : إِنَّ اللهَ آخَى بَيْنَ الْأَرْوَاحِ فِي الْأَظِلَّةِ ... الخبر؛ بحارالأنوار، ج ٦، ص ٢٤٩، باب ٨- أحوال البرزخ و القبر و عذابه و سؤاله و سائر ما يتعلق بذلك. و أيضاً : و عن العلل مسنداً عن أبى عبدالله صلواة الله عليه،قال: مَا تَقُولُ فِي الْأَرْوَاحِ أَنَّهَا جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَ مَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ؟ الخبر ؛ بحارالأنوار، ج ٥،ص ٢٤١، باب ١٠- الطينة و الميثاق،ح ٢٦ و أيضاً : و عن العلل مسنداً عن ابن ابى العلاء عن حبيب قال: حَدَّثَنِي الثِّقَةُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ، قَالَ: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقَ الْعِبَادِ وَ هُمْ أَظِلَّةٌ قَبْلَ الْمِيلَادِ الخبر ؛ بحارالأنوار ،ج ٥،ص ٢٤١، باب ١٠-الطينة و الميثاق،ح ٢٥ ؛ علل الشرائع،ج ١، ص ٨٤، باب ١-العلة التى من أجلها صار بين الناس الايتلاف و الاختلاف. المصحّح]

و ما عن الصدوق مسنداً عن موسى بن جعفر صلواة الله عليه عن أبيه عن جدّه صلواة الله عليهم أجمعين قال: لَمَّا عُرِجَ بِالنَّبِيِّ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ الْعَزِيزُ عَزَّ وَ جَل، إلى أن قالِ : إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ خَلَقْتُ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ مِنْ شَبَحِ نُورٍ ثُمَّ عَرَضْتُ وَلَايَتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَ سَائِرَ خَلْقِي وَ هُمْ أَرْوَاحٌ إلى آخر الرواية. (بحارالأنوار، ج ٢٦،ص٣٠٧، باب ٦- تفضيلهم على الأنبياء و على جميع الخلق و أخذ ميثاقهم عنهم و عن الملائكة و....، ح ٧١). و منه يظهر وجه إطلاق الأشباح و الأظلّة على الأرواح المركّبة مع الأبدان الذّريّة،لأنّها شبح الأرواح المركّبةمع الأبدان الدنيويّة.

[ثمّ ذكر المؤلّف الحديثين : فعن المحاسن عن إبن محبوب عن إبن رئاب عن إبن بكير قال أبوجعفر صلواة الله عليه يقول :

إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ لَنَا وَ هُمْ ذَرٌّ. الخبر. بحارالأنوار، ج ٥،ص ٢٥٠، باب ١٠-الطينة و الميثاق،ح ٤٣ ؛ المحاسن، ج ٦، ص ١٣٥، باب ١-الميثاق ....، ح ١٦. و أيضاً : و عن الكافى مسنداً عن أبى جعفر صلواة الله عليه قال :إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ،فَخَلَقَ مَنْ أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ إلى آخر الرواية.(الكافى، ج ٢،ص ١٠، باب آخر منه، ح٣. المصحّح]

و حيث أن مادّة البدن نسبتها إلى البدن عند حلول الروح فيه نسبة شبح اليه بعد الحلول، اطلق الشبح على مادّة البدن عند اجتماعه.

فعن العلل عن أبى عبدالله صلواة الله عليه:إلى أن قال :فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهِ الرُّوحَ أَقَامَهُ شَبَحاً. فَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِهِ الْأَيْمَنِ فَخَرَجُوا كَالذَّر.إلى آخر الرواية (بحارالأنوار، ج ٥،ص ٢٤٥، باب ١٠- الطينة و الميثاق ؛ علل‌الشرائع،ج٢، ص ٤٢٥، باب ٢- باب علة استلام الحجر الأسود و علة استلام ركن اليمانى و المستجار).

و ستعرف أنّ العهد و الميثاق مأخوذ عن الأرواح فى مرتبة الفعليّة و التفصيل و هو الذّر الأوّل و هو مرتبة الإرادة كما هو صريح رواية الكافى : وَ بِالْإِرَادَةِ مَيَّزَ أَنْفُسَهَا فِي أَلْوَانِهَا وَ صِفَاتِهَا (الكافى، ج ١، ص١٤٨، باب البداء).

[ثمّ ذكر المؤلّف هذه الرواية : و عن الكافى ايضاً عن محمّد بن الحسن عن ابن محبوب عن عبدالرحمن عن داود الرّقى قال : سئلت أباعبدالله صلواة الله عليه إلى أن قال :فَقَالَ: إِنَّ الله حَمَّلَ دِينَهُ وَ عِلْمَهُ الْمَاءَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَرْضٌ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ جِنٌّ أَوْ إِنْسٌ أَوْ شَمْسٌ أَوْ قَمَرٌ. الخبر.الكافى، ج ١،ص ١٣٢، باب العرش و الكرسى. المصحّح]

و عن العلل مسنداً عن أبى عبدالله صلواة الله عليه قال: لَمَّا أَرَادَ الله عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ،خَلَقَهُمْ وَ نَشَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ. ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبُّكُمْ؟ فَأَوَّلُ مَنْ نَطَقَ رَسُولُ الله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةُ صَلَوَاتُ الله عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. فَقَالُوا : أَنْتَ رَبُّنَا. فَحَمَّلَهُمُ الْعِلْمَ وَ الدِّينَ. ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: هَؤُلَاءِ حَمَلَةُ دِينِي وَ عِلْمِي وَ أُمَنَائِي فِي خَلْقِي وَ هُمُ الْمَسْئُولُونَ. ثُمَّ قَالَ لِبَنِي آدَمَ: أَقِرُّوا لله بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِهَؤُلَاءِ النَّفَرِ بِالطَّاعَةِ وَ الْوَلَايَةِ؛ إلى آخر الرواية(بحارالأنوار، ج ٥،ص ٢٤٤، باب ١٠-الطينة و الميثاق،ح ٣٣ ؛(علل‌الشرائع،ج ١، ص ١١٨، باب ١- باب علة المعرفة و الجحود،ح ٢).

فظاهر قوله لمّا أراد أن يخلق الخلق نشرهم، أنّ النشر مرتبة الإرادة و الخلقة متأخّرة. و أمّا مرتبة التقدير، فيظهر من الرّوايات تقدير الحقّ جلّ جلاله موادّ الأبدان من طينة العلّيين و السجّين بعد الطاعة و العصيان من الأرواح فى مرتبة الإرادة بعد عصيان موادّ الأبدان بعد عرض الولاية و إطاعتها بردّها و قبولها عدلاً منه جلّ جلاله و ركّب الإرواح فيها و أخذ العهد و الميثاق و هو الذّر الثانى. و هذه الروايات المتواترة من الأدلّة القطعيّة على بطلان التركيب لعالم الأجسام. بل نصّ فى أنّ جميع العوالم مخلوقة من الجوهر البسيط المائى. ولهذا يكون الأبدان الدنيويّة مقدّراً حقيقة فى مرتبةالتقدير فى العالم المخلوق من الجوهر المائى. و كما أنّ تلك الأبدان الذّريّة الّتى نفخ فيها الأرواح، أشباح و أبدان الأظلّة الدنيويّة المنفوخة فيها الأرواح،كذلك نسبة مرتبة إيجادها إلى مرتبةإيجاد الأبدان الدنيويّة مرتبةالظلال. فإطلاق الأظلّة ليس من جهة كون الموجودات فيها غير مائيّة مادّية؛ بل من جهة أنّ ذلك الإيجاد بالنسبة إلى الإيجاد الدنياويّة نظير نفس

الموجودات فیها، فهی فی مرتبةالظلال و موجوداتها أشباح و أظلّة. فلیست عالم الأشباح الأولی و لا الأرواح فی مرتبة الإرادة و الذّر الأوّل ولا الأرواح المرکّبة مع الذّر الثانی إلّا فی نشأة مادّیةمائیّة. غایةالأمر نسبة تلک المرتبة إلی المرتبةالمتأخّرةنسبة الظلال، لأنّ موجوداتها أشباح کماعرفت؛ وکلّ الموجودات فیها مخلوقة من الجوهر الماء کماستعرف بالنصوص المتواترة. ... فلیس فی عالم الشریعةمن عالم المثال السابق فضلاً عن نشأةالعقول عین ولاأثر. بل جمیع الروایات ناصّة علی خلافها. وکذلک المثال المنفصل و الصور المقداریّة المجرّدة عن المادّة من الموهومات الّتی لاواقع لها رأساًکما ستعرف إن شاء الله تعالی. (خلقة العوالم، نسخةالملکی المیانجی، صص ۳۳ إلی ۳۸)

و أیضا قد شرح المؤلف الظل في أثر آخر و حیث یقول في مقام بیان اللغة أن للشمس ظلین:

خداوند فرمود: أَلَمْ تَرَ إِلی رَبِّكَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساکِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلیلاً - ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَیْنا قَبْضاً یَسیراً (الفرقان ٤٥ و ٤٦) هیچ دقت و تفکر در گفته‌های خدایی نموده‌ای. می‌فرماید: قبضنا به چه معنا؟ خورشید دو نوع سایه دارد: نوع اول سایه از اول طلوع الشمس است تا موقع زوال که آن سایه را عرب «ظلّ» می‌گوید. و نوع دوم سایه از اول زوال تا غروب است که او را «فیء» می‌گویند. در ما نحن فیه یعنی بحث معرفت روح، نه اینکه در حقیقت نور شمس در مقابل باشد و ظلّ و سایه هم از چیزی تولید شده باشد بلکه اینها مثال برای روشن کردن اذهان است. (معرفت نفس، تحریر مرحوم یگانه، صص ۳۵۰ـ۳٤۹)

و فی عبارة آخر یعدّد صفتین للظّل:

در مثال زدن روح را به ظلّ دو خصوصیت تولید می‌شود. خصوصیت اوّل که قوامش به این است که نمی‌گذارد اشراق شمس از او رد شود و به غیر بتابد. اگر نور شمس از او رد شود که ظلّ گفته نمی‌شود. خصوصیت دوم اینکه ظل بخود نیست. بود او به بود خویش نیست. بلکه بودش به بود شمس است از خود نمی‌تواند نگهداری نماید. ناچار است از اینکه هر طور شمس حرکت می‌کند او نیز حرکت نماید (همان، ص ۳۵۱)

و أیضاً یشیر إلی عدة ملاحظات فی تشریح الظل:

... روح هم که تعبیر به ظل شده دو خصوصیت دارد. اوّل آن [که] شمس که می‌دهند و می‌گیرند، آن چراغی که به دست تو می‌دهند و خود را می‌یابی، او نور شعور است که نور حقیقتش هم می‌گویند و فلاسفه حقیقة الوجود می‌گویند. در لسان اهل بیت عصمت و طهارت

«عرش الله» می‌گویند. عرش مجیدش می‌نامند، عرش عظیمش می‌گویند. این است عرشی که تحمیل کردند بر علماء. این شیء مخلوق خداست. خدا نیست. اگر کسی بگوید خداست کفر است؛ و به این نور عظمت ما زنده‌ایم. به‌سبب خلقت این عرش است که به ما هم انواع انعام و اکرام شده، ما ظلّ این شمس هستیم. خلاصه یعنی مجرّد نیستیم. خطاب الست بربکم نموده‌اند و او در جواب بلی گفته... (همان، صص ۳۲٤ و ۳۲۳)

... تعبیری که در شریعت مقدسه از این گمشده ما شده است ظلّ است. «أَلَمْ تَرَ إِلَى ظِلِّكَ فِي الشَّمْسِ شَيْءٌ وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ» (الکافی: ج ۱، ص ٤۳٦، باب فیه نتف و جوامع من الروایة فی...) این گمشده ظلّ و سایه نیست، اما ذات هم نیست، توهّم نیست، هوا نیست، اما هیچ هم نباشد، نیست... اگر شخص خود را بیابد، خواهد دانست که چه مـی‌گویند و بحث در چـیست. آیـا می‌شود گفت ذات؟ نه. هذا؟ نه. هو؟ نه. آن؟ نه. این؟ نه. تمام اینها غلط است حقیقت مختصّ ذات خداوند است. ذات مختص حضرت ربّ العزه می‌باشد. پس تو ذات، خدا هم ذات؟ تـو حقیقت، خدا هم حقیقت؟ نه نه نه. غلط محض است کفر محض است. اگر چنین باشد پس تو هم مقابل خدایی. تو یکی خدا هم یکی. در این صورت حقیقت انسان یـعنی آن مجـرد لغـوی را تعبیری بهتر از ظل نیست. (معنی المجرّد عند المؤلّف: [اگر کسی مجرد شد یعنی مجرد از وهم و خیال و سایر جهات (ص ۳۵۲)... خلاصه یعنی مجرد نیستم، یعنی نور شمس نیستم، حـقیقت وجود نیستم، حقیقت شعور نیستم. (ص ۳۵٦) ـ مصحح])

و کما اینکه ظلّ شمس بسته به شمس است، عدم نیست. لکن به‌سبب شمس چیزیتی دارد. این واقع ظلّ است. همین طور حقیقت من و تو حقیقت نمی‌شود گفت واقعیت. غلط است. به قدری ضعیف و بی‌چیز است که شیء بر او اطلاق نمی‌شود... اولین نعمتی که مرحمت فرمودند، به نور بودش کردند. کون و بقا از ذاتش خارج است. محدود است. ثابت است، لکن به واسطه علم خدا ثابت است. حادث است لکن به علم خدا. (همان، صص ۳۲۷ ـ ۳۲۵)

... مجملاً ائمه می‌فرمایند «بَعَثَهُمْ فِي الظِّلَالِ» (الکافی: ج ۱، ص ٤۳٦، باب فیه نتف و جوامع من الروایة فی...) آیا معنی ظلال چیست؟ چرا تعبیر به ظلال فرموده‌اند؟ چون خداوند حقیقت انسان راکه اطلاق حقیقت بر آن غلط است، آن ماهیت انسان راکه اطلاق من بر او می‌شود، او را در نور شمس حقیقت قرار داد. یعنی مرتبه آنها یعنی نور شمس نیستیم، حقیقت وجود نیستیم، حقیقت شعور نیستیم. کما اینکه ظلّ آفتاب قائم به غیر است از خود هیچ ندارد تو نیز چنانی که امروز نفهمی؛ بالاخره خواهی یافت زمانی که این حقیقت تو را از این گوشت و پوست جدا

می‌کنند. از آن غلظت بخاری که برای روح تو مجسم شده نیز خارجت می‌کنند. یك مرتبه می‌یابی که چه هستی. شیء هستی اما چه [شیئ]، هیچ. تاریك محدود. (همان، صص ۳۵۷ـ۳۵٦)

... اما خصوصیت دوم: همچنانکه ظل شمس در مقابل شمس چیزی نیست. ولی در عین حال یك چیزی است. همین طور روح من و تو در مقابل این شمس وجود، در مقابل این شمس حیات که عرش عظیم است، عرش مجید است، چیزیم ولی وجود نیستیم. تعبیر دیگر آن‌که همچنانکه پیدایش ظل بسته به وجود شمس است پیدایش من و تو نیز بسته به شمس حقیقت است که عبارت از شعور باشد. چون چنین است تعبیر روح به ظل بسیار صحیح می‌باشد. (همان، صص ۳۵۸ـ۳۵۹)

... کائنات اعم از پیغمبر یا غیره ظلّ‌اند؛ ظلالْ عرشند. به خودی خود هیچ ندارند. از علم، حیات، قدرت، شعور، تمام خدادادی است. قائم بالذات نیستند. قائم به غیرند... رتبه بشر، رتبه حیات و وجود نیست. بنابراین چنانچه قائل به این مطلب باشیم شرك محض است... (همان، صص ۳٦۱ـ۳٦۰)

اما المؤلف فإنه یفتح مدخل بحث الظل بالسؤال عن حاق حقیقة الروح:

ائمه علیهم السلام در مقام بیداری روح برآمدند و دو جهت بیان فرمودند: یکی آن حاقّ حقیقت روح، یعنی بیان حقیقت آن کسی که این لباس تن بر او پوشانیدند و متنعم بر انواع نعمتش کردند کیست؟... آن آقایی که از او عهد و میثاق گرفتند و به او مرتبه وجود نیست. در حقیقت وجود نخواهد شد که چیز دیگری موجود باشد. در نور شمس وجود، وجود دیگری موجود نمی‌شود و الّااجتماع نقیضین می‌شود. نه وجود می‌شود گفت، نه عدم؛ حقیقة الوجود نیست. معدوم صرف هم نیست. در نور وجود چیزی موجود نمی‌شود. چون صمدی است پس در چیست؟ در ظلال است. و بیان ظلال آن است که اگر تو در آفتاب بایستی آیا ظل و سایه تو چیست؟ حقیقت او چیست؟ دارای چه چیز است؟ ظلّ به تو است و الّا ما شمّت رائحة الوجود. هذا شیء بالنور. هذا شیء بالوجود. از خود هیچ ندارد. فاقد هر شیء است (همان، صص ۳۳٤ـ۳۳۵)

۱۷ ـ الشبح فی لسان المؤلف عبارة عن الظلّ المنزَّل المتغلّظ المتصوّر:

ببین خداوند عزّت چه قدرت نمایی کرده. ظلّی بید قدرت خویش ساخته که فاقد تمام صفات و کمالات بوده، انواع کرامات را به او می‌دهد و انواع انوار را به او افاضه می‌کند. قوای عقل و

شعور را داده، بدو که رحمت می‌کند مصوّرش می‌کند. «لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِینَ» (التّین، ٤ و ٥) او را مصوّر به صور عرضی می‌کند نه جوهری. ملبّس و مغلظش می‌کند؛ به نور در آن هنگام شیء می‌شود. در آن وقت ظلّی است که صورت دارد، دیده می‌شود، چون شبحی می‌شود. پس از ملبّس نمودن به نور او را روح می‌گویند. (معرفت نفس ـ تحریر یگانه ـ ص ۳٤۳)

... اول مانند ظلّ است، تنزّلش می‌دهند چون نور لطیف می‌شود؛ تنزلش می‌دهند روح می‌شود. تنزلش می‌دهند و غلیظش می‌کنند و شبح می‌شود (معرفت نفس ـ تحریر یگانه ـ ص ۳٤۳)

... پس خدا و رسول روح من و تو و سایر افراد بشر را تعبیر به ظلّ فرموده‌اند و به شروحی که قبلاً ذکر شد در بدو امر دارای هیچ نبود لا شیء محض بود. متغلّظش نمودند حالت شبحی به خود گرفت. بعد داخل در بدنش نمودند... (همان، ص ۳۷۱)

۱۸ ـ الروح فی لسان المؤلف عبارة عن:

و ما یعبّر عنه بالروح هو جوهر بسیط من عالم الجواهر البسیطة النوریّة و الناریة بلا حرّ، محدود [و، الملکی المیانجی] مقدّر یکون له الحواس الظاهرة أوّلاً و بالذات و قوام هذه الروح إنّما هو بالحیاة و العقل و الفهم و القدرة، و هی النفس الّتی تکون بها سلطان الروح علی البدن؛ و لیس لها عالم فی وجه. و بهذه یدرك الرّوح جمیع المحسوسات فی عالم الغیب و النوم و الموت. و کلّما یشهده بالحواسّ فی النوم و الموت کلّها خارجة عن ذاته واقعة کائنة فی الهواء؛ کما فی الرّوح فإنّها أیضا من الکائنات فی الهواء کنه ذاتها من جوهر الهواء و الریح و لهذا یقال لها الروح. و طریق کشف ذلك هو النوم الثقیل الکامل فإنّ النوم فی الدرجة الأولی حقیقته فقدان الروح [و، الملکی المیانجی] الشعور فلایشعر ببدنه و لایسمع شیئا من غیر خروج الروح من [: عن، الملکی المیانجی] البدن، و فی الدرجة المتوسطة بفقد [: یفقد، الملکی المیانجی] الشعور ببدنه مع بقائه فی البدن و لایفقد شعوره بالأشیاء الغیبیّة فیکون الروح کجرم الشمس یکون شعاع عقله خارجاً عن البدن و لکنّه یشهد به الغیبیّات. و هذا أیضا لیس طریقاً لمعرفة الروح. بل الطریق هو الدرجة الثالثة و هو أن یخرج الروح عن البدن من دون أن یفقد الشعور بإنیّتها و یذهب و یتکلّم و یتحرّك فی الهواء. و هذا النوم الثقیل الکامل [لیس «الکامل» فی نسخة الملکی المیانجی] أخ الموت بل هو الموت کما ستعرف.

فلخّص ما جاء به صاحب الشريعة فى المعارف الراجعة إلى المنامات أنّ هذا النوم التام [ليس التام فى نسخة الملكى الميانجى] الكامل هو الوفات كما أنّ الموت الحقيق هو الرّقاد. و الرّوح هو الّذى يعرفه الإنسان بحقيقة العلم [ليس «بحقيقة العلم» فى نسخة الملكى الميانجى] فى عالم المنام و يشهد تحقّق الحواس له و أنّه يتحرّك و يجيىء و يذهب و يتكلّم و يسمع الكلام و أنّه شخص خاصّ ليس له عالم و نشأة و ليس لعقله و علمه و شعوره و حياته أيضا نشأة. فما يشهده فى المنام كلّه خارج عن حقيقة ذاته واقع فى الهواء أو السماوات. و الفرق بينه و بين الموت هو بقاء سلطنته على البدن فيه لبقاء النفس الحيوانى و هو الدم ببخاره بخلاف الموت فإنّ البدن فيه يصير فاقدا للنفس الحيوانى و المشهودات فى المنامات إمّا من الملائكة و الروحانيّين فى السماء. و ذلك حقّ يكون له التأويل و إمّا من الأجنّة و الشياطين فى الهواء و هى الأضغاث و الأحلام وكذلك الروح بعد الموت يخرج من البدن [ليس «من البدن» فى نسخة الملكى الميانجى] و يتحرّك فى الهواء و يشهد الملائكة الخارجيّة و الشياطين و الأموات. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ٥٢٢؛ نسخة الملكى الميانجى، صص ٥٩٤ و ٥٩٥)

لزيادة بيان فى تشريح الرّوح، انظر إلى الباب السّادس.

١٩ ـ يعبّر المؤلّف عن الزمان باستمرار ماله البدء و فى موضع آخر بالبدء:

فإنّ ما جاء به صلوات الله عليه [اى الرّسول فى التذكّر بالعوالم و معرفتها أنّ:] أنّ الله تعالى هو الأزل و الأبد، وكلّ مخلوقاته تعالى حيث ذاتها المجعوليّة و الحدوث و الفقر و العجز و الاضطرار و الموت و الإمكان، و أنّها تناقض الأزليّة، و أنّ كلّ شىء كونه و تحققه برأى الحقّ تعالى، فلابدّ لها من البدء و به يتحقّق واقع الزمان لأنّه عبارة عن استمرار ما له بدء بالضرورة. و أنّ الأوّل الحقيق ممّا خلقه شيئيّة يعبّر عنه بالظلّ والشبح بعلمه [: لعلمه، النّمازى و الملكى الميانجى] تعالى الّذى يتحمّله هذا الشبح و الظلّ و هو روح النبيّ الأكرم في مرتبة الظليّة. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ٢٨٩؛ نسخة النّمازى، ص ٤١٣ و ٤١٤؛ نسخة الملكى الميانجى، صص ٣٠٧ و ٣٠٨)

بعد ظهور حقايق الأشياء و حيث ذاتها و وجوب كونها عن رأيه تعالى و إيجابه و أمره و إذنه يظهر أنّه لابدّ من البدء فيها، فإنّ البدء عين الزمان. فيكون الكائن الأوّل محدثاً محدود الذات و به [ليس «به» فى نسخة الملكى الميانجى و النمازى] يتحقّق الزمان و ينقسم [: يتحقّق، الملكى الميانجى] الدهر. و بنوره يخلق و يكوّن كلّ شىء. و حيث إنّ جميع المخلوقات مخلوقة بنوره صلّى الله عليه و آله

بعد خلقته و به یتحقّق الزمان یکون خلقة المکان و المکین و جمیع العوالم و ما فیها [کلّها، النّمازی و الملکی المیانجی] زمانیّة بالضرورة. و هذا أساس الحدوث الزّمانی الّذی جاء به صاحب الشریعة المقدسة فی مقابل المعارف البشریّة. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ۲۹۱؛ نسخة النّمازی، صص ٤۱٥؛ نسخة الملکی المیانجی، صص ۳۰۹ و ۳۱۰)

١

الباب الأوّل من ابواب الهدى

و هو باب الأبواب للهدى

و هو أنّه لا جامع بين العلوم البشريّة و بين العلوم الجديدة الإلهيّة فى شيء من الأشياء حتّى فى مدخلها وبابها؛ فإنّ باب التعليمات هو الألفاظ الحاكية عن المرادات.

و الألفاظ فى العلوم الإلهيّة إشارات[1] إلى نفس الحقائق الخارجيّة أوّلاً و بالذات، سواء كانت من أسماء ربّ العزّة جلّ شأنه أو الّتى تشار بها إلى الحقائق النوريّة ـ من العقل و العلم و الحياة و الشعور و القدرة و الوجود و ما يلحق بها ـ أو ما يشار بها إلى الحقائق المظلمة بالذات وكونها و ثبوتها و بقائها[2].

وأمّا الألفاظ فى العلوم البشريّة فهى قوالب للمتصوّرات، وأنّ المعانى و المرادات عندهم هى المتصوّرات كائنةً ما كانت[3]، وهذا أوّل باب الردى.

تذييلات الباب الأوّل

١ ـ اللفظ و الاسم ليسا الّا علامتين في نظر المؤلف:

فالعقلاء بالفطرة ـ و ان كان لهم التعقل و التصور قبل التكلم ـ الّا أنّهم لايجعلون الالفاظ الّا آية و اشارة و علامة يشيرون بها إلى الأمور الخارجية. و ليس فى البين القاء للمعانى بالالفاظ، و لاقوس صعود و لانزول و صعود. و من تأمّل فى كيفية الاخبار يرى أنّهم بعد اليقين و ما يلحق به بالامور المحققة، يخبرون عنها بالقاء الالفاظ، يشيرون بها الى نفس الخارجيات و عند الانشاء لايوجدون الا الحقائق الخارجية الظاهرة تحققها بفطرتهم. و فى الاكاذيب بعد التامل و ترتيب القضايا الكاذبة فى النفس عند الاخبار عنها لايلقون تلك القضايا المتخيلة، بل يلقون الالفاظ و يشيرون بها الى الخارج الّذى لاواقعية له و بهذا يكون كذبا. و لهذا يكون إخبار المنافقين بقولهم نشهد [انك لرسول الله، النجفى] كذباً لأنّهم اخبروا بشهادتهم و هم لايشهدون. (مصباح الهدى، نسخة المصحّحة الآستانة، ص ١٨ ؛ النجفى، صص ٢٥ و ٢٦)

لمزيد البيان فى الالفاظ و الاسماء و الصفات انظر البابين الثانى عشر و الثالث عشر.

٢ ـ كما فى الكافى باب معانى الاسماء عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ أَسْمَاءِ اللهِ وَ اشْتِقَاقِهَا اللهِ مِمَّا هُوَ مُشْتَقٌّ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: يَا هِشَامُ اللهِ مُشْتَقٌّ مِنْ إِلَهٍ وَ الْإِلَهُ يَقْتَضِي مَأْلُوهاً. وَ الِاسْمُ غَيْرُ الْمُسَمَّى. فَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ لَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً. وَ مَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ عَبَدَ اثْنَيْنِ. وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى دُونَ الِاسْمِ فَذَاكَ التَّوْحِيدُ. أَ فَهِمْتَ يَا هِشَامُ. قَالَ: فَقُلْتُ زِدْنِي. قَالَ: إِنَّ للهِ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ اسْماً. فَلَوْ كَانَ الِاسْمُ هُوَ الْمُسَمَّى لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَهاً. وَ لَكِنَّ اللهَ مَعْنًى يُدَلُّ عَلَيْهِ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ كُلُّهَا غَيْرُهُ. يَا هِشَامُ الْخُبْزُ اسْمٌ لِلْمَأْكُولِ وَ الْمَاءُ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ وَ الثَّوْبُ اسْمٌ

لِلْمَلْبُوسِ وَ النَّارُ اسْمٌ لِلْمُحْرِقِ. أَ فَهِمْتَ يَا هِشَامُ فَهْماً تَدْفَعُ بِهِ وَ تُنَاضِلُ بِهِ أَعْدَاءَنَا وَ الْمُتَّخِذِينَ مَعَ اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ غَيْرَهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَقَالَ: نَفَعَكَ اللهُ بِهِ وَ ثَبَّتَكَ يَا هِشَامُ. (الكافى: ج ١ ، ص ٨٧ ، باب المعبود... ؛ هذه إضافة فى نسخة النّجفى).

٣ ـ لقد ذكرت آراء كثيرة في مباحث الألفاظ اختار منها المؤلف بحثين: ماهية الالفاظ و المراد منها. و أشار فيهما إلى إحدى النظريات البشرية القائلة بأنّ الألفاظ قوالب للمتصوّرات و أنّ المراد من الألفاظ هو المتصوّرات و نأتى الآن بشاهدين لهذه النظرية في كلا البحثين ـ ماهية الألفاظ و المراد منها.

الف) ماهية الألفاظ:

فصل: قد تبين مماذكرنا فى فصل المتقدم لمن احسن التامل فيه: ان لكل معنى من المعانى حقيقة و روحا و له صورة و قالب؛ و أنّه قد يتعدد الصور و القوالب لحقيقة واحدة. فاعلم ان الالفاظ انما وضعت للحقائق و الارواح و لوجود هما فى القوالب يستعمل الالفاظ فيها على الحقيقة لاتحاد ما بينهما. مثلا لفظ القلم انما وضع لآلة نقش الصور فى الالواح من دون ان يعتبر فيها كونها من قصب او حديد او غير ذلك. بل و لا ان يكون جسما و لا كون النقش محسوسا او معقولا و لا كون اللوح من قرطاس او خشب بل مجرد كونه منقوشا فيه و هذا حقيقة اللوح وحده و روحه. فان كان فى الوجود شىء يتسطر بواسطته نقش العلوم فى الواح القلوب فأخلق به ان يكون هو القلم. فإن الله علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم. بل هو القلم الحقيقى حيث وجد فيه روح القلم و حقيقته وحده من دون ان يكون معه ما هو خارج عنه. و كذلك الميزان مثلا فانه موضوع لميعاد يعرف به المقادير و هذا معنى واحد و هو حقيقته و روحه و له قوالب مختلفة و صور شتى بعضها جسمانى و بعضها روحانى كما يوزن به الاجرام و الاثقال مثل ذى الكفتين و ما يجرى مجراه و ما يوزن به المواقيت و الارتفاعات كالاصطرلاب و ما يوزن به الدوائر و القسى كالفرجار و ما يوزن به الاعمدة كالشاقول و ما يوزن به الخطوط كالمسطر و ما يوزن به الشعر كالعروض و ما يوزن به الفلسفة كالمنطق و ما يوزن به بعض المدركات كالحس و الخيال و ما يوزن به العلوم و الاعمال كما يوضع ليوم القيامة و

هم الانبياء و الاوصياء كما ورد عن ائمة الهدىعليهم السلام و ما يوزن بـه الكـل كـالعقل الكامل الى غير ذلك من الموازين و بالجملة ميزان كل شيء يكـون مـن جـنسه الموجودة فيه. و على هذا القياس كل لفظ و مضى و انت اذا اهـتديت الى الارواح صرت روحانيا و فتحت لك ابواب الملكوت و اهلت لمرافقة الملاء الاعلى و حسن اولئك رفيقا. (اصول المعارف، ملا محسن فيض كاشانى، تعليق و تحقيق و مقدمه سيد جلال الدين آشتيانى، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، چاپ سوم بـهار ١٣٧٥، ص ١٨٨)

ب) مراد الألفاظ:

اختلفوا فى كون الألفاظ بأسرها موضوعة للامور الخارجية أو للصور الذهنيّة، على ما هو المعروف من قدماء الاصوليين من انحصار الخلاف بحسب أصل وضع المسألة فى قولين، عزىأوّلهما إلى بعض الناس و ربّما يعزى إلى السـيوطى فـى المزهر، و حكى نسبته أيضا إلىالسبكى و أبى إسحاق الشيرازى و ابـن مـالك، و يظهر الميل إليه من العلامة فى النهاية، و ربّما كان عبارته صريحة فى اخـتياره و ثانيهما إلى جماعة، و لذا ترى أنّ أساطين المـتعرّضين للـمسألة كـالعلّامة فـى التهذيب و النهاية و شارح التهذيب فى المنية و غيرهما لم يذكروا ما عداهما، و هو المستفاد من أدلّة الطرفين، لظهورها فـى دوران المـعانى بـالقياس إلى الألفـاظ الموضوعة بين كونها خارجيّة أو ذهنيّة من دون واسطة، و هو الّذى يساعد عـليه النظر بملاحظة ما سنقرّره من تفسير الأمور الخارجيّة و الصور الذّهنية. و قضيّة ذلك كون ما عداهما ممّا حدث من المتأخّرين، كما نصّ عليه غير واحد أيضاً، فمن جملة ذلك ما نسب إلى محقّقى المتأخرين من كونها موضوعة للمعانىالواقعيّة المعبّر عنها بالماهيّات من حيث هى هى، على معنى كون المـأخوذ فـى الوضـع هىالمعانى بذواتها و حقائقها من غير نظرٍ إلى وجودها فى الخارج و لا فى الذهن، ذهبوا إليه بزعم أنّه يغاير القول الأوّل و ستعرف منه.

و منها: الفرق بين ماله مصداق فى الخارج فللخارجيّة، و ما لا مصداق له فـيه كالممتنع و المعدوم و نحوهما فللذّهنيّة.

و منها: الفرق بين الكليّات فللماهيّات و الجزئيات فللخارجيّة.

و منها: الفرق بين الجزئيات الخارجية فللشخص الخارجى و الجزئيات الذهنية فللشخص الذهنى و الكليات فللماهيات من حيث هى حكاه بعض أجلة السادة عن المتأخرين و اختاره قائلا بأنه الحق الّذى لا محيص عنه ثم قال فى آخر كلامه و لا يذهب عليك انه يمكن رجوع القول بالماهية إلى هذا التفصيل على أن يكون المراد من الماهية ذات الشىء و حقيقته مطلقا كلّية كانت او جزئية فإنها قد تطلق على هذا المعنى.انتهى. (تعليقة على معالم الأصول، سيّد على القزوينى، ص ٣٨٩)

۲

الباب الثانى من أبواب الهدى

معرفة العقل و العلم و التعليم

فاعلم [الف] أنّ العقل الّذى يشار إليه بلفظه فى العلوم الإلهيّة هو النور الخارجيّ الظاهر بذاته لكلّ عاقل حين ظهور حسن الأفعال وقبحها له، و يعرف به الجزئيّات[1] و غيرها، و الصادق على الله والكاذب، والناصح الأمين والغاشّ الخائن.

و أمّا فى العلوم البشريّة[2] فهو عبارة عن فعليّة النفس باستخراج النظريّات عن الضروريّات، ولهذا ليست المعقولات عندهم إلّا الكلّيّات[3].

و أمّا العلم (فهو فى العلوم الإلهيّة مباين للعلم فى العلوم البشريّة) [ب] فهو فى العلوم الإلهيّة عبارة عن النور الظاهر بذاته عند كلّ من يعلم ويجد به شيئاً من

(الف) صدرزاده: اعلم.

(ب) صدرزاده.

الأشياء و إن كان جاهلاً بحقيقة ذلك الشيء لأنّ العلم بالشيء ذو درجات، و زمام أمره بيد الله جلّ جلاله؛ يعطى و يمنع حسب مشيّته تعالى شأنه.[(٤٧*)]

و أمّا فى العلوم البشريّة فهو عبارة عن الصورة الحاصلة لشيء لدى النفس أو حضورها لديه، ولهذا ينقسم إلى الحصوليّ والحضوريّ، وينقسم الحصوليّ إلى التصوّر و التصديق بالأمر المتصوّر، و أساس العلوم الحكميّة و الفلسفة على العلم الحصوليّ كما هو واضح.

و أمّا التعليم[٤] فهو فى العلوم الإلهيّة (مباين له فى العلوم البشريّة، فأنّ التعليم فى العلوم الالهيّة)[(الف)] إنّما هو بإخراج الناس من ظلمات التصوّرات والتصديقات المظلمة بالذات الّتى لا أمان من خطائها وإدخالهم وسوقهم إلى النور بوجدانهم للأنوار القدسيّة الّتى هى نور العقل والعلم والفهم، فيعرفوها بها لابغيرها، فشأن المعلّم الإلهى هو المذكِّريّة[٥] فقط كما فى قوله تعالى:

«إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ».[(ب) و (٤٨*)]

«وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلاَّ مَن يُنِيبُ».[(ج)]

«إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الأَلْبَابِ».[(د) و (٤٩*)]

و عرفانهم لتلك الأنوار بتلك الأنوار، والعرفان بها ذو درجات، وفى كلّ درجة معصوم عن الخطاء، وكمال معرفتها هو الوصول إلى مقام المعاينة فيعاينوها ويصلوا إليها فيعرفوا بها حقائق الأشياء[(٥٠*)]، وهذه آية وطريق إلى معرفة ربّ العزّة عزّ وجلّ به جلّ شأنه لابتلك الأنوار، وحيث أنّ وجدان هذه الأنوار يكون

(الف) صدرزاده.

(ب) سورة الغاشية، الآيتان ٢١ و ٢٢.

(ج) سورة غافر، الآية ١٣.

(د) سورة الزمر، الآية ٩.

بإذن الله و هو ـ أی الوجدان ـ (الف) عين القرب والکرامة فهو يدور مدار الطاعة والتقوی، ويختلف درجات الناس فی وجدانهم لتلك الأنوار حسب إفاضته جلّ جلاله.

وأمّا التعليم فی العلوم البشريّة فهی عبارة عن استخراج التصوّرات والتصديقات النظريّة عن الضروريّة کی يحصل اليقين والقطع بثبوت المحمول للموضوع بعد إسقاط حدّ الوسط فی النتيجة؛ طابق الواقع أو خالفه. فإنّ القطع يخطئ تارة ويصيب أُخری، و لااختصاص لها بطائفة دون أُخری.

(الف) ليس «و هو ـ أی الوجدان ـ» فی نسخة صدرزاده.

تذييلات الباب الثانى

١ ـ راجع إلى الباب الرابع عشر لمزيد بيان.

٢ ـ كلام صاحب الأسفار الأربعة فى العقل:

فصل (٢٤) فى تفسير معانى العقل

اعلم أن النفس الإنسانية كما ستعلم فى كتاب النفس لها قوتان عالمة و عاملة و العاملة من هذه النفس لا تنفك عن العالمة و بالعكس؛ بخلاف نفوس سائر الحيوانات لأنها سفلية بعيدة عن جمعية القوى. أما العاملة فلا شك أن الأفعال الإنسانية قد تكون حسنة و قد تكون قبيحة و ذلك الحسن و القبح قد يكون العلم به حاصلا من غير كسب، و قد يحتاج إلى كسب؛ و اكتسابه إنما يكون بمقدمات يلائمهما فإذا يتحقق هاهنا أمور ثلاثة.

الأول القوة الّتى يكون بها التميز بين الأمور الحسنة و الأمور القبيحة.

و الثانى المقدمات الّتى منها تستنبط الأمور الحسنة و القبيحة.

و الثالث نفس الأفعال الّتى توصف بأنها حسنة أو قبيحة و اسم العقل واقع على هذه المعانى الثلاثة بالاشتراك الاسمى.

فالأول هو العقل الّذى يقول الجمهور فى الإنسان إنه عاقل و ربما قالوا فى عقل معاوية إنه كان عاقلا و ربما يمتنعون أن يسموه عاقلا و يقولون إن العاقل من له دين و هؤلاء إنما يعنون بالعاقل من كان فاضلا جيد الروية فى استنباط ما ينبغى أن يؤثر من خير أو يجتنب من شر.

و الثانى هو العقل الّذى يردده المتكلمون على ألسنتهم فيقولون هذا ما يوجبه العقل أو ينفيه العقل أو يقبله أو يرده فإنما يعنون به المشهور فى بادى رأى الجميع فإن بادى الرأى المشترك عند الجميع أو الأكثر من المقدمات المقبولة و الآراء المحمودة عند الناس يسمونه العقل

و الثالث ما يذكر فى كتب الأخلاق و يراد به المواظبة على الأفعال التجربية و العادية على طول الزمان ليكتسب بها خلقا و عادة و نسبة هذه الأفعال إلى ما يستنبط من عقل عملى كنسبة مبادى العلم التصورية و التصديقية إلى العقل النظرى و أما القوة العالمة و هى العقل المذكور فىكتاب النفس.

فاعلم أن الحكماء يطلقون اسم العقل تارة على هذه القوة و تارة على إدراكات هذه القوة و أما الإدراكات فهى التصورات أو التصديقات الحاصلة للنفس بحسب الفطرة أو الحاصلة لها بالاكتساب و قد يخصون اسم العقل بما يحصل بالاكتساب.

و أما القوة فنقول: لا شك أن النفس الإنسانية قابلة لإدراك حقائق الأشياء فلا يخلو إما أن تكون خالية عن كل الإدراكات أو لا تكون فإن كانت خالية مع أنها تكون قابلة لتلك الإدراكات كانت كالهيولى الّتى ليس لها إلا القوة و الاستعداد من غير أن يخرج فى شىء من الصور من القوة إلى الفعل فسميت فى تلك الحالة عقلا هيولانيا و أن لم تكن خالية فلا يخلو إما أن يكون الحاصل فيها من العلوم الأوليات فقط، أو يكون قد حصلت النظريات مع ذلك. فإن لم يحصل فيها إلا الأوليات الّتى هى آلة لاكتساب النظريات فيسمى تلك الحالة عقلا بالملكة أى لها قدرة الاكتساب و ملكة الانتقال إلى نشأة العقل بالفعل. و إنما لم تسم هذه المرتبة من النفس عقلا بالفعل لأن الوجود العقلى لم يحصل و لا يحصل بإدراك الأوليات و المفهومات العامية لأن الشىء لا يتحصل بالفعل بأمر مبهم عام ما لم يتعين أمرا متحصلا إذ نسبة القضايا الأولية فى باب المعقول إلى الصور العقلية النظرية كنسبة الجمسية المشتركة إلى الطبائع الخاصة فى باب المحسوس فكما أن الشىء الجسمانى لا يصير موجودا فى العين بمجرد الجسمية ما لم يصر جسما مخصوصا له طبيعة مخصوصة فكذا وجود العقل بالفعل لا يتحصل بمجرد المفهوم الأولى العام و القضايا الأولية كمفهوم الوجود و الشيئية و كقولنا الواحد

نصف الاثنين و الكل أعظم من جزئه ثم إن النفس فىهذه المرتبة إن تميزت عن سائر النفوس بكثرة الأوليات و شدة الاستعداد و سرعة القبول للأنوار العقلية كفتيلة كبريتية لها سخونة شديدة يكاد أن تشعل بنفسها كما أشار إليه تعالى يَكادُ زَيْتُها يُضِى ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ سميت القوة القدسية و إلا فلا و إن كان قد حصل لها النظريات فلا يخلو إما أن يكون تلك النظريات غير حاضرة و لا مشاهدة بالفعل و لكنها متى شاءت النفس استحضرتها بمجرد الالتفات و توجه الذهن إليها أو هى حاضرة بالفعل مشاهدة بالحقيقة فالنفس فىالحالة الأولى تسمى عقلا بالفعل و فى الثانية عقلا مستفادا و فى هذه المرتبة أن شاهد تلك الصور فى مبدئها الفياض فسميت عقلا فعالا. (الأسفارالأربعة، ج ٣، صص ٤١٨ ـ ٤٢١)

٣ ـ قد أشار المؤلّف رحمه الله فى ذلك الموضع إلى أحد تعاريف العقل فى العلوم البشرية و أيضاً أحد إشكالاته عليهم فى تعريف العقل و هى كلّية المعقولات و سيبحث عن ذلك فيما سيأتى ؛ أمّا بيان بعض تعاريفه عن العقل فى العلوم البشرية و إشكالاته عليهم فى ساير آثاره عبارة عن:

المقام الأول فى البحث عن العقل؛ إنّ الفلاسفة قسّموه على أربعة أقسام، العقل بالهيولى و بالملكة و بالفعل و بالمستفاد. فنفس إستعداد تعقّل الأشياء هو الأوّل، و الإقتدار على إستخراج المجهولات النظرية من البديهيّات هو الثانى، و فعلية العلم بالمجهولات من البديهيّات هو الثالث، و إتصال العقلى الجزئى للإنسان بالعقل الكلّى و إستخراج المجهولات منه هو الرابع. (أنوار الهداية، ص ٨)

أما العقل فهو كما عرفت ينقسم عند علماء البشر إلى العقل النظرى و العملى. و النظرى عبارة عن مرتبة فعلية النفس، و كماله باستخراج النظريات عن الضروريات اليقينية، و يجعلون له المراتب الأربع، و أحكام هذا العقل [البشرى، النمازى] عبارة عن نتيجة البراهين. و حيث إنّ قوامه باليقين الّذى لايكون معصوماً بالذات لعدم ميزان فى تميز مطابقه [للواقع، النمازى] عن مخالفه يكون مادة للخلاف بين البشر، كما هو مشهود من سيرة أساطين الفلسفة و تخطئة كلّ لاحق منهم لسابقه فى تأليف القياس. و من أحكام ذلك الّذى سمّوه عقلاً هو ايجاب علم الحق و تعلّق الأرادة و المشية الأزلية بكلّ فعل يقع فى النظام و ثبوت الجبر فى الأفعال، و امتناع العقوبة و عدم

جواز غير الفضل و امتناع [تعلّق، النمازى] الحب و البغض و الإرادة و الكراهة بأفعال البشر و عدم انطباقها [: اتصافها، النمازى] بالحرمة و الوجوب فضلاً عن الحسن و القبح بل كون المخلوق هو [ليس هو فى نسخة النمازى] من أطوار الواجب و كون الشيطان تجلياً و ظهوراً من ظهوراته إلى غير ذلك. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ١٦ ؛ نسخة النمازى، ص ١٤)

البرهان عندهم هو المركب من المقدمات اليقينية. و ظاهر أن اليقين ليس بعلم بالذات. فان الصورة النفسيّة و لو فرض مطابقتها للواقع ليس حيث ذاتها الكشف بل طريق للمماثلة، فليس برهانا و حجة بالذات، و لايجوز الاتكال عليه عقلاً لعدم ممتازية المطابق منه للواقع عن المخالف له. نعم يكون طريقاً عقلائياً اذا كان ناشئاً عن منشاء عقلائى، و لم يحكم العقل بحرمة الجرى على طبقه و لم يكن الوقوع فى خلاف الواقع محذورا عقلاً. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ٦ ؛ نسخة النمازى، صص ٦ و ٧)

فلو كان الأساس على ما توهّموه عقلاً لانهدم جميع الشرايع و لزم افحام جميع [ليس جميع فى نسخة النمازى] الأنبياء و ذلك لما عرفت من أن نتيجة البراهين [: البرهان، النمازى] هو العلم الحصولى و [هو، النمازى] اليقين. و حيث انّه لا ميزان عندهم لاحراز صوابه عن خطائه فلا مؤمن عن الخطاء فى تحصيل اليقين. و لهذا لا يكون هذا [: هو، النمازى] الّذى سموه عقلاً معصوماً من الخطاء فى اصابة الواقع. فلو كان الأصل و الأساس ذلك يكون الحجة على الله لا على الناس، لأن لهم أن يقولوا: انا لا نستمع البراهين لعدم المؤمن لنا من الخطا. فيلزم لغوية البعثة و امتناع الحجة على الله و على الرسالة و الأحكام.

و أيضا قد أشرنا أن البراهين الّتى توهّموه [: توهّموها انّها يكون، النمازى] عقلاً قائمة على ايجاب الحق و علّية علمه و ثبوت المشية و الارادة الازلية و انتهاء جميع الافعال إلى الارادة الازليّة و ثبوت الجبر فيها و امتناع العقوبه، و عدم جواز غير الفضل له تعالى و امتناع الحبّ و البغض و الإرادة و الكراهة للأفعال و امتناع المجازات و المعاد الجسمانى. فلا معنى لدعوة النبيّ إلى الايمان و نهيه عن الكفر و ابلاغه الاحكام، و لا طائل تحت الوعد و الوعيد و التخويف و الترهيب. فلو كان الإنسان عالماً بها كان له الاحتجاج فى مقابل الأنبياء و تكذيبه إيّاهم رأسا. و لوكان جاهلاً بها حيث إنّ الحسن و القبح نظرى و يحتمل فاعلية الحق تعالى لجميع [: بجميع، النمازى] الأفعال فلا يتمكن النبيّ من اثبات نبوته بالمعجزات لأنّ اجراء المعجزة [بناء، النمازى] على ذلك بيد الكاذب ليس بقبيح، فانّه وجود و هو خير محض و هو الفاعل له كما هو الفاعل لكلّ

شيء.

و الأمر الأدهش هو احتمال تطور الحق تعالی شأنه فان ذلك فی نظر ذلك الّذی توهّموه [أنّه، النمازی] عقلاً [: عقل، النمازی] نظری بل [هو، النمازی] ثابت [به، النمازی] و هذا یوجب رفع الأمان [الامکان، النمازی] عن کلّ شیء. فاذا کان الأساس علی العقل الّذی لایکون مانعاً عن ذلك ینهدم جمیع الأدیان و الملل و یلزم الهرج و المرج بالکلیّة، فانّ کلّ ما یظهر فی العالم یکون [بناء، النمازی] علی ذلك طوراً من أطوار الوجود. و هذا کما تری عین امکان حقیقة الدهریة، فضلاً عن عبادة الأوثان و عبادة کلّ شیء و حقیّة الشیطان. فبهذا یظهر أن العقل الّذی یکون حجة من الله تعالی لیس هو ذلك فانه [: فإنّ ذلك، النمازی] حجّة الشیطان [لا حجّة الرحمن، النمازی] و من أشعة ضلاله و جهله و هذا عین السفسطة کما لایخفی. و ایضاً قد أشرنا انّ البراهین انّما هی مادة للخلاف [: الخلاف، النمازی] بین البشر کما هو مشهود من سیرتهم، فلوکان بناء الشارع علیها لایکون رافعا للاختلاف [: رافع الإختلاف، النمازی] مع أنه من مناصب النبوّة، کما قال عزّ من قائل: «کان الناس امّة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین...» (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ۲۶ و ۲۷ ؛ النمازی، صص ۲۳ و ۲۴)

۴ ـ قد شرح المؤلف التعليم حسب المبنا العلم بلامعلوم الّذي سيأتي تفصيله فيما بعد إن شاء الله في أثر آخر.

إنّ من عرف العلم بالعلم یعلم أنّ ما یعلمه من الصنائع و البناء إنّما یعلمه فی مرتبة العلم بلامعلوم قبل أن یصنعه. فیعیّنه إجمالاً، ثمّ یعیّنه فی أوصافه و أعراضه، ثمّ یعیّنه فی حدوده و تقدّم جزء و تأخّر جزء آخر، ثمّ یتعیّن الحکم و العزیمة إذ لا معلوم و لا متعیّن. و هذه التعیّنات کلّها عن رأیه. ثمّ عن رأیه و إیجابه و إذنه و أمره یتحقّق و یتکوّن. و یعرف أنّ ما یعلمه [: یعرفه، الملکی المیانجی] من العلوم الواقعیّة مرجعه إلی تعیّن ما یکشفه العلم بلا معلوم و لوکان بالتعلّم و الاستماع من الغیر، أو بالإلهام من الملك، فإنّه لاکینونة للمعلومات فی وجه [: بوجه، الملکی المیانجی]. و التعلیم تعیّن ما یکشفه العلم للمتعلّم إذ لامعلوم. فمن تعلّم أنّ زیدا یخرج فی [: من، النّمازی] الغد لوکان المعلّم عالما بالحقیقة بما یکون بعلمه [لیس «بعلمه» فی نسخة الملکی المیانجی] معیّناً یجد [: بحدّ، النّمازی] المتعلّم العلم [: العلم المتعلّم، الملکی المیانجی] بعین ما یذکره المعلّم فیتعیّن له ما یکشفه العلم إذ لامعلوم [العبارة «فحیث إنّ المفروض... إلی إذ لا معلوم»، لیست فی نسخة الملکی المیانجی]. فحیث إنّ المفروض کون المتعلّم [: المعلّم، النمازی] واجداً لنور العلم و

عالماً بما يكون قبل أن يكون متعيّناً فالمتعلّم يعلم المتعيّن بالحقيقة كما يعلمه معلمه إذ لا معلوم [عبارة «فحيث انّ المفروض... اذ لامعلوم» ليست فى نسخة الملكى الميانجى]. و إذا لم يكن مدّعى العلم عالماً بما يقع قبل كونه يكون غير ما يقع متعيّناً فى علمه و المتعلّم أيضا يخطئ [ليس «يخطئ» فى نسخة الملكى الميانجى] لأنّه متعيّن فى علمه غير ما يقع.

و يعرف العالم أيضا أنّ التعليم للغير لابدّ له من التدّرج فيعيّن بالبيان [: للبيان، الملكى الميانجى] ما يقع قبل أن يقع إجمالاً فيتعيّن فى علم المتعلّم كذلك، ثمّ يعيّنه بالبيان فى أوصافه، ثمّ يعيّنه فى حدوده و تقديراته و يتعيّن فى علم المتعلّم هكذا بلا معلوم. فإذا وقع فى الخارج يقع العلم على المعلوم.

فيعرف العالم أنّ كلّ شيء يمكن العلم به حقيقة إذا كان تعيّن الشيء فيه على طبق ما كان و ما يكون حقيقة فإنّ كلّ شيء يمكن كشف العلم عنه بعد كونه أو قبل كونه.

إذا عرفت ذلك نقول إنّ التعليم الّذى جاء به صاحب الشريعة و جميع تعليمات المعصوم عن الخطا كلّها كذلك و أنّه تعيّن لمايكشفه العلم فى مراتب التعيّن. فمن أصاب فى التعلّم فهو العالم بالحقيقة و من أخطأ فيه فهو الجاهل، و كذلك تعليم الملك هو عين تعيّن الشيء فى علم من يعلمه بلامعلوم سواء كان ذلك بالكلام أو بإرائة المثال و الأشباح فإنّه عين العلم بما يقع أو وقع بلا معلوم. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ٢٧٦ و ٢٧٧؛ النّمازى، صص ٣٩٨ و ٣٩٩؛ الملكى، صص ٢٩١ و ٢٩٢)

٥ ـ يعتقد المولّف أنّ شأن المعلم الإلهىّ هو التذكير بأنّ القرآن تبنّى العقل و العلم و المعرفة الفطرية.

و لمّا كان القرآن أساسه على التذكّر بالعقل الّذى يكون دليلاً و برهانا و حجّة ذاتيّة لنفسه و للمعقولات، و بالعلم الّذى يكون حجّة و دليلاً و برهانا بالذات لغيره، و بالحقّ الّذى يعرفه كلّ أحد و يكون هو المعرّف لنفسه بنفسه و دليلاً بذاته على ذاته و دليلاً على آياته و حججه و بكمالاته تعالى و جلاله و جماله الّتى يكون هو بنفسه معرّفا لها و يعرفها النفوس بالفطرة و بآياته تعالى و علاماته و أفعاله [: افعالاته، النمازى] و نعمائه و آلائه و غيرها ممّا هو معلوم بحقيقة العلم خلافاً للعلوم البشريّة الّتى ليست إلّا التوهّمات و التصوّرات، يكون [القرآن، الملكى الميانجى] ذكراً و تذكرة و يكون الرّسول صلى الله عليه و آله ذكراً و مذكّراً [ليس «مذكّراً» فى نسخة الملكى الميانجى] و يكون أهل بيته الدعاة إلى الحقّ تعالى و إلى العقل و [إلى، الملكى الميانجى] العلم، هم أهل الذكر.

قال الله عزّ وجلّ «وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ» (القمر، ١٧) و لا يخفى ما فى تكرر هذه الآية المباركة.... (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ١٣ ؛ النمازى، ص ١٩ ؛ الملكى الميانجى، ص ١٥)

و ايضاً لمزيد بيان أنظر إلى «فى وجه إعجاز كلام الله المجيد، صفحات ١٢ إلى ١٤ ، الّتى نقلناه ذيل توضيح وجوه حداثة العلوم الإلهيّة فى المقدّمة.

٣

الباب الثالث من أبواب الهدى

معرفة الاستدلال على الله تعالى شأنه و معرفة المعروف بالآيات[١] فالّذى فى العلوم الإلهيّة مباين لما في العلوم البشريّة[٢].

أمّا الاستدلال عليه تعالى شأنه فى العلوم الإلهيّة فأساسه على التذكّر بالأنوار الظاهرة بذاتها الّتى حيث ذواتها الإشارة إلى ربّ العزّة المالك لها والقاهر عليها، الّذى بمشيته وإذنه يجدها من يجدها ويفقدها من يفقدها، و على التذكّر بالحقائق الظلمانيّة و تحقّقها و حدوثها و بقائها و زوالها و تغيّرها و تبدّلها من حال إلى حال. فإنّ الظلمانيّات هى الّتى تنكشف ابتداءً بهذه الأنوار وتكون حيث ذواتها الإشارة إلى من بمشيّته الحدوث والبقاء والزوال والتغيّر والتبدّل[٣]. ونتيجة الاستدلال بالآيات إخراج ربّ العزّة عن حدّ النفى والتعطيل[٤]، وإخراج كمالاته عن حدّ الفقدان، وحيث أنّه لايتصوّر ذاته فيخرج عن حدّ التشبيه[٥].

و أيضاً نتيجة الاستدلال فى العلوم الإلهيّة هى الوَلَه والحيرة[(٥١*)] والدهشة فى ذاته جلّ و علا[٦]، ولابدّ أن يكون كذلك، ولهذا يقال له تعالى: «الله» و

«هو»(٥٢*) تعالى شأنه.

و هذا بخلاف الاستدلال فى العلوم البشريّة فإنّ أساسه فيها على الاستدلال من المعلولات المتصوّرة على العلّة المتصوّرة بوجهٍ مّا لإمتناع التصديق من غير تصوّر مع أنّ معلوليّة الأشياء عندهم نظريّة.

و أمّا المعروف بالآيات فى العلوم الإلهيّة هو الملك الحيّ العالم القادر القدّوس الجبّار المتكبّر، ربّ القدرة وربّ العظمة وربّ البهاء وربّ الكبرياء وربّ العزّة والمجد، المالك للوجود والعلم والحياة، الخالق لهذه الأنوار المجرّدة بمشيّته، و هو الّذى يمتنع المعلوميّة والمعقوليّة(٥٣*) والمفهوميّة(٥۴*) بالنسبة إلى سنخ ذاته تعالى وطور خلقته للعلم والحياة والوجود بمشيّته، وكذلك تمتنع معقوليّة طور خلقته للحقائق الظلمانيّة وحدوثها وبقائها، وكذلك تمتنع معقوليّة طور عدم محدوديّة ذاته جلّ شأنه ومباينة ذاته المقدّسة مع مخلوقاته بالمباينة الصفتيّة لاالعزليّة. فإذا امتنع المعقوليّة فى هذه المعارف فلابدّ من عرفان كلّ ذلك به تعالى لابغيره، فهو المعرِّف بذاته لذاته(٥٥*) ولكمالاته وأفعاله لغيره فى درجات غير متناهية و غير واقفة على حدٍّ لأحد حتّى خاتم الانبياء صلّى الله عليه وآله وسلّم[٧].

و أمّا فى العلوم البشريّة فهو تعالى بزعمهم مصداق مفهوم الوجود، وجميع الكمالات راجعة إلى حقيقة الوجود[٨]، و الوجودات [الف] المجعولة كلّها من لوازم ذاته (تعالى) [ب] و[٩] لإمتناع تخلّف المعلول عن علّته التامّة[١٠] كما هو مذهب المحقّقين من الفلاسفة.

أو أنّه تعالى عين أطوار حقيقة الوجود[١١] على زعمهم [ج] والكمالات كلّها

(الف) النجفى: الموجودات.

(ب) صدرزاده.

(ج) يكون فى نسخة صدرزاده عوض «على زعمهم»، عبارة «الّذى هو ربّ العزّة تعالى شأنه عن زعمهم».

راجعة إلى تلك الحقيقة وهو مذهب التصوّف [الف].

فربُّ العزّة جلّ جلاله الّذى يدعو إليه القرآن المجيد والرسول الكريم ﷺ غير الّذى يصفه الفلاسفة و يشهده الصوفيّة (فهو جل شانه فى العلوم الالهية ربّ الوجود و ربّ الحياة [۵۶*] و ربّ القدرة [۵۷*] و العلم) [ب].

(الف) يكون فى المصدر و ايضا فى نسختى الواعظ اليزدى و صدرزاده: «و العرفان و مقالة اكسيوفان الحكيم اليونانى» ولكن حذفه المؤلّف فى تصحيحه.

(ب) صدرزاده.

تذييلات الباب الثالث

١ ـ قد عدّ المؤلف طريقين في معرفة الرّب و هما بالآية و وجدان الرّب بالرّب و سياتى تفصيل الثاني فيما بعد ان شاء الله تعالى.

لمعرفة الرب طريقان: احدهما المعرفة بالآيات كما قال عليه السلام: مَعْرُوفٌ بِالْآيَاتِ مَوْصُوفٌ بِالْعَلَامَات (بحارالأنوار، ج ٤، ص ٢٩٧، باب ٤، جوامع التوحيد ..... ص ٢١٢) و الآية الّتى بها يعرف الله هو نور العلم و العقل... الطريق الثانى للمعرفة و هو المرتبة الشامخة من المعرفة و هو الشان الانبياء و الاصفياء و العلماء كما ان الطريق الاول هو شان العوام هو معرفة بالذات. (انوارالهداية، صص ٢٦ و ٢٧)

نور، فيظهر لك ان معرفة الرّب اوّلاً يحصل بالآيات كما ان نور العقل يعرف اوّلاً بآيته... كشف النور ايضا عن أنّ انّية النفس مظلمة، و بحسب الحالات و العوارض الطارية عليه، الخارجة عن اختيارها و قدرتها، يكشف أنّ كينونيّتها بالغير مثل صغرها و كبرها و طفوليتها و شيخوخيتها و مرضها و صحتها و نومها و يقظتها و رغبتها الى شىء و اعراضها عن شىء و موتها و حياتها. فإنّ كلّ ذلك امور خارجة عن قدرته و اختياره. فيكشف العقل عن كونها تحت ادارة مدبّر لها و هو قيمها. و ليس القيمومية إلّا الربوبية كما استدل بذلك الامام عليه السلام. فذاتها تشير الى قيّمها. فكما أنّ كشف المكشوفات كانت قائماً بالنور و شيئيّتها بالنور، كذلك انّية النفس قائمة بقيّمها و كينونتها بكينونته. فهذه معرفة الرّب بطريق الآيات. (انوارالهداية، صص ٣٣ و ٣٤)

نور قد ثبت فيما سبق أنّ حسن الفعل المستكشف بنور العقل آية لنور العقل، و نور العقل آية لنور الرّب. و كما أنّ نور العقل قد يعرف بآيته و هى حسن الثابت فى الفعل و قد يعرف بنفسه و بظهوره فإنّ النفس يجد النور من ظهور النور و نورانيّته، فكذلك معرفة الرّب قديكون بآيته و هى نور العلم؛ حيث أن نور العلم قيّم للصورة الحاصلة فى النّفس و تلك الصورة شيئيتها بالعلم و

قوامها به، كذلك كشف نور العلم أنّ قوام نفسه و قوام كلّ متكوّن بواجد يقيم لها بحيث يكون شيئيتها به و تكون بذواتها مشيرة الى قيّمها اشارة تكوينيّة. فهذه معرفة بالآية. (انوار الهداية، ص ۹۳)

۲ ـ للوقوف الكامل على رأى المؤلّف فى معرفة الله عزّ و جلّ يجب الرّجوع إلى الأبواب الرّابع، السّابع و الخامس عشر.

۳ ـ بنيان الاستدلال في مباني المؤلّف على العقل و العلم. و أمّا الاستدلال في علوم البشريّة فعلى المعلولية و المجعولية و يخالف المؤلف الاستدلال البشرى المبنيّ عليهما و قد تناولها بالبحث الباب الثاني عشر فيما بين يديك. اما تشريح الاستدلال على مبناه فهو في أثر آخر له:

ثمّ إنّه قد نبّهنا سابقاً أنّ القرآن المجيد و كلمات الرسول الأكرم و الأئمّة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين حيث إنّها مؤسسة على العقل الّذى هو حجّة إلهيّة و على العلم الربانى الّذى كانوا صلوات الله عليهم [ليس عبارة: «حيث أنّها مؤسّسة على العقل... صلوات الله عليهم» فى نسخة النّمازى] حملة له، يكون جميعها تذكّرات للعلماء و العقلاء، و الحجّة عليها هو العلم و العقل، فإنّه ظاهر بهذين البرهانين أنّ ما يجرى عليه الحركة و السكون إنّما هو معلوم معقول متفاوت الذات متجزء الكنه، و أنّ ما يكون كذلك حيث ذاته الكون و الشيئيّة و المجعوليّة بالغير كيف يكون أزلاً. و قوله: إِذاً لَقَامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ وَ لَتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْه (بحارالأنوار، ج ٤، ص ٢٥٤، باب ٤، جوامع التوحيد... ص ٢١٢)، ظاهر بالعقل و العلم أيضاً. فإنّ ما يتحرّك و يسكن حيث ذاته المخلوقيّة و المحدثيّة فيكون الحقّ ـ على تقدير الحركة و السكون دليلاً و مخلوقاً ـ آية للخالق بالضرورة. و بالجملة جميع التذكّرات و الاستدلالات الواردة من الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين على قدس الحقّ و تعاليه، إنّما هو بالعلم و العقل الظاهر بالذات، و لم يكن مؤسّساً على توهّمات البشر و استدلالاتهم المؤسسة على المقدمات اليقينيّة. فما أعجب الغفلة عن بعض شرّاح الخطب المباركة حيث حملوا كلام الإمام على هذه الاستدلالات النظريّة مع أنّ ذلك هدم لمعارفهم عليهم‌السلام بالكلّية. فلا تغفل. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ۱۸۹؛ النّمازى، ص ۲۸۰؛ الملكى الميانجى، ص ١٧٤، مع تفاوت فى المتن)

فقد ظهر بحمد الله اساس القرآن و أنّه مؤسّس على العقل و العلم الربانيّ و تذكرة إلي الحقائق

المكشوفة من الكائنات، المركّبة من الجواهر و الأعراض، الفاعلات و المفعولات و المؤثّرات و المتأثّرات و المؤتلفات و المتضادّات و المتغيّرات و المتبدّلات و الحوداث و الزّائلات. فإنّ من عرف نور العلم و العقل و تذكّر بهما يظهر له أنّ بهذا النور يظهر سنخ آخر مبائن لهذا النور المظهر و هو الكاشف عن أنّ هذا السنخ انّما هی حقایق واقعیّة، مظلمة، واجدة للحیاة و العقل و العلم مرّة، فاقدة لها أخرى و أنّ لها الأفعال و الأعمال [: الأعمال و الأفعال ، النمازی] و هی الساكنات و الجائیات محسوسات و غیر محسوسات و كاشف بذاته أنّ حیث ذاته الكون و التحقّق بالغیر و لیس لها حیث النفسیّة بوجه من الوجوه، و هذا عین المجعولیّة الذاتیّة و المخلوقیّة [و المحدثیّة ، النمازی] بالضرورة. فانّ العاقل اذا تعقّل شیئاً ظاهرله باشدّ الظهور أنّ ما یعقله لا شیئیّة له فی نفسه بوجه بل شیئّیة [: شیئیّته ، النمازی] انّما هی بهذا النور العقلی. فهذا العقل فی [هذا ، النمازی] الكشف بعینه كاشف عن كلّ شیء یدركه أنّه شیء بالغیر لا بنفسه. و العاقل العالم بشیء فی نفسه ظاهر بنور علمه أنّ ما یعلمه فی نفسه لاشیئیّة له إلّا بعلمه، فهذا العلم برهان بذاته كاشف عن حقیقة كلّ شیء بالضرورة اذاعلم تحقّقه فی الخارج. و القرآن من بدوه إلی ختمه تذكرة بهذه المخلوقات المعلومات بنور العلم و العقل ؛ فما أوجب غفلة الناس عن معارف القرآن و تصدّیهم لإثبات الصانع فی مقابل الطبیعیّین بهذه المعارف البشریّة فانّه أيّ برهان أبهر و أيّ دلیل أنور من نور العقل و العلم الظاهر بذاته [لذاته ، النمازي] و الكاشف المعصوم لحقیقة غیره. فانّ بهذا العلم و العقل یظهر أنّ كلّما یعلم و یعقل كائناً ماكان بأي مدرك من المدارك حیث انّ حیث ذاتها الشیئّیة بالغیر و المجعولیّة فكلّها آیات و براهین علی الجاعل المكوّن المشیء المنزّه عن المشابهة لمكان الخلف و المتعالی عن أوصافها و أعراضها لمكان امتناع عروض المجعول بالذات علی الجاعل بالذات و براهین علی علوّ الجاعل المكوّن المحقّق المشیّیء عن أن یعرف بها بل لابدّ من أن یكون هو المعرّف لنفسه [: بنفسه ، النمازی] لأن العلم الكاشف عنها لایعرف بها فكیف بواهب العلم ایّاها ...

فتوحید القرآن كما ینادی من أوّله إلی آخره مؤسس علی الاستدلال و الاستشهاد بالمخلوقات المعلومات للعقلاء فإنّه تعالی یقول: «وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذينَ لا يَعْقِلُونَ» (یونس، ۱۰۰) و تمام الروایات تذكرة إلی معلومیة المباینة و التمیز بین الخالق و المخلوق و امتناع عروض الأحوال و الأوصاف المجعولة بالذات علی الجاعل بالذات، و تذكرة إلی أنّه متعال عن أن یعرف و یوصف بالتعریفات و التوصیفات. و كما لایعرف هو إلّا بتعریفه كذلك لایعرف وحدانیّته إلّا بتعریف نفسه. و كذلك توحیده الّذی هو الإخلاص.... (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ۲۰٤ و

۲۰۵؛ التّمازی، صص ۳۱۵ و ۳۱٦)

۴ ـ شروح المؤلف من الخروج عن الحدّين في آثاره الأخرى:

... و هذا النور العلمی آية للرّب جلّ جلاله فان العقل يحكم بكونه تعالى خارجا عن حدّ التعطيل بانكاره و نفيه و حدّ التشبيه بجعله من سنخ الاشياء و اثبات الكفوّ له. فكما أنّ النور العلمی لايمكن فهمه و ادراكه مع كونه مخلوقا لأنّ النور حين اشراقه و كشفه للمجهول و احضاره للصورة المتصوّرة، لو توجه الى نفس النور بحيث يلتفت الى علمه صار له حجابا و غاب النور؛ فكذلك لايمكن فهم الصانع جلّ جلاله؛ كلّما نظر اليه يحجب و انّما العلم به بالنّظر الى آيته و هو نفس نور العقل و العلم. (انوار الهداية، ص ٢٦)

عند التوجه اليه تعالى، يدرك بانه يجده؛ لا يتمكن من انكاره ـ لا برؤية الروح او القلب و الابصار و لا بالتعقل، بان يكون فعله و تعقله، و لا بالتوهم، بان يكون ما يجده ما توهمه. فاذا لم يكن ما يجده لا بالرؤيةو لا بالتعقل و التوهم، فما يجده به، لابغيره. و يذكّر بان ما يجده ـ لابالرؤية و لا بالتعقل و التوهم بغيره ـ يعرفه انه ربه، بذاته ـ لا بالعقل و الوهم او الدليل و البرهان او الرياضة و تصديق القطب و الاقطاب. فيذكر بان الطريق الى معرفته نفسه لانه يجده ان ما يجده ليس سنخ المعقولات اجمالا بالضرورة. و ليست هذه المعرفة تحت القدرة، فالترقی فی طريقة عرفانه لا بغيره. فيذكر بالمراقبة و دوام ذكره و عدم الغفلة عنه كی يذكر بكمالاته. فكمال المعرفة اولا توحيده. به وجذب الاحدية بصفته و تعريف التوحيد فيذكر بالوحدانية، فانه لا يجد بينه و بين ربه ثالثا. و يجده انه ربه تعالى و قيومه و ممسكه و حافظه و العالم به، الرقيب عليه و القائم على كل نفس... فيذكر بمرتبة اخرى؛ اساس الدين على المعرفة الفطرية و التذكر بها. و اساس المحاجة و المجادلة للمنكر الجاحد على الاستدلال بصنع الله و التفكر فی المخلوق دون الخالق و هو التذكر بالمصنوعات و الاية ـ باثبات الصانع ـ باخراجه عن الحدين، حدّ الابطال و العدم و حد التشبيه بالمصنوعات المدركات، و هو عين ثبوته الّذی عين وجوده اثباته بلاتشبيه، و هو ظهوره للعقول و الأوهام. فيجب عليهم الايقان به و عدم الريب و العقد و التصديق و الاقرار القلبی و الاذعان. و ليس هذا ظهوره و معروفيته بالعقول و بالاوهام، بل ظهوره بذاته و معروفيته بنفسه للعقول و الاوهام نظير ظهور ثبوت النفس للعقول و الاوهام و سره معروفيّة ذاته بذاته لكل احد. فان اقر بذلك و اسلم و سلّم سرّاً و باطناً و صار طالبا للكمال، يساق بالتذكر بالمعروف بالفطرة. و ان جحد و انكر يوذر فی طغيانه. فعلهذا سياق المعارف و السوق و الدعوة

ـ لا المحاجة و المجادلة ـ على المعروف بالفطرة... فعند الايمان و ترقيه يساق الى درجة الثانية، و التذكر بالحق و التوبة و الانابة و الرجوع اليه، و يذكر بمن يعرفه بالفطرة بانه يعرفه به لا بغيره. فى التوحيد عن ابى عبدالله صلوات الله عليه إِنَّمَا عَرَفَ الله مَنْ عَرَفَهُ بِالله فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِـهِ فَـلَيْسَ يَعْرِفُهُ إِنَّمَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ... (إلي أن قال) وَ لَا تُدْرَك مَعْرِفَةُ الله إِلَّا بِالله (بحارالأنوار، ج ٤، ص ١٦٠، باب ١، المغايرة بين الاسم و المعنى) (فهرس المعارف، نسخة الدّامغانى فى تتمة الرسالة فى بيان وجه اعجاز القرآن و انّه كلام الله، صص ٤٧ و ٤٨)

٥ ـ الخروج عن حدّ التشبيه و عدم تصوّر ذاته تعالى فى كلام المؤلّف:

... فمرتبة الفعل مرتبة المخلوقية فهى ملازم الحدوثية، و لا يعقل أن يكون الفعل عين الفاعل. فمرتبة الذات، الجاعلية الذاتية و مرتبة الفعل، مرتبة المجعولية الذاتية و الكائنات و زمانها الحقيقيّة الموهومة المنتزعة عن الفعل و مكانها و واقعيّتها و خارجيّتها كلّها شيئيّات بذاته تعالى بالرأى لا بمعنى أنّ ليس للكائنات واقعيّة و تحقّق كما زعمه السوفسكائيّة بل لها واقعيّة و تحقّق و كينونة و آثار حسنة و رديّة و مصالح و مفاسد الّا أنّ كونها فى مرتبة المخلوقيّة الّتى هى تحت مرتبة القيمومة، لا بمعنى أن نفرض مرتبة عليا للقيّم و مرتبة سفلى للكائن بحيث يكون شىء فى مرتبة عاليه و شىء فى مرتبة سافلة. لأنّ ذلك يستلزم كونها بينونة عزلة. قال عليه السلام داخل فى الأشياء لا بالممازجة و خارج عنها لا بالمبانية و مع كلّ شىء لا بالمفارقة و خارج عنه لا بالمزايلة. فلا نقول أنّ مرتبة الصّانع مرتبة عالية و مرتبة المخلوق مرتبة نازلة بحيث يكون هذا شيئاً فى نفسه و ذلك شيئاً فى نفسه و يكون الاختلاف فى المرتبة. بل نقول انّه فى مرتبة القيموميّة و ذلك فى مرتبة الكون بالشى. نظير ما فسّرنا سابقاً، آتيه، الّتى هى نور العلم؛ فإنّ الروح ما دام مشغولاً بنور العقل، فالصورة حاصلة، و فى الآن الّذى غفل عنه زالت الصورة و ذلك معنى قيموميّة و قيام الكائنات به. بل بعد تصور المرتبتين غيوره لغيور ماسواه بمعنى أنّ مرتبة القيمومة غير متعقلة حتى يشار اليها، بل يتعقل المرتبة النازلة و هى مرتبة الكائنات. و نقول هذا ليس بصانع و هذا ليس بقيم، لان كل مايتعقل و يتصور يكون محدوداً بالتعقل و التصور و ذاته خارجة عن الحد. فالاشارة اليه تحديده فمغايرته بتعقل ماسواه و نفيه عنه. فالتعقل فى المرتبة النازله، و النفى عن ذاته. و المرتبة العالية مرتبة الذات و هى غير متعقلة بل هى مرتبة القيموميّة و الاحاطة لا كما قاله العرفاء بكونه عين الموجودات؛ لأنّ ذلك محال لاستحالة نزول القيم الى حد يستقيم بـه و

دخوله فيه و لاصعود المتقوم به و دخوله فيه و هو خلو من خلقه و خلقه خلو منه. فتلخّص من ذلك ان الازل ما وجدناه بآياته و لايعقل كنهه بل يزيدنا حيرتا بخلاف الاله الذى تصوره الحكيم من تصوّره مفاهيم للتطبيق عليه. فكلّ ما تعقلته و تصورته فهو مخلوق و فى مرتبة المجعوليّة و المخلوقيّة بالتعقّل. (انوار الهداية، صص ٨١ و ٨٢)

۶ ـ و ما اراد المؤلف من التحيّر هى الحيرة فى معرفة البارى العقلية.

انّ آياته فى عين كونها آيات و علامات له لا تكون معرّفات له، بل به تعرف المعاريف و يعلم المعلومات، و هو الدالّ إلى آياته و أدلّته كما هو ظاهر. فجعل العلم و العقل أساس الدين إنّما تمكين للبشر من معرفة الشيء بالشيء فى علوّه و قدسه و تعاليه عن المعلوميّة و المفهوميّة و المعقوليّة، و تنبيه إلى الوله و التحيّر [من حيث الإدراكات، التّمازى] فى عين معرفته إيّاه به و إقامة للدليل على الشيء المتعالى عن الإدراك و المعلوميّة و المفهوميّة و المعقوليّة على وجه لايصير المدلول عليه مدركا فى وجه من الوجوه. فإنّ آيات العلم معلوماته، فهى المشيرة بذاتها إلى النور الكاشف لها فى عين كون العلم كاشفاً عن أدلّته عليه. فهو المعرّف لنفسه بنفسه فى علوّه و قدسه عن المعلوميّة بنفسه [ليس «بنفسه» فى التمازى] فضلاً عن المعروفيّة بالمعلومات و المفهومات و المتصوّرات و المعقولات. فمن الواجب أن يتنبّه الإنسان إلى أنّ سنخ معرفة الشيء بالشيء بلامفهوميّة و لا معلوميّة و لا إدراك فى وجه من الوجوه يستلزم الحيرة و الوله من حيث الإدراكات. فإنّ القدس و العلوّ يلازم الحيرة كما عرفت. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ٨١ و ٨٢؛ التّمازى، صص ١٢٤ و ١٢٥)

[العلم] حجّة و برهان بالذات عليه تعالى و إلى من يعرفه الإنسان بالفطرة فى البأساء و الضّراء من غير اختيار. و كما يجده تعالى فى تلك الحالة بحيث يكون هو تعالى معرّفاً لنفسه فى علوّه تعالى و قدسه عن الادراك و المفهوميّة و توحيده و تميزه عن عبده فيجد أنّ من يتضرّع [: تضرّع، التمازى] إليه هو الّذى يعرفه فى علمه و سمعه و بصره و قدرته و قوّته و عزّته و مجده و رحمته و رأفته و جبروته، و أنّ من يجده ليس هو ما توهّمه فى حال السرّاء. و لايعرف كيف وجده و لهذا يكون فى الحيرة الصرفة من حيث إدراكه و فهمه كما هو واضح. كذلك يجده عند قرائة كلامه و يعرفه، فهو المتجلّى فى كلامه فى قدسه و علوّه من غير أن يراه العبد فإنّ هذا [: فهذا، التمازى] التجلّى و التعريف لايفهم و لا يدرك و لايعقل و لايتوهم بوجه من الوجوه. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ٨٦ و ٨٧؛ التّمازى، صص ١٣٢ و ١٣٣)

غير خفيّ على العاقل اللبيب أنّ من أوجب الواجبات على من عرف ربّه بالفطرة أن يتذكّر بوجوب البقاء فى حال الحيرة و الوله من حيث إدراكاته، و أنّ التفكّر و توقّع إدراكه هتك لجلاله و جسارة فى حضرته. و لهذا أوضح صلوات الله عليه ذلك بأنحاء مختلفة، فذكّرهم بالعجز عن إدراكه تعالى بالقوى [: بالقول، النمازى] البشريّة و بتنزيهه تعالى نفسه فى القرآن العظيم و بأنّه يجب عليهم التوقف بما دلّ عليه القرآن من توصيفه و التأسى بسنّة الرّسول و الأئمة [صلوات الله عليهم، النمازى] فى عدم الإقتحام فى التفكر فى ذاته و أنّهم لم يكلّفوا البحث عمّا لايحيطون به علما و أكّد ذلك بأنّ من خالفه فهو من الهالكين و الحمدلله ربّ العالمين. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ۱۹۲ ؛ النّمازى، ص ۲۸۸)

إنّ القرآن يقرء على رؤس الأشهاد و ينادى بأعلى صوته على قدس الله تعالى و علوّه و تنزّهه عن التوصيفات البشريّة، و يملأ العالم من تكبيرات المسلمين و تسبيحاتهم و تقديساتهم و من تحدّى النبيّ ﷺ بالعلوم النازلة من السماء مع تنبّهه [: تنبيهه، النمازى] إلى العقل و العلم الإلهى، و كون أساس القرآن من بدئه إلى ختمه على التذكر إلى الله [: بالله، النّمازى] الّذى يأله الخلق فيه و يتحيّر فى ادراكه الّذى يعرفه جميع الخلائق بفطرتهم فى وحدانيّته.... [و نبّه أميرالمؤمنين فى خطبة] المخاطبين الذين كانت أسماعهم ممتلئة من القرآن العظيم و من التكبيرات و التسبيحات و التقديسات إلى وجوب الحيرة و الوله، و ذكّرهم بماكان العقل و العلم بذاتهما برهاناً عليه، و بحيرة الملائكة و ولههم فيه تعالى، و بالعجز الظاهر لإدراكاتهم و عقولهم و أفكارهم بالنسبة إليه تعالى الموجب لوجوب الحيرة فيه تعالى. فجدّ صلوات الله عليه و اجتهد فى إبقائهم على حال الحيرة من حيث الإدراك و اكتفائهم بالمعرفة الفطريّة و الترقّى فيها. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ۱۹۲ ؛ النّمازى، صص ۲۸۷ و ۲۸۸)

و أساس التكبير فى الإسلام على أنّه أكبر من أن يوصف و أساس التسبيح على أنّه مقدّس عمّا يصفون كما ستعرف. و هو الله لأنّه تعالى فى عين معرفة كلّ مولود إيّاه بالفطرة متحيّر متولّه [يكون فى نسخة النمازى عوض «متولّه»، «وله»] فى إدراكه بعلمه و فهمه و عقله، فضلاً عن غيرها. و حيث أنّه تعالى شأنه كان لايوصف و لايعرف بغيره و كان بنفسه غنيّاً عن غيره فى المعرفيّة لنفسه كان أساس الدين على أنّه وصف نفسه بأسماء و خلق لذاته العليّ القدّوس علامات يستدلّ بها على قدسه و علوّه عن الإدراك، و انّه المعرّف لنفسه و لغيره فى عين علوّه و قدسه عن الإدراك بالفهم و العقل و العلم فضلاً عن رؤيته و وصاله المعلوم للبشر. فخلق جلّ جلاله العلم و هو نور الولاية و نور وجهه الاعلى لتثبيت المؤمن و إقامة الحجّة على المنكر الجاحد. فمن عجيب

فعله أنّه أقام الدليل و البرهان على ذاته القدّوس العلى المتعالى عن الإدراك الّذى يجب التحيّر فيه من حيث العلم و الفهم فى عين إمكان معرفته و رؤيته و لقائه و وصاله به معرفة و رؤية و لقائاً و وصالاً متعاليا عن الإدراك..... (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ٨٣و ٨٤؛ النّمازى، ص ١٢٨)

و هذه التذكرّات [أى الآيات الّتى تذكرّ بالله تعالى بآياته سبحانه] كما ترى تثبيت للمؤمن من حيث أنّه يجد ربّه فى البأساء و الضرّاء متحيّرا فيه لعدم مفهوميّته و معلوميّته و معقوليّته تعالى له بوجه من الوجوه فى عين كونها تحيّراً كما [: تذكيراً لما، النمازى] يجده بالفطرة (معارف القرآن، صدرزاده، ص ٩١؛ النّمازى، ص ١٣٨)

ظاهر للعقلاء أنّ التذكّر بالعزيز الجبّار العلى العظيم الّذى يعرفه البشر بالفطرة و الّذى له آية كبرى هو العقل و برهان أعظم [: البرهان الأعظم، النّمازى] هو العلم، يوجب الحيرة و الوله و التيه لتقدّسه عن المعلوميّة و المفهوميّة و المعقوليّة. و البشر حيث لم يتوقّف [: لم يتوقّفوا، النّمازى] على ذلك بتقديس ربّه و تسبيحه و تكبيره و تمجيده فى تعريفه نفسه لعباده بل ضربوا له الامثال و جعلوا له الأشباه [: أشباهاً، النّمازى] فمثّلوه باللابشرط المقسمى و المطلق و الماهيّة و تطوّره بالأقسام و انحفاظه فى الأطوار فجعلوه تعالى متعيّناً متطوّراً يزول و يتحوّل و يتغيّر و يتبدّل، وقعوا فى بيداء التيه و الحيرة و افتخروا بذلك و سمّوه حيرة الكلّ.... (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ١٧٧؛ النّمازى، ص ٢٦١)

قوله: «تَاهَتِ الْفِطَنُ ... وَ تَحَيَّرَتِ الْعُقُولُ» (بحارالأنوار: ج ٣، ص ٢٩٧، باب ١٣، نفى الجسم و الصورة و...) نصّ فى امتناع معلوميّة الحقّ و مفهوميّته و معقوليّته فى وجه من الوجوه بل لابدّ فيه من التيه و الحيرة.... (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ١٧٧؛ النّمازى، ص ٢٦١)

٧ ـ يبدو من هذه العبارة أنه عليه السلام لم يعترف بأىّ شأن للعقل و العلم فى معرفة الإله و يحصر معرفة الله في وجدان الرب بالرب و هي تُرجىٰ عند التوجّه إلى الآيات و الانقطاع عمّا سواه عند نزول الشدائد و إثارة الفطرة.

رُوِيَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ قَالَ كَانَ مِنْ سُؤَالِ الزِّنْدِيقِ الَّذِي أَتَى أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى صَانِعِ الْعَالَمِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: وُجُودُ الْأَفَاعِيلِ الَّتِي دَلَّتْ عَلَى أَنَّ صَانِعَهَا صَنَعَهَا. أَلَا تَرَى أَنَّك إِذَا نَظَرْتَ إِلَى بِنَاءٍ مُشَيَّدٍ مَبْنِيٍّ عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ بَانِياً وَ إِنْ كُنْتَ لَمْ تَرَ الْبَانِيَ وَ لَمْ تُشَاهِدْهُ. قَالَ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: هُوَ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ. ارْجِعْ بِقَوْلِي شَيْءٌ إِلَى إِثْبَاتِهِ وَ أَنَّهُ شَيْءٌ بِحَقِيقَةِ الشَّيْئِيَّةِ

غَيْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَةٌ وَ لَا يُحَسُّ وَ لَا يُجَسُّ وَ لَا يُدْرَك بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَ لَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ وَ لَا يُغَيِّرُهُ الزَّمَانُ. قَالَ السَّائِلُ: فَإِنَّا لَمْ نَجِدْ مَوْهُوماً إِلَّا مَخْلُوقاً. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: لَوْ كَانَ ذَلِك كَمَا تَقُولُ، لَكَانَ التَّوْحِيدُ مِنَّا مُرْتَفِعاً. فَإِنَّا لَمْ نُكَلَّفْ أَنْ نَعْتَقِدَ غَيْرَ مَوْهُومٍ، لَكِنَّا نَقُولُ كُلُّ مَوْهُومٍ بِالْحَوَاسِّ مُدْرَك بِهَا تَحُدُّهُ الْحَوَاسُّ مُمَثَّلًا فَهُوَ مَخْلُوقٌ. وَ لَا بُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ صَانِعِ الْأَشْيَاءِ خَارِجاً مِنَ الْجِهَتَيْنِ الْمَذْمُومَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا النَّفْيُ إِذْ كَانَ النَّفْيُ هُوَ الْإِبْطَالَ وَ الْعَدَمَ. وَ الْجِهَةُ الثَّانِيَةُ التَّشْبِيهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِ الظَّاهِرِ التَّرْكِيبِ وَ التَّأْلِيفِ. فَلَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ إِثْبَاتِ الصَّانِعِ لِوُجُودِ الْمَصْنُوعِينَ وَ الِاضْطِرَارِ مِنْهُمْ إِلَيْهِ أَنَّهُمْ مَصْنُوعُونَ وَ أَنَّ صَانِعَهُمْ غَيْرُهُمْ وَ لَيْسَ مِثْلَهُمْ إِذْ كَانَ مِثْلُهُمْ شَبِيهاً بِهِمْ فِي ظَاهِرِ التَّرْكِيبِ وَ التَّأْلِيفِ وَ فِيمَا يَجْرِي عَلَيْهِمْ مِنْ حُدُوثِهِمْ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُونُوا وَ تَنَقُّلِهِمْ مِنْ صِغَرٍ إِلَى كِبَرٍ وَ سَوَادٍ إِلَى بَيَاضٍ وَ قُوَّةٍ إِلَى ضَعْفٍ وَ أَحْوَالٍ مَوْجُودَةٍ لَا حَاجَةَ بِنَا إِلَى تَفْسِيرِهَا لِثَبَاتِهَا وَ وُجُودِهَا. قَالَ السَّائِلُ: فَأَنْتَ قَدْ حَدَدْتَهُ إِذْ أَثْبَتَّ وُجُودَهُ. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: لَمْ أَحُدَّهُ وَ لَكِنْ أَثْبَتُّهُ إِذْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْإِثْبَاتِ وَ النَّفْيِ مَنْزِلَةٌ (الخ) (بحارالانوار: ج ۳، ص ۲۹، باب ۳، إثبات الصانع و الاستدلال بعجائب صنعه على وجوده و علمه و قدرته و سائر صفاته)

و فى رسالة توحيد المفضل قال الصادق صلوات الله عليه وَ أَعْجَبُ مِنْهُمْ جَمِيعاً الْمُعَطِّلَةُ الَّذِينَ رَامُوا أَنْ يُدْرَك بِالْحِسِّ مَا لَا يُدْرَك بِالْعَقْلِ. فَلَمَّا أَعْوَزَهُمْ ذَلِك خَرَجُوا إِلَى الْجُحُودِ وَ التَّكْذِيبِ. فَقَالُوا وَ لِمَ لَا يُدْرَك بِالْعَقْلِ قِيلَ لِأَنَّهُ فَوْقَ مَرْتَبَةِ الْعَقْلِ كَمَا لَا يُدْرِك الْبَصَرُ مَا هُوَ فَوْقَ مَرْتَبَتِهِ فَإِنَّك لَوْ رَأَيْتَ حَجَراً يَرْتَفِعُ فِي الْهَوَاءِ عَلِمْتَ أَنَّ رَامِياً رَمَى بِهِ فَلَيْسَ هَذَا الْعِلْمُ مِنْ قِبَلِ الْبَصَرِ بَلْ مِنْ قِبَلِ الْعَقْلِ لِأَنَّ الْعَقْلَ هُوَ الَّذِي يُمَيِّزُهُ. فَيَعْلَمُ أَنَّ الْحَجَرَ لَا يَذْهَبُ عُلُوّاً مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ. أَ فَلَا تَرَى كَيْفَ وَقَفَ الْبَصَرُ عَلَى حَدِّهِ فَلَمْ يَتَجَاوَزْهُ فَكَذَلِك يَقِفُ الْعَقْلُ عَلَى حَدِّهِ مِنْ مَعْرِفَةِ الْخَالِقِ فَلَا يَعْدُوهُ. وَ لَكِنْ يَعْقِلُهُ بِعَقْلٍ أَقَرَّ أَنَّ فِيهِ نَفْساً وَ لَمْ يُعَايِنْهَا وَ لَمْ يُدْرِكْهَا بِحَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ. وَ عَلَى حَسَبِ هَذَا أَيْضاً نَقُولُ إِنَّ الْعَقْلَ يَعْرِفُ الْخَالِقَ مِنْ جِهَةٍ تُوجِبُ عَلَيْهِ الْإِقْرَارَ وَ لَا يَعْرِفُهُ بِمَا يُوجِبُ لَهُ الْإِحَاطَةَ بِصِفَتِهِ فَإِنْ قَالُوا فَكَيْفَ يُكَلَّفُ الْعَبْدُ الضَّعِيفُ مَعْرِفَتَهُ بِالْعَقْلِ اللَّطِيفِ وَ لَا يُحِيطُ بِهِ، قِيلَ لَهُمْ إِنَّمَا كُلِّفَ الْعِبَادُ مِنْ ذَلِك مَا فِي طَاقَتِهِمْ أَنْ يَبْلُغُوهُ وَ هُوَ أَنْ يُوقِنُوا بِهِ وَ يَقِفُوا عِنْدَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ لَمْ يُكَلَّفُوا الْإِحَاطَةَ بِصِفَتِهِ إلى آخرها (بحارالأنوار، ج ۳، ص ۱٤٦، باب ٤، الخبر المشتهر بتوحيد المفضل)

لابد من التذكر الى انه لفعله تعالى لا صورة معقولة له و لسنا واجدين له ـ كى يعرف الوجدان، كما يعرف العلم بوجداننا اياه؛ بل عرفانه بمعرفة الرب، و معرّفه فعله تعالى به. و المقرّب لذلك التوجه الى كمال الحياة و العلم، فانه متعال عن الافعال. و لكن من كماله انه من يعجز بذاته و ميّت بها، يفعل به و يقوم به و يقعد و يأكل و يشرب و هو متعال عن الاكل و الشرب. و المقرب الآخر

من حيث الحياة و الشعور، حياتنا و شعورنا بنور الولاية، فانه من كمال حياة النبي صلى الله عليه و آله ان الاموات بالذات، يصير حيّة بها من غير تنزل او تجزية او غير ذلك. فالحقّ جلت عظمته سنخ ذاته مباين مع مخلوقاته المعلومات، و من كمال ذاته أنّه حيّ الذات، عالم الذات، نورى الذات، و من كماله أنّ الاموات بالذات يشعرون به و تصيرحيّة به، بلا تجزية و لا تغير و لا انقلاب و لا تنزّل و غير ذلك. فاذا صارت حيّة به تعالى، شاعرة به، لا مجال بتوهم الشعور. و حياتنا به تعالى و لا مجال لان يقال انّه شيئته به، كيف و الشعور به من كماله تعالى شأنه. فعلى هذا بعد التذكّر الى المدركات المعلومات ـ انّها محدثات مجعولات مفعولات مخلوقات، و انّ الاشياء ميّت الذّوات، عاجزات الذوات، مضطرات الذوات، و يذكر بأنّها شاعرين بالغير، عالمين بالغير، احياء بالغير ـ و لابد من اثبات الصانع الخارج عن الحدين. فعند الاضطرار بالاثبات، يذكّر بأنّه عين معرفة [أو معرفته، المصحّح] الضرورية ـ لعدم ادراك العقول و الاوهام و الخيال و الحواس و عدم رؤية القلوب و الارواح. و حيث انه تعالى منزّه عن الشباهة بافعال خلقه و المخلوقات فاعلين بقوته و مالكيّته او بقهره و غلبته، فالسئوال عن فاعل الافعال يذكّر بالحق جلت عظمته، لأنّه فاعل لا كفعل المخلوقين، قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ الله بِأَيْديكُمْ (التوبة، ١٤). الدرجة الاولى درجة الاستدلال بصنع الله و التذكر بالآيات و ثبوته و خروجه عن الحدين. الدرجة الثانية درجة المعروفية بالآيات، لأنّه المعروف الدال المضطر لها. و المقرّب علمنا و حياتنا بنور الولاية الّتى من نور الله. فحال الاحتجاب عن علمنا و شعورنا بالمعلومات يذكّر بالمعلومات، ثم يذكّر بالعلم و الشعور. فهو المظهر الكاشف لها، فيعرف بالآيات بالمظهرية و الكاشفية لها. كذلك فى باب المعرفة، لمن حيّت بارواح رسول الله صلى الله عليه و آله و الائمة عليهم السلام فيذكّر بالآيات و يقال: أَمَّنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً (النمل، ٦٠) أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَراراً وَ جَعَلَ خِلالَها أَنْهاراً وَ جَعَلَ لَها رَواسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حاجِزاً (النمل، ٦١) مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ (يونس، ٣١) أَمَّنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ (النمل، ٦٤) امّن خَلَقَ، الْأَزْواجَ كُلَّها مِمّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمّا لا يَعْلَمُونَ (يس، ٣٦) امّن خلق الناس من نفس واحد و جعل منها زوجها. و يأمر بالتفكر فيها، و التدبر فيها، ثم يذكّر بأنّ هذه الآيات كلّها حيث ذاتها الظلمة و عدم النور. و العلم و الشعور كلّها منوّرة بالغير، شاعرة بالغير. فيقال: أَمَّن يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلِ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَى رَحْمَتِهِ، (النمل، ٦٣) فتذكّر بأنّه هو الدّال بالدليل عليه و المؤدى بالمعرفة اليه. و يقال: هُوَ الَّذي يُريكُمْ آياتِهِ وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ رِزْقاً وَ ما يَتَذَكَّرُ إِلاّ مَنْ يُنيبُ (غافر، ١٣) و يقال: أَضاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ (بحارالأنوار، ج ٤، ص ٣١٣، باب ٤، جوامع التوحيد... ص ٢١٢) وَ بِنُورِهِ

اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَتِهِ (الكافى، ج ١، ص ١٢٩، باب العرش و الكرسى... ص ١٢٩) و يقال: بنور وجهك الّذى اضاء له كلّ شيء، فيكون المظهر لها و لآياته؛ فيختلف التعبيرات كما عرفت فى الدرجة الاولى. (فى بيان وجه اعجاز القرآن و انه كلام الله، نسخة الدامغانى، صص ٢١ الى ٢٤)

و من أعجب معارف صاحب الشريعة التوصيف بالأسماء اللفظيّة بالاشتراك اللفظى و [التوصيف، النّمازى] بالعقل و العلم و الآيات التكوينيّة المعلومة المعقولة. فإنّ [: و، النّمازى] العقل و العلم برهانان على علوّه و تعاليه عن المعروفيّة بهما، فضلاً عن المعروفيّة بالآيات و المعلومات التكوينيّة، فضلاً عن المعروفيّة بالمعلومات و المعقولات و المفهومات و المتصوّرات البشريّة. و الآيات التكوينيّة حيث إنّها معلومات و معقولات و براهين و آيات بيّنات على العزيز القيّوم الواهب الآخذ المقلّب المدبّر المتعالى عن المعروفيّة بالعقل و العلم، فضلاً عن المعروفيّة بأنفسها [: بأنفسهما، النّمازى] فضلاً عن المعروفيّة بالتعريفات و التوصيفات البشريّة، بل براهين باهرات و آيات بيّنات على أنّه [تعالى، النمازى] هو الدالّ بالأدلّة عليه و المؤدّى بالمعرفة إليه، و أنّه ليس بإله من عرف بنفسه، لأن [: لأنّه يكون، النمازى] حيث ذاته المعروفيّة و كلّ معروف بنفسه مصنوع.

و منه يظهر أنّ طريق معرفة الربّ تعالى منحصر بعرفانه به تعالى و معرفة غيره به. و الكمال أن ينظر المؤمن [: أنّ المؤمن ينظر، النّمازى] بنور الله تعالى إلى الأشياء، فيعرف حيث ذاتها بالمجعوليّة [: المجعوليّة، النمازى] و المحدثيّة و التغيّر و التبدّل و الزوال و الوجدان و الفقدان. و من كمال الشريعة التذكّر إلى العقل و العلم و الآيات المعلومة المعقولة بهما كى يكون تثبيتاً للمؤمن و حجّة على المنكر الجاحد بأنّه [هو، النمازى] من تنزّه و تقدّس و تعالى عن المعلوميّة و المعقوليّة بالعلم و العقل، و من [ليس «من» فى نسخة النمازى] هو أعظم من المعروفيّة بالعلم والعقل لأنّ حيث ذاته المعرفيّة و الفاعليّة [: الكاشفيّة، النمازى]، و المعروفيّة بالغير خلاف ذاته، و من هو أجلّ من المعروفيّة بالمعلومات و المعقولات و المفهومات و المتصوّرات البشريّة، و له براهين باهرة على أنّه [هو، النّمازى] الحقّ المقدّس العزيز العليّ العظيم و له براهين على امكان معرفته به و لقائه و وصاله معرفة و لقائاً و وصالاً متعالياً عن المعروفيّة [و المعلوميّة، النّمازى] بالعلم و العقل و الوهم فضلاً عن المعروفيّة بالمعلومات و المعقولات و المتصوّرات البشريّة... (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ٦٩ و ٧٠؛ النّمازى، صص ١٠٧ و ١٠٨)

فالعلم بذاته حجة و برهان و آية و علامة و صفة للقدوس العليّ المتعالي عن الإدراك و الفهم و العلم و التعقّل بالكليّة و أنّ جميع الأنوار الإدراكيّة مظلمات بالنسبة إليه [تبارك و، النّمازى]

تعالی کما عن النهج عن أمیر المؤمنین صلوات الله علیه فی خطبة شریفة إلی أنّ قال: لَا یُدْرَك بِوَهْم و لایقدَّرُ بِوَهم إلي أن قال فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ وَ أَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ (بحارالأنوار، ج ٤، ص ۳۱۳، باب ٤، جوامع التوحید... ص ۲۱۲) و حجة علی أنّه المعرف لنفسه بنفسه فی کماله و قدسه و متعالی [: تعالیه، النمازی] أن یعرف بالمعلومات و المـفهومات و المـعقولات و المتصوّرات، لعلوه و قدسه، و أنّ المتصوّر و المتوهم و المتعقّل فی أی نحو و بأی وجه، غیره و یمتنع کونه حاکیا عنه. و من المحال معرّفیّة شیء له [تبارك و، النّمازی] تعالی بل به تعرف المعاریف لا بها یعرف و به توصف الصفات لا بها یوصف و أنّه هو الدال بالدلیل علیه و المؤدی بـالمعرفة إلیه،.... فبالعقل و العلم یظهر عجز البشر عن معرفته تعالی و أن کمال معرفته بالحق عجزه عن المعرفة، کما فی الدعاء: وَ لَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً إِلَى مَعْرِفَتِك إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِك (بحارالأنوار: ج ۹۱، ص ۱۵۰، باب ۳۲-أدعیة المناجاة؛ نقل المؤلّف رحمه الله الروایة هکذا: «لم تجعل للعقول» ولکن لم نحصل علیه في الجوامع الروائیّة و الصحیح ما نقلناه من البحار. المصحّح]... و أسـاس التکبیر فی الإسلام علی أنه أکبر من أن یوصف و أساس التسبیح علی أنّه مقدس عمّا یصفون کما ستعرف. و هو الله، لأنّه تعالی فی عین معرفة کلّ مولود ایّاه بالفطرة متحیر متولّه [:وله، النمازی] فی إدراکه بعلمه و فهمه و عقله فضلاً عن غیرها.

و حیث أنّه تعالی شأنه کان لا یوصف و لا یعرف بغیره و کان بنفسه غنیّاً عن غیره فی المعرّفیة لنفسه کان أساس الدین علی أنّه وصف نفسه بأسماء و خلق لذاته العلیّ القدّوس علامات یستدلّ بها علی قدسه و علوه عن الإدراك و أنّه المعرف لنفسه و لغیره فی عین علوه و قدسه عن الإدراك بالفهم و العقل و العلم فضلاً عن رؤیته و وصاله المعلوم للبشر. فخلق جلّ جلاله العلم و هو نور الولایة و نور وجهه الأعلی لتثبیت المؤمن و إقامة الحجة علی المنکر الجاحد. فمن عجیب فعله أنّه أقام الدلیل و البرهان علی ذاته القدوس العلی المتعالی عن الإدراك الّذی یجب التحیّر فیه من حیث العلم و الفهم فی عین إمکان معرفته و رؤیته و لقائه و وصاله به معرفة ورؤیة و لقاءاً و وصالاً متعالیاً عن الإدراك، برهاناً علی کونه تعالی هو الدلیل علی دلیله و آیاته، فإن العلم بنفسه البرهان علی واهبه و مالکه المعطی و الآخذ إیّاه عن واجده، فهو بذاته یشیر إلی الحق المتعال [: المتعالی، النمازی] المالك [له، النّمازی].... فهو برهان و حجة إلهیّة و آیة و علامة و اسم و صفة لغویة للعزیز القدّوس الجبار العليّ العظیم المتعالي عن الإدراك و الفهم و العلم فی عین کونه برهاناً علی أنّه تعالی هو المعرّف لنفسه و لغیره و أنّ به تعرف المعاریف لا بها یعرف، و حجّة علی العزیز الجبّار القدوس عن المعلومیّة و المفهومیّة و المعقولیّة فضلاً عن المعروفیّة بالمعلومات و المعقولات و المفهومات و

المتصوّرات و [حجّة، النّمازی] علی وجوب التحیّر من حیث درکه و علی امکان معرفته و رؤیته و لقائه و وصاله به لا بغیره فبالعلم یعرف الله.

و حیث إنّ العلم بذاته برهان و حجّة علی غیریّة المعلومات و أنّ کنهه تفریق بینه و بین معلوماته و أنّ توحیده تمییزه عن المعلومات و مباینته إیّاها لابالعزلة [: بمباینة العزلة، النمازی] فهو برهان و آیة لتوحیده و أنّه لایعرف توحیده إلّا به لاعلی وجه یدرک و یفهم.

فبالعلم یعرف الله و یوحّد. و حیث إنّ العقل خلق من نور العلم، کما عرفت سابقا، فهو حجّة و برهان علیه أیضا، و حیث أنّ العلم کاشف بذاته من [: عن، النمازی] حیث ذات المعلومات و المخلوقات أنّها [: بأنّها، النمازی] الشیئیّة بالغیر و الکون و اللاکون به، فحیث ذاتها المجعولیّة الذّاتیّة و المصنوعیّة و المیّتیّة و المضطریّة، متغیّرة متبدّلة تحت قهر المدبّر الحکیم، فیملکون الشعور و الحیاة و العقل مرّة و یفقدونها أخری فهی براهین و آیات بیّنات و أدلّة ذاتیّة ظاهرة بالعلم علی الجاعل المکوّن المالك المقتدر [: المقدّر، النمازی] المتعالی عن المفهومیّة و المعلومیّة و المدرکیّة و حیث إنّه تعالی کذلك عرّف نفسه بعبده [: لعبده، النّمازی] فی عالم الروحانیّة و الذرّ قبل النسل و أراهم نفسه فعاینوه [: فعاینوا ربّهم، النّمازی] فأنساهم رؤیته و أثبت المعرفة فی قلوبهم، فیولد کلّ مولود علی الفطرة و الأنبیاء یذکّرونهم [منسیّ نعمته، النّمازی] و له الحمد کما هو أهله.

و لهذا کان التوصیف بغیر ما وصف به نفسه و تعریفه بغیر ما عرّفه به الحاداً و شرکاً و بعداً عن الحقّ تعالی و اهانة له. لانّه بعد ما کان مقتضی هذین البرهانین علوّ الحق تعالی و تقدّسه عن المعلومیّة و المعروفیّة بهما فضلاً عن المعروفیّة بالمعلومات و المفهومات و المعقولات و المتصوّرات، یکون [: فیکون، النمازی] تعریف الحقّ تعالی و توصیفه بالمعلومات و المعقولات و المفهومات مرجعه إلی جعله [: تنزیله، النمازی] تعالی نازلاً عن مرتبة قدسه و علوّه و عظمته و جلاله.

و حیث إنّه کذلك لایمکن للبشر التعبیر عنه و تعریفه و تسمیته و ذکره بالأسماء و الألفاظ الموضوعة للمعانی المعقولة المفهومة حقیقة و لا مجازاً لأنّ ذلك تشبیه و قدقامت البراهین الإلهیّة علی قدس الخارج عن الحدّین. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ۸۳ ـ ۸۵؛ النّمازی، صص ۱۲۷ إلی ۱۳۰).

۸ ـ رجوع جمیع الکمالات الی حقیقة الوجود:

الاصل الرابع أن كلّما تحقق شيء من الكمالات الوجودية فـي موجود مـن الموجودات؛ فلابدّ أن يوجد أصل ذلك الكمال فى علته على وجه أعلى و أكـمل؛ و هذا ممّا يفهم من كلام معلم المشائين فى كثير من مواضع كتابه فـى الربـوبيات المسمّىٰ بإثولوجيا و يعضده البرهان و يوافـقه الذوق السـليم و الوجـدان. فـإن الجهات الوجودية للمعلول كلّها مستندة إلى علته الموجدة و هكذا إلى علة العلل؛ ففيه جميع الخيرات كلّها و لكن سلبت عنها القصورات و النقائص و الاعدام اللازمة للمعلولية بحسب مراتب نزولها. (الاسفار الاربعة، ج ۶، ص ۲۶۹.)

... و قال فى موضع آخر:

الواحد المحض هو علّة الاشياء كلها و ليس كشىء من الأشياء بـل هـو بـدء الاشياء و ليس هو الاشياء بل الاشياء كلّها فيه و ليس هو فى شىء من الأشياء و ذلك ان الاشياء كلّها انّما انبجست منه و به ثباتها و قوامها و إليه مرجعها. (ذلك المصدر، ص ۲۷۸)

۹ ـ الوجودات المجعولات كلّها من لوازم ذاته تعالى:

حكمة مشرقيّة: إن وجود كل معلول من لوازم ماهى علّة له بما هى علّة. و كل موجود ففعله مثل طبيعته فما كانت طبيعته بسيطة ففعله بسيط. ففعل الله فى كل شىء افاضته الخير الوجودى...

و قد بيينّا فى بعض كتبنا أن للوجود مراتب أولها الوجود الّذى لا يتعلّق بغيره و لا يتقيّد بقيد [مخصوص] و هو الحرى بأن يكون مـبدأ الكـلّ. ثـانيتها: الوجـود المتعلّق بغيره من العقول و النفوس و الطبائع و المواد و الاجسام. و ثالثتها: الوجود المنبسط الّذى ليس شموله و انبساطه على طريقة عموم الكليات الطـبيعية و لا خصوصه على سبيل خصوص الأشخاص المـندرجـةتحت الطـبائع النـوعيه أو الجنسية. بل على نهج يعرفه العارفون و يسمونه النفس الرحمانى و هو الصـادر الاول عن العلة الأولى و هو أصل العالم و حياته و نوره السارى فى جميع السماوات و الارض فى كل بحسبه. و ليس هو الوجود الانتزاعى الإثباتى الّذى هـو كسـائر المفهومات الكلية و له ايضاً وجود خاص يتقيد به فى الذهن و إلى هذا المـراتب

وقعت الإشارة فى كلام بعض العرفاء حيث قال الوجود الحق هو الله و الوجود المطلق فعله و الوجود المقيد اثره. (الشواهد الربوبيّة، ص ۶۹ ـ ۷۰)

١٠ ـ الموجودات المجعولة هى من لوازم ذات الواجب لإمتناع تخلف المعلول عن علّته:

الكلام فيما يتوقف عليه وجود المعلول بالاستقلال، فلابدّ فى كلّ علّة مستقلّة لمعلول أن يكون المعلول من لوازم ذات علّته المقتضية إيّاه. فكلّما حصلت تلك العلّة بخصوصها، سواء كان حصولها فى ذهن أو خارج حصل ذلك المعلول بخصوصه لما ظهر أنّه من لوازم ذاتها و ليس كذلك حال العكس، فإنّ المعلول لايقتضى العلّة بخصوصها و إلّا لكانت العلّة معلولة لمعلولها؛ بل انّما يقتضى بإمكانه و افتقاره علّة ما. فأينما تحققت علة ما بخصوصها تحقق المعلول بخصوصه و اينما تحقق المعلول تحققت علة ما لا بخصوصها. فحصول العلة برهان قاطع على وجود المعلول بخصوصه و حصول المعلول برهان قاطع على وجود علة ما و هو دليل ظنى على وجود العلّة بخصوصها. (الأسفار الأربعة، ج ۶، ص ۱۷۷).

١١ ـ سنبحث عن ذلك فى الباب الرابع ان شاء الله فراجع.

۴

الباب الرابع من أبواب الهدى

معرفة قدرة ربّ العزّة جلّ جلاله على تعريف نفسه لعباده و إيصالهم إلى مقام رؤيته ولقائه بنفس ذاته وأنّها فى العلوم الإلهيّة محقّقة واقعيّة به تعالى وممتنعة بغيره بخلاف العلوم البشريّة فإنّها ممتنعة بحقيقة المعرفة

فاعلم أنّ معرفته تعالى ومعرفة كمالاته وأفعاله ممتنعة فى العلوم الإلهيّة بنور العلم و العقل[الف]، فكيف بالتعقّلات و المنسوجات الخياليّ والتوهّميّ[ب] بوجه من الوجوه، بل تنحصر معرفة ذاته وكمالاته وأفعاله بذاته تعالى وبتعريفه جلّ شأنه تطوّلاً فى العوالم السابقة[١و(٥٨*)]، وفى هذه النشأة الدنياويّة أيضاً تصديقاً لأنبيائه، وكذلك رؤيته و لقائه و وصاله و تعريف رأفته و رحمته و عظمته و

(الف) صدرزاده: بالنور العلمى و العقلى.

(ب) صدرزاده: الخياليّة و التوهميّة.

قهره و أفعاله فى درجات غير متناهية كلّها بمشيّته سبحانه، و بهذه البشارة العظمى بعث حبيبه الخاتم لأنبيائهﷺ و هو أعظم ما بشّر به.

قال تعالى شأنه: «وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلاَقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ».[الف]

فبشّرﷺ بمعرفته تعالى به و رؤيته[ب] بحقيقة الإيمان و لقائه و وصاله و معرفة أفعاله و رؤيته[ج] الحقائق و كنه الممكنات به تعالى، من غير نهاية فى درجاتها. فيكون ربّ العزّة هو الشاهد الأكبر[۲] لجميع ما بعث به محمّداًﷺ كما قال تعالى شأنه:

«قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ».[د]و(۵۹*)

و أمّا فى العلوم البشريّة:

أمّا الفلاسفة فقد اتّفقت كلمتهم على أنّ معرفة غيره به تعالى بحقيقة المعرفة وكنه المعرفة وكذا رؤية غيره إيّاه تعالى و وصاله و لقائه، وكذا معرفة كمالاته وأطوار أفعاله وكنه مخلوقاته به تعالى بشدّة غير متناهية فى درجات غير متناهية، بديهيّ الامتناع[۳]. وذلك لتصريحهم بأنّ مقام الأحديّة لا اسم له و لا رسم، و هو غيب مطلق[۴]. هذا على مذهب الفلاسفة.

وأمّا عند العرفاء فامتناعها أَبْدَه[۵] لعدم الغير هناك[ه] فى بات الواقع. فمعرفته تعالى يكون بالوجه عند الفلاسفة و بالفناء عند العرفاء. و إنّ مصداق مفهوم الوجود هو ربّ العزّة تعالى شأنه[و] عند الجميع، إمّا على نحو التشكيك

(الف) سورة البقرة، الآية ۲۲۳.

(ب) صدرزاده: برؤيته.

(ج) صدرزاده: برؤية.

(د) سورة الأنعام، الآية ۱۹.

(ه) صدرزاده: هنا.

(و) اضفنا «تعالى شأنه» من نسخة صدرزاده.

فيكون تعالى شأنه مرتبة شدّة ذلك لدى الحكماء[٦]؛ و إمّا على التطوّر، فكلّ الوجودات أطوار حقيقة واحدة بلا تشكيك فى المصداق لدى العرفاء[٧].

فالحكماء يزعمون أنّه لمكان إمتناع العلم الحصولىّ والحضورىّ به تعالى يكون معرفته بمفهومه البديهيّ التصوّر وهو معرفته بوجهٍ.

و العرفاء يزعمون الفناء[٨] فيه بالتجريد؛ وهذا الزعم منهم مبنيّ على تجرّد النفس [الف] وأنّها الحيّ العاقل بذاتها. وعند التجريد حيث أنّهم يرون الوجود بلا حدٍّ ويغفلون عن إنّيّتهم و لا يشعرون بها فيزعمون فنائهم فى الوجود الّذى هو الله بزعمهم؛ فلا غير هناك أصلاً[٩] وهو التوحيد الخالص عندهم.

و فى العلوم الإلهيّة لا مفهوم لحقيقة الوجود لأنّ الفهم يكون بحقيقة الوجود، فالمفعوليّة خلاف ذاته وهو مملوك لله عزّ وجلّ لأنّ أمره بيد مالكه فى إعطائه و منعه و مراتبه الشديدة والضعيفة، فلو لم يكن له مالك كذلك لكان اقتضاء ذاته واحداً بالنسبة إلى الجميع بعد اعتباريّة الماهيّات، فسبحان من بيده زمام الوجود، يعطى ويمنع على حسب مشيّته.

و الغفلة فى مقام التجريد عن الإنّيّة المظلمة ذاتاً غير مستلزم للفناء فى حقيقة نور الوجود فإنّ الظلمانيّ لاينقلب إلى النوريّ.

و أمّا الفناء فى الله جلّ جلاله فهو كذب و توهّم محض نشأ من الإحتجاب عنه تعالى لإدبارهم عن علوم القرآن ومتابعتهم لمقالة فلاسفة يونان [ب].

(الف) كانت فى المصدر و ايضا فى نسخة صدرزاده و الملكى الميانجى النفس «الناطقه» ولكن حذف المولف الناطقه فى تصحيحه فى نسخة المصدر.

(ب) كانت فى المصدر و ساير المصادر: «إكسيوفان» ولكن حذفه المولف و بدّله بـ «فلاسفة يونان» فى تصحيحه المصدر.

تذييلات الباب الرابع

١ ـ و قد أشار ﷺ فى أثر آخر له إلى مدلول روايات عالم العهد و الميثاق.

... إنّ طور التذكر بمن يعرفه البشر بالفطرة، ظاهر بالآيات و لم يصرّح فى الروايات بانّ العلة لعالم العهد و الميثاق تذكّر البشر الى ذلك العالم، و فيها حكم عظيمة اخرى سيظهر بعضها إن شاء الله تعالى، لأن مولانا اميرالمؤمنين عليه السلام قال: وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ (بحارالأنوار، ج ١١، ص ٦٠، باب ١، معنى النبوة و علة بعثة الأنبياء) و لم يقل روحى فداه و يذكّروهم عالم العهد و الميثاق. فالتذكر الى نعمة المعرفة، لا الرؤية؛ لأنّ المنصوص انساء الرؤية و اثبات المعرفة فى القلوب. (فى وجه إعجاز كلام الله المجيد، نسخة صدرزاده، ص ١٥ ؛ نسخة الدّامغانى، ص ١٥)

٢ ـ الشاهد الاكبر على كشف حقائق الاشياء هو ربّ العزّة جل شأنه فى بيان المؤلف و سيأتى تفصيل هذا البرهان في البابين السابع و الثانى و العشرين إن شاء الله تعالى.

إنّ عرفان كنه المخلوق بكمال التوحيد، فمن عرّفه الحقّ نفسه فى وحدانيّته يعرّفه نفسه لانّه من كمال توحيده يظهر أنّ لهم فى كشف حقايق الأشياء ثلاثة براهين و حجج: الأوّل العقل، الثانى العلم، و الثالث هو الحقّ تعالى شأنه. فالعبد بعد معرفة ربّه فى توحيده يعرف كنه جميع المخلوقات، فلهذا ينظر المؤمن بنور الله إلى حقايق الاشياء. و عمدة سوقهم لأهل العالم إلى كمال المعرفة و معرفة حقايق الأشياء كان بربّهم جلّت عظمته. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ١٦٧ ؛ النمازى، صص ٢٤٠ و ٢٤١)

و البرهان الأقدس الأشرف الأعظم لصاحب الشريعة هو الحقّ جلّت عظمته فى تعريف نفسه

لعبده، فإنّ من عرف ربّه بربّه يعرفه أنّ حيث ذاته تعالى مقدّس متعالى فى شدّة غير متناهية عن الفعل و الحركة و التأثر [: التأثير، النمازى] و الفيضان. فيعرف بربّه نفسه بأنّه شيئيّته [: شيئيّة، النمازى] به تعالى و أنّه مظلم الذّات، فقير الذات، عاجز الذات، مضطرّ الذات و أنّه كون و تحقّق به تعالى ليس بينه و بين ربّه فصل، فهو أقرب إليه من حبل الوريد. و هذا عين المجعوليّة الذاتيّة بلا جعل. و يعرف بربّه جميع الأشياء بأنّها [بأنّه، النمازى] أشياء به تعالى و هو المكوّن المحقّق المشيء لها. فيعرف بربّه أنّ مكونيّته و جاعليّته تعالى لاتعرف [: يعرف، النمازى] إلّا به، و يعرف أنّ قدرته كذلك و يعرف أنّ ذاته تعالى و جاعليّته و قدرته متعالية عن الحدّ و التناهى. فيعرف بربّه قدسه و تعاليه عن الجعل و العجز و الحدّ. فيعرف [: فيعرفه، النمازى] أنّ الحياة و العلم و القدرة المفاضة على البشر لايعرف إلّا به و أنّ أخذه و عطائه و تحميله و إمداده متعالية من أن تعرف بالعلم و العقل، فضلاً من أن تعرف بالمعلومات و المعقولات و المفهومات و المتصوّرات البشريّة. فبه تعالى يظهر ظهوراً أظهر من ظهور الشمس أنّ معارف القرآن و الرسول و الائمّة الاثنى عشر صلوات الله عليهم أجمعين [ليس «اجمعين» فى نسخة النمازى] معارف إلهيّة، بل به يظهر ضلالة المعارف البشريّة. فيفرّق بنفس ذاته القدّوس بين الحقّ و الباطل. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ٢٣٤؛ النمازى، صص ٢٢٦ و ٢٢٧)

٣ ـ إمتناع معرفته تعالى على مبانى الفلسفة:

لمعة اشراقيّة: أمّا أن حقيقة الواجب غير معلومة لأحد بالعلم الحصولى الصورى فهذا ممّا لا خلاف فيه لأحد من الحكماء و العرفاء و قد اقيم عليه البرهان كيف و حقيقته ليست إلّا نحو وجوده العينى الخاص به و ليس الوجود الخاص للشىء متعدداً بخلاف الماهيّة فإنّها امر مبهم لا يأبى تعدد انحاء الوجود لها و العلم بالشىء ليس إلّا نحواً من انحاء وجود ذلك الشىء للذات المجرّدة و أمّا أن حقيقة غير معلومة لأحد علما اكتناهيا و احاطيا عقليا أو حسيّا. فهذا ايضاً حق لايعتريه شبهة إذ ليس للقوى العقلية أو الحسيّة التسلط عليه بالإحاطة و الإكتناه، فإن القاهرية و التسلط للعلة بالقياس الى المعلول و المعلول انما هو شأن من شئون علته و له حصول تام عندها و ليس لها حصول تام عنده. و أمّا أن ذاته لايكون مشهوداً لأحد من الممكنات اصلاً فليس ذلك بل لكل منها أن يلاحظ ذاته المقدسة عن الحصر و التقييد بالأمكنة و الجهات و الأحياز على قدر ما يمكن

للمفاض عليه أن يلاحظ المفيض. فكل منها ينال من تجلى ذاته بقدر وعائه الوجودى و يحرم عنه بقدر ضعفه و قصوره و ضيقه عن الإحاطة به لبعده عن منبع الوجود من قبل ضعف وجوده أو مقارنته للأعلام و القوى و المواد لا لمنع و بخل من قبله تعالى. فانه لعظمته و سعة رحمته و شدّة نوره النافذ و عدم تناهيه أقرب إلى كلّ احد غيره. (الأسفار الأربعة، ج ۱، صص ۱۱۳ و ۱۱۴، شركة دار المعارف الاسلاميّة)

قوله «واجب الوجود بالذات مهيّة إنيّة». تعتبر هذه المسألة كمبنى كثير من المسائل الإلهيّة كإثبات بساطة ذاته تعالى و عدم وجود جنس مشترك بينه و بين سائر الموجودات و اثبات توحيده و دفع بعض الشبهات الّتى اوردت حوله، و كذا عدم استطاعة العقل على معرفة كنه ذاته سبحانه، فإنّ العقل انّما يمكنه اكتناه المهيّات، و أمّا ما لا مهيّة له فليس للعقل أن يعرف كنهه، فالعقل يعرف الله تعالى بأسمائه و صفاته الذاتيّة و الفعليّة، و كلّها عناوين عقليّة لا مفاهيم ماهويّة و لا مجال ههنا لبيان كيفيّة العقل لها و اطلاقها عليه تعالى. و قال الاستاذ ـ مدّ ظلّه ـ فى تعليقته على الأسفار ما حصله أنّ براهين اثبات الواجب تثبت نفى الواسطة فى الثبوت، و أمّا نفى الواسطة فى العروض فيثبت من هذا البحث. (تعليقة على نهاية الحكمة، محمد تقى مصباح اليزدى، ص ۸۶، الطبعة الأولى، المطبعة سلمان فارسى، قم، محرم الحرام ۱۴۰۵ هـ ق، الناشر: مؤسسة فى طريق الحق (در راه حق)).

۴ ـ و لقد جاء غيب المطلق و مقام الأحدية الّذى لاإسم له فى كلام صاحب الأسفار الأربعة هكذا:

فصل (۲۸) فى كيفية سريان حقيقة الوجود فى الموجودات المتعينة و الحقائق الخاصة.

اعلم أن للأشياء فى الموجودية ثلاث مراتب:

أوليها الوجود الصرف الّذى لا يتعلق وجوده بغيره و الوجود الّذى لا يتقيد بقيد و هو المسمى عند العرفاء بالهوية الغيبية و الغيب المطلق و الذات الأحدية و هو

الّذی لا اسم له و لا نعت له و لا يتعلق به معرفة و إدراك إذ كل ما له اسم و رسم كان مفهوما من المفهومات الموجودة فی العقل أو الوهم و كل ما يتعلق به معرفة و إدراك يكون له ارتباط بغيره و تعلق بما سواه و هو ليس كذلك لكونه قبل جميع الأشياء و هو على ما هو عليه فی حد نفسه من غير تغير و لا انتقال فهو الغيب المحض و المجهول المطلق إلا من قبل لوازمه و آثاره فهو بحسب ذاته المقدسة ليس محدودا مقيدا بتعين و لا مطلقا حتى يكون وجوده بشرط القيود و المخصصات كالفصول و المشخصات و إنما لواحق ذاته شرائط ظهوره لا علل وجوده ليلزم النقص فی ذاته تعالى عنه علوا كبيرا و هذا الإطلاق أمر سلبی يستلزم سلب جميع الأوصاف و الأحكام و النعوت عن كنه ذاته و عدم التقيد و التجدد [التحدد] فی وصف أو اسم أو تعين أو غير ذلك حتى عن هذه السلوبات باعتبار أنها أمور اعتبارية عقلية. (الأسفارالأربعة، ج ٢، ص ٣٢٨)

و الغيب المطلق فی كلام صاحب الفتوحات:

أما الذات من حيث هی فلا اسم لها إذ ليست محل أثر و لا معلومة لأحد و لا ثم اسم يدل عليها معرى عن نسبة و لا بتمكين فإن الأسماء للتعريف و التمييز و هو باب ممنوع لكل ما سوى الله فلا يعلم الله إلا الله (الفتوحات المكيّة، ج ٢، ص ٦٩)

٥ ـ فقد شرح صاحب الفتوحات المكية إمتناع العلم بذاته تعالى.

فالحق له نسبتان فی الوجود نسبة الوجود النفسی الواجب له و نسبة الوجود الصوری و هو الّذی يتجلى فيه لخلقه إذ من المحال أن يتجلى فی الوجود النفسی الواجب له لأنه لا عين لنا ندركه بها إذ نحن فی حال عدمنا (الفتوحات المكيّة: ج ٣، ص ٥١٦)

اعلموا أن المعلومات أربعة الحق تعالى و هو الموصوف بالوجود المطلق لأنه سبحانه ليس معلولا لشیء و لا علة بل هو موجود بذاته و العلم به عبارة عن العلم بوجوده و وجوده ليس غير ذاته مع أنه غير معلوم الذات لكن يعلم ما ينسب إليه من الصفات أعنی صفات المعانی و هی صفات الكمال و أما العلم بحقيقة الذات فممنوع لا تعلم بدليل و لا ببرهان عقلی و لا يأخذها حد فإنه سبحانه لا يشبه شيئا

و لا يشبهه شیء فكيف يعرف من يشبه الأشياء من لا يشبهه شیء و لا يشبهه شيئا فمعرفتك به إنما هی إنه لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (الشوری، ۱۱) و يُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ (آل عمران، ۲۸) و قد ورد المنع من الشرع فی التفكر فی ذات الله (الفتوحات المكيّة، محی الدين ابن عربی، ج ۱، صص ۱۱۸ و ۱۱۹)

۶ ـ لقد تطاولت الأبحاث حول الوحدة التشكيكية و سنشير إلى بعض أقوال الحكماء في أن أشد مراتب الوجود هو الله سبحانه.

المكتوب الاول ـ ماافاده العلامة الطباطبائی فی تذييله عليه ـ للمحقق الاصفهانی فی جواب السيد احمد الكربلائی مبنيّ علی تشكيك الوجود و اصالته علی و هو يشرح ذلك المبنی هكذا:

اصيل در خارج يك حقيقت مشكّكه ذات مراتب مختلفه می‌باشد، كه به واسطهٔ قوّت و ضعف، و اوّليّت و ثانويت، و تقدّم و تأخّر، اختلاف دارند؛ اختلافی كه برگردد به ما به الاتّفاق؛ چه مفروض اين است كه: غير از اين حقيقت، حقيقتِ ديگری نداريم؛ و هرچه جز او فرض شود، يا عين اوست يا غير او؛ و غيرْ باطل است بالفرض؛ پس عين او خواهد بود.

و چون اختلاف به نحو تقدّم و تأخّر و شدّت و ضعف فرض شده؛ لهذا مرتبهٔ عاليه بايد مشتمل شود به مرتبهٔ دانيه و زياده؛ لكن زيادةٌ غيرُ خارجةٍ من الذات. زيرا مرتبهٔ دانيه، فاقدِ كمالی است كه با مرتبهٔ عاليه است علی النحو المذكور. پس مرتبهٔ دانيه انتزاع می‌شود از او معنای وجود، و حقيقت مشتركه؛ و أيضاً عدم مرتبه عاليه از حدّ ذاتش. و اين است مراد از اينكه مرتبهٔ دانيه، وجودی است مخلوط با عدم. و إلّا عدم كه نقيض وجود است، راهی به حريم نقيض خود ندارد.

و اين است مراد از حدّ وجودی من حيث إنّه وجودیّ. چه حدّ وجودی خارج از حقيقت وجود نمی‌شود؛ و الّا فرضِ مرتبهٔ تشكيكی، فرض خلف خواهد بود؛ چنانچه واضح است.

و از اين‌جا معلوم می‌شود كه: حدّ وجودی، حيثيت عدميّه است در وجود؛ به معنی اينكه: عقل، وجود مرتبهٔ دانيه را كما اينكه مصداق وجود می‌يابد، همچنين

مصداق عدم می‌بینند؛ اگرچه به حسب خارج، جز وجود مصداقی نیست.

و از این‌جا معلوم می‌شود که: مرتبهٔ عالیه، نسبت به دانیه، حدّ ندارد؛ و اگرچه نسبت به مافوق داشته باشد.

و از این‌جا معلوم می‌شود که: مرتبهٔ عالیه، همان حقیقت مشترکهٔ ما بین عالیه و دانیه می‌باشد؛ و حدّی که برایش بالنّظر إلی حفظ المرتبه ملحوظ می‌شود؛ همانا این است که: او مرتبهٔ دانیه نیست؛ یعنی فقدان کمال و عدم مخلوط مذکور را ندارد. و چون سلبِ سلبْ اثبات است، معنی این کلمه این است که: مرتبهٔ عالیه، وجود صرف و محض است بالنّظر إلی السّافلة. پس حدّ او اگر باشد، نبودن حدّ خواهد بود.

و از این‌جا معلوم می‌شود که: أعلی المراتب که مرتبهٔ عالیه است علی الإطلاق واجد این کمال است علی الإطلاق؛ و حدّی ندارد به جز اینکه حدّی ندارد؛ یعنی وجود صرف، و حقیقت بحت و محض است که همان احدیّت ذات است. (توحید علمی و عینی ـ سیّد محمّد حسین طهرانی ـ صص ۱۶۵ و ۱۶۶، انتشارات علامه طباطبایی ـ رمضان المبارک ۱۴۱۹ هـ‌ق)

بیان آخر حول الوحدة التشکیکیّة

بر مبنای تشکیك وجود یك حقیقت ذات مراتب است که مرتبهٔ اعلی آن واجب و دیگر مراتبش ممکن می‌باشند، لازمهٔ این قول آن است که اسناد مفهوم وجود به مراتب نازله و وُسطی همسان اسناد آن به مرتبهٔ عالیهٔ وجود، اسناد الی هو ما له باشد یعنی همان طور که بر قطره و بر دریا کلمه آب اطلاق می‌شود و همان گونه که اسناد جریان به قطره و سیل، اسناد الی ماهوله است، بر واجب و ممکن نیز کلمهٔ وجود اطلاق شده و اسناد وجود به هر دو آنها اسناد حقیقی می‌باشد.

چون در تشکیك، کثرت حقیقی است و اسناد وجود به غیر واجب اسناد الی ماهوله است اعلی المراتب سلسلهٔ آن‌که واجب است، «بشرط لا» از اغیاری می‌شود که موجودند و اگر هم در بحث‌های فلسفی براساس تشکیك سخن از حقیقت وجود بما هی حقیقت وجود به میان می‌آید، مراد از آن در واقع، همان حقیقت مشکك ذات مراتبی است که مراتب وسطی و نازلهٔ آن ممکن و مرتبهٔ عالیه

آن واجب است.

و اگر چیزی اعلی المراتب شد، به ناچار ردیف برمی‌دارد و در مقابل دیگر چیزها قرار می‌گیرد و بدین ترتیب هرگز نمی‌توان گفت که اسناد وجود به غیر واجب مجازی است مگر این که به عنوان یك تعبیر ذوقی باشد.

پس قائلین به تشکیك، اسناد وجود به ما سوی الله را حقیقت می‌دانند هر چند که وجود آن را رقیق‌تر و ضعیف‌تر از وجود واجب می‌دانند. (تحریر تمهید القواعد، صائن الدین علی‌بن محمّد الترکه، تألیف عبدالله جوادی آملی، ص ۷۴۳، انتشارات الزهرا، زمستان ۱۳۷۲).

۷ ـ یشیر المؤلف فی هذه العبارة ألی مسألة الوحدة الشخصیة للوجود و سنأتي بشاهدین تجاه توضیحها. الأوّل کلام صدر المتالهین الشیرازی فی بیان أن المعلول تطور من العلة و الثانی بعض بیانات الشیخ الاکبر، ابن العربي، حول الوجود و الموجود و نسبة العالَم مع الحق تعالی.

یقول صدر المتالهین الشیرازي:

فما وضعناه اوّلاً أن فی الوجود علة معلولاً بحسب النظر الجلیل قد آل آخر الامر بحسب السلوك العرفانی الی کون العلّة منهما امراً حقیقیاً و المعلول جهة من جهاتة و رجعت علیه المسمّی بالعلة و تأثیره للمعلول الی تطوّره بطور و تحیّثه بحیثیّة لا انفصال شیء مباین عنه، فاتقن هذا المقام الّذی زلّت فیه اقدام اولی العقول و الافهام و اصرف نقد العمر فی تحصیله لعلك تجد رائحة من مبتغاك ان کنت مستحقاً لذاك و اهله (الاسفار الاربعة، ج ۲، ص ۳۰۰ و ۳۰۱)

ب) کلمات محی الدین العربي في الوجود و الموجود و نسبة العالم و الحق:

و أما القائل لا إله إلا الله بربه فهو الّذی رأی أن الحق عین الوجود لا أمر آخر و أن اتصاف الممکنات بالوجود هو ظهور الحق لنفسه بأعیانها (الفتوحات المکیّة: ج ۱، ص ۳۲۸)

و فی نفس الأمر الوجود عین الحق لیس غیره (ذلك المصدر: ج ۳، ص ۵۵۶)

فالعالم فی جنب الحق متوهم الوجود لا موجود فالموجود و الوجود لیس إلا

عين الحق. (ذلك المصدر: ج ۴، ص ۴۰)

أنه عين الأشياء، و الأشياء محدودة و إن اختلفت حدودها فهو محدود بحدّ كل محدود. فما يُحَدُّ شيء إلا و هو الحق. فهو السارى فى مسمى المخلوقات و المبدَعات، و لو لم يكن الأمر كذلك ما صح الوجود. فهو عين الوجود، «و هو عَلى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ» بذاته، «وَ لا يَؤُدُهُ» حفظ شيء. فحفظه تعالى للأشياء كلها حفظه لصورته أن يكون الشيء غير صورته. و لا يصح إلا هذا، فهو الشاهد من الشاهد و المشهود من المشهود. فالعالم صورته، و هو روح العالم المدبر له فهو الإنسان الكبير. (فصوص الحكم: ص ۱۱۱)

فإن الله هو الوجود و الموجود و هو المعبود فى كل معبود و فى كل شيء و هو وجود كل شيء و هو المقصود من كل شيء و هو المترجم عنه كل شيء و هو الظاهر عند ظهور كل شيء و هو الباطن عند فقد كل شيء شيئا و هو الأول من كل شيء و هو الآخر من كل شيء (الفتوحات المكيّة: ج ۱، ص ۴۷۵)

و قد قال «وَ قَضى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (الإسراء، ۲۳) و «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى الله» (فاطر، ۱۵) و لم يذكر قط افتقار مخلوق لغير الله و لا قضى أن يعبد غير الله فلا بد أن يكون هو عين كل شيء أى عين كل ما يفتقر إليه و عين ما يعبد كما أنه عين العابد من كل عابد. (ذلك المصدر: ج ۴، ص ۱۰۲)

فسبحان من أظهر الأشياء و هو عينها. (ذلك المصدر: ج ۲، ص ۴۵۹)

٨ ـ الفناء في مبانى العرفاء على معان و هي عبارة عن:

ما المراد بالفناء:

اعلم أن الفناء عند الطائفة يقال بإزاء أمور فمنهم من قال إن الفناء فناء المعاصى و من قائل الفناء فناء رؤية العبد فعله بقيام الله على ذلك و قال بعضهم الفناء فناء عن الخلق و هو عندهم على طبقات منها الفناء عن الفناء و أوصله بعضهم إلى سبع طبقات. فاعلموا أيدنا الله و إياكم بروح القدس أن الفناء لا يكون إلا عن كذا كما أنّ البقاء لا يكون إلا بكذا و مع كذا فعن للفناء لا بد منه و لا يكون الفناء فى هذا الطريق عند الطائفة إلا عن أدنى بأعلى و أما الفناء عن الأعلى فليس هو اصطلاح القوم و إن

كان يصح لغة

فأما الطبقة الأولى فى الفناء فهى إن تفنى عن المخالفات فلا تخطر لك ببال عصمة و حفظا إلهيا و رجال الله هنا على قسمين القسم الواحد رجال لم يقدر عليهم المعاصى فلا يتصرفون إلا فى مباح و إن ظهرت منهم المخالفات المسماة بالمعاصى شرعا فى الأمة إلا إن الله وفق هؤلاء فكانوا ممن أذنبوا فعلموا إن لهم ربا يغفر الذنب و يأخذ بالذنب فقيل لهم على سماع منهم لهذا القول «اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم» و كأهل بدر ففنيت عنهم أحكام المخالفات فما خالفوا فإنهم ما تصرفوا إلا فيما أبيح لهم فإن الغيرة الإلهية تمنع أن ينتهك المقربون عنده حرمة الخطاب الإلهى بالتحجير و هو غير مؤاخذ لهم لما سبقت لهم به العناية فى الأزل فأباح لهم ما هو محجور على الغير و سائر من ليس له هذا المقام لا علم له بذلك فيحكم عليه بأنه ارتكب المعاصى و هو ليس بعاص بنص كلام الله المبلغ على لسان رسول الله ﷺ و كأهل البيت حين أذهب الله عنهم الرجس و لا رجس أرجس من المعاصى و طهرهم تطهيرا و هو خبر و الخبر لا يدخله النسخ و خبر الله صدق و قد سبقت به الإرادة الإلهية فكل ما ينسب إلى أهل البيت مما يقدح فيما أخبر الله به عنهم من التطهير و ذهاب الرجس فإنما ينسب إليهم من حيث اعتقاد الّذى ينسبه لأنه رجس بالنسبة إليه و ذلك الفعل عينه ارتفع حكم الرجس عنه فى حق أهل البيت فالصورة واحدة فيهما و الحكم مختلف و القسم الآخر رجال اطلعوا على سر القدر و تحكمه فى الخلائق و عاينوا ما قدر عليهم من جريان الأفعال الصادرة منهم من حيث ما هى أفعال لا من حيث ما هى محكوم عليها بكذا أو كذا و ذلك فى حضرة النور الخالص الّذى منه يقول أهل الكلام أفعال الله كلها حسنة و لا فاعل إلا الله فلا فعل إلا لله و تحت هذه الحضرة حضرتان حضرة السدفة و حضرة الظلمة المحضة و فى حضرة السدفة ظهر التكليف و تقسمت الكلمة إلى كلمات و تميز الخير من الشر و حضرة الظلمة هى حضرة الشر الّذى لا خير معه و هو الشرك و الفعل الموجب للخلود فى النار و عدم الخروج منها و أن نعم فيها فلما عاين هؤلاء الرجال من هذا القسم ما عاينوه من حضرة النور بادروا إلى فعل جميع ما علموا أنه يصدر منهم و فنوا عن الأحكام الموجبة للبعد و القرب ففعلوا الطاعات و وقعوا فى

المخالفات كل ذلك من غير نية لقرب و لا انتهاك حرمة فهذا فناء غريب أطلعنى الله عليه بمدينة فاس و لم أر له ذائقا مع علمى بأن له رجالا و لكن لم ألقهم و لا رأيت أحدا منهم غير أنى رأيت حضرة النور و حكم الأمر فيها غير أنه لم يكن لتلك المشاهدة فينا حكم بل أقامنى الله فى حضرة السدفة و حفظنى و عصمنى فلى حكم حضرة النور و إقامتى فى السدفة و هو عند القوم أتم من الإقامة فى حضرة النور فهذا معنى قول بعضهم فى الفناء إنه فناء المعاصى

«و أما النوع الثانى» من الفناء فهو الفناء عن أفعال العباد بقيام الله على ذلك من قوله أ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ فيرون الفعل لله من خلف حجب الأكوان الّتى هى محل ظهور الأفعال فيها و هو قوله تعالى إِنَّ رَبَّكَ واسِعُ الْمَغْفِرَةِ أى ستره واسع و الأكوان كلها ستره و هو الفاعل من خلف هذا الستر وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ و المثبتون من المتكلمين أفعال العباد خلقا لله يشعرون و لكن لا يشهدون لحجاب الكسب الّذى أعمى الله به بصيرتهم كما أعمى بصيرة من يرى الأفعال للخلق حين أوقفه الله مع ما يشاهده ببصره فهذا لا يشعر و هو المعتزلى و ذلك لا يشهد و هو الأشعرى فالكل عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً

«و أما النوع الثالث» فهو الفناء عن صفات المخلوقين بقوله تعالى فى الخبر المروى النبوى عنه كنت سمعه و بصره

و كذا جميع صفاته و السمع و البصر و غير ذلك من أعيان الصفات الّتى للعبد أو الخلق قل كيف شئت و عرف الحق أن نفسه هى عين صفاتهم لا صفته فأنت من حيث صفاتك عين الحق لا صفته و من حيث ذاتك عينك الثابتة الاتىّتخذها الله مظهرا أظهر نفسه فيها لنفسه فإنه ما يراه منك إلا بصرك و هو عين نظرك فما رآه إلا نفسه و أفناك بهذا عن رؤيته فناء حقيقة شهودية معلومة محققة لا يرجع بعد هذا الفناء حالا إلى حال يثبت لك أن لك صفة محققة ليست عين الحق و صاحب هذا الفناء دائما فى الدنيا و الآخرة لا يتصف فى نفسه و لا عند نفسه بشهود و لا كشف و لا رؤية مع كونه يشهد و يكشف و يرى و يزيد صاحب هذا الفناء على كل مشاهد وراء و مكاشف أنه يرى الحق كما يرى نفسه لأنك رأيته به لا بك و هذا مشهد عزيز لم أر له بالحال ذائقا فإنه دقيق فمن زعم أنه ذاقه ثم رجع بعد ذلك إلى

حسه و نفسه و أثبت لنفسه صفة ليست هى عين الحق الّتى علمها فليس عنده خبر بما قاله و لا يعرف من شاهد و لا ما شاهد ثم إن صاحب هذا الفناء مهما فرق بين صفاته فى حال الفناء فرأى غير ما سمع و سمع غير ما سعى و سعى غير ما شم و طعم و طعم غير ما علم و علم غير ما قدر و ميز و فرق بين هذه النسب و ادعى أنه صاحب هذا النوع من الفناء فليس هو و إذا توحدت عنده العين فسمع بما به رأى بما به تكلم بما به علم و سعى و شم و طعم و أحس و لم يـختلف عـليه الإدراك باختلاف الحكم فهو صاحب هذا الفناء ذوقا صحيح الحال

«و أما النوع الرابع» من الفناء فهو الفناء عن ذاتك و تحقيق ذلك أن تعلم أن ذاتك مركبة من لطيف و كثيف و أن لكل ذات منك حقيقة و أحوالا تخالف بها الأخرى و أن لطيفتك متنوعة الصور مع الآنات فى كل حال و أن هيكلك ثابت عـلى صـورة واحدة و إن اختلفت عليه الأعراض فإذا فنيت عن ذاتك بمشهودك الّذى هو شاهد الحق من الحق و غير الحق و لا تغيب فى هذه الحال عن شهود ذاتك فيه فما أنت صاحب هذا الفناء فإن لم تشهد ذاتك فى هذا الشهود و شاهدت ما شاهدت فأنت صاحب هذا النوع من الفناء و إنما قلنا شاهدت ما شاهدت و لم نخصص شـهود الحق وحده فإن صاحب هذا الفناء قد يكون مشهوده كونا من الأكوان و هو حـال يعصم ذات الإنسان من التأثر أخبرنى الأستاذ النحوى عبد العزيز بن زيدان بمدينة فاس و كان ينكر حال الفناء و كان يختلف إلينا و كانت فيه إنابة فلما كان ذات يوم دخل على و هو فارح مسرور فقال لى يا سيدى الفناء الّذى تذكره الصوفية صحيح عندى بالذوق قد شاهدته اليوم قلت له كيف قال أ لست تعلم أن أمير المؤمنين دخل اليوم من الأندلس إلى هذه المدينة قلت له بلى قال اعلم إنىخرجت أتفرج مع أهل فاس فأقبلت العساكر فلما وصل أمير المؤمنين و نظرت إليه فنيت عن نفسى و عن العسكر و عن جميع ما يحسه الإنسان و ما سمعت دوى الكوسات و لا صوت طبل مع كثرة ذلك و لا البوقات و لا ضجيج الناس و لا رأيت ببصرى أحدا مـن العـالم جملة واحدة سوى شخص أمير المؤمنين ثم إنه ما أزاحنى أحد عن مكانى و وقفت فى طريق الخيل و ازدحام الناس و ما رأيت نفسى و لا علمت أنى ناظر إليه بل فنيت عن ذاتى و عن الحاضرين كلهم بشهودى فيه و لما انحجب عـنى و رجـعت إلى

نفسى أخذتنى الخيل و ازدحام الناس فازالونى عن موضعى و ما تخلصت من الضيق إلا بشدة و أدرك سمعى الضجيج و أصوات الكوسات و البوقات فتحققت إن الفناء حق و أنه حال يعصم ذات الفانى من أن يؤثر فيه ما فنى عنه هذا يا أخى فناء فى مخلوق فما ظنك بالفناء فى الخالق فإن شاهدت فىهذا الفناء تنوع ذاتك اللطيفة و لم تشاهد معها سواها ففناؤك عنك بك لا بسواك فأنت فإن عن ذاتك و لست فانيا عن ذاتك فإنك لك بك مشهود من حيث لطيفتك و إنك لك بك مفقود من حيث هيكلك فإن شاهدت مركبك فى حال هذا الفناء فمشهودك خيال و مثال ما هو عينك و لا غيرك بل حالك فى هذا الفناء حال النائم صاحب الرؤيا

«و أما النوع الخامس من الفناء» و هو فناؤك عن كل العالم بشهودك الحق أو ذاتك فإن تحققت من تشهد منك علمت أنك شاهدت ما شاهدته بعين حق و الحق لا يفنى بمشاهدة نفسه و لا العالم فلا تفنى فى هذه الحال عن العالم و إن لم تعلم من يشهد منك كنت صاحب هذا الحال و فنيت عن رؤية العالم بشهود الحق أو بشهود ذاتك كما فنيت عن ذاتك بشهود الحق أو بشهود كون من الأكوان فهذا النوع يقرب من الرابع فى الصورة و إن كان يعطى من الفائدة ما لا يعطيه النوع الرابع المتقدم

«و أما النوع السادس من الفناء» فهو إن تفنى عن كل ما سوى الله بالله و لا بد و تفنى فى هذا الفناء عن رؤيتك فلا تعلم أنك فى حال شهود حق إذ لا عين لك مشهودة فى هذا الحال و هنا يطرأ غلط لبعض الناس من أهل هذا الشأن و أبينه لك إن شاء الله حتى يتخلص لك المقام و إن الله ألهمنى لهذا البيان و ذلك أن صاحب هذا الحال إذا فنى عن كل ما سوى الله بشهود الله فيما يقول فلا يخلو فى شهوده ذلك إما أن يرى الحق فى شئونه أو لا يراه فى شئونه فإنه لا يزال فى شئون إذ لا غيبة له عن العالم و لا عن أثر فيه فإن شاهده فى شئونه فما فنى عن كل ما سوى الله و إن شاهده فى غير شئونه بل فى غناه عن العالم فهو صحيح الدعوى فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ و هذا المشهد كان للصديق فإنه قال ما رأيت شيئا إلا رأيت الله قبله فأثبت أنه رآه و لا شىء ثم أقيم فى مشهد آخر فرأى صدور الشىء عنه و قد كان رآه و لا شىء فجعل تلك الرؤية قبل هذا الشهود فقال ما رأيت شيئا إلا رأيت

الله قبله فقد أبنت لك الأمر على ما هو عليه

«و أما النوع السابع من الفناء» فهو الفناء عن صفات الحق و نسبها و ذلك لا يكون إلا بشهود ظهور العالم عن الحق لعين هذا الشخص لذات الحق و نفسه لا لأمر زائد يعقل و لكن لا من كونه علة كما يراه بعض النظار و لا يرى الكون معلولا و إنما يراه حقا ظاهرا فى عين مظهر بصورة استعداد ذلك المظهر فى نفسه فلا يرى للحق أثرا فى الكون فما يكون له دليل على ثبوت نسبة و لا صفة و لا نعت فيفنيه هذا الشهود عن الأسماء و الصفات و النعوت بل إن حققه يرى أنه محل التأثر حيث أثر فيه استعداد الأعيان الثابتة من أعيان الممكنات و مما يحقق هذا كونه تعالى وصف نفسه فى كتابه و على ألسنة رسله بما وصف به المخلوقات المحدثات و إما أن تكون هذه الصفات فى جنابه حقا ثم نعتنا بها و إما أن تكون لنا حقا و نعت نفسه بها توصلا لنا و خبره بها صدق لا كذب و إن كنا نحن فيها الأصل فهو مكتسب و إن كان هو الأصل فقد كسبنا إياها و هذه من أغمض نتائج العلم بالله فإنه أضاف إليه نعوت المحدثات كلها بأخبار قديم أزلى فمنها ما أشار به فى أخباره بأنه مكتسب لبعضها مثل قوله وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ (محمّد، ۳۱) و منها ما ذكره و لم يقيد باكتساب و لا غيره و من هذا الباب أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ (البقرة، ۱۸۶) و ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ (غافر، ۶۰) و اسئلونى أعطكم و استغفرونى أغفر لكم و فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ (البقرة، ۱۵۲) و أما قولهم الفناء عن الفناء فما هو نوع ثامن و إنما هو الفانى إذا لم يعلم فى فنائه إنه فإن فذلك الفناء عن الفناء كصاحب الرؤيا الّذى لا يعلم أنه فى رؤيا فهو حال تابع فى كل نوع يقوم من أنواع الفناء و حال الفناء لا ينال بتعمل أى لا يقصد و أدناه درجة حكمه فى المتفكر فإذا استغرق الإنسان الفكر فى أمر ما من أمور الدنيا أو فى مسألة من العلم فتحدثه و لا يسمعك و تكون بين يديه و لا يراك». (الفتوحات المكية، محى الدين ابن العربى، جلد۲، ص: ۵۱۲ الى ۵۱۴.)

أن البقاء و الفناء مضافين

اعلم أن البقاء و الفناء لا يعقلان فى هذا الطريق إلا مضافين الفناء عن كذا و البقاء مع كذا و لا يصح الفناء عن الله أصلا فإنه ما ثم إلا هو فإن الاضطرار يردك إليه و لهذا تسمى تعالى لنا بالصمد لأن الكون يلجأ إليه فى جميع أموره وَ إِلَيْهِ

يُرْجَعُ الأَمْرُ كُلُّهُ (هود، ١٢٣) فلم يبق أن يكون فناؤك إلا عنك و لا تفنى عنك حتى تفنى عن جميع الأكوان و الأعيان أعنى فناء أهل الله فإن أتحفك الحق بتحفة منه تعالى فتحفه من جملة أكوانه فهى محدثة فتطلبك التحفة لتقبلها فتجدك فانيا عنها فعادت إلى معطيها فكان ذلك سوء أدب منك فى الأصل حيث سألت ما قادك إلى مثل هذا فإن الله يعطى دائما فينبغى للعبد أن يكون قابلا دائما فلا تسأل إن كنت من أهل الله إلا عن أمر إلهى أعنى على التعيين و إلا فاسأل الله من فضله من غير تعيين. (الفتوحات المكية، ج ۴، ص ۴۵)

صاحب الحال صاحب فناء:

و صاحب الحال، صاحب فناء: لا يشتهى و لا يشتهى، لأنه لا يشهد سوى الحق بعين الحق، فى حال فناء عن رؤية نفسه. فلا يشتهى: لأن الحق لا يوصف بالشهوة، و لا يشتهى: لأنه مجهول لا يعرفه غير ربه، لا تعرفه الأكوان و لا (تعرفه) نفسه، لغيبته بربه عن الكل. فهو غيب لا يشتهى، لأن العلم بالمشتهى من لوازم هذا الحكم. (الفتوحات المكية، (نسخه ۱۴ جلدى)، ج ۱۴، ص ۸۷)

إذا ما بدا الكون الغريب لناظرى حننت إلى الأوطان حن الركائب

يقول فأردت الرجوع إلى العدم فإنى أقرب إلى الحق فى حال اتصافى بالعدم منى إليه فى حال اتصافى بالوجود لما فى الوجود من الدعوى و طلب حالة الفناء عن الحق للبقاء بالحق هو أن يرجع إلى حالة العدم الّتى كان عليها. (الفتوحات المكيّة، ج ۲، ص ۵۲۸)

۹ ـ اما في مبانى العرفاء سينكشف للعارف بعد مرتبة الفناء عينية معرفة النفس مع معرفة الرب و سينجلى له أن الخلق هو الحق.

فإذا وصلت إلى نفسك عرفت من أنت و إذا عرفت من أنت عرفت ربك فتعلم عند ذلك هل أنت هو أو لست هو فإنه هناك يحصل لك العلم الصحيح فإن الدليل قد يكون خلاف المدلول و قد يكون عين المدلول فلا شىء أدل على الشىء من نفسه. (الفتوحات المكيّة، ج ۱، ص ۶۹۵)

و من عرف أصله عرف عينه أى نفسه و من عرف نفسه عرف ربه و من عرف

نفسه لم يرفع رأسه و من عرف ربه رفع رأسه فإنه مخلوق على صورة ربه و من نعوت ربّه الرفيع. (ذلك المصدر، ج ۲، ص ۱۰۲)

فمنزل الألفة هى النسبة الجامعة بين الحق و الخلق و هى الصورة الّتى خلق عليها الإنسان و لذلك لم يدع أحد من خلق الله الألوهية إلا الإنسان. (ذلك المصدر، ج ۲، ص ۶۰۲)

و كذلك أصل وجود العلم بالله العلم بالنفس. فللعلم بالله حكم العلم بالنفس الّذى هو أصله. و العلم بالنفس بحر لا ساحل له عند العلماء بالنّفس، فلا يتناهى العلم بها. هذا حكم علم النّفس. فالعلم بالله الّذى هو فرع هذا الأصل يلحق به فى الحكم فلا يتناهى العلم بالله. ففى كل حال يقول «رَبِّ زِدْنِى عِلْماً (طه، ۱۱۴)» فيزيده الله علما بنفسه ليزيد علما بربه هذا يعطيه الكشف الإلهى. (ذلك المصدر، ج۳، ص ۱۲۱)

و أعلى الطوائف من لا مقام له و ذلك لأن المقامات حاكمة على من كان فيها و لا شك أن أعلى الطوائف من له الحكم لا من يحكم عليه و هم الإلهيون لكون الحق عينهم و هو أحكم الحاكمين. (ذلك المصدر، ج ۳، ص ۵۰۶)

۵

الباب الخامس من أبواب الهدى

معرفة أنّ لربّ العزّة تعالى شأنه فى العلوم الإلهيّة كمالات، و لكمالاته آيات و علامات، و لا نهاية لكمالاته كما لا نهاية لذاته جلّ و تقدّس

منها: العلم، الظاهر بآياته؛ فهو جلّ شأنه عالم بالأشياء إذ لامـعلوم،[(٦٠*) و ١] وعلمه بها بنفس ذاته المقدّسة فى رتبة ذاته الّتى هى نفس الأزل والأبد، فلا حدّ و لانهاية لعلمه كما لا حدّ لذاته، فهو جلّ جلاله عالم بالممكنات و لاممكن بـعدُ، و (عالم بـ)[الف]جميع أطوار الممكنات و لاطور بعدُ، وعالم بالنظامات الغير المتناهية بأطوار غير متناهية الّتى منها النظام الكائن على نحـو التـابعيّة إذ لا مـتبوع[٢]، فلا علّيّة لعلمه[٣] بالنسبة إلى تحقّق النظام لأنّ تحقّقه بمشيّته، فـهو عـالم بجـميع الخصوصيّات التقديريّة فى النظامات الكائنة وغير الكائنة، وهو عالم بجـميعها

(الف) عالم ب، يكون اضافة فى نسخة النجفى.

على النحو الّذى يقع قبل أن يكون هناك شىء، و لا واقعيّة لشىء من الممكنات فى رتبة علمه، والعلم [الف] هو المرآت الرائى للغيوب، ويأتى لهذا مزيدُ بيانٍ (فى محلّه ان شاء الله تعالى) [ب].

و منها: القدرة، الظاهر بآياتها بلا نهاية؛ فقدرته بنفس ذاته [٦١*] المقدّسة إذ لا مقدور بوجهٍ من الوجوه لأنّ شيئيّة الأشياء فى الخارج بمشيّته، فذاتيّ كلّ ممكن أن يقع بالمشيّة.

هذا الّذى ذكرناه فى العلم والقدرة بحسب العلوم الإلهيّة.

وأمّا فى العلوم البشريّة، فكلّ الكمالات من العلم والقدرة وغيرهما راجعة إلى الوجود، والمشيّةُ والإرادة كلّها راجعة إلى ذاته الّتى هى عين الوجود عندهم [ج]، وحينئذٍ تحقّق الأشياء الممكنة فى مذهب الحكيم بالوجوب و الضرورة و المشيّة الذاتيّة الأزليّة لا بالمشيّة و الإرادة الّتى هى فعل الله سبحانه، وتعبيرهم عن المشيّة بالأزليّة عجيب، فلرعاية الشرائع عبّروا بالمشيّة، و لرعاية أُصول الفلسفة عبّروا بالأزليّة.

وبعد كون علمه تعالى عين ذاته، و قدرتُه كذلك عين ذاته كما هو كذلك، قالوا بعلّيّة العلم لتحقّق الأشياء وأنكروا الفعل لله سبحانه بأنّ إثبات الفعل له تعالى موجب لتغيّر الذات بزعمهم، و قالوا بالنظام الأتمّ فى الكائنات واستحالة تغيّرها عمّا هو فى علمه تعالى، فوقعوا فى القول بالجبر فى أفعال العباد و إبطال الشرائع و إرسال الرسل و إنزال الكتب و الوعد و الوعيد من غير تخلّص من هذه العويصة.

وأمّا فى الواجب تعالى على مذهبهم كما صرّح به فى كلمات بعضهم قالوا

(الف) صدرزاده: فالعلم.

(ب) صدرزاده.

(ج) ليس «عندهم» فى نسخة صدرزادد.

بالإيجاب فيما يصدر عنه تعالى، هذا فى مذهب الحكيم.

وأمّا العارف فهو فى فسحة من هذه العويصات بعد القول بوحدة الوجود بل الموجود.

فانظر أيّها العاقل المتشرّع إلى ثمرات العلوم البشريّة. و سيأتى لهذه المقالات بيانات يرتفع بها إشكالاتهم ويتّضح بها مقصود الشرائع الإلهيّة؛ فانتظر.

تذييلات الباب الخامس

١ ـ و لقد أثارﷺ إنتباهنا في هذا الموضع إلى مسألة العلم بلامعلوم و لقد ذكر أنّ العلم بلامعلوم في الإنسان آية لذلك. و سيأتى تفصيل ذلك في البابين الحادي و العشرين و الثاني و العشرين.

أما الايضاح الادبى لتلك العبارة أنّ العلم بلامعلوم يعنى العلم بلامعلوم واقع أى العلم بمعلوم لاواقع و «لا» حرف نفي الواقع.

فيكشف العلم عن أشياء لا واقعيّة لها و لا تحقّق؛ لِما قلنا أنّ العلم كاشف بالذات و لا يحتاج إلى شيء محقّق حتّى يتعلّق العلم به. (انوار الهداية، ص ٤٣)

٢ ـ إنّ لله علمين، يأتى شرحهما فى الباب الحادى و العشرون، إن شاء الله تعالى.

٣ ـ نظراً إلى العلم بلامعلوم يعتقد المؤلف أن العلم لايمكن أن يكون علةً للنظام.

اما قول الحكيم بكون العلم علّة للنظام؛ فنور العقل يكشف لنا أنّ علمه تعالى غير محدود بكيان الشيء، بل يكشف الكيان و لاكيانه. و علمه تعالى بالنظام الواحد ممنوع لكونه حدّاً، بل علمه تعالى بنظامات غير متناهية باطوار و خصوصيّات غير متناهية مع نقيضاتها. فالعلم بالشيء و نقيضه فى مرتبة واحدة، فلايمكن غلبة العلم و الّا يلزم اجتماع النقيضين؛ لأنّ العلم متساويا بالنسبة الى طرفيه. فلابد ان يكون التعين بالراى. فيكون فاعلاً بالارادة و الاختيار، لجواز تعلق الراى بكلّ واحد من الطرفين. و الحكماء حصروا النظام فى واحد و قيّدوه بالاتم و قالوا أنّ النظام الاتم لانهاية له، لأنّ العلة و هو العلم، لانهاية له. و قالوا أنّ النظامات الغير الاتم

مندرجة فی الاتم لاشتماله علیها کاشتمال المأة للتسعین. و باثبات الرای له تعالی ثبت بطلان علّیة العلم، لأنّ العلم فی مرتبة الذات متعلق بالنظام و بنقیضه و بالکیان و بنقیضه، فلایمکن التاثیر لتعارض المعلولین و إلّا لاجتمع النقیضان. فبالرای یعین النظام و الکیان و به یقع التکـوین و التاثیر. و لایلزم قدم العالم، لان مرتبة الرای مرتبة الفعل و هی مرتبة الحدوث الذاتی و مرتبة العلم مرتبة الذات و الوجوب الذاتی. و العلم و الرای لیسا من قبیل الاضافات حتی یحتاج الی ثبوت الشیء مستقلاً حتی یتعلّقا به، کما الزم به اصحاب الماهیة. بل العلم جاعل بالذات و کاشف بالذات و جعله نفس کشفه. و نور العلم المخلوق لنا آیة لعلم الرب لنا؛ فإنّا نکشف اشیاء لیس لها تحقق و واقعیة و یکشف خیال و عوالم و حیوانات و صور مختلفة. و نـفس تـلك المکشـوفات مجعولات ذاتیة و العلم جاعل ذاتی و النظام الاتم، علی فرض تسلیم وحدته، فیکشف العـلم له اطواراً محققة [: مختلفة، المصحح] فیتعدد تلك الاطوار، تکون نظامات غیر متناهیة و یکشـف العلم عنها و عن نقایضها. (انوار الهدایة، صص ٤١ و ٤٢)

٦

الباب السادس من أبواب الهدى

معرفة أنّ الحقائق النّوريّة والحقائق الظّلمانيّة كلّها مخلوقة بالمشيّة و المشيّة فعله تعالى لا ذاته

و المخلوق الأوّل نور رسول الله ﷺ فى مقام النورانيّة[٦٢*]، وظلّه فى عالم الأظلّة و الأشباح[٦٣*]. وجميع العوالم مخلوقة من جوهر[١] واحد بسيط[٢] غير مركّب من الهيولى و الصورة[٣]، بل الإختلاف بالأعراض والمخصّص هو المشيّة لا شيء آخر سوى المشيّة[٤].

و عالم الآخرة مخلوقة من هذا الجوهر البسيط، محيطة بعالم الدّنيا، وعالم الدّنيا مخلوقة من تركيب هذا الجوهر بعد الإختلاف الحاصل فيه بالأعراض بالإختلاط و الإمتزاج بين الصّافى والكَدِر. والأرواح والروحانيّون مخلوقات من الجوهر البسيط، والأجساد مخلوقة من عالم الدّنيا[٥]، وأنّه لابدّ من فناء الدّنيا وبطلان الإمتزاج وعود صفائها إلى العلّيّين وعود كدورتها إلى السجّين، فيعود كلٌّ إلى سنخه البسيط[٦٤*]، (و قبل فناء الدّنيا للأرواح صعود من عالم الدّنيا إلى عالم

الآخرة و تنزّل الملائكة و الروحانيّون من عالم الآخرة الى الدّنيا، و النّوم هو الموت و أخ الموت)[الف]. و إذا خرج الروح[۶] من البدن فى النوم و فى الموت تصعد إلى السّماء وإلى ما بين السماء والأرضُ.[۷] و[(۶۵*)]

وإنّما قلنا إنّ العوالم مخلوقة من الجوهر البسيط مقصودنا هى عوالم الأشباح والأظلّة و الدنيا والآخرة والجنّة والنار والأجسام والأرواح من الملائكة والشياطين والجنّ.

وأمّا الأنوار المجرّدة كنور العقل و نور العلم و نور الحياة و نور الوجود و نور خاتم الأنبياء ﷺ الّتى هى المثل الأعلى لربّ العزّة وهى العرش و هى أسمائه تعالى، فكلّ هذه الأنوار ترجع إلى نور واحد و هو مقام نورانيّة سيّد الرسل ﷺ، فهى ليست من العوالم الّتى قلنا أنّها من جوهر بسيط.

هذا على العلوم الإلهيّة و هى مقتضى الآيات و الروايات المتواترات[۸].

وأمّا على العلوم البشريّة فعالم المخلوقات هو عبارة عن عالم العقول الطوليّة و العرضيّة و أرباب الأنواع و المُثُل الأفلاطونيّة و عالم النفوس الفلكيّة و الأنوار الأسفهبديّة ثمّ عالم الأجسام المركّبة من الهيولى والصورة وكلّها حسب السلسلة العلّيّة و المعلوليّة أزليّة و أبديّة غير قابلة للفناء و الزوال و الخرق و الالتيام بالنسبة إلى الأجرام الفلكيّة، فمخلوقيّة الجنّة و النار و العوالم الأُخرويّة تحتاج إلى التأويلات الّتى تنافى ظاهر الشرائع بل صريحها.

و فى العلوم الإلهيّة الأرواح مطلقاً غير مجرّدة، بل كلّها أظلّة و أشباح، و العلم و الحياة و القدرة ليست عين ذواتها بل هى خارجة عنها. و قد صرّح ثامن الأئمّة الهدى صلوات الله عليه فى رواية عمران الصابى[(۶۶*)] بأنّ أوّل المخلوقات الحروف و لا وجود لها، لأنّها مبدعة بالإبداع، والنور أوّل فعل الله تعالى.

(الف) صدرزاده.

و تعرُض للملائكة والروحانيّين الموت[٦٧*] والنوم والسِنة[٦٨*]. والأفعال الصادرة من الأرواح بأجسادها وبنفسها، وكذا الأفعال الصادرة من الأجساد بأرواحها، كلّها بالحياة والقدرة و المشيّة (الّتى) [الف] يملكها البشر بربّه تعالى، فلا ينسب تلك الأفعال إليه تعالى، فيثاب البشر ويعاقب عليها، لأنّها أفعاله حقيقة، ويمدح ويذمّ عليها.

وأمّا فى العلوم البشريّة كلّ الأفعال منتهية إلى المشيّة والإرادة الذاتيّة الأزليّة بالوجوب، فلا معنى للثواب و لا للعقاب و لا للبعث و لا لإرسال الرسل والوعد والوعيد.

وفى العلوم الإلهيّة إرسال الأرواح إلى الأبدان بعد وجدان القدرة والحياة يكون من جهة التكميل والامتحان ولهذا تكون الدنيا دار البلاء[٦٩*] والفتنة[٧٠*] و السجن[٧١*]، وبعد هذه الدار لابدّ من عود الأجساد بعد رجوعها إلى حالة بساطتها، ورجوع ما اختلط فيها من غير جوهرها إلى أصله، إمّا إلى ا النعيم، فضلاً وجوداً وإمّا إلى الجحيم، قسطاً وعدلاً.

وأمّا فى العلوم البشريّة هذه الدنيا نظامها أتمّ النظامات، والنظام الشريف الربّانيّ الأتمّ لابدّ وأن يكون كلّ الجهات فيه منتهيةً إلى المشيّة الأزليّة، وحينئذٍ يرد على الفلسفة البشريّة شبهة المادّيين كما ستعرفها إن شاء الله تعالى.

(الف) صدرزاده.

تذييلات الباب السادس

١ ـ مراد المؤلف من الجوهر عبارة عن:

ثمّ إنّ المراد بهذا الجوهر ليس ما فى نظر البشر من أنّه المتقوّم بنفسه فى مقابل العرض المتقوّم بغيره. ولهذا نصّ الإمام الثامن صلوات الله عليه بأنّه تعالى لم يخلق شيئاً فرداً قائماً بنفسه دون غيره الّذى أراد من الدلالة على نفسه وإثبات وجوده فى رواية عمران. فإنّ ذلك إبطال لقول [: لمقالة، التمازى و معرفة العوالم] البشر فى حقيقة الجوهر، بل المراد من الجوهر ماكان حيث ذاته التقوّم بما كان متقوّما بنفسه، و [المراد، التمازى و معرفة العوالم] من العرض ماكان حيث ذاته التقوّم بماكان [: يكون، التمازى] حيث ذاته التقوّم بغيره أيضاً. فعلى هذايكون الأرواح جواهر بسيطة لأنّ حيث ذاتها التقوّم بما لايكون متقوماً بغيره أيضا [ليس «ايضاً» فى معرفة العوالم و التمازى]. فكنه هذا الجوهر [أى الماء البسيط] هوكينونة جوهريّة يعرضها الأعراض، مقدّرة بالأبعاد، متناهية فى الواقع. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ٣١٨؛ معرفة العوالم (نسخة الآستانة)، صص ١٥ و ١٦؛ التمازى، ص ٤٤٧).

٢ ـ ما عنى من البساطة:

المراد من البساطة هو كون الجوهر الأوّل معروضاً بأعراض بلاتركيب، و من التركيب عروض الخلط والمزج بين الجوهرين المختلفين بالأعراض، فيحصل الكثافة ويتحقّق المركّبات الطوليّة بالتركيب عن تلك المركّبات و هو أساس عالم الفناء و دار الدّنيا. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ٣٢٥؛ معرفة العوالم (نسخة الآستانة)، ص ٢٠؛ التمازى، ص ٤٥٨)

فهو جوهر يعنى ليس بعرض، بسيط يعنى ليس بمركب من الجوهرين، بل كون وشيئيّة و فعلّية جوهريّة يعرضه الأعراض... و بعروض الأعراض عليه تحقّق كائنات النشأة الآخرة. (معارف

القرآن ـ نسخه صدرزاده ـ ص ٢٩٠ ؛ معرفة العوالم (نسخة الآستانة)، ص ١ ؛ النمازى، ص ٤١٤)

٣ ـ قد شرح المؤلّف عبارة «جميع العوالم مخلوقة من جوهر واحد بسيط غير مركّب من الهيولى و الصورة» في رسالة «خلقة العوالم». فأشار فيها إلى خلقة جميع العوالم من جوهر واحد بسيط ثم التفت إلى بعض أسمائه في الرّوايات كالماء، الجوهر، الدّرة، الزّبرجد، اللؤلؤ و... و دلائل التسمية بها. ثمّ ذكر عدم تركيبها من الهيولى و الصورة و ذكر مستشهداته من الآيات و الرّوايات. فنأتى هاهنا ببعض عباراته من تلك الرسالة و بعض مستشهداته النقليّة و نرجع القارئ لتفاصيلها إلى أصل المصدر.

فمن تصريحاته ﷺ بخلقة جميع العوالم من جوهر واحد بسيط هو:

صريح الآية المباركة و الروايات أنّ كلّ حيّ مخلوق من الماء البسيط حتّى الأرواح فليست مجرّدة عن المادّة النّوريّة و النّاريّة، حتّى يظهر من بعض الروايات أنّ أرواح المعصومين أيضاً مخلوقة من طينة فوق علّيين قال الله عزّوجلّ:

﴿هُوَ الَّذي خَلَقَ السَّمواتِ وَ الأَرْضَ فِي سِتَّةِ أيّامٍ وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الماءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً﴾ (هود، ٧)

و قال من قائل:

﴿وَ جَعَلْنا مِنَ الماءِ كُلَّ شَيءٍ حَيٍّ أَفَلا يُؤمِنُونَ﴾ (انبياء، ٣٠)

و أيضاً قال جلّ جلاله في النور:

﴿وَ اللهُ خَلَقَ كُلَّ دابَّةٍ مِنْ ماءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلىٰ رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللهُ ما يَشاءُ إنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ﴾ (انبياء، ٣٠)

و قال عزّوجلّ:

﴿وَ هُوَ الَّذي خَلَقَ مِنَ الماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ كانَ رَبُّكَ قَديراً﴾ (فرقان، ٥٤)

و عن الإختصاص، قال يونس بن عبدالرحمن يوماً لموسى بن جعفر ﵇:

أَيْنَ كَانَ رَبُّك حَيْثُ لَا سَمَاءٌ مَبْنِيَّةٌ وَ لَا أَرْضٌ مَدْحِيَّةٌ؟ قَالَ: كَانَ نُوراً فِي نُورٍ وَ نُوراً عَلَى نُورٍ، خَلَقَ مِنْ ذٰلِك النُّورِ مَاءً مُنْكَدِراً. فَخَلَقَ مِنْ ذٰلِك الْمَاءِ ظُلْمَةً؛ فَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى تِلْك الظُّلْمَةِ. قَالَ: إِنَّمَا سَأَلْتُك عَنِ الْمَكَانِ. قَالَ: كُلُّ مَا قُلْتُ أَيْنَ فَأَيْنَ هُوَ الْمَكَانُ. قَالَ: وَصَفْتَ فَأَجَدْتَ إِنَّمَا سَأَلْتُك عَنِ الْمَكَانِ الْمَوْجُودِ الْمَعْرُوفِ. قَالَ: كَانَ فِي عِلْمِهِ لِعِلْمِهِ فَقَصُرَ عِلْمُ الْعُلَمَاءِ عِنْدَ عِلْمِهِ. قَالَ: إِنَّمَا سَأَلْتُك

عَنِ الْمَكَانِ؟ قَالَ: يَا لُكَعُ أَ لَيْسَ قَدْ أَجَبْتُك أَنَّهُ كَانَ فِي عِلْمِهِ لِعِلْمِهِ فَقَصُرَ عِلْمُ الْعُلَمَاءِ عِنْدَ عِلْمِهِ؟ (بحارالانوار، ج ٥٤، ص ١٠١)

و عن الْكَافِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ؟ فَقَالَ: مَا يَقُولُونَ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ إِنَّ الْعَرْشَ كَانَ عَلَى الْمَاءِ وَ الرَّبُّ فَوْقَهُ. فَقَالَ: كَذَبُوا مَنْ زَعَمَ هَذَا فَقَدْ صَيَّرَ اللهَ مَحْمُولاً وَ وَصَفَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِ وَ لَزِمَهُ أَنَّ الشَّيْءَ الَّذِي يَحْمِلُهُ أَقْوَى مِنْهُ. قُلْتُ: بَيِّنْ لِي جُعِلْتُ فِدَاك. فَقَالَ: إِنَّ اللهَ حَمَّلَ دِينَهُ وَ عِلْمَهُ الْمَاءَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ أَرْضٌ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ جِنٌّ أَوْ إِنْسٌ أَوْ شَمْسٌ أَوْ قَمَرٌ. فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ نَثَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبُّكُمْ؟ فَأَوَّلُ مَنْ نَطَقَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام. فَقَالُوا: أَنْتَ رَبُّنَا، فَحَمَّلَهُمُ الْعِلْمَ وَ الدِّينَ. ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: هَؤُلَاءِ حَمَلَةُ دِينِي وَ عِلْمِي وَ أُمَنَائِي فِي خَلْقِي وَ هُمُ الْمَسْئُولُونَ. (بحارالأنوار، ج ٥٤، ص ٩٥)؛ (خلقة العوالم، نسخة الملكى الميانجى، صص ١ الى ٣)

و الشاهد على أنّ البحرين مخلوقان من الماء البسيط و الجوهر الأوّل، لا أنّ المخلوق الأوّل هو البحران بل هما راجعان إلى اصول الجنّة و النّار، ما عن تفسير علىّ بن ابراهيم عن جابر الجعفى عن أبي جعفر عليه السلام عن آبائه عن أميرالمؤمنين صلواة الله عليهم فى خبر طويل إلى أن قال:

... فَاغْتَرَفَ رَبُّنا تَبارَكَ وَ تَعالَى غُرْفَةً بِيَمِينِهِ مِنَ الماءِ الْعَذْبِ ـ وَ كِلْتا يَدَيْهِ يَمِينٌ ـ فَصَلْصَلَها في كَفِّهِ فَجَمَدَتْ فقالَ لَها: مِنْكِ أَخْلُقُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلينَ وَ عِبادِيَ الصّالِحينَ وَ الأَئِمَّةَ الْمُهْتَدِينَ وَ الدُّعاةَ إِلَى ال و أَتْباعَهُمْ إِلىٰ يَوْمِ الدِّينِ و لا أُبالِي وَ لا أُسْأَلُ عَمّا أَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُون. ثُمَّ اغْتَرَفَ غُرْفَةً أُخْرى مِنَ الماءِ الْمالِحِ الأُجاجِ فَصَلْصَلَها في كَفِّهِ فَجَمَدَتْ ثُمَّ قالَ لَها: مِنْكِ أَخْلُقُ الْجَبّارِينَ و الفَراعِنَةَ وَ الْعُتاةَ وَ إِخْوانَ الشَّياطِينِ وَ الدُّعاةَ إِلَى النّارِ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ أَشْياعَهُمْ وَ شَرَطَ فِي ذٰلِكَ الْبَداءَ فِيهِمْ وَ لَمْ يَشْتَرِطْ فِي أَصْحابِ الْيَمِينِ الْبَداءَ، ثُمَّ خَلَطَ الْمائَينِ جَمِيعاً فِي كَفِّهِ فَصَلْصَلَهُما ثُمَّ كَفَأَهُما قُدّامَ عَرْشِهِ وَ هُما سُلالَةٌ مِنْ طِينٍ... (تفسير القمى، ج ١، ص ٢٨؛ بحارالانوار، ج ٥، ص ٢٣٧)

و عن العيّاشي عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام مثله. و عن العيون مسنداً مثله.

و سيجيء ما في هذا الرواية من اغترافه تبارك و تعالى.

فهذه الرواية المرويّة في الكتب الثلاثة نصّ في أنّ المادّة الأصليّة البحران يكون جوهراً بسيطاً يكون إختلافاتها بالأعراض كي يطرء عليها الصلصال و أخذ الرطوبة و يحصل الجمود ثمّ ينقلب الماء و يحصل الخلط ثمّ يطرء عليها الصلصال ثمّ يكون سلالة من طين كما لا يخفى. (خلقة العوالم، نسخة الملكى و الميانجى، صص ٨ و ٩)

و أشار في مواضع أخرى ببعض أسماء الجوهر البسيط:

إنّ الماء الّذى هو المخلوق الأوّل جوهر بسيط غير مركّب من الهيولى و الصورة و هو الجوهر الحقيق و أصل كلّ جوهر من الجواهر. لهذا يعبّر عنه فى جملة من الرّوايـات بـالجوهر و الدّرة و الزّبرجد و اللؤلؤ و غيرها. و الماء المقابل للتراب و الهواء مخلوقة منه. و السرّ فى التعبير عنها بالماء لكونه فى غاية التلألؤ و اللطافة و الشّفافة و السّيلان و الإضطراب و التّموّج. فلتقسيم هذا الجوهر البسيط و الماء عين جعلها بحرين. (خلقة العوالم، نسخة الملكى الميانجى، ص ٦)

و عن التوحيد عن جابر الجعفي عن أبي جعفر عليه السلام مثله باختلاف و عن العيّاشى، عن محمّدبن مسلم عن أبي جعفر قال:

كانَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالَى كَما وَصَفَ نَفْسَهُ. وَكانَ عَرْشُهُ عَلَى الماءِ و الْماءُ عَلَى الْهَواء لا يَجْرِي وَ لَمْ يَكُنْ غَيْرُ الْماءِ خَلْقٌ وَ الْماءُ يَوْمَئِذٍ عَذْبٌ فُراتٌ. فَلَمّا أرادَ اللهُ أنْ يَخْلُقَ الْأَرْضَ أَمَرَ الرِّياحَ الْأَرْبَعَ فَضَرَبْنَ الْماءَ حَتّى صارَ مَوْجاً ثُمَّ أَزْبَدَ زَبَدَةً واحِدَةً فَجَمَعَهُ فِي الْبَيْتِ فَأَمَرَ اللهُ فَصارَ جَبَلاً مِنْ زَبَدٍ ثُمَّ دَحَى الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ ثُمَّ قالَ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمينَ. (العياشى ج ١، ص ١٨٦ و بحارالانوار ج ٥٤، ص ٨٩)

فيظهر من هذه الرواية المباركة أنّ الجوهر الأوّل يعبّر عنه بالماء و الهواء، فمن حيث تلألؤه و تموّجه و عذوبته يعبّر عنه بالماء و من حيث لطافته و شفّافيّته يعبّر عنه بالهواء. و كون الماء على الهواء نظير كون عرش العلم على الماء. فواقعية الهواء بالماء البسيط بنصّ الإمام، و الماء على الهواء. و بقرينة قوله صلواة الله عليه «و لم يكن غير الماء خلق» يظهر أنّهما واحد يختلف التعبير عنه و هي قرينة على أن المراد من الماء ليس ما يقابل التراب. (خلقة العوالم، نسخة الملكى الميانجى، صص ١٠ و ١١)

و ممّا يدلّ من كلامه على عدم تركيب الجوهر البسيط من الهيولى و الصورة ما قال:

فصريح الروايات أنّ كلّ شيء كان هو شيئاً واحداً يعبّر عنه بالماء، و أنّه أصل كلّ شيء، و لكلّ نسبة إليه، و أنّه مجرّد عن الصور النوعيّة و كان موجوداً متحصّلاً حاملاً للعرش كما عليه نصّ الكتاب العزيز «و كان عرشه على الماء». و بعد التصريح في الكتاب بتسبيح كلّ شيء له، و التصريح في الروايات بعرض الولاية على كلّ شيء، يظهر أنّ كلّ شيء حيٌّ. و قد نصّ الحقّ جلّ جلاله في الكتاب بأنّه جعل من الماء كلّ شيء حيّ، فمقتضى ظاهر الكتاب و الروايات أنّ كلّ شيء حيّ و أنّ كلّ حيّ من الماء، أنّ كلّ شيء من الماء بلا إستثناء فمضمون الروايات عين مضمون مستفاد من الكتاب بأنّ كلّ شيء كان ماء و كلّ شيء خلق من الماء.

و حيث إنّ صريح الكتاب و الروايات كونه بنفسه حاملاً للعرش، بدون الصور الطارية بنصّ الروايات، فلابدّ من كونه متحصّلة الماهيّة لإمتناع فعليّة الوجود للهيولى. و ليس مركباً من الهيولى و الصورة و إلّا يلزم نسبة الماء إلى أجزائه و ليس له نسبة إلى الماء. و يشهد على هذا أيضاً الروايات الناصّة بأنّ الإختلافات حصلت بقبول الولاية و ردّها من الماء، و لو كانت الإختلافات بصور جوهريّة لما تحقّق للمطيع و العاصي مجازاة. و أساس الدّين على أنّ الإختلافات الحاصلة في المخلوقات كاشفة عن التدبير العمدي، و أساس الدّين على عود أبدان الترابيّة في القيامة و مخلوقية الجنّة و النّار الجسمانيّتين و لو كانت الأجسام مركبّة من المادّة و الصورة لإمتنع عود تلك الأبدان المركبّة من المادّة و الصورة بالإعدادات الخاصّة الا بالخلف. و لم يكن طائل تحت جسمانية النار إلّا مع فرض البقاء و عدم الفساد. و أساس الدين على واقعيّة المعجزات و هو يناقض التركيب كما لا يخفى. و نصّ على ما ذكرنا حضرة ثامن الأئمّة صلواةالله عليه في رواية العيون في جواب عمران الصّابي فيلسوف عصره مع حضور المأمون.

ففي العيون عن ثامن الأئمّة صلواة الله عليه بعد قول عِمْرانُ الصابي أَخْبِرني عَنِ الْكائِنِ الأَوَّلِ وَ عَمّا خَلَقَ؟ قال عليه السلام:

سَأَلتَ فَافْهَمْ. أمّا الْواحِدُ فَلَمْ يَزَلْ واحِداً كائِناً لا شَيْءَ مَعَهُ بِلا حُدُودٍ وَ لا أَعْراضٍ وَ لا يَزالُ كَذلِكَ ثُمَّ خَلَقَ خَلْقاً مُبْتَدِعاً مُخْتَلِفاً بِأَعْراضٍ وَ حُدُودٍ مُخْتَلِفَةٍ لا في شَيْءٍ حَدَّهُ و لا عَلى شَيْءٍ حَذّاهُ وَ مَثَّلَهُ لَهُ فَجَعَلَ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ الْخَلْقِ صَفْوَةً وَ غَيْرَ صَفْوَةٍ وَ اخْتِلافاً وَائْتِلافاً وَ أَلْواناً و ذَوْقاً و طَعْماً لا لِحاجَةٍ كانَتْ مِنْهُ إِلى ذلِكَ و لا لِفَضْلِ مَنْزِلَةٍ لَمْ يَبْلُغْها إِلّا بِهِ وَ لا رأى لِنَفْسِهِ فِيما خَلَقَ زِيادَةً و لا نَقصاً. تَعْقِلُ هَذا يا عِمْرانُ؟ قال: نَعَم.

قالَ عِمْرانُ يا سَيِّدي ألا تُخْبِرني عَنْ حُدُودِ خَلْقِهِ كَيْفَ هِيَ و ما مَعانِيها وَ عَلى كَمْ نَوْعٍ تَكُون؟
قالَ: قَدْ سَأَلتَ فَافْهَم. إنَّ حُدُودَ خَلْقِهِ عَلَى سِتَّةِ أَنْواعٍ: مَلْمُوسٍ وَ مَوْزُونٍ وَ مَنْظُورٍ إِلَيْهِ وَ ما لا وَزْنَ لَهُ وَ ما لا ذَوْقَ لَهُ وَ هُوَ الرَّوحُ وَ مِنْها مَنْظُورٌ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ لَهُ وَزْنٌ و لا لَمْسٌ و لا حِسٌ وَ لا لَوْنٌ وَ لا ذوقٌ و التَّقْدِيرُ وَ الأَعْراضُ و الصُّورُ و الطُّولُ و الْعَرْضُ و مِنْها الْعَمَلِ وَ الْحَرَكاتُ الَّتي تَصْنَعُ الأَشْياءَ و تَعْمَلُها و تُغَيِّرُها مِنْ حالٍ إِلى حالٍ و تَزِيدُها و تُنْقِصُها اعْلَمْ أَنَّ الْواحِدَ الَّذي هُوَ قائِمٌ بِغَيْرِ تَقْدِيرٍ وَ لا تَحْدِيدٍ خَلَقَ خَلْقاً مُقَدَّراً بِتَحْدِيدٍ و تَقْدِيرٍ وكانَ الَّذي خَلَقَ خَلْقَيْنِ اثْنَيْنِ التَّقْدِيرَ و الْمُقَدَّرَ وَ لَيْسَ فِي واحِدٍ مِنْهُما لَوْنٌ وَ لا وَزْنٌ و لا ذَوْقٌ فَجَعَلَ أَحَدَهُما يُدْرَكُ بِالآخَرِ وَ جَعَلَهُما مُدْرَكَيْنِ بِنَفْسِهِما وَ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئاً فَرْداً قائِماً بِنَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهِ لِلَّذي أرادَ مِنَ الدَّلالَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِثْباتِ وُجُودِهِ فَاللهُ تَبارَكَ و تَعالى فَرْدٌ واحِدٌ لا ثانِيَ مَعَهُ يُقِيمُهُ وَ لا يَعْضُدُهُ و لا يَكُنُّهُ و الْخَلْقُ يُمْسِكُ بَعْضُهُ

بَعْضاً بِإِذْنِ اللهِ وَ مَشِيَّتِهِ... (عيون اخبار الرضاعليه السلام ج ۲، ص ۱۵۲)

و هذه الرواية الشريفة من حيث المضمون و علوّها و لطائفها بقرائن يوجب القطع بصدورها و الحمدلله ربّ العالمين.

فإنّه من نظر إلى دقائق أسئلة هذا الحكيم الفلسفي المتبحّر و دقائق أجوبة حضرة ثامن الأئمّة سلام الله عليه يُظهر منه كمال استعداد السائل و تحمله للطائف المعارف، و كان للإمامعليه السلام ذاعناية به لعلمه بهدايته، كما يظهر إيمانه من ذيل الرواية و عناية الإمامعليه السلام به. فحاول كلامه صلواة الله عليه إبطال لمذهب التصوف بتطور الحقّ و تعيّنه بكلّ التعيّنات و أنّه محكوم بكلّ الأحكام الإمكانية فإنه قال: «و لا يزال كذالك». ثمّ مع استعداد المخاطب و إطلاعه بالهيولى و الصورة و علم الإمامعليه السلام بنشر الفلسفه و انتشاره في الاعصار المتأخرة نصّعليه السلام بأنّه خلق خلقاً مبتدعاً مختلفاً بأعراض و حدودٍ مختلفه، فهي تصريح و تنصيص بأنّ المخلوق الأوّل و مادّة المواد إبداعي. و حصول الإختلافات بالأعراض و الحدود لا بالصور الجوهريّة.

ثمّ لم يعرض صلواة الله عليه حتّى نصّ على بطلان الهيولى، فقالعليه السلام: «لا في شيء أقامه» لأنّه على مذهب القوم، الهيولى محلّى الصورة الجمسية و هي حالّة فيه و قائمة فيه.

ثمّ أكدّ صلواة الله عليه بقوله: «و لا على شيء حذّاه» فإنّه إبطال لما قالوا بانّه لابدّ من كون الحادث مسبوقاً بمادّة و مدّة. ثمّ صرّح ببطلان المثل الأفلاطونية بقوله: «و لا على شيء حذّاه و مثلّه».

و يظهر من قوله صلواة الله عليه: «فجعل الخلق بعد ذلك صفوة و غير صفوة» أنّ المخلوقات مختلفة من حيث اللطافة و الكثافة.

هذا كلّه مضافاً إلى أنّه لو كانت المادّة مركبة من الهيولى و الصورة أو كان الإختلاف بالصور الجوهرية مع علمه صلواة الله عليه بانتشار الفلسفة في عصره و انغمار المسلمين فيه لكان هذه التعبيرات في مقابل هذا الفيلسوف الدقيق عين الإغراء بالجهل و جلّت ساحة قدسه صلواة الله عليه عن ذلك.

ثمّ انّه صلواة الله عليه في قوله «لا لحاجة منه إلى ذلك و لا لفضل حاجة لم يبلغها إلّا به»، أوضح كالشّمس في رابعة النّهار و أظهر في بطلان قول الصوفيّة: «بحبّه و طلبه كمال الإستجلاء و ظهور وصف الأكمليّة»؛ فإنّه تنصيص منه بخلافه. و هو صلواة الله عليه لايرضى بذلك بل يؤكّده فى آخر الرواية فى مقام يسأله العمران عن أغمض المسائل. و العجب من الشق الّذى مع شهوده تنصيص الإمام ببطلان التطوّر و التعيّن يحتمل كون هذه الروايات معارف إلهيّة من الصّوفيّة؛

نعوذ بالله من العمى و الضلالة و خذلان الحقّ جلّت عظمته و تقدّست أسمائه و لا إله غيره.

ثمّ صلواة الله عليه كما أكّد و شدّد النكير على التعيّن و التطوّر بالنسبة الى المعارف الإلهيّة كذلك شدّد النكير على مختار الفلاسفة من تركّب الأشياء من الهيولى و الصورة و جوهرية الصور النوعيّة فقال ثانيا و اوضح الأمر، فقال: «إعلم أنّ الواحد الّذى هو قائم بغير تقدير و لا تحديد» فهذا الكلام تصريح و تنصيص ببطلان مذهب الصوفية فى المعارف الإلهيّة. و قوله صلواة الله عليه «خلق خلقا مقدرا بتحديد و تقدير و كان الّذى خلق خلقين اثنين التقدير و المقدر» تصريح و تنصيص بانّ المخلوق الأول المقدر و التقدير فلابدّ من كونه بسيطاً غير مركب من الهيولى و الصورة لأنّه مع التفاته بالاعراض لايجوز الغفلة عن الصور الجوهريّة و الأجزاء الجوهرية عن العالم فضلاً عن الإمام، بل التنصيص و التصريح بكونه اثنين و أنّه المعروض و العرض و أنّ احدهما و هو العرض يدرك بالآخر. و التصريح بانّهما مدركين بنفسهما ابطال للتركيب من الهيولى و الصورة لإمتناع ادراك الهيولى بلا صورة فمع التركيب من الهيولى و الصورة يكون هذا الكلام خلاف الواقع و اغراء البشر بالجهل جلّت ساحة قدسه صلواة الله عليه عن ذلك.

فهذه الرواية الشريفة ببطلان الهيولى و مع بطلان الهيولى تبطل جوهريّة الصور النوعيّة لتوقّف ثبوتها على ثبوت الهيولى.

و قوله صلواة الله عليه: «و لم يخلق فرداً قائماً بنفسه دون غيره للّذى اراد» ابطال لما قالوا مقوّم الجوهر بنفسه و استقلاله فى وجوده فى مقابل العرض بل الجوهر متقوّم بغيره و لا استقلال بوجود شيء من الأشياء فانّه مبنيّ على جعل الوجود و لا جعل، فليس الجوهر مستقلاً بل الجوهر مستقل بالوجدان بالغير و ضابط العروض وجدان ماهية العرض و مالكيّته بعين واجدية الجوهر و مالكيّته فلو استقلّ ماهية العرض بالوجدان لماكان فى البين عروض. (خلقة العوالم، نسخة الملكى الميانجى، صص ١٥ الى ٢٠)

۴ ـ لمزيد بيان راجع الى الأبواب العشرون و الحادى و الثانى و العشرون.

۵ ـ يشرح المؤلف إرتباط عالَم الدنيا و الآخرة في مواقف أخرى:

بعروض الأعراض عليه [أى الجوهر البسيط] تحقّق كائنات النشأة الآخرة، فبعروض النوريّة عليه تحقّق عالم النور والأبدان النورانيّة كأبدان الملائكة، و بعروض الناريّة بلا حرّ تحقّق عالم الظّلمة، و من النور خلقت الجنّة و جميع الموجودات الّتى فيها، فهى جواهر بسيطة إختلفت

أعراضها. و من النار بعروض الحرارة خلق الجحيم و ما فيها. فهی أيضا جواهر بسيطة مختلفة بالأعراض و بعروض عرض الإختلاط و الإمتزاج بينهما عرضته الكثافة. و بهذا التركيب العرضی خلق عالم الدنيا و جميع الموجودات فيه. فالعوالم الجسمانيّة الحسيّة الّتی يجمعها عالم الدنيا التّی تكون أرضنا من أجزائها مكوّنة من إختلاط الجواهر النوريّة و الناريّة. فالكائنات الدنيويّة كلّها مركّبة مزوّجة من الجوهرين و بإبطال التركيب و الرجوع إلى أصولها يقوم القيامة. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ۲۹۰؛ معرفة العوالم (نسخة الآستانة)، ص ۱؛ النمازی، صص ٤١٤و ٤١٥)

بوحدة جوهر العالمين الدّنيا و الآخرة إنتظم دار العمل و دار الجزاء مع عدم تناهی قدرته لخلقة النظام بطور آخر من كائنات متباينة ممتازة بالذات. جملة ما ذكر به صاحب الشريعة هو أنّ هذا الجوهر البسيط غير مركب من المادّة و الصورة و إنّما تحقّق برأيه تعالی شأنه و أنه الحقيقة [: حقيقة العوالم، معرفة العوالم و النمازی] الموجودة الكائنة فی جميع العوالم و هو واقع المكان و أنّ [ليس «أنّ» فی معرفة العوالم] الإختلاف بالأعراض فبرأيه تعالی كان نوراً و ظلمة و من النور كان عالم النور و الجنّة و الملائكة و غيرها و من الظلمة عالم النار و العذاب و سائر المخلوقات فيه [: منه، معرفة العوالم و النمازی]. و بعروض الأعراض عن رأيه و إذنه تعالی تختلف الكائنات الموجودة فی هذين العالمين فالجنّة فی عالم النور و النار فی عالم الظلمة. و عالم النور هو عالم العليين و عالم الظلمة عالم السجين. و الأوّل محيط بالثانی. وعالم الآخرة عبارة عنهما [: عنها، معرفة العوالم] ثمّ من الجواهر الّذی خلق منه الآخرة خلق عالم الدنيا بعد الخلط و المزج و التركيب الصناعی بين الجواهر المختلفة بالأعراض المأخوذة من هذين العالمين. و بهذا الخلط و المزج و التركيب الصناعی حصلت الكثافة فيها و هی العوالم الجسمانيّة الفانية. و عالم الدنيا فی الآخرة و الآخرة محيطة بالدنيا و حيث إنّ الجواهر الكائنة فی عالم الدنيا كلّها مخلوقة من الجواهر المركبة بالاختلاط و الامتزاج. فلابدّ من الانحلال و رجوع الجواهر إلى مرتبة البساطة الاخرويّة، فيعود كلّ شیء إلى عالم الآخرة بإبطال التركيب و الامتزاج. و أمّا الجواهر الكائنة فی عالم الآخرة فحيث انّها بسيطة مختلفة بالأعراض فهی باقية بابقاء مكوّنها و قيّومها. فعالم الآخرة نظير الدنيا زمانی مكانی إلّا أنّ جواهرها بسيطة. فالفرق بينهما باللطافة و الكثافة و البساطة و التركيب، فإنّ جواهر عالم النور جواهر بسيطة نوريّة و جواهر عالم الظلمة جواهر بسيطة ظلمانيّة و جواهر الدنيا مركبّة منهما باختلاف الغالبيّة و المغلوبيّة. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ۳۱۸ و ۳۱۹؛ معرفة العوالم (نسخة الآستانة)، ص ١٦؛ النمازی، صص ٤٤٧ و ٤٤٨)

۶ ـ توصيف آخر لحقيقة الروح من وجهة نظر المؤلف:

فنقول إنّ الروح على مايظهر من الاخبار، مخلوق لطيف محيط بالبدن و هو الطف من الهواء. ونور العلم محيط به يرى و يبصر و يعقل و يقدر به و هو محبوس بالبدن و مدبر له و قبل خلقه عنه نظن انه متحد معه و لكنه غيره، لان البدن عبارة عن مجمع اعراض يرتد و يبقض بالقوة و الضعف و الصغر و الكبر و النوم و اليقظة. و يدل على كونه غير البدن انه قد يختلج فى بال احد امر و قبل اظهاره يسبقه شخص آخر باظهاره من غير سابقة لاحدهما بذلك الامر فى ذلك المجلس فهو من باب قرائة الروح ماورد فى روح الاخر فيسبقه الى الاظهار. فهو دليل على مباينة الروح مع البدن و اذا نام البدن فيستريح الروح من تدبيره و يجعله فى محله و تستقل بافاعيل نفسه من غير آلة البدن فيرى و يسمع و ياكل و يشرب و يلاق الاحبة و يخاف و يفرح و كل ذلك بآلات نفسه الّتى هى اقوى من آلات البدن فينظر اللون و يسمع الصوت و يبطش و يستلذ كل ذلك و اعضاء البدن معطلة بالنوم. بل فظهر من الاخبار انه موت موقت، فان صادف ملكا يستفيد منه اموراً واقعية صادقة من الامور المستقبلة قبل كيانها فهو يدل على كونه من الواقعيات و له تحقق و ليس بخيال و ان صادف شيطاناً فهو اضغاث احلام. و قد يستريح الروح مع البدن حال نومه فلايشتغل بعمل و العجب أنّ الرائى فى النوم هو الرائى فى اليقظة و يقول انا رايت فى نومى مع أنّ البدن تعطيل لايسمع و لايبصر و لايعقل. بل و ربّما يتخيّل له فى النوم مسائل غامضة و يطلع على بعض مالم يطلع عليه فى يقظته، و هذا على عدم كونه خيالا. فكل افعاله من بدو عالم النور المحيط به ففى اليقظة يفعل بآلات البدن و فى النوم يفعل بآلات نفسه. و من هنا يعلم ان الافعال الّتى لايحتاج الى الآلات البدنية كالتعقلات و التخيلات سنخها سنخ افعاله فى نوم البدن يكون الاستمداد من النور المحيط به. (انوارالهداية، ص ٥٦).

اما الروح فهو عبارة عن الهواء المحيط بالبدن الّذى هو الطف من هوائنا فى الجو و هو محيط به مدبر له و نور العلم محيط بالرّوح و هو مخلوق الله تعالى؛ يكشف الرّوح مجهولاته بقدر نصيبه منه. (انوار الهداية، ص ٦٩).

٧ ـ العلقة بين الروح و البدن و طريق التوجه الى الروح في بيان المولف:

فلخّص ما جاء به صاحب الشريعة فى المعارف الراجعة إلى المنامات أنّ هـذا النـوم التّـام الكامل هو الوفات كما أنّ الموت الحقيق هو الرقاد. و الروح هو الّذى يعرفه الإنسان بحقيقة العلم

فى عالم المنام و يشهد تحقّق الحواس له، و أنّه يتحرّك و يجيىء و يذهب و يتكلّم و يسمع الكلام، و أنّه شخص خاصّ ليس له عالم و نشأة و ليس لعقله و علمه و شعوره و حياته أيضا نشـأة. فما يشهده فى المنام كلّه خارج عن حقيقة ذاته واقع فى الهواء أو السماوات. و الفرق بينه و بين الموت هو بقاء سلطنته على البدن فيه لبقاء النفس الحيوانى و هو الدّم ببخاره بخلاف الموت فإنّ البدن فيه يصير فاقدا للنفس الحيوانى، و المشهودات فى المنامات إمّا من الملائكة و الروحانيّين فى السماء، و ذلك حقّ يكون له التأويل، وإمّا من الأجنّة و الشياطين فى الهواء و هى الأضغاث و الأحلام. و كذلك الروح بعد الموت يخرج من البدن و يتحرّك فى الهواء و يشهد الملائكة الخارجيّة و الشياطين و الأموات. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ٥٢٢ ؛ الدّامغانى، ص ٥٠٦)

فى البحار عن رسالة الاهليلجة عن الصادق صلوات الله عليه إلى أن قال عليه السلام: و قلت أمّا إذا حَجَبْتَ عَنِ الْجَوَابِ وَ اخْتَلَفَ مِنْك الْمَقَالُ فَسَيَأْتِيك مِنَ الدَّلاَلَةِ مِنْ قِبَلِ نَفْسِك خَاصَّةً مَا يَسْتَبِينُ لَك أَنَّ الْحَوَاسَّ لاَ تَعْرِفُ شَيْئاً إِلَّا بِالْقَلْبِ فَهَلْ رَأَيْتَ فِي الْمَنَامِ أَنَّك تَأْكُلُ وَ تَشْرَبُ حَتَّى وَصَلَتْ لَذَّةُ ذَلِك إِلَى قَلْبِك قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَهَلْ رَأَيْتَ أَنَّك تَضْحَك وَ تَبْكِي وَ تَجُولُ فِي الْبُلْدَانِ الَّتِي لَمْ تَرَهَا وَ الَّتِي قَدْ رَأَيْتَهَا حَتَّى تَعْلَمَ مَعَالِمَ مَا رَأَيْتَ مِنْهَا قَالَ نَعَمْ مَا لاَ أُحْصِي قُلْتُ فَهَلْ رَأَيْتَ أَحَداً مِنْ أَقَارِبِك مِنْ أَخٍ أَوْ أَبٍ أَوْ ذِي رَحِمٍ قَدْ مَاتَ قَبْلَ ذَلِك حَتَّى تَعْلَمَهُ وَ تَعْرِفَهُ كَمَعْرِفَتِك إِيَّاهُ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ قَالَ أَكْثَرُ مِنَ الْكَثِيرِ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي أَيُّ حَوَاسِّك أَدْرَك هَذِهِ الْأَشْيَاءَ فِي مَنَامِك حَتَّى دَلَّتْ قَلْبَك عَلَى مُعَايَنَةِ الْمَوْتَى وَ كَلاَمِهِمْ وَ أَكْلِ طَعَامِهِمْ وَ الْجَوَلاَنِ فِي الْبُلْدَانِ وَ الضَّحِك وَ الْبُكَاءِ وَ غَيْرِ ذَلِك قَالَ مَا أَقْدِرُ أَنْ أَقُولَ لَك أَيُّ حَوَاسِّي أَدْرَك ذَلِك أَوْ شَيْئاً مِنْهُ وَ كَيْفَ تُدْرِك وَ هِيَ بِمَنْزِلَةِ الْمَيِّتِ لاَ تَسْمَعُ وَ لاَ تُبْصِرُ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي حَيْثُ اسْتَيْقَظْتَ أَلَسْتَ قَدْ ذَكَرْتَ الَّذِي رَأَيْتَ فِي مَنَامِك تَحْفَظُهُ وَ تَقُصُّهُ بَعْدَ يَقَظَتِك عَلَى إِخْوَانِك لاَ تَنْسَى مِنْهُ حَرْفاً قَالَ إِنَّهُ كَمَا تَقُولُ وَ رُبَّمَا رَأَيْتُ الشَّيْءَ فِي مَنَامِي ثُمَّ لاَ أُمْسِي حَتَّى أَرَاهُ فِي يَقَظَتِي كَمَا رَأَيْتُهُ فِي مَنَامِي قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي أَيُّ حَوَاسِّك قَرَّرَتْ عِلْمَ ذَلِك فِي قَلْبِك حَتَّى ذَكَرْتَهُ بَعْدَ مَا اسْتَيْقَظْتَ قَالَ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مَا دَخَلَتْ فِيهِ الْحَوَاسُّ قُلْتُ أَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَك أَنْ تَعْلَمَ حَيْثُ بَطَلَتِ الْحَوَاسُّ فِي هَذَا أَنَّ الَّذِي عَايَنَ تِلْك الْأَشْيَاءَ وَ حَفِظَهَا فِي مَنَامِك قَلْبُك الَّذِي جَعَلَ الله فِيهِ الْعَقْلَ الَّذِي احْتَجَّ بِهِ عَلَى الْعِبَادِ قَالَ إِنَّ الَّذِي رَأَيْتُ فِي مَنَامِي لَيْسَ بِشَيْءٍ إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ السَّرَابِ الَّذِي يُعَايِنُهُ صَاحِبُهُ وَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ لاَ يَشُك أَنَّهُ مَاءٌ فَإِذَا انْتَهَى إِلَى مَكَانِهِ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً فَمَا رَأَيْتُ فِي مَنَامِي فَبِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ قُلْتُ كَيْفَ شَبَّهْتَ السَّرَابَ بِمَا رَأَيْتَ فِي مَنَامِك مِنْ أَكْلِك الطَّعَامَ الْحُلْوَ وَ الْحَامِضَ وَ مَا رَأَيْتَ مِنَ الْفَرَحِ وَ الْحَزَنِ قَالَ لِأَنَّ السَّرَابَ حَيْثُ انْتَهَيْتُ إِلَى مَوْضِعِهِ صَارَ لاَ شَيْءَ وَ كَذَلِك صَارَ مَا رَأَيْتُ فِي مَنَامِي حِينَ انْتَبَهْتُ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي إِنْ أَتَيْتُك بِأَمْرٍ وَجَدْتَ لَذَّتَهُ فِي مَنَامِك وَ

خَفقَ لِذَلِك قَلْبُك أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى مَا وَصَفْتُ لَك قَالَ بَلَى قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي هَلِ احْتَلَمْتَ قَطُّ حَتَّى قَضَيْتَ فِي امْرَأَةٍ نَهْمَتَك عَرَفْتَهَا أَمْ لَمْ تَعْرِفْهَا قَالَ بَلَى مَا لَا أُحْصِيهِ قُلْتُ أَ لَسْتَ وَجَدْتَ لِذَلِك لَذَّةً عَلَى قَدْرِ لَذَّتِك فِي يَقَظَتِك فَتَنْتَبِهُ وَ قَدْ أَنْزَلْتَ الشَّهْوَةَ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْك بِقَدْرِ مَا يَخْرُجُ فِي الْيَقَظَةِ هَذَا كَسْرٌ بِحُجَّتِك فِي السَّرَابِ قَالَ مَا يَرَى الْمُحْتَلِمُ فِي مَنَامِهِ شَيْئاً إِلَّا مَا كَانَتْ حَوَاسُّهُ دَلَّتْ عَلَيْهِ فِي الْيَقَظَةِ قُلْتُ مَا زِدْتَ عَلَى أَنْ قَوَّيْتَ مَقَالَتِي وَ زَعَمْتَ أَنَّ الْقَلْبَ يَعْقِلُ الْأَشْيَاءَ وَ يَعْرِفُهَا بَعْدَ ذَهَابِ الْحَوَاسِّ وَ مَوْتِهَا فَكَيْفَ أَنْكَرْتَ أَنَّ الْقَلْبَ يَعْرِفُ الْأَشْيَاءَ وَ هُوَ يَقْظَانُ مُجْتَمِعَةٌ لَهُ حَوَاسُّهُ وَ مَا الَّذِي عَرَّفَهُ إِيَّاهَا بَعْدَ مَوْتِ الْحَوَاسِّ وَ هُوَ لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ وَ لَكُنْتَ حَقِيقاً أَنْ لَا تُنْكِرَ لَهُ الْمَعْرِفَةَ وَ حَوَاسُّهُ حَيَّةٌ مُجْتَمِعَةٌ إِذَا أَقْرَرْتَ أَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَى الِامْرَأَةِ بَعْدَ ذَهَابِ حَوَاسِّهِ حَتَّى نَكَحَهَا وَ أَصَابَ لَذَّتَهُ مِنْهَا فَيَنْبَغِي لِمَنْ يَعْقِلُ حَيْثُ وَصَفَ الْقَلْبَ بِمَا وَصَفَهُ بِهِ مِنْ مَعْرِفَتِهِ بِالْأَشْيَاءِ وَ الْحَوَاسُّ ذَاهِبَةٌ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ الْقَلْبَ مُدَبِّرُ الْحَوَاسِّ وَ مَلِكُهَا وَ رَأْسُهَا وَ الْقَاضِي عَلَيْهَا فَإِنَّهُ مَا جَهِلَ الْإِنْسَانُ مِنْ شَيْءٍ فَمَا يَجْهَلُ أَنَّ الْيَدَ لَا تَقْدِرُ عَلَى الْعَيْنِ أَنْ تَقْلَعَهَا وَ لَا عَلَى اللِّسَانِ أَنْ تَقْطَعَهُ وَ أَنَّهُ لَيْسَ يَقْدِرُ شَيْءٌ مِنَ الْحَوَاسِّ أَنْ يَفْعَلَ بِشَيْءٍ مِنَ الْجَسَدِ شَيْئاً بِغَيْرِ إِذْنِ الْقَلْبِ وَ دَلَالَتِهِ وَ تَدْبِيرِهِ لِأَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ الْقَلْبَ مُدَبِّراً لِلْجَسَدِ بِهِ يَسْمَعُ وَ بِهِ يُبْصِرُ وَ هُوَ الْقَاضِي وَ الْأَمِيرُ عَلَيْهِ لَا يَتَقَدَّمُ الْجَسَدُ إِنْ هُوَ تَأَخَّرَ وَ لَا يَتَأَخَّرُ إِنْ هُوَ تَقَدَّمَ وَ بِهِ سَمِعَتِ الْحَوَاسُّ وَ أَبْصَرَتْ إِنْ أَمَرَهَا ائْتَمَرَتْ وَ إِنْ نَهَاهَا انْتَهَتْ وَ بِهِ يَنْزِلُ الْفَرَحُ وَ الْحَزَنُ وَ بِهِ يَنْزِلُ الْأَلَمُ إِنْ فَسَدَ شَيْءٌ مِنَ الْحَوَاسِّ بَقِيَ عَلَى حَالِهِ وَ إِنْ فَسَدَ الْقَلْبُ ذَهَبَ جَمِيعُهَا حَتَّى لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ قَالَ لَقَدْ كُنْتُ أَظُنُّك لَا تَتَخَلَّصُ مِنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَ قَدْ جِئْتَ بِشَيْءٍ لَا أَقْدِرُ عَلَى رَدِّهِ قُلْتُ وَ أَنَا أُعْطِيك تَصَادِيقَ مَا أَنْبَأْتُك بِهِ وَ مَا رَأَيْتَ فِي مَنَامِك فِي مَجْلِسِك السَّاعَةَ قَالَ افْعَلْ فَإِنِّي قَدْ تَحَيَّرْتُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ قُلْتُ أَخْبِرْنِي هَلْ تُحَدِّثُ نَفْسَك مِنْ تِجَارَةٍ أَوْ صِنَاعَةٍ أَوْ بِنَاءٍ أَوْ تَقْدِيرِ شَيْءٍ وَ تَأْمُرُ بِهِ إِذَا أَحْكَمْتَ تَقْدِيرَهُ فِي ظَنِّك قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَهَلْ أَشْرَكْتَ قَلْبَك فِي ذَلِك الْفِكْرِ شَيْئاً مِنْ حَوَاسِّك قَالَ لَا قُلْتُ أَ فَلَا تَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي أَخْبَرَك بِهِ قَلْبُك حَقٌّ قَالَ الْيَقِينُ هُوَ فَزِدْنِي مَا يُذْهِبُ الشَّك عَنِّي وَ يُزِيلُ الشُّبْهَةَ مِنْ قَلْبِي. الخبر (بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۵۵).

أقول: لايخفى تصريح الإمام عليه السلام فى هذه الرواية بعلم الإنسان بنفسه فى حال النوم و عرفانه إيّاها كما يعلم و يعرف البدن فى اليقظة و عالم الشهادة بحيث لا يمكن الريب فيه. و كما يعلم و يعرف و يجد إنيّته و نفسه و يعلم و يعرف أنّ له الحواس فى حال اليقظة [و، الدّامغانى]. يعلم و يعرف إنيّته و يجد الحواسّ كلّها فى حال النوم و الريب فيه جنون، كما أنّه يعلم و يجد مأكولاته و مشروباته و منكوحاته أن لها الواقعيّة [ليس «أنّ لها الواقعيّة» فى الدّامغانى] حينئذٍ كما أنّ لها الواقعيّة فى حال اليقظة و الشكّ فيه سفسطة. و كما يعلم و يعرف أنّ البدن شيء محدود مكمّم له

الحواسّ الظاهرة و المكان و الهواء و المحسوسات غيره، كذلك يعلم و يـعرف أنّ الروح جـوهر بسيط له الحواس وأنّه غير المكان الّذى هو فيه و غير المحسوسات له و أنّ المحسوسات له غير قائمة به. و كما أنّ البدن حال اليقظة قد يكون تامّ الشعور و العقل و قد يكون ناقصاً كذلك يكون فى حال النوم. و كما أنّ الإنسان فى حال اليقظة قد يفقد الشعور و العقل فهو نائم كذلك فى المنامات قد يفقد الشعور فيها فهو نوم فى نوم. و لهذا الناس نيام أى فاقدون للشعور [ليس «أى فاقدون الشعور» فى الدّامغانى] و حيث إنه يعلم بحقيقة العلم و يعرف أنّ البدن الميّت فى حال النوم غيره و مع ذلك فى حال اليقظة يجد و يعرف أنّه الّذى رأى الرؤيا فى المنام يعرف و يعلم أنّه فى ضلالة و جهل من حيث عرفان نفسه و أنّ توهّمه أنّه البدن توهّم لا واقعيّة له و المنشأ رؤية البدن و توهّمه وظنّه أنّه حقيقة و واقعيّة.

هذا هو الطريق لعرفان الروح و النفس لا التوهّم أو إحساسه بالحواس و الحال أنّه هو الحسّاس بالحواس فكيف يحسّه الآلة الّتى بها يحسّ الأشياء. هذا محال. فكيف بالبراهين كما عليه أسـاس المعارف البشريّة.

و حيث إنّ تحقّق الروح و مقدّريّة جوهرها و أعراضها معلومة مكشوفة بحقيقة العلم و كذلك كونها غير المكان الّذى هى فيه و غير الأشياء الكائنة لإمتناع قيام الكائنات فى النوم بكينونتها، يظهر له بحقيقة العلم أنّ المتصوّرات و المحسوسات فى عالم النوم خـارجـة عـن حـقيقة ذاتهـا، واقعيّات فى الهواء سواء كانت بفعلها أو بفعل الملائكة أو الشياطين. فيعرف بحقيقة العلم و يعرف بنور العقل أنّ واقع الخيالات هى الصور و الهيئات المصوّرة فى الهواء، فيشهدها و يراهـا و لهـا الواقعيّة من هذه الجهة وإن لم يكن لها دلالة على شىء، إذا لم تكن صوراً و علامات لأمور واقعيّة أخرى، كما فى الأضغاث و الأحلام. فيكون سرّ عدم شهود الإنسان أرواح الأحياء و الأموات و مشهوداتهم ما هو السرّ فى عدم شهود الملائكة. (معارف القرآن، نسخه صدرزاده، صص ٥٤٥ إلى ٥٤٨؛ الدّامغانى، صص ٥٢٧ إلى ٥٣٠)

٨ ـ لمزيد بيان فى مباحث الخلقة، راجع الى رسالة «معرفة العوالم» مـن المـؤلّف فى مكتبة آستان القـدس الرضوى عليه السلام، قسـم الرسـائل المـخطوطات، الرقـم ٨٤٧٢، الواقف الشيخ غلامعلى الفائقى. و ايضاً رسالة خلقة العوالم من المؤلّف.

٧

الباب السابع من أبواب الهدى

معرفة البراهين لما جاء به الرسولﷺ فى الأبواب السابقة

والبراهين فى العلوم الإلهيّة مباينة لما فى العلوم البشريّة؛ فإنّ البرهان على ما ادّعاه صاحب الشريعة فى جميع ما جاء به ثلاثة[1]:

الأوّل: هو العقل الّذى هو حجّة الله (تعالى) [الف] على البشر.

والثانى: هو العلم الحقيقيّ، فبالعقل والعلم يخرج النبيّﷺ عامّة الناس من ظلمات التعقّلات (و التّوهمات) [ب] والتّصوّرات والتصديقات الاصطلاحيّة إلى نور العقل والعلم فى درجاتهما. فالتذكّر بنور العقل أوّلاً و بنور العلم ثانياً هو الميزان فى إقامة (برهان) [ج] صاحب الشريعة الإلهيّة، فيعرف المتذكّر بنور العقل حقيقة النور المميّز للجيّد والردى، وبنور العلم حقيقة النور الكاشف بذاته لذاته

(الف) صدرزاده.

(ب) صدرزاده.

(ج) النجفى و صدرزاده.

ولغيره، ومعرفتهما بهما بالعيان حين التذكّر بحيث لايحتاج إلى إعمال فكرٍ و نظرٍ و تأليف قياس لأنّه هو الرافع للالتباس، فيعاين كلّ ما جاء به صاحب الشريعة فى المخلوقات والمكوّنات أوّلاً و بالذات بهما. وهذان النوران يشيران بذاتهما إشارة ذاتيّة إلى خالقهما ومَن بمشيّته يجدهما واجدهما و يفقدهما فاقدهما فى درجاتهما. وستعرف تفصيل ذلك عن قريب إن شاء الله تعالى[٢].

والثالث: و هو البرهان الأعظم والشاهد الأكبر هو ربّ العزّة جلّ جلاله كما وعد نبيّه صلى الله عليه وآله بذلك.[٣] فهو المعرِّف جلّ شأنه لمن أطاع رسوله ذاته القدّوس فى كمالاته وآياته وأفعاله وحقائق مخلوقاته، وكلّما جاء به رسوله ذكّر به لذلك فى درجاتها حسب اختلاف درجات الطاعة[٤].

و هذه البراهين الثلاثة الإلهيّة وإن كان الأوّلان منها آيتان للثالث ولكن تطوّل ببرهانيّة ذاته فى العوالم السابقة فأراهم نفسه و فطرهم على معرفته فجعل الدين مؤسّساً على المعرفة الفطريّة الإلهيّة لما يعلم من الشبهة البشريّة و هى أعضل الشبهات[٥]؛ فإنّ مفهوم الوجود من الأُمور العامّة و نقيضه العدم، و هو بديهيّ التصوّر بزعمهم. فكلّ شيء إمّا وجود وإلّا يكون عدماً وهو الكذب و إلّا لزم ارتفاع النقيضين. وبنوا على المفهوم العام أساس الفلسفة. ولمّا كان حيث ذات حقيقة الوجود حيثيّة الإباء عن العدم فلا واقع فى عالم الكون إلّا مصداق الوجود.

و أمّا الأعدام فلا واقعيّة لها أصلاً، فحقيقة الوجود هو الواقع فقط. فليست حقيقة الوجود إلّا أزليّاً وأبديّاً بل تلك الحقيقة نفس الأزل و الأبد و ماكان حاقّ حقيقة ذلك؛ فلا شبهة أنّه الربّ العزيز لأنّه نفس الأزل والأبد.

هذا غاية توهّم البشر من كون حقيقة الوجود هو الله تعالى شأنه. ولمّا كانت هذه من أعضل شبهاتهم تكفّل الربّ العزيز القدّوس تعالى شأنه لرفع هذه الشبهة فى أصل الخلقة أوّلاً[٦]؛ فخلق الخلق فى العوالم السابقة على هذه النشأة

الدنياويّة فقال (جلّ جلاله)[الف]:

«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الأُولَى فَلَوْلاَ تَذَكَّرُونَ» [ب] و[٧٢*]

وعرّفهم فى تلك النشأة نفسه القدّوس وأراهم نفسه[٧٣*]، وأثبت المعرفة فى قلوبهم[٧٤*] و فطرهم عليها، فقال عزّ من قائل فى كتابه:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِى آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى». [ج] و[٧٥*]

ثمّ جعل الدين مؤسّساً على هذه المعرفة الفطريّة فقال تعالى:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللهِ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَتَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَيَعْلَمُونَ»[٧٦*] و [د]

فهو جلّ جلاله خالق الوجود و ربّ الوجود و ربّ الحياة و ربّ العقل و العلم و القدرة و القوّة، و هذه الأنوار [هـ] المجرّدة الّتى بهرت أفكار البشر فظنّوا أنّها الربّ الملك القدّوس؛ هى من أعظم آياته تعالى شأنه.

و لايلزم ارتفاع النقيضين لأنّ مالك الوجود ليس فى رتبة الوجود و الاتّحاد فى الرتبة شرط التناقض. فهو جلّ شأنه ليس بالوجود و لابالعدم بل هو ربّ الوجود و مالكه. والخلق لمّا أفاض عليهم المعرفة الفطريّة لو رجعوا إلى فطرتهم ولاسيّما عند البأساء و الضرّاء يجدوا بربّهم ربّهم، وبه يعرفون أنّ الوجود الظاهر بذاته الّذى هو نقيض العدم ليس هو الربّ تعالى شأنه، بل هو من آياته والحجّة

(الف) صدرزاده.

(ب) سورة الواقعة، الآية ٦٢ .

(ج) سورة الاعراف، الآية ١٧٢ .

(د) سورة الروم، الآية ٣٠ .

(هـ) كانت فى المصدر و نسختى الملكى الميانجى و صدرزاده «الأمور النورية» ولكن بدّله المؤلّف بـ«الأنوار» فى تصحيحه المصدر.

علی کمالاته، و وجدوا به جلّ وعلا أنّ ظهور الوجود وکشفه عن الحقائق المظلمة ذاتاً، وتحقّق الحقائق و ثباتها و بقائها و زوالها و تغيّراتها كلّها بالوجود عن مشيّة مالکه لابنفس الوجود، لأنّ الوجود بنفسه لايقتضی حدوث بعض و لاحدوث الآخر و البقاء و الزوال و الوجدان و الفقدان و التغيّر و التبدّل، بل الوجود مقدّس عن التاثير و التأثّر، فكيف بالاقتضاء المختلف، فهذه الاختلافات (الف) أمر بيد مالكه و بمشيّة مالكه جلّ جلاله وتقدّست أسمائه (و اذا كانت الاشياء فی ثباتها و بقائها بالوجود فلاتقع فی رتبة الوجود کی يلزم الارتفاع) (ب) و يأتی لذلك مزيد بيان إن شاء الله تعالی.

هذا إجمال الكلام فی مخالفة العلوم والحكمة الإلهيّة للعلوم والفلسفة البشريّة، وتفصيلها يأتی فی محلّه إن شاء الله تعالی.

(الف) يكون فی نسخة صدرزاده عوض «فهذه الإختلافات»، «فهو».

(ب) صدرزاده.

تذييلات الباب السابع

١ - يشير المؤلّف إلى ثلاثة براهين فـي كـلماته و هـم العـقل و العـلم و الرّب. أمّـا المراد من برهانيّة الرّب تعريفه تعالى نفسه وكنه مخلوقاته، لمطيعى رسوله. و الطّريق للوصول إلى هذا التعريف إثنان، تجدهما فى مباحث العقل و العلم فى الأبواب الرّابع، السّابع و الثالث و العشرون.

٢ - ولقد بيّن المؤلف في موقف آخر من آثاره مـايكشف الحـجاب عـن سـرّ بـعثة الأنبياء و الرّسل عليهم السلام بعد إكتمال عقولهم و الحكمة في أن الله لم يتّخذ قطّ مجنوناً وليّاً:

يكون اساس المعارف على المعرفة التّامة الكاملة الحقّة الحقيقية بلا مجال للكامل التّام الواجب الواجد للحجج الالهية، لهذا لا يرسل و لا ينبئ الرّسول و النّبي الّا بعد كمال عقله و ما اتخذ الله وليّاً مجنوناً. و سرّ ذلك انّ المعرفة به تعالى و بغيره به تعالى لا بالتفات العلمى أو العقلى اليه و إلى غيره كما توهّم. توضيح [ذلك] أنّ المعرفة عند البشر بين طورين، إمّا عند الباحثين و الحكماء الإلهيّين [و] كمالها عبارة عن التّوجّه التام و الالتفات العقلى اليه تعالى بتوسط العناوين الحاكية عنه تعالى شأنه و معه لا يمكن التوجه الى غيره. و عند الواصـلين و المكـاشفين لا يكـون إلّا بـالتوجه و الالتفات العلمى بالعلم الحضورى الفانى فى المفنى فيه و عند استغراق التوجه و الالتـفات اليـه لا التفات الى غيره. و هذه المعرفة ناقص من وجوه مع غمض العين عن اصلها، و أنّها عين الجهالة و الضلالة و ليس المعروف بها هو الحق تعالى شأنه؛ اوّلاً من جهة نفس المعرفة فإنّها بالوجه على مشرب الحكيم و بالحيرة فى مشرب الكاشف. الثّانى من جهة الغفلة عن النّفس و الإنيّة و أحوالها و فقدانانها. الثالث من جهة الغفلة عن العلم و معلوماته و الشعور و مـا يشـعر بـه و العـقل و

معقولاته. الرابع من جهة نقصان العارف و عدم كماله. الخامس من جهة العجز عن الايمان و العبادة و الخضوع و السئوال و التضرّع فى حال كمال المعرفة. و هذا بخلاف المعرفة الّتى اساس المعارف الإلهيّة فى كلام الله العزيز فإنّه ليس بالتوجه و الالتفات العلمى أو العقلى اليه و الغفلة عن غيره؛ بل مثله الالتفات بالإلتفات، لا بالتوجه و لا التعقل العلمى او العقلى الى الالتفات. و نظير معرفة العلم بالعلم، لا بالتوجه العلمى او العقلى الى العلم، و نظير معرفة العقل بالعقل، لا بالتوجه و الالتفات العلمى او العقلى اليه. و حيث أنّ معرفة الحقّ بالحق لا بالتوجه العلمى أو العقلى اليه يكون فى شدّة غير متناهيّة أحق و أبين من كلّ ما يعلم و يعقل و يدرك بالحواس، و حيث أنّه بالحق يعرف الإنّية و النفس و حواسها، لأنّ معرفة الحقّ بالحق بالقيومية و الحافظيّة و الممسكية و الاحاطة يلازم معرفة النفس و أحوالها و هو التوحيد به، و حيث أنّه به يكون فى شدّة غير متناهية، نظير من يعرف العقل أو العلم فإنّه يلازم معرفة المعقولات و المعلومات، هكذا معرفة الرّب تعالى شأنه. و حيث أنّه يعرف العلم و الحياة و الشعور و العقل به لأنّه لازم معرفته به فى مالكيّته للكلّ يكون وجدان العارف العلم و الشعور و العقل فى شدّة غير متناهية. و حيث أنّه يجد العلم و الشعور و العقل به يعرف المعلومات و المفهومات و المعقولات. و حيث أنّه يجد المعلومات و المعقولات يكون العارف تامّاً كاملاً واجداً للحقّ و نوره و حجّته و احكام حجّته و عليه أساس جميع تذكّرات الخطب. و حيث أنّ العارف تامّ كامل، يتمكن من الايمان و العبادة و التضرع و الخشوع حتى فى حال الوصول بربّه و عليه يكون المعرفة حق المعرفة و كمال المعرفة بلا مجال للكامل العاقل التام و ما إتّخذالله وليّاً مجنوناً (فهرس المعارف، نسخة الدامغانى فى تتمّة رسالة فى بيان وجه إعجاز القرآن و أنّه كلام الله، صص ۵۱ و ۵۲)

۳ ـ يعبر المؤلف من تعريف الرب نفسه و شهادته بوجدان الرّب بالرّب حيثما بيّن الفرق بين التوجه و الوجدان في معرفة الشيء بالشيء.

مقرّب معرفة الشيء بالشيء أنّ التوجه الى المعلومات و المعقولات بالعلم و العقل، و التوجه الى الاشياء بالحياة و الشعور الّذى عين العلم و العقل، و التوجه الى نفس الحياة و الشعور بنفس الحياة و الشعور لا بغيره، و يعرف العلم بالعلم و العقل بالعقل و الحياة بالحياة و الشعور بالشعور لا بغيره، و ليس معرفة الحقّ كذلك و ليس هذا مثلاً له بل مقرّب و تأنيس. أمّا مقرّب عدم المنافات بين معرفة الشيء و التوجه اليه بمعرفة غيره بلاتوجه أنّ من عرف العقل بالعقل حين أنّه يعرف العقل بالعقل و يجده به أنّه يعرف الحسن و القبح به لأنّ حيث ذاته كشفهما بالضرورة. و

هذا ايضاً ليس مثلاً بل مقرّب، لأنّ معرفة الحقّ ليس بالتوجه اليه بأن يقال يتوجه اليه لأمرين، الاول: أنّ التوجه يتوقف على معرفة من يتوجه اليه ـ امّا: بالمعلومية او معقولية او يتوهم ـ وكلّها مسلوبة لأنّ الكلام فى المعرفة الّتى مقدّم على التوجه. الثانى: أنّ التوجه بالشىء الى الشىء مبنى على وجدان الشىء اوّلاً ثمّ التوجه به اليه، و ليس الانسان واجداً له كى يتوجه به اليه، بل معرفة الرّب ليست حاصلة بالتوجه اليه. بل معرفته لوجدانه تعالى؛ نظير وجدان الحياة بلااختيار و لا قدرة. و بعد وجدانه و معرفته تعالى، التوجه اليه ليس بعلمه و عقله بل عدم التوجه الى غيره تعالى. فليس التوجّه الى الّذى و جده بعلمه و عقله و شعوره و فهمه كى يصير ذات الحق معلوماً معقولاً مفهوماً مشعوراً به؛ كيف و هو عين تحديد ذاته تعالى. فالعاقل التام الكامل بالفعل، الشاعر الى نفسه و فقداناته و عقله و معقولاته، يذكّر بالحالة الّتى كان تامّاً كاملاً، عالماً بالمعلومات عاقلاً واجداً للعقل و جميع معقولاته و احكامه واجداً للشعور بجميع حالاته و خصوصياته، بأنّه كان يجد فى تلك الحالة من يعرفه أنّه ربه و منجيه و مغيثه و فى حال وجدانه اياه و معرفته أنّه ربّه كان تام العقل و الشعور بين يديه يتضرع و يلتجى و يدعوه... الكلام فى اصل الوجدان و المعرفة و عليه ظهر أنّ معرفة الحق خلاف التوجه اليه بل المعرفة الّتى جاء به صاحب الشريعة هو كمعرفة الحياة بوجدانه و معرفة الشعور بالوجدان بلا توجه، بل بالقهر و الغلبة مع فرق و بلا شبه. فكلّ أُحد مفطور بهذه المعرفة و عند الغفلة عنه يذكّر به تعالى. و التذكر ليس توجّه الإنسان اليه لأنّ التوجه لابد من معروفية الشىء كى يتوجه اليه، بل التذكر به مع الغفلة و المفروض حال الغفلة، لايجد و هو غافل عنه، و لا يجده كى يتوجه به اليه بل التذكر مع الغفلة. و وجدانه تعالى ثانيا به تعالى لا بالتوجه، بهذا مع كمال التوجه لا يجده لأنّ وجدانه تعالى ليس تحت قدرة البشر كى يتمكن من التوجه اليه أن يجده، لأنّ الوجدان نظير وجدان الحياة و العلم. فعليه ظهر أنّ المعرفة الّتى اساس الدين عبارة عن وجدان الحق كلّ احد مفطور بوجدانه يجده قهراً حال البأساء و عند الاحتجاب يذكر و يرفع الغفلة، يجده إن شاء الحق [أن] يجده «يابن آدم متى اردتنى وجدتنى» و وجدان الحق ليس بالتوجه به اليه.

فلا منافاة بين وجدانه تعالى و وجدان كل شىء به و عرفانه تعالى و عرفان كل شىء به، بل التوجه به إليه، لأنّ معرفته به ليس بالتوجه اليه كى ينافى التوجه الى غيره، بل لوجدانه انه قويا و به يتوجه الى غيره. فاذا عرفت ذلك لايحتاج البشر فى معرفته إلّا الى التذكر بمن يجده حال البأساء فإنّه يعرفه به لا بغيره. و لايحتاج الى شىء إلّا ماكان عين مفاد الخطب فإنّه يذكّر بما نقول. و منه ظهر أن يذكّر أوّلا بأنّه يجده تعالى فى حال كمال العقل و الشعور و العلم و وجدان المعلومات كلّها،

یجد من یعرفه أنّه ربّه تعالی، یلتجی الیه. فیجده بلااختیار و لا توجه الی شیء، بل وجدانه کوجدان الحیاة لا یشک فی الحیاة. و کذلك لا یشك فی من یجده، فإنّه لا بعلمه و لا بفهمه و لا بعقله کی یشك فیه. بل یجده قهراً بلااختیار، و لأنّه یجد أنّ من یجده غیر ما نعلمه من البشر فی الحکمة و العرفان ـ و هذه هی المعرفة الثابتة ـ یجده الانسان بلااختیار و توجه و فعل منه اصلا. فیذکّر بأنّه لا یکون فعله و لا سنخ معلوماته و معقولاته، فهو فعله تعالی، هبة منه تعالی. فیذکر بعلوّه عن المعقولیة و المفهومیة و المعلومیة و الموهومیة بالکلیة. فیذکّر بأنّ من کان کذلك لا یعرف إلّا بذاته فی جمیع کمالاته. فیذکّر بأنّ وجدانه و معرفته به تعالی ـ فی عین وجدان فقره و إحتیاجه و إضطراره الیه تعالی ـ و هو عین وجدانه إیّاه به تعالی و معرفته به أنّه قیّومه و حافظه و ممسکه بلامعلومیّة و لا معقولیة؛ و هذا عین توحیده فی الرّبوبیّة و الالهیّة. و یذکّر بأنّه یجد نفسه صرف الفقر و الإحتیاج به و هو عین معرفته به تعالی أنّه شیء بحقیقة الشّیئیّة و غیره شیئیّة به و هذا أوّل درجة التّوحید. فعلیه، عرفانه تعالی به، کان ملازماً مع عرفان غیره و تمیزه عن ربّه بالشیئیّة به و کونه شیئا بحقیقة الشیئیة. (فهرس المعارف، نسخة الدّامغانی فی تتمة رسالة فی بیان وجه اعجاز القرآن و أنّه کلام الله، صص ۵۲ إلی ۵۶)

۴ ـ بیانه في برهانیة الرب في تعریف نفسه و کنه مخلوقاته في أثر آخر:

أمّا البرهان علی ذلك [أی علی حقّانیة القرآن و رسالة الرسول و خلافة الائمة علیهم‌السلام] فحیث إنّه صلی‌الله‌علیه‌وآله لم یبعث لسوق البشر إلی معرفة الحقایق بالقوّة البشریّة بل بالنور الإلهی و القوّة الربانیّة، فإنّه سیّد الأنبیاء و سلطان السفراء، هو الحقّ المتعال جلّت عظمته کی ینظر المؤمن إلی الأشیاء بنور الله و یبصر به و یسمع به. فهو صلی‌الله‌علیه‌وآله مذکّر العارفین و الموحّدین من أمّته بحقائق الأشیاء و یکون الحقّ تعالی شأنه شهیداً علی صدقه. و برهانه الثانی هو نور الولایة و العلم الإلهی لعلماء امّته. و برهانه الثالث نور العقل الّذی هو حجّة إلهیّة علی آحاد أمّته. فهو المذکّر لما یجدونه بهذه الأنوار [الإلهیّة، النمازی] فصلّی الله علیه و آله. أمّا البرهان الأوّل، فمن عرف ربّه فی وحدانیّته لابدّ و أن یکشف له بربّه حقایق المخلوقات فیری به [: بربّه، النمازی] أنّ حیث کنه جمیع الأشیاء و حقیقتها سنخ واحد و هو الکون و الشیئیّة المظلمة الذات و یعرف بربّه أنّ ما یتوهّمه من قبیل أنّ الأرض حقیقة خارجیّة ثابتة غلیظة و أنّ الجبال أجسام کثیفة ثقیلة و أنّ الماء جسم سیّال إلی غیر ذلك جمیعها صرف التوهّم، فإنّ الشیئیّة و الکون و الثبات فی نفسه فضلاً عن الغلظة و الکثافة و الثقالة عین الموهوم فإنّه لاشیئیّة لها [بنفسه، النمازی] بوجه، بل حیث ذاتها الشیئیّة بالغیر فکیف

بأعراضها. فيعرف أنّ كنه الأرض ليس إلّا الكون و الشيئيّة بالغير و هذا سنخ ذاته، و أنّ الصورة العرضيّة عرض عارضة له كما أنّ الجبال كذلك، و الكثافة و الثقالة ليست إلّا صورة عرضيّة لها. و كذلك يعرف بنور ربّه أنّ حقيقة الماء كينونة بالغير و الحركة و السيلان و البرودة عارضة عليه. و هكذا النار ليس إلّاكينونة [بالغير، معرفة العوالم و التمازى] و الحرارة و الضياء عارضة. فيعرف بربّه أنّ مباينة الماء و النار و الجبال ليس إلّا من جهة أنّ النار مركبة من الكائنات الواحدة [:الواجدة، معرفة العوالم] بالسنخ الممتازة بالأعراض عرضها الحرارة و الضياء... فيعرف بربّه أنّ حيث ذات الكائنات حيث الكون الّذى حيث ذاته الامتداد الّذى من أعراضها [: أعراضه، التمازى] اللازمة عروض الأبعاد الثلاثة عليه. فيعرف أنّ هذا الامتداد الّذى حيث ذاته لا يناقض الانفصال الحقيق الخارجي... فيعرف بربّه أنّ حقيقة كلّ شيء قابل للأعراض المختلفة و أنّ هذا من ذاتيّات الكائنات و يعرف بربّه أنّ التباين الضروريّ بين الأنواع راجع إلى اختلاف تركيبها فإنّ كلّ نوع مركب بالامتزاج من الجواهر المتعدّدة الممتازة بالأعراض على خلاف النوع الآخر... تركيباً امتزاجياً صناعياً أو مركب من المركب منها كذلك و يعرف أنّ المخصّص رأيه تعالى شأنه و أمره. و يعرف بربّه أنّ اختلاف الآثار [: الإختلاف و الآثار، معرفة العوالم] من الأنواع يرجع إلى أحد الأمرين إمّا مكونيّة الشيء بنور الولاية لشيء أو كينونة عرض عن إذنه تعالى و رأيه. و يعرف بربّه كنه روحه و إنيّته، أنّه كون بسيط مقدّر مكمّم. فيعرف به الكائنات الأخرويّة البسيطة لأنّ روحه منها و منها جائت. و يعرف بربّه صعود روحه و عروجه فى الهواء فى حال النوم. فيعرف بربّه سنخ الكائنات الأخرويّة البسيطة و صعودها و عروجها كما يعرف بربّه أنّ النورية و الظلمة من اعراض الأرواح و أنّ سنخ ذات الكلّ واحدة و أن فقدان نور الولاية ظلمة و وجدانه تنوّره. فيعرف بنور ربّه أنّ النور و النّار البسيطتين مختلفان بالأعراض لا بالذات. فيعرف بربّه سنخ عالم الآخرة و دار الجنّة و النّار و العليّين و السجّين. فيظهر له كالشمس صدق قوله تعالى و من آياته أن تقوم السماء و الأرض بأمره كما يعرف بربّه تركّب روحه مع بدنه و أنّه تركيبى اختلاطى امتزاجّى و أنّ سنخ كينونة الروح سنخ يملاء الملاء و ينفذ فى الشيء [الملىء، التمازى] بلاوحدة طبيعى. فيعرف بربّه أنّ قوام عالم الدّنيا بالتركيب الصناعى فهو دار العرض و الغرور و يعرف أنّ اهل الدنيا إحتجبوا بالأعراض عن الحقائق؛ فالأعراض حجابهم. فيعرف أنّه لابدّ لها من الفناء. فاذا عرف ربّه فى توحيده و امتيازه عن مخلوقاته و ان غيره تعالى كينونة مباينة بالذات مع ربّه، يعرف أنّه لا يحتاج فى كشف حقايق الأشياء الّا الى المذكّر، لأنّ برهان المذكّر شهادة الحقّ على ذلك. (معارف القرآن، نسخة صدر زاده، صص ٣٤٠ و ٣٤١؛ معرفة العوالم

(نسخة الآستانة)، ص ٢٧ ؛ النمازى، صص ٤٧٥ إلى ٤٧٧)

٥ ـ ولقد بيّن المؤلف في موقف آخر من آثاره كيفية الربط بين البراهين الإلهية الثلاثة و إرتفاع معضلات البشر في المعرفة بها هكذا:

ان العلوم و المعارف البشريّة فى ستّمأة سنة قبل نوح على ما صرح به اهل هذا الفن إلى الآن مبتنى على اليقين و الجزم. فإنّ اساس العلوم البشرية المنتشرة فى الشرق و الغرب كان فى اليونان و اليونانيّين و منهم انتشر التصوف لأنّ اول من نقل عنه القول بالتصوف و وحدة الوجود بمعنى أنّ جميع الاشياء صور لوجود واحد هو اكسيوفان الحكيم فى سنة ستّمأة قبل الميلاد فإنّه قال بوحدة كلّ الاشياء و تبعه برمانيدس الحكيم؛ فانتشرت الحكمة البشرية فى الشرق و الغرب الى يومنا هذا. فظهرت الدهريّة و الطبيعيّة و الماديّة منها. و من الواضح و الظاهر أنّ اساس علومهم و معارفهم كائنة ماكانت و عقايدهم فى أىّ ملّة و أىّ دين على اليقين و الجزم. و افضل اليقين عندهم ما حصل من الحواسّ الظاهرة و عليه المادّيون. و حيث أنّ الجزم و اليقين ليس حيث ذاته النور و صرف الكشف و لهذا لايمتاز صوابه عن خطائه و حقه من باطله و علمه عن جهله و صدقه عن كذبه لعدم الميزان عند البشر لتميّز بينهما و لهذا أساس علومهم على الاختلاف و ليس لهم رافع للخلاف و لهذا لا يكون جزمهم و يقينهم إلّا عين الظّلمة و الجهل و لا مجزوماتهم و متيقّناتهم إلّا عين المظلمات و المجهولات. و لمّاكان سلوك طريق لا يأمن الإنسان من خطائه فى احراز نجاته و هلاكه وكماله و نقصه و ثوابه و عقابه، قبيحاً عند كل عاقل بالفطرة يجب عليه الاحتياط. فسلوك طريق مثل هذا فى هذا الامر خطير و تسمية الظلمة و فقدان النور علما و معرفة عين الضّلال المبين. و لمّا كان كذلك اراد الله تعالى نجاة البشر عن تلك الظلمات و هدايتهم عن هذا الضلال المبين و الرحمة عليهم برفع الخلاف بين جميع الملل و الامم فى اهل العالم و ان يعرف الحق من الباطل و يفرق بين علم اليقين و جهله و تميز صدقه عن كذبه و حقه عن باطله و قد كان هذا الامر بهدايته تعالى عباده الى نفسه بنفسه و تعريفهم نفسه القدوس وكمالاته بنفس ذاته كى يرون بقلوبهم ربّهم بحقيقة الايمان فيرتفع الخلاف بين الماديين و الطبيعين و الدهريين و بين الالهيين من اهل العالم و بين الحكماء المتفلسفين و الصّوفية المتألّهين، فيعرفوا بربهم آياته و نعمائه و آلائه و رسوله و خلفائه، فيرتفع الخلاف عن اهل العالم بالكلّية حتى بين المسلمين فى امر الخلافة. و اراد تعالى شأنه ان يجعل لهم من نوره، و هو العلم الالهى، فيكشفوا به حقائق الاشياء فيستغنوا عن التعليمات البشريّة و تحقيقاتهم و يرتفع الخلاف عن بينهم فيها. فأراد أن يروا بنور ربّهم اسرار الامور و

لطائفها، فيعرفوا بهذا النور كنه عالم الدنيا و عالم الاخرة كى لا يحدث الخلاف بين البشر فيها، فيصيروا احياء بحياة طيبة و هذه هى النعمة العظمى و الموهبة الكبرى و الرحمة الواسعة الغير المتناهية. و حيث أنّ الاكرام بهذه النّعمة لابد و أن يكون للعاقل بما أنّه عاقل لا العاقل الّذى هو أخبث من الحيوان ـ لأنّ الإنعام عليه مع كونه أخبث ممن لا عقل له من الحيوانات قبيح بالضرورة كمن يعصى فطرته و يغفل عن الاستضائة بنور عقله و لا يجتنب ماكان مفطورا بوجوب اجتنابه فيتكبر و يستكبر و يعاند و يجحد و يظلم العباد كالسّباع و يستغرق فى الفسوق العقليّة كالمجانين ـ لهذا انزل الله تعالى هذا القرآن المجيد و جعله تذكرة الى نور عقول جميع اهل العالم و ذكّرهم بهذا النور بأنّهم فى الظّلمات و الضّلال المبين، و ذكّرهم بمعرفتهم ايّاه تعالى بفطرتهم، و ذكّرهم بآياته الظاهرة بنور عقولهم و بنعمائه و آلائه الّتى يعرفونها بهذا النور و يشهدون فقدان هذه النعماء و وجدانها الّتى حيث ذاتها الآيتيّة لواهبها و لكمال الواهب كالحيوة و الفهم و العلم و العقل و القدرة و القوة و الرحمة و الرأفة و الحياء و المحبّة و غيرها من نعمائه الّتى يمدّهم بها و يجدونها مرّة و يفقدونها اخرى، و ذكّرهم بالمنكرات العقليّة و معروفاتها و حسن افعالهم و قبحها الظاهران بنور العقول، و ذكّرهم بما هو ظاهر بنور عقولهم من وجوب الشكر و التسليم و الانقياد و التواضع و الخضوع لصانعهم و ربّهم، و ذكّرهم بما هو ظاهر بهذا النور من قبح التكبر و الاستكبار و الجحود و العناد و الإعراض و الاستخفاف و الاهانة بربهم، و ذكّرهم باستحقاق العقوبة الظاهرة بنور عقولهم. فوعظهم بهذه الحكمة الالهيّة و انذرهم و خوّفهم بأنّه عند عصيان عقولهم و ارتكاب هذه الجرائم العظام تركهم فى الظلمات فيختم على قلوبهم و يرينها و يضيق صدورهم و يكون كلامه عمى عليهم فلايزيدهم هذه الحكمة الإلهية و الهداية الرّبانية إلّا خسارا و حسرة بل طغياناً و كفراً و هذا الهلاك الابد. و بشّر من اطاع عقله و اتّقى القبائح العقليّة و أتى بمحاسنها فسلم و انقاد و احسن بشرح الصدر و اعطاء نوره و اخراجهم من الظّلمات الى النور و كتابة الايمان و انزال روح الايمان و السّكينة عليهم و بشر المؤمنين بلقائه تعالى. (فى وجه اعجاز كلام الله المجيد، نسخة صدرزاده، صص ٤ إلى ٦؛ و نسخة الدّامغانى، صص ٥ إلى ٧)

۶ ـ يشرح المؤلف جواب هذه الشبهة ايضاً في الباب الثامن عشر ذيل عبارة و توهموا أنّ هذه الحقيقة هو رب العزة و ايضاً يقول في أثر آخر:

و فى بعض الأخبار أنّه خلق الارواح فاخذ منهم الميثاق فغيّبهم بعد ذلك. فخلق السماوات و الارض و الجنّة و النار و خلق آدم و اعاد تلك الارواح الى نشأة الاجساد. فظهر بذلك دفع شبهة

أصحاب المادة و اصحاب وحدة الوجود بان الصانع لابدّ و أن يكون فی هذا النظام لأنّه نـظام الوجود و ماورائه عدم محض و هذا النظام مركب من الوجود و الماهيّات و حيث أنّ الماهيّات بما هی غير مؤثّرة فيكون الصانع نفس الوجود. و تاسيس وحدة الوجود من اصـحاب المـادة، ثم اصحاب العرفان اتّخذوه منهم و نقّحوها. و من الماديين من قال بالجوهر الفرد و منهم من قال بمادة المواد و منهم من قال بالذرات و كلّ هذا باطل مردود تعالی الله عن ذلك عـلوّاً كـبيراً. (انـوار الهداية، ص ۷۶)

٨

الباب الثامن من ابواب الهدى[الف]

فى ذكر قيام أهل الإيمان من أصحاب الأئمّة عليهم السلام و الفقهاء رضوان الله عليهم على خلاف مقالة الفلسفة و العرفان و فى الإشارة إلى مبدء هذين المقالتين

قال العلاّمة المجلسيّ رحمه الله في كتاب السماء و العالم من البحار و هو المجلّد الرابع عشر منه فى التتميم الّذى ذكره فى باب المعادن و الجمادات و الطبائع هكذا:

و عن سقراط أنه سمع بموسى عليه السلام و قيل له أ وَ هاجرت إليه؟ فقال نحن قوم مهذّبون فلا حاجة إلى من يهذّبنا![ب] هكذا نقل المجلسيّ رحمه الله.

ثمّ حكى المجلسيّ رحمه الله عن بعض قدماء الأطبّاء أنّه نقل عن جالينوس كلاماً وهو أنّه قال فى طيّ كلامه:

(الف) أضفنا «من أبواب الهدى» من نسخة صدرزاده.

(ب) بحارالأنوار، ج ٥٧، ص ١٩٧.

«الفرق فى ما بين إيمان موسى و إيماننا و أفلاطون و سائر اليونانيين هو هذا: موسى يزعم أنه يكتفى بأن يشاء الله أن يزين المادة و يهيئها لاغير فيتزين و يتهيأ على المكان و ذاك أنه يظن أن الأشياء كلّها ممكنة عند الله فإنه لو شاء الله أن يخلق من الرماد فرساً أو ثوراً دفعة لفعل و أما نحن فلا نعرف هذا و لكنا نقول إن من الأشياء أشياء فى أنفسها غير ممكنة و هذه الأشياء لايشاء الله أصلا أن تكون و إنما يشاء أن تكون الأشياء الممكنة»، انتهى (الف).

و نسب الجهل فى آخر كلامه استهزاءً بموسى على نبيّنا و آله و عليه السلام (ب).

و تظهر عن كتاب سير الحكمة فى الغرب وحدة الوجود قبل الميلاد و انتشاره مقارن مع بعثة الرسول الاكرم (ج).

فهذه الأقوال كانت متداولة بين البشر قبل بعثة النبيّ الخاتم صلى الله عليه و آله، فهل يمكن سكوته صلى الله عليه و آله عن بيان المعارف الإلهيّة فى قبال الأقوال المختلفة البشريّة مع أنّه صلى الله عليه و آله (من) (د) أشرف من بعثه الله جلّ جلاله لتعليم المعارف الإلهيّة، فلابدّ من إعلانه وإعلان أوصيائه عليهم السلام بطريق الهداية البشريّة و ضلالتها.

ومن نظر فى التواريخ و فى الروايات يرى أنّ فى عصر الأمويّين و العبّاسيّين كانت الخلفاء يروّجون الفلسفة و التصوّف، و فى عصر المأمون العبّاسى بعد ترجمة

(الف) بحار الأنوار: ج ٥٧، ص ١٩٣.

(ب) كانت فى المصدر و أيضاً فى نسخ النجفى و ملكى الميانجى و صدرزاده:
و فى بعض التواريخ أنّ اول من نقل عنه القول بأنّ العالم جوهر واحد عين الصانع هو اكسيوفان اليونانى الفيلسوف فى المأة السادسة قبل ميلاد المسيح و تبعه تلميذه الحكيم برمانيدس اليونانى و نسب فى تاريخ آخر غورقياس و بروماغورس و اهساس (اهباس) و پلوش و پورفر (پورفير) الى التصوف (انتهى)؛ ولكن حذفه المؤلّف فى تصحيحه المصدر.

(ج) هذه عبارة أضافه المؤلّف فى تصحيحه المصدر.

(د) صدرزاده.

الفلسفة وقعت المناظرات الفلسفيّة فى مجلسه بين المروزيّ و ثامن الأئمّة عليه السلام. وقد صرّح في صدر الرواية [الف] بأنّ مقصود المأمون كان إفحام الرضا عليه السلام فى مناظرة المروزيّ معه صلوات الله عليه، ولكن الله غالب على أمره، وقد افتضح المروزى أشدّ الافتضاح حتّى باعتراف المأمون حيث لامه لمناقضاته.

وفى رجال الكشّى [ب] فى كتب هشام بن الحكم كتب منها: كتاب الدلالات على حدوث الأشياء، وكتاب الردّ على الزنادقة، وكتاب الردّ على أصحاب الطبائع، وكتاب الردّ على أرسطاطاليس فى التوحيد.

و فيه [ج] عن الشيخ الأجلّ الحسن بن موسى النوبختيّ كتاب الردّ على أهل المنطق، وكتاب التوحيد وحدوث العالم.

وفيه [د] عدّ النجاشيّ من كتب فضل بن شاذان كتاب الردّ على الفلاسفة.

وفى البحار [هـ] وعدّ الشيخ منتجب الدين فى فهرسه من كتب القطب الدين الراونديّ كتاب تهافت الفلاسفة، وهو من أجلّة الأصحاب. وطعن عليهم الصدوق رحمه الله فى مفتاح [و] كتاب إكمال الدين.

(الف) الإحتجاج الطبرسى، ج ٢ ، ص ٣٦٦ .

(ب) لم نحصل عليه فى رجال الكشى ولكن وجدناه فى النجاشى، ج ١ ، ص ٤٣٤ ، الرقم ١١٦٤ ، هشام بن الحكم، ابو محمد.

(ج) لم نحصل عليه فى رجال الكشى و لكن وجدناه فى النجاشى، ج ١ ، ص ٦٣ الرقم ١١٦٤ ، الحسن بن موسى، ابو محمد النوبختى.

(د) رجال النجاشى: ج ١ ، ص ٣٠٦ ، الرقم ٨٤٠، الفضل بن شاذان بن الخليل، ابو محمد الازدى النيشابورى.

(هـ) بحار الانوار، ج ٥٧، ص ١٩٧.

(و) صدرزاده: مفتتح و أيضاً يكون فى بحارالأنوار «مفتتح».

و فى الرجال (الف) عدّ للشيخ الأعظم المفيدﷺ كتاب جوابـات الفـيلسوف فى الإتحاد، وكتاب الردّ على أصحاب الحلاّج.

هذا مضافاً إلى ما ورد من أهل بيت العصمةعليهم السلام الروايات الصريحة فى طعن الطائفتين والطعن فى مقالاتهم[1] بحيث كان أصحابهم معرضين عنهما و لهذا كتبوا فى الردّ على الطائفتين كتباً كما سمعت. و مضافاً إلى تصريح الآيات و الروايات و الأدعية و الخطب عنهمعليهم السلام بخلاف هؤلاء القوم ممّا لايكاد يحصى، ولهذه الجـهة أعرض المسلمون والمؤمنون عنهم فى عصر الأئمّةعليهم السلام إلى هذه الأعصار، وكانت الطائفتان فى كلّ الأعصار يتّقون من أهل الإيمان فلا يظهرون مقالاتهم عند عامّة المؤمنين.

(و فى الوسائل فى باب كراهة لبس الصوف و الشعر إلّا مـن عـلّة فى لبـاس المصلّى بعد نقل عدّة من الروايات فى ذلك، قال عليه الرّحمة: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ فِي الْمَجَالِسِ وَ الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ الْآتِي عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَلْبَسُونَ الصُّوفَ فِي صَيْفِهِمْ وَ شِتَائِهِمْ يَرَوْنَ أَنَّ لَهُمُ الْفَضْلَ بِذَلِكَ عَلَى غَيْرِهِمْ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمْ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.

وَ رَوَاهُ وَرَّامُ بْنُ أَبِي فِرَاسٍ فِي كِتَابِهِ وَ كَذَا الطَّبْرِسِيُّ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ. انتهى كلام الوسائل.) (ب)

و (ج) فى الفائده الثالثة من خاتمة مستدرك الوسائل للعلّامة النورى نقلاً عن

(الف) رجال النجاشى: ج ۱ ، ص ٤٠١ .

(ب) تكون رواية الوسائل اضافة فى نسخة صدرزاده (وسائل‌الشيعة، ج ٥ ، ص ٣٥ باب كراهة لبس الصوف و الشعر إلا من علة..... ص: ٣٤ ؛ مجموعةورام، ج ۲ ، ص ٦٦ ؛ مكارم‌الأخلاق، ص ٤٧١، الفصل الخامس فى وصية رسول اللهصلى الله عليه وآله لأبى ذر الغفارى رضى الله عنه...)

(ج) و من هنا اضاف المولف عبارات الآتى فى تصحيحه المصدر.

السيد الاجلّ الاعظم آية الله... بحرالعلوم... جدّى الزبر، مما قال ﷺ فى اجازته للسبط الجزائرى، يعد كلام له فى اعتناء السلف بالاحاديث و رعايتها رواية و دراية و حفظا ما لفظه:

... ثم خلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلاة و اتّبعوا الشهوات، جانبوا العلم و العلماء...فهم بين من اتخذ العلم ظهريّا، إلى أن قال:

و بين من سمّى جهالة اكتسبها من رؤساء الكفر و الضلالة ـ المنكرين للنبوة و الرسالة ـ حكمة و علماً، و اتخذ من سبقه إليها أئمة و قادة، يقتفى آثارهم و يتبع منارهم، يدخل فيما دخلوا و إن خالف نصّ الكتاب، و يخرج عمّا خرجوا و إن كان ذلك هو الحق الصواب، فهذا من أعداء الدين، و السعاة فى هدم شريعة سيد المرسلين، و هو مع ذلك يزعم أنه بمكان مكين، و لايدرى أنّه لايزن عند الله جناح بعوض مهين.

و ثالث: رضى من العلم بادّعاء العجائب فى الذات و الصفات و الأسماء و الأفعال، و الوصال المغنى عن الأعمال، المشوّش لقلوب الرعاع و الجهال، و هؤلاء هم الباطنية من أهل البدع و الأهواء، المنتمين إلى الفقر و الفناء، و هم أضرّ شىء فى البلاد على ضعفاء العباد. (الف) الى آخر كلامه قدّس الله روحه الشريفة.

و نقل عن العلامة صاحب الجواهر انّه: ما بعث محمّد الّا بابطال الفلسفة. (ب) و (۷۷*)

(الف) خاتمة المستدرك، ج ۲، ص ٦٢.

(ب) أضاف المؤلّف عبارات «و فى الفائدة الثالثة... الخ» فى تصحيحه المصدر.

تذييلات الباب الثامن

١ ـ راجع إلى: حديقة الشيعة ص ٥٢٩ و ص ٦٠٢ و بحار الانوار ج ٣، ص ٧٥ و ج ٤١، ص ١٥٠.

٩

الباب التاسع من أبواب الهدى

فى بيان مبانى علم الفلسفة و العرفان فى معرفة الله عزّ وجلّ و غيرها من المعارف الّتى دوّنوها فى كتبهم

فنقول[١]: إنّ العقل عندهم عبارة عن فعليّة النفس باستخراج النظريّات عن الضروريّات.

و العلم عندهم عبارة عن حصول صورة الشيء أو حضوره عند النفس.

و العلم التعليميّ عندهم هو الحصوليّ و هو عبارة عن التصوّر و التصديق، و الثانى ممتنع عندهم بدون الأوّل. فكان أساس العلم عندهم على التصوّر، فلو لم يتصوّر الشيء ولو بوجهٍ انسدّ باب العلم به فلابدّ، لهم من تصوّر كلّ شيء يبحثون فيه ولو بوجهٍ من الوجوه. وأساس جميع ذلك على التصوّرات البديهيّة عندهم كمفهوم الوجود، والتصديقات البديهيّة كامتناع اجتماع النقيضين وارتفاعهما[٢]. ولمّا كان الأساس على ذلك أثبتوا من وجود المعلولات علّة العلل، وعلى مشرب العلّيّة و المعلوليّة ينتهى كلّ الأفعال إلى علّتها و منها إلى علّة العلل،

فحدثت شبهة المادّيّين لما رأوا من الفرق الظاهر بين المخلوقات و اختلافها فى الاستفادة من العلّة زعموا أنّ المبدء للعالم هى المادّة القديمة الفاقدة للعلم و الحكمة و الشعور و القدرة. و هذا من النتائج المترتّبة على العلّيّة و المعلوليّة.

و النتيجة الأُخرى أزليّة العالم لامتناع تخلّف المعلول عن علّته التامّة، و نبّهوا بلزوم السنخيّة بين العلّة و المعلول. فقالوا بأنّ الوجودات المجعولات من لوازم ذات العلّة فلا مشيّة و لاقدرة و لا الشعور و لا الحكمة[٣]، فالمبدء هو المادّة لاغير على هذا المبنى. فالشبهة المتداولة من قبل الميلاد بثلاثمائة سنة إلى يومنا هذا بين البشر نشأت من الفلسفة اليونانيّة، والقول بالعلّيّة و المعلوليّة و السنخيّة بينهما.

وبهذا المبنى أسّسوا أيضاً أساس العرفان لما رأوا (أن الوجود) [(الف)] حيث ذاته طرد العدم و هو عين الأزليّة و الأبديّة فتوهّموا أنّه هو ربّ العزّة سبحانه و تعالى [(ب)]، و بعد إرجاع كلّ الكمالات إلى الوجود و إثبات المفهوم البديهيّ له و أنّه واحد مصداقاً فى الواجب و الممكن و أصالته و اعتباريّة الماهيّات و امتناع انتزاع مفهوم واحد من حقائق متباينة قالوا بوحدة الوجود. فلا واقعيّة حينئذٍ لشىء سوى الوجود. فلو كان شىء له واقعيّة فإمّا أنّه هو الوجود فيثبت المطلوب، وإمّا هو نقيض الوجود وهو العدم فلا واقعيّة للأعدام، وإمّا أن لايكون ذلك الشىء وجوداً و لاعدماً فهو عين ارتفاع النقيضين، فكلّ الحقائق الواقعيّة المتباينة البديهيّة تباينها لابدّ وأن تكون واحدة من حيث الحقيقة و إلّا يلزم المحذور.[٤]

فالتباين فى الحقائق بالنظرة الأُولى و هى النظرة الحمق على مبناهم؛[٥] فإنّ الواقعيّة خاصّة لحقيقة الوجود فقط. فمقتضى البرهان والمكاشفة والعيان هو كون

(الف) صدرزاده.

(ب) صدرزاده: جلّ شأنه.

الخالق عين المخلوق. ومذهب التطوّر فی حقيقة الوجود هو هذا وهو التصوّف وهو عين التوحيد عندهم إذ لا ثانی لحقيقة الوجود و إليه يعود التوحيد فی الصفات وفی الأفعال[۶]. فصار الكلّ أطوار الوجود والأعدام كلّها كذب و لا واقعيّة لها أصلاً، والوجود هو الواقع و لا ثالث لهما لإمتناع اجتماع النقيضين وارتفاعهما، فغير الوجود واقعيّته وفعليّته يرجع إلى وجوده لا إليه وإلى غيره لمحذور الاجتماع.

فأساس العرفان والتصوّف على أمر بديهيّ هو أبده البديهيّات. ولمّا رأوا وحدة حقيقته وكثرة الموجودات أثبتوا الوحدة الحقّة الحقيقيّة وأنّها عين الكثرة، واجتهدوا فی التجريد الروحيّ والاستغراق الشهوديّ حتّى عاينوا الوجود وغفلوا عن أنفسهم فزعموا الفناء فيه وسمّوه الفناء فی الله سبحانه وتعالى[الف]، وذلك كلّه بالرياضات الشاقّة، واعتقدوا أنّ هذا غاية كمال البشر.

هذا أساس الفلسفة والتصوّف حسب العلوم البشريّة.

(الف) صدرزاده: جلّ شأنه.

تذييلات الباب التاسع

١ ـ موجز ماذكره المؤلف في أصول تقابل المعارف الإلهية الجديدة و العلوم البشرية فى بيان آخر:

اصول الامر يرجع الى اختلاف علم الكتاب و معارفه و حجيّة الحجج مع علوم البشرية و معارفهم و حجية الحجج بالذات عندهم. اما العلم البشرى منقسم الى الحضورى و الحصولى و اساس علومهم على الاكتساب و استخراج النظريات عن الضروريات المتوقّفة على المنطق الفطرى او المدن [؟، المصحح]، و اساس علم البشرى على امتناع العلم بحقايق الاشياء. و العلم الآلهى الّذى اساس الكتاب معروف بنفس ذاته عند كل جاهل، يعرف بنفس ذاته، و هو البرهان على نفسه لا يحتاج اثباته الى دليل و برهان، و هو المعرف و البرهان لكل شىء؛ و هو أنّ الانسان اذا توجه الى الاشياء، إنّيته و غيرها، يجد امرين ما يظهر له مرة و لا يظهر اخرى. فيجد أنّه ليس [إلّا] صرف الظهور و يجدها ظاهرا و ان له الظهور و الظهور حيث ذاته غير الامر الظاهر بـه بلااستثناء. و هذا العلم نور الهى يظهر به كلّ شىء، معروف بذاته، لا يحتاج الانسان الى الحامل له كى يذكره و ينبه اليه و الى كمالاته و الى ما يريد أن يعرفه به و يجده به و يظهر له به. و اساس معارف البشرية على لزوم اثبات الصانع و كمالاته و امتناع العلم بذاته حصولياً أو حضورياً، لهذا تكون المعرفة بالوجه لا بالحقيقة و الكنه؛ و نتيجة البراهين معرفته تعالى بوجه و نتيجة المكاشفات لأهل الرياضات ارتفاع الشعور و فقدان العقول و الوصول الى مرتبة الحيرة. و اساس المعارف الاهية على امكان معرفته تعالى فى ذاته بكمالاته بنفس ذاته، بل وقوعها، بل رؤية الذات بالذات لا بالأرواح و القلوب و الابصار. و اساس معارفه على أنّ الله تعالى ليس نظرياً محتاجاً الى الاثبات، بل معروف بذاته بالجبلّة و الفطرة الّتى لا تبديل له، و يظهر عند محو الموهومات و صحو المعلومات؛ تعرفت لكل شىء فما جهلك شىء، فهو معروف عند كل جاهل و

عند الاحتجاب بالمعلومات و الموهومات و المعاصی و الآمال معروف بالضرورة و البدیهة عند التوجه بالآیات و التدبر فیها؛ بصنع الله یستدل علیه و بالفکر تثبت حجّته. و آخر درجة سیر البشریة علی تقدیر الاصابة اوّل درجة الملاحدة و الطبیعییّن فإنّه تشهد اعلام الوجود بـاقرار قلب ذی الجحود... (فی بیان وجه اعجاز القرآن و انه کلام الله، نسخة الدّامغانی، ص ۱۱)

۲ ـ العلم عند الحکماء:

اعلم أن العلم عبارة عن حضور صور الأشیاء عند العقل

و نسبته إلی المعلوم کنسبة الوجود إلی الماهیة و وجـود الشـیء و مـاهیته متحدان ذاتا متغایران اعتبارا و کذا العلم و المعلوم به أمر واحـد بـالذات مـتغایر بالاعتبار و کما أن الوجود موجود بنفسه و الماهیة موجودة به کذلك العلم معلوم بنفسه منکشف بذاته و غیره من المعلومات معلوم به ثم العلم بالشیء الواقعی قد یکون نفس وجوده العلمی نفس وجوده العینی کعلم المجردات بـذواتـها و عـلم النفس بذاتها و بالصفات القائمة بذاتها و هکذا أفـعالها النـفسانیة و أحکـامها و أحادیثها النفسیة و قد یکون وجوده العلمی غیر وجوده العینی کعلمنا بـالأشیاء الخارجة عن ذواتنا و ذوات قوانا الإدراکیة کالسماء و الأرض و الإنسان و الفرس و غیر ذلك و یقال له العلم الحادث و العلم الحصولی الانفعالی.

و هو المنقسم إلی التصور و التصدیق.المنقسم کل واحد منهما إلی البدیهیو الکسبی و البدیهی منقسم إلی الأولی و غیره و الکسبی إلی أقسـامه کـالحدود و الرسوم فی باب التصورات و البرهانی و الجدلی و الخطابی و الشعری و السفسطی فی باب التصدیقات إذ کل من هذه الأقسام أثر حاصل من الشیء تنفعل به النفس فلا بد و أن یکون بحصول صورة ما منه فی النفس... (التصوروالتصدیق، صدر الدین الشیرازی، مصحح محسن بیدارفر، مطبعة بدر، الطبع الخامس، قم ۱۳۷۱. صص ۳۰۷ و ۳۰۸)

۳ ـ وقد نفا صاحب الأسفار الأربعة الاختیار لکلّ من یـتصور له اخـتیار مـاخلی واجب الوجود.

و الفعل الاختيارى لا يتحقق و لا يصح بالحقيقة إلا فى واجب الوجود وحده. و غيره من المختارين لا يكونون إلا مضطرين فى صورة المختارين. فإن نفوس الأفلاك تفعل حركاتها من جهة دواع و معشوقات قاهرة عليها كما ستعلم. و حركات الأفلاك و الكواكب تسخيرية إلا أنها ليست بطبيعية. فإن الحركات الطبيعية تكون على اللزوم من غير إرادة و شعور و رضى و ما يلزم شيئا كذلك ليس يلزم نقيضه أيضا فى حالة واحدة. و المحرك الفلكى يحرك من وضع إلى ذلك الوضع بعينه فالنفس فيها قاصدة لوضع تتركه بعينه و لهذه بيان واضح سيأتيك فى مقامه. و كذا نفوس الحيوانات الأرضية أنما تفعل ما تفعل و تتحرك فيما تتحرك لا بمجرد القدرة بل لأجل الأغراض و الدواعى فكل مختار غير الواجب الأول مضطر فى اختياره مجبور فى أفعاله. فالقدرة فى نفوسنا عين القوة على الفعل و الاستعداد و التهيؤله فلا فعل بالاختيار إلا من الحق تعالى.

قال الشيخ الرئيس فى التعليقات عند المعتزله ان الاختيار يكون بداع او بهسبب و الاختيار بالداعى يكون اضطرار و اختيار البارى تعالى و فعله ليس بداع انتهى.

و قال فى موضع آخر معنى الواجب الوجود بالذات انه نفس الواجبية و ان وجوده بالذات و كل صفة من صفاته بالفعل ليس فيها قوة و لا امكان و لا استعداد؛ فاذا قلنا انه مختار و انه قادر فانما نعنى به انه بالفعل كذلك لم يزل و لا يزال. و لا نعنى به ما يتعارفه الناس منهما. فان المختار فى العرف هو ما يكون بالقوة و انه محتاج الى مرجح يخرج اختياره من القوة الى الفعل، اما داع يدعوه الى ذلك من ذاته او من خارج، فيكون المختار منا مختارا فى حكم المضطر و الاول تعالى فى اختياره لم يدعه داع الى ذلك غير ذاته و خيرته لم يكن مختارا بالقوة ثم صار مختارا بالفعل بل لم يزل كان مختارا بالفعل و معناه انه لم يجبر على ما فعله و انما فعله لذاته و خيرته ذاته لا لداع آخر. و لم يكن هناك قوتان متنازعان كما فينا تطاول احداهما ثم صار اختياره الى الفعل بها. و كذلك معنى قولنا انه قادر انه بالفعل كذلك لم يزل و لا يزال. و لا نعنى به ما يتعارفه الجمهور فى القادر منا. فان القدرة فينا قوة فانه لا يمكن ان يصدر عن قدرتنا شيء ما لم يترجح بمرجح. و ان لنا قدرة على الضدين فلو كان يصح صدور الفعل عن قدرة لصح الصدور فعلين متضادين

معاً عن انسان واحد فی حالة واحدة فالقدرة فینا بالقوة. و الاول بریء من القوة و اذا وصف بالقدرة فانه یوصف بالفعل دائما. و نحن اذا حققنا معنی القدرة کان معناها انا متی شئنا و لم یکن مانع فعلنا. لکن قولنا متی شئنا لیس هو ایضا بالفعل فانا ایضا قادرون علی المشیة علی الوجه الّذی ذکرنا فیکون المشیة فینا ایضا بالقوة. و یکون القدرة فینا ایضا تارة تکون فی النفس و تارة فی الاعضاء القدرة فی النفس هی علی المشیة و فی الاعضاء علی التحریک فلو وصف الاول بالقدرة علی الوجه المتعارف لوجب ان یکون فعله بالقوة و لکان بقی هناك شیء لم یخرج من القوة الی الفعل فلم یکن تاما. و بالجملة فان القوة و الامکان تکونان فی المادیات و الاول فعل علی الاطلاق فکیف یکون قوة. و العقول الفعالة هی مثل الاول فی الاختیار و القدرة لانها لیس تطلب خیرا مظنونا بل خیرا حقیقا. و لا ینازع هذا الطلب فیها طلبا اخر کما فینا اذ لیس فیها قوتان و یکون من وجه التنازع من قبلهما. فعلو الاول و مجده انه بحیث یصدر عنه الافعال و مجد هذه العقول ان یتوخی ان تکون افعالها مثل فعل الاول انتهی کلامه. (الاسفار الاربعة، ج ۶، ص ۳۱۲ ـ ۳۱۵)

۴ ـ الحقیقة واحدة و تفاوت الکثرات ترجع إلی ظهورها:

قال الشیخ قدس سره في الرسالة الهادیة: ما یقال من ان الحقیقة المطلقة تختلف بکونها في شيء اقوی أو اقدم أو اولی، فکل ذلك عند المحقق راجع إلی الظهور بحسب استعدادات قوابلها، فالحقیقة واحدة في الکل و التفاوت واقع بین ظهوراتها بحسب المقتضی تعیّن تلك الحقیقة. (مصباح الانس (شرح مفتاح الغیب)، ص ۱۶۷، محمدبن حمزة الفناری، تصحیح محمد الخواجوی، مطبعة مولی، الطهران، الطبعة الاولی، ۱۳۷۴ ش)

التفاوت في افراد الوجود لیس في نفس الوجود بل في ظهور خواصه من العلیة و المعلولیة في العلة و المعلول و بکونه قائماً بنفسه في الجوهر غیر قائم بنفسه في العرض و لشدة الظهور في قارّ الذات و ضعفه في غیر قارّ الذات. (شرح فصوص الحکم (لقیصری)، مقدمة القیصری، ص ۲۲، محمد داود القیصری الرومی، تحقیق سید جلال‌الدین الآشتیانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، الطبعة

الاولى، ١٣٧٥ ش)

٥ ـ النظرة الحمقى هى الثانية ما يراه الأحول:

طائفة من الصّوفيّة قد ذهبت إلى أنّها [كثرة الأشياء الظاهرة فى الوجود و وحدتها من الواجب و الممكن، جوهراً كان أو عرضاً] ليست واقعة فىالوجود و لا موجودة فى نفس الأمر، و الموجود فيه ذات واحدة بسيطة واجبة لذاتها قائمة بنفسها، لا تعدّد لها و لا تكثّر فيها، و هى حقيقة الوجود، و الكثرة المترائية فيها صرف التوهّم و محض التخيّل، كثانية ما يراه الأحول، فتكون الوحدة حقيقة و الكثرة اعتبارية محضة و لعلّهم يسندون ذلك إلى مكاشفاتهم، و يلزمهم نفىالشرايع و الملل، و انزال الكتب و إرسال الرّسل، و يكذّبهم الحس و العقل، كما عرفت، فهذا إمّا من غلبة حكم الوحدة عليهم، و إمّا من مداخلة الشيطان فى مكاشفاتهم.

راه سخت است مگر يار شود لطف خدا

ور نه انسان نبرد صرفه ز شيطان رجيم

و هذا أحد وجوه احتياج السالك إلى الشيخ الكامل المكمّل.

قطع اين مرحله بى همرهى خضر مكن!

ظلمات است، بترس از خطر گمراهى!

(مجموعه آثار حكيم صهبا، المتن، صص ١٧٨ و ١٧٩، محمد رضا القمشهاى، تحقيق و تصحيح حامد ناجى الاصفهانى و خليل بهرامى القصرچمى، كانون پژوهش اصفهان، الطبعة الاولى، ١٣٧٨ ش)

٦ ـ عينية الخالق و المخلوق و توحيد الصفات فى بيان العرفاء:

(و من أسمائه الحسنى، «العلىّ»). و اعلم، أنه اسم من أسماء الذات، و هو بهذا الاعتبار لا يستدعى من يكون عليّا عليه، و أما باعتبار أن العلوّ نسبة إضافية يستدعى السفل، فليستدعى ذلك، لذلك قال: (على من و ما ثم إلا هو) أى، علوّه على من، و ما ثم فى الوجود شىء غيره.

(فهو العلىّ لذاته) أى، فهو العلى لذاته لا بالنسبة إلى غيره، فلا يستدعى من يكون عليًا عليه كما مر.

(و عن ماذا؟ و ما هو إلا هو فعلوّه لنفسه). أى، عمن استفاد العلوّ حتى لا يكون له لذاته، و الحال أن ما هو. أى، ليس ذلك الشىء أيضاً إلا هو، فليس شىء آخر غيره استفاده منه العلو، فعلوُّه لذاته. أو يكون «العلىّ» متضمناً لمعنى الارتفاع. يقال: علا عليه. أى، غلب عليه. و: علا عنه. أى، ارتفع عنه.

معناه: أن المرتفع عما ذا، أو عمن؟ و ليس فى الوجود غيره.

(و هو من حيث الوجود عين الموجودات، فالمسمى محدَثات هى العَليّة لذاتها، و ليست إلا هو، فهو العلىُّ لا علو إضافة، لأن الأعيان الّتى لها العدم الثابتة فيه ما شمَت رائحةً من الوجود، فهى على حالها مع تعداد الصور فى الموجودات). أى، الحق من حيث الوجود المضاف إلى الموجودات هو عين الموجودات الخارجية. و ذلك لأن الأعيان مرايا لوجود الحق، و ما يَظهر فى المراة إلا عين الرائى و صورته، فالموجودات المسمى بالمُحْدَثات صور تفاصيل الحق. فهى العَليّة لذاتها، لأن الحق علىّ لذاته لا بالإضافة، فالموجودات أيضاً كذلك، لأنها ليست إلا اثر من الحق.

و إنما قال: (لأن الأعيان ... ما شمت رائحة الوجود). لأن الأعيان صور علمية موجودة فى العلم معدومة فى العين. و لها اعتباران: اعتبار أنها مرايا لوجود الحق و أسمائه و صفاته، و اعتبار أن وجود الحق يصير مرآة لها. فبالاعتبار الأول، لا يظهر فى الخارج إلا الوجود المتعين بحسب تلك المرايا المتعددة بتعددها، كما إذا قابلت وجهك بشىء فيه مرايا متعددة، تظهر صورتُك فى كل منها فتعدد. فعلى الأول، ليس شىء فى الخارج إلا الوجود، و الأعيان على حالها فى العلم معدومة فى العين، ما شمت رائحة الوجود الخارجى. هذا لسان حال الموحد الّذىغلبه الحق. و بالاعتبار الثانى ، ليس فى الوجود إلا الأعيان و وجود الحق الّذى هو مرآة لها فى الغيب، ما يتجلى إلا من وراء تتق العزة و سرادقات الجمال و الجلال. و هذا لسان من غلبه الخلق. و أما المحقق فلا يزال يشاهد المرآتين: مرآة الأعيان، و مرآة الحق و الصور الّتى فيهما معاً من غير انفكاك و امتياز. و الشيخ «رض» لكونه بحراً مواجاً، يخرج درر الحقائق و لآلى المعانى على لسان كل طائفة من الطوائف الثلاث فى كل

حين و يعطى حقها.

و قوله: (مع تعداد الصور) متعلق ب (ما شمت) أى، الأعيان ما شمت رائحة من الوجود، مع أن آثارها، و هى صورها المتكثرة الجاعلة للوجود الواحد، موجودات متعددة بحسب انعكاس صورها فى مرآة الوجود، و قبول «النفَس الرحمانى» إياها حاصلة فى الموجودات العينية.

(و العين واحدة من المجموع فى المجموع) أى، و الحال أن الحقيقة الّتى تتبدل هذه الصور عليها، واحدة ممتازة من جميع الموجودات بحسب ذاتها من حيث إطلاقها و تقييد غيرها، و ظاهرة بذاتها فى صور جميع الموجودات من حيث أسمائها و صفاتها. أو، و الحال أن العين القابلة للصور المتعددة واحدة ثابتة فى صورة كل واحد من المجموع. و (من) للبيان، و على الأول للتعدية.

(فوجود الكثرة فى الأسماء هى النسب، و هى أمور عدمية). أى، إذا كانت الذات واحدة، فالكثرة فى أسمائها و صفاتها. و تلك الأسماء ذات مع كل واحدة من الصفات. فالكثرة فى الصفات و الصفات نِسَب معقولة ليست أموراً عينية، فهى أمور عدمية بالنسبة إلى الخارج، إذ لا أعيان لها فيه مجردة عن المظاهر، و إن كانت وجودية فى العقل و فى المظاهر ضمناً. أو نقول، إن الأسماء لكونها ليست حقائق موجودة متميزة بوجودها عن وجود الحق، بل وجودها عين وجود الحق، كانت نسَباً واقعة على الوجود الحق المطلق، حاصلة بينه و بين الأكوان الّتى هىالموجودات المقيَّدة.

أما كون أسماء الأفعال نسباً، فظاهر، لأن «البارى » و «الخالق» و «المبْدِع» و «الرزاق» و أمثالها بالنسبة إلى المخلوق و المبدع و المرزوق.

و أما أسماء الصفات، ف «العليم» و «الرحيم» و «السميع» و «البصير»، فإنها أيضاً بالنسبة إلى المعلوم و المرحوم و المسموع و المبْصر.

و أما أسماء الذات، كالاسم «الله» و «الرب» و «القيّوم»، فإنها أيضاً من وجهٍ نِسَب و إن كانت من وجه آخر غيرها. فإنها يقتضى المألوه و المربوب و ما يقوم به من الموجودات المقيَّدة، إذ معنى «القيّوم» القائم بنفسه المقوِّم لغيره. و «الحق» أيضاً اسم فاعل فى صيغة المصدر كالعدل. و معناه: الثابت بنفسه و المُثبت لغيره.

(و ليس إلا العين الّذى هو الذات). أى، و ليس وجود الكثرة الأسمائية إلا عين الذات الإلهية الظاهرة بحسب شئونها المختلفة بصور الأعيان الثابتة، و هى على حالها فى العدم. و فى بعض النسخ: «و ليست» أى «و ليست الأسماء إلا عين العين الّذى هو الذات الإلهية لكون الاسم عين المسمى.

(فهو العلىُّ بنفسه لا بالإضافة فما فى العالم من هذه الحيثية علوّ إضافة). أى، فوجود الكثرة أيضاً هو العلىُّ لذاته، لأنه ليس غير وجود الحق سبحانه من حيث الحقيقة. و يجوز أن يعود إلى الحق، أى، فالحق هو العلىّ لذاته، إذ ليس فى الوجود غيره ليتعالى عليه و عنه، فليس فى العالم من هذه الحيثية، أى من حيث الوحدة، علوّ إضافة بل علوّه لذاته، لأن ظاهره ظاهر الحق و باطنه باطن الحق، و المجموع راجع إلى العين الواحدة الّتى هى عين الحق، و إن كان باعتبار آخر، هو جهة الغيرية و اعتبار الكثرة للعالم، علو إضافة. و إليه أشار بقوله: (لكن الوجوه الوجودية متفاضلة، فعلوّ الإضافة موجودة فى العين الواحدة من حيث الوجوه الكثيرة). أى، و إن كان للعالم كله علو بالذات من حيث الأحدية، لكن يقع التفاضل فى الوجوه الوجودية الّتى هى المظاهر، بالعلم بالله و عدمه، و الأعمال الحسنة و عدمها، و الاتصاف بالأحوال و عدمه. و لكل أيضاً درجات، كما قال:

«وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ.» و لأصحاب الأعمال و الأحوال أيضاً كذلك مقامات و درجات، كما لمقابليهم من الجهال و أصحاب الشرك و الضلال دركات. فحصل العلو الإضافى بين الموجودات بحسبها فى العين الواحدة الّتى هى عين الذات من الوجوه الكثيرة.

(لذلك نقول فيه: هو لا هو، أنت لا أنت) أى، لأجل ذلك الأمر الواحد الظاهر بمظاهر مختلفة، نقول فى كل مظهر: إنه هو عين الحق. فنحمله عليه حمل المواطاة بهو هو، و تسلبه عنه بقولنا: (لا هو) لتقيده و إطلاق الحق.

(قال الخرّاز، رحمه الله، و هو وجه من وجوه الحق و لسان من ألسنته، ينطق عن نفسه ب «أن الله لا يَعرف إلا بجمعه بين الأضداد فى الحكم عليه بها: و هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن. فهو عين ما ظهر فى حال بطونه، و هو عين ما بطن فى حال ظهوره. و ما ثَمّ من يراه غيره، و ما ثم من يبطن عنه، فهو ظاهر لنفسه باطن

عنه.» و هو المسمى أبا سعيد الخرّاز و غير ذلك من أسماء المُحدَثات). أى، قال أبو سعيد الخراز، قدس الله روحه، و هو من أكابر الأولياء لذلك قال: (و هو وجه من وجوه الحق و لسان من ألسنته). أى، و الحال أنه مظهر من مظاهره الكلية و لسان من ألسنة الحق. (ينطق عن نفسه) أى، يخبر عن نفسه المتصفة بالصفات الإلهية من حيث جامعيتها للأمور المتضادة، بأن الله لا يُعْرف إلا بجمعه بين الضدين و النقيضين من وجه واحد، كما صرح به فى الفتوحات. فإنه «الأول» من حيث إنه «الآخر» و بالعكس، و «الظاهر» من حيث إنه «الباطن» و بالعكس، فاختص الجمع بينهما من وجه واحد بالحق، و غيره و إن كان يجمع بينهما، لكن من وجهين مختلفين. و العقل لا يُثبت الأمور المختلفة لشىء واحد إلا من جهات مختلفة، فالجمع بينهما من جهة واحدة خارج عن طور العقل.

و قوله: (فهو عين ما ظهر ... إلخ) يحتمل أن يكون من تتمة القول، و يحتمل أن يكون أيضاً كلامه و هو الأظهر. أى، فالحق عين ما ظهر فى حال بطونه، و عين ما بطن فى حال ظهوره، و ظهوره عين بطونه و بطونه عين ظهوره.

و ما فى الوجود غيره ليراه و يكون ظاهراً بالنسبة إليه، بل الرائى أيضا عينه، و ما ثمّ من يبطن عنه ليكون باطناً. فهو ظاهر لنفسه بنفسه، كظهوره للعارفين، و باطن عن نفسه بنفسه، كبطونه و اختفائه عن المحجوبين. و ليس العارف و المحجوب إلا مَظهرين من مظاهره، فالحق هو المسمى باسم المُحدَثات أبى سعيد و غيره من الأسماء بحسب تنزلاته فى منازل الأكوان.

(فيقول: الباطن، لا إذا قال: الظاهر أنا، و يقول: الظاهر لا، إذا قال: الباطن أنا. و هذا فى كل ضدّ). أى، إذا قال الاسم الظاهر: أنا مُظهِراً إنيته و مريداً لتحققه، ينفيه الاسم الباطن، فان الضد ينفى الضد. فإذا قال الباطن: أنا ظاهراً لحقيقته و مُثبتاً لحقيّته، ينفيه الظاهر. و هكذا الأمر فىكل من الضدين، فإنه يثبت مقتضى ذاته و ينفى مقتضى ما يقابله. فإذا كان الحق ظاهراً من حيث إنه باطن، و باطناً من حيث إنه ظاهر، فقد جمع بينهما من وجه واحد.

(و المتكلم واحد و هو عين السامع) أى ، و الحال أن المتكلم فى هذين الاسمين واحد بحكم أحدية العين، و هو الحق، و السامع أيضاً عينه لا غيره، كما (يقول النبى

، صلی الله علیه و سلم: «و ما حدَثتْ به أنفسُها»). بضم السین علی أنه فاعل (حدثت). و هو إشارة إلی ما ثبت فی الصحیح أن رسول الله، صلی الله علیه و سلم، قال: «إن الله تَجاوز عن أمتی ما حدَّثت به أنفسُها ما لم تتكلَّم أو تعمل.»

(فهی المحدِّثة السامعة حدیثها العالمة بما حدثت به نفهسا، و العین واحدة و إن اختلفت الأحكام. و لا سبیل إلی جهل مثل هذا، فإنه یعلمه كل إنسان من نفسه).

أی، فالأنفس هی المحدِّثة و هی السامعة لحدیثها و هیالعالمة بما حدثت به، لا غیرها، فالعین واحدة و إن اختلفت الأحكام الصادرة منها بحسب قواها من النطق و السمع و العلم. فكذلك المتكلم بلسان الباطن و الظاهر و كل من الأسماء المتقابلة واحد. یعلم ذلك ذوقاً كل إنسان من نفسه.

(و هو صورة الحق). أی ، و الإنسان الّذی یعلم هذا من نفسه هو صورة الحق. و هو السامع و المتكلم حدیثَ نفسه، فیلزم أن یكون الحق الّذی هو علی صورته كذلك، كما قال، علیه السلام: «إن الله خلق آدم علی صورته.» (شرح فصوص الحكم (لقیصری)، صص ۵۴۸ الی ۵۵۵، محمد داود القیصری الرومی، تحقیق سید جلال‌الدین الآشتیانی، شركت انتشارات علمی و فرهنگی، الطبعة الاولی، ۱۳۷۵ ش)

١٠

الباب العاشر من ابواب الهدى

فى بطلان تلك الأساس البشرية[الف] حسب العلوم الإلهيّة

فهذا الباب من أبواب الهدى ينسدّ به أبواب الردى، فنقول بحول الله وقوّته مستمدّاً من رسوله وأوصيائه صلوات الله عليهم:

إنّ من أبده المفاهيم المتصوّرة عندهم مفهوم الوجود، و من أبده التصديقات عندهم امتناع اجتماع النقيضين و ارتفاعهما، و من نفس توهّم المفهوم لحقيقة الوجود يظهر غلطهم فإنّ الوجود الّذى هو بديهيّ عند كلّ أحد و هو نقيض العدم ذات الوجود و حقيقته، و هو الظاهر بذاته، و لامفهوم له، فإنّ [ب] الفهم بالوجود، و الفهم لايصير مفهوماً لأنّه خلاف ذاته بل الوجود بنفسه ظاهر لكلّ أحد ظهوراً ذاتياً.

(الف) أضفنا «البشرية» من نسخة النجفى.

(ب) صدرزاده: لأنّ.

فقول القائل مفهومه من أعرف الأشياء وكنهه فى غاية الخفاء غلط، بل ينبغى أن يقال: مفهومه من أغلط الأشياء وكنهه فى غاية الجلاء؛ إذ الأمر النوريّ الظاهر بذاته والمُظْهِر لغيره يناقض المفعوليّة والمعقوليّة، ومنه يظهر حال التصديق المذكور، فإنّ بداهة امتناع اجتماع النقيضين[1] ليست إلّا ظهور حقيقة الوجود(۷۸*)، وإنّه طارد العدم بذاته و حقيقته فلا شيء فى امتناع الاجتماع سوى ذلك الظهور فى حقيقته. وظهور الوجود بحقيقته أيضاً عين واقع بداهة امتناع اجتماع (الف) النقيضين، فإنّ الوجود حيث ذاته الواقعيّة و رفع الوجود خلاف حقيقته. فحقيقة استحالة الاجتماع و الارتفاع ظهور حقيقة الوجود فلا قضيّة هناك معقولة حتّى يستند استحالة الاجتماع و الارتفاع إليها بل نفس الظهور الذاتى لحقيقة الوجود بذاته عين ظهور استحالة الاجتماع و الارتفاع فالتصديقات اليقينيّة النظريّة المستخرجة من الضروريّات الّتى بنوا عليها بنيانهم حتّى قالوا بذلك التصديقات النظريّة بأنّ الوجود هو الله تعالى وأنّ غيره لا واقعيّة له للزوم الارتفاع، فهذه التصديقات ليست إلّا اليقينيّات الّتى تصيب تارة و تخطىء أُخرى[2]، و لا ميز بين خطائها عن صوابها، و صدقها عن كذبها، و حقّها عن باطلها.

و فى المقام هذه التّصديقات باطلة بنفس حقيقة الوجود فإنّه هو الحجّة المظهرة للحقائق المتباينة الواقعيّة الّتى واقعيّتها بحقيقة الوجود لا فى رتبة الوجود، فارتفاع النقيضين فى رتبة حقيقة الوجود لا ربط له برتبة الحقائق المكوّنة بالوجود فهى ليست فى رتبة حقيقة الوجود كى يلزم الارتفاع[3]؛ و هذا يكون من باب حقارة الممكنات و شدّة فقرها. فكذلك الأمر بالنسبة إلى ذات ربّ العزّة جلّ جلاله من جهة أنّ حيث ذاته تعالى يناقض التناهى فى الشدّة و العلوّ و المجد و

(الف) صدرزاده: إرتفاع.

الجمال و الكمال و العظمة و العزّة و الهيبة و البهاء و العلم و القدرة و الكبرياء و الرأفة و الحكمة و القدس فهو ذات بلا نهاية و عظمة بلا نهاية، مجيد بلا نهاية، عزيز بلا نهاية، عليّ بلا نهاية، جليل بلا نهاية، جميل بلا نهاية و هكذا. فحيث ذاته القدّوس المتعالى آبٍ عن المعلوميّة بذاته فكيف بغيره، فلا يعلم ولا يعقل ولا يفهم. فهو جلّ شأنه مباين مع نور العلم والحياة ومع نور الوجود (الف) و العلم و الحياة و القدرة بالمباينة الصفتيّة، و لا شيئيّة للصفة بالنسبة إلى الموصوف كى يكون (ب) ثالث بين الوجود و العدم حتّى يلزم ارتفاع النقيضين لأنّ حقيقة الوجود لا شيئيّة لها فى جنب مالكها و ربّها و قيّومها جلّت عظمته، فلا يلزم الارتفاع لأنّ الحقائق المتباينة و حدوثها و بقائها بالوجود و ليست هى فى رتبة حقيقة الوجود؛ وكذلك الوجود بربّ العزّة و مالكه و ليس مالكه فى رتبته.

فأساس المعارف الإلهيّة إلى الدعوة إلى هذا الربّ العزيز جلّت عظمته لا إلى حقيقة الوجود الّذى هو آية من آياته الكبرى. فعيان نور الوجود و مكاشفته به بعد زعم تجرّد النفس و الغفلة عن الإنّيّة المظلمة و زعم الفناء فى حقيقة الوجود لا يكشف عن كونه ربّ العزّة إلّا على توهّم أنّه لو كان ربّ العزّة غير الوجود لكان ثالثاً بين الوجود و العدم فيلزم الارتفاع.

فأساس كشف الصوفيّة هو البرهان بعد العيان و قد عرفت فساده بما لا مزيد عليه.

فهذه الضلالة و الجهالة للبشر لأجل إعراضهم عن باب العلم الإلهى و هو علم القرآن بتعليم حَمَلته(٧٩*)، و إقبالهم إلى منسوجات الفلاسفة و مخترعات المشايخ و

(الف) هنا تكون زيادة فى نسخ النجفى و صدرزاده و هى عبارة عن: «و ساير آياته الكماليّة بالمباينة الصفتية فلايكون فى رتبة الوجود الّذى هو نقيض العدم فلا يلزم من مباينته تعالى مع الوجود».

(ب) ليس «كى يكون» فى نسخة صدر زاده.

المراشد. فمقتضى العدل من الله جلّ جلاله سدّ باب العلم عليهم و إن كانوا سالكين إليه تعالى خالصاً لوجهه لأنّهم تركوا باب العلم و أرادوا الدخول من غير الباب فحُجِبوا[٨٠*]. و لو عرفوا حقيقة الوجود على ما هى عليها لعرفوا كنه الحقائق و تحقّقها و بقائها و زوالها بالوجود تحت مشيّة مالك الوجود.

قال الله عزّ وجلّ:

«وَمَن كَانَ فِي هذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً». [الف] و [٨١*]

وقد روى عن ثامن الأئمّة عليه السلام فى هذه الآية:

«يَعْنِي أَعْمَى عَنِ الْحَقَائِقِ الْمَوْجُودَة». [ب] انتهى.

فمعرفة الحقائق الموجودة أكبر الآيات، فإنّ حقيقة الوجود ظاهرة بذاتها لمن عرفها، وحيث ذاته لايقتضى تحقّق بعض الحقائق دون بعضها، و لابقاء بعض الحقائق دون البعض الآخر، و لايقتضى الإختلاف و التغيّر و التبدّل فيما يتحقّق به، و لايقتضى وجدان غيره إيّاه تارةً و فقدانه أُخرى، و لاإختلاف درجات معرفته لواجديه مع أنّ جميع هذه ظاهرة بحقيقة الوجود. فهذا الإختلاف فى الحقائق الموجودة إشارة إلى مَن بمشيّته وأمره تحقّق الإختلافات مِن تحقّق بعض وعدم تحقّق بعض، ومن بقاء بعض وزوال بعض، فهى إشارات إلى الملك الحيّ المدبّر المريد الذي بمشيّته و بِعَمدِه يكون تلك الإختلافات لابالوجود الذى هو حاقّ حقيقة واحدة [ج] سواء لقاطبة الممكنات.

(الف) سورة الإسراء، الآية ٧٢.

(ب) بحارالانوار، ج ١٠، ص ٣١٦، باب ١٩.

(ج) صدرزاده: حقيقة الواحدة.

تذييلات الباب العاشر

١ ـ قد فرق المؤلف بين الوجود (و نقيضه العدم) و الكون (و نقيضه اللاكون) و أيضاً قد إختار منهجين لكى يبيّن بداهة إرتفاع الإجتماع للنقيضين حسب موضوعهما (الوجود أو الكون). و نأتى هاهنا ببيان فيه فرق الوجود و الكون. سوف نشير إلى النقيضين ـ الكون و اللاكون ـ ذيل عبارة «فارتفاع النقيضين في رتبة حقيقة الوجود لاربط له برتبة الحقائق المكوّنة بالوجود»

اما قول العرفاء بتطور الوجود فى الكائنات، فنقول: أنّه محال لأنّ الوجود هو الظهور و هو نورى سنخ العلم و القدرة و ساير الانوار، و لايعقل اتحاد النور مع الظلمة، و فرق بين الوجود و الكيان، فإنّ الوجود نقيضه العدم المطلق و هو كذب محض لاواقع له و مرتبته فوق الكيانات؛ بل تحقق الكيانات بنوره لأنّ الوجود مابه السمع و ما به القدرة و ما به العلم و مرتبة فوق الكيانات المظلمة. و اما الكون فنقيضه فى مرتبته و هو اللاكون و لها حقيقة و واقعية. فإنّ كلّ كيان حين كشفه يكشف معه حال كونه لاكيانه و لكل منهما تاثيرات و تاثرات و تلذّذات و تكدّرات. فكما أنّ كيان الشىء له واقعية، كذلك لاكيانه له واقعية، و مرتبة الكيان و اللاكيان موخرة عن مرتبة الوجود و العدم المطلق لأنّ الوجود نقيضه غير متعقل و غير متصور إلّا بكاشفية الوجود و نور العلم يكشف كونه، و أنّ العدم ليس له واقعية فنقيضه فى مرتبته، و اما الكيان فنقيضه فى مرتبته له واقعية و تحقق و له آثار و نور العلم يكشف عن ان كون زيد فى الدار له واقعية و لاكونه فى الدار ايضا له حقيقة و واقعية. و قولهم إنّ العدم المضاف له حظ من الوجود، فنسئلهم هل هو موجود او معدوم و لاجواب له إلّا الالتزام باجتماع النقيضين او ارتفاع النقيضين. فبنور العلم ظهر ان الكائنات الخارجية كلها كيانات بالراى، و ليس العلم لها علة، و ليس شىء منها وجوداً.

فظهر مما قررنا بطلان الوجود و الماهية. فارتفع الامكان و الوجوب لأنّ مدارهما على ثبوت ثبوت الماهيات و طُروّالوجود لها اما بالوجوب او الامكان و كل ذلك من توهمات البشر. (انوار الهداية، صص ٤۲ و ٤۳)

بيان آخر لحقيقة الوجود و الكيان:

... فنقول ههنا مقدمتان: انه فرق بين الوجود و نقيضه و بين الكيان و نقيضه، لأنّ العدم نقيض الوجود و هو كذب لاواقع له. بل لايمكن تصوره إلّا بعلاقة نقاضة الوجود. و اما لاكيان الشيء له حقيقة و واقعية و آثار و يتّضح ذلك اذا تحقق كيان شيء، ثم تعقّب بلاكونه. فالعدم المطلق كذب لاواقع له ـ حتى ان الماديين قالوا بقدم العالم لان الوجود لاتكون الا من الوجود و العدم لايمكن ان يكون منشاء لوجود و لايعقل كون العدم حدا للوجود فبذلك اثبتوا قدم الوجود. و منشاء توهمهم عدم تفريقهم بين الوجود و الكيان و زعمهم ان الكيانات وجودات، و ليس كذلك لان الوجود ليس لنقيضه ـ و هو العدم ـ واقعية، بخلاف الكيان فانه كما له واقعية كذلك لنقيضه و هو اللاكيان ايضاً واقعية و حقيّة. فالوجود فى عالم الانوار متحد مع العلم و القدرة و الحياة. و من هنا يختص الوجود بذاته تعالى دون مخلوقاته الظلمانية، فانها كيانات لاوجودات، و الوجود المتحد مع علمنا و قدرتنا انما هو مخلوق كنفس العلم و القدرة و هو قائم بالغير و شيئيته و ذاته بالغير و ليس فى عرض وجود الواجب بل فى المرتبة المتاخرة و هو الحدوثية المتقوّمة بقيّمها الّتى هى من شئون المخلوقية. و من هنا اشتبه الامر على اصحاب الوحدة، فقالوا: لوكان الوجود المطلق المقابل للعدم المطلق على قسمين، امكانى و وجوبى فى مرتبة واحدة، لكان كل منهما محدّدا للآخر، فيلزم ذلك تحديد الوجود الواجب مع انه لانهاية له و لاحدّ له؛ فجعلوا الممكنات الكائنة اطوار وجود الواجب حيث جعلوها مركبة من الماهية و الوجود. و الماهية ليست الا هى و لا اثر لها، فجعلوا الوجود اصلاً. و نحن بيّنا انّها ليست بوجود و لاماهية بل كيانات متحقّقة بالغير و نفس واقعيّتها و حيث ذاتها التقوّم بالغير. الثانية: أن الكيانات شيئيتها بالغير يعنى واقعيّتها بالغير، لأنّ كيانها انّما يتحقّق بالرّأى بعد العلم فهى غير قائمة بذاتها بل شيئيّتها و كوّنها القيّمها. فرتبة الكائنات متأخّرة عن العلم فليس بينها و بين العلم عدم متحلّل، لأنّ الراى الفاصل بينهما من كمال العلم و من شئونه. (انوار الهداية، صص ٧٤ و ٧٥)

۲ ـ يذكر المؤلف بأنّ مفهومى الوجود و الماهية في العلوم البشرية ليسا مُكتَشفَيْن بالعقل عن الواقع؛ بل هما مصنوعا تحليل النفس. و قد بيّن هذه المسألة في الباب الثّامن

عشر حين طرح «إن منشأ ضلالة البشر توهم الماهيّة الاصطلاحية لجهلهم بـالحقائق المعلومة الموجودة». و لاتعرف هذه العبارات الّتي قرأتها حتى تعلم في مباني المؤلف أولاً الفرق بين الوجود و الكون و نقيضيهما و ثانياً تباين طريق المعرفة بهما عند مباني المؤلف و عند العلوم البشرية. طريق المعرفة في العلوم البشرية بالمفاهيم الذهنية و في العلوم الإلهية بالكشف و الوجدان.

و بسط ما نبّه عليه صاحب الشريعة فى مفصّلات علومه و معارفه أنّ الإنسان بالتنبّه بالعلم و العقل يتنبّه بأمرين: الأوّل أنّ العقل و العلم الكاشفين المعصومين المعرّفين بذاتهما عن انّ حيث ذاتهما المعرفيّة والكاشفية لحقيقة الشيء، كاشفان و برهانان بذاتهما على أنّ الأشياء و الكائنات مباينة بذاتها مع سنخ العقل و العلم، و أنّ الماهيّة الّتى يقولون بأنّها من حيث هى هى ليست إلاّ هى، غلط و أنّها غير مركبة مع شيء آخر و لو بالتركيب العقلى. فهى بهذا المعنى من الموهومات لا من المكشوفات فإنّها مفهوم منتزع عن نفس تلك الكائنات من حيث امـتيازاتهـا الذاتـيّة و حدودها بحكم العقل الكاشف.

الثانى: التنبيه [: التنبّه، النّمازى] على أنّ التحليل الّذى يقولون به هو فعل النفس و أنّ المفهوم المتصوّر العام الّذى ينتزعه العقل فى اصطلاحهم ما هو و واقع بداهة ارتفاع النقيضين ما هو؟

أمّا الكلام فى الأمر الأوّل إنّه [ليس «إنّه» فى نسخة النمازى] قد عرفت أنّ أساس القرآن على العلم و العقل. أمّا العقل فهو بذاته الكاشف عن أنّ حـيث ذاتـه المـعرفيّة و الكـاشفيّة لحـقيقة المعقولات، كاشف بذاته أنّ حيث ذات المعقولات ليس حيث الكاشفيّة و الظاهريّة و المظهريّة، و هو بذاته كاشف عن مباينة سنخها مع ذاته بل هى الكائنات الثابتات. و الحقائق من الجواهر و الأعراض و ماهويّتها ليست إلّا الكون و الثبوت و التحقّق بالغير و ليست لها شيئيّة و كون من حيث أنفسها فى وجه من الوجوه. فهو برهان ذاتى على غلط البشر فى التركيب العقلى من الماهيّة و الوجود و كون ماهويّة الأشياء من حيث هى ليست إلّا هى، فإنّ حيث ذاتها ليست إلاّ الكون و الثبوت و الحقيقة و النفس الأمريّة بالغير و ليست لها شيئيّة بنفسها بوجه من الوجوه. فموجوديتها مكشوفيتها بنور العقل، فانّه يجدها بنوره مع أنّه يجد أنّ نوره مباين بذاته معها و غير واقع فى مرتبتها كما يظهر بتحقّق الأشياء و فقدان الإنسان هذا النور فى حال النوم. فحيث انّ العقل بذاته كاشف عن حقيقة المعقولات بأنّها كائنات من الجواهر و الأعراض المباين سنخها مع ذاته و أنّ لها الواقعيّة بالغير الّذى ليس واقعاً فى مرتبتها لا بأنفسها، و لهذا يكون فقيرة [: فقير، النمازى] الذات إلى ذلك الغير فلا تركيب عقلاً للأمرين بالضرورة. نعم هى مركّبات من الجواهر و الأعراض و

متباينات فى سنخها. فتوهّم البشر أنّ الأشياء زوج تركيبيّ عقلاً من الماهيّة و الوجود ظاهر البطلان. فإنّ منشأ انتزاع الوجود هو عين الكون و الثبوت و التحقّق الّذى هو حيث الأشياء مع غمض العين عن امتيازاتها الذاتيّة و حدودها و [: ماهويّة، النمازى] الأشياء عين تلك الأشياء أيضاً لا آخر يعبّر عنه بأنّه من حيث هو هو ليس إلاّ هو لا فاعل و لا مؤثّر بحكم العقل الكاشف بالذات كما انّه يحكم بأنّ هذه الأشياء المؤثّرات المتأثرات لها الواقعيّة بالغير و أنّ الغير هو المكوّن و المشيّء لها و أنّها كائنات و أشياء به، فهو المكوّن للكون والمشيّء للشيء والمكيّف للكيف والمويّن للأين كما ستعرف إن شاءالله تعالى. و حيث إنّها مكشوفات بنور العلم والعقل أنّها أشياء خارجيّات محقّقات بالغير فهى علامات و أدلّة على الجاعل المكوّن المشيّء بالضرورة فليست هي نفس الجاعل و أحوالها يمتنع أن تعرض عليه لإمتناع عروض المجعول بالذات لجاعله كيف و حيث ذواتها مكشوفة أنّها سنخ مبائن بذاتها مع نور العقل وكشفه. فما توهّمه البشر فى هويّة [: ماهويّة، النمازى] الأشياء إنّما هو من الموهومات لا من المعقولات.

و أمّا الكلام فى الأمر الثانى فنقول: إنّ العقل الحجّة بالذات كاشف عن أنّ التحليل الّذى يقوله البشر و كذلك المفهوم العامّ البديهى الّذى ينتزعه و إن كان حقّا إلاّ أنّ العقل بذاته معرّف لذاته بأنّه منزّه عن الفعل والتحليل و غمض العين، بل هو نور يجده الإنسان و يدرك به المعقولات و أنّ النفس الإنسانى هو الّذى ينظر بعقله إلى الكائنات والمعقولات فتحلّله [: فيحلّله، النمازى] إلى جهتين و حيثيّتين: حيث الكون والثبوت والتحقّق الّذى يكون حيث ذاته مبايناً مع سنخ نور العقل والفهم الكاشف عنها فينظر إلى حيث هذا الكون والتحقّق و يغمض العين عن تباين الكائنات الذاتى و عن جوهريّتها و عرضيّتها و حدودها و أوصافها فينتزع هذا المفهوم المعبّر عندهم بمفهوم الوجود فيتصوّره. فهذا المفهوم الّذى مباين لسنخ الفهم والعقل ليس إلاّ عين الكون والثبوت والتحقّق الّذى هو عين حقيقة الأشياء مع غمض العين عن تباينها و حدودها و ينظر أيضا إلى تلك الأشياء والكائنات المعقولة عن [: من، النمازى] حيث امتيازاتها الذاتيّة و تباينها و حدودها و جوهريّتها و عرضيّتها فعن كلّ شيء بهذا الحيث ينتزع الماهيّة والماهويّة مع أنّه عين تلك الكائنات بلاغمض عين عن تباينها و حدودها و أوصافها فيعبّر عنه بالماهيّة. فالتحليل والانتزاع والمفهوم المتصوّر العام البديهىّ كلّها حقّ إلاّ أنّ واقع التحليل والانتزاع و واقعيّة [:واقع، النمازى] الماهيّة والوجود ليس بحكم العقل إلاّ [: بل هو، النمازى] تحليل نفس الإنسان كما اعترف به البشر وانتزاعه [: فينتزع، النمازى] حيث الكون والثبوت المباين بالذات مع سنخ نور العقل والفهم مع غمض العين عن تباينها و حدودها و أوصافها فيتصوّر مفهوم

الوجود العام البديهى وانتزاعه [: ينتزع، النمازى] عن نفس تلك الحقايق المكشوفة بنور العقل [مع لحاظ، النّمازى] حيث تباينها الذاتى و حدودها [الماهيّة، النّمازى] و هذا تحليل نفسيّ من أفعال نفس الإنسان و منشأ انتزاع مفهوم الوجود والماهيّة ليس إلاّ نفس تلك الأشياء المتباينة بالذات. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ١٦٣ و ١٦٤ ؛ النّمازى، صص ٢٣٣ إلى ٢٣٥)

٣ ـ بيان المؤلّف فيمايكشفه العقل من الحقائق الخارجية و حقيقة إرتفاع النقيضين و هي على خلاف ماإعتقدته الحكماء:

فإذا كان مفهوم الوجود العام البديهى عند البشر منتزعاً عن حيث تحقّق الأشياء و كونها بحكم العقل فنقيض الكون و الثبوت المطلق هو الّلاكون و الّلاثبوت فى تلك المرتبة فيكون واقع بداهة امتناع ارتفاع النقيضين هو كشف العقل الكون و الثبوت والّلاكون و الّلاثبوت المطلق و حكمه بالمناقضة بينهما. فظهر بنور العقل أمران:

الأوّل: إنّ حقيقة الأشياء المعقولة غير مركبة من السنخين المتباينين الوجود والماهيّة بل الماهيّة عين تلك المعقولات و الكائنات بالغير المتباينة بالذات و مفهوم الوجود منتزع عن حيث كونها و ثبوتها و تحقّقها المطلق مع غمض العين عن تباينها الذاتى.

الثانى: إنّ المناقضة الّتى يعقلها البشر إنّما [هى، النمازى] بين هذا الكون و الثبوت والّلاكون و الّلاثبوت و أنّ واقع امتناع ارتفاع النقيضين المفهوم المعقول هو المناقضة بين الكون و الثبوت المطلق الّذى ينتزع النفس من [: عن النمازى] حيث تحقّق الأشياء و بين الّلاكون و الّلاثبوت المطلق. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ١٦٣ و ١٦٤ ؛ نسخة النمازى، ص ١٤٢)

١١

الباب الحادى عشر من أبواب الهدى

معرفة شهادة ربّ العزّة جلّ جلاله على حقّيّة الرّسول صلى الله عليه وآله و معارفه، و القرآن العظيم و علومه بعد الظّلم العظيم و الجناية الكبيرة من أئمّة الجور على الرّسول و الأئمّة الطّاهرين صلوات الله عليهم باختلاط العلوم البشريّة و إدخالها فى علومهم

فنقول: إنّه تبارك و تعالى قد صدّق وعده فهدى عامّة العلماء و المحدّثين و الفقهاء رضوان الله عليهم إلى نفسه و عرّفهم نفسه و كمالاته بدرجات غير محصورة، و عرّفهم بنوره مخلوقاته، فهم سلام الله عليهم مع كمال اطّلاعهم على العلوم البشريّة قاموا لحفظ العلوم والمعارف الإلهيّة و ضبط العلوم الجديدة المعبَّرَة عنها بالأحاديث. فنشروا علومهم فى عامّة الأُمّة التابعين لرسوله، و المتمسّكين بحبل ولاية الأئمّة المعصومين عليهم السلام، و لم يذهب أحد منهم إلى مقالات الفلاسفة (الف) و العرفان بل أعرضوا فى كتبهم و أقوالهم و أعمالهم عن تلك المقالات،

(الف) صدرزاده: الفلسفة.

و قدكفّروا القائلين بقدم العالم والمنكرين للـمعاد الجسماني والقـائلين بـوحدة الوجود وغير ذلك ممّا ذهب إليه أهل الفلسفة والعرفان.

فشهد الله عزّ وجلّ بحقّانيّة هذه المعارف و العلوم، و شهد على صدق مقالات النبيّ صلى الله عليه وآله والأئمّة صلوات الله عليهم، وعلى حقّانيّة القرآن بِـأَنْ عـرّفهم نـفسه وجميع ما جاء به نبيّه صلى الله عليه وآله، فعاين أهل الإيمان اختلاف حالات قلوبهم في درجات المعارف، وعاينوا أنّ هذه المعارف الواردة في قلوبهم ليست بفعل أنفسهم فـإنّ وجدان ربّ العزّة في كمالاته و وجدان نور العلم و عيان حقائق الأشياء به ليس تحت قدرة البشر بل لابدّ من تطوّله تعالى شأنه. فـوجدان ذلك و عـيانه عـين شهادة الحقّ على صدق رسوله صلى الله عليه وآله وأنّه رسول الله، و على خلافة خلفاء الرسول وقربهم من حضرته تعالى شأنه. فإنّ وجدان العلم وكشف الحقائق به، و وجدان ربّ العزّة عين اجتبائه تعالى إيّاهم لقربه وعين تقرّبهم إليه تعالى. وحصول هذا التشريف والتقرّب من طريق الرسول والأئمّة عليهم السلام شهادة منه تعالى على صدقهم وحقّانيّتهم وقربهم بحضرته[1و(۸۲*)]، وذلك قوله تعالى:

«قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»[(الف)]،

و هذه الشهادة منه تعالى على صدق دعوى الرسالة و الخلافة لأهل الإيـمان يكون بدرجات متفاوتة[۲] حسب و جدانهم المعارف الحقّة بنور الله جلّ جلاله. و في الدعاء المأثور:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَـفْسَكَ فَـإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُـعَرِّفْنِي نَـفْسَكَ لَمْ أَعْـرِفْ نَـبِيَّكَ اللَّـهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَـرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».[(ب)]

(الف) سورة الأنعام، الآية ۱۹.

(ب) الكافي، ج ۱، ص ۳۳۷، باب في الغيبة.

تذييلات الباب الحادى عشر

١ ـ يشير المؤلف إلى دور الرسول و الأئمة عليهم السلام و كونهم الباب الأساس في معرفة الرب آية لمنزلتهم عند الله تعالى و بيّنة لعلوّ شأنهم في أثر آخر:

نقول إنّ من الظاهر لكل عاقل أنّ السلطان العظيم إذا توجه إلى عامّة رعيّته و ترحم عليهم برافته فارسل اليهم وزيره الاعظم ليدعوهم الى الحضور بين يدى حضرته و يبشّرهم برفع الحجاب بينه و بينهم ليكلّمهم فيهديهم و يعلّمهم و يزكّيهم و باذنه لهم بالتشرّف فى أوقات خاصّة كى يقرّبهم و يخلّعهم بالخلع الملكيّة و يعطى سؤلهم و يقضى حوائجهم و يبلّغهم آمالهم فيه كان الشاهد على صدق وزيره هذا فى دعوته و بشارته هو السلطان و انجاز ماوعده وزيره كما أنّه هو الدّليل على نفسه و الهادى الى شخصه و كلامه ايضا برهان على صدق الوزير فى دعوته و بشارته و تعليمه ايّاهم بعلومه و حكمه فى تكلّمه معهم عين لطفه و احسانه و تزكيته و تربيته. و من المحال أن يجد العبد السلطان و يشاهده و يعرف كيفيّة هدايته الى نفسه و كيفيّة شهادته على صدق وزيره و تحمّله علومه و حكمه و شمول الطافه عليه اذكان مدبراً عنه مستغرقاً فيما يشغله و يلهيه بمن جفا به للمناقضة الظاهره بين شهود السلطان و شهود شهادته و هدايته و وصول الطافه اليه و بين الادبار عنه؛ بل لمّاكان كلّ ذلك باذن الله و مشيته فلاينبغى للحكيم تعالى اعطاء نور الشهود و تحميل علومه و حكمه ورفع الحجاب بينه و بين عبده المدبر المعرض عنه اللّاهى بماسواه فإنّ غاية المطلوب فى الدّعوة لكى يتوجه العبد و يقبل اليه تعالى لكى يقع فى موقع الطافه السّنيّة و اكراماته اللائقه بجلاله و كبريائه. فالإعراض و الإدبار مناقضة لذلك المقام. فمحال أن يصل الى ما اعدّت للمدعوّين المقبلين من معرفة هذا السلطان و بقائه و شهوده و نيل الطافه و كراماته و تحمل علومه و حكمه. فإنّ العطاء اذاً يخالف حكمته تعالى. فالله العزيز المجيد اذا ارسل الرّسول الى اهل العالم ليدعوهم اليه و الى الحضور بين يديه و يبشّرهم برفع الحجاب عن قلوبهم و لقائه و

شریف تکلّمه معهم و تعلیمه جلت عظمته ایّاهم و هدایته و تزکیته و تربیته لهم فی کلامه لیقرّبهم الی حضرته و یخلعهم بمایلیق بجلاله، ظاهر أنّه تعالی یکون الدلیل علی نفسه و المعرّف لهم فی جلاله و الشهید علی صدق رسوله فی دعوته و بشارته و یکون علومه و حکمه و موعظته و هدایته فی کلامه حجّة و برهانا لرسوله فی عین کونها رحمة و احساناً منه علی عباده. (معارف القرآن، نسخة البروجردی، صص ۲ و ۳)

من الواضح أنّ الرسول واسطة بین الحق العزیز و عبیده، و هو الطریق الأعظم الی وصولهم بحضرة ربّ الارباب، و هو السّبب لقربهم الیه تعالی. فاذاکان الحقّ هو الشّاهد علی رسالة رسوله لایکون شهادته تعالی علیها و علی خلافة خلیفته فی ارضه إلّا بعد ایصالهم الی حضرته تعالی و رفع الحجاب عن قلوبهم، فیجدونه تعالی قریباً مجیباً. کما اذا جاء الوزیر من حضرة السلطان فقال: انا الوزیر و الواسطة الیایصالکم الی حضرة السلطان و من هو برهانی علی صدق و الوصول الیه إنّما یکون عند المشی معی، فتجدونه، لایمنع عن حضورکم و یرفع الحجاب بینه و بینکم و ینظر الیکم بعین الرّحمة فتجدونه أنّه شاهد صدق. و لهذا یکون قوام وجدان هذه الشهادة بطاعة الرّسول و السّلوک معه حتی یرتفع الحجاب بقدر الطاعة. فهذه الشهادة یمتنع وجدانها إلّا بالطّاعة لأنّ هذه الشهادة عین القرب و عین وجدان الحق و هو نتیجة الرسالة. فمع عدم استماع اوّل الدعوة و الإعراض عنه یکون وجدان هذه الشهادة خلفاً ظاهراً فإنّه نظیر الوصول الی السلطان من غیر الطریق الّذی یأمره الوزیر و اجازه السلطان. فالواجب علی کلّ کافر و فاسق أن یطیع الرّسول فی الکلمة الأولی، فمتی وجد ربّه بالفطرة فهذا اوّل درجة القرب و الشّهادة. و لولم یکن الرّسول صادقاً لطبع علی قلب المصغی. و حیث أنّ هذه الشهادة عین القرب و عین وجدان الرّب و الحضور فی حضرته و هو دائر مدار الطاعة فیکون لهذه الشهادة مراتب و درجات؛ فبمقدار الطاعة یشتدّ الوجدان و القرب و یرتفع الحجاب عن القلب و لهذا یشتدّ الیقین و یکون له الدّرجات. فإنّ المؤمن کلّما ازداد فی طاعة الرسول و خلفائه یشتدّ یقینه و وجدانه علی قدر ما یرتفع و یسقط منه ایضا من الحجب، فإنّه کلّما یرتفع حجاب یجد العبد و یشهد ربّه أشدّ من وجدانه الاوّل. فوجدان العبد الرّب المتعال عین شهادة الحق بحقیّة رسوله و خلفائه و تقریبه لعبده لمّا کانت الشهادة عین القرب و عین وجدان الرّب و عین رفع الحجاب عن القلب و لهذا یکون عین الایمان و روحه و السّکینة النازلة علیهم. فأکمل المومنین ایماناً اکملهم معرفة و اکملهم معرفة اکملهم وجداناً لشهادة الحقّ بحقیّة الرسول و خلفائه.

فعلی هذا یجب أن یتذکّر البشر بأنّ توقع وجدان هذه الشهاده مع الکفر و الفسوق و انتظاره

غلط ظاهر. «إنّ الله لايهدى القوم الظالمين» «و من يومن بالله يهد قلبه» و «إنّ الله بكل شيء عليم». (معارف القرآن، نسخة البروجردى، صص ٤ و ٥)

٢ ـ يرتقي النّاس في وجدان المعارف حسب طاعتهم الرسولﷺ كما ذكره المؤلّف في أثر آخر:

فيجب فى بدو الامر طاعة الرّسول بالإستماع لاساس الدعوة و التذكّر بما يذكّر به ممّن يعرفه بالفطرة؛ فإن وجد قلبه عارفا بالفطرة يجب التصديق، فإذا صدّق يجب عليه الاذعان و عقد القلب. و كلّما زاد فى الطّاعة يزداد فى المعرفة و يشاهد نتيجة الرسالة و الوساطة. و من نظر الى حال عامّة المسلمين يرى أنّهم بمقدار طاعتهم للرّسول و لو فى ادنى الدرجات لايكونون محجوبين عنه تعالى فى البليّات و الشّدائد كإحتجاب الطبيعيّين و الكفّار و المشركين. فإنّ غير المسلمين بالنسبة الى وجدان الحقّ كالأنعام فى حال الغفلة بل هم اضلّ سبيلا. فيقولون بالدّهر و الطّبيعة و عزير ابن الله و المسيح ابن الله و النار خالق السّماوات و الارض فهم المغضوب عليهم و الضّالّون. و اذا تأمّل فى اصناف المسلمين يجد أنّ اطوعهم فى اوامرهﷺ اعرفهم بربّه. و اذا تأمّل فى حال المطيعين لخلفاء الرّسول كماعرفهم و جعلهم احد الثقلين يجد أنّهم اعرف من غيرهم و هكذا. فهذا يظهر بعد قياس وجدان الشيعة المطيعين للائمة صلواة الله عليهم الى حال العصاة منهم و حال المسلمين من غير الشيعة الى حال عامة النصارى و اليهود و المجوس و قياس حالهم الى الطبيعيّين و الدهريين؛ و هذا ظاهر لكلّ عاقل، فعدم احتجاب المسلمين فى درجة بالنسبة الى عامّة من سواهم برهان على رسالة رسولهم كما أنّ علوّ درجة معرفة الشيعة بالنسبة الى غيرهم برهان على خلافة ائمتهم صلواة الله عليهم. (معارف القرآن، نسخة البروجردى، صص ٥ و ٦)

١٢

الباب الثانى عشر من أبواب الهدى[الف]

معرفة باب علوم القرآن وهو الجرى على الفطرة

فنقول: أساس القرآن على التذكّر بالعقل وبالتذكّر به ذكّر بالعلم الحقيقيّ[٨٣*] و رفع الله عزّ وجلّ غفلة المتذكّر عنه، فتقوم الحجّة من الله العزيز، فينفتح منه باب معرفة حقيقة الوجود، و بمعرفة تلك الأنوار ينفتح باب معرفة الله [ب] به تعالى شأنه و معرفة آياته و مخلوقاته به تعالى أيضاً.

و الباب إلى ذلك هو الجرى على الفطرة فى كشف المرادات بالألفاظ، فإنّ من أعظم مواهب الله عزّ وجلّ فى معارفه و طور خلقته و كشف مراداته هو (الجرى على) [ج] الفطرة الّتى فطر النّاس عليها، فبنى جميع أركان معارفه من معرفته جلّ

(الف) أضفنا «من أبواب الهدى» من نسخة صدرزاده.

(ب) يكون فى نسخة صدرزاده عوض «الله» لفظ «الجبّار».

(ج) صدرزاده.

جلاله و من معرفة العقل و العلم و حقيقة الوجود و مـن مـعرفة رسـوله [الف] وحججه (و) [ب] من معرفة ما يقوم به معاش الخلق و معادهم على أمر فـطريّ لعامّة الناس، و من هذا المجرى الفطريّ جرى في كشف مراداته في كلامه وكشف مرادات رسله وحججه فى كلامهم، وهذا من أعجب العجاب وهو الدخول على أبواب العلوم الغامضة والأُمور العادية السهلة من باب واحد من غـير إتّخـاذ طريقة خاصّة و إصطلاح مخصوص فى ذلك.

فالطريقة فى كلّ ذلك هو الّذى صرّح فى كلامه فى قوله عزّ وجلّ:
«فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَتَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَيَعْلَمُونَ» [ج]

فمن أعظم آيات حقّانيّة دين الإسلام كونه مـؤسَّساً عـلى التـذكّر بـالأُمور الفطريّة إظهاراً بانّ الصانع الحكيم هو الحاكم المشرّع للدين جلّ شأنه و تقدّست أسمائه.

و من الواضح أنّ إفهام المقاصد فى نوع البشر لايكون إلّا بـالكلام، وظـاهر بالفطرة الأوّليّة أنّ (ظهور) [د] الحقائق الخارجيّة الظاهرة بذاتها لذاتها ولغيرها من العقل و الفهم و الشعور و الحياة و العلم و الوجود و القدرة نظير ظهور نور الشمس للبشر حال الغفلة عن النور والتوجّه بالمنوّرات. فالمتكلّم حال الإخبار عنه يشير إليه بلفظه الّذى وضع له من غير نظر منه إلى الصورة الذهنيّة، فيكون المعنى و المراد نفس الحقيقة الخارجيّة، كلفظ الشمس مثلاً فيراد بلفظها نفس ذلك الجرم النوريّ من غير توسّط صورة متعقّلة و متصوّرة. فكذلك الحال في ألفاظ

(الف) صدرزاده: رسله.

(ب) صدرزاده.

(ج) سورة الروم، الآية ٣٠.

(د) صدرزاده.

الحقائق الخارجيّة النوريّة الظاهرة بذاتها، يشـار بـألفاظها إلى نـفس الحـقائق الخارجيّة من غير تصوّر لشیء أصلاً.

فالمراد بلفظ العقل والعلم كلّما ورد فی القرآن والروايـات مـن حَمَلة عـلوم القرآن هو النور الخارجيّ[١]، ولابدّ مـن الإشـارة إلى ذلك النـور والتـذكّر بـه، فنقول:

كلّ عاقل بعد مضی زمان من حال طفوليّته[الف] الّتی لايجد فی تلك الحال حسن أفعاله وقبحها يصل إلى رتبة من السنّ فيجد ما كان فاقداً له فی الزمن السـابق وهو التميّز بين الحسن والقبح فی أفعاله أو أفعال غيره. فالبداهة[ب] الأوّليّة ما كان سابقاً واجداً لحسن الأفعال وقبحها، والآن قد صـار واجـداً لذلك. فـلابدّ وأن ينتهی ذلك الوجدان إلى شیء كاشف للحسن والقبح، والكاشف للشیء هو النور الظاهر بذاته. فهذا النـور الكـاشف مـا كـان ظـاهراً للـطفل حـال طـفوليّته وبعدها[٨٤*] يظهر له حين توجّهه إلى الفعل الحسن والقبيح. فيعرف بذلك النور حسن الإحسان وقبح الظلم، وقد يفقده فی حـال الغـضب الشـديد والشهـوة الشديدة، فيصدر منه فعل القبيح، ثمّ بعد ذهاب تلك الحالة يظهر له ويجد أنّ ما فعله كان قبيحاً.

هذا كلّه فيما إذا توجّه بذلك النور إلى نفس الفعل فيرى حسنه أو قبحه، وهذه درجة ضعيفة من معرفة نور العقل وهی ما يمتاز به الحسن والقبيح. وأمّا معرفته بحقّ المعرفة القويّة أن يتوجّه إلى النور نفسه و لايشغله المنوّرات بذلك النور من الأفعال الحسنة و القبيحة، فيرى النور ويتوجّه بـه إليـه بـالتوجّه المـوضوعيّ فيعرف النور به حقّ المعرفة.[٢]

(الف) صدرزاده: الطفوليّة.

(ب) صدرزاده: فالبداهة.

و هكذا نور العلم، فإنّ كلّ أحد بعد الجهل بشيء كائناً ما كان يجد نوراً مظهراً له بعد ماكان فاقداً له، فهو نور العلم، وبه يعرف ما جهله، وهذا ظهور نور العلم بذاته فى الاستضائة منه لرفع الجهل عن الشيء، وفى هذا الحال لايغفل [الف] العالم عن النور العلميّ ويحتجب عنه بالتوجّه إلى المعلومات ولكن في عين الحال لو توجّه به إليه بالنظر الموضوعى والإغماض عن المعلوم والتوجّه به إلى نفس النور [ب] يجد النور [ج] حقّ الوجدان والمعرفة.

و هكذا الوجود، فإنّ كلّ أحد لايخفى عليه ما يراد من هذا اللفظ من أنّه نقيض العدم و لاثالث لهما [د] فى رتبتهما. و بالبداهة و بالفطرة معنى لفظ الوجود هو المصداق الظاهر بذاته لكلّ أحد لاالمفهوم المتصوّر، وهذا طريق معرفة ربّ العزّة فإنّ البشر حال البأساء والضرّاء يجد بفطرته الأوّليّة من يتضرّع إليه بعد فقدانه إيّاه وهو الّذى يجأر إليه الإنسان ويلجأ إليه عند شدائده، ويتضرّع [ه] إليه عند عدم الركن الوثيق بنظره، ويأوى إليه عند قطع الآمال[٨٥*]. وكلّ اسم يشار به إلى ربّ العزّة وكمالاته فهو إشارة إليه من حيث ذاته إلى حيث ذلك الكمال الّذى يعرفه الإنسان بذلك الكمال كالقيّوم والقادر و القريب و الرحيم و الرئوف و العزيز و الحكيم، وإلّا فالذات والكمالات غير متناهٍ إلى حدٍّ.

و هكذا الأمر فى الحياة والقدرة والشعور والفهم، فألفاظ تلك الحقائق

(الف) يكون فى نسخة صدرزاده «يغفل» عِوض «لايغفل».

(ب) كان فى المصدر و ايضا فى نسختى الملكى الميانجى و صدرزاده: «النور العلمى» ولكن حذف المولف «العلمى» فى تصحيحه.

(ج) كان فى المصدر و ايضا فى نسختى الملكى الميانجى و صدرزاده: «النور العلمى» ولكن حذف المولف «العلمى» فى تصحيحه.

(د) صدرزاده و الملكى الميانجى: بينهما.

(ه) صدرزاده: يفزع.

علامات وإشارات يشير الإنسان بها إلى تلك الحقائق أوّلاً وبالذات، ويكون المعنى والمراد هی الحقائق الخارجيّة ٣، وهذا كاشف عن وضع تلك الأسماء لتلك الحقائق ٤. والظاهر أنّ سائر اللّغات انحراف من اللغة العربيّة الّتی هی لغة قديمة فی العوالم السابقة وكانت بإلهام الله تعالی ٥ وهی مستعملة بالفطرة فيما ذكرنا (٨٦*). وسائر الحقائق الظاهرة بنور العلم، من الجواهر والأعراض وتحقّقها وثبوتها و بقائها الّتی هی من أعراضها لظهور أنّ البقاء عين الكون الثانی وهو من الأعراض (الّتی) (الف) يشار إليها بألفاظها أوّلاً وبالذات، فليس المعنی والمقصود منها إلّا الحقائق أنفسها وثبوتها، فلا يكون الألفاظ إلاّ علامات للخارجيّات كائنة ما كانت، وعلی هذه الفطرة دار إستعمال ألفاظ الكتاب والسنّة.

و بهذا (ـ بمعرفة العقل و العلم ـ) (ب) يُعْلَم أنّ الاستدلال لربّ العزّة ليس من باب الاستدلال بالأمر المتصوّر و التصديق به علی الذّات المتصوّر بوجهٍ كما عليه أساس الحكمة؛ بل الاستدلال بها ليس إلّا بالإشارة إلی الحقائق المكشوفة بالعقل والعلم فإنّهما كاشفان عن الجزئيّات، وليس الاستدلال بها إلّا من جهة أنّ حيث ذاتها الإشارة إلی من بمشيّته التحقّق والحقيقة لا من باب المعلوليّة والمجعوليّة كما أنّ عليه أساس الفلسفة.

فهذا الّذی ذكرنا من الجری علی الفطرة فی كشف مرادات القرآن والروايات هو باب الأبواب فی علوم القرآن، وعلی ذلك أُسِّسَت أبواب الهدی لا علی ما اصطلح عليه اليونانيّون فی علومهم المدوّنة كما ستعرف إن شاء الله تعالی.

ويدلّ علی ما ذكرنا (من أنّ الألفاظ إشارات الی الخارجيّات عن الذّهن) (ج) ما فی الكافی مسنداً عن محمّد بن سنان قال: سَأَلْتُهُ عَنِ الِاسْمَ مَا هُوَ؟ قَالَ: صِفَةٌ

(الف) صدرزاده.

(ب) أضفناه من نسخة النجفی.

(ج) أضفناه من نسخة النجفی.

لِمَوْصُوفٍ». (الف)

و رواية نعثل العالم اليهودى عن النبى ﷺ نصّ فى المدّعى. (ب)و(۸۷*)

و فيه أيضاً مسنداً عن أبى عبدالله عليه السلام فى روايةٍ شريفةٍ:

«فَمَنْ عَبَدَ الاِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ لَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً وَ مَنْ عَبَدَ الاِسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ عَبَدَ اثْنَيْنِ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى دُونَ الاِسْمِ فَذَاكَ التَّوْحِيدُ». (ج)

وفى البحار عن التوحيد والعيون عن ثامن الأئمّة صلوات الله عليه فى روايةٍ شريفةٍ، قال:

«إِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِي الْمَعَانِي فَأَمَّا فِي الْأَسْمَاءِ فَهِيَ وَاحِدَةٌ». (د)

وعنها أيضاً مسنداً عنه صلوات الله عليه فى روايةٍ شريفةٍ، قال:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَلْزَمَ الْعِبَادَ أَسْمَاءً مِنْ أَسْمَائِهِ عَلَى اخْتِلَافِ الْمَعَانِي وَ ذَلِكَ كَمَا يَجْمَعُ الاِسْمُ الْوَاحِدُ مَعْنَيَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ النَّاسِ الْجَائِزُ عِنْدَهُمُ السَّائِغُ وَ هُوَ الَّذِی خَاطَبَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْخَلْقَ فَكَلَّمَهُمْ بِمَا يَعْقِلُونَ لِيَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةً فِي تَضْيِيعِ مَا ضَيَّعُوا وَ قَدْ يُقَالُ لِلرَّجُلِ كَلْبٌ وَ حِمَارٌ وَ ثَوْرٌ وَ سُكَّرَةٌ وَ عَلْقَمَةٌ وَ أَسَدٌ كُلُّ ذَلِكَ عَلَى خِلَافِهِ لِأَنَّهُ لَمْ تَقَعِ الْأَسْمَاءُ عَلَى مَعَانِيهَا الَّتِي كَانَتْ بُنِيَتْ عَلَيْهَا لِأَنَّ الْإِنْسَانَ لَيْسَ بِأَسَدٍ وَ لَاكَلْبٍ». إلى أن قال: «فَقَدْ جَمَعَ الْخَالِقَ وَ الْمَخْلُوقَ اسْمُ الْعِلْمِ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى». إلى أن قال: «فَقَدْ جَمَعَنَا الاِسْمُ وَ لَمْ يَجْمَعْنَا

(الف) الكافى، ج ۱، ص ۱۱۳، باب حدوث الأسماء... ص: ۱۱۲.

(ب) أضاف المولف هذه العبارة فى تصحيحه المصدر.

(ج) الكافى، ج ۱، ص ۸۷، باب المعبود... ص: ۸۷.

(د) بحارالانوار، ج ٤، ص ۱۷۳، باب ۲ ـ معانى الأسماء و اشتقاقها و ما يجوز اطلاقه عليه تعالى و ما لايجوز، ح ۲؛ التوحيد، ص ۱۸۵، باب ۲۹، ح ۱؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۱۲۷، باب ۱۱، ح ۲۳.

الْمَعْنَى» (الف). إلى آخر الرّواية.

فقد تكرّر فيها التصريح بوحدة اللفظ واختلاف المعنى ۶، فهی صريحة فی أنّ المعنى والمقصود والمراد هی الحقيقة الخارجيّة لاالمتصوّر المعقول كما هو باب من أبواب الرّدى فی العلوم البشريّة.

وفی البحار مسنداً عن التوحيد مسنداً عن غير واحد عن أبی عبدالله صلوات الله عليه قال:

«مَنْ عَبَدَ اللهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ... وَ مَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِإِيقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي يَصِفُ بِهَا نَفْسَهُ فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبُهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سِرِّ أَمْرِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ أُولئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا. (ب)

فالجرى على الفطرة هو الباب فی العلوم الإلهيّة.

أقول: ومن الواضح أنّ المعنى فی الرواية هو الهويّة الخارجيّة جلّت عظمته، فعبادته هو التوحيد. وأمّا المعنى بمعنى الصورة المتصوّرة والمعقولة فعبادته عين العبادة بالتوهّم. فينتج أنّ المعنى هو الحقيقة الخارجيّة لاالمتصوّرة المعقولة، فالروايات المباركة جرى على الفطرة فی باب استعمال الألفاظ فی المعانی الخارجيّة من دون توسّط أمرٍ من الصور الذهنيّة. فالألفاظ إشارات إلى الخارجيّات لا إلى المتصوّرات و المعقولات. و الحمد لله كما هو أهله.

(الف) بحارالأنوار، ج ٤، ص ١٧٦، باب ٢ـ معانی الأسماء و اشتقاقها... ؛ التوحيد ص ١٨٦ ؛ عيون اخبار الرضا، ج ١، ص ١٤٥.

(ب) بحارالأنوار، ج ٤، ص ١٦٥، باب ١ـ المغايرة بين الاسم و المعنى و أن المعبود هو المعنى و الاسم حادث... ص ١٥٣ ؛ التوحيد ص ٢٢٠.

تذييلات الباب الثاني عشر

١ ـ يذكّر المؤلف بالعقل من حيث لغته في أثر آخر.

العقل ما يعبّر عنه بالفارسيّة ب [ليس «ب» فى نسخة النّمازى] «خرد و دانش، خوب و بد» فهو النور المظهر للجيّد و الرّدى و الفريضة و السنّة. و مبدء اشتقاقه من قولهم: عقلت الدابّة أى حبستها كما سيأتى الإشارة إليها فى الخبر النبويّ صلّى‌الله‌عليه‌وآله. و هذا هو الّذي يعرفه كلّ عاقل. قال في القاموس: نور روحانيّ يدرك به النفس العلوم الضروريّة و النظريّة. و النبيّ و الأئمّة صلوات الله عليه و عليهم بنفس التعبير بالعقل و التعقّل و أوصاف العاقل حيث إنّه ظاهر بذاته للعقلاء نبّهوا إليه لا إلى غيره. و الحاصل بعد وضوح كون المعنى الّذى ذكرنا هو الظاهر من العقل عند جميع العقلاء يكون نفس إستعمالهم صلوات الله عليهم لفظ العقل و العاقل و التعقّل بالمعنى العرفى كاشفاً قطعياً عن أنّ المراد من كلامهم هو هذا الظاهر عند كلّ عاقل. و هو و إن كان كذلك إلّا أنّ البشر محتاج إلى التذكّر. و لهذا يكون نفس التعبير بالعقل و التعقّل و آثاره و أحكامه و أوصاف العاقل تذكّراً و تنبيهاً إلى تلك الحجّة و إلى أحكامه و آثاره لاتعريفا له [يكون فى نسخة النّمازى عوض «لاتعريفاً له»، «لأنّه يقاله».] كما أنّ نفس التذكّر إلى نقيضه و آثاره و أوصاف الأحمق و المجنون يكون تذكّراً [: تذكيراً، النمازى] و تنبيهاً إليه و إلى أحكامه أيضا كما لا يخفى. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ٢٦ ؛ نسخة النمازى، صص ٣٦ و ٣٧)

٢ ـ لوجدان نور العقل طريقان حسب بيان المؤلف في أثر آخر.

و فى المعارف الالهيّة لوجدان العقل، لا يمكن تعقّله إلّا بطريقين: أحدهما طريق عامّ لكلّ أحد وهو معرفته بآيته و هو انّا نتصوّر الفعل الحسن و الفعل القبيح و نرى ظهور الحسن و القبح و نرى ان هذا الظهور ليس فى ذات الفعلين لحدوث الظهور و خفائه قبله لكونهما مظلمين غير كاشفين

لذاتها و نرى ان النفس و الروح ليسا بكاشفين لعدم كشفهما نفسهما، فتعلم بالضرورة أنّ هنا كاشفاً خارجاً عن ذات الفعل و عن ذات الروح و هو العقل. فهذه معرفة بالآية ـ و هي نفس الحسن و القبح المنكشفين ـ و كشفه لنا حادث. فى هذا الطريق ماكان النظر الى نفس العقل ابتدائا مع وجوده بل بآيته و هى نفس الحسن و القبح فى الفعلين. و الكشف سنخه سنخ المعانى الحرفيه لان النظر الاستقلالى الى نفس الآية.

والطريق الثانى أن ننظر إلى نفس العقل الكاشف لأنّ الحكم بأنّ ذات الفعلين مظلمة غير كاشفة وذات الروح مظلمة غير كاشفة كان ببركة العقل ومن مدركاتها. فننظر بالعقل إلى العقل لأنّ دليليّة الحسن والقبح إلى العقل ماكان من نفسهما بل كان بحكم العقل. فالعقل يدلّ بذاته على ذاته و دليل على آيته فى الطريق الأوّل كان الحسن دليلاً على كاشف خارج عن ذات الفعلين و عن الروح و النفس و فى الطريق الثانى كان العقل دليلا على دليله و لايلزم الدور لان الدليليّة فى الطريق الاول ماكان بنفس الدليلين و ذاتهما يعنى الحسن و القبح بل كان من العقل و العقل هو ما به الانكشاف. فلا تناله هذا الانكشاف و لا يمكن تعقّله بنحو الاستقلال كسائر المفاهيم. بل يجده بروح الانسانى حين كشفه الاشياء واذا اراد كشفه بنفسه مستقلا فهو يحجب. ولكن حين اشتغاله بالكشف فالروح كما ينظر الى المكشوف كذلك ينظر اليه. ولكن نظره اليه بنوره نظير ان الروح يبصر الاشياء بالعين و لا يبصر نفس العين بالعين بل لا ريب فيه عنده، انّ بصره للأشياء بالعين (انوار الهداية، صص ١٠ و ١١)

٣ ـ المعنىٰ و المراد من الألفاظ نفس الخارجيّات في نظر المؤلّف و ليست المفاهيم الذهنيّة.

فمعنى الالفاظ و المراد منها نفس الحقايق اوّلاً و بالذات و عليه الفطرة الاوليّة العقلائية؛ فالمكشوف نفس الحقائق و الاسماء سمات لها، فيمكن تعلّم الانسان أسماء الاشياء موجودة او غير موجودة و جرت استعمالات صاحب الشريعة على هذه الفطرة الاولية و البرهان القاطع عليه روايات... (مصباح الهدى، نسخة الآستانة، ص ١٨ ؛ نسخة النجفى، ص ٢٥)

٤ ـ الوضع لنفس الماهيّات ـ وجدت أم لم توجد ـ في بيان المؤلّف.

فالالفاظ موضوعة لنفس الماهيّات و المعنى و المقصود نفس الحقايق الخارجيّة وجدت أم لم توجد، لأنّ العقل و العلم كاشفان للماهيّات الخارجيّة بلا احتياج الى ثبوت العقلى والعلمى. و

على تقدير الثبوت يكون المعلوم المعقول الثابت بهما وجه الخارج و الالفاظ سمات للخارج بواسطة هذه الوجوه. (مصباح الهدى، نسخة الآستانة، ص ١٨ ؛ نسخة النجفى، ص ٢٥)

٥ ـ فقد جاءﷺ ببحث طويل حول ماجرى للغة العربيّة من البداية حتّى نزول القرآن الكريم و بعده و تحريفها، عندما يوضح معنىٰ الفصاحة في أثر آخر له. و في النّهاية يبيّن طريق معرفة الكتاب و السّنة بمراجعة اللغة العربيّة غير المحرّفة.

فإنّ من الأخبار المرويّة يظهر خطاء الخلفاء فى مقام نشر هذه اللغة و قبح طريق تعلّمها، فإنّ الطريق الى ذلك هو الطريق الفطرى الدائر عند كلّ العقلاء فى مقام تعلّم اللغات المختلفة. أمّا الخطاء فى مقام نشرها فمن جهة أنّ الظاهر من الرّوايات أنّ اللغة العربيّة الفصيحة هى لغة أرواح الأنبياء و الرّسل و المؤمنين فى العوالم السّابقة و هو اللسان الّذى كلّم الله به خلقه فى عالم الذّر و يتكلّم به الملائكة و أهل الجنة و تكلّم به ابونا آدم الصّفى فى الجنّة، و أشعاره صلوات الله عليه فى قتل هابيل محفوظة؛ و الظّاهر أنّ هذه اللغة الفصيحة كانت بوضع الله تعالى و إلهامه؛ فلا محالة يكون الوضع بالمناسبات الواقعيّة بين الالفاظ و المعانى كما يظهر ذلك من كثير من الالفاظ. و لا محالة يكون بحسب الضوابط و القواعد الكلية و عليه يدور مدار علم الحروف و الرموز و الجفر و الاسرار الّتى تكون فى الحروف، و لا محالة يكون فى غاية الملاحة و السهولة على اللسان و الحلاوة و الابتهاج عند السماع و التناسب بين الحروف فى مقام الاداء، فإنّها لغة اهل البهجة و السّرور و هذا هو الفصاحة. و صارت هذه اللغة القديمة ملحونة عند عصيان البشر و إختلاط أولاد آدم من الجنّ و الإنس من غير أولاد أبيهم. فإنّ الظّاهر من الرّواية كون الأرض مسكونة قبل هبوط آدم الى الارض و لهذا يقال لمن تكلّم بالعربيّة بلالحن و تغيير و انحراف قد افصح. فإنّه نقل السيوطى فى المزهر عن الرّاغب فى مفرداته الفصيح خلوص الشىء مما يشوبه و اصله فى اللبن يقال فصح اللبن و افصح فهو فصيح و مفصّح اذا تعرّى من الرّغوة. قال الشاعر و تحت الرغوة اللبن الفصيح و منه استعير. و فى المجمع افصح الأعجمى أى تكلّم بالعربيّة بلا لحن انتهى كلامه. و فى شرح القاموس ما ملخّصه و يوم فصيح و مفصح كمحسن يوم لاسحاب به و لا برد و يقال افصح اللبن اى خلص من اللباد و افصحت الشاة يعنى خلص لبنه و افصح البول خلص البول من غيره و افصح الصبح يعنى ظهر.

و يظهر من الرّوايات أنّ هذه اللغة العربيّة اندرست الى أن الهم الله تعالى اسماعيل بالتكلّم بالعربية الخالصة الفصيحة. فيظهر منها أنّ اللغة [العربيّة، نسخة الدامغانى] القديمة كانت منحرفة

ملحونة فيه الحذف و القلب و التغير [: التغيير، نسخة الدامغانی] و التبدل [: التبديل، نسخة الدامغانی] و من القريب تولّد السريانية و العبرانية منها بعد انحرافها.

ففی المزهر السيوطی [و] قال الشيرازی فی كتاب الألقاب: أخبرنا أحمدبن اسماعيل المدانی أخبرنا محمدبن أحمدبن إسحق الماشی حدثنا محمدبن جابر حدثنا أبو يوسفبن السكيت قال: حدثنی الأثرم عن أبی عبيدة حدثنا مسمعبن عبدالملك عن محمدبن علیبن الحسين عن آبائه رضی الله تعالی عنهم أجمعين عن النبی صلی الله عليه و [آله و] سلّم قال: «اول من فتق لسانه بالعربية المبينة إسماعيل عليه السلام و هو ابنأربع عشرة سنة» (تفسير الآلوسی ـ الآلوسی ـ ج ١٢ ـ ص ١٧٢) فقال له يونس صدقت يا أبا سيار هكذا أبو جری حدثنی؛ (البداية و النهاية ـ ابنكثير ـ ج ١ ـ ص ٢٢١ قال الاموی: حدثنی علیبن المغيرة، حدثنا أبوعبيدة، حدثنا مسمعبن مالك، عن محمدبن علی الحسين، عن آبائه، عن النبی صلی الله عليه و [آله و] سلم أنه قال الخ) هذه طريقة موصولة للحديث السابق من طريق الجمحی.

و عنه عن محمدبن سلام الجمحی فی كتاب طبقات الشعراء قال يونسبن حبيب أول من تكلم بالعربية و نسی لسان أبيه إسماعيلبن ابراهيم صلوات الله عليهما أخبرنی مسمعبن عبدالملك أنه سمع محمدبن علی يقول قال أبو عبداللهبن سلام لا أدری أرفعه أم لا و أظنه قد رفعه أول من تكلم بالعربية و نسی لسان أبيه إسماعيلبن ابراهيم صلوات الله عليهما. (طبقات فحول الشعراء لابن سلام الجمحی ج ١، ص ١١)

و أخرج الحاكم فی المستدرك و صححه و البيهق فی شعب الإيمان من طريق سفيان الثوری عن جعفربن محمد عن أبيه عن جابر أن رسول الله صلی الله عليه و سلّم تلا قرآنا عربيا لقوم يعلمون ثم قال: ألهم إسماعيل هذا اللسان العربی إلهاما. (تاج العروس، الزبيدی، ج ٢، ص ٢٢٣)

و قال السيوطی، قال ابواحمد الغطريف فی جزئه حدثنا ابوبكر محمدبن ابیشيبة ببغداد، اخبرنا ابوالفضل حاتمبن الليث الجوهری، حدثنا حماد بن ابیحمزة اليشكری، حدثنا علیبن الحسين و اقدا نبأنا ابیعبداللهبن بريدة عن ابيه عن عمربن الخطاب انه قال يا رسول الله ما لك افصحنا و لن تخرج من بين اظهرنا، قال: كانت لغة اسماعيل قد درست فجاء بها جبرئيل عليه السلام فحفظنيها فحظتها؛ اخرجه ابنعساكر فی تاريخه و اخرج البيهق فی شعب الايمان.

و من طريق: يونسبن محمد إبراهيمبن الحارث عن أبيه قال قال رسول الله (صلی الله عليه و [آله و] سلم) فی يوم ذی جن كيف ترون بواسقها قالوا ما أحسنها و أشد تراكمها قال كيف ترون قواعدها قالوا ما أحسنها و أشدّ تمكنها قال كيف ترون جونها قالوا ما أحسنه سواده قال كيف

ترون رحاها استدارت قالوا نعم ما أحسنها و أشد استدارتها قال كيف ترونها أخفيا أو وميضا أم يشق شقا قالوا بلى يشق شقا قال فقال رجل يا رسول الله ما أفصحك ما رأينا الّذى هو أعرب منك قال حق لى فإنما أنزل القرآن على بلسان عربى مبين. (تاريخ مدينة دمشق ـ ابن‌عساكر ـ ج ٤ ـ ص ٤ ـ ٥) أخبرنا أبوالفرج قوان‌بن زيد المرى و أبوالقاسم‌بن السمرقندى قالا أنا أبوالحسين‌بن النقور أنا على‌بن عمر الحربى‌نا أحمدبن الحسن‌بن عبدالجبارنا يحيى‌بن عبدالجبارنا يحيى‌بن معين‌نا عبادبن عبادنا يونس‌بن محمدبن إبراهيم‌بن الحارث عن أبيه قال قال رسول الله (صلى الله عليه و سلم) فى يوم ذى جن... الخ)

و قال فى المزهر و قال الزركشى فى البحر، حكى الاستاد ابومنصور و ساق كلامه الى ان قال و قد روى عن ابن‌عباس اول من تكلم بالعربية المحصنة اسماعيل.

و قال فيه و اخرج ابن‌عساكر فى التاريخ: عن ابن‌عباس أن ادم كان لغته فى الجنة العربية فلما عصى ربه سلبه الله العربية فتكلم بالسريانية فلما تاب الله عليه رد عليه العربية (تاريخ مدينة دمشق، ابن‌عساكر، ج ٧، ص ٤٠٦ و ٤٠٧)

و أخبرنا أبو الحسين‌بن أبى الحديد أنا جدى أبو عبدالله أنا أبى أبوالحسن أنا أبومحمدبن أبى نصر أنا عبدالسلام‌بن أحمدبن محمد القرشى أنا محمدبن إسماعيل التميمى أنا أبو عبدالله محمدبن عبدالله الزاهد نا موسى‌بن إبراهيم المروزى نا نوح‌بن دراج عن أبى روق الهمدانى عن عكرمة عن ابن‌عباس... الخ)

و قال: عبدالملك‌بن حبيب: كان اللسان الأول الّذى نزل به آدم من الجنة عربيا إلى أن بعد العهد و طال حرف و صار سريانيا، و هو منسوب إلى سورية، و هى أرض الجزيرة، بها كان نوح عليه السلام و قومه قبل الغرق، قال: و كان يشاكل اللسانا العربى، إلا أنه محرف، و هو كان لسان جميع من فى السفينة إلا رجلا واحدا يقال له جرهم، فكان لسانه العربى الأول، فلما خرجوا من السفينة تزوّج إرم‌بن سام بعض بناته، فنهم صار اللسان العربى فى ولده عوص أبى عاد، و عبيل، و جائر أبى جديس و ثمود، و سميت عاد باسم جرهم، لأنه كان جدهم من الأم، و بقى اللسان السريانى فى ولد أرفخشذبن سام إلى أن وصل إلى يشجب‌بن قحطان من ذريته، و كان باليمن، فنزل هناك بنو إسماعيل فتعلم منهم بنو قحطان اللسان العربى. (تاج العروس، الزبيدى، ج ١، ص ٥٤)

و نقل عن: ابن‌دريد فى الجمهرة: العرب العاربة سبع قبائل: عاد و ثمود، و عمليق، و طسم، و جديس و أميم، و جاسم، و قد انقرض أكثرهم إلا بقايا متفرقين فى القبائل. قال: و سمى يعرب‌بن

قحطان لأنه أول من انعدل لسانه عن السريانية إلى العربية و هذا معنى قول الجوهرى فى الصحاح: أول من تكلم العربية يعرب‌بن قحطان؛ و قال أيضا: قال محمدبن سلام: و أخبرنى يونس، عن أبي عمروبن العلاء، قال: العرب كلها ولد إسماعيل، إلا حمير و بقايا جرهم، و لذلك يروى أن إسماعيل جاورهم و أصهر إليهم. (تاج العروس، الزبيدى، ج ١، ص ٥٤ و قال أبوبكربن دريد فى الجمهرة: العرب العاربة سبع قبائل: عاد و ثمود و عمليق، و طسم، و جديس و أميم، و جاسم، و قد انقرض أكثرهم إلا بقايا متفرقين فى القبائل. قال: و سمى يعرب‌بن قحطان لأنه أول من انعدل لسانه عن السريانية إلى العربية و هذا معنى قول الجوهرى فى الصحاح: أول من تكلم العربية يعرب‌بن قحطان. و قال الحاكم فى المستدرك و صححه، و البيهقى فى شعب الإيمان عن بريدة رضى الله عنه، فى قوله تعالى (بلسان عربى مبين) قال: بلسان جرهم، و قال محمدبن سلام: و أخبرنى يونس، عن أبى عمروبن العلاء، قال: العرب كلها ولد إسماعيل، إلا جمير و بقايا جرهم، و لذلك يروى أن إسماعيل جاورهم و أصهر إليهم.)

و فى البحار عن اثبات الوصية عن أميرالمؤمنين صلوات الله عليه قال فى خطبة:

ثُمَّ خَصَصْتَ بِهِ إِسْمَاعِيلَ دُونَ وُلْدِ إِبْرَاهِيمَ فَانْطَقْتَ لِسانَهُ بِالْعَرَبِيَّةِ الَّتِى فَضَّلْتَها عَلَى سائِرِ اللُّغاتِ (بحارالانوار، ج ٢٥، ص ٢٩، باب ١ ـ بدو أرواحهم و أنوارهم و طينتهم عليهم السلام و أنهم من نور واحد... ص: ١)

و فيه عن الاختصاص: عَنْ بَعْضِ الْهَاشِمِيِّينَ رَفَعَ الْحَدِيثَ إِلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله أَنَّ أَعْرابِيّاً أَتاهُ فَقالَ يَا رَسُولَ اللهِ أَيُدالِكُ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ؟ قالَ: نَعَمْ إِذا كانَ مُلْفَجاً. فَقالَ: يا رَسُولَ اللهِ مَنْ أَدَّبَكَ؟ قالَ: اللهُ أَدَّبَنِي. وَ أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ مَيْدَ أَنِّي مِنْ قُرَيْشٍ وَ رُبِّيتُ فِي الْفَخْرِ مِنْ هَوازِنِ بَنِي سَعْدِبْنِ بَكْرٍ.

و فيه قال: نَشَأَتْ سَحابَةٌ فَقالُوا هَذِهِ سَحابَةٌ قَدْ أَظَلَّتْنا. فَقالَ: كَيْفَ تَرَوْنَ قَواعِدَها الى ان قال صلى الله عليه و آله: تَرَوْنَ الْبَرْقَ فِيها وَ مِيضاً أَمْ خَفْواً أَمْ شَقَّ شَقّاً، الى ان قالوا: ما رَأَيْنا أَفْصَحَ مِنْكَ قالَ وَ مَا يَمْنَعُنِي وَ أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ وَ أَنْزَلَ اللهُ الْقُرْآنَ بِلُغَتِي وَ هِيَ أَفْضَلُ اللُّغاتِ بَيْدَ أَنِّي رُبِّيتُ فِي بَنِي سَعْدِبْنِ بَكْرٍ. (بحارالانوار، ج ١٧، ص ١٥٨، باب ١٨ ـ فصاحته و بلاغته صلى الله عليه و آله ... ص: ١٥٦، ح ٢)

عن جامع الاخبار [معانى الاخبار] مسنداً عن: مُحَمَّدِبْنِ إِبْراهِيمَ التَّيْمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قالَ كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله فَنَشَأَتْ سحابَةٌ فَقالُوا يا رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله هٰذِهِ سَحابَةٌ ناشِئَةٌ فَقالَ كَيْفَ تَرَوْنَ قَواعِدَها قالُوا يَا رَسُولَ اللهِ ما أَحْسَنَهُ وَ أَشَدَّ تَمَكُّنَها قالَ كَيْفَ تَرَوْنَ جَوْنَها قالُوا يَا رَسُولَ اللهِ ما

أَحْسَنَهُ وَ أَشَدَّ سَوادَهُ قالَ كَيْفَ تَرَوْنَ رَحاها قالُوا يا رَسُولَ اللهِ ما أَحْسَنَها و أَشَدَّ اسْتِدارَتَها قالَ فَكَيْفَ تَرَوْنَ بَرْقَها أَخَفْوا أَمْ وَمِيضاً أَمْ شَقّ قالُوا يا رَسُولَ اللهِ بَلْ يَشُقُّ شَقّاً قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله الْحَيَا فَقالُوا يا رَسُولَ اللهِ ما أَفْصَحَكَ وَ مَا رَأَيْنا الَّذِى هُوَ أَفْصَحُ مِنْكَ فَقالَ وَ ما يَمْنَعُنى مِنْ ذٰلِكَ وَ بِلِسانِى نَزَلَ الْقُرْآنُ بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ. (بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۱۵٦، باب ۱۸ ـ فصاحته و بلاغته٦... ص: ۱۵٦.)

و فى جواهر القرآن عنه صلى الله عليه و آله انا افصح من نطق بالضاد بيد أنى من قريش (مكاتيب الرّسول ج ۱، ص ۸۰۱، جواهر الكلام ج ۹، ص ۳۹۹ و تفسير ابن‌كثير ج ۱، ص ۳۱)

اقول [بعد، نسخة الدامغانى] ما كان ظاهر روايات العامة و الخاصّة أنّ اللغة العربية بعد اندراسها تكلّم بها اسماعيل عليه السلام كما يشهد عليه تنبيه المستشرقين من اهل المغرب. و منه انتشرت الفصحاء و البلغاء فى العرب ثم اندرست تلك الامة و انحرف السنة المتكلّمين [: السنته المتكلّمين، نسخة الدامغانى] بهذا اللسان الشريف حتّى أنّ الفصيح من كلّ قوم و خطيبهم و شاعرهم كان ممتازاً عن القبيلة لإنحراف اللغة. احيا الله تعالى هذه اللغة ايضاً بانزال القرآن المجيد الّذى كان فى غاية الفصاحة. و لمّا انزل على الرّسول صلى الله عليه و آله و به أحيا الله ذلك اللسان فهو افصح العرب، و اعربهم بالضرورة. و بعد ما كان القرآن نازلا بلسان عربى مبين و نزل عليه صلى الله عليه و آله و كان فصاحته ممتازة عن فصاحته صلى الله عليه و آله يكون الواجب جعل القرآن هو الاساس لتعلّم اللغة الفصيحة و منه يعلم الفصيح عن غير الفصيح و عند الاحتياج الى ضبط اللغة العربية الفصيحة المراجعة الى الرّسول صلى الله عليه و آله الطيّبين لانّ فى بيتهم نزل القرآن و هم الملهمون بالتكلم بهذا اللسان كما يشهد بذلك الخطب و الادعية و الصحف و المواعظ و الكلمات الجامعة المروية عنهم و ضبط اللغة الفصيحة، و حفظ قواعدها كان فى غاية السهولة لانّهم كانوا محشورين معهم و يكالموهم و كان باب علم ذلك بعد الرّسول صلى الله عليه و آله اميرالمؤمنين صلوات الله عليه، و من كان لا يكون له مكر و خديعة يجب عليه أن ينادى فى مسجد الرّسول باجتماع عامة المسلمين و القرّاء و حفظة القرآن و كان من اعظم ائمة المسلمين اميرالمؤمنين المأمور بحفظ القرآن و جمعه ثم جعل القرآن المجمع عليه بين الامة اساس اللغة الفصيحة. و قد ظهر لأهل العالم أنّهم لم يجتمعوا فى هذا الامر الخطير بل راجعوا الى زيدبن ثابت فجمع لهم ما ارادوا مصحفاً واحداً قانونياً اخفاء للآيات الصريحة فى ولاية اهل البيت. فصار ذلك سبباً لخلاف آخر، فإنّ القرآن كان محفوظا فى الصدور و كان البناء على التعلم من افواه الرجال فتولّدت القرائات المختلفة فى بعض الآيات و لم يجعلوا القرآن اساسا لإحياء اللغة الفصحى و جامعا للامم المختلفة بوحدة اللسان بل راجعوا الموالى و امروهم بالمراجعة

الى عرب البادية ظلماً على آل محمّد صلّى الله عليه و عليهم و اطفاء لنورهم مع أنّهم افصح العرب و اعربهم، و لهذه الجهة أخطأوا فى تدوين العلم العربية. و مما ينبغى ان يضحك به الثكلى اشكال بعض [ليس «بعض» فى نسخة الدامغانى] السفهاء فى زمان [ليس «زمان» فى نسخة الدامغانى] المتغلبين لاخفاء نور الائمة المعصومين و لتقوّم احياء تلك اللغة و حفظها باظهار القرآن على ما انزله الله تعالى و تعليم الجهات الراجعة الى حفظ اللسان و ضبط اللغة الفصيحة لم يتمكن اميرالمؤمنين صلوات الله عليه من ذلك ولكن لحفظ هذا القرآن الّذى بايديهم فتح باب اللسان لابى اسود على ما فى الرواية و هو راجع الى فعل ابىالاسود لا ما صنعه المتغلبون مما دوّنوه فى الاعصار المتأخّرة، و لهذا السرّ ورد النّص من الائمة بانّ أَصْحَابُ الْعَرَبِيَّةِ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ (مستدرك الوسائل: ج ٢٣، ص ٢٨٠، ح ٨ـ ٤٧٠١) فى المستدرك عن أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيُّ فِي التَّنْزِيلِ وَ التَّحْرِيفِ، بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ رِبْعِيٍّ عَنْ حُوَيْزَةَ بْنِ أَسْمَاءَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام إِنَّكَ رَجُلٌ لَكَ فَضْلٌ لَوْ نَظَرْتَ فِي هَذِهِ الْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ لَا حَاجَةَ لِي فِي سَهَكِكُمْ هَذَا وَ رُوِيَ عَنْهُ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ مَنِ انْهَمَكَ فِي طَلَبِ النَّحْوِ سُلِبَ الْخُشُوعَ (مستدرك الوسائل: ج ٢٣، ص ٣٧٩، ٤ـ باب وجوب تعلم إعراب القرآن و جواز القراءة باللحن مع عدم الإمكان... ص: ٢٧٨ ح ٦ـ ٤٦٩٩)

وَ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ رِبْعِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام وَ لَقَدْ نَادَيْنَا نُوحاً قُلْتُ نُوحٌ ثُمَّ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَوْ نَظَرْتَ فِي هَذَا أَعْنِي الْعَرَبِيَّةَ فَقَالَ دَعْنِي مِنْ سَهَكِكُمْ (مستدرك الوسائل: ج ٢٣، ص ٢٧٩، ٤ـ باب وجوب تعلم اعراب القرآن و جواز القراءة باللحن مع عدم الإمكان... ص ٢٧٨، ح ٧ـ ٤٧٠٠)

وَ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ قُطْبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام أَصْحَابُ الْعَرَبِيَّةِ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ (مستدرك الوسائل: ج ٢٣، ص ٢٨٠، ٤ـ باب وجوب تعلم اعراب القرآن و... ح ٨ـ ٤٧٠١)

اقول فاعتبروا يا اولى الالباب عن مكر الخلفاء و تدوينهم هذا العلم العربى بالمراجعة الى عرب البادية الى ان آل الأمر الى أن يقال على اولاد افصح من نطق بالضاد و افصح العرب الّذين لا ينفعلون بالسنة غيرهم كما هو الظاهر فى الروايات و الادعية و الكلمات الجامعة المروية عنهم لو تعلّمت العربية. فظهر أنّ اساس المتغلبين على الظلم بآل محمّد صلى الله عليه و آله من جميع الجهات و الاجتهاد فى سدّ ابوابهم و يابى الله إلّا أن يتمّ نوره و لو كره الظالمون. فتوهم لزوم قرائة القرآن المجيد فى موارد اختلاف القرائات على طبق القواعد المدونة من اعجب العجاب. فهذه الروايات

ظاهرة فى عدم كون الطريق الى معرفة الكتاب و السنة هذه العربيةلعدم كونها من الرّسول و الائمة صلوات الله عليهم و قد نص عليه السلام بانه و السّهك و لو كان صحيحا لما اطلق عليه الامام عليه السلام ذلك كما لا يخفى. (فى بيان وجه اعجاز كلام الله المجيد، نسخة صدرزاده، صص ٢٢ إلى ٢٧ و نسخة الدامغانى، صص ٢١ إلى ٢٧)

٦ ـ يطرح المؤلّف هاهنا، مسألة إشتراك الإسم و إختلاف المعنى في الأسماء و الصفات و سيأتى تفصيلها في الباب التالى. لكنّه يقول فى أثر آخر بأنّه لايمكن للبشر وصف الرّب بالألفاظ الموضوعة للمعانى المعقولة:

و حيث أنّ العلم بذاته برهان و حجّة على غيريّة المعلومات، و أنّ كنهه تفريق بينه و بين معلوماته، و أنّ توحيده تمييزه عن المعلومات و مباينته إيّاها لا [بمباينة، النمازى] العزلة، فهو برهان و آية لتوحيده و أنّه لا يعرف توحيده إلّا به لا على وجه يدرك و يفهم؛ فبالعلم يعرف الله و يوحّد. و حيث أنّ العقل خلق من نور العلم كما عرفت سابقاً، فهو حجّة و برهان عليه أيضاً و حيث أنّ العلم كاشف بذاته من [: عن، النمازى] حيث ذات المعلومات و المخلوقات أنّها [: بأنّها، النمازى] الشيئيّة بالغير و الكون و الّلاكون به، فحيث ذاتها المجعوليّة الذّاتيّة و المصنوعيّة و الميّتيّة و المضطريّة متغيّرة متبدّلة تحت قهر المدبّر الحكيم. فيملكون الشعور و الحياة و العقل مرّة و يفقدونها أخرى؛ فهى براهين و آيات بيّنات و أدلّة ذاتيّة ظاهرة بالعلم على الجاهل، المكوّن المالك المقتدر [: المقدّر، النمازى] المتعالى عن المفهوميّة و المعلوميّة و المدركيّة؛ و حيث إنّه تعالى كذلك عرّف نفسه بعبده [: لعبده، النّمازى] فى عالم الروحانيّة والذّر قبل النسل و أراهم نفسه فعاينوه [: فعاينوا ربّهم، النّمازى] فأنساهم رؤيته و أثبت المعرفة فى قلوبهم فيولد كلّ مولود على الفطرة والأنبياء يذكّرونهم [منسىّ نعمته، النّمازى] و له الحمد كما هو أهله. و لهذا كان التوصيف بغير ما وصف به نفسه و تعريفه بغير ما عرّفه [: عرّف نفسه به، النّمازى] به إلحاداً و شركاً و بعداً عن الحق تعالى و إهانة له لأنّه بعد ما كان مقتضى هذين البرهانين علوّ الحقّ تعالى و تقدّسه عن المعلوميّة والمعروفيّة بهما فضلاً عن المعروفيّة بالمعلومات والمفهومات والمعقولات والمتصوّرات يكون [: فيكون، النّمازى] تعريف الحقّ [تعالى، النمازى] و توصيفه بالمعلومات والمعقولات والمفهومات مرجعه إلى جعله [: تنزيله، النّمازى] تعالى نازلاً عن مرتبة قدسه وعلوّه وعظمته و جلاله. و حيث إنّه كذلك لايمكن للبشر التعبير عنه وتعريفه وتسميته و ذكره بالأسماء والألفاظ الموضوعة للمعانى المعقولة المفهومة حقيقةً و لا مجازاً لأنّ ذلك تشبيه. و قد قامت البراهين الإلهيّة

على قدس الخارج عن الحدّين إلّا فى لفظ الشىء و كلمة هو على تقدير كون الشىء موضوعاً لحيث ثبوت الشىء والخروج عن [حدّ، النمازى] العدم، و كلمة هو موضوعة للغائب. فيصّح الإطـلاق مجازاً بعناية خروج الحقّ عن حدّ التعطيل أو تحيّر العقول فيه و غيبته عنها. و أمّا سائر الألفاظ فلا لأنّ الاستعمال المجازى لابدّ له من عناية الهوهويّة تنزيلاً و لهذا وضع تلك الألفاظ لنفسه العزيز و سمّاه بها و يكون وضعها له بالاشتراك اللّفظى كما يصرّح بذلك الرواية الشريفة فى قوله: سمّى نفسه بها. و لهذا قال عزّوجلّ: «سبحان الله عمّا يصفون». [الصّافات، الآية ۱۵۹] و ورد عن الأئمّة صلوات الله عليهم بأنّه لايوصف بمحكم كتابه [إلّا بما وصف به نفسه، النمازى]. و قد عرفت أنّ توصيفه تعالى بالآيات والعلامات و تسمية [: تسميته، النمازى] نفسه بـالأسماء مـن عـجائب براهين الإسلام. ولهذا قال عزّوجلّ: «سبحان الله عمّا يصفون إلّا عباد الله المخلصين» [الصّافات، الآيتان ۱۵۹ و ۱۶۰] فإنّهم يصفونه بما وصف به نفسه. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ۸۵و نسخة النمازى، صص ۱۲۹ و ۱۳۰)

١٣

الباب الثالث عشر من ابواب الهدى [الف]

معرفة أنّ أساس العلوم الجديدة الإلهيّة على امتناع معرفة الحقائق النوريّة إلّا بها وامتناع معرفة غيرها إلّا بتلك الأنوار

فنقول: أساس العلوم الإلهيّة على امتناع معرفة الحقائق النوريّة إلّا بها، وأنّ الأساس على معرفة ربّ العزّة بربّ العزّة، و معرفة العقل بالعقل، و معرفة العلم بالعلم، و معرفة الوجود بالوجود، و معرفة الحقائق الغير النوريّة بربّ العزّة جلّ شأنه و بالأنوار العلميّة و العقليّة أوّلاً وبالذات من غير تصوّر و لاتصديق بل التصوّرات و التصديقات حجابٌ عن المعارف بالأنوار كالسحاب عن ضوء الشمس.

و أمّا أساس العلوم البشريّة على الوجود والماهيّة المصطلحة الموهومة، و على التصوّر والتصديق، ولابديّة انتهاء التصديقات إلى التصوّرات، ولزوم انتهاء

(الف) أضفنا «من أبواب الهدى» من نسخة النجفي.

النظريّات إلى البديهيّات، وبواسطة امتناع التصديق من دون تصوّر فكلّ أمر لابدّ من تصوّره ولو بوجهٍ. فتوهّموا على هذا الأساس أنّ للوجود مفهوماً متصوّراً يكون هو الحاكى عن حقيقة الوجود الّذى توهّموا أنّه ربّ العزّة سبحانه و تعالى (الف) ولهذا وضعوا فى علومهم باباً لتلك العلم (ب) وهو أنّهم زعموا أنّ الواضع لابدّ له من تصوّر الألفاظ وما يريد وضع الألفاظ له، والمتصوّر هو المعنى، فلو كان المتصوّر حيث وجود الشيء يكون المعنى وجهاً من وجوهه لإمتناع تصوّر حقيقة الوجود، ولو كان من سنخ الماهيّات يكون (ج) المهفوم والمعنى عين الماهيّة الخارجيّة لعدم النظر إلى وجوده العقليّ في وضع الألفاظ. وبهذه الجهة صارت الألفاظ موضوعة عندهم فى المعانى المتصوّرة ومستعملة فيها حتّى فى الأعلام الشخصيّة؛ ولهذا قسّم الأُدباء معانى الألفاظ إلى المستقلّ بالمفهوميّة وغير المستقلّ بها؛ ولهذا السرّ كانت الألفاظ المستعملة فى ربّ العزّة جلّ شأنه وفى غيره تعالى بمعنى واحد كالوجود والعالم والقادر والسميع والبصير وغيرها.

وقد سمعت بصريح الروايات اختلاف المعنى فى تلك الألفاظ و لاجامع بين الخالق والمخلوق[١] حتّى يكون المعنى واحداً(٨٨*) فإطلاق اللفظ المستعمل فى المخلوق بنحو الحقيقة يكون فى الخالق بنحو المجاز، والعناية.

ولأجل عدم التشبيه فى ذات البارى جلّ اسمه ذُكِر فى الأحاديث قيود حين إثبات هذه الكمالات له لئلاّ يلزم التشبيه كما يقال: شيء بحقيقة الشيئيّة(٨٩*) احترازاً عن (التشبيه بـ) (د) الشيئيّة فى المخلوق حيث أنّها فيه بالغير. فالشيئيّة

(الف) صدرزاده: تعالى شأنه.

(ب) يكون فى نسخة صدرزاده عوض «لهذا وصغوا فى علومهم باباً لتلك العلم»، عبارة «و فتحوا بهذه الجهة من عمومهم باباً لتلك العلوم».

(ج) كان فى المصدر «عين» ولكن صحّحناه من نسختى النجفى و صدرزاده.

(د) أضفناه من نسخة النجفى.

فى الخالق جلّ شأنه هى الشيئيّة الحقيقيّة، وفى غيره هى الشيئيّة بالغير و لاشيئيّة له. و فى إطلاق موجودٌ أو كائنٌ لا من عدم،[٩٠*] وفى إطلاق السميع والبصير لابآلة،[٩١*] وهكذا فى مثل هذه الإطلاقات يحترزون بهذه القيود عن التشبيه.

وفى موضعٍ قالوا عليهم‌السلام:

«وجوده إثباته».

حذراً من معنى الوجود وكونه جلّ شأنه حقيقة الوجود كما قالوا به فى علوم البشريّة، فقالوا عليهم‌السلام [الف]:

«وُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ». [ب]

لاكما زعموا أنّه هو حقيقة الوجود. ولمّا كان أساس الوضع والاستعمال عندهم على ذلك صار الإستعمال عندهم عبارة عن تنزّل المعانى عن مرتبة البساطة العقليّة إلى مرتبة النفس ومقام التفصيل، ثمّ تتجسّد فى قوالب الألفاظ. فالإستعمال هو إلقاء المعانى بالألفاظ، والألفاظ فانية فى المعانى لدى الإستعمال.

و قالوا: هذه النزولات هى قوس النزول للمعانى حسب التطوّرات الوجوديّة، وزعموا أنّ مقام الاستفادة هى عبارة عن تجرّد المعانى بخلع كسوة الألفاظ، والصعود إلى مرتبة النفس أى نفس المخاطب فيفهمها، ثمّ تصعد إلى المرتبة العقليّة فتتّحد معها وتصل من مقام التفصيل إلى مرتبة الجمع والبساطة، و هذا هو قوس الصعود عندهم[٢]، وهذان القوسان فى المعانى والألفاظ أُخذا من التكوينيّات فى نزول الوجود من مقام [ج] الربوبيّ بزعمهم إلى مقام العقل والنفس وعالم الأفلاك، والعناصر إلى رتبة الهيولى الأُولى، وهذا قوس النزول ثمّ

(الف) يكون فى نسخة صدرزاده عوض «كما قالوا به فى علوم البشريّة، فقالوا عليهم‌السلام» عبارة «كما فى العلوم البشريّة قالوا».

(ب) بحارالأنوار، ج ٤، ص ٢٥٣، باب ٤ـ جوامع التوحيد... ص ٢١٢.

(ج) صدرزاده: المقام.

الصعود من مقام الهيولى إلى مقام اللاّهوت، واستدلّوا عليه بقوله عزّ وجلّ:
«كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ». (الف)و(٩٢*)

وكلا القوسين فى كلا المقامين منسوجات خالية عن الحقيقة، وانحراف عن الطريقة كما عرفت فى الجملة وستعرف تفصيلها إن شاء الله تعالى.

و قد مضت الإشارة الإجماليّة إلى بطلان ذلك بأنّ المعانى غير المتصوّرات بل (هى) (ب) الحقائق الخارجيّة أوّلاً و بالذات، و تصوّر ما يراد الإخبار عنه صدقاً أو كذباً أو إيجاده فى الخارج أجنبيّ عن مرحلة استعمال الألفاظ في المعاني والإخبار عن الواقع بتلك الألفاظ أو إيجاد أمر فى الخارج بها كما حرّرناه فى مصباح الهدى فى الأُصول،[٣] بل هذه مقدّمات للاستعمال، و الاستعمال هو نفس الإشارة بالألفاظ إلى الخارجيّات فقط.[٤] فجعل الألفاظ حاكية عن المفاهيم المتصوّرة باب من أبواب الرّدى فإنّه باب توهّم حكاية المفاهيم المتصوّرة عن ربّ العزّة، فهو عين الضلالة والإعراض عن العلوم الإلهيّة. فيجب على العاقل سدّ هذا الباب وإغلاقه، وسلوك سبيل الهدى والقرآن العظيم بجعل الألفاظ علامات وإشارات إلى الحقائق الخارجيّة على طبق الفطرة العقلائيّة المتداولة .

فحيث أنّ أساس الدين على التذكّر بنور العقل والعلم وربّ العزّة جلّ شأنه، و لايكون لفظ العقل الوارد فى الروايات والآيات إلّا إشارة إلى النور الظاهر بذاته لكلّ عاقل واجد لذلك النور، وكذلك لفظ العلم ليس إلّا إشارة إلى النور الظاهر بذاته بالفطرة لكلّ عالم بعد جهله بشىء ثمّ علمه بذلك الشىء، وليست أسماء ربّ العزّة تعالى شأنه إلّا الإشارة إلى الذات القدّوس الظاهر بذاته تعالى لكلّ عاقل بالفطرة عند البأساء والضرّاء، فلفظة «الله» جلّ جلاله ولفظة العالم

(الف) سورة الأعراف، الآية ٢٩ .

(ب) صدرزاده.

والقادر والعلى والعظيم والغفور والرحمن والرحيم والحيّ والرئوف والودود والقهّار والجبّار والمهيمن والعزيز والربّ والقدّوس كلّها إشارات إلى الذات الخارجى المقدّس عن الحدّين، التعطيل والتشبيه، لا أنّها دلالات إلى المفاهيم المستصوّرة المتوهّمة. و هذه العلوم الجديدة الإلهيّة فى المعارف فى قبال الاصطلاحات الفلسفيّة اليونانيّة.

تذييلات الباب الثالث عشر

١ ـ شرح المؤلّف في أن لاجامع بين الخالق و المخلوق و أنّ الأوصاف معرّفات بـه لعلوّه عن المعروفيّة بها في أثر آخر.

و قد عرفت أنّ أساس الدّين على فطريّة المعرفة ثمّ التذكّر بتوحيد الحقّ فى معرفة العبد ربّه بربّه بالفطرة، و أنّه شيء و كون به تعالى بلا انعزال عنه تعالى، و أنّه ميّت الذّات فقير الذّات و إنّما يملك الحياة والشعور والعلم [و العقل، النمازى] والقوّة والقدرة [بتمليكه الحقّ تعالى، النمازى]، ثمّ التذكّر بكمال التوحيد فإنّ الإنسان عند كمال المعرفة و معرفة توحيد الربّ بالربّ يعرف بربّه أنّه المالك لحياته وعقله وشعوره وعلمه وقوّته وقدرته وأنّه ليس حيّ [: بذاته حيّ، النمازى] الذّات عاقل الذّات شاعر الذّات قوي الذّات قادر الذّات فإنّه يجد فقدانه إيّاها و وجدانـه. فـيعرف توحيد ربّه فى المالكيّة و أنّ ربّه هو الواهب المعطى لحياته وعقله وقوّته وقدرته و هذا هو خلوص توحيده فى المالكيّة والواهبيّة بالحقيقة. ثمّ التذكّر بكمال الإخلاص له فيذكّر بأنّ الّـذى يجـده و يعرفه به و يعرف به توحيده و تميزه عن نفسه و يعرف به أنّ كلّ ما يجده ملكه و هو [تـعالى، النمازى] مالكه [و هو، النمازى] متعال عن المعلوميّة والمفهوميّة والمعقوليّة فضلاً عن التـجزية والتبعيض و المحدوديّة والتعيّن والتغيّر و أنّ حيث ذاته العلوّ والقدس عن جميع ذلك. فمالكيّته و تمليكه و فعله و عطاؤه لايعلم و لايعقل و لايفهم. فيذكّر بأنّ كمال الإخلاص هو معرفة العبد ربّه بربّه أنّه لايوصف و لايعرّف بالتوصيفات والتعريفات البشريّة بوجه من الوجوه حتّى من حيث المالكيّة وعطاء الحياة والعلم والقوّة والقدرة بل مالكيّته و عطاؤه إنّما يعرف به تعالى بعين معرفة الحقّ بالحقّ فى علوّه و قدسه عن التجزية والتبعيض والتحديد والتعيين [: التـعيّن، النـمازى] فى أفعاله من جميع الجهات و فى عين معرفة الحقّ بالحقّ فى علوّه و قدسه عن المعلوميّة والمـفهوميّة والمعقوليّة والمدركيّة بوجه من الوجوه بل فى عين المعرفة بجلاله و عظمته و مجده و قدسه الّذى

يوجب وجوب التيه والحيرة ومظلميّة العلم والفهم والعقل فى مالكيّته و تمليكه و عطائه و أخذه و تصرّفاته فى مملكته لكمال [: فكمال، النمازى]الإخلاص له تنفى [: نفى، النـّمازى]الصفات عنه، فمن وصفه بالتوصيفات والتعريفات فقد حدّه لأنّ المعلومات والمفهومات والمعقولات غير كاشفات عن نفسها فضلاً عن كشفها و معرفيّتها للعلم والعقل فكيف بالعزيز القدوس.

وأمّا الأوصاف الّتى وصف بها نفسه فهى معرّفات و أوصاف لتقدّسه و علوّه عن المعروفيّة بها بل براهين على أنّه به توصف الصفات لا بها يوصف و به تعرف المعاريف لا بها يعرف لأنّها تعرف بأنّه هو الدالّ بالدليل عليه والمؤدّى بالمعرفة إليه. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ۱۷۱ و نسخة النـّمازى، صص ۲٤۸ و ۲٤۹)

۲ ـ يمكن أن يكون هذا البيان [أي شرح المؤلّف كيفيّة دلالة الألفاظ في العلوم البشريّة] تقريراً لمباحث الميرزا النائيني (قدّس سرّه) في الأصول لمشابهة البيان مع تقرير السيّد الخوئى في أجود التقريرات في فائدة استطراديّة حول الفرق بين المعنى و المفهوم.

فائدة استطرادية

الفرق بين المعنى و المفهوم و المدلول (هو) أن المعنى يطلق على نفس المعانى المجردة فى العقل الّتى جرد عنها جميع ما يلازمها من المادة و لوازمها فزيد الخارجى الّذى يجرد عنه جميع ما يلازمه يعبر عنه بالمعنى سواء وضع له لفظ أم لا استعمل فيه اللفظ أم لا و عند الاستعمال يتنزل هذا المعنى المجرد إلى عالم الوجود الخارجى أيضا بتوسط اللفظ فكأن المتكلم يلقى المعنى فى الخارج (و لذا قيل) بأن للشىء أنحاء من الوجود و عد منها الوجود اللفظى فزيد له قوس صعودى من الخارج إلى الحس المشترك و منه إلى الخيال و منه إلى عالم العقل قبل الاستعمال و له قوس نزولى حين الاستعمال (و أما المفهوم أو المدلول فيطلقان) عليه باعتبار انفهامه من اللفظ أو دلالة اللفظ عليه. (أجود التقريرات، ج ۱، ص ۱۳)

۳ ـ مصباح الهدى، الاصل الرابع.

۴ ـ الاستعمال في نظر المؤلّف عبارة عن:

لا يخفى ان حقيقه الاستعمال هى القا الالفاظ الّتى جعلت بالوضع سمة و علامة للمعنى فانياً فيه لاالقا المعنى باللفظ (فهرس الأصول، نسخة صدرزاده، ص ٢٨).

«... و بعبارة اخرى الاستعمال عبارة عن نصب الاعلام و السمات، لتيوجه المستمع الغافل عن الواقعيات بالسمات اليها (فهرس الأصول، نسخة صدرزاده، ص ٣٤).

والاستعمال: القا الالفاظ الحاكية عن المعانى و الخارجيات فانية فيها (فهرس الأصول، نسخة صدرزاده، ص ٧٦).

١٤

الباب الرابع عشر من أبواب الهدى

معرفة أنّ أساس العلوم الجديدة على تذكّر العقلاء بالعقل

فإنّهم يجدون المعقولات (بالعقل) [الف] وهم عن نورِ العقل غافلون و به جاهلون و عنه مُدْبِرون و إلى المعقولات مشغولون و بها عن لقائه محجوبون. وهذا الباب من أركان أبواب الهدى، فنقول:

إنّ أساس تلك العلوم الإلهيّة على التذكّر بالعقل الّذى هو نور للعقلاء وهم فى عين الاستضائة به جاهلون غافلون مُدبِرون عنه إلى معقولاتهم الّتى هى ظلمات من حيث ذواتها، فلا يستكشفون الحقائق بنور العقل بل بالنظريّات المستكشفة عن الضروريّات، ويستضيئون من الظلمات. فحينئذٍ إذا ذُكِّروا بنور العقل يرتفع عنهم حجاب الغفلة عنه فيجدون بالنور الفرق بين الحقّ والباطل الّذى كانوا فيه وهو الغفلة عنه والجهالة به، فيعرفون بنفس ذلك التذكر ما هو الحقّ من وجوب

(الف) أضفناه من نسخة النّجفى.

معرفة العقل والتوجّه به والاستضائة بنوره؛ فيجدون أنّ المعقولات الضروريّة مظلمة الذات، واستكشاف الحقائق النوريّة أو الظلمانيّة بها عين الباطل، وطلب المعرفة من هذا الطريق عين الضلال المبين فإنّه طريق معوج وهو سلوك المجانين.[1]

و يعرّفهم بنور عقولهم الحقَّ الآخر وهو حقّانيّة المذكِّر بالعقل والهادى إلى نور العقل والمميِّز بين الحقّ والباطل الظاهِرَين بنور العقل. (و حيث)[الف] أنّ الأساس فى تلك العلوم كما عرفت إجمالاً يكون على عرفان النور والحقائق الظلمانيّة بالنور لابالتصوّر والتعقّل فلابدّ فيها من ضرب الأمثال، فمثل نور العقل مع الناس كسراج[٩٣*] مضيء يستضيئون به ويرون به الأشياء ولكن حين رؤية الأشياء عن ذلك الضوء غافلون؛ كذلك بنور العقل[ب] يظهر لهم واقع الأُمور[ج] من الهلكة و النجات و هم للغفلة عنه والاشتغال بما ظهر به يستعجلون فى طلبه بالتقليد و التوهّماتُ[٢]،[٩٤*] و الظنّ و اليقين[٣]،[٩٥*] و هى (كلّها)[د] تخطئ تارة و تصيب تارة[هـ]، فيهلكون من غير شعور و علم.[٩٦*]

فأساس علوم القرآن و دعوة الرسول ﷺ على التذكّر بهذا النور الّذى هو الحجّة و المميِّز بين الحقّ و الباطل فيكون المرجع إلى إقامة الحجّة لكلّ عاقل بنفس عقله بواسطة التذكّر به، و التذكّر بالحقّ[و] و الباطل اللّذَين تكون هذه الحجّة

(الف) صدرزاده.

(ب) يكون فى نسخة صدرزاده عوض «يستضيئون به و... الخ» عبارة «يستضيء به الناس».

(ج) صدرزاده: الأمر.

(د) صدرزاده.

(هـ) ليس كلا «تارة» فى نسخة صدرزاده.

(و) ليس «و التذكر» فى نسخة صدرزاده.

هى الكاشف عنها بذاتها. فيظهر لجميع العقلاء الباطل الّذى كانوا فيه والحقّ الّذى يذكّرهم به بنفس عقلهم فتقوم الحجّة عليهم بعين عقلهم على أنّ المذكّر بذلك العقل، والداعى إلى أحكامه حقّ صادق.

فيظهر من تذكّر القرآن المجيد ثمّ الرسول الأكرم ﷺ بالنور العقليّ و الحقّ والباطل اللّذين يكشفهما هذه الحجّة بذاتها، كون جميع العقلاء محجوبين عن نور عقولهم بالجهالة و الغفلة فى عين ظهوره لهم بذاته واستضائتهم به، وأنّهم مُدبِرون عن النور إلى الظلمات وهى الأدلّة الّتى توهّموها أدلّة على ما يعتقدون ويزعمون، وأنّهم لطلبهم [الف] كشف الأُمور فى الظلمات بالظلمات حال كونهم منحرفين عن كشف النور وغير النور بالنور يكونون فى الضلال المبين، و لحصر طريق كشف الأُمور بالنور يكون طريقهم معوجاً، وسلوك هذا الطريق لعدم الأمن من خطائه فى الأُمور المهمّة و هى أُمور الدين سلوك المجانين الّذين لا يسلكون بدلالة نور عقولهم (لحجبهم عنه) [ب].

قال الله عزّوجلّ: «الر كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ». [ج]

و فى البحار عن العلل مسنداً عن أميرالمؤمنين صلوات الله عليه فى روايةٍ قال: قال رسول الله ﷺ:

«فَإِذَا بَلَغَ كُشِفَ ذَلِكَ السِّتْرُ فَيَقَعُ فِي قَلْبِ هَذَا الْإِنْسَانِ نُورٌ فَيَفْهَمُ الْفَرِيضَةَ وَ السُّنَّةَ وَ الْجَيِّدَ وَ الرَّدِيءَ أَلَا وَ مَثَلُ الْعَقْلِ فِي الْقَلْبِ كَمَثَلِ السِّرَاجِ فِي وَسَطِ الْبَيْتِ». [د]

(الف) صدرزاده: بطلبهم.

(ب) صدرزاده.

(ج) سورة ابراهيم، الآية ١.

(د) بحارالانوار، ج ١، ص ٩٩، باب ٢ ـ حقيقة العقل و كيفيته و بدو خلقة... ص

فالظاهر لكلّ عاقل أنّ نفس التذكّر بهذا النور عين رفع الحجاب والغفلة والجهالة لجميع العقلاء بنفس عقولهم الّتى هى حجّة إلهيّة وعين إقامة الحجّة عليهم؛ فهو إخراجهم من ظلمات طريقتهم الموجبة لليقين الّذى يصيب تارة و يخطئ أُخرى إلى النور و إلى معرفتهم إيّاه به. فحينئذٍ يرون بالنور جهالتهم وحجبهم الّتى كانوا منغمرين فيها. فيعرفون (الف) بذلك أنّ معرفة العقل بالعقل عين الحقّ الّذى جاء به رسول الله ﷺ على خلاف العلوم البشريّة، فهو تصديق منهم برسالته، فيكون عقولهم حجّة الله الّتى بمعرفتها عرفوا رسولهم وعرفوا أنّه لابدّ من المذكّر ليذكّرهم بالنور (٩٧*) و يخرجهم من الظلمات (الى النور) (ب)، و لولا المذكّر لمّا خرجوا من هذه الظلمات إلى النور فيشهدوا بأنّه الصادق على الله والناصح الأمين ﷺ.

و فى الكافى مسنداً، قال ابن السكّيت لأبى الحسن صلوات الله عليه: قَالَ فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟

فَقَالَ الرِّضَا عليه السلام: الْعَقْلُ تَعْرِفُ بِهِ الصَّادِقَ عَلَى الله فَتُصَدِّقُهُ وَ الْكَاذِبَ عَلَى الله فَتُكَذِّبُهُ». (ج)

أقول: هذه الرواية صريحة بأنّ العقل كاشف عن الجزئيّات حسب العلوم الإلهيّة بخلاف المصطلحات البشريّة، وهكذا الرواية الآتية.

فى الكافى مسنداً عن أبى عبدالله صلوات الله عليه فى روايةٍ شريفةٍ: «فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ النُّورِ» إلى أن قال: عَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ وَ مَنْ غَشَّهُ»

---

٩٦ ؛ علل الشرايع، ج ١، ص ٩٨.

(الف) صدرزاده: فيفهمون.

(ب) الملكى الميانجى و صدرزاده.

(ج) مستدرك الوسائل ج ١، ص ٨١، باب ١ ـ اشتراط العقل فى تعلّق التكليف... ص ٨٠.

الرّواية.... (الف)

فهى صريحة بأنّ النور العقليّ يدرك به الجزئيّات.

و قد فتح صاحب الشريعة بالتذكّر بنور العقل باب معرفة العلم وهو باب ينفتح منه الأبواب إلى معرفة الحقائق على ما هى عليها، وبهذا التذكّر رفع حجاب علماء البشر من اليونانيّين و من تبعهم عن معرفة العقل والعلم، وأقام الحجّة عليهم بنفس عقلهم و علمهم بأنّهم كانوا منذ دهر طويل محجوبين عن معرفة العقل و العلم لإدبارهم عن النور (ب) و إقبالهم إلى ورائهم من وادى الظلمات وطلبهم دليلاً من بين الظلمات ليهديهم إلى المعارف الإلهيّة، فكُبُّوا على وجوههم بالإدبار عن حجّة الله.

فى البحار عن الاختصاص عن الصادق صلوات الله عليه قال:

«خَلَقَ اللهُ الْعَقْلَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْقُدْرَةِ وَ النُّورِ وَ الْمَشِيَّةِ بِالْأَمْرِ فَجَعَلَهُ قَائِماً بِالْعِلْمِ دَائِماً فِى الْمَلَكُوتِ». (ج)

أقول: لمّا كان العقل عند اليونانيّين عبارة عن فعليّة النفس باستخراج النظريّات عن الضروريّات، و هى عين التصوّرات والتصديقات، و هى عين العلم فى اصطلاحهم، ذكّر صاحب الشريعة بالعقل وأنّه من العلم وهو عين إقامة الحجّة على علماء البشر ورفع الغفلة عنهم، ورفع الجهالة عن نور عقولهم وهو يوجب معرفتهم بجهالتهم وغفلتهم عن عقولهم وعن حقيقة العلم، وأنّهم محجوبون عنها. فيعرفون أنّهم كانوا مدبرين من النور إلى الظلمات، لأنّ

(الف) الكافى ج ١، ص ٢٥، كتاب العقل و الجهل... ص ١٠.

(ب) كان فى المصدر و ايضا فى نسختى الملكى و صدرزاده: «الّذى يسعى بين ايديهم» ولكن حذفه المؤلّف فى تصحيحه المصدر.

(ج) بحارالأنوار، ج ١، ص ٩٨، باب ٢ـ حقيقة العقل و كيفيته...؛ الاختصاص، ص ٢٤٤.

التصوّرات والتصديقات ليس حيث ذاتها النور، و لايعرف النور إلّا بالنور، وكذلك لايعرف غير النور إلّا بالنور فتسمية الظلمات عقلاً وعلماً عين الجهالة.

ولمّا كانت المعقولات عندهم عقلاً وعلماً فكلّما زادت معقولاتهم و تصوّراتهم و تصديقاتهم يكون حجابهم أغلظ، وحرمانهم أكثر من نور العقل والعلم، ومن كشف الحقائق بالنور، وكلّما ازداد يقينهم وجزمهم بتلك المبانى يكون حجابهم أشدّ. فمعرفة النور لاتكون إلّا بالنور أوّلاً وبالذات بلا تصوّر وتعقّل بل يتوجّه بالنور إلى النور، ويعاينه به. و بعد هذه المعرفة يعرفون أنّ عقلهم وعلمهم هما الحجّتان المعصومتان على الحقّ والباطل لأنّهما كشفا احتجابهم عنهما بالغفلة والجهالة وهذا هو الباطل الأوّل. وكشفا عن إدبارهم عنهما وهبوطهم فى الظلمات وهو الباطل الثانى. وكشفا عن أنّ التصوّرات والتصديقات الضروريّة الّتى تستخرج منها النظريّات ظلمات و لاتكون الظلمات معرّفات للنور والحقائق على ما هى عليها وهذا الباطل الثالث. و كشفا عن أنّ طلب المعرفة بها وفيها عين الضلال المبين وهذا الباطل الرابع. و كشفا عن اعوجاج الطريق وكون سلوكه من السفاهة لعدم الأمان من خطائه وهذا الباطل الخامس.

فالعقل و العلم بذاتها[۴] حجّتان على حجّيتهما لكونهما كاشفين عن الباطل والمعرّفين للحقّ، وأوّل الحقّ كما ذكرنا أنّ المذكِّر بهما ورافع الغفلة عنهما والمذكِّر للباطل الظاهر بهما صادق على الله تعالى وهو الناصح الأمين والرسول الكريم ورسالته حقّ من هذه الجهة لاريب فيه، وهذه معرفة الرسول بالرسالة كما ورد فى الرّواية(۹۸*) وهى إقامة الحجّة على البشر وتعجيزهم وإظهار جهالتهم وغفلتهم وإدبارهم عن النور وانغمارهم فى الظلمات وسلوكهم فى طريق معوج غير مستقيم، واحتياجهم إلى المذكِّر والرسول، وبهذه الرسالة أقدر علماء أُمّته على تعجيز أهل العالم إظهاراً لجهلهم. وإذا أقام الرسول هذه الحجّة على البشر يذكّرهم بربّهم الّذى يعرفونه بفطرتهم ويحتجّ عليهم بعقولهم الّتى هى من آيات

عظمة ربّهم. وحينئذٍ فإن أطاعوا أحكام عقولهم[۵] يزكّيهم و يعلّمهم[الف] ويفتح لهم باب الأبواب لمعرفة النور بالنور ومشاهدة النور بالنور[ب] وعيانه به ومعرفة حقائق الأشياء بالنور فيخرجهم من الظلمات إلى النور.[۹۹*] فيظهر لعلماء البشر أنّ كلّ شيء توهّموا العلم به لم يكن إلّا عين الجهالة، و هذا (الطريق)[ج] طور جديد وسلوك حديث فى تكميل البشر و لايكون ذلك إلّا بالتذكّر بما يجدونه لابالتصوّر والتعقّل، وباب الأبواب لهذا التكميل فتح باب معرفة العقل بالعقل وعيانه وشهوده به كى تعرج الروح إلى معرفة العلم وكشف الحقائق به. (و على هذا يكون اساس تكميل البشر على اثارة كنوز العقول و لانهاية لمراتب تلك الاثارة و لهذا لابدلنا من الدخول من ذلك الباب و اثارة نور العقل و به يثار نور العلم و الوجود بلانهاية. قال اميرالمومنين فى الخطبة الثانية: فبعث فيهم رسله و واتر اليهم انبيائه ليستادوهم ميثاق فطرته ويذكروهم منسىّ نعمته و يحتجّوا عليهم بالتبليغ و يثيروا لهم دفائن العقول.[د]

اقول هذه الخطبة صريحة فى أنّ غاية بعثة الرّسل إثارة انوار العقول. فمن عرف ذلك يعرف أنّه هو الطريق الى كمال البشر و لانهاية لتلك الإثارة لعدم التناهى لآيات ربّ العزة جلّ جلاله).[ه]

(الف) كان فى المصدر و فى نسخة صدرزاده: «و يكلمهم» ولكن حذفه المؤلف فى تصحيحه المصدر.

(ب) ليس «مشاهدة النور بالنور» فى نسخة صدرزاده.

(ج) اضفناه من نسخة النجفى.

(د) نهج البلاغه، خطبة له عليه السلام يذكر فيها ابتداء خلق السماء و الارض و خلق آدم و...

(ه) عبارة «و على هذا يكون أساس تكميل البشر... إلى... لعدم التناهى لآيات ربّ العزّة جل جلاله»، زيادة فى نسخة صدرزاده.

فی الکافی: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد مرسلاً، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام:

«دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَ الْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَ الْفَهْمُ وَ الْحِفْظُ وَ الْعِلْمُ وَ بِالْعَقْلِ يَكْمُلُ وَ هُوَ دَلِيلُهُ وَ مُبْصِرُهُ وَ مِفْتَاحُ أَمْرِهِ فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ النُّورِ كَانَ عَالِماً حَافِظاً ذَاكِراً فَطِناً فَهِماً فَعَلِمَ بِذَلِكَ كَيْفَ وَ لِمَ وَ حَيْثُ وَ عَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ وَ مَنْ غَشَّهُ فَإِذَا عَرَفَ ذَلِكَ عَرَفَ مَجْرَاهُ وَ مَوْصُولَهُ وَ مَفْصُولَهُ وَ أَخْلَصَ الْوَحْدَانِيَّةَ لله وَ الْإِقْرَارَ بِالطَّاعَةِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مُسْتَدْرِكاً لِمَا فَاتَ وَ وَارِداً عَلَى مَا هُوَ آتٍ يَعْرِفُ مَا هُوَ فِيهِ وَ لِأَيِّ شَيْءٍ هُوَ هَاهُنَا وَ مِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ وَ إِلَى مَا هُوَ صَائِرٌ وَ ذَلِكَ كُلُّهُ مِنْ تَأْيِيدِ الْعَقْلِ». (الف)

وعن الخصال فی روایة کمیل، قال أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه:

«... هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقَائِقِ الْأُمُورِ فَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَ اسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ وَ أَنِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى....» (ب) الخطبة.

و فی البحار فی باب صفات العلماء عن نهج البلاغة، قال صلوات الله علیه:

«إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ الله إِلَيْهِ عَبْداً أَعَانَهُ الله عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلْبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ وَ أَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ وَ هَوَّنَ الشَّدِيدَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ ذَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ وَ ارْتَوَى مِنْ عَذْبٍ فُرَاتٍ سُهِّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهَلًا وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدَداً قَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمّاً وَاحِداً انْفَرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَ مُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى قَدْ

(الف) الکافی، ج ۱، ص ۲۵، کتاب العقل و الجهل.

(ب) بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۷، باب ۲ ـ اصناف الناس فی العلم و فضل حب العلماء...، ص ۱۸٦؛ الخصال، ج ۱، ص ۱۸٦.

أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْثَقِهَا وَ مِنَ الْجِبَالِ بِأَمْتَنِهَا فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ للهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَ تَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ كَشَّافُ عَشَوَاتٍ مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ دَفَّاعُ مُعْضِلَاتٍ دَلِيلُ فَلَوَاتٍ يَقُولُ فَيُفْهِمُ وَ يَسْكُتُ فَيَسْلَمُ قَدْ أَخْلَصَ للهِ فَاسْتَخْلَصَهُ فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَ أَوْتَادِ أَرْضِهِ قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ يَصِفُ الْحَقَّ وَ يَعْمَلُ بِهِ لَايَدَعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلَّا أَمَّهَا وَ لَا مَظِنَّةً إِلَّا قَصَدَهَا قَدْ أَمْكَنَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَ إِمَامُهُ يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلُهُ وَ يَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنْزِلُهُ وَ آخَرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِماً وَ لَيْسَ بِهِ فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَ أَضَالِيلَ مِنْ ضُلَّالٍ وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكاً مِنْ حِبَالِ غُرُورٍ وَ قَوْلِ زُورٍ قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ يُؤْمِنُ مِنَ الْعَظَائِمِ وَ يُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ يَقُولُ أَقِفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَ فِيهَا وَقَعَ وَ يَقُولُ أَعْتَزِلُ الْبِدَعَ وَ بَيْنَهَا اضْطَجَعَ فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَايَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعَهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدَّ عَنْهُ فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ....» (الف) إلى آخر الخطبة.

وفى خطبة أُخرى مرويّة فى البحار عن الإرشاد، روى ثقات أهل النقل عند العامّة والخاصّة عن أميرالمؤمنين صلوات الله عليه إلى أن قال:

«... أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ وَ الْمَعْرِفَةِ بِمَنْ لَاتُعْذَرُونَ بِجَهَالَتِهِ فَإِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ وَ جَمِيعُ مَا فُضِّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فِي عِتْرَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ بَلْ أَيْنَ تَذْهَبُونَ يَا مَنْ نُسِخَ مِنْ أَصْلَابِ أَصْحَابِ

(الف) بحارالأنوار ج ٢، ص ٥٦، باب ١١ ـ صفات العلماء و اصنافهم... ص ٤٥؛ نهج‌البلاغة، خطبة ٨٧.

السَّفِينَةِ فَهَذِهِ مِثْلُهَا فِيكُمْ فَارْكَبُوهَا فَكَمَا نَجَا فِي هَاتِيكَ مَنْ نَجَا كَذَلِكَ يَنْجُو فِي هَذِي مَنْ دَخَلَهَا أَنَا رَهِينٌ بِذَلِكَ قَسَماً حَقّاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ الْوَيْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ ثُمَّ الْوَيْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ أَ مَا بَلَغَكُمْ مَا قَالَ فِيهِمْ نَبِيُّكُمْ ﷺ حَيْثُ يَقُولُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِّي فِيهِمَا أَلَا هذا عَذْبٌ فُرَاتٌ فَاشْرَبُوا وَ هذا مِلْحٌ أُجَاجٌ فَاجْتَنِبُوا...»[الف] انتهى الخطبة.

فالواجب علينا حينئذٍ التذكّر بأغمض ظلمات العلوم البشريّة والتذكّر بما هو مصباح تلك الظلمات من علوم القرآن المجيد، والتذكّر إلى المعرفة الفطريّة لدفع تلك المعضلات الّتي رسخت[ب] في القلوب، فنقول بحول الله و قوّته:

(الف) بحار الأنوار ج ۲، ص ۹۹، باب ١٤ـ من يجوز أخذ العلم منه و من لا يجوز و ذم التقليد و النهى عن متابعة غير المعصوم... و الارشاد: ج ۱، ص ۲۳۱.

(ب) يكون فى المصدر «رسخ» ولكن صحّحناه بما نقل فى نسخة صدرزاده.

تذييلات الباب الرابع عشر

١ ـ بيان المؤلف من حقيقة العقل و طريق التوجه اليه و ما يكشف به في المعارف الإلهيّة و مغايرته للعقل في العلوم البشريّة:

[إنّ أساس معارفهم [أي أساس معارف القرآن، كما عليه أساس معارف الرّسول و الأئمّة عليهم السلام]، النمازي] على العقول الّتي هي حجج الهيّة مبعوثة على جميع العقلاء و أنّ العقل لايوصف و لايعرف إلّا بنفسه، يعرفه كلّ عاقل يجده، و هو النور الّذي يجده الإنسان حال كبره بعد عدم وجدانه حال صغره و ما [: ممّا، النمازي] يعرف به قبح أفعاله و حسنها، فإنّه بعد [: فبعد، النمازي] صدور الأفعال عنه في حال فقدان العقل يدرك بنور العقل بعد وجدانه أنّها كانت حسنة أو قبيحة و مع أنّه كان فاعلاً لها في حال فقدان العقل و لم يكن أفعاله خفيّا عنده لم يكن يدرك حسنها و قبحها فما يظهر له حسنها و قبحها حتّى يتحسّر و يغتمّ أو يسرّ بفعلها، هو العقل.

و ظاهر أنّ هذا النور لايعرف إلّا بنفسه و أنّ توصيفه و تعريفه للعاقل الواجد له إلحاد و إضلال لأنّه يتصوّر حينئذ و يتوهّم و متصوّره و موهومه خلاف ما يجده و ما به إدراكه الحسن و القبح بالضرورة؛ بل لا يحتاج إلّا إلى التذكّر بأنّ النور الّذي يجده و به يعرف حسن أفعاله السابقة و قبحها أجلّ من أن يفهم و يعلم و يعقل. فوجدانه و عرفانه به لعلوّه عن المفهوميّة و المعلوميّة [ليس «المعلوميّة» في نسخة النمازي] و المعقوليّة يوجب الحيرة و هذا كماله. فيتذكّر العاقل بأنّه أقرب كلّ شيء إليه و أظهر كلّ شيء له، كيف و به يدرك و يعرف حسن الأفعال و قبحها و يؤاخذ غيره عليها. و هذا العقل الّذي [ليس «الّذي» في نسخة النمازي] لايوصف و لايعرف إلّا بنفسه و يعرفه الإنسان و يجده و يراه به غير العقل الّذي عقل و له أحكام في العلوم و المعارف البشريّة كما هو ظاهر. و هذا العقل الّذي هو حجّة [باطنيّة، النمازي] لكلّ عاقل واجد له انّما هو من حجج الله على خلقه في المعارف الإلهيّة. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ٤؛ نسخة النمازي، صص ٥

و ٦)

٢ ـ الوهم في كلام المولف يكون بصر الروح أو القلب فتُنظر بها الحقائق الموجودة فى الهواء و هى اكبر و ادق من بصر العين. و التوهم مالم يكن خارجا بل ما تكوّنه الروح في جوهر الهواء. و سيأتي التفصيل الروائي لهذا البحث في المستدركات إن شاء الله.

للروح بصر يرى ما فى الهواء وله السّلطان على ما فى الهواء... و هو المدرك للأشياء، فإذا لم يكن الشيء خارجاً بل كان بتكوين الروح فى الهواء يقال: توهّم. والوهم عبارة عن درك الروح. و حيث أن دركه [ذلك، النمازى] يكون بالبصر [الروحى، النمازى] قال عليه السلام: «أوهام القلوب أدقّ من أبصار العيون...» [قال أبو الحسن الرضا عليه السلام] جعلت فداك أخبرنى عمّا إختلف فيه النّاس من الرّؤية. فقال بعضهم لا يرى. فقال يا أبا العباس من وصف الله بخلاف ما وصف به نفسه فقد أعظم الفرية على الله قال الله تعالى: لاتدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللّطيف الخبير هذه الأبصار ليست هى الأعين إنّما هى الأبصار الّتى فى القلوب لاتقع عليه الأوهام و لايدرك كيف هو» يظهر من هذه الرّواية أنّ المراد من الأوهام فى جميع الرّوايات الواردة فى مقابل العقل إدراك الرّوح بنور بصره الروحانى والمراد من العقل هوالنور الكاشف المعرّف لنفسه. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ١٩٩ و ٢٠٠ ؛ نسخة النّمازى، صص ٣٠١ و ٣٠٢).

٣ ـ قد فرّق المؤلّف بين العلم و بين القطع و اليقين في آثاره و هو يجيز اليقين في أمور خاصّة. أمّا تفصيل ذلك وفقاً لأثر آخر منه:

فنقول: إنّ صاحب الشرع فرق بين العلم و بين القطع و بين القطع و اليقين، فإنّ اليقين و القطع ممّا يتطرّق اليه الخطاء بعدم الاصابة و لو لم يحتمله حين قطعه و يقينه. و كثيراً ما نرى خطائهما فيكون جهلاً مركبّا و معذوراً و لا يمكن ردعه لأنّه لا يحتمل الخلاف الّا أنّ حجّيتهما فى الامور المعاشيّة و الفروع العمليّة، و الشّارع رخّص العمل بها فى الفروع العمليّة إمّا لعدم امكان العلم فيها و امّا للتسهيل على المكلّفين نظير الاطمينان، فإنّه حجّة عقلائيّة مع الاحتمال المرجوح لإلقاء عنهم ذلك الإحتمال بمرجوحيّته. بل و خبر الثقة ايضاً فإنّه طريق عقلائى فى معاشهم و الشارع أمضاه، تسهيلا للمكلّفين. و امّا العقائد الدينيّه فسلوك هذه الطريق فيها ممنوع للحفظ عن الخطاء فيها لأهميّتها و الأمر دائر فيها بين السّعادة الأبديّة و الشقاوة الأبديّة و القرب الغير المتناهى و

البعد الغير المتناهى و لابدّ من تحصيل العلم فإنّ الخطاء فيه مأمون. الاترى أنّ الفلاسفة مع كثرة اختلافاتهم لكلّ منهم برهان و قياسات عقلية قطعية يوجب اليقين، و لا يعقل كون الجميع مصادفاً للواقع، حتى اذا انتهى البرهان الى الحواس الظاهرة فهى غير مأمونة ايضاً. نرى كثيراً خطاء الباصرة و السّامعة و غيرها من الحواس، و ان كانت مباديه عقليّة فهو اسير مضطرّ إلى ما انتجه صغرى القياس و كبريها مع المناقشات الّتى صارت فى الشكل الأوّل البديهى الإنتاج عندهم من حيث كليّة الكبرى حتى بالنسبة إلى عمومه لموضوع قضية الصغرى. فسلوك البرهان المنطق فى تحصيل اصول الدين ممنوع قطعاً لكثرة الأهميّة فيها. نعم لو حصل لأحد اتفاقاً يقين من غير سلوك ذلك الطريق فهو معذور و لا يمكن ردعه. فحاله حال الجاهل القاصر. و يجب تحصيل العلم الكاشف كما سيتنبّه و الّا فسلوك الاحتياط متعيّن عقلاً.

فتلخّص من ذلك كلّه المنع من سلوك طريق القطع و اليقين المصطلح عند الفلاسفة من استدلالاتهم و براهينهم فى العقائد الدينيّة. بل الواجب تحصيل العلم و هو عبارة عن الكشف و الوجدان التام الّذى هو معصوم من الخطاء بل الخطاء فيه مستحيل. (انوار الهداية، صص ١٤ـ ١٢)

و في موضع آخر ذكّر بأنّ المراد من العلم ليس العلم العرفيّ (اليقين) بل المراد منه هو النور الظاهر بذاته فلاموضوعيّة للبحث عن الطريقيّة و الموضوعيّة في العلم.

اقول لفظ العلم و ما يرادفه فى ساير اللغات حقيقة فى النور الظاهر بذاته عند من علم شيئاً بعد جهله و حيث لا جامع بينه و بين غيره كما هو الكاشف لذلك، يكون اطلاقه على غيره مجازاً. فالواجب الاخذ بظاهر الكلام و لا سيّما فى الكلام الّذى جاء بهذا النور و لا سيّما بعد التصريح بالإقتباس و أنّه السبب بينكم و بين الله؛ و ظهوره فى العلم العرفى ناش عن الإصطلاحيّة الّتى ليست الّا اليقينيّات و حيث أنّ اليقين من حيث نفسه يأخذ طريقاً يطلق العلم عرفاً على مطلق الكواشف ايضاً، و حيث ان هذا الظهور ناش عن الانس بالعلوم البشرية، فهو ساقط عن درجة الاعتبار؛ و حيث لا جامع بينه و بين ساير الطرق فلا يتصوّر فيه الطريقية و الموضوعية كما هو المتصوّر فى اليقين الّذى يكون الجامع بينه و بين غيره حيث طريقيّته العقلائية. (مصباح الهدى، نسخة الآستانة، ص ١٣ و نسخة النجق، ص ١٩)

يذكّر المؤلّف بأنواع اليقين و ارتباطه مع العلم في أثر آخر:

... فانّ العلم عندهم [العلوم البشرية] هو اليقين الحاصل بالنتائج بعد اقامة القياس عليها و عليه اساس المعارف و العلوم البشريّة لاعلى العلم الالهى و لاعلى اليقين الّذى احرز اصابته

للواقع بنور العلم و العقل. فإنّه لا كلام فيها، و إليها يرجع الرّوايات الراجعة إلى قلّة اليقين و إنّه ممّا قسّمه الله تعالى بين العباد. فإنّ هذا اليقين راجع إلى معرفة الله تعالى و يكون له الروح و يكون العقل و العلم حجّتين على اصابته للواقع؛ كما أنّه ليس الكلام فى اليقين الحاصل من الحواسّ المحرز مطابقته للواقع بنور العقل و العلم أيضا أو اليقين الحاصل بسبب إخبار الله و رسوله و خلفائه. فإنّ فى أمثال ذلك يكون النور العلميّ و نور الله و رسوله حجّة على الواقع [هذه إضافة فى نسخة الآستانة]؛ بل الّذى عليه اساس العلوم و المعارف البشرية هو مجرّد اليقين و الجزم بثبوت المحمول على الموضوع فى القضيّة المعقولة. و من الظاهر بنور العقل أنّ هذه الحقيقة اى اليقين الّذى عليه قوام نظام التكوين و به اقامة البراهين ليس هو هذا النور المجرد، بل هو حالة نفسانيّة و هى الجزم و الاطمينان و السكون للانسان بثبوت محمول لموضوع على وجه ينقطع عن النفس احتمال خلافه... فتوهم أنّ حجيّته ذاتيه له لاعرضيّة بديهى البطلان. فاذا لم تكن ذاتيّة لابدّ من اثبات حجيّته فى الشّريعة. (مصباح الهدى، نسخة الآستانة، صص ١٤ و ١٥ و نسخة النجفى، ص ٢٠)

أمّا المؤلّف يعتقد بحجّية عقلائيّة لليقين الحاصل من المنشأ العقلائى في مباحث أصول الفقه و يتناولها بالبحث في مبانيه الأصوليّة. نرجع المحققين في هذا المبحث إلى رسالة مصباح الهدى، الأصل الثالث.

۴ ـ الحجّيّة و البرهانيّة ذات نوري العقل و العلم و ليستا من ذاتيّاتهما في نظر المؤلّف.

و ذات هذا النور هو الكشف و المظهرية، فالحجيّة و البرهانية ذاته لا أنّه [ليس «أنّه» فى نسخة النجفى] ذاتى له، لتقدّسه عن الذّاتيّات. (مصباح الهدى، نسخة الآستانة، ص ١٢ و نسخة النجفى، ص ١٨)

۵ ـ يشير المؤلّف إلى أحكام العقل و مايدرك و يكشف به في سائر آثاره منها الوجوب و الحرمة الذاتيّة اللتان يكشفهما العقل بذاته و الوجوب و الحرمة المعلّلان بالحسن و القبح.

در مقام تذكر باحكام عقل، تذكر به وجوب شكر منعم و قبح كفران و وجوب تعظيم و قبح استخفاف و وجوب اتقاء و قبح اهانت و وجوب تسليم و قبح استكبار و وجوب اذعان و قبح استنكاف و وجوب ايمان و قبح انكار و غير اينها داده. بعد از آن توعيد شديد و تخويف عظيم از

عصاة عقل فرموده. مطيعين عقل را بشارت داده چه آنكه روح معارفش تجلى رب العزه بكلام خود و وجدان بنده علم رب العزه را بخود، و معرفت بنده حقيقت واقعيه مجعوله فقيره مظلمه خود را برب العزه و تميز خود را از رب العزه و قيوم خود. و معرفت بتحقق و واقعيت خود برب العزه مباين باخود و موهوميت شيئيت ماهويه و عين ثابت كه حقيقت توحيد محمديه است. و حقيقت علوم الاهيه جديده اش نور رب العزه وكشف حقايق اشياء بنور رب العزه و اين عين قرب برب العزه بوساطت رسول اكرم است. و بحكم اين حجت الاهيه باطنيه، تقريب عصاة احكام عقل كه پست تر از سباع و بهائمند اشنع و اقبح و طرد و تبعيد آنها از ساحت قدس رب العزه اوجب و الزم از اين جهت عصاة عقل را انذار بطرد و تبعيد و ضيق صدر و رين و غشاوة و رجس قلوب فرمود. (اعجاز قرآن، نامه به شاهزاده افسر، صص ٦ و ٧)

... فالعقل يكشف حينئذ عن واجبات ذاتية و يحكم بوجوبها و هى وجوب شكر المنعم و الاتقاء عنه و الايمان به و التصديق له و التسليم له بمعنى الخضوع له؛ و هذه واجبات ذاتيّة و مقابلها اضدادها و هى محرّمات ذاتيّة فان الكفران ضدّ الشكر و عدم المبالاة به ضد الاتقاء و الجحود ضدّ الايمان و الانكار ضدّ التصديق و الاستكبار ضدّ التسليم... . ولا يخفى أنّ هذه الأحكام للعقل من الوجوب والحرمة لذاتها وبذاتها لا بملاك الحسن والقبح، ولو كان الحسن والقبح ملازمين لها، فإنّ العقل قد يحكم بها بالوجوب للحسن التام الملزم الكائن فى الفعل كالإحسان، وبالحرمة للقبح الملزم فيه كالظلم، وكذلك الاستحباب فى الحسن الناقض أو الكراهة فى ا القبح الناقض. و حكم العقل إنّما هو بعد ملاحظة القيود والعوارض والطوارى كالكذب النافع فإنّه يجوز لانقلاب القبح بالحسن الطارى، وقد يكون الطوارى رافعاً لأصل الموضوع فإنّه إذا توقّف حفظ نفسه لضربه أو شتمه فلا يكون ظلماً. فالعنوان الطارى يكون مبدّلاً لموضوع الظلم، وبعد تشخيص العقل لموضوعه و حكمه بالوجوب فليس للشارع أن يحكم على خلافه لكونه مخالفاً للطفه وحكمته ويكون حكم الشارع على طبقها إمضائيّاً إرشاديّاً. نعم فى كثيرٍ من الوقايع ليس للعقل حكم كعدد ركعات الصلاة مثلاً فيرجع فيها إلى الشرع ومورد نهى الشارع بقوله دين الله لا يُصاب بالعقول إنّما هو مثل هذه الموارد للمنع عن القياس بردّ الفروع بعضها إلى بعض، والفرق بين الواجبات الّتى هى بملاك الحسن والواجبات الذاتيّة الأوّليّة، أنّ وجوب هذه الواجبات يدور مدار الحسن، وحرمتها يدور مدار القبح، ويمكن انقلاب الفعل فى جهة الحسن والقبح بسبب الطوارى والعوارض. وأمّا الواجبات الذاتيّة بملاك ذاتها واجبة أو بلحاظ حسنها فإنّ الشكر والاتقاء والتواضع والإيمان والتصديق واجبات عقليّة بلحاظ ذاتها وإنّها من وظائف

العبوديّة والمملوكيّة... (انوار الهداية صص ۳۰و ۳۱)

فإنّ العقل الّذي هو حجّة الله تعالى لا كاشفيّة له أيضاً عن أحكام الله وأحكام رسوله ضرورتاً، بل ينحصره كاشفيّته في باب أساس الأحكام بكشف الوجوب والحرمة الذاتيّة لبعض الأفعال، ككشفه للحسن والقبح الّذين هما من ذاتيّات بعض الأفعال أيضاً. ولا معرّف لتلك الذاتيّات إلّا نور العقل. وحيث أنّ الوجوب والحرمة لبعض الأفعال من ذاتيّاتها لا تكونان من الأحكام بالمعنى اللغويّ لأنّهما غير مجعولتين وفيما كان الحسن من ذاتيّاته لا يكشف العقل حكماً شرعيّاً واستكشافه من طريق القياس وهو العقل الاصطلاحيّ خلف، ولهذه الجهة ورد النصّ بالأمر بالمحسنات والنهي عن المقبّحات في الكتاب والسنّة. قال الله عزّ وجلّ: «إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِى الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ» (نحل ۹۰) فما كان وجوبه وحرمته من الذاتيّات كما في وجوب المقدّمة وحرمة الضدّ العام وهو العصيان فالعقل حجّة عليها. وما كان من الوجوب والحرمة أو غيرهما فيه جعليّاً من الشارع لا يثبت حكمه بالقياس والعقل الاصطلاحيّ بل يجب المراجعة إلى دلالة وليّ الله... (مصباح الهدى، نسخة الآستانة، ص ۹ و نسخة النجفي، صص ۱۲ و ۱۳)

فهذه الافعال الصادرة عن المشية منقسمة إلى قسمين. بعضها يكون العقل بذاته كاشفاً عن وجوبها او حرمتها و هى الّتى تكون الوجوب او الحرمة ذاتيا لها نظير الحسن و القبح، و هذا الوجوب او الحرمة تقع فى مرتبة التحقق كوجوب التسليم و الخضوع لربّ العزّة و الاذعان بعد المعرفة و وجوب الشكر له، لأنّها وظيفة العبوديّة، وكحرمة الاستكبار و الاستخفاف و الاهانة و الجحود و الكفران، و من ذلك وجوب الطاعة و الانقياد و حرمة المعصية و التجرى و يكشف ايضا عن رجحان بعض الافعال و اولويّتها. و هذه الاحكام نظير الاحكام الوضعية متعلّقاتها عين موضوعاتها. فالعقل كاشف لهذا الوجوب و الحرمة نظير الطهارة و النظافة و القذارة للاشياء. فالطاعة و هو الانبعاث عن البعث، يتحقق بهذا الوجوب. و منه يظهر ان الواجبات و المحرمات العقلية ما بالذات للواجبات و المحرمات التعبدية فلولاها لما كان للواجبات و المحرمات التعبدية تاثير فى العبد. و بعض الافعال ليست من هذا القبيل بل يكون مما يكشف العقل جيّدها و ردّيها و هما عين حسنها و قبحها على ما لها من القيد و بعد كشف العقل ذلك لايحتمل خطائه لأنّه معصوم بالذات؛ فما كان قبيحاً او حسناً عند العقل يكون حسناً او قبيحاً عند الله تعالى ايضاً كالواجبات و المحرّمات العقليّة الّتى ذكرنا و ذكر فى الشريعة بالاحكام المعلّلة بالحسن و القبح كما هو ظاهر للفقيه فى جملة من الابواب كالغيبة و النميمة [: التهمة. نسخة النجفى] و الاهانة و التكبر و العجب و الغناء

و السّحر و الكهانة و الظّلم و الغصب و الزّنا و اللواط و شرب النجاسات و المسكرات و الخبائث و اكلها. و بهذين القسمين ذكّر الرّسول الاكرمﷺ في الرّواية الشريفة في قوله: نُورٌ فَيَفْهَمُ الْفَرِيضَةَ وَ السُّنَّةَ وَ الْجَيِّدَ وَ الرَّدِيءَ (مستدرك‌الوسائل، ج ۳، ص ۸۱، باب ۱، اشتراط العقل في تعلق التكليف). فالوجوب و الحرمة المعلّلتان بالحسن و القبح عرضيّتان في مقابل اللزوم و الحرمة اللتين يحكم بهما العقل. فإنّهما نظير الحسن و القبح و ساير الامتيازات الذّاتيّة ذاتيّان للافعال المقيّدة بالقيود. (مصباح الهدى، نسخة الآستانة، صص ۶۰ و ۶۱ و نسخة النجفي، صص ۹۵ إلى ۹۷)

١٥

الباب الخامس عشر من أبواب الهدى

التذكّر بالمعرفة الفطريّة

و هو (من) [الف] العلوم الجديدة الإلهيّة فإنّها قالعة لمادّة كلّ شبهة و بها صدّق الله وعده فى شهادته (لصدق ما جاء به رسوله) [ب]، فإنّ المطلوب لكلّ أحد معرفة صانعه، فإنّ صانع العالم محبوب لكلّ أحد[١٠٠*] بالجبلّة.[١] وعمدة الخلاف بين أهل العالم فى معرفته ومعرفة كمالاته:

فجملة منهم أنكروا ربّ العزّة فتوهّموا أنّ الدهر والطبيعة والمادّة هى صانع الأشياء.

وأقرّ جملة منهم بصانع حكيم عليم ولكنّهم اختلفوا فى معرفته تعالى:

فزعم الفلاسفة إمكان معرفته بوجه فتصوّروه بوجه وأثبتوا له كمالات

(الف) صدرزاده.

(ب) أضفناه من نسخة النجفى.

بعقولهم.

وزعم العرفاء إمكان معرفته بالفناء فيه واختلفوا فيما بينهم فى كمالاته وعلمه وقدرته ومشيّته وإرادته.

فجاء رسول الله ﷺ وأُنزل إليه القرآن و ذكّر بالمعرفة الفطريّة فصار أساس الدين على تلك المعرفة.

قال الله عزّ وجلّ: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَتَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَيَعْلَمُونَ».[الف]

فبشّر ﷺ بأنّ المعرفة ثابتة[٢] فى القلوب(١٠١*)، وأنّ كلّ مولود يولد على الفطرة(١٠٢*) إلّا أنّ الآباء والأُمّهات بالتعليمات يحجبون الأولاد عن الّذى يعرفونه بالفطرة(١٠٣*)، ولهذا السرّ يذكّر القرآن بربّ العزّة الّذى يجدونه عند البأساء والضرّاء فيجدونه قريباً مجيباً بلا تكلّف تعلّم أو تجريد ورياضة فيجب عليه الاتّقاء، فإذا اتّقى يتقرّب وينفتح فى قلبه أبواب الأنوار والعلوم. فلا يتوهّم أنّ حقيقة الوجود الّذى هى عين الفهم والشعور والحياة هو ربّ العزّة تعالى شأنه لما عرف ربّه بالفطرة وأَنِس به وعرفه فى كمالاته تعالى شأنه فهو بربّه يعرف أنّ الوجود آية من آياته.[٣]

و هذا سرّ أخذ العباد بالضرّاء والبأساء، وهذا من عجائب المعارف الإلهيّة؛ فإنّ الدين قد أُسِّسَ على هذه المعرفة الإلهيّة كيلا يضلّوا عند وجدان نور الوجود، وهذا هو الباب إلى المعارف الإلهيّة بالرؤية(١٠٤*) و اللقاء(١٠٥*) و الوصال(١٠٦*) حيث لا حدّ لها فى الدنيا و لا فى الآخرة لأحد من المخلوقات حتّى خاتم الأنبياء ﷺ؛ لعدم التناهى فى ذاته وكمالاته جلّت عظمته[٤]؛ فمن أراد المعرفة من طريق القرآن فعليه أن يسلك المسلك الجديد الّذى جاء به الرسول و نزل به

(الف) سورة الرّوم، الآية ٣٠.

القرآن المجيد، و أن يرفع الحجاب عن الفطرة كى يظهر له المعرفة و لايشتبه عليه الأمر، و لايتوهّم أنّ حقيقة الوجود هى ربّ العزّة.

تذييلات الباب الخامس عشر

١ ـ يشير المؤلّف في أثر آخر إلى أنّ المعرفة الفطريّة هي وجه التمايز بين المعارف الإلهيّة و البشريّة.

امّا الكلام فى امتياز معارفه ﷺ عن معارف البشريّة؛ فإنّ اساسه على أنّ الله تعالى معروف لكلّ أحد بالمعرفة الفطرية الجبليّة الذاتية الّتى محال زوالها. نعم يمكن عروض الفطرة الثانوية، فى مقام التذكر إليها يذكّر بالحالة الّتى تزول الفطرة الثانوية و تظهر الفطرة الاولية، و هو فى الحالة الّتى يمحو الموهومات و يصحو المعلومات، فيجد ربّه به و يجده حيّاً سميعاً عليماً بصيراً قادراً قويّاً عزيزاً قريباً مجيباً رؤفاً رحيماً و يجد غيره و غير العلم الّذى به يدرك الانسان الاشياء و يجدها. أمّا من حيث المعارف فمعارف القرآن مؤسسة على معرفته تعالى بنفس ذاته فى كمالاته الغير المتناهية معروف بالفطرة و الجبلّة الذاتية. فما يدعى البشر [هو] امتناع عرفانه [و] اساس القرآن على خلافه و أنّه تعالى فطرهم على معرفته. فالمعرفة جبلّية فطرية ذاتية يمتنع تبديلها. نعم يحتجب بالفطرة الثانوية و اساس القرآن على التذكر بالحالة الّتى تزول الفطرة العرضيّة الثانوية و ترتفع الحجب الّتى احتجب العبد بها عن ربّه من الموهومات و المعلومات و المعاصى و الذنوب. فيذكّر القرآن لمن يعرفه فى تلك الحالة. و عند عدم ظهور الفطرة الجبلية الذّاتية يكون الحقّ معروفا بالضرورة و البديهة عند النظر و التفكر فى الآيات و التدبر فيها بحيث يكون انكار الحق راجعة الى انكار الآيات و جحودها و إلّا مع عدم انكار الآيات لا يتمكّن فى جحوده و انكاره تعالى. و نتيجة المعرفة عند عدم ظهور الفطرة الاولية بينونته؛ خروجه عن الحدس و الملازم مع الحيرة و الوله و الوحشة و الدهشة من احتجب من علمه بمعلوماته و كان غافلا عن معرفته بعلمه، جاحداً منكراً. يكون العلم معروفا بالآيات لا بالعلم بالمعلومات و العلم بالعلم. بل التنبيه الى ربه هو المظهر للمعلومات، فيصير العلم معروفا بالمعلومات للمنكر. فيعرف العلم بانه المظهر

الكاشف للمعلومات ثمّ ترقى و تعرج لذلك فى المعرفة؛ فان المجعولات كلّها آيات، و اعراضها و احوالها حيث ذاتها الآيتية و العلامتيه، و كمالاتها من علمها و حياتها و شعورها و عزّتها و قوتها و قدرتها و بهائها و جلالها و جمالها و رأفتها و رحمتها كلّها آيات و علامات؛ لأنّ ذوات المخلوقات فاقدات ثم يجدونها و يفقدونها. فحيث أنّه آيات و علامات و دلالات و حاكيات ـ و بصنع الله يستدل و بالفكر تثبت حجته ـ ولكن معروفيّة الحق بهذه الآيات و الاحتجاج عند الخصم ليس بتوهم العلم بالآيات و العلم بالحق، كيف و كلما يعلم بديهى المخلوقية و المصنوعية و هى الآية و لو كان الحق أنّه يصير دليلاً بعد ما كان مدلولاً. بل معروفية الحق بالآيات بمعرفة الحقّ و دلالته و هدايته اليها فهو الدال بالدليل اليه و المؤدّى بالمعرفة اليه. فبمعرفته و دلالته و هدايته و مالكيّته اليها، يصير الحق معروفا بها. و حيث أنّه هو الهادى المظهر الكاشف لها و الدّال لأنفسها الى انفسها و المظهر الكاشف بها فهو الدّال بذاته على ذاته و هو المعرّف لنفسه بنفسه، لأنّه اذا كان هو الهادى الدّال اليها فهو بنفس ذاته دالّ الى ذاته. و حيث أنّه بالهداية إلى آياته يكون معروفا بها فى ظهور ذاته يكون بالهداية و الدلالة الى آثار كمال ذاته معرّفا بكمال ذاته. و حيث أنّ هذه الهداية و التعريف حاصلة فى الخارج لابد لها من المذكّر و القرآن المجيد و آياتها مذكّرات بالضرورة. (فى بيان وجه اعجاز القرآن و انّه كلام الله، نسخة الدامغانى، صص ١٨ إلى ٢٠)

٢ ـ فقد شرح عليه السلام مراده من تثبيت المعرفة في القلب في أثر آخر:

معنى ثبوت المعرفة فى القلب و تثبيت المعرفة فى قلوبهم و السنتهم رؤية انه عند التوجه اليه بعدم التوجه اليه تعالى بالعلوم و الافهام و العقول و الأحلام و القلوب و الاوهام و الرجوع اليه و الانابة و التضرع و الإلتجاء، يجده تعالى. فعمدة الامر و تمام السرّ الّذى يشدّد و يؤكّد أن لا يتوجه اليه كتوجهه بالمفهومات و المعلومات و المعقولات و الموهومات و لا محالة يجده لأنّ المعرفة ثابتة فى قلبه غافل عنه تعالى لأنّه تعالى معروف عند كلّ جاهل فيجده تعالى به. فمن كان فى حال كمال العقل و الشعور و العلم و الفهم و شعوره بجميع جهاته و حيرته فى ربه و بُهته فى كمالاته يذكر و يتوجه الى ربه بعدم التوجه اليه تعالى بالفهم و العقل و الوهم و الخيال وجهت وجهى للذى فطر السموات و الأرض الهى حجتك حجتك الهى نعمتك نعمتك الهى برهان حبيبك و افضل سفرائك و روحك الهى لا تحجبنا عنك الهى عرفنا نفسك فيجده الانسان بلا توجه علمية او عقلية لأنّه لا يعلمه و لا يفهمه و لا يعقله و لا يتوهمه و مع ذلك لا يتمكن من انكاره. فهذا وجدانه تعالى بنفسه و معرفته به. و لا يخفى على الانسان فى عين الحال انه واقعيّة و شيئيّة بلا

معلومية و لا معقولية و لا مفهومية و لا يخفى على الانسان انه صرف الفقر و الاحتياج و الاضطرار اليه بلامعقوليّة و لا معلومية و لا مفهومية. فهذا عين عرفانه تعالى فى إلهيّته و قيّوميته و ربوبيّته به تعالى بلامعلومية و لا معقولية و لا مفهومية. فهذا عين توحيده فى الربوبية و الإلهيّة لأنّه عين تميزه عن خلقه. و هذا عين توحيده تعالى و الشيئيّة بحقيقة الشيئية و أنّ الانسان شيئيّة به لا شيئيّة بها حتى الشيئيّة الماهويّة فحكم التميز بينونة صفة لا بينونة عزلة. و هذا عين معرفته تعالى به بلا معلومية و لا مفهومية و لا معقولية و لا موهومية فى وحدته و فطرته و اياهم على معرفته و على توحيده و هذا عين الجمع بين معرفة تعالى و معرفة النفس فمن عرف نفسه فقد عرف ربّه و هذا عين الجمع بين معرفته تعالى و الشعور بالإنيّة و فقداناتها و بهذا يظهر منه الوجدان. (فهرس المعارف فى تتمة رسالة فى بيان وجه اعجاز القرآن و انه كلام الله، نسخة الدّامغانى، صص ٥٧ و ٥٨)

٣ ـ مكانة المعرفة الفطريّة في المعرفة في أثر آخر من للمؤلّف.

نور، فيظهر لك ان معرفة الرب اولاً تحصل بالآيات كما ان العقل يعرف اولاً بآيته... ثم كشف النور ايضا عن انية النفس مظلمة و بحسب الحالات و العوارض الطارية عليه، الخارجة عن اختيارها و قدرتها يكشف ان كينونيّتها بالغير مثل صغرها و كبرها و طفوليتها و شيخوخيتها و مرضها و صحتها و نومها و يقظتها و رغبتها الى شيء و اعراضها عن شيء و موتها و حياتها فان كل ذلك امور خارجة عن قدرته و اختياره فيكشف العقل عن كونها تحت ادارة مدبر لها و هو قيمها و ليس القيمومة الا الربوبية كما استدل بذلك الامامعليه السلام، فذاتها تشير الى قيمها. فكما ان كشف المكشوفات كانت قائما بالنور و شيئيتها بالنور، كذلك انية النفس قائمة بقيّمها و كينونتها بكينونته. فهذه معرفة الرب بطريق الآيات. و بعد تمكّن الرّوح فى مرتبة العلم و هى مرتبة الملكوت و الملاء الاعلى و استقراره فيها فيعرف ربّه بظهور الرّب بل و يعرف الآيات و يعرف إنيّة ذاته بذلك النور و الظهور و هذه المعرفة كانت فى ذاته مكنونة مجعولة بالفطرة الاولية الّتى فطر الناس عليها حيث أنّه تعالى فى عالم الذّر بعد خلق الارواح عرّفهم نفسه، فَقالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى (الاعراف، ١٧٢) و عرّفوه بأشدّ المعرفة فانسيهم عوارض الطبيعة و الشّهوات الحيوانيّة و الكدورات الّتى خلطها الله تعالى مع صفائهم فى هذه النشاة فيحتاجون فى ذلك الى تذكر الانبياء لهم و هذه المعرفة الفطرية قد تظهر اذ انقطع عن كل الوسائل و أشرف الى الهلاك كراكب السفينة اذا غرق فى البحر؛ فاذا انقطع الرجاء عن وسائل الخلاص فيستغيث بربه باى لغة

و لسان، فان فی جبلیّته مکنون ان واحدا فوق معقولاته یقدر علی نجاته فتدعوه و یستغیث به فالذی یوجب الغفلة عنه مهامّه و مطالبه بحسب شهواته و مطلوبات طبیعته فاذا انقطع عنها فیتنبه لذلك القیّم الفطری له. فبنور العلم یعرف اوّلا ربه بآیاته بدلالة ذلك النور العلمی و العقلی و بعد أن یمکّن الرّوح فی ملکوت العلم و اشتد ظهور القیم بظهور الآیات فیری القیم بذلك الظهور الّذی فی ذاته قبل کل شیء، فیعلم بعلم ربه، فیکشف الاشیاء بنوره، فیراه قبل کل شیء و مع کل شیء و بعد کل شیء. و هذه المرتبة الشامخة من المعرفة و الّذی یوصل الروح الی هذه المرتبة من المعرفة هو العمل بالاحکام العقلیة و الواجبات الذاتیة من الشکر و الاتقاء و الایمان و التصدیق و التسلیم بمعنی التواضع له تعالی، فعدم الغفلة عنها یوجب الوصول الیها. و اشار فی کلامه تعالی الی المعرفة الفطریة الّتی یتذکر بسبب الآیات بقوله تعالی أَ فِي اللهِ شَكٌ فاطِرِ السَّماواتِ (ابراهیم، ۱۰) بالاستفهام الانکاری اشارة الی الفطرة الاولیة و المذکّر لها قوله تعالی فاطر السماوات فذکّرنا بسبب آیته الّتی هی خلق السماوات. و اشار الی المرتبة الشامخة من المعرفة و هی المعرفة بنفس الذات و ظهور الرب بقوله تعالی أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ وَ أَنَّ اللهَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ (التوبة، ۷۸) و قوله تعالی وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ ما فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوه (البقرة، ۲۳۵) وَ لكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللهَ لا يَعْلَمُ كَثِيراً مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۲) وَ ذلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْداكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخاسِرِينَ (فصّلت، ۲۲ و ۲۳). فان فی هذه الآیات اشارة الی نفس الذات لان علمه عین ذاته فعلمه بعلم ربه علم بنفس الذات... و من الفطرة الاولیة ان کل احد یعلم ان واحدا یعلم ضمیره و سرّه و هو محیط به، حتی اذا عمل فی الخلوات المستورة عن کلّ احد قبیحا یری انّ واحدا مطّلع علیه، فیخجل فی نفسه منه و هو الّذی یستغیث به فی شدّته المنقطعة عن الاسباب الظاهریة عند غرقه فی السفینة. قال فی نفسه قدرة اخری مرکوزة فوق هذه المقدورات بالاسباب الظاهریة فیستغیث بتلك القدرة لخلاصه. (انوارالهدایة، ص ۳۳ إلی ۳۶)

۴ ـ عدم تناهي المعرفة في سائر آثار المؤلّف.

قلنا سابقا ان وجدان الرّب بظهور الرّب بمعنی عرفانه به، یختلف بحسب الاشخاص. فربّما یجده بظهور قدرة الرب و ربّما یجده بظهور رحمة الرّب و قد یجده بنور علمه. ثمّ انّ الذات غیر محدودة و الوجدان غیر محدودة، بمعنی انّه دائما فی الصعود دوارج درجة درجة. و لمّا کان علمه تعالی بلانهایة فمعرفته بنور علمه لایمکن ان یکون بلانهایة لانه عبد مخلوق محدود فیجده بقدر درکه و معرفته. (انوار الهدایة، ص ۸۸)

اذا استقر الروح فی ملکوت العلم و تمکن النفس منه فیحصل له وجدان الرب بظهوره و نوره من دون توسط آیاته کما فی الآیات المبارکة اَلَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ یَعْلَمُ...الآیة (التوبة، ۷۸). فان العلم بعلمه تعالی محال بل و مطلق العلم بالعلم محال لان مرتبة العلم مرتبة الملکوت فوق الکائنات المظلمة، و اذا کان العلم معلوما فیلزم نزوله الی مرتبة المظلمات حتی یکشفه علم آخر، و مرتبة العلمین متساویة و هی مرتبة النور المحیط بالمظلمات فیتحد العلمان و تکون علمه بعلمه عین علمه. فمعنی کونه عالما بعلم ربه کونه حاملا لعلمه واجدا له. و لما کان علمه بلانهایة فلایمکن وجدانه بلانهایة بل بقدر ما رفع الحجاب عنه و اذن له تعالی قدر حاملیّته له و لذلک یختلف الناس فی شهود الرب و کونه حامل علمه بحسب اختلاف مراتب الناس من الانبیاء و الصلحاء. فالعلم لانهایة له و الوجدان کذلک غیر محدود لان العلم بسیط لایتعدد و لایتجزی، و لیس الوجدان الاشهوده و تمیز مباینته له. فیجد علم ربه بقدر ما اذن له، و ذلک لیس له نهایة، و کلما رقی الی مرتبة یزیده حیرة فیرقی مرتبة اخری و یزیده تحیّرا و بهتا و ذلک معنی قوله صلی الله علیه و آله اللّهم زدنی تحیّراً (تفسیر ابن‌العربی، ج ۲، تفسیر سورة النور من الآیتان ۴۳ـ۴۴) فقد یجد رحمة ربّه و رافته و لطفه و یزیده شوقا و شعفا، بل اذا لم یجد غیر نور رحمته یطمئن نفسه و یزول خوفه، بل و ربما لایلتزم لعباده و لم یبال عن قصور الشکر و ربما یوجب ذلک لعدم مهابته و اذا وجد نور عظمة ربه و شدة انتقامه فیزید خوفه الی حدّ لایتحمل فیذوب قلبه و یکون باعثا هلاکة. فوجدان الرّب بالرّب شهوده و لقائه و عرفانه کمن یلاقی صدیقه الّذی فارقه مدّة مدیدة فنسیه، فبلقائه یعرفه و یتحیر فیه و یخجل من نسیانه له و عدم اداء وظایفه و یرتاح بلطفه و رافته و رقّته و لقائه و هذا مقام دعوة خاتم النبیین و بذلک اعظم النبیین دعوة. (انوار الهدایة، ص ۹۳ و ۹۴)

١٦

الباب السادس عشر من ابواب الهدى[الف]

معرفة العلم
و هى الحجّة الثانية فى المعارف الإلهيّة، وبابه العقل وإثارته،[1]

و لمّا كان أساس العلوم الجديدة الإلهيّة على التذكّر بما هو الظاهر بذاته وما هو الظاهر به من الحقائق الظلمانيّة وتحقّقها لابدّ فى مقام التذكّر من ضرب الأمثال كى يقرّب من لايجد ويرتفع عنه الغفلة، فنقول:

لو لم يكن لنور الشمس ليل لكان عرفانه ممتنعاً لإستمراره وشدّة ظهوره ولطافته فى مقابل المنوّرات؛ هكذا نور العلم فإنّ الإنسان حال فقدانه الشعور والعلم عند نوم القلب لايشعر بنفسه و لابغيره، ومتى وجد الشعور يجد أنّ بينه وبين معقولاته ومعلوماته نوراً هو السراج بينه وبينها، وإذا عرفه فعليه أن ينظر

(الف) أضفنا «من أبواب الهدى» من نسخة النجفى.

به إلیه ویعاینه بأنّه نور (۱۰۷*) مجرّد حیث ذاته صرف الظهور، فیعرفه [الف] به أنّه حقیقة العلم بنفسه وبغیره وهو بعینه حقیقة الشعور وبعینه کنه الفهم وحقیقة الوجود[۲]. فإذا عرفه حقّ المعرفة یعرف أنّ ذات هذا النور حقیقة الحفظ لأنّ به یعاین الأُمور الخارجیّة السابقة أوّلاً وبالذات علی ما کانت علیه. وإذا عرفه کذلك یعرف أنّ حقیقة الحفظ (۱۰۸*) لیس إلّا کشف هذا النور عن الأشیاء کلاًّ فی وعاء تحقّقها[۳].

و یعرف أنّ له کمالاً آخر وهو أنّه عین ما به القدرة والقوّة والتوجّه والنظر، و یعرفه به أنّه کلّ هذه الکمالات من جهة واحدة و حیثٍ واحد، فکلّه العلم وکلّه الفهم وکلّه الشعور وکلّه الحیاة وکلّه الظهور[۴] وکلّه الظاهریّة وکلّه المظهریّة. ویعرفه فی کمال آخر وهو القدس من أن یکون مظهراً مکشوفاً معلوماً مفهوماً بنفسه لما یجد أنّ حیث ذاته المظهِریّة بالکسر والکاشفیّة، فیناقض ذاته أن یکون مفعولاً ولو بذاته. فإذا عرف ذلك یعرف امتناع عرفانه بغیره[۵]، فیعرفه أنّه لا یزال فی غیب من الحواسّ یمتنع خروجه عن الغیب فلا سبیل إلی معرفته بالحواسّ مطلقاً، فهو آیة ربّ العزّة جلّت عظمته.

فإذا عرف الإنسان ذلك یعرفه فی کمال آخر وهو أنّه فی عین غیبته عن الحواسّ والمدارك هو المعرِّف بذاته لذاته ولکمالاته ولغیره فی شدّة عجیبة لایکون حجابه إلّا شدّة ظهوره وقربه والغفلة عنه. فمن عرفه یعرفه أنّه الظاهر بذاته، المُظْهِر لکلّ شیء، فإنّه یجد أنّ کلّ شیء مظلم (الذات) [ب] لیس ذاته الظاهریّة والمُظهریّة والشعور والفهم. فیعرف أنّ المظهر لتلك الحقائق المظلمة هو هذا النور المجرّد، فیعرفه فی کمال آخر وهو أنّه بذاته غنی لواجده لأنّه یعرفه به ویراه به ویعرف غیره ویری غیره به. فیعرفه فی کمال آخر وهو أنّه فی عین کونه غنی

(الف) ضمیر «ه» فی «فیعرفه» من نسخة صدرزاده.

(ب) صدرزاده.

واجده مقدّس بكمال ذاته من أن يتغيّر بوجه من الوجوه وحيثٍ من الحيثيّات، ففى عين كون واجده يراه به ويشهده به ويعاين كنهه به لايتغيّر هو بوجه من الوجوه، و فى عين أنّ واجده ينظر إلى غيره به ويتوجّه إلى غيره به لايتغيّر هو عن حاله الّذى كان عليه من القدس، و لايتأثّر بالتوجّه به إلى غيره أبداً. فيعرف أنّ هذا النور مقدّس ومتعال عن الشباهة بشىء من الأشياء الظاهرة به من الجواهر والأعراض والحدود، و تحقّقها و ثبوتها و بقائها و زوالها فى جهة من الجهات و حيث من الحيثيّات. فيعرف امتناعه بذاته من أن يكون هو تحقّق الأشياء و ثبوتها و بقائها فضلاً عن نفسها و حقيقتها كى يكون جوهراً أو عرضاً، فعلاً أو انفعالاً أو أثراً أو مؤثّراً أو علّة أو معلولاً. فهذا هو المثل الأعلى لربّ العزّة وحجّته على عباده، فتبارك اسم ربّك ذوالجلال والإكرام، سبّح اسم ربّك الأعلى.

فهذا هو الاسم السبّوح القدّوس المبارك، فمن كان أعرف بهذا النور يكون وجدانه له أشدّ، [٦] ومن كان كذلك كان أغنى به. فيجب حينئذٍ على واجد هذا العلم أن يتوجّه إليه بكلّه كى يراه به ويعاينه به ثمّ يعاين به الحقائق على ما هى عليها. فمن توجّه إليه بالنظر الموضوعى يعرفه حقّ المعرفة و يراه و يعاينه و يعرف أنّه رافع لكلّ ريب. ثمّ يعرف أنّ حيث ذاته كشف الحقائق ظاهراً و باطناً من جميع الجهات. فإذا تمكّن فى هذا المقام فعليه أن ينظر بهذا النور إلى جسده لا بحواسّه، ويعاين هذا الجسد الّذى يشعر به ويظهر له بهذا النور، فإنّه يعاين بهذا النور المجرّد الّذى هو عين الشعور والفهم والعلم أنّ هذا الجسد حقيقة خارجيّة له الواقعيّة والفعليّة بغيره فيشعر به ويظهر له فى شدّة عجيبة لايتمكّن من الريب فيه أنّه جوهر وأعراض متأثّر من الخارج، ومؤثّرة فيه الدواعى والمقتضيات والعلل والمعلولات، ومنها الأفعال، وفيه الانفعالات متغيّرة متبدّلة عياناً بنور العلم، ويعاين أنّ حيث ذاته المباينة مع هذا النور لما يعاين أنّ حيث ذاته ليس صرف الظهور والظاهريّة والمُظهِريّة والعلم والشعور، ويعاين تباين جواهره وأعراضه وتباين أعراضه بعضها مع بعض. فيعاين الواقعيّة والفعليّة لها بالغير

لما يعاين أنّ الجسد حيث ذاته التغيّر والتبدّل فهو الآية الكبرى لمن يغيّرها ويبدّلها من حال إلى حال.

فإذا عرف ذلك يتنبّه بأنّ كلّ ما يشاهده و يعاينه بالحواسّ كلّها ظاهرة بهذا النور [١٠٩*] وأنّ هذا النور هو الّذى أضاء له كلّ شيء.[٧] فإذا عرف ذلك ارتفع عنه العمى و ضلالة أهل الدنيا فينفتح له باب معرفة حقيقة كلّ شيء. فإذا عرف ذلك يجب عليه أن يشعر بأنّ هذه الحقيقة بأعراضها وجواهرها ثابتة باقية لا يتمكّن من الريب فى واقعيّة ثبوتها وبقائها فى قبال الفناء، وأنّ سنخها سنخ واحد. فيعرف أنّ هذا الثبات والبقاء من الأعراض الواقعيّة الممتنعان انفكاكهما [الف] عن الحقائق نظير الحدّ لا أنّها عين الثبات والبقاء، فإنّه يظهر بنور العلم أنّ حيث ذات الأشياء حيث المباينة جواهرها مع أعراضها وأعراضها بعضها مع بعض.

فإذا عرف أنّ هذه الحيثيّة الّتى تباينها ذاتيّ لها، لها الواقعيّة مع أنّ ثباتها و بقائها سنخ واحد يظهر له أنّه خارج عن حقيقة ذواتها للتباين الذاتى ـ الظاهر بنور العلم. وهذا كنه خروج الثبات والبقاء عن ذوات الأشياء. فواقعيّة الحقائق وفعليّتها أظهر من واقعيّة الثبات والبقاء، وعرضيّة الثبات والبقاء ظاهر أيضاً. وبعد ما ظهر بنور العلم أنّ حيث الثبات والبقاء ليس صرف الظهور والمظهريّة وليس صرف الشعور والعلم والحياة يظهر أنّ حيث الثبوت والبقاء فضلاً عن الحقائق حيث الإشارة إلى من بمشيّته الحقيقة وثبوتها وبقائها. فيعرف أنّ من عرف العلم يمتنع أن يخفى عليه حقيقة الأشياء وعرضيّة الحدوث والبقاء، فكيف يتوهّم أنّ كون الأشياء وبقائها عين وجود الحقّ. ونور العلم من أعظم الكواشف للمخلوقيّة وقدس الحقّ تعالى شأنه عن ذلك.

فإذا عرف ذلك يعرف المناقضة الظاهرة بين ثبوت الشيء ولا ثبوته فى [ب]

(الف) صدرزاده: الممتنع انفكاكها.

(ب) صدرزاده: و.

أنّها لايقعان في مرتبة الشيء، فواقعيّة الشيء ليس عين الثالث بين ثبوته و لاثبوته لأنّ الشيء غير واقع في مرتبة ثبوته الّذي خارج عن حقيقة ذاته كما أنّه يعاين أنّ العلم الّذي كاشف لثبات الأشياء لايقع في تلك المرتبة فليس العلم ثالثاً بين ثبوت الأشياء و لاثبوتها.

فإذا عرف ذلك يعرف امتناع معرفة ربّه تعالى بالعلم فضلاً عن التصوّرات والتعقّلات، فإنّ بعرفان العلم ورؤيته وعيانه يعرف أنّ العلم ليس هو ربّ العزّة بل هو بذاته الإشارة إليه تعالى لأنّه بذاته كاشف عن أنّ تلك التقلّبات في واجده و فاقده من أهل العالم في كمالاته من الحياة والشعور والفهم والتصرّفات الكائنة في النظام ليس بفعل العلم لأنّ ذاته ظاهر في كمالاته و لاخفاء له لمن يعرفه في كمالاته، فلا يكون واقعيّة ربّ العزّة عين ارتفاع النقيضين كي يتوهّم أنّه إمّا هو العلم وإلّا فهو الجهل والعدم، لأنّ رتبة مالك العلم ليست رتبة العلم. و العلم بذاته برهان على أنّ ذاته متعال عن المعلوميّة و المعقوليّة و المفهوميّة، فإذا امتنع يظهر أنّ سنخ ربّ العزّة وطور خلقته العلم وعدم محدوديّته لايعرف إلّا بذاته فإنّه المعرّف لذلك. فإذا صار العاقل العارف بعقله عالماً عارفاً بعلمه وشاهداً لملكوت العلم و واجداً لهذا النور عند كمال المعرفة به يتمكّن من معرفة حقيقة الوجود وأنّه ليس إلّا من آيات ربّ العزّة، وأنّها من أكبر البراهين على الحقائق الحادثة الباقية، وأنّها حقائق بمشيّة ربّها فلا يعمى عن الحقائق الموجودة. ويعرف أنّ الموجوديّة عين المعلوميّة، وأنّ الوجود هو ذات العلم. ويعرف فساد توهّم أنّ الروح عين [الف] النفس الناطقة مجرّدة عين الوجود والعلم والحياة، وأنّ حقيقة الوجود عين تحقّق الأشياء وهذه الحقيقة عين ذات ربّ العزّة، وأنّ كلّ الكمالات عين تلك الحقيقة لا واقعيّة لها غير تلك الحقيقة.

(الف) أضاف المؤلّف «الروح عين» في تصحيحه المصدر.

تذييلات الباب السادس عشر

١ ـ ترابط العقل و العلم و تعدّدهما في بيان المؤلّف من ساير آثاره.

و أساس القرآن على العلم الحقيق و الهادى إليه هو العقل فانّ العقل متقوّم بالعلم الحقيق. فمن منّ الله [تعالى، النمازى] عليه بالعقل فقد وهبه العلم الحقيق. و قد عرف ذوى العقول أنّ انكشاف كلّ شيء و ظهوره لهم أنّما هو لعلمهم به عند ظهور حسن أفعالهم و قبحها، يعلمون تلك الأفعال بالضرورة. و يعرفون أن ذوات الأفعال ليس حيث نفسها الظهور و الكشف و الكاشفيّة عن نفسها و لا عن غيرها. فما يظهر لهم أن حيث ذواتها ليس صرف الظاهريّة بل يكون الظلمة [: المظلميّة، النمازى] و الخفاء و فقدان النور و الكشف هو العلم. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ١٠٩ و ١١٠ ، النمازى، صص ٩٤ و ٩٥).

و أمّا أساس الدين فقد عرفت ابتنائه على العقل الّذى هو حجّة من الله تعالى بالذات و برهان منه كذلك و على العلم الّذى يكون به قوام العقل لكونه مخلوقا منه. (معارف القرآن، نسخة صدر زاده، ص ١٦١ ؛ النمازى، ص ١٣٨)

ثمّ أنّ تعدّد العلم و العقل يرجع الى الواجد و مايدرك و يظهر بهما فمن حيث وجدان الواجد هذا النور و الحياة و القدرة و الاختيار و ظهور حسن الأفعال و قبحها و لزومها و حرمتها به عقل. و من حيث وجدان الواجد أيّاه و ظهور غيره به علم. لهذا يقال أنّ العلم حجّة أخرى من الله تعالى فى المعارف الإلهيّة. فالحقّ تعالى خلق هذين الحجّتين آيتين و علامتين و دليلين و حجّتين على قدسه و علوّه و عظمته عن المعلوميّة و المفهوميّة و المعقوليّة فضلاً عن رؤيته و لقائه. (معارف القرآن، نسخة صدر زاده، ص ٥ ؛ النمازى، صص ٤ و ٥)

إنّ الفرق بينهما [أى العقل و العلم] أنّ نور العقل يكشف الحسن و القبح للمميّز البالغ و نور

العلم أوسع منه يظهر للصبیّ أيضاً، و هو فی المعقولات كالسراج فی الظلمة للمبصرات، بل بالعلم يدرك النفس المحسوسات. (أنوار الهداية، ص ١٤)

إنّ طور نور العلم كطور نور العقل. و من المعلوم أنّ نور العلم لا يحتاج إلی الرياضات و الأربعينيّات و الأعمال الشاقة الّتی ضيّقوا بها علی أنفسهم، بل يكشف بذلك النور عموم البشر فی جميع أمور معايشهم حتی أنّ الطفل الغير المميّز ـ الّذی لم يبلغ إلی حدّ القابليّة لنور العقل ـ يكشف بالعلم مجهولاته بقدر استعداده. و الفرق بين نور العقل و نور العلم أنّ نور العقل يكشف به حسن الأشياء و قبحها و نور العلم يكشف الأشياء الّتی لا يكشفها الحواسّ الظاهرة، بل الحواسّ الظاهرة إنّما يكشف مكشوفاتها ببركة نور العلم و نور الحياة. (انوار الهداية، ص ١٧)

٢ ـ بيان آخر من المؤلّف حول ارتباط نور الوجود و نور العلم.

و أمّا الوجود فهو عبارة عن الظهور. و الظهور ليس إلّا ما كان ظاهراً بذاته و هو متحد مع الانوار كالعلم و اسم للمصداق. (انوار الهداية، ص ٧٩)

٣ ـ بيان المؤلف حول الحفظ فی اثر آخر:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السّلام قَالَ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام يَوْماً وَ يَدُهُ عَلَى عَاتِقِ سَلْمَانَ مَعَهُ الْحَسَنُ عليه السّلام حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَمَّا جَلَسَ جَاءَ رَجُلٌ عَلَيْهِ بُرْدٌ حَسَنٌ ... فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ بِوَجْهِهِ عَلَى الْحَسَنِ عليه السّلام فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ يَكُونُ رُوحُهُ وَ عَنِ الرَّجُلِ يَسْمَعُ الشَّيْءَ فَيَذْكُرُهُ دَهْراً ثُمَّ يَنْسَاهُ فِي وَقْتِ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ كَيْفَ هَذَا ؟ ... وَ أَمَّا الرَّجُلُ الَّذِي يَنْسَى الشَّيْءَ ثُمَّ يَذْكُرُهُ فَمَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا عَلَى رَأْسِ فُؤَادِهِ حُقَّةٌ مَفْتُوحَةُ الرَّأْسِ فَإِذَا سَمِعَ الشَّيْءَ وَقَعَ فِيهَا فَإِذَا أَرَادَ اللهُ أَنْ يَنْسَاهَا طَبَّقَ عَلَيْهَا وَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَذْكُرَهُ فَتَحَهَا ... الخ (بحار الانوار: ج ٥٨، ص ٣٩، ح ٩) و هذا دليل الإلهاميّة... إنّها تدلّ علی أنّ الذكر و النسيان ليس بواسطة قوّة الحافظة و الذاكرة بل من جهة أنّ الروح و القلب لكونه داخلاً [فی البدن، نسخة الدامغانی] يكون بدنه ستراً عليه...

[و أجاب أبا محمّد الحسن بن علی عليه السلام عن هذا السؤال] وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الذِّكْرِ وَ النِّسْيَانِ فَإِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ فِي حُقٍّ وَ عَلَى الْحُقِّ طَبَقٌ فَإِنْ صَلَّى الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً تَامَّةً انْكَشَفَ ذَلِكَ الطَّبَقُ عَنْ ذَلِكَ الْحُقِّ فَأَضَاءَ الْقَلْبُ وَ ذَكَرَ الرَّجُلُ مَا كَانَ نَسِيَ وَ إِنْ هُوَ لَمْ يُصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَوْ نَقَصَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ انْطَبَقَ ذَلِكَ الطَّبَقُ عَلَى ذَلِكَ الْحُقِّ فَأَظْلَمَ

الْقَلْبُ وَ نَسِيَ الرَّجُلُ مَاكَانَ ذَكَرَه. الخبر (بحار الانوار: ج ٥٨، ص ٣٦، ح ٨). أقول: ظاهر الرواية أنّ الروح يخرج كما أنّ صريح الرواية كون الذكر و النسيان بوجدان نور الولاية و فقدانه. فإنّ القلب فى صندوق البدن و هو حقّة و على الصندوق و الحق طبق و الطبق هو الستر و ستره الظلمات الّتى تغشاه لفقدان نور الولاية. فعند التوجه إلى الله تعالى بمعرفة تامّة و الصلاة الكاملة عليهم ـ صلوات الله عليهم ـ يجد نور الولاية فينكشف ذلك الستر و الطبق و الظلمات، فيجد نور الولاية فيضىء القلب فيذكر. فهى صريحة فى بطلان الحواس الباطنيّة كما لايخفى. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ٥٥٣ إلى ٥٥٥؛ نسخة الدّامغانى، صص ٥٣٥ إلى ٥٣٧)

٤ ـ الظهور في عبارة أخرى من المؤلّف في أثر آخر.

ظهور الشىء لا يكون مخفيا لأنّه يناقض ذاته. فالظهور صرف الظاهرية و صرف الظاهرية نقيض الخفاء، فهو صرف الحقيقة و نقيضه الّذى حيث ذاته كشفه بلامكشوف هو الباطل. فالظهور لعدم تناهى ظاهريته و مباينة ذاته مع غيره يحجب من الانسان. و شهود الشىء للأنسان عين العلم بالشىء و ظهور الشىء و علمه بالشىء عين شعوره بالشىء. فالظهور عين الحياة و عين العلم. فحقيقة الظهور حقيقة العلم و هو حقيقة الحياة. و حيث أنّ التعقل ليس إلّا وجدان ذوات المعقولات الّتى غير سنخ الظهور و الشعور به و التخيّل وجدان المتخيّلات بالعلم و الحياة و الاحساس وجدان المحسوسات بالظهور و العلم و الحياة، فلا يكون العلم الّذى صرف الظهور و الظاهريّة و الشعور و الحياة مما يعلم او يعقل او يحس او يمس. فمرتبة ذاته غير مرتبة المعلومات و المعقولات و المتخيّلات فمرتبة احدهما غير الآخر. (فى بيان وجه اعجاز القرآن و انه كلام الله، نسخة الدّامغانى، ص ١٨)

٥ ـ يؤكّد المؤلّف و هو يشرح رواية أنّ العلم لايوصف و لايعرف إلا بنفسه.

إنّ من تذكّر فعرف العلم فى علوّه و قدسه و امتيازه عن جميع الأشياء المكشوفة يعرف أنّه إذا سأله سائل فقال له: ما العلم؟ لابدّ له من عدم التوصيف و التعريف له فإنّه لا يعرف بغيره بل من وجده يعرفه و مع عرفانه إجمالاً لا وجه للسؤال عن حقيقته. فلوكان المسؤل ممّن لا يخيّب سائلاً لابدّ له من التذكير إلى العلم بأنّه نفس الكشف الكاشف عن كماله و نفسه. فإذا سأله ثانياً زيادة بيان وكان المسؤل من أكرم البشر ظاهر أنّ تكرار التذكّر [: التذكير، النمازى] إلى العلم لايفيد. فلابدّ له من التذكّر [: التذكير، النمازى] إلى لزوم محو ما يحجبه عن معرفة العلم. و ما يحجبه عنها

أمران، أحدهما الموهومات من العلم الحضوری و الحصولی و التصوّر و التصدیق. و الثانی المعلومات المکشوفات بالعلم، فإنّ حجابه لیس إلّا هذین الأمرین. فلابدّ له من التذکّر [: التذکیر، النمازی] إلی محو الموهومات من العلم و تشتّت المعلومات بالعلم. فإذا سأله ثالثاً زیادة البیان لابدّ له من التذکّر [: التذکیر، النمازی] بأنّ العلم بید الحقّ لابدّ من عطائه. و أنّه نور یعطیه الربّ لکشف المعلومات. فإذا سأله رابعاً مع أنّه تبیّن بجمیع الطرق الّتی ینبغی التذکّر بها إلیه ینحصر إلی التذکّر إلی نور العلم الّذی یظهر به المعلومات فیقول بأنّه النور الّذی یشرق فیظهر به المعلومات. إذا عرفتَ ذلک ظهر لک أنّ العلم هو آیة الله الکبری ومَثَله الأعلی و لیس کمَثَله شیء. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ۲۰۵ و ۲۰۶؛ نسخة النمازی، صص ۳۱٦ و ۳۱۷)

٦ ـ التشدید و التدرج في الوجدان في سائر آثار المؤلّف.

نور العلم محیط بالروح و هو مخلوق الله تعالی، یکشف الرّوح مجهولاته بقدر نصیبه منه، لاأنّ النور یزید و ینقص؛ لانّه بسیط احدی، لکن التفاوت فی الدرک. (انوار الهدایة، ص ٦۹)

انّ العلم واحد احدی لایزید و لاینقص و لایتّسع و لایضیق. بل هو نور بسیط محیط بجمیع الکائنات المظلمة، عقلیّة کانت او خارجیّة، و لایتّسع العلم و لایتعدد و انما التوسّع و التعدّد فی متعلقاته. و ذلک النور مثل السراج فی الدار یبصر به الأشیاء العدیدة. فالسراج واحد، و نور العلم سراج القلب. و بذلک النور یدرک العقل. و اذا جهل و لم یدرک فلیس لنقص فی العلم و قصور فیه بل لقصور فی درکه، مثل أن لایری بالسراج لحائل او نقصان البصر؛ فلیس فی السّراج نقص و قصور فی الانارة. (انوار الهدایة، ص ٦۳ و ٦٤)

۷ ـ للقلب حواسّ کما للبدن، تُحَسُّ بها بعض الحقائق. و قد بیّن المؤلّف ذلک أثناء مایشرح ارتباط الرّوح و نور العلم.

... الآیات و الرّوایات صریحة فی أنّ الروح و هی القلب لها الحواس، تبصر و تسمع، و الملک و الشیطان یلقیان إلیها. فهی جوهر بسیط له الحواس بالحقیقة. فالبدن یسمع و یبصر و یتکلّم به و هی الناظر السامع لعالم الشهادة بالآلات و لعالم الغیب بدونها. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ٥٤۳؛ نسخة الدّامغانی، صص ٥۲٥ و ٥۲٦)

... أساس الدّین علی أنّ الأرواح جواهر بسیطة من سنخ جوهر واحد و أنّها غیر سنخ نور العلم و العقل، یجدها [: تجدها، الدّمغانی] مرّة و یفقدها [: تفقدها، الدّامغانی] أخری و یطلق

عليها القلب. و صريح الكتاب و السنّة أنّها الحسّاس و هو المدرك بالآلات و هي المتعقّل بنور العقل و هي الّتي تعمى مرّة و تبصر أخرى. قال الله عزّوجلّ: «أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (الحج، ٤٦)... (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ٥٣٨؛ نسخة الدّامغانى، ص ٥٢١)

و ما يعبّر عنه بالروح هو جوهر بسيط من عالم الجواهر البسيطة النوريّة و الناريّة بلا حرّ، محدود مقدّر يكون له الحواس الظاهرة أوّلاً و بالذات. و قوام هذه الروح إنّما هو بالحياة و العقل و الفهم و القدرة، و هى النفس الّتى تكون بها سلطان الروح على البدن. و ليس لها عالم فى وجه. و بهذه يدرك الروح جميع المحسوسات فى عالم الغيب و النوم و الموت. و كلّما يشهده بالحواس فى النوم و الموت كلّها خارجة عن ذاته واقعة كائنة فى الهواء كما فى الروح فانّها أيضا من الكائنات فى الهواء كنه ذاتها من جوهر الهواء و الرّيح و لهذا يقال لها الرّوح. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، صص ٥٢١ و ٥٢٢؛ نسخة الدّامغانى، ص ٥٠٥)

... إنّ الروح لايشاهد إلّا ما فى الهواء. و أنّ الخيالات كلّها تكوينات فى الهواء. و أنّ الحسّاس الباطنى عين الحسّاس الظاهرى. فإنّ الحواس كلّها للروح أوّلاً و بالذات. و الحسّ المشترك من الموهومات. (معارف القرآن، نسخة صدرزاده، ص ٤٢٨؛ النمازى، صص ٥٧٦ و ٥٧٧)

١٧

الباب السابع عشر من أبواب الهدى

معرفة الوجود

و بابه كمال إثارة نور العقل الّذى عين حقيقته بعد معرفة حقيقة ذاته ونفسه أعنى الإنّيّة الإنسانيّة بعد تجريدها وعرفانها بنور العلم، وأنّها ظلّ مكمّم[١] و مقتضى ذلك التجريد فقدان ذاته بذاته لذاته لأنّ من كان حيث ذاته شيئيّة مظلمة مكمّمة محدودة بلا علم و شعور و حياة [الف] مقتضاه فقدانه نفسه وعدم وجدانها، وهذا هو السرّ فى فقدان الإنسان ذاته بذاته ولو كان ذات الإنسان علماً وشعوراً كان الجهل وعدم الشعور به خلاف ذاته.

فمن وجد العلم والفهم والشعور وتوجّه بهذه الأنوار إلى ذاته يجدها بتلك الأنوار أنّها شيئيّة مظلمة (و) [ب] جوهر مكمّم محدود ليس ذاته نوراً و شعوراً، و

(الف) صدرزاده: لاشعور و لاحياة.

(ب) صدرزاده.

إلّا وجد ذاته بذاته، فإذا وجد العلم بالعلم متى توجّه إلى ما يشار إليه بلفظ الوجود يجد أنّه لايتمكّن من إنكار واقعيّته وحقّيّة حقيقته في عين شهود أنّ هذه الحقيقة غير مكشوفة بنور العلم والفهم والشعور الّذى عين العلم لأنّ الشيء إذا كان مكشوفاً بنور العلم امتنع خفائه على واجده، لأنّ العلم قاهر في كشفه، بل يجد أنّ ظهور هذه الحقيقة للإنّيّة بذاتها ويجد أنّ هذه الحقيقة وظهورها وظاهريّتها بذاتها وامتناع مظهريّة الأشياء لها أظهر من نور العلم. فإذا عرف ظهور هذه الحقيقة بذاتها يجب عليه أن يعرف امتناع محجوبيّتها بالأشياء فيعرف أنّ حجابها أمران:

الأوّل: قدسها وتنزّهها عن المعلوميّة والمفهوميّة والموهوميّة والمحسوسيّة والمدركيّة بالمدارك.

الثاني: عدم محدوديّة ظهورها.

فإذا عرفها بهذه الدرجة يجب أن يعرف أنّ وجدانها بها وأنّ الشعور والعلم والفهم بها بعين ذاتها. فيعرف أنّ العلم والفهم والشعور بعين تلك الحقيقة فيعرف حقّ المعرفة سرّ الإمتناع من المعلوميّة والمفهوميّة والمعقوليّة؛ لأنّ ما (الف) كان من كمال ذاته أنّه العلم والفهم والشعور والحياة يمتنع أن يصير معلوماً مفهوماً معقولاً بنفسه.

فاذا عرف انّ هذه الحقيقة مقدّسة من ذلك كلّه بل هو النور الظاهر بذاته الّذى عين العلم والفهم والشعور والحياة، يعرف أنّه الكاشف للعدم والكاشف لحقيقة ذات واجدها وحدوثه وبقائه، ويعرف سرّ ضلالة العرفاء حال التجرّد وعيان نور الوجود لإعتقادهم تجرّد النفس (ب) لما عاينوا أنّ الوجود والحياة ليسا إلّا

(الف) بدّلنا «من» في نسخة المصدر الى «ما» من نسخة صدرزاده.

(ب) كان في المصدر و ايضاً في نسختي الملكي و صدرزاده: «النفس الناطقه» ولكن المؤلّف حذف «الناطقة» في تصحيحه المصدر.

واحداً فاستغرقوا فى نور الوجود وعيانه، زعموا فناء الإنّيّة فيه. فإنّه لمّا كان وجدان الإنّيّة بنفسها محالاً بل كان متوقّفاً على التوجّه بنور الوجود و العلم إليها و لم يتوجّهوا بالوجود إلّا إلى الوجود فقدوا ذواتهم ولهذا زعموا أنّه ليس إلّا الحقّ.

و لمّا تمّ سيرهم و شهدوا الحقائق بنور الوجود زعموا أنّ تحقّقها عين الوجود، وأنّ غير الوجود موهوم كما ستعرف إن شاء الله تعالى. ولهذه الجهة قالوا ما قالوا، وضلّوا وأضلّوا، والحال انّ من توجّه بنور الوجود بعد وجدانه إيّاه به إلى ذاته يجد ذاته ظلاًّ مكمّماً محقّقاً باقياً، سنخه غير سنخ حقيقة الوجود. وإذا توجّه إلى مرتبة تمثّله الروحى يجده روحانيّاً ممثّلاً غير سنخ الوجود ذاتاً وثبوتاً. وإذا توجّه بنور الوجود إلى مرتبة تجسّده يجده بالوجود الّذى عين الشعور جوهراً خارجيّاً يطرء عليه الأعراض ويتقلّب فى الحالات، وكلّها حقائق واقعيّة لها الحدوث والبقاء، وجميعها غير سنخ حقيقة الوجود الّذى بها يعلمها ويشعرها.

فإذا توجّه إلى نور الوجود يجد أنّه منزّه مقدّس من الاقتضائات والتأثّرات المختلفة فيكون الوجود هو البرهان على أنّ الأشياء وحدوثها وتحقّقها وبقائها و وجدانها و فقدانها للعلم و الشعور و الحياة و اختلاف درجاتها من أعظم الآيات للملك القدّوس الّذى بمشيّته وإرادته تلك الاختلافات، فيكون هو البرهان على واقعيّة غيره والشاهد الأكبر على الملك القدّوس الّذى بإذنه ومشيّته وإرادته الأشياء وحدوثها وبقائها، فإنّه منزّه عن اقتضاء اختلاف الواجدين له والفاقدين له فى درجاته، وليس له اقتضائات مختلفة لأنّه بذاته برهان على قدسه عن الاقتضائات المختلفة، فهى البرهان على الملك القدّوس الّذى بمشيّته وإرادته يكون الشيء، ويختلف فى وجدان الوجود وكمالاته.

فمن عرف الله تعالى بالفطرة يعرف أنّ الوجود ليس إلّا كالعلم والحياة والقدرة، فإنّ من عرفها كما ذكرنا سابقاً يعرف أنّ حيث ذاتها الإشارة إلى الملك القدّوس المالك لهذه الأنوار القدسيّة الّتى يهبها لمن يشاء على قدر ما يشاء

فيبسطها ويقبضها بمشيّته، وذلك لأنّ من كمال هذه الأنوار ظهورها بذاتها وإظهارها غيرها لمن وجدها، و لايكون الوجدان والفقدان لواجدها فى درجات غير محدودة و الاختلافات الحاصلة لقبضها وقبض كمالاتها وبسطها بذات هذه الأنوار فهى بذاتها إشارات إلى من يملكها و يهبها و يبسطها و يقبضها فى الدرجات و الاختلافات المشهودة بمشيّته و رأيه و إرادته.

وكذلك هذه الحقيقة الّتى يشار إليها بلفظ الوجود ومرادفاته فى سائر اللغات ظاهرة بذاتها لكلّ أحد، وهى أظهر الأنوار فى الظهور والواقعيّة، وهذا منشأ إمتناع إرتفاع النقيضين، فهى أظهر الحقائق فى الحقّيّة والواقعيّة وحجاب الناس عنها الجهالة بطريق وجدانها وعيانها، فإنّ طريق وجدانها ليس هو نور العلم والفهم والشعور فإنّها غير كاشفة عنها، فمن طلبها من تلك الطرق لايجدها ويصير محجوباً عنها بل الطريق إلى معرفتها نفسها فإنّها أظهر الحقائق فى الواقعيّة والظهور بذاتها، فمن عرف طريق معرفتها وهو كمال إثارة نور العقل فعليه أن يتذكّر بأنّ التوجّه إليها لايكون بإنّيّته و لابالعلم و لابالفهم بل التوجّه إليها بها، فعليه أن لايغفل عمّا به يتوجّه إلى تلك الحقيقة وعن أنّ الإنّيّة المظلمة يتوجّه إليها ويطلبها بها، والتوجّه ليس عدماً و لاشيئاً من الأشياء.

فإذا عرف ذلك يعرف أنّ رتبة هذه الحقيقة مقدّمة على إنّيّته المظلمة فإنّ واقعيّة إنّيّته وظهورها بهذه الحقيقة، المظهرة بأنّ العدم كذب. فإذا عرف هذه الحقيقة و أنّ إنّيّته (الف) و واقعيّتها بهذه الحقيقة النوريّة يعرف أنّ حيث ذات تلك الحقيقة إشارة إلى الملك العزيز القدّوس الّذى بمشيّته ثبوت الحقائق بهذا النور. فإنّ الواقعيّة و الثبوت بهذه الحقيقة ليست من مقتضاء ذاتها و إلّا لما كان

(الف) نقل فى نسخة صدرزاده عوض «عرف هذه الحقيقة و أنّ انّيته»، «عرف بهذه الحقيقة أنّ إنّيته».

لشيء حدوث و زوال لوجوب ثبوت الأشياء حينئذٍ بلا نهاية، فـنفس حـدوث واقعيّة بعض الأشياء بهـا دون بـعض وبـقاء بـعضها دون بـعض، والتـقلّبات والتغيّرات الغير المتناهية المكشوفة بنفس هذه الحقيقة من أكـبر الإشـارات إلى الملك القدّوس الّذى بمشيّته و إرادته و قدرته و تعمّده يكون تلك الاختلافات و التحقّقات بهذا النور، كما أنّ حقيقة العلم و القدرة و الحياة ليست هى ربّ العزّة، كذلك حقيقة الوجود، و لابدّ من التوجّه إليه تعالى كى يهبهم و يعرّفهم نفسه و يتطوّل عليهم بالمعرفة، ويعرف أنّ التجريد ليس آلة للمعرفة بل هو آلة للضلالة، و لهذه الجهة ضلّوا عن معرفته تعالى فإنّهم طلبوا مـعرفته مـن غـير طـريقها، وطريقها السؤال من حضرته تعالى شأنه.

هذا إجمال التذكّر إلى حقيقة الوجود و الإنّيّة و مباينتهما معاً فى هذا الباب.

تذييلات الباب السابع عشر

١ ـ المكمم بمعنى ذى الأبعاد في بيان المؤلّف.

فنقول ان الله تعالى بعد أن خلق فى النظام الكيانات المظلمة و كلّها ذات ابعاد و مكمّمة و حيث ذاتها الفقر و العجز و الظّلمة، فوهبهم من نور علم خاتم النبيين ﷺ و قدرته و حياته و هو مخزن علم المشية. (انوار الهداية، صص ٥٣ و ٥٤)

١٨

الباب الثامن عشر من أبواب الهدى

شدّة معرفة حقيقة الوجود والإنّية وما به شدّة إثارة نور العقل

فإنّ من توجّه إلى نور العلم ثمّ توجّه بالعلم إلى ذاته وحقيقة إنّـيّته يـظهر له بنورالعلم أنّها ظلّ مكمّم مصداق للشىء الظلمانى محدود بسيط غير مركّب.

ففى الرواية المسندة عن المفضّل بن عمر فى حديثٍ شريـفٍ، قـال المـفضّل: فكيف كانت الأظلّة؟ قال يعنى أبا عبدالله عليه السلام:

قول الله عزّ جلّ: «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً * ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً» (الف)

يا مفضّل، إنّ الله أمر الأظلّة و لا ظلّ و لا ظلال غيرها، فـأخذ بـقدرته مـن بنى آدم من ظهورهم ذرّيّاتهم وأشهدهم على أنفسهم ألست بربّكم؟ قالوا: بـلى أقررنا».

(الف) سورة الفرقان، الآيتان ٤٥ و ٤٦.

قال المفضّل: وكانوا ذوى أجسام وصور وبصر وسمع ونطق وعقل؟ قال الإمام عليه السلام:

«نعم يامفضّل، ولو لم يكن لهم سمع وأبصار وعقول لما خاطبهم و لا أجابوا».

قال المفضّل: قلت: يا مولاى، فكانوا كذا أم كيف كانوا (الف)؟ قال:

«كنتم أشباحاً وأرواحاً بأبصار وسمع وعقول ونطق، ثمّ أخذ عليكم العهد أنّ الله ربّكم وحده» الحديث. (ب)

أقول: ومن كملت معرفته بالعلم وتوجّه به إلى ذاته يجده ظللا (ج) مكمّماً مصداقاً للشيء المظلم المحدود، وأنّ ذلك كلّه وسائر الجهات خارجة عن حقيقة ذاته. فإذا عرف ذاته وتجرّد حقيقته فى توجّه إلى حقيقة الوجود يجد أنّ ما أُشير إليه بهذا اللفظ ليس معلوماً و لامعقولاً و لامفهوماً، لأنّ معلوميّة الشيء بالعلم و معقوليّته بالعقل و مفهوميّته بالفهم يمتنع خفائه على العالم العاقل الفقيه الفهيم. وبعين ذلك يجد أنّ هذه الحقيقة ظاهرة بشدّة عجيبة لايتمكّن من إنكارها مع ظهور عدم مدركيّتها بالإدراكات، فيعرف أنّ ظهورها بذاتها هو المانع من إنكارها؛ فيعرف أنّها ظاهرة لكلّ أحد، و لايتمكّن أحد من إنكارها.

فإذا عرفها يعرف أنّها هى الكاشفة لظهور ذاتها وأنّه ليس شيء أظهر من هذه الحقيقة بذاتها وعدم تناهى ظهورها مانع عن حجابيّة شيء لها، فهل يكون العدم الكذب أو الأشياء المظلمة حجاباً لها؟ فيعرف أنّ حيث ذات الوجود حيث الحقّيّة و الظهور بلانهاية، فيعرف أنّ ظهورها بذاتها هو عين بداهيّتها للإنّيّة. فإذا عرفه يعرف أنّ وجدان الوجود والتوجّه إليه و الشعور به بنفسه والفهم والعلم عين

(الف) صدرزاده: كنّا.

(ب) مع الأسف لم نجد هذه الرواية الّتى ذكرها المؤلّف رحمه الله فى هذا الموضع فى الجوامع الروائيّة.

(ج) صدرزاده: ظلّاً.

ذاته؛ فيعرف أنّ من كماله أنّه عين الشعور و الفهم و العلم و الحياة؛ فيعرف أنّ علميّة العلم وفهميّة الفهم وشعوريّة الشعور بالوجود؛ فيعرف قدسه وعلوّه من أن يكون مفهوماً معلوماً مشعوراً به لأنّه العلم والفهم والشعور.

فإذا توجّه به إلى العدم يعرف أنّ حقيقة الوجود هي الكاشفة للعدم والعلم به و فهمه و الشعور به؛ فيعرف أنّ المظهر للآيات ليس العلم فقط بل الوجود الّذى به العلم و الحياة و الفهم و الشعور، فهو الظاهر المُظْهِر لها. فإذا عرف حقيقة الوجود وأنّه الحقّيّة [الف] و به واقعية الإنّيّة و حدوثها و بقائها عرف أنّ هذه الحقيقة إشارة و آية لربّ العزّة لأنّها معرّفة بذاتها أنّ الأشياء حقائق و واقعيّات و فعليّات، و هى الحادثات و الباقيات لا بذاتها، وكاشفة لذاتها بأنّها لا تقتضى الاقتضائات المختلفات من حدوث بعض الأشياء وعدم حدوث بعضها، و بقاء بعض و زوال بعض آخر، و وجدان الأشياء إيّاها و فقدانها، فهى الآية لمن بمشيّته كلّ ذلك. فإذا عرفها فى كمالها يعرف أنّها ليست بربّ العزّة بل هى آية له، و امتناع معرفتها بغيرها آية لإمتناع معرفة ربّ العزّة و امتناع معرفة كيفيّة خلقة هذه الحقيقة و بينونتها عن ربّ العزّة بالبينونة الصفتيّة إلّا به تعالى شانه.

فإذا عرف ربّ العزّة تعالى يعرف أنّ خلقة هذه الحقيقة بالمشيّة. فيظهر أنّ أظهر الأدلّة على جهالتهم (جهالتهم) [ب] جميعاً بالحقائق الموجودة[1]، والحال أنّ العقل والعلم وحقيقة الوجود من الكواشف الذاتيّة لتلك الحقائق وثباتها، وأنّها الواقعيّة والفعليّة والحقيقة بمشيّة ربّ العزّة جلّت عظمته، فإنكار الواقعيّة والفعليّة و الحقيقة لها جهالة عجيبة و توهّم أنّ كونها و ثبوتها و بقائها عين حقيقة الوجود، وهو بعينه ربّ العزّة أعجب. فمن عرف ذلك يعرف أنّ ما جاء به الرسول

(الف) صدرزاده و النجفى: الحقيقة.

(ب) الواعظ اليزدى و صدرزاده.

أمر جديد كما نصّ عليه فى رواية المفيد [الف] فى أوّل الكتاب فى المقدّمة مخـالف للعلوم البشريّة.

فإذا عرف الإنسان حقيقة الوجود بهذه الدرجة يعرف أنّ حقيقة الوجود حجّة و آية عجيبة لربّ العزّة لأنّها ظاهرة بذاتها وليس ذاتها ثبوت الأشياء و لا ثبوتها من غير لزوم ارتفاع النقيضين وكاشف بـالكشف الشـديد حـدوث الحـقائق وثباتها وبقائها وزوالها والاختلافات الغير المتناهية فى حكمة و تـعمّد عـجيب، ومن حيث وجدان الناس إيّاها وفقدانها فى الدرجات المختلفة الواقعة تحتها حكمة عجيبة. فيكون حيث تلك الحقائق و حدوثها و بقائها و زوالها و وجدانـاتها و فقداناتها الواقعة تحت هذه الحكمة العجيبة إشارات إلى المـلك العـزيز الغـالب القاهر الّذى بمشيّته خلق كلّ شىء. والوجود بذاته من أكبر الشواهد عـلى ربّ العزّة لكشفه عن تلك الاختلافات الشديدة الّتى لاتكون عن اقتضاء ذاتـه بـل كلّها ليست إلّا الإشارة إلى الملك المالك لهذه الحقيقة وما يتحقّق بها و يبق و يزول القاهر عليها العامد فى اختلاف الناس فى وجدانها وفقدانها فى الدرجات المختلفة عن مشيّته لأنّ من أعظم ما يكشف هذه الحقيقة مالكيّة البشر للمشيّة، فمالكيّة البشر من أكبر الآيات لمالكيّة من هو المالك لهذا النور و هذه الحقيقة.

فيظهر بهذه الحقيقة أنّ منشأ ضلالة البشر توهّم الماهيّة الاصطلاحيّة لجهلهم بالحقائق المعلومة الموجودة، وتوهّم أنّ الماهيّة الاصطلاحيّة هى أعيان لامجـعولة وأنّها مجالى للوجود فلم يعرفوا المشيّة ولم يعرفوا التعمّد فى الاختلاف العـجيب، وتوهّموا أنّ المشيّة و الإرادة من ربّ العزّة يوجب التـغيّر، و تـوهّموا أنّ هـذه الحقيقة هو ربّ العزّة وهو عين تحقّق هذه الأشياء فضلّوا عن معرفته تعالى مع أنّ هذه الحقيقة مظهرة لذاتها كالشمس لواجدها أنّها ليست هو المالك المتصرّف فى

(الف) بحارالانوار، ج ٥٢، ص ٣٣٨.

تحقّقه و بقائه، و المغيّر بحالاته [الف] و المفرّج همّه و الكاشف عن غمّه و الأنيس فى وحشته، و المؤيّد الموفّق العاصم له، بل يجد ربّه جلّت عظمته فى بأسائه بحيث لا يتمكّن من الريب فيه تعالى.

و البشر للجهالة بمن يعرفونه بالفطرة والجهالة بحقائق الأشياء عند عيان حقيقة الوجود بتلك التجريدات توهّموا أنّهم وجدوا إلى ذى العرش سبيلاً، وجهلوا أنّه غيره تعالى لعدم تمكّنهم من رؤيته وعيانه ومعرفته كنه المعرفة كى يعرفوا أنّه بذاته إشارة إلى ربّ العزّة و ليس (له) [ب] شيئيّة فى قباله [ج] (كى يكون هو الاصل) [د] وأنّه بذاته برهان على أنّ مالكه لايكون ارتفاعاً للنقيضين كما أنّه ليس رفعاً لكون الأشياء و لاكونها، وعلى امتناع معرفة الملك القدّوس وطور خلقته هذه الحقيقة فى كمالاتها و مباينته تعالى مع خلقه بالبينونة الصفتيّة وعدم محدوديّة ذاته تعالى بالعقل و العلم و الفهم و الشعور، لأنّ حيث ذات الوجود متعال من أن يعلم و يعقل أو يعرف، ولو بنفس ذاته فكيف بمالكه بل هو الحجّة والبرهان على وجوب كون معرفة ربّ العزّة و معرفة سنخ ذاته و أفعاله و طور خلقة هذه الحقيقة و طور تقوّمها و ما قام بها وكنه عدم محدوديّة ذاته تعالى به تعالى شأنه وأنّ لمعرفته الدرجات ولانهاية لدرجات معرفته تعالى.

فبالعقل والعلم والوجود قامت الحجّة على لزوم الاعتراف لربّ العزّة بأنّه مالك الحقائق وتحقّقها، و واهب العقل والعلم والوجود إيّاها، وصار الرسول الأكرمﷺ مبشّراً بالبشارة العظمى، والرافعة لكلّ الاختلافات بالوصول إلى

(الف) صدرزاده: لحالاته.

(ب) صدرزاده.

(ج) حذف المؤلّف عبارة: «و فى رواية شريفة فى الكافى لاشىء الا ماشاء كى يكون هو الاصل» (انتهى). الّتى جائت بعد «فى قباله»، فى تصحيحه المصدر.

(د) النجفى و صدرزاده و الملكى الميانجي.

غاية الغايات للكمالات فى مقابل البشر الّذين توهّموا أنّ حقيقة الوجود هو ربّ العزّة وأنّه لايمكن معرفته تعالى كنه المعرفة فضلاً عن رؤيته و لقائه و الوصول إلى فيض وصاله و هى معرفة ربّ العزّة المالك لحقيقة الوجود حقّ المعرفة و رؤيته تعالى به تعالى.

تذييلات الباب الثامن عشر

١ ـ يشرح المؤلّف الجهل بالحقائق الموجودة في أثر آخر حينما يذكّر بالماهيّة الاصطلاحيّة و النقيضين الوجود و العدم و الكون و اللاكون.

انّ حقيقة غير الحق هو الكون و الشيئية بالغير فليس حيثها إلّا ذلك. فالماهيّة الّتى دائرة فى السنة الفلاسفة ليست إلّا حيث الشيئية بالغير و ليس لها حيث النفسيّة و الشيئية الماهويّة كى يقال أنّها من حيث هى هى ليست إلّا هى بل ليس لها إلّا حيث الشيئية بالغير و الماهوية بالغير لما كنا مفطورين بتوحيد الحق و تميز حقيقة إنيتنا عنه تعالى.

و لأنّ العلم مظهر بذاته انّ سنخ غير العلم شيئية و واقعية بالغير و كون و ثبوت بالغير.

و لأنّه لو كان لها حيث نفس و ذات و حيث هى هى لكانت لنفسها مرتبة بل عين المرتبة و يكون فى مرتبة نفسها ثالثاً بين الوجود و العدم و الثالث بديهى البطلان.

و اما إذا كان حيث نفسها الشيئية و الواقعيّة بالغير فليس لها حيث الشيئية فى نفسها فلا مرتبة لنفسها كى يكون ثالثا.

و ايضاً لو كانت لها شيئية ماهويّة بنفسها يلزم الإستغناء عن الحق فى الماهويّة فالشيئية الماهويّة هو الشرك، كما لا يخفى.

و صرف غيرية معنى الموجود و المعدوم مع الوجود و العدم لمّا يعبّر عن الأولين بالفارسية (به هست و نيست) و عن الثانيين (به هستى و نيستى) لا يوجب الإلتزام بالماهية بالمعنى الّذى ذكروا فإنّ الموجود و المعدوم الّذين مراد فهما بالفارسية (يافته و نا ياب) انّما يطلقان على الأشياء الّتى ليست إلّا الأكوان و الواقعيات بالغير بإعتبار موجوديتها بنور العلم بمعنى وجدان الغير إيّاها

و عدمه.

و نبّه صاحب الشريعة بما يظهر خطاء أقوال البشر فيرفع الإختلاف من بينهم، فإنّ الظاهر انّ القائلين بالوجود و الماهيّة و اصالة الوجود أو الماهيّة و القائلين بتباين الوجود كل طائفة منهم أصابوا من جهة و أخطائوا من جهات، فإنّ أساس الدين على التوحيد المؤسّس على أشدّ المبانية بين الخالق و المخلوق، و هى المباينة الصفتيه و لهذا لا اشتراك فى لفظ بين الخالق و المخلوق، فهو ـ تعالى شأنه ـ شىء بحقيقة الشيئية و غيره شيئية به فهو مشىء الشىء و منشى الشىء حين لا شىء و هو الحق الكائن بالذات و غيره كون به فهو مكوّن كل كون و حيث أنّ غيره كون و شيئية به فهو الجاعل بالذات، فإنّ الشيئية بالغير عين المجعوليّة الذاتيّة بلا جعل و لهذا يكون هذه الجاعلية عين المظهريّة الحقيقيّة لحقيقة الغير، و الغير مظهر بالذات له فإنّه لو كان للغير شيئية من حيث هو هو لكان من هذا الحيث مظهراً بنفسه لا بغيره بخلاف ما إذا كان نفسه حيث المجعوليّة فيكون حيث الشيئية عين المظهرية بالغير.

و حيث أنّ الكون و الشيئية و الماهيّة بهذا الوجه له النقيض و هو اللاكون و اللاثبوت ففى مرتبة اللاكون يكون [نقيضه، الدامغانى] له الواقعيّة بالضرورة و ليس نظير العدم المطلق لأنّ العدم المطلق الّذى نقيض الوجود المطلق لا واقعية له بوجه فهو موهوم صرف. و الحكم بأنّه موهوم صرف و ليس له واقعية بوجه بواسطة كشف العلم له بلا مكشوف دائماً للخلف. فالعدم المطلق دائماً موهوم صرف لثبوت نقيضه دائماً و هذا بخلاف العدم المضاف فإنّ المراد به هو لا وجدان الكون و الماهيّة للوجود و لعدم وجدان الوجود واقعية بالعرض فإنّه لو كان لا وجدان الماهيّة للوجود حين اللاوجدان موهوماً صرفاً نظير اللاوجدان حال الوجدان يلزم إرتفاع النقيضين، و لهذا يكون للعدم المضاف واقعية بهذا المعنى بالعرض و يكون منشأ للآثار و الآلام و يكون من المحمولات و الأوصاف فهى من المعرّفات و المعيّنات فيكون معروفاً معلوماً بالضرورة و هذا عين الواقعية. و ما قيل بانّ العدم المضاف له حظّ من الوجود جمع بين النقيضين كما لا يخفى. و الظّاهر أنّ منشاء التوهّم كشف العلم الواقعيّة للعدم المضاف؛ فتوهّم أنّ له حظّ من الوجود و كما أنّ العدم المضاف إلى الماهيّة فى رتبة العدم المضاف له الواقعيّة و ليس نظير العدم المطلق كذلك نقيض الماهيّة و الكون الخاص فإنّ نقيض المحدود محدود و نقيض الزمانى زمانى و لهذا يقال الكون الخاص و الثبوت الخاص فنقيضه و هو اللاكون الخاص [عبارة «فنقيضه و هو اللاكون الخاص»، تكون اضافة فى نسخة صدرزاده] جوهراًكان أم عرضاً محدود بالعرض و هو عند الكون و الثبوت الخاص جوهراًكان أم عرضا [عبارة «محدود بالعرض... الخ»، تكون أضافة

فی نسخة صدرزاده] نظیر العدم المطلق موهوم صرف لا واقعیة له بخلافه فی رتبة اللاثبوت و اللاکون الخاص فانّ له الواقعیّة نظیر العدم المضاف فإنّه لو کان اللاکون الخاص فی رتبة اللاکون نظیره فی رتبة الکون و الثبوت موهوماً صرفاً لا واقعیة له بوجه یلزم ارتفاع النقیضین و حیث انّ اللاکون الخاص حین اللاکون له الواقعیّة یکون معلوماً و لهذا یکون معرفاً و صفة و هو المحکی فی القضایا المعدولة و هو حقیقة النقائص و العیوب، و لو لم یکن له واقعیة لما کان صفة و لما صحّ الحمل و التوصیف به عین التعریف به و لا یتحقّق إلّا بعد المعروفیّة و المعلومیّة و کیف لا یکون [له، الدامغانی] واقعیة و الحال أنّه یکون منشأ للآلام و التعذیبات. نعم هذه المعلومیّة یکون بالعرض و بتبع معلومیة نقیضه و هو الکون الخاص و إذا کان له الواقعیة یکون مجعولاً ایضا نظیر مجعولیة الکون الخاص فإنّ نقیض [: نقیضه، نسخة الدّامغانی] الکون و الثبوت الخاص بالغیر هو اللاکون الخاص بالغیر و قد عرفت أنّ المجعولیّة الذاتیة بالغیر عین المظهریة الذاتیّة به و هذا متحقّق فی کلّ من النقیضین لکنّه فی الکون یکون بالذات و فی نقیضه بالتبع و العرض کما هو ظاهر و هذا هو المراد من المجعولیة و معنی المجعولیة بالعرض و لیست المجعولیة فی الکون الخاص بجعل من الجاعل و فیضان منه حتی یشکل فی نقیضه، فإذا کان اللاکون و اللاثبوت فی رتبة اللاکون و اللاثبوت نظیر الکون و الثبوت الخاص واقعیة فیکون الکون و اللاکون کلاهما ممّا یعرف و یعلم و یظهر... (فی الجبر و التفویض (القضاء و القدر و البداء)، نسخة صدرزاده، صص ٤٤ إلی ٤٦ و نسخة الدامغانی، صص ٤٥ إلی ٤٨)

١٩

الباب التاسع عشر من أبواب الهدى

معرفة أنّ الله تعالى شأنه هو الشاهد الأكبر لحقّانيّة ما يدعوا إليه القرآن و الرسول الأكرم

فنقول: بعد ما عرفت شهادة العقل والعلم والوجود والحقائق المظلمة بذلك فقام القرآن و الرسول الأكرمﷺ بالدّعوة إليه تعالى فبشّر بلقائه و وصاله، فالحجّة العظمى و الشّاهد الأكبر على ما يدعو إليه القرآن المجيد و الرسول الأكرم هو جلّت عظمته، فالرّسول الأكرم ذكّر بأنّ(الف) ربّ العزّة هو مالك لحقيقة الوجود و العلم و العقل و خالقها بمشيّته جاعل النور و الظلمات و خالق الموت و الحياة و الحقائق و تحقّقها بمشيّته، و أنّ ربّ العزّة مباين مع خلقه من الأنوار و الظلمات كلّها بالمباينة الصفتيّة(١١٠*)، وأنّه خلو من خلقه و خلقه خلو منه، و أنّه تعالى لايُحَدّ، و هو الله العزيز الجبّار المتكبّر القدّوس، وأنّه تعالى يعرّف نفسه

(الف) الباء «ب» فى «بأنّ» من صدرزاده.

لعبيده المؤمنين برسوله وبكلامه فيعرفونه به، و به يعرفون كنه المخلوقات وكنه خلقة هذه الأنوار بمشيّته، و يخلصون الملكيّة [الف] له تعالى، و فى مقام معرفته تعالى ينتفى الآيات و العلامات عنه تعالى لعيانهم إيّاه تعالى فيعرفونه أنّه لايشبه شيئاً من مخلوقاته، و أنّه مباين مع الأنوار القدسيّة بالمباينة الصفتيّة، وأنّه تعالى مالك لهذه الأنوار، و أنّها له تعالى فى شدّة عجيبة، وأنّه تعالى لمكان مباينته مع تلك الأنوار بالمباينة الصفتيّة لايجد [ب] بنقيضها. فيعرف الرواية المرويّة عن ثامن الأئمّة صلوات الله عليه، فإنّ فى زمانه صلوات الله عليه من جهة انتشار الفلسفة والعرفان توهّم الدوران بين النفى والإثبات، وأنّ توحيده لابدّ وأن يرجع إلى أحد الأمرين:

إمّا أنّه وجود الأشياء وهو الإثبات بتشبيه، كما هو مذهب جماعة كثيرة من فلاسفة المغرب، [ج] فيقال: إنّه كلّ الأشياء فهو جسم وجوهر وعرض ونفس وعقل وعلم وحياة.

وإمّا أن يقال: إنّه لا جسم ولا جوهر ولا عرض ولا نفس ولا عقل ولا علم، كما هو مذهب الحكيم، فإنّه يتوهّم أنّ ربّ العزّة هو مرتبة شدّة الوجود وسائر المراتب مجعولة فهى خالية من ربّ العزّة، فهو تعالى موجود فى مرتبة الشدّة وغير موجود فى المراتب المتأخّرة.

فالإثبات بتشبيه باطل؛ لأنّ الحقائق و تحقّقها ليست عين حقيقة الوجود، و حقيقة الوجود ليست بربّ العزّة، و مذهب النفى و تحديده تعالى بنقيض الوجود و

(الف) صدرزاده: المالكيّة.

(ب) النجفى و صدرزاده: لايحدّ.

(ج) يكون فى المصدر و ايضاً فى نسختى الملكى و صدرزاده عوض «جماعة كثيرة من فلاسفة المغرب»، العبارة: «إكسيوفان و تابعيه»، لكن المؤلّف بدّله بهذا التعبير فى تصحيحه المصدر.

العلم و الحياة و القدرة باطل لأنّ الحكم بالمحدوديّة متوقف بوقوعه تعالى فى رتبة الوجود والحياة والقدرة وهى مستحيل بالعقول (الف)، وهذه الحقائق غير منعزلة عن ربّ العزّة بل البينونة بينونة الصفتيّة والبينونيّة الصفتيّة لاتعرف إلّا به تعالى لأنّه يرجع إلى ذاته تعالى وفعله، والمعلوميّة والمعقوليّة والمفهوميّة خلاف ذاته. فيعرف وجه إجمال الإمام عليه السلام فى جواب المسألة واكتفائه بقوله: «والطريق فى المذهب الثالث».

فإنّ كنه توحيده وعدم محدوديّة ذاته تعالى بالأعدام لا يعرف إلّا به تعالى، وكذا فى قوله صلوات الله عليه فى رواية العيون بأنّ توهّم أنّ الله موجود فى الآخرة دون الدنيا قول أهل العمى والضلال. (ب)

فى البحار عن التوحيد مسنداً عن هشام بن إبراهيم قال، قال العبّاسيّ قال: قلت له يعنى أبا الحسن صلوات الله عليه: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَمَرَنِى بَعْضُ مَوَالِيكَ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ، قَالَ: وَ مَنْ هُوَ؟ قُلْتُ: الْحَسَنُ بْنُ سَهْلٍ. قَالَ: وَ فِى أَيِّ شَيْءٍ الْمَسْأَلَةُ؟ قُلْتُ: فِى التَّوْحِيدِ. قَالَ: وَ أَيُّ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ؟ قَالَ: يَسْأَلُكَ عَنِ اللهِ جِسْمٌ أَوْ لَا جِسْمٌ؟ فَقَالَ لِى: إِنَّ لِلنَّاسِ فِى التَّوْحِيدِ ثَلَاثَةَ مَذَاهِبَ، إِثْبَاتٌ بِتَشْبِيهٍ وَ مَذْهَبُ النَّفْيِ وَ مَذْهَبُ إِثْبَاتٍ بِلَا تَشْبِيهٍ. فَمَذْهَبُ الْإِثْبَاتِ بِتَشْبِيهٍ لَايَجُوزُ وَ مَذْهَبُ النَّفْيِ لَايَجُوزُ وَ الطَّرِيقُ فِى الْمَذْهَبِ الثَّالِثِ، إِثْبَاتٌ بِلَا تَشْبِيهٍ». (ج)

(الف) تكون العبارة فى المصدر و النجفى و صدرزاده: «الحكم بالمحدوديّة متوقّف على معقوليّة خلقة الوجود و الحياه و القدره و هى ممّا لاتناله العقول و هذه الحقائق غير منعزله...» لكن المؤلّف صحّحه بهذا التعبير.

(ب) عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ١٧٤، باب ١٢ ـ ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الأديان و...

(ج) بحارالانوار، ج ٣، ص ٣٠٤، باب ١٣ ـ نفى الجسم و الصورة...؛ التوحيد، ص ١٠٠.

أقول: لايخفى لطافة تعبيره عليه السلام حيث قال: «فى التوحيد ثلاثة مذاهب» ولم يقل: التوحيد على ثلاثة أقسام، إثبات بتشبيه ونفى الخ. ومذهب النفى هو تحديده تعالى بالعدم والنفى.

و الأمر الأعجب أنّ من عرف الله تعالى به و تجلى له فى كلامه بقوله عزّ من قائل:

«أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ» (الف)

وعرف بربّه تعالى أنّ حقيقة الوجود ليس بربّ العزّة بل هو خلقه، وعرف قوله عزّ وجلّ:

«خَلَقَ اللهُ السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ» (ب)

ولم يحجبه ربّه تعالى بهذه الحقيقة يعرف أنّ لمعرفة الربّ تعالى درجات لأنّه يتذكّر بما ذكّر به فى الأحاديث، منها ما فى الكافى فى باب أدنى المعرفة، مسنداً عن أبى عبدالله صلوات الله عليه، يقول:

«إِنَّ أَمْرَ اللهِ كُلَّهُ عَجِيبٌ إِلَّا أَنَّهُ قَدِ احْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمَا قَدْ عَرَّفَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ». (ج)

أقول: من عرف الله تعالى شأنه يعرفه على وجه نسبة ظهور أُلوهيّته تعالى وظهور مالكيّته لحقيقة الوجود و الحياة و العلم و القدرة و القوّة و قيّوميّته لها و لذات العارف من مرتبة الظلّيّة و الروحانيّة و التجسّد إلى ظهور ما يظهر بحقيقة الوجود و العلم و العقل نسبة الغير المتناهى إلى المتناهى، وفى عين ذلك يعرف أنّ لمعرفته تعالى أيضاً درجات و لانهاية لها لأنّه يعرف ربّه تعالى أنّه لايمكنه أن يعرفه و يصفه بأنّه ذات له كمالات، لأنّ هذا التوصيف يوهم أنّ حيث ذاته لا يناقض النهاية وكذلك الكمالات يوهم التناهى للكمال و الكمالات لأنّه يعرف

(الف) سورة البقرة، الآية ٢٣٥ .

(ب) سورة العنكبوت، الآية ٤٤ .

(ج) الكافى، ج ١ ، ص ٨٦ ، باب ادنى المعرفة... ص ٨٦ .

أنّ حيث الذات يناقض التناهى فى الشدّة، فمن كان حيث ذاته الإباء عن النهاية لذاته و كمالاته من الحياة و الشعور و العلم و القدرة و القوّة و البهاء و العظمة و الهيبة و المجد و الرأفة و الرحمة و الجود و الكرم و العزّة يحتجّ بما عرف من نفسه من عظمته أو من علمه أو من بهائه أو من مجده أو من هيبته؛ لأنّ وجدان من كان حيث ذاته الإباء عن النهاية خلف ظاهر، وهذا سرّ أنّ وجدان العارف ربّه (تعالى) (الف) ذو درجات بلا نهاية كما فى الدعاء:

«اللّهمّ إنّى أسألك من بهائك بأبهاه وكُلُّ بهائِكَ بَهى». (ب)

فإنّه مقتضى محدوديّة ذات العارف وعدم تمكّنه من تحمّل المرتبة المتأخّرة قبل تحمّل المرتبة المتقدّمة. فما أجهل من زعم أنّ حقيقة الوجود هو ربّ العزّة و صار محجوباً عن معرفة مالك تلك الحقيقة و واهبها الّذى خلقه، و سرّ الاحتجاب هو الاحتجاب عن العلوم الإلهيّة و طلب الهداية من غير القرآن، وهذا باب تلك الضلالة بل باب الأبواب لضلالات لاتحصى، فإنّ من ابتغى الهداية من غير القرآن أضلّه الله.

فإنّهم لو عرفوا الله تبارك وتعالى يرتفع الأمان منهم و لايزال يزداد خوفهم و خشيتهم منه تعالى أبد الآباد، فلولا أنّ الله يعرّف أوليائه رضوانه فى الجنّة و عرّفهم قربه و كرامته امتنع زوال ذلك لعدم تناهى العزّة و الجلال و الهيبة و العظمة، و هذا سرّ الخوف و الخشية للأنبياء و الأولياء (۱۱۱*) و وحشتهم من نزول البلاء و الاستغفار و طلب العفو و الرحمة، و سرّ نزول البليّات و المؤاخذات و العتابات.

و من تلك الأبواب، الجهالة بأنّ معرفة ربّ العزّة لابدّ وأن تكون به تعالى

(الف) صدرزاده.

(ب) بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۱۱۲، باب ٦ ـ الأعمال و أدعية مطلق ليالى شهر رمضان... .

شأنه القاهر المالك القدّوس ذو المشيّة، و أنّه لاقدرة على ذلك إلّا بالالتجاء إليه كى يعرّفهم نفسه، وقد جاء من الرسول و الأئمّة صلوات الله عليهم التذكّر بذلك، فالجهالة بذلك باب من أبواب الردى. فإنّ البشر قد توهّموا [الف] أنّ المعرفة مقدورة لهم فاجتهدوا فى التجريد و عاينوا حقيقة الوجود فضلّوا عن معرفة مالك تلك الحقيقة و واهبها و قابضها و المستولى عليها.

والثانى من أبواب الردى السماع و الوجد و الرقص و التصفيق و التطريب بالغناء و الأشعار المصرّحة بأنّ تلك الحقيقة هو ربّ العزّة و ذلك باب التجريد و المعاينة و المكاشفة، و ذلك باب الأبواب لمعارفهم لأنّ السالك حين التجريد يعاين ما يسمعه فى الأشعار فيضلّ عن ربّ العزّة.

و الثالث من أبواب الردى سحر قلوب الناس بإيجاب التسليم بين يدى الشيخ كى يتمكّن من التصرّف فى قلبه بإلقاء المطالب[1] و يوحى إليه كما يوحى الشياطين إلى الإنسان [١١٢*] يتصرّف فى قلبه حال الاشتغال بالصلاة فإنّه يشاهد الإنسان أنّه مع غاية جهده فى دوام تذكّر ربّ العزّة ينصرف بلا شعور إلى أُمور عجيبة كأنّه طفل يلعب به رجل قوى.

قال الله عزّ وجلّ: «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ». [ب] و [١١٣*]

وقال عزّ وجلّ: «وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً شَيَاطِينَ الإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ * وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُم مُقْتَرِفُونَ». [ج] و [١١٤*]

(الف) صدرزاده: توهّم.

(ب) سورة الشعراء، الآيات ٢٢١ إلى ٢٢٣ .

(ج) سورة الانعام، الآيتان ١١٢ و ١١٣ .

و قال عزّ وجلّ حكاية لقول اللعين: «ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ وَ لَاتَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ». (الف) و(١١٥*)

و عن نهج البلاغة فى المختار السابع:

«اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلَاكاً، وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكاً، فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ، وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ، فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ، وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ.». (ب)

و عن الصحيفة السجّاديّة، قال عليه السلام:

«إِلَهِي جَعَلْتَ لِي عَدُوّاً يَدْخُلُ قَلْبِي وَ يَحُلُّ مَحَلَّ الرَّأْيِ وَ الْفِكْرَةِ مِنِّي وَ أَيْنَ الْفِرَارُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مِنْكَ عَوْنٌ عَلَيْهِ». (ج)

أقول: لايخفى على الإنسان حاله مع كمال جدّه وجهده فى المدافعة معه فكيف حاله عند التسليم له بين يديه عند الاستغراق فى مالقّنه المرشد من البدع، فقد حكى عن هبة الله أنّه سمع من الشيخ نجيب الدين الفارسى أنّه حضر سماعاً فى دار شيخ مشايخ الإسلام شهاب الملّة و الدين السهروردى بعد نقل قضيّته (د) و إنشاد مطربهم:

أيا جبلى نعمان بالله خلّيا نسيم الصبا يخلص إليّ نسيمها (ه)

و عروض حال الوجد لفقير قال: أتدرون يا صحبى ما معنى جبلى نعمان؟ وأيّ

(الف) سورة الأعراف، الآية ١٧.

(ب) بحارالانوار، ج ٣٤، ص ٢١١، باب ٣٣ـباب نوادر ما وقع فى ايام خلافته عليه السلام؛ نهج البلاغه، خطبة ٧، و من خطب له عليه السلام يذم فيها اتباع الشيطان.

(ج) بحارالانوار، ج ٩١، ص ١٤٠، باب ٣٢ـادعية المناجاة... ص ٨٩.

(د) صدرزاده: قضيّة.

(ه) جامع الشواهد، ملامحمّد باقر الشريف، ص ٢٨١، طبع محمّديه، اصبهان.

شيء وقع في خاطري من المناسبة؟ وما المراد للفقراء عند إطلاق هذا اللفظ؟ إلى أن استحضروه خدمة الشيخ، و قال [الف]: أُحبّ أن يستفيدوا منك، فقال: إنّهما محمّد ﷺ وإبراهيم على نبيّنا و آله و عليه السّلام و شرائعهما ما يخليان أن يهب نسيم الروح إلى العشّاق وقد سدّا طرق الانبساط والأذواق، ووضعا سلاسل الأحكام على أيدى الخواصّ والعوام، ورسما مراتب العبادات، وسمّا كلّ شخص بسمة فى الدرجات والدركات ،فاستحسنه الشيخ و أصحابه و فتحوا للعيش أبوابه، و اشتغلوا بالسماع إلى الصباح من المصباح، وأمر الشيخ بأنّ السماع عند من له قلب وسمع من أشرف الطاعات بعيد من أرباب العادات. [ب]

أقول: بالله فاعتبروا عباد الله أيّ درجة من العداوة و البغضاء بالأنبياء و المرسلين و الأئمّة المعصومين و أولياء الله المقرّبين و المؤمنين المتّقين تحدث فى [ج] هذا الباب. (١١٦*)

وعن عامر بن عامر البصرى فى مفتتح قصيدته الّتى سمّاها ذات الأنوار فى معنى الوحدة الصرفة أنّ ذلك ليس بحلول كما ظنّه بعض المتوهّمين، وذلك لأنّ الحلول يقتضي وجود شيئين أحدهما حالّ والثانى محلّ، وليس الأمر كذلك عند فحول المتوحّدين [د] بل عندهم أنّ الواحد المطلق من كلّ الوجوه لايبقى سواه وهو ظاهر بالكلّ للكلّ، ولكلّ فرد من أفراد كثرته الداخلة فى حقيقة وحدته نصيب من عين تلك الوحدة، ولا خروج له عنها ولا انعدام يطرى على شيء، ثمّ افتتح القصيدة إلى أن قال:

بدا ظاهراً بالكلّ للكلّ بيّناً   فشاهده العينان فى كلّ ذرّة

(الف) صدرزاده: فقال.

(ب) صدرزاده: الطاعات.

(ج) صدرزاده: من.

(د) صدرزاده: المتوهمين.

إلى أن قال:

هو الواحد الفرد الكثير بنفسه وليس سواه إن نظرت بدقّة

إلى أن قال:

لك الكلّ يا من لا سواك فمن رأى
سواك فرؤيا ذاك من أحوليّة

أقول: فللعاقل العارف بعقله والعالم العارف بعلمه وحقيقة الوجود أن ينظر إلى ضلالة هذا الصوفى عن الحقائق الموجودة وتحقّقها وهى غيرحقيقة الوجود الّذى توهّم أنّه ربّه تعالى.

وعن فصوص الحكم لمحى الدين العربى فى الفصّ النوحى:

فقل فى الكون ما شئت: إن شئت قلت هو الخلق وإن شئت قلت هو الحق، وإن شئت قلت هو الحقّ والخلق. (الف)

وقال فيه:

فالعالم يعلم من عبد وفى أيّ صورة ظهر حتّى عبد. (ب)

وقال القصيرى:

فالعالم بالله ومظاهره يعلم أنّ المعبود هو الحقّ فى أيّ صورة كانت سواء كانت حسّيّة كالأصنام أو خياليّة كالجنّ أو عقليّة كالملائكة. (ج)

أقول: هذه نتيجة المعارف البشريّة بعد التجريدات والمكاشفات.

(الف) فصوص الحكم، ص ١١٢ ، فصّ حكمة احدية فى كلمة هودية.

(ب) فصوص الحكم، ص ٧٢ ، فصّ حكمة سبّوحية فى كلمة نوحية.

(ج) شرح الفصوص لقيصرى (شرح القيصرى)، ص ٥٢٤ ، فصّ حكمة سبّوحية فى كلمة نوحية.

تذييلات الباب التاسع عشر

١ ـ يحدّثنا الوفائی التستری ـ الّذي كان من أركان السير و السلوك ـ حول أسرار الشيخ في التربية في رسالته المشهورة «الشهاب الثاقب» فيشير إلى بعض الأسرار في كيفيّة التصرف في المريد.

هرگاه بخواهم يك نفر كافر يهودی يا مسلمان متقی، هر كدام باشد فرقی نمی‌كند، زيرا كه اين مطلب دخلی به كفر و ايمان ندارد، غرض آن يهودی را اولاً مزاجش را عادت می‌دهم به تقليل غذا تا چهل روز و تدريجاً غذای او را كم می‌كنم به حدّ مخصوصی كه خود می‌دانم. بعد از آن چهل روز ديگر او را پرهيز ميدهم از خوردن حيوانی، تا آن كه جميع مضافات و منسوباتِ نفس ناطقه او كه حجاب است به اين سبب ضعيف و رقيق گردد و از كدورات نفسانيّه و طبيعيّه و مادّيه به كلّی تصفيه شود، و از ابتدای امر به او تعليم می‌كنم كه ذكری بخواند و او را ليلاً و نهاراً مشغول به آن ذكر می‌كنم؛ كارش به جائی می‌رسد كه حتّی در خواب می‌خواند و اگر كسی پهلوی او باشد، می‌شنود و لازم نيست كه آن ذكر اسمی از اسماء شريفه باشد، هرچه باشد فرقی نمی‌كند؛ يا عمر باشد يا آن كه يا علی‌باشد، هر چيزی كه باشد مقصود نه خود آن ذكر است بلكه مقصود اشتغال اوست به يك چيزی كه از آن چيز آنی و زمانی‌خيال خود را خارج نكند تا آنكه رفته رفته خيال از همه جا جمع شود و همّ او همّ واحد گردد. بلكه به جايی‌می‌رسد كه همّ واحد او

نمی‌ماند.جمیع خیالات و هموم او به کلّی بر طرف و زایل می‌گردد و از این تفرق بال و تشتت خیال کم کم فارغ می‌گردد و از هر جا خیال او جمع و ساکن شود تا مدّت سه اربعین. یك اربعین تقلیل و یك اربعین پرهیز و یك اربعین وقــوف در انــتهای سیر... (تا آنکه می‌گوید:) شرط اعظم آن است که به اطّلاع خود بنده می‌باید؛ چون که در مدّت ریاضت همه روزه بایست از حالش مطّلع باشم و از مقامی به مقامی او را سیر و حرکت دهم به دستور العملی که ممهّد و معهود است. آن وقت آن یهودی به حدّی می‌رسد که جمیع مراتب وجود را خود را بر سبیل قهقری طی می‌نماید و سیر می‌کند تا به مقام نفس ناطقه خود ـ و صوفیّه کفره این را سیر الی الله گویند و کلا عرفا است که گفته‌ظاند النهایة هو الرجوع الی البدایة ـ و چون به این مقام رسید به حسّ و عیان همه چیز را مشاهده می‌کند حتّی ملکوت سماوات و ارضین را و احاطه و استیلا و تصرّف در ملك به حسب استعداد خود پیدا می‌کند... (تا آنجا که می‌گوید) و بالاتر از همه اینها،آن است که در مدّت یك ساعت کسی را سیر دو ساله یا سه ساله بدهد یعنی تصرّف در خیال او کند و او را مثلا در هند بفرستند و در آن جا مدّت ها با مردم مخالطه و آمیزش نماید و لیل و نهار بر او بگذرد و باز او را برگرداند، یك ساعت بیش نگذشته باشد. و این یهودی ما و جماعت عرفا اسم این را طيّ زمان گذاشته‌اند و این حرف بسیار غلط و بي معني است. بلکه ایــن از بــابت استیلا و غلبه یهودیست بر آن کس و از بابت مغلوبیّت نفس اوست مر یهودی را... (تا آنجا که می‌گوید:) باری غرض از این تحریر و سیر دادن یهودی فقیر و ذکر او به تفصیلی که معروض شد، این است که محقق و معلوم گردد این همه آوازها کــه شنیده‌ای و سالهاست که این آوازها بلند است، ابداً دخلی به عــبودیت و بــندگی ندارد، محض صنت و صنعت محض است. و این صنعتی است از صنایع و سرّیست از اسرار مشایخ و رؤسای طایفه صوفیه کفره فجره ـ خذلهم الله ـ و فی الجمله نمونه‌ای از او هم در دست فرق مسلمین بوده و هست به گمان این که شــاید راهِ وصول به حق است. و الحمد لله مطلب از برای اهل حق آشکار و بدیهی شد که ابداً این راه دخل و ربطی به خداپرستی‌ندارد. مؤمن و کــافر هــر دو در او یکســانند و محض صنعت است. مثل اینکه مؤمن و کافری هر دو تحصیل علم نمایند یا آنکه

هر دو ساعت سازی یا نجّاری یا خیّاطی یاد بگیرند. و اگر این امر چیزی بود که دخلی به دین و ایمان می‌داشت پس می‌بایست که ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بیش از احکام و امور دیگر اهتمام در این باب فرموده باشند و دستور العمل به مردم داده و کتاب تدوین نموده باشند؛ بلکه منع فرموده و لعن کرده‌اند اشخاصی را که عامل ای کارها بوده و به این روش عبادت از برای خود به هم بافته‌اند.... (تا آنجا که می‌گوید:) و صنعت بودن این امر از بابت شدّت مشابهتش به حق بر اغلبی پوشیده و مخفی است و بعید نیست که بر اکثری از خود عرفا هم پوشیده باشد؛ زیرا که اثر و خاصیّتی که بر این صنعت و از خواصّ قهریه اوست شباهت بسیاری به کارهای انبیاء و اولیاء دارد؛ به طوری که بر خود عامل و صاحب صنعت هم پوشیده شده است و امر بر خودش هم مشتبه است؛ چنین گمان دارد که همه از تأثیر وجود مبارك است؛ زیرا که در این بین در بعضی از اوامر و نواهی اطاعت حکم شارع هم در دست دارد، نماز و روزه و تهجّد و بعض مستحبّات دیگر به جا می‌آورد، گمان کرده است که از تأثیر این اطاعت‌ها است و همه خرابی مرید و مراد از همین جاست. بر فرض که این اعمال و اورادی که از شارع در دست جناب مرشد است خالصاً لوجه الله باشد چیزی است علی حده و آن صنعت چیزی‌است علی حده و ابداً دخلی به هم ندارند و چون هر دو مخلوط و ممزوج به هم شده مایه خرابی و اشتباه از برای طالب و مطلوب است. و اگر این چیزی که از شارع در دست است خالص از برای حق است اثراتی علی حده دارد و چیز دیگری است که اهل خبره‌ی آن می‌دانند و می‌شناسند. (رساله شهاب ثاقب، ملا فتح الله شوشتری‌متخلّص به وفائی، انتشارات کتابخانه صدر، صص ۳۰ الی ۳۸. لازم بذکر است مرحوم وفائی‌شوشتری از جمله تلامذه مرحوم سید علی شوشتری وصيّ شیخ انصاري بوده است (به نقل از مقدمه اثر از شرف الدین شوشتری)).

٢٠

الباب العشرون من أبواب الهدى

معرفة المشيّة

وقد ملأ القرآن والأحاديث من التذكّر بمشيّته تعالى، وأنّ له البداء، وجعل لعلمه و قدرته و مشيّته آيات تثبيتاً للمؤمن وحجّة على الكافر[1]، ولمّا كان (الف) العقل حجّة الله تعالى والعلم مثله العليا (ب) يمتنع سقوط الحجّيّة عنهما، فكلّ أمر لايعقل و لايعلم لو كان نفس العقل والعلم بذاتهما معرِّفين له وآيتين، فهو حقّ وإلّا فهو باطل. فمن ادّعى أمراً وقال إنّه فوق العقل والعلم ولم يكن العقل والعلم بذاتهما معرِّفين أو آيتين له فقد ادّعى باطلاً بالضرورة وبهذا يمتاز المعارف الإلهيّة عن المعارف البشريّة. فمن يدّعى أنّ ما يعاينه فوق العقل والعلم وانّه لا طريق لهما إليه فدعواه عين السحر و الباطل[2]، و من عرف العلم بالعلم

(الف) صدرزاده: لأنّ.

(ب) صدرزاده: الأعلى.

وكملت معرفته به عرف أنّ ذات العلم مقدّس عن المعلوميّة و المفهوميّة بنفسه لأنّ حيث ذات العلم المظهريّة، والمظهَريّة بالفتح خلاف ذاته وعين النقص لأنّها عين المفعوليّة وهو آية قدس ربّ العزّة جلّت عظمته.

ففى البحار عن الكافى فى حديثٍ شريفٍ عن ثامن الأئمّة صلوات الله عليه قال: «وَ الْمَحْمُولُ اسْمُ نَقْصٍ فِى اللَّفْظِ وَ الْحَامِلُ فَاعِلٌ وَ هُوَ فِى اللَّفْظِ مِدْحَةٌ» إلى أن قال صلوات الله عليه: «وَ لَايُقَالُ مَحْمُولٌ وَ لَاأَسْفَلُ قَوْلًا مُفْرَداً لَايُوصَلُ بِشَيْءٍ فَيَفْسُدُ اللَّفْظُ وَ الْمَعْنَى» الحديث. (الف)

فالعارف بالعلم يعرفه بالمعرِّفية بالكسر و لايعرفه بالمعروفيّة لأنّها خلاف ذاته. فإذا عرفه بهذا القدس يعرفه أنّه بكمال ذاته غناء غيره بأن يعرفه به و يراه به فى عين أنّ المعرفة و الرؤية فعل حادث مسبوق بالعدم لا يوجب تغيّر العلم، و حيث أنّ هذه المعرفة و الرؤية بالعلم فلا طريق إلى معرفتها إلّا عيانها و معرفتها بالعلم فهى خارجة عن حكم المعقولات و المعلومات، فيكون العلم هو المعرِّف بأنّ معرفة العارف به و رؤية العارف إيّاه لا يكون إلّا به لا بذات العارف و هو المعرِّف بحدوث هذا الفعل و تعدّده و مسبوقيّته بالعدم حقيقة ولكن لمّا كان هذا الفعل بتمام العلم فيعرف بتمامه ظاهره و باطنه. (ب) فلا واقعيّة لهذا الفعل فى خارج العلم لأنّها به، وحيث أنّها به لا وجود لهذا الفعل ولا ماهيّة فلا يوجب تغيّر العلم ولا عدم فيه قبل ذلك، ولا القوّة فيه، فلشدّة وجود ما به الفعل وكمال فعليّته لا يوجب الفعل به تغيّراً فى ذات العلم فلا يوصف هذا الفعل بالوجوب و الإمكان، ولايُسئل عن علّته لأنّه بكمال ذات العلم، و هذا آية معرفة الربّ بالربّ

(الف) بحارالأنوار، ج ٥٥، ص ١٤، باب ٤ـ العرش و الكرسى و حملتها... ص ١؛ الكافى، ج ١، ص ١٣٠.

(ب) صدرزاده و الملكى الميانجى و النجفى: «فيعرف بتمامه و ظاهره و باطنه، ظاهره و باطنه».

و رؤيته به، و رؤية المخلوقات به تعالى شأنه عند القرب بحضرته.

فإذا كان فعل الّذى يفعله الممكن بالنور غير موجب لتغيّر النور فكيف بمن كان ذاته النور، فلو لم يشاء و لم ينظر و لم يرد ثمّ شاء و نظر سبعين نظرة لا يوجب تغيّر ذاته و لاقوّة و لا[الف] إمكاناً، ولا عدماً فى ذاته، وكيف يُسئل عن علّية[ب] و الفعل بشدّة فعليّة ذاته، و هذاكنه المختاريّة. فرؤية العاقل كنه العقل والعلم به، و حدوث الرؤية و تعدّده بلا تغيّر فى ذات العلم آية عظيمة لمعرفة ربّ العزّة بربّ العزّة، فإنّ من كمال ذاته أن يستغنى العارف بكمال ذاته تعالى عن أن يعرفه بغيره جلّت عظمته كما أنّه يرى العارف أنّ بعرفان العلم به و شهوده و رؤيته به لا يحصل التغيّر فى العلم فى وجه من الوجوه. فكذلك يعرف أنّ بمعرفة ربّ العزّة به تعالى شأنه لا يحصل تغيّر فيه جلّت عظمته.

وبه يظهر أنّ المعرفة والرؤية ليس نظير سائر الأفعال الّتى يتحقّق بالمشيّه لأنّ هذه الرؤية بنفس العلم فلا يوجب حدوثه و تعدّده وجود شىء فى العلم فضلاً عن تحقّق ماهيّة فلا يوجب التغيّر فى العلم ولا سبق [ج] عدم و لا إمكان و لا قوّة فيه فلا يعلّل لعدم وجود له فى العلم و لا ماهيّة فلا يعرضه [د] الإمكان والوجوب، وسرّ ذلك شدّة فعليّة العلم الّذى كماله هو السبب لعدم التغيّر، ولا سبق العدم و القوّة فيه، [هـ] و لإمتناع [و] عروض الإمكان والوجوب للفعل لعدم وجود له فى العلم فلا يعلّل فلا يُسئل عن علّته والمرجّح له فإنّ كلّ ذلك ساقط.

(الف) صدرزاده.

(ب) صدر زاده و النجفى و الملكى الميانجى: علّته.

(ج) نقل فى نسختى النجفى و صدرزاده و الملكى الميانجى عوض «لاسبق»، «طروّ».

(د) نقل فى نسختى النجفى و صدرزاده عوض «فلايعرضه»، «فلايوجب».

(هـ) صدرزاده: لعدم التغير فيه و عدم طروّ العدم و القوة فيه.

(و) صدرزاده و النجفى و الملكى الميانجى: إمتناع.

و هذه المعرفة قالعة لأساس شبهة وجوب الأفعال، فإنّ كلّ فعل لابدّ وأن ينتهى إلى التوجّه بالعلم، وهذا التوجّه بالعلم و الفعل الّذى بنفس العلم لا يوجب تغيّر العلم لشدّة فعليّته، وحيث لا يوجب تحقّقه و واقعيّته و تعدّده و حدوثه بعد العدم تغيّرا فى العلم و لايستلزم وجود فى العلم فلا يوجب سبق عدم فيه فلا يعلّل، وحيث لا عدم فى العلم و لاإمكان لعدم تحقّق وجود فى العلم فلا مجال للسؤال عن مرجّح الفعل لعدم الوجود كى يحتاج إلى المرجّح.

فإذا عرف العلم فى هذا الكمال يعرف أنّ سنخ هذه الأفعال مطلقاً ليس أمراً يمكن تصوّره و تعقّله وجعله تحت أحكام المعقولات، و يرد عليه النفى والإثبات، وهذا آية كمالات ربّ العزّة جلّت عظمته.

فإذا عرف العارف بالعلم هذا الكمال له يعرف أنّه بكمال ذاته غناء غيره فى التوجّه إلى غيره ومعرفة غيره و رؤية غيره و عيان غيره به بل يكون توجّه العالم إلى غيره و معرفته و رؤيته و عيانه إيّاه بالعلم، فإذاكان غناء غيره فى ذلك لكمال ذاته يعرف أنّ معرفة العالم غيره به و رؤيته و عيانه غيره به ليس إلّا بعين العلم بلا تغيّر فى (هذا) [الف] العلم فلا معنى لوجوبها أو جوازها لعدم المعنى للوجوب والجواز لما لا وجود له فى العلم.

و هذه المختاريّة ۳ فحقيقتها ليست إلّاكمال العلم و فعليّة كمال العلم لغيره بالاستغناء به، و لهذا يمتنع توصيفها و تعقّلها، فمتى شاء العارف بالعلم [۱۱۷*] شيئاً ما عن علمه المقدّس عن المعلوم و بلاتعيّن سابق يعاين الواقعيّة فيعرف أنّ ذاتى ما يقع هو الواقعيّة بالمشيّه لعيانه بأنّه لا واقعيّة له [ب] على الفرض بوجه من الوجوه، و يجد الواقعيّة بمجرّد المشيّة فيعرف المشيّة حال عدم الواقعيّة لما يشاء

(الف) صدرزاده.

(ب) ليس فى نسخة صدرزاده: له.

بوجه من الوجوه، و ذاتى ما يشاء الواقعيّة بالمشيّة. فبالعلم يعرف كنه الممكن، وأنّ ذاتى الممكن الواقعيّة والحدوث بالمشيّة فالمشيّة لا تتعلّق بالشىء بل مشيّة الشىء حين لا واقعيّة له لاينفكّ عن واقعيّته و حدوثه لأنّه ذاتيّ الممكن. فيعرف أمرين، حقيقة الممكن وحقيقة المشيّة ومضيها، وأنّ كنه المشيّة حيث أنّه بكمال العلم ليس شبيهاً بالأفعال المعقولة. فلو شاء ربّ العزّة تعالى شأنه ونظر إلى ما يشاء قبل واقعيّته لا يوجب ذلك التغيّر فى ذاته و لايُسئل عن مرجّح لمشيّته. فلو نظر بذاته العزيز إلى مخلوقاته الكائنة آلاف نظرة لا يوجب ذلك التغيّر فيه لأنّه بكمال ذاته وهذا من كماله، و لامعنى لوجوب نظره و مشيّته لأنّه لامعنى للوجوب و الجواز للفعل الّذى بذاته تعالى، و لشدّة فعليّة ذاته لا يتحقّق لفعله وجود أو ماهيّة فى ذاته، و لا يوجب لشدّة فعليّة ذاته قبل فعله عدماً أو قوّةً أو إمكاناً فى ذاته تعالى شأنه، فله المشيّة و النظر بلا عدم أو تغيّر فى ذاته، و هذا سرّ تقدّس ذاته وأفعاله من أن يصير معلوماً معقولاً تحت أحكام المعقولات و القياسات، و سرّ تقدّس فعله من الكيف و الكمّ فى عين أنّه يعرف و يعاين بحيث لا يتمكّن من إنكاره لأنّ ذاته وكمالاته لا طور لها ولاكيف و لا يُسئل عن علّة لها كما هو العيان، وله الحمد.

فعند نظره تعالى و مشيّته لايُسئل عن العلّة وكذا عند تكرار النظرة الرحيميّة إلى عباده لأنّها بكمال ذاته و تلك النظرات لا توجب واقعيّة العدم فى ذاته لأنّها بكمال ذاته وشدّة فعليّة ذاته.

فعن النهج فى خطبة عنه صلوات الله عليه قال:

«وَكَيْفَ صَدَرَتِ الْأُمُورُ عَنْ مَشِيَّتِهِ الْمُنْشِئُ أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ بِلَا رَوِيَّةِ فِكْرٍ آلَ إِلَيْهَا» الخطبة. (الف)

(الف) بحارالانوار، ج ٧٤، ص ٣٢١، باب ١٤ ـ خطبه المعروفة؛ نهج البلاغة،

و عن الصافى عن مصباح المتهجّد فى خطبة لأميرالمؤمنين صلوات الله عليه:
«الْحُسْنى لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ إِذا كانَ الشَّيْءُ مِنْ مَشِيَّتِهِ وَ كانَ لاَيُشْبِهُهُ مُكَوِّنُهُ. (الف)

فى البحار عن الاحتجاج مسنداً عن علقمة بن محمّد الحضرميّ، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ صلوات الله عليهم قال في روايةٍ شريفةٍ نقل فيها خطبة النبيّ صلى الله عليه وآله إلى أن قال صلى الله عليه وآله في خطبته الشريفة:
«يَلْحَظُ كُلَّ عَيْنٍ وَ الْعُيُونُ لاَتَراه». (ب)

و فيه عن الاختصاص: سأل ابن سلام النبيّ صلى الله عليه وآله إلى أن قال: كَمْ لَحْظَةً لِرَبِّ الْعَالَمِينَ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ؟
قَالَ: ثَلاثُمِائَةٍ وَ سِتُّونَ لَحْظَةً». (ج)

و فى الصحيفة العلويّة، قال عليه السلام:
«اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي لَحَظْتَ بِهَا الْبَحْرَ الْعَجَّاجَ فَأَزْبَدَ وَ هَاجَ وَ مَاجَ». (د)

و فى الحديث الشريف:
«ثُمَّ خَلَقَ مِنْ نُورِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله جَوْهَرَةً وَ قَسَمَهَا قِسْمَيْنِ فَنَظَرَ إِلَى الْقِسْمِ الْأَوَّلِ بِعَيْنِ الْهَيْبَةِ فَصَارَ مَاءً عَذْباً وَ نَظَرَ إِلَى الْقِسْمِ الثَّانِي بِعَيْنِ الشَّفَقَةِ فَخَلَقَ مِنْهُ الْعَرْشَ

☜ خطبة الاشباح.

(الف) بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۱۲، باب ۶۰ـفضل يوم الغدير... ؛ مصباح المتهجد، ص ۷۵۲.

(ب) بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۴، باب ۵۲ـاخبار الغدير... ؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۵۸.

(ج) بحارالأنوار ج ۵۴، ص ۳۶۹، باب ۴ـالقلم و اللوح... ؛ الإختصاص، ص ۴۹.

(د) بحارالأنوار ج ۹۱، ص ۲۸، باب ۲۸ـالاستشفاع بمحمّد و آل محمّد... .

فَاسْتَوَى عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ» إلى أن قال: «ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَاقِي الْجَوْهَرَةِ بِعَيْنِ الْهَيْبَةِ فَذَابَتْ فَخَلَقَ مِنْ دُخَانِهَا السَّمَاوَاتِ» الحديث. [الف]

و فى (المجلّد الحادى عشر من) [ب] البحار فى أحوال السجّاد عليه السلام من باب أحوال زمانه من الخلفاء وغيرهم، ص٢٨ من طبع التبريز [ج]، عن المناقب، عن العقد الفريد:

كَتَبَ مَلِكُ الرُّومِ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ أَكَلْتُ لَحْمَ الْجَمَلِ الَّذِي هَرَبَ عَلَيْهِ أَبُوكَ مِنَ الْمَدِينَةِ لَأَغْزُوَنَّكَ بِجُنُودٍ مِائَةِ أَلْفٍ وَ مِائَةِ أَلْفٍ وَ مِائَةِ أَلْفٍ فَكَتَبَ عَبْدُ الْمَلِكِ إِلَى الْحَجَّاجِ أَنْ يَبْعَثَ إِلَى زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام وَ يَتَوَعَّدَهُ وَ يَكْتُبَ إِلَيْهِ مَا يَقُولُ فَفَعَلَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: إِنَّ للهِ لَوْحاً مَحْفُوظاً يَلْحَظُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَمِائَةِ لَحْظَةٍ لَيْسَ مِنْهَا لَحْظَةٌ إِلَّا يُحْيِي فِيهَا وَ يُمِيتُ وَ يُعِزُّ وَ يُذِلُّ وَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكْفِيَكَ مِنْهَا لَحْظَةً وَاحِدَةً. فَكَتَبَ بِهَا الْحَجَّاجُ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ. فَكَتَبَ عَبْدُ الْمَلِكِ بِذَلِكَ إِلَى مَلِكِ الرُّومِ فَلَمَّا قَرَأَهُ قَالَ: مَا خَرَجَ هَذَا إِلَّا مِنْ كَلَامِ النُّبُوَّةِ. [د]

وفيه فى أحوال الباقر صلوات الله عليه فى حديثٍ شريفٍ إلى أن قال الباقر صلوات الله عليه:

«لِمَ لَاأَبْكِي؟ لَعَلَّ اللهَ تَعَالَى أَنْ يَنْظُرَ إِلَيَّ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ فَأَفُوزَ بِهَا». [ه]

و فى الدعاء:

(الف) بحار الانوار ج ٥٤، ص ٢٠٠.

(ب) صدرزاده.

(ج) تكون فى نسخة صدرزاده عوض «ص ٢٨ من طبع تبريز» العبارة: «و ما جرى بينه عليه السلام و بينهم».

(د) بحار الانوار ج ٤٦، ص ١٣٢، المناقب، ج ٤، ص ١٦١.

(ه) بحارالأنوار ج ٤٦، ص ٢٩٠، باب ٦ ـ مكارم اخلاقه و سيره....

«وانظر إليّ نَظْرَةً رَحيمةً». (الف)

وفى البحار فى باب اللوح والقلم، عن ابن عبّاس قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله:

«خَلَقَ اللهُ لَوْحاً مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ، دَفَّتَاهُ مِنْ زَبَرْجَدَةٍ خَضْرَاءَ، كِتَابُهُ مِنْ نُورٍ، يَلْحَظُ إلَيْهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَمِائَةٍ وَ سِتِّينَ لَحْظَةً، يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ يَخْلُقُ وَ يَرْزُقُ وَ يُعِزُّ وَ يُذِلُّ وَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ». (ب)

عن «عُدَّةُ الدَّاعِي، وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام عَنِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه وآله قَالَ: لَمَّا أَرَادَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُنْزِلَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ شَهِدَ اللهُ وَ قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ إِلَى قَوْلِهِ بِغَيْرِ حِساب تَعَلَّقْنَ بِالْعَرْشِ لَيْسَ بَيْنَهُنَّ وَ بَيْنَ اللهِ حِجَابٌ. فَقُلْنَ: يَا رَبِّ تُهْبِطُنَا إِلَى دَارِ الذُّنُوبِ وَ إِلَى مَنْ يَعْصِيكَ وَ نَحْنُ مُتَعَلِّقَاتٌ بِالطَّهُورِ وَ الْقُدْسِ؟ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا مِنْ عَبْدٍ قَرَأَكُنَّ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ إِلَّا أَسْكَنْتُهُ حَظِيرَةَ الْقُدْسِ عَلَى مَاكَانَ فِيهِ وَ إِلَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ بِعَيْنِيَ الْمَكْنُونَةِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ نَظْرَةً وَ إِلَّا قَضَيْتُ لَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ حَاجَةً أَدْنَاهَا الْمَغْفِرَةُ وَ إِلَّا أَعَذْتُهُ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ وَ نَصَرْتُهُ عَلَيْهِ وَ لَا يَمْنَعُهُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ إِلَّا الْمَوْتُ» (ج)

فظهر لمن عرف العلم انّ النظر و التوجّه و المشيّة إذاكان من العالم بالعلم إلى ما يمكن أن يكون قبل أن يكون لا يكون شبيهاً بالأفعال المعقولة و لايجرى عليه أحكامها بل هو متعال عن الشباهة بها والتوجّه بالعلم إلى ما يشاء حجّة على ذلك، فمشيّة ربّ العزّة ما يشاء بعد عدم الجهل بما يشاء فى شدّة غير متناهية قبل ثبوته و النظر إليه بعد ثبوته لا يوجب التغيّر فى ذاته تعالى، وحيث أنّ هذه المشيّة

(الف) بحارالأنوارج ٨٤، ص ٢٥٤، باب ١٢ـكيفيّة صلاة الليل و... .

(ب) بحارالأنوارج ٥٤، ص ٣٧٦، باب ٤ـالقلم و اللوح المحفوظ و الكتاب المبين و الإمام المبين و أم الكتاب... ص: ٣٥٧.

(ج) بحارالأنوارج ٨٩، ص ٢٦١، باب ٢٩؛ عدة الداعى و نجاح الساعى ص ٢٩٦ـ دار الكتب العربى الطبع الاولى ١٤٠٧ ق؛ هذا ما أضافه المؤلّف فى تصحيحه المصدر.

متقوّمة بالعلم التابع المكنون بلا معلوم و لا متبوع فلابدّ لمن عرف العلم أن يعرف علمه بما يفعله فى المستقبل عن مشيّته بلا علّيّة لعلمه لما يفعله فى المستقبل كيف و هو العالم الشاعر فى عين عدم المعلوم بوجه من الوجوه، فكلّ فعل شاء وبأيّ نحو لا يكون إلّا عن علم.

تذييلات الباب العشرون

١ ـ يبتدئ المؤلف في هذا الباب بالبحث عن المشيّة و مراحل تحقّق الفعل. فإنّ المشيّة و الإرادة و التقدير و القضاء و الإمضاء و البداء فى أفعال الخلق آيات على المشيّة و الإرادة و... فى أفعال الربّ. و البحث عن المشيّة و... يستوجب التوجه الى مسألة العلم بلا معلوم و تعيّن المعلوم بالرّأى. و قد أشرنا إجمالاً في الباب الرّابع إلى العلم بلامعلوم. سنأتى الآن على تفصيل ما ذكر المؤلّف عن المشيّة و البداء و الرأي ثمّ نأتي ببعض الوجوه من خلال البحوث التاليّة في هذه الأبواب الثلاثة.

ففى المنقول الأوّل نشير إلى بيان المؤلّف‌ في العلم بلامعلوم و تعيّن المعلوم بالرّأي؛ ثمّ في المنقول الثانيّ فنأتي ببيانه‌ حول علم الله تعالى و تعيّن المعلوم برأيه عزّوجلّ.

نور فى البداء؛ و هو حقيقة بمعنى الرأى و قد يعبّر عنه بالرأى على خلاف السابق و هو من أفعال النفس و دليل مالكيّتها و من صفات كمالها و جدانيّ محسوس لكلّ أحد كنور العلم و غير قابل للتوصيف و التحديد، و ظاهر بنفسه و مرتبته متأخّرة عن مرتبة العلم لا بكونه معلولاً له بل محقّق بعد العلم بالكيانات مع لاكيانها، و علّة لتعيّن أحدها و تعينه تكوينه، و قد بيّنا أنّ كشف الكيان و لاكيان معاً لا يكون مناقضاً لأنّ المناقضة انّما هى فى مرحلة التحقّق لاكشفه فى مرحلة العلم بلا معلوم فبعد اجتماعها فى مرتبة العلم الذاتى يكون كشف بلا مكشوف. فلابدّ بالايجاب من الرأى المعيّن لأحدها و الّا يلزم ارتفاع النقيضين فى مرتبة الكيان و وظيفته التعيين و تعيّنه تكوينه فهو فى مرتبة العليّة بالنسبة الى الفعل، و فى مرتبة المعلوليّة للعلم بمعنى تأخّر رتبته عنه

من غير أن يكون معلولاً له. فالعلم و القدرة يستوجبان الرّأى لأجل تعيّن المعلوم فى مرتبة الكيان و هو ظاهر بذاته كظهور العلم و القدرة، غير قابل للتعقّل و التصوّر و لا يكون عرضاً و لا معروضاً و لا يحدّد و لا يكيّف و لا يكمّم، خارج عن النفس ولكن كيانه بالنفس لا أنّه عرضها و لا جزئها و لا داخل فيها لأنه نورانى و النفس ظلمانية و آية للربّ جلّ جلاله و هو من صفات فعله لا ذاته جلّ جلاله صفة كمال و رتبته رتبة الخلق و الجعل و مالكيّته صفة الذات، و بعد العلم وفوق المخلوقات و هو متوسّط بين المرتبتين و هو أمر وحدانىّ أحدىّ الذات لا يتعدّد و لا يتجزّى و لا يقدّر بتقدير كنور العلم إلّا انّ العلم كاشف و الرأى معيّن و التعدّد فى مرحلة المرئيّات و المعلومات فالرأى بكيان العشرة فى زمان واحد. بسيط وحدانى و التعدّد فى المرئى كالعلم بها و لا فرق فى ذلك بين كون العشرة مجتمعة أو متعاقبة فى الزمان، متّصلة أو منفصلة بل و اذا كان الرأى على نقيض الكيان عقيب الكيان فليس الرأى متبدّلاً أو متعدّداً بل هو تأجيل للكيان و تعقيب له بنقيضه فى رأى واحد فهو مكشوف الذات غير قابل للتحديد و التوصيف و التعقّل و التصور فسنخه كسنخ الأنوار كنور العلم و العقل و القدرة و لكنّه متأخّرة فى الرتبة عنها و مقدّم على رتبة الكيانات و نقيضاتها و لابدّ منه بالايجاب لإستحالة ارتفاع النقيضين فى مرتبة الكيان فوظيفته التعيين و تعيينه تكوينه لا بنحو الجعل بل ذاته كذلك بمعنى أنّ الشىء ينجعل [أو منجعل، المصحّح] بنفس الكشف لا أنّ هناك شيئاً يكشفه بل شيئيّته به و ليس العلم و الرأى من قبيل الإضافات حتّى يكون قيامه بكون الطرفين بل قولنا العلم بالشىء و الرأى به انّما هو من باب ضيق التعبير فإنّ كاشفيّة العلم ذاتيّة و كذلك معيّنيّة الرأى ذاتيّة فشيئيّة الشىء يكون بالكشف و تكوينه الكون العقلى يكون بالرأى و لا يحتاج إلى جعل زائد على الذات.

اذا عرفت ذلك فنقول: انّ فى مرحلة العلم الذاتى اذا توجّه النفس الى كيانة الباء فينكشف له كيانات بائات غير متناهية مع خصوصيات غير متناهية و تقادير غير متناهية و ينكشف معها له لا كياناتها الغير المتناهية و كلّها متساوية فى مرحلة الكشف و عالم الأنوار. فبالإيجاب العقلى يحتاج الى الرأى فى تعيّنها فى عالم الاكوان بالكيان أو نقيضه فتارة يتحقّق فى مرحلة الرأى جنسها مع جميع مزاياها و خصوصيّاتها و مقاديرها المشخّصه فيحصل التكوّن العقلى بقضاء النفس و جاعليّتها و قد يتحقّق الرأى بالجنس اجمالاً اوّلاً بالمشيّة فيكون المشاء أصل كيان الباء اجمالاً فى مقابل نقيضه و الخصوصيّات و المزايا فى تكوّن البائات متساوية و يحتاج الى مخصّص و مرجّح فهى بالرأى يتخصّص بأحدها و يكون الرأى معيّناً و مرجّحاً لها و هذه المرتبة هى مرتبة الارادة و هى تتعلّق بالمشاء قهراً لا بنقيضه لتحقّق المشية بالكيان و عدم ترجيح الكيانات بعضها على

بعض يوجب مرجّحاً و مخصّصه للكيان الكذائى بنجو الاجمال بأن يكون كيان الباء بنحو الخطّ الكوفى مثلاً فيكون الرأى مخصّصاً له فى مرحلة الارادة. فيبقى مرحلة المقادير متساوية كيانها و لاكيانها من غير مرجّح فيكون الرأى فى مرحلة التقدير مخصّصاً و مرجّحاً لها و بعد اجتماع المراتب للمرئى فى مرحلة الرأى فيكون مرتبة الخلق و القضاء و التكوين تحت الرأى قهراً و هى مرتبة جاعليّة النفس و قدرتها سواء كان الجعل و الخلق فى مرحلة التعقل أو العين الخارجى، و فى كلّ المراتب تكون شعاع الرأى و نوره مستقيماً، و له تبديل المرئى من جنس المشاء فى المرتبة الأولى الى جنس آخر و فى مرتبة الارادة تبديل الخصوصية النوعيّة المرئيّة الى نوع آخر. و فى الثالثة تبديل المقدار المرئى الى مقدار آخر بل و بعد اجتماع المرئيات فى المراتب الثلاث له مالكيّة الرأى فى مرتبة القضاء بجعل اللاكون تحت الرأى اظهاراً لمقام المالكيّة و السلطنة على الرأى.

نعم، بعد تحقّق المراتب الاربع تكون مرتبة الامضاء و هو حصول الكيان و هى غير قابلة للبداء بمعنى الرأى، لتأثير الرأى و حصول أثره فى حدوث الكون الجنسىّ المتخصّص بالخصوصيّات النوعيّة و المقدّر بالمقادير المخصوصة.

و ينبغى الاشارة الى بعض ما حقّقناه سابقاً من تصوّر العلم بلا معلوم و الكشف بلا مكشوف و القدرة بلا مقدور لأنّ العلم و القدرة من باب واحد، و قد بيّنّا سابقاً أنّ المهيّات ليس لها واقعيّة و ليس لها تقرّر بل هى مفاهيم انتزاعيّة و بيّنّا أنّ الوجود مرتبته فوق الكائنات لأنّ الوجود المصداق هو من عالم الأنوار فوق عالم الممكنات بل هو فى درجة العلم و القدرة و الحياة و لا مفهوم له بل هو اسم لحقيقة و مصداقه و هو نور محيّر العقول يعرّف بنقيضه و هو العدم المطلق، و بنور العلم يحكم بكذبه كذباً محضاً، و لا حقيقة و لا واقعيّة له أصلاً، مع أنّ العدم المطلق غير قابل للتصوّر فلحاظه و تصوّره من بركات نور الوجود الّذى مساوق لنور العلم فرتبة الوجود كمرتبة العلم و القدرة فوق مرتبة الكائنات. و أمّا الأكوان الخارجيّة فلنقيضها و هو لاكونها حقيقة و واقعيّة و آثار محسوسة حيث أنّ كلّ مكوّن يلاحظه كما أنّ نور العلم يكشف كونه كذلك يكشف معه حين كونه نقيضه و هو لاكونه مع أنّه لا واقعيّة لنقيضه فى مرحلة كونه، نعم يكون الأكوان فى مرتبة أعراضه و كذلك بعد زوال ذلك الكون يكون الواقعيّة لنقيضه و مع ذلك يكشف معه كونه أيضاً، مع أنّه لا واقعيّة له و هذا من كشف العلم و نوره الّذى هو حجّة الرّب و آيته و يكشف النقيضين معاً مجتمعين فى كشفه من الكون و اللاكون و ليس ذلك مرحلة التكون العقلى حتّى يلزم الاجتماع المحال و ذلك لأنّ التناقض أنّما هو فى مرحلة التكوّن عقلاً أو خارجاً لا مرحلة الكشف للعلم الذاتى. فهذا من شأن العلم و عظمته أنّه يكشف بلا مكشوف و يكشف

النقيضين معاً.

اذا عرفت ذلك فنقول: أنّك اذا تعقّلت شيئاً فلابدّ من كون الرأى معه فلا يمكن التعقّل و التصوّر الاختيارى بدون الرأى فالتكوّن العقلى لا يحصل الّا بالرأى و قد قلنا أنّ الرأى مؤخّر عن العلم فى الرتبة و مقدّم على الفعل لأنّ العلم عين ذاته جلّ جلاله و الرأى صفة فعله فلابدّ للتكوّن العقلى الموقوف حصوله على الرأى من علم سابق على الرأى مرتبة حتّى يكون الرأى معيّناً و مكوّناً لمرئيّه و ذلك العلم السابق على الرأى مرتبة العلم الذّاتى الّذى يتحقّق الكشف فى تلك المرتبة بلا مكشوف أبداً و كذلك القدرة الّتى فى مرتبة العلم بل عينه حاصلة مع أنّه لا واقعيّة للمقدور و من شئون الرأى أنّه محسوس وجوده قطعاً و هو نوريّ كالعلم الّا أنّ العلم كاشف محض بطرفى النقيض و الرأى معيّن بمكشوفه و تعيينه تكوينه و هو آية لله تعالى كالعلم حيث أنّه لا عرض و لا معروض، و لا كيف له و لا كمّ، مباين لمكشوف العلم حقيقة و ليس بمنعزل عنه...

(انوار الهداية، نور فى البداء، صص ۹۵ إلى ۹۹)

بعد وضوح أنّ العلم كاشف للعدم المطلق الّذى لا واقعيّة له بالإطلاق انّ العلم كشف اللاكون [للاكون، نسخة الدامغانى] حين الكون بالضرورة و به يحكم بالمناقضة بينهما مع أنّ اللاكون حين الكون ليس له واقعية بوجه من الوجوه و كذلك حين اللاكون يكون كشفاً للكون مع أنّه مرتبة اللاكون و لو كانت لهما الواقعيّة يلزم اجتماع النقيضين. فمنه يظهر انّ كشف العلم للكون الّذى له الواقعية و اللاكون الّذى له الواقعية انّما هو فى مرتبة ذاته الّتى ليست مرتبة أحد النقيضين بالضرورة.

و بعد بداهة واقعية اللاكون و واقعية العدم المضاف عين العدم المضاف و بداهة أنّ من الأوصاف أوصاف عدمية و من الطاعة و العصيان اللّاكائنات و هى الترك [: التروك، نسخة الدامغانى] لابدّ من الإلتزام بعلم الحقّ بها بالضرورة.

و بعد بداهة كشف العلم الكائنات الغير المتناهية، غير السنخ الّذى هو مكشوف لنا، لحكمنا بالضرورة بانّ الكائنات الّتى حيث ذاتها المجعوليّة بالغير لا نهاية لها لابدّ من الإلتزام بكشفه ـ تعالى ـ و علمه بهذا النظام و الكائنات بجميع أطوارها و خصوصياتها و جزئياتها و كليّاتها و أوصافها الوجودية و العدمية. و حيث أنّ أمثال هذا النظام من النظامات الغير المتناهية بالأطوار الغير المتناهية و التركيبات الغير المتناهية ممّا يكشفه العلم لنا يجب كشف الحقّ إيّاها فى رتبة كشف نقيض هذا النظام و كشف نقيضها فى رتبة كشفها بعين ذلك الكشف بالضرورة لأنّ علمه سلب الجهل و نفى التحديد فلابدّ فى رتبة كشفه لذلك النظام من كشفه نقيضها فى جميع

خصوصياتها بعين ذلك الكشف و فى مرتبة كشف أمثال هذا النظام و النظامات كشف نقيضها بعين ذلك الكشف فلا تعين للنظام فى كشف ذاته لا بالذات لواقعية الأمثال إلى ما نهاية له و لا من حيث العلم لعدم الحدّ فلابدّ من تعين ذلك فى علمه بفعله و التعين بنحو الكلية عين المشية و بنحو التشخص عين الإرادة و بالتقدير عين تقديره و بالحكم عين القضاء و بالكيان عين الإمضاء و لا تعيّن له لا من حيث ما يعينه فى المراتب لما عرفت، و لا تعيّن لتعينه فى المراتب لعدم الحدّ لكشفه، فى ذاته ـ تعالى ـ حيث أنّ علمه الكشف لتعينه بالمشية و الإرادة و التقدير و القضاء و الإمضاء فى عين كشفه لنقيض التعين لأنّ التعين عين المشية و الإرادة و التقدير و القضاء و الإمضاء فلابدّ من علمه باللّاتعين و اللّامشية و اللإرادة و اللاتقدير فلا تعيّن فى ذاته ـ تعالى ـ للتعين فى مشيّته و إرادته و تقديره لكشفه لنقيضه لوجوب الالتزام باللّامشيته و اللّاارادة و اللّاتقدير، و لما لايعينه من النظامات فلا تعيّن لتعينه فى المراتب لا بالذات و لا من حيث علمه فلابدّ من تعين تعينه فى المراتب بما يكون متعيّناً بالذات و هو رأيه ـ تعالى ـ و بدائه و هذا الفعل بماله من المتعلق متعيّن بالذات لوجوبه لأنّه رؤية و شهود بذاته ما يكشفه العلم فى مرتبة المجعولية و الواقعية فهذا متعين بالذات لأنّه كمال و هو بالوجوب غير متعين من حيث الكشف لكشفه بأنّ نقيضه موهوم كالعدم فيكون تعيّن جميع الغير المتعينات فى المراتب بالبداء و الرأى المتعيّن بالذات لوجوبه عنه ـ تعالى ـ فله البداء فيما شاء و ما أراد و ما قدّر و ما قضى و ما أمضى لوجوب تعين هذه المتعينات بالأمر المتعين بالذات و هو الرأى و البداء لوجوبه، فمنه يظهر وجوب الإلتزام بالبداء لمناقضة العلم لتعين شىء فى الذات حتى التعين الّذى فعله لا تعين له فى ذاته. فلابدّ من انتهاء المتعين إلى الأمر المتعين بالذات و هو الرأى و البداء بوحدته و وحدة متعلقه و يجب الإلتزام بالبداء لأنّ الجاعليّة بالذات بالنسبة إلى الطرفين على السواء و لأنّ العلم كشف للطرفين فيبطل العليّة لأحد الطرفين و لأنّ القدرة كمال بالنسبة إلى الطرفين و لأنّ من ليس له الرأى ناقص بالضرورة، و حيث أنّه يعلم فى مرتبة ذاته التقديرات الغير المتناهية بأنّه لو كان كذا لكان كذا [لايوجد «كذا» فى نسخة الدامغانى] بلا تعين فمن عين نظاماً فى علمه يعلم الحق طور النظام على وجه يتعين و يمتاز عن ضده فيعلم جميع أفعال العباد ممتازة فى هذا العلم و هذا هو علمه المبذول [و، نسخة الدّمغانى] يبذله بمن يحمله إنّاكنّا نستنسخ ماكنتم تعملون، و حيث أنّ التعين عن رأيه و له البداء يعلمون كلّ شىءٍ قبل وقوعه و لو لا آية فى كتاب الله لأخبروا به فهٰذا العلم أولاً و بالذات لله و ثانياً و بالعرض لغيره و التغير فى هذا العلم و لا محذور لأنّ أساسه على الرأى (الجبر و التفويض (القضاء و القدر و البداء)، نسخة الدامغانى، صص ٥٠ إلى ٥٢ و نسخة

صدرزاده، صص ٤٨ إلى ٥٠)

٢ ـ يعتقد ابن العربى أن للإنسان قوّة وراء طور عقله، فهي تدرك مسائل لايعلمها العقل أو يستحيلها. أمّا تفصيل بيانه من «القوّة التى وراء طور العقل»:

«القلب كقوة وراء طور العقل تصل العبد بالرب»

فإن القلب معلوم بالتقليب فى الأحوال دائما فهو لايبقى على حالة واحدة فكذلك التجليات الإلهية فمن لم يشهد التجليات بقلبه ينكرها فإن العقل يقيد و غيره من القوى إلا القلب فإنه لايتقيد و هو سريع التقلب فى كل حال و لذاقال الشارع إن القلب بين أصبعين من أصابع الرحمن يقلبه كيف يشاء فهو يتقلب بتقلب التجليات و العقل ليس كذلك فالقلب هو القوة الّتى وراء طور العقل فلو أراد الحق فى هذه الآية بالقلب أنه العقل ما قال لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ (ق، ٣٧) فإن كل إنسان له عقل و ما كل إنسان يعطى هذه القوة الّتى وراء طور العقل المسماة قلبا فى هذه الآية فلذلك قال لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ (ق، ٣٧) فالتقليب فى القلب نظير التحول الإلهى فى الصور فلا تكون معرفة الحق من الحق إلا بالقلب لا بالعقل ثم يقبلها العقل من القلب كما يقبل من الفكر فلا يسعه سبحانه إلا أن يقلب ما عندك. (الفتوحات المكيّة، ج ١، ص ٢٨٩)

معرفة الله من طريقى العقل و النقل:

اعلم أيدك الله بروح منه أن الله عزوجل أمرنا بالعلم بوحدانيته فى ألوهيته غير أن النفوس لما سمعت ذلك منه مع كونها قد نظرت بفكرها و دلت على وجود الحق بالأدلة العقلية بل بضرورة العقل بعلم وجود البارى تعالى ثم دلت على توحيد هذا الموجود الّذى خلقها و أنه من المحال أن يوجد واجبا الوجود لنفسه و لا ينبغى أن يكون إلا واحدا ثم استدلوا على ما ينبغى أن يكون عليه من هو واجب الوجود لنفسه من النسب الّتى ظهر عنه بها ما ظهر من الممكنات و دل على إمكان الرسالة ثم جاء الرسول و أظهر من الدلائل على صدقه أنه رسول من الله إلينا فعرفنا بالأدلة العقلية أنه رسول الله فلم نشك و قام لنا الدليل العقلى على صدق ما يخبر به فيما ينسب إليه و رآه قد أتى فى أخباره عنه تعالى بنسب و أمور كان الدليل العقلى

يحيلها و يرمى بها فتوقف العقل و أنهم معرفته و قدح فى دليله هذا الإنباء الإلهى بما نسبه لنفسه و لا يقدر على تكذيب المخبر.

معرفة من طريق النقل ليست عين معرفة الله من طريق العقل:

ثم كان من بعض ما قال له هذا الشارع اعرف ربك و هذا العاقل لو لميعلم ربه الّذى هو الأصل المعول عليه ما صدق هذا الرسول فلابد أن يكون العلم الّذى طلب منه الرسول أن يعلم به ربه غير العلم الّذى أعطاه دليله و هو أن يتعمل فى تحصيل علم من الله بالله يقبل به على بصيرة هذه الأمور الّتى نسبها الله إلى نفسه و وصف نفسه بها الّتى أحالها العقل بدليله فانقدح له بتصديقه الرسول إن ثم وراء العقل و ما يعطيه بفكره أمرا آخر يعطى من العلم بالله ما لاتعطيه الأدلة العقلية بل تحليله قولا واحدا.

المعرفة النقلية وراء طور العقل:

فإذا علمه بهذه القوة الّتى عرف أنها وراء طور العقل هل يبقى له الحكم فيما كان يحيله العقل من حيث فكره أولا على ما كان عليه أم لايبقى فإن لميبق له الحكم بأن ذلك محال فلابد أن يعثر على الوجه الّذى وقع له منه الغلط بلا شك و أن ذلك اتخذه دليلا على إحالة ذلك على الله لم يكن دليلا فى نفس الأمر و إذا كان هذا فما ذلك الأمر مما هو وراء طور العقل فإن العقل قد يصيب و قد يخطىء و إن بقى للعقل بعد كشفه و تحقيقه لصحة هذا الأمر الّذى نسبه الله لنفسه و وصف به نفسه و قبلته عقول الأنبياء و قبله عقل هذا المكاشف بلاشك و لاريب و مع هذا فإنه يحكم على الله بأن ذلك الأمر محال عقلا من حيث فكره لا من حيث قبوله و حينئذ يصح أن يكون ذلك المقام وراء طور العقل من جهة أخذه عن الفكر لا من جهة أخذه عن الله. (الفتوحات المكيّة، ج ١، صص ٢٨٩ ـ ٢٨٨)

أما ما عدا الفلاسفة من أهل النظر من المسلمين كالمعتزلة و الأشاعرة فإن الإسلام سبق لهم و حكم عليهم ثم شرعوا فى أن يذبوا عنه بحسب ما فهموا منه فهم مصيبون بالإصالة مخطئون فى بعض الفروع بما يتأولونه مما يعطيهم الفكر و الدليل العقلى من أنهم إن حملوا بعض إلفاظ الشارع على ظاهرها فى حق الله مما أحالته أدلة العقول كان كفرا عندهم فيؤولونه و ما علموا إن لله قوة فى بعض عباده

تعطی حکما خلاف ما تعطی قوة العقل فی بعض الأمور و توافق فی بعض و هذا هو المقام الخارج عن طور العقل فلایستقل العقل بإدراکه و لایؤمن به إلا إذا کانت معه هذه القوة فی الشخص فحینئذ یعلم قصوره و یعلم أن ذلك حق فإن القوی متفاضلة تعطی بحسب حقائقها الّتی أوجدها الله علیها فقوة السمع لو عرض علیها حکم البصر احالته و البصر کذلك مع غیره من القوی و العقل من جملة القوی بل هو المستفید من جمیع القوی و لایفید العقل سائر القوی شیئا و من صح له حکم الإرادة المصطلح علیها عند أهل الله عرف هذه المقامات کلها و المراتب کشفا و عرف صورة الغلط فی الأشیاء و أنه واقع فی النسب و الوجوه و کل غالط إنما غلط فی النسبة حیث نسبها إلی غیر جهتها فیأخذها أهل الله فیجعلون تلك النسبة فی موضعها و یلحقونها بحنسوبها و هذا معنی الحکمة فأهل الله من الرسل و الأولیاء هم الحکماء علی الحقیقة و هم أهل الخیر الکثیر جعلنا الله من أهل الإرادة و ممن جمع بین العادة و ترك العادة من حیث ما تعطیه الشهادة و الله یقول الحقّ و هو یهدی السبیل. (الفتوحات المکیّة، ج ۴، ص ۵۲۳)

«المقام الّذی فوق الفکر و مراتب العلوم»

و من علمه بذاته علم العلماء بالله من الله ما لاتعلمه العقول من حیث أفکارها الصحیحة الدلالة و هذا العلم ما تقول فیه الطبیعة إنه وراء طور العقل قال تعالی فی عبده خضر وَ عَلَّمْنَاهُ من لَدُنَّا عِلْماً (الکهف، ۶۵) و قال تعالی عَلَّمَهُ الْبَیانَ فأضاف (الرّحمان، ۴) التعلیم إلیه لا إلی الفکر فعلمنا إن ثم مقاما آخر فوق الفکر یعطی العبد العلم بأمور شتی منها ما یمکن أن یدرکها من حیث الفکر و منها مایجوزها الفکر و إن لمیحصل لذلك العقل من الفکر و منها ما یجوزها الفکر و إن کان یستحیل أن یعینها الفکر و منها ما یستحیل عند الفکر و یقبلها العقل من الفکر مستحیلة الوجود لایمکن أن یکون له تحت دلیل الإمکان فیعلمها هذا العقل من جانب الحق واقعة صحیحة غیر مستحیلة و لایزول عنها اسم الاستحالة و لاحکم الاستحالة عقلا. (الفتوحات المکیّة ج ۲، ص ۱۱۴)

اجتماع الضدان فی العلم الإلهی سبب تألفت الضرتان:

و أما علم تألف الضرتین فاعلم إن أبا سعید الخراز قیل له: بم عرفت الله؟ فقال:

بجمعه بين الضدين؛ و تلا هو الأوّل و الآخر أى هو أول من عين ما هو آخر و ظاهر من حيث ما هو باطن لأن الحيثيّة فى حقه واحدة و كل ضدين ضرتان و هذا لايدرك من قوة العقل فإن قوة العقل لاتعطيه و إنما يدرك هذا من مقام الّذى وراء طور العقل الّذى كان من ذلك الطور أعطى الواجبات وجوبها و الجايزات جوازها و المستحيلات إحالتها و الأحديات أحديتها فهو الّذى جعل الواحد واحدا كما جعل الواجب واجبا بإعطائه الوجوب و ليس فى قوة إدراك ما ذكرناه من حيث فكره. فهذا علم صحيح الإلهى لا عقلى. فاذا اجتمع الضدان فى العلم الإلهى فقد تألفت الضرتان و تحابا إذ كانا لعين واحدة. فتدبر هذا الفصل بنور الايمان لا بنور العقل فإنه مردود عقلا غير مقبول؛ و كما لم‌يكن فى قوة البصر أن يدرك المعقولات و لم‌يتعد حده كذلك العقل ليس فى قوته إن يدرك ما يعطيه البصر بذاته من غير واسطة البصر. فإذا عجزت قوة العقل أن تستقل بعلم المبصرات من حيث ما هى مبصرات و هى مخلوقة و قوة البصر مخلوقة فمن له بإدراك ما يخرج عن طوره إلى ما هو أعلى فى نسبته إلى الحق و قد عجز عن إدراك ما خرج عن طوره إلى ما هو أنزل درجة و هو الحس فى زعمه و من افتقر إلى مخلوق مثله فى أمر فهو إلى الخالق أفقر و يكفى هذه الإشارة فيما يعرفه العارفون من ذلك. (الفتوحات المكية، محى الدين العربى، ج ٢، ص ٦٦٠)

لا أعقل من الرسل صلوات الله عليهم و قد جاءوا بما جاءوا به فى الخبر عن الجناب الإلهى، فأثبتوا ما أثبته العقل و زادوا ما لايستقل العقل بإدراكه، و ما يُحيله العقل رأساً و يقرّ به فى التجلى فإذا خلا بعد التجلى بنفسه حار فيما رآه: فإن كان عبد رب رد العقل إليه، و إن كان عبد نظر رد الحق إلى حكمه و هذا لايكون إلا ما دام هذه النشأة الدنيوية محجوباً عن نشأته الأخروية فى الدنيا. (فصوص الحكم، ص١٨٦)

٣ ـ المختاريّة في بيان آخر للمؤلّف.

إنّ قوام حقيقة القدرة بكون القادر له الرأى و الأمر و الحكم. و إذا لم‌يكن له مكره، يكون مختاراً. فروح المختاريّة أيضاً متقوّمة بهذا الكمال و هو كونه مخصّصاً للمتساويين و له الرأى فى

الطرفين (فى الجبر و التفويض (القضاء و القدر و البداء)، نسخة الدامـغانى، ص ٢٧ و نسـخة صدرزاده، ص ٢٨)

ثمّ لايخفى أنّ الفاعل القادر إذا كان له الرأى و كان علّة فاعليّته كمال ذاته فى الطـرفين فـهو المختار و إن كان علّة فاعليّته أمراً خارجاً عن ذاته أو أمراً داخليّاً غير كمال ذاته فهو غير المختار مضطرّ أو مكره (فى الجبر و التفويض (القضاء و القدر و البداء)، نسـخة الدامـغانى، ص ٦٩ و نسخة صدرزاده، ص ٦٦)

٢١

الباب الحادى والعشرون من أبواب الهدى

معرفة العرش والكرسى والكتاب المبين

و باب الهدى لذلك أن يتوجّه الإنسان بالعلم إلى ما كشفه العلم من حقيقة الممكن وأنّه لانهاية لما يمكن أن يكون فى أطوار غير متناهية و نظامات كذلك و يتوجّه إلى الأفعال الممكنة فيها عن الفواعل بلا نهاية على أنحاء غير متناهية، و يتوجّه إلى التقديرات الممكنة فى كلّ نظام من تلك النظامات واستغرق فى التوجّه إلى ذلك بحيث يشتدّ وجدانه الشعور فإنّ الشعور غير متناه فى الشدّة، وعرف أنّ علمه الفعليّ تابع لها من هذه الجهة نظير القول بالأعيان الثابتة فانّ العلم تابع لها عند العرفاء، فإذا اشتدّ وجدان العارف علمه وشعوره بهذه الثابتات واشتدّ عيانه لها بعين العلم والشعور لو توجّه فى حال التوجّه إلى الثابتات إلى نفس العلم وهو عين انقلاب التوجّه الطريق بالموضوعى فيشتدّ التوجّه عياناً فيعرف بالعلم أمرين:

الأوّل: أنّ علمه وشعوره لا ينقص و لا يتغيّر بوجه من الوجوه فى عين كشف

العلم أن لا واقعيّة بوجه من الوجوه لشىء من الثابتات الفرضيّة بمجرّد قطع التوجّه وصرفه عنها إلى نفس العلم، فإذا عرف ذلك يعرف أنّ الإنسان بالنسبة إلى أفعاله الّتى لم يصدر عنه له علم (بها) (الف) بلا معلوم[١]، وبالدواعى والخواص والمرجّحات والعلل إذ لا معلوم بوجه من الوجوه، فعن هذا العلم يشاء ويريد ما يشاء، وهذا آية للعلم التابع إذ لا متبوع و لا معلوم لربّ العزّة جلّت عظمته، وأنّه تعالى لا نهاية لعلمه وشدّة شعوره لعدم النهاية لشدّة كمالاته، فهو عالم شاعر بذاته بالنظامات الغير المتناهية والأطوار الغير المتناهية والأفعال الممكن وقوعها فى التقديرات الغير المتناهية على وجه يكون نسبة ما يعاين من العوالم إلى ما يعلمه ويشعره بذاته نسبة المتناهى إلى غير المتناهى لعدم التناهى لشدّة العلم والحياة والشعور بلا إضافة إذ لا معلوم بوجه من الوجوه، وهذا هو العلم التابع إذ لا متبوع، والعلم إذ لا معلوم، وهذا هو علم الغيب وهو تعالى شأنه علاّم الغيوب.

و حيث أنّ الواقعيّة لا تتوقّف إلاّ على المشيّة الّتى بعين العلم فالعلم عين القدرة على كلّ شىء بلا نهاية فإنّه تعالى لعلوّ ذاته عن النهاية والحدّ لا نهاية لعلمه فلا نهاية لقدرته فلابدّ من المشيّة لأنّه بكمال ذاته، وآية ذلك المشيّة الّتى يملكها الإنسان بالعلم.

فى الحديث الشريف:

«يابن آدم، بمشيّتى كنت أنت الّذى تشاء لنفسك ما تشاء». (ب)

وحيث إنّ علم ربّ العزّة مكنون مخزون إذ لا متبوع و لا معلوم فلا تعيّن لعدم المعلوم، و عدم الحدّ للكشف فلا تعيّن لما يقع من النظام فلابدّ فى مقام التعيّن أن

(الف) النجفى و صدرزاده.

(ب) الكافى، ج ١، ص ١٥٢؛ بحارالانوار، ج ٥، ص ٤٨.

يكون التعيّن بالمشيّة، و لا يتعيّن إلّا بالثبوت العلمى عن المشيّة كى يعرف عباده علمه على نحو التابعيّة إذ لا متبوع. وحيث أنّ التعيّن والثبوت العلمى بالمشيّة يكون ذلك التعيّن عين مشيّة النظام قبل كونه وظهور علم ربّ العزّة حمّله الحملة؛ فتعيّن النظام من حيث الصفات والحدود بالثبوت العلمى بالمشيّة قبل كونه مشيّته تعالى بالنظام، وتعيّنه من حيث الخصوصيّات والألوان إرادته تعالى للنظام، و تعيّنه من حيث التقديم والتأخير تقديره تعالى للنظام، فبهذا العلم علم الأشياء إظهاراً للعلم بالنظام المعيّن قبل أن يكون، وبالإرادة ميّز أنفسها وعرّف خصوصيّاتها، وبالتقدير عرف مقاديرها.(١١٨*) ولهذا لابدّ من القضاء فى ليالى القدر.(١١٩*) فالتعيّن بالمشيّة عين الثبوت العلمى إظهاراً للعلم بالنظام المعيّن قبل الكون الخارجى فهو عين مشيّة النظام المعيّن وإرادته وتقديره قبل القضاء.

وحيث أنّ ذلك التعيّن بالمشيّة و لا معنى لوجوب المشيّة له البداء(١٢٠*) فيما شاء وفيما أراد وفيما قدّر، فله أن يمحو ما أثبت فى هذا العلم [٢] ويثبت ماكان محواً، ويقدّم ويؤخّر ما قدّر فى هذا العلم ثمّ يقضى على خلاف ما أثبت أوّلاً بل على طبق الإثبات الثانى، وله أن لا يقدّر لبعض الأفعال وقتاً فى هذا العلم. وحيث أنّ هذا الثبوت العلمى إظهار للعلم بالنظام المعيّن قبل أن يكون من حيث العلميّة يقال: إنّه العلم الثانى لربّ العزّة لأنّه مالك له، وإنّه يعلم النظام المعيّن قبل كونه على وجه التابعيّة، و لا شيء إلّا ما شاء الله فى علمه والأفعال مقدّرة فى العلم، وهذا العلم الّذى يقضى فيه بعض الأشياء و لايقضى بعضها، وبعضها موقوف عنده غير مقدّر، ومن حيث الثبوت العلمى يقال: إنّه كتاب بين يديه تعالى يمحو فيه ويثبت كما فى الروايات.(١٢١*)

فمشيّة الأفعال وإرادتها وتقديرها هى الثبوت العلمى، وتعيّن الأفعال فى التقادير المتعيّنة قبل كونها لا الحياة والعلم والقدرة والمشيّة الّتى بها الأفعال

لأنّها بعين (الف) هذا العلم فلا تثبت به فإنّ الثبوت والمعلوميّة خلاف ذاتها، ولهذا علمه تعالى فى مرتبة ذاته برأيه وبدائه ومشيّته قبل فعلها غلط لأنّ المشيّة و الرأى ٣ فعله بذاته تعالى مقدّسة عن المعلوميّة والإضافة إلى شىء، فحال المشيّة حال العلم لأنّها بالعلم، ومعلوميّة ذاته خلاف ذاته بل يقال إنّه أعزّ و أجلّ من أن يكون جهل فيه.

وحيث أنّ المشيّة بكمال الذات لاظهور لها إلّا بالثبوت العلمى و لا ظهور لحدوثها إلّا بحدوث الثبوت العلمى، و لا ظهور لتعدّدها إلّا بتعدّد الثابتات كما أنّ ظهور مشيّة الله تعالى مالكيّة مشيّتنا لا يكون إلّا بمشيّتنا لأنّا لا نملك المشيّة إلّا بتمليكه تعالى، فلابدّ من قول إن شاء الله فى كلّ فعل، (١٢٢*) لأنّا لانملك مشيّتنا إلّا عن مشيّة الله تعالى إيّاها (١٢٣*). و إلى (ب) الحيث الأوّل (و) (ج) كون تعيّن النظام بالمشيّة عين الثبوت العلمى وهو عين العلم الثانى لربّ العزّة بالنظام المعيّن قبل أن يكون ينظر الروايات الواردة بأنّ لله علمين: (١٢٤*) علم مخزون مكنون منه البداء؛ لتقدّسه عن التعيّن إذ لامتبوع و لا معلوم، وعلم علّمه (د) الله الحملة.

قال الله عزّ وجلّ: «فَسُبْحَانَ الله رَبِّ الْعَرْشِ (١٢٥*) عَمَّا يَصِفُونَ». (ه)

وقال عزّ وجلّ: «سُبْحَانَ رَبِّ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ». (و)

و قال تعالى: «فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ الله لاَإِلهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ

(الف) صدرزاده: عين.

(ب) صدرزاده: فإلى.

(ج) صدرزاده.

(د) صدرزاده: حمّله.

(ه) سورة الأنبياء، الآية ٢٢.

(و) سورة الزخرف، الآية ٨٢.

الْعَرْشِ الْعَظِيمِ». (الف)

(و قال تعالى: «قُلْ مَن رَبُّ السَّماوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»). (ب)

(و قال تعالى: «فَتَعَالَى اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ»). (ج)

وقال تعالى: «اللهُ لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ». (د)

وقال تعالى: «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ». (هـ)

وقال تعالى: «ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ». (و)

وقال تعالى: «وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ». (ز)

وقال تعالى: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ». (ح)

وقال تعالى: «وَتَرَى الْمَلاَئِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ». (ط)

وقال تعالى: «وَهُوَ الَّذِى خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ.

(الف) سورة التوبة، الآية ١٢٩.

(ب) سورة المؤمنون، الآية ٨٦؛ اضافة فى نسخة صدرزاده.

(ج) سورة المؤمنون، الآية ١١٦ ؛ إضافة فى نسخة صدرزاده.

(د) سورة النمل، الآية ٢٦.

(هـ) سورة غافر، الآية ١٥.

(و) سورة البروج، الآية ١٥

(ز) سورة الحاقّة، الآية ١٧.

(ح) سورة غافر، الآية ٧.

(ط) سورة الزمر، الآية ٧٥.

عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً». (الف)

وقال تعالى: «قُل لَّوْكَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذاً لاَبْتَغَوْا إِلَى ذِى الْعَرْشِ سَبِيلاً». (ب)

و أمّا الروايات:

فى البحار مسنداً عن ثامن الأئمّة صلوات الله عليه، قال:

«الْعَرْشُ لَيْسَ هُوَ الله وَ الْعَرْشُ اسْمُ عِلْمٍ وَ قُدْرَةٍ وَ عَرْشٍ فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ». (ج)

وفيه عن التوحيد مسنداً عن أبى عبدالله صلوات الله عليه فى روايةٍ شريفةٍ، قال:

«وَ الْعَرْشُ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِى لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ قَدْرَهُ». (د)

وفيه أيضاً مسنداً عن حنان بن سدير، قال: سألت أبا عبدالله صلوات الله عليه عن العرش والكرسى، فقال: وقال: إلى أن قال:

«ثُمَّ الْعَرْشُ فِي الْوَصْلِ مُفْرَدٌ مِنَ الْكُرْسِيِّ لِأَنَّهُمَا بَابَانِ مِنْ أَكْبَرِ أَبْوَابِ الْغُيُوبِ وَ هُمَا جَمِيعاً غَيْبَانِ وَ هُمَا فِي الْغَيْبِ مَقْرُونَانِ لِأَنَّ الْكُرْسِيَّ هُوَ الْبَابُ الظَّاهِرُ مِنَ الْغَيْبِ الَّذِى مِنْهُ مَطْلَعُ الْبِدَعِ وَ مِنْهَا الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا وَ الْعَرْشُ هُوَ الْبَابُ الْبَاطِنُ الَّذِى يُوجَدُ فِيهِ عِلْمُ الْكَيْفِ وَ الْكَوْنِ وَ الْقَدْرِ وَ الْحَدِّ وَ الْأَيْنِ وَ الْمَشِيَّةِ وَ صِفَةِ الْإِرَادَةِ وَ عِلْمُ الْأَلْفَاظِ وَ الْحَرَكَاتِ وَ التَّرْكِ وَ عِلْمُ الْعَوْدِ وَ الْبَدَاءِ فَهُمَا فِي الْعِلْمِ بَابَانِ مَقْرُونَانِ لِأَنَّ مُلْكَ الْعَرْشِ سِوَى مُلْكِ الْكُرْسِيِّ وَ عِلْمَهُ أَغْيَبُ مِنْ عِلْمِ الْكُرْسِيِّ فَمِنْ ذَلِكَ قَالَ: رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ أَيْ صِفَتُهُ أَعْظَمُ مِنْ صِفَةِ الْكُرْسِيِّ وَ هُمَا فِي ذَلِكَ مَقْرُونَانِ.

(الف) سورة هود، الآية ٧.

(ب) سورة الإسراء، الآية ٤٢.

(ج) بحارالأنوار: ج ٥٥، ص ١٤، باب ٤ـ العرش و الكرسى و حملتهما..... ص: ١

(د) بحارالأنوار: ج ٤، ص ٨٩، باب ٢ـ العلم و كيفيته و الآيات الواردة فيه... ؛ ص: ٧٤؛ التوحيد ص ٣٢٧.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَلِمَ صَارَ فِي الْفَضْلِ جَارَ الْكُرْسِيِّ؟ قَالَ عليه السلام: إِنَّهُ صَارَ جَارَهُ لِأَنَّ عِلْمَ الْكَيْفُوفِيَّةِ فِيهِ وَ فِيهِ الظَّاهِرُ مِنْ أَبْوَابِ الْبَدَاءِ وَ أَيْنِيَّتِهَا وَ حَدِّ رَتْقِهَا وَ فَتْقِهَا فَهَذَانِ جَارَانِ أَحَدُهُمَا حَمَلَ صَاحِبَهُ فِي الظَّرْفِ وَ بِمِثْلِ صَرْفِ الْعُلَمَاءِ وَ لِيَسْتَدِلُّوا عَلَى صِدْقِ دَعْوَاهُمَا لِأَنَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ».

إلى أن قال: فَلِمِثْلِ هَذِهِ الصِّفَاتِ قَالَ: رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ، يَقُولُ: رَبِّ الْمَثَلِ الْأَعْلَى عَمَّا بِهِ مَثَّلُوهُ وَ لله الْمَثَلُ الْأَعْلَى الَّذِى لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَ لَا يُوصَفُ وَ لَا يُتَوَهَّمُ فَذَلِكَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَ وَصَفَ الَّذِينَ لَمْ يُؤْتَوْا مِنَ الله فَوَائِدَ الْعِلْمِ فَوَصَفُوا رَبَّهُمْ بِأَدْنَى الْأَمْثَالِ وَ شَبَّهُوهُ بِالْمُتَشَابِهِ مِنْهُمْ فِيمَا جَعَلُوا بِهِ فَلِذَلِكَ قَالَ وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا فَلَيْسَ لَهُ شِبْهٌ وَ لَا مِثْلٌ وَ لَا عَدْلٌ». (الف)

أقول: هذه الرواية صريحة فى أنّ هذه العلوم لا يتوهّم و لا يوصف بل يدور مدار إعطاء الله تعالى فوائد العلم.

و فيه عن الكافى فى رواية الجاثليق، قال أميرالمؤمنين صلوات الله عليه:

«و الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ هُمُ الْعُلَمَاءُ الَّذِينَ حَمَّلَهُمُ الله عِلْمَهُ، وَ لَيْسَ يَخْرُجُ مِنْ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ شَيْءٌ خَلَقَ الله فِي مَلَكُوتِهِ وَ هُوَ الْمَلَكُوتُ الَّذِي أَرَاهُ الله أَصْفِيَاءَهُ وَ أَرَاهُ خَلِيلَهُ عليه السلام فَقَالَ وَ كَذلِكَ نُرِى إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (ب) الآية، الحديث. (ج)

وفيه عن روضة الواعظين: روى جعفربن محمّد عن أبيه عن جدّه صلوات الله عليه أنّه قال:

(الف) بحارالأنوار: ج ٥٥، ص ٣٠، باب ٤ـ العرش و الكرسى و حملتهما..... ص: ١؛ التوحيد ص ٣٢١.

(ب) سورة الأنعام، الآية ٧٥.

(ج) بحارالأنوار: ج ٥٥، ص ٩، باب ٤ـ العرش و الكرسى و حملتهما... ؛ الكافى ج ١ ص ١٢٩.

«فِي الْعَرْشِ تِمْثَالُ مَا خَلَقَ الله مِنَ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ». قال: «وهذا تأويل قوله: «وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ». (الف)

وفيه عن بعض الكتب، عن عليّ بن الحسين عليه السلام:

«أَنَّ فِي الْعَرْشِ تِمْثَالَ جَمِيعِ مَا خَلَقَ الله». (ب)

وفى روايات المعراج عنه صلى الله عليه و آله، قال:

«فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْحَرَمُ وَ أَنْتَ الْحَرَامُ وَ لِكُلِّ مِثْلٍ مِثَال». (ج)

وفى شرح: «يا من أظهر الجميل» (ما يناسب ذلك) (د). كما فى مفتاح الفلاح ما يقرب بتلك المضامين. (۱۲۶*)

ولمّا كان تعيّن النظام بالمشيّة الّتى عين ظهور العلم بالنظام قبل أن يكون بالثبوت العلمى فيكون هذا العلم عين الكتاب المبين، وإلى هذا الحيث ينظر جملة من الآيات (هـ) و الأحاديث.

قال الله عزّ وجلّ: «مَا أَصَابَ مِن مُصِيبَةٍ فِي الأَرْضِ وَلاَ فِي أَنفُسِكُمْ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مِن قَبْلِ أَن نَبْرَأَهَا إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى الله يَسِيرٌ». (و) و (۱۲۷*)

و قال عزّ وجلّ: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّماءِ وَالأَرْضِ إِلاَّ فِي كِتَابٍ

(الف) سورة الحجر، الآية ۲۱.

بحارالأنوار: ج ٥٥، ص ٣٤، باب ٤ـ العرش و الكرسى و حملتهما...

(ب) بحارالأنوار: ج ٥٥، ص ٣٦، باب ٤ـ العرش و الكرسى و حملتهما..... ص: ١

(ج) بحارالأنوار: ج ١٨، ص ٣٥٧، باب ٣ـ إثبات المعراج و معناه...

(د) اضافة فى نسختى النجفى و صدرزاده؛ و ليس «كما فى مفتاح الفلاح ما يقرب بتلك المضامين» فى نسختى صدرزاده و النجفى و الملكى الميانجى.

(هـ) «الآيات» ما اضافه المؤلّف فى تصحيحه المصدر.

(و) سورة الحديد، الآية ٢٢

مُّبِينٍ». (الف) و(۱۲۸*)

و قال عزّ وجلّ: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ». (ب) و(۱۲۹*)

و قال تعالی: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ». (ج) و(۱۳۰*)

وقال تعالی: «وَعِندَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ». (د)

وقال تعالی: «وَكُلَّ شَيءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً». (هـ)

وقال تعالی: «كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ». (و)

وقال تعالی: «عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَ لَا يَنسَى». (ز) و(۱۳۱*)

و قال تعالی: «إِنَّ ذٰلِكَ فِي كِتَابٍ». (ح)

و قال عزّ وجلّ: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ». (ط) و(۱۳۲*)

فمن عرف الثبوت العلمی یعرف اللوح المحفوظ. فإنّ اللحظة لربّ العزّة فی اللوح المحفوظ والمحو والإثبات فی الکتاب المبین.

وأمّا الروايات:

فعن العلل مسنداً عن أبی عبدالله عليه السلام فی روايةٍ شريفةٍ:

«أَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ الْقَلَمَ فَجَرَى عَلَى اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ

(الف) سورة النمل، الآية ۷۵.

(ب) سورة یس، الآية ۱۲.

(ج) سورة الزخرف، الآية ٤.

(د) سورة ق، الآية ٤.

(هـ) سورة النبأ، الآية ۲۹.

(و) سورة هود، الآية ٦.

(ز) سورة طه، الآية ۵۲ .

(ح) سورة الحجّ، الآية ۷۰

(ط) سورة البروج، الآيتان ۲۱ و ۲۲ .

الْقِيَامَةِ الى ان قال: وَ أَنَّ كُتُبَ الله كُلَّهَا فِيمَا جَرَى فِيهِ الْقَلَمُ... مِنْهَا هَذِهِ الْكُتُبَ الْأَرْبَعَةَ الْمَشْهُورَةَ فِي هَذَا الْعَالَمِ التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْقُرْآنَ أَنْزَلَهَا الله مِنَ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ عَلَى رُسُلِهِ صَلَوَاتُ الله عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ». (الف)

وعن العيّاشى مسنداً عن الصادق عليه السلام عن أبيه عليه السلام فى رواية شريفة إلى أن قال: «قَالَ فَأَمَرَ الله الْقَلَمَ فَجَرَى بِمَا هُوَ كَائِنٌ وَ مَا يَكُونُ فَهُوَ بَيْنَ يَدَيْهِ مَوْضُوعٌ مَا شَاءَ مِنْهُ زَادَ فِيهِ وَ مَا شَاءَ نَقَصَ مِنْهُ وَ مَا شَاءَ كَانَ وَ مَا شَاءَ لَا يَكُون». (ب)

وعن جامع الأخبار مسنداً عن الكرخى قال: سألت جعفربن محمّد عليهما السلام عن اللوح والقلم، فقال:

«هما ملكان». (ج)

أقول: القلم ما به الكتابة واللوح هو الحافظ لما كتب، فيمكن أن يكون المراد من اللوح (د) رسول الله صلى الله عليه وآله، ومن القلم (هـ) الإمام المبين وهو أميرالمؤمنين عليه السلام، وقد جمعنا الروايات المرويّة فى المشيّة والإرادة والتقدير والكتاب فى معارف القرآن.

عن كنز الكراجكى: رَوَى الْحَسَنُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ الدَّيْلَمِيُّ عَنْ رِجَالِهِ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى

(الف) بحارالأنوار: ج ١١، ص ٢٢٣، باب ٥ ـ تزويج آدم حواء و كيفية بدء النسل منهما و قصة قابيل و هابيل و سائر أولادهما ..... ص؛ علل الشرايع، ج ١، ص ١٨.

(ب) بحارالأنوار: ج ٥٤، ص ٣٦٩، باب ٤ ـ القلم و اللوح المحفوظ و الكتاب المبين و الإمام المبين و أم الكتاب..... ص: ٣٥٧؛ تفسير العياشى، ج ١، ص ٢٩.

(ج) بحارالأنوار: ج ٥٤، ص ٣٦٨، باب ٤ ـ القلم و اللوح المحفوظ و الكتاب المبين و الإمام المبين و أم الكتاب..... ص: ٣٥٧.

(د) جميع النسخ: «القلم»؛ ولكن صححه المولف بـ: «اللوح».

(هـ) جميع النسخ: «اللوح»؛ ولكن صححه المولف بـ: «القلم».

«ن وَ الْـقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ»؟ قَالَ: ن اسْمٌ لِرَسُولِ الله صلى الله عليه و آله. وَ الْـقَلَمِ اسْمٌ لِأَميرِ الْمُؤْمِنينَ عليه السلام. (الف)

(الف) بحار الانوار: ج ٣٦، ص ١٦٥، ح ١٤٩. قد أضاف المؤلّف هذه الرّواية فی تصحیحه.

تذييلات الباب الحادى و العشرون

١ ـ إنّ أحد الطرق في التوجه بالعلم بلامعلوم هو التنبّه إلى الأفعال الذي لم يصدر عن الفاعل و هو يعلمها قبل وقوعها. بيان ذلك في أثر آخر للمؤلف.

وأمّا العلم بلا معلوم فنور العلم يكشف أنّ العلم الذاتيّ قبل مرتبة التعقّل يكشف عن أشياء وصور غير متناهية، ويكشف عن نقايضها ويتعيّن تعقّلها بالرأى. مثلاً إذا أردنا بناء الدار فقبل تعقّل البناء فنور العلم يكشف لنا بنائات غير متناهية وكذلك نقايضها. فى مقام التكوين يحتاج إلى الرأى وإلّا لإرتفع النقيضان فى مرحلة التكوين. فيكشف العلم عن أشياء لا واقعيّه لها و لا تحقّق؛ لِما قلنا أنّ العلم كاشف بالذات ولا يحتاج إلى شىء محقّق حتّى يتعلّق العلم به وكذلك الرأى. فنفس العلم كاشف بالذات، وأمّا الكون العقليّ أو الخارجيّ يتوقّف بالرأي بمعنى إنّه يعيّن وبالتعيين يتكوّن ويتحقّق... و نور العلم يكشف عن كون الراي مبايناً للعلم و للنفس و للّذى يتعيّن بالرأى كما أنّ نور العلم يكشف عن كون العلم مبايناً للمكشوف و مبايناً للنفس؛ و الرأى فعل نورى واجب الصدور من الذات و لايمكن العلم به، لأنّ الظاهر بالذات لايمكن العلم به و الّا يلزم كونه بكشف العلم فى مرتبة المظلمات و لايكون مقدوراً... (انوار الهداية، صص ٤٣ و ٤٤)

و أيضاً قد فتح باباً آخر في التوجه إلى العلم بلامعلوم و هو باب النقيضين:

«... وقد ثبت سابقاً خلافاً للحكماء العلم بلا معلوم والقدرة بلا مقدور؛ لِما قلنا من أنّ العقل يكشف العدم المصداق المقابل للوجود المطلق مع أنّه لا واقعيّة له، ويكشف مع كلّ كيان فى رتبة كونه، لاكونه و مع كلّ لاكيان كونه فى رتبة لاكونه. ويكشف الكون واللّاكون معاً مع أنّهما فى مرحلة الكيان متناقضان وفى مرحلة العلم مؤالفان. فهذه المرتبة فوق مرتبة الكيانات

والتناقضات. وبعد العلم السابق بالكيان واللّاكيان والقدرة المتّحدة معه، فلابدّ فى مرحلة الكيان العقليّ من تعقّل أحدهما لاستحالة رفع النقيضين في مرحلة الكون (انوار الهداية، ص ٦٩ و ٧٠)

٢ ـ المحو و الإثبات و التقديم و التأخير في علمه تعالى حيث يشاء دون أن يوجب شبهة الترجيح بلامرجّح، في بيان المؤلّف في أثر آخر.

فإذا كان له الرأى و البداء فى قضاء ما قدّر فله الرأى فى محو ما قدّر و إثبات ما لم يقدر و تقديمه و تأخيره، فيمحو و يثبت و يقدّم و يؤخر، فله النظر و له الأمر، فإذا كان العلم بلا معلوم و لا تعيّن لما يكشفه العلم بالذات لمقدورية أمثال النظام الكائن و عدم تعينه من حيث الكشف التفصيلى فى عرضه فلا بدّ فى تعين أحد النظامات ممّن [: من، نسخة الدّامغانى] المخصّص، فإذا كان العالم القادر بذاته ممّن له الرأى يكون رأيه مخصّصاً و المراد بأنّ له الرأى انّه يملك الرأى بالكون و الرأى باللّاكون و الرأى بالفعل و الرأى بالترك و الرأى بكلّ واحد من النظامات من حيث وحدة الرأى حقيقة و ذاتاً لا من حيث تعدّد الرأى و امتياز كلّ واحد عن الآخر بالحدود و المتعلّق فله الرأى بالكون و الرأى باللّاكون من حيث وحدة الرأى حقيقة لامن حيث انّ الرأى بكلّ واحد غير الرأى بالآخر ممتاز أحدهما عن الآخر بالحدود و المتعلق بل من حيث وحدة الرأى و انّه حقيقة واحدة فله الرأى فى الفعل و الرأى بالترك و الرأى بالكون و الرأى باللّاكون من حيث انّ الرأى بكلّ عين الرأى بالآخر لا من حيث انّهما رأيان كى يرجع إلى الإطلاق بل له الرأى بالفعل و الرأى بالترك من حيث وحدة الرأى و أنّه فعل واحد و حقيقة واحدة بالذّات لا من حيث تعدّدها فى الخارج بالحدود و المتعلّق نظير النظر و الشهود فله النظر و الرؤية للفعل و له النظر و الرؤية للترك من حيث أنّه رؤية و نظر صادر عنه بالوجوب لا من حيث انّ الرؤية للفعل غير رؤية الترك و هذا هو المراد باللّام فى قولهم «له البداء»، فإذا كان العالم القادر له الرأى بأيّ واحد من النظامات المتساويات فله الرأى بأيّ طور من الأطوار و له الرأى في الفعل و الترك و الكون و اللّاكون [لا، نسخة الدّامغانى] من حيث تعدّد الرأى خارجاً بل من حيث وحدة الراى حقيقة و ذاتاً من حيث ما يصدر عنه، و متى حصل الرأى بنظام حاصل أو لفعل أو كون من حيث وحدة الرأى يكون الرأى مخصّصاً لمتعلقه بالضرورة. فهو لكمال ذاته يخصّص المتساويين فيختص برحمته من يشاء و حيث انّ مالكيّة الرأيين لايرجع إلى مالكية الرأيين الممتازين خارجاً بالحدود و المتعلّق بل يرجع إلى ملكيتهما من حيث وحدة الرأى من حيث ما يصدر عنه، يقال يملك الرأى و له البداء و لا يقال له رأيان و بداثان فيكون من له الرأى دائماً بالفعل و بالوجوب بالنسبة إلى

رأيه لامتناع ارتفاع النقيضين من الفعل و الترك للملتفت فإنّ الرأى بوحدته الحقيقيّة من حيث واحد صادر عنه بالوجوب فالرأى بالفعل من حيث أ نّه رأى عين الرأى بالترك من حيث الصدور عنه و ان كان غيره خارجاً لمحدوديته بحدود خاصة و تعلقه بالترك و لكن التعدد الخارجى و الإعتبار [: الإمتياز، الدامغانى] أجنبى عن الحيث الّذى يصدر الرأى عمّن له الرأى و لهذا لا يرد الإشكال بأنّ الكامل له الرأى بالفعل و له الرأى بالترك فما المرجّح لتعلّق رأيه بالفعل و حلّه أنّ من له الرأى حين الرأى بالفعل لا يرى الفعل إلّا من حيث وحدة الرأى به مع الرأى بالترك لا من حيث انّ الرأى بالفعل ممتاز عن الرأى بالترك خارجاً و بعد صدوره هذا بحيث [بهذا الحيث، نسخة الدّامغانى] لا يحتاج إلى علّة فإنّ الرأى بالفعل أو الترك من حيث وحدة الرأى لا يعلّل إلّا بكمال ذاته لأ نّه فعل واحد غير متعدد من حيث الّذى يصدر عنه. نعم لو صدر الرأى عنه بالفعل غير الرأى بالترك لا بدّ من العلة و لكن لو صدر عنه الرأى بالفعل من حيث أنّ الرأى بالفعل عين الرأى بالترك من حيث الحقيقه و الذات فلا يعلّل إلّا بكمال ذاته. (الجبر و التفويض (القضاء و القدر و البداء)، نسخة الدامغانى، صص ٦٥ إلى ٦٧ و نسخة صدر زاده، صص ٦٢ و ٦٣)

٣ ـ غالباً ما، يستفيد المؤلّف من تعبير «الرأي» في سائر آثاره عند شرح الفاعليّة بعد بيان العلم بلامعلوم. لكن هذا التعبير ليس مأخوذاً من الروايات؛ و لم يستفد المؤلّف من هذا التعبير في هذه الرسالة ـ و هي من أواخر مؤلّفاته ـ إلا في هذا الموضع. بل إستفاد من التعابير الروائيّة كالمشيّة و الإرادة و... بدلا منه توضيحا له. توضيح ذلك أنّ الرأى هو المنشيء للبداء لغة و إستعماله في نظر المؤلّف إنما هو لمعناه اللغوي و هو المادّة المشتركة في المشيّة و الإرادة و التقدير و البداء و هو نظير الشهود العلميّ. فلا يخفى عليك أن استعمال الألفاظ في معناها اللغوي غير جعل الإصطلاح و إستعماله في غير معناه، فهو إلحاد في اللغة، كما كان هذا دأب الفلاسفة و العرفاء.

البداء مصدر بدا يبدؤ منقوصاً و هو، كما عن الجوهرى (الصحاح، الجوهرى، ج ٦، ص ٢٢٧٨ : [بدا] بدا الامر بدوا، مثل قعد قعودا، أى ظهر، و أبديته: أظهرته. و قرىء قوله تعالى: (و هم اراذلنا بادى الرأى) اى فى ظاهر الرأى. و من همزه جعله من بدأت، و معناه اول الرأى. و بدا القوم بدوا، أى خرجوا إلى باديتهم،، مثال قتل قتلا، و بداله فى هذا الامر بداء، ممدود، أى نشأ له فيه رأى. [مصحح]) و غيره نشأ الرأى. بخلاف المهموز بدء يبدء بدوّا كقعد قعودا، إذا ظهر. و أبديته أى أظهرته، و بداله فى الأمر بداء ممدوداً أى نشأله الرأى (الجبر و

التفويض (القضاء و القدر و البداء)، نسخة الدامغانی، ص ٤٥ و نسخة صدرزاده، ص ٤٤)

يكون الفاعل ممّن له الرأى فی الطرفين المتساويين و إليه المشية، فيكون المشيّة و التعين عن رأيه و بدائه و يكون عن رأيه ارادة ما شاء و تقدير ما أراد و قضاء ما قدر و إمضاء ما قضى و معنى ذلك أنّ له الرأى بخلافه فی كلّ المراتب و إذا وقع القضاء بالإمضاء فلا بداء فلا وجوب له فی شیءٍ من المراتب لأنّ له الرأى و البداء و إليه المشيّة و بيده الأمر قبل المشيّة و قبل الإرادة و قبل التقدير و قبل القضاء بعده ايضاً. (نسخة الدامغانی، ص ٦٥ و نسخة الصدرزاده، ص ٦١)

الرأى بمعنى النظر و الشهود العلميّ.

... الرأى الّذی مباين سنخاً مع الكائنات فانّه نظير الشهود العلمی... (ذلك المصدر، نسخة الدامغانی، ص ٦٧ و نسخة صدرزاده، ص ٦٤)

... الرأى نظير الشهود فعل واحد و حقيقة واحدة... (ذلك المصدر)

الرأي مرتبة التعقل و التصور بعد مرتبة العلم الذاتيّ.

امّا اذا راجعنا الى انفسنا وجدنا أنّ مرتبة التعقل و التصورات بعد مرتبة العلم الذاتی. فلمّا شئنا، فنتكوّن فی العقل بالرأى. فمشيّتنا عبارة عن تعقّله و تصوّره. ثم بعد هذه المرتبة مرتبة الكيانات الخارجيّة الّتی هی من عوارض البدن و ذلك ايضا بالرأى. و التكوّن العقلیّ لايتحقّق الّا بالرأى بعد مرتبة الكشف الذّاتی للألفات و اطوارها و مزاياها مع نقايضها. فإذا شاء تعقّل و تصوّر الالف الكذائی و الّا فلا يتعقّله. فمرتبة المشيّة و الارادة و التقدير فی انفسنا هیالتعقل و الكيان العقلی بالرأى. و هذه الثلاثة كلّها رأى. و الفرق أنّ متعلّق المشيّة صرف الكيان الاجمالی، نقيض لاكيان. و متعلّق الارادة خصوصيّاته النّوعيّة و الصنفيّة باقی الخصوصيات. و متعلّق التقدير مقاديرها جسما و بقائا (انوارالهداية، ص ٨٦)

٢٢

الباب الثانى والعشرون من أبواب الهدى

معرفة آيات مشيّته تعالى الّتى جائت فى العلوم الإلهيّة و كذا معرفة آيات إرادته وتقديره و قضائه تعالى فى قبال ما جائت فى العلوم والمعارف القديمة

فمن آيات تلك المشيّة والإرادة والتقدير والقضاء ما وهب الله تعالى لنا من العلم بلا معلوم فى الأفعال الّتى بكثرة صدورها منّا حصل لنا العلم التابع إذ لا متبوع و لا معلوم قبل مشيّتنا، وطريق التذكّر إلى ذلك وباب الهدى إليه أنّه من الظاهر بنور العلم أنّ الجواهر المختلفة بسبب اختلاف الأعراض تعرضها طبيعة يكون لها أثر واقتضاء، و لايصدر الأفعال عنّا إلّا بعد تحقّق المقتضيات الراجعة إلى الطبائع العارضة للجواهر الحاصلة فى الأجساد باختلاف الأغذية والأشربة المختلفة المختلطة فلا يتحقّق فعل من الأفعال إلّا بسبب من الأسباب، واقتضاء من المقتضيات، ولهذا عند الغفلة والتوجّه إلى غير الأفعال يصدر تلك الأفعال من الإنسان بحسب تلك المقتضيات و الدواعى بلا اختياره و مشيّته و قصده، فيأكل

و يشرب و يمشي من غير التفات فتكون الأفعال من معلومات تلك الدواعي وتأثير تلك المؤثّرات، واقتضاء تلك المقتضيات ممّا هو ظاهر لا ريب فيه إلّا أنّه من أعظم شرائط تأثير تلك العلل و المؤثّرات و المقتضيات مشيّة العاقل عند علمه و التفاته فيمتنع عند الالتفات والعلم تحقّق فعل عن مقتضيه وداعيه إلّا عند المشيّة عياناً لأنّ حقيقة الممكن الشيئيّة عند المشيّة فلا بدّ من المشيّة، وحيث أنّ المشيّة بالعلم يمتنع أن تؤثّر هذه الدواعي فيها لأنّها بعين العلم، والعلم مقدّس من أن يتأثّر بالنور فضلاً عن الظلمانيّات كما أنّها مقدّسة من الوجوب والإمكان لأنّها بعين العلم بلا تحقّق شيء فيه.

و من أعجب الأُمور أنّ للإنسان عقلاً ونفساً وفيها دواعي الخير والشرّ، وله (لمّة) (الف) الملك وله (لمّة) (ب) الشيطان (١٣٣*)، والإنسان له المشيّة، فأيّ شيء يفعل لامحالة يكون عن مقتضٍ وداعٍ عند المشيئة، وهذا من عجائب الخلقة، فكلّ فعل فعل (ج) لامحالة له داعٍ ومقتضٍ، وعند الترك لامحالة له مانع و رادع و زاجر، مضافاً إلى الدواعي و الزواجر و الموانع التشريعيّة كما لايخفى[١].

بيان ذلك أنّ الجهات الراجعة إلى فقر الممكن تقتضي الشرّ لأنّه بعد الاستغناء بالحياة و العلم و القدرة يقتضي التكبّر و العجب، و من حيث نور العلم و العقل يقتضي الخضوع و الشكر، و لهذا تكون النفس و العقل متقابلين، وكذلك الشيطان والملك فالمقتضي للخير أو الشرّ قهراً يكون بعينه هو الرادع والمانع عن ضدّ مقتضاه، وكلّ شيء وقع لامحالة يكون عن مقتض وداع بالمشيّه، ولهذا يختبر الإنسان بالخير والشرّ، وعند العقل والالتفات يعاقب لأنّ الشرط في كلّ طرف هو المشيّة، والمشيّة حيث أنّها بذات العلم منزّهة عن التأثّر بالمقتضيات، وحيث

(الف) صدرزاده.

(ب) صدرزاده.

(ج) ليس في صدرزاده.

أنّها بكمال العلم متعالية عن الشباهة بالأفعال. وإذا عرف الإنسان علمه يعرف أنّ العلم كاشف عمّا يقتضيه المقتضيات على وجه التابعيّة إذ لا متبوع و لا معلوم.

فبعد ثبوت الدواعی والعلم بالمقتضيات يشاء الفعل و بمجرّد المشيّة يثبت أصل الفعل و هو تعقّله[۲]، فيقال: إنّه شاء، وبالمشيّة يتعيّن خصوصيّاته بالثبوت العلمی وهو القصد والإرادة، وبها يتعيّن الحدود وهو التقدير، وحيث أنّ كلّها بالمشيّة الأُولى فله البداء، ولهذا الّذی ذكرنا تكون الإرادة من المخلوق الضمير،[(۱۳۴*)] وما يبدو من الفعل وهو النيّة من حيث خفائه، والقصد من حيث الاستقامة عليه و العزم عند عدم البداء و الجزم عند القضاء، و الحكم بتحريك الأعضاء بلا قول، [(الف)] بل يكفی فيه المشيّة و الإرادة و العزم و الجزم بعد الدواعیو المقتضيات فی الفعل فيقع الفعل الّذی من آثار المقتضيات و الدواعی عن المشيّة و (لأنّ) [(ب)] تحقّق المقتضی عن مقتضيه عند المشيّة من ذاتيّات الممكن، ولهذا لايقع شیء إلّا عن المشيّة، فإن كان ممّا يمتحن به المخلوق فيقع بمشيّة المخلوق وإلّا فلابدّ من مشيّة ربّ العزّة.

و المشيّة كما ذكرنا لمّا كانت بكمال العلم (فهی) [(ج)] مقدّسة عن الوجوب والجواز والإمكان لعدم وجود أو ماهيّة للمشيّة فی العلم[۳] بل هی بعين العلم الّذی منزّه عن وجود شیء فيه لأنّ الفعل بكمال فعليّة العلم وشدّته وهو مقدّس عن التأثّر بسبب المؤثّرات والمقتضيات والدواعی والعلل الغائيّة.

فظهر ممّا ذكّرنا به أنّ العلم الّذی علّمنا الله تعالى آية لعلمه تعالى بكلّ ما يمكن أن يتحقّق بالأطوار الغير المتناهية على وجه التابعيّة إذ لا متبوع و لا معلوم،

(الف) يكون فی ساير النسخ: و الحكم بتحريك الاعضاء بلا احتياج فی تحريك الاعضاء الى قول(انتهى).

(ب) صدرزاده.

(ج) النجفی و صدرزاده.

وحيث أنّه مقدّس عن التعيين بـأيّ وجـه مـن الوجـوه لابـدّ في تـعيّن نـظام (خاص) [الف] من المشيّة فبها يتعيّن نظام خاصّ، والتعيّن بالثبوت العلمى وهـو علمه الثانى بالنظام المعيّن قبل أن يكون، و عـين مشـيّته النـظام قـبل تحـقّقه الخارجى لأنّه ظهورها، والتعيّن من حيث الخصوصيّات إرادة، والتعيّن من حيث الحدود تقدير، وكلّ ذلك كما ذكرنا بـالثبوت العـلمى قـبل التـحقّق والكـيان الخارجي، ولهذه الجهة لابدّ من القضاء فى ليالى القدر لأنّ له البداء فيما شاء وأراد، وفيما قدّر، وكلّ ذلك إظهار لعلمه بالنظام المعيّن قبل أن يكون.

فمشيّة أفعال البشر و إرادتها و تقديرها ليست إلّا إظهاراً لعلمه الذاتى التابع فلا تؤثّر فى اختياريّة الأفعال منهم، و حيث أنّ كلّ ذلك بالمشيّة فله البداء، وحيث أنّ له البداء فلا وجوب (له) [ب] فله المحو والإثبات والتقديم والتأخير، ثمّ القضاء طبق ما شاء وأراد وقدّر، فلا محالة يكون ما يكون طبق ما ثبت فى العلم الثانى وحيث أنّ له البداء فى كلّ ما عيّنه من النظام فى مراتب التعيّن ليس للإنسان إلّا ما سعى، فإنّ المعرفة بأنّ لسعيه دخلاً من أعظم التوفيقات، فإنّ بالجدّ والاجتهاد والطلب والسعى فى الدعاء والإلحاح والتضرّع يمحو ويـثبت ويـصير الشـقيّ سعيداً وبالعكس، ولهذا ما عُبِدَ الله بمثل البداء وما عظّم الله بمثل البداء، فإنّ ذلك روح الكمالات الّتى يعرف لربّ العزّة، وبالجهالة بهذا الكمال يجهل الكلّ.

(الف) النجفى و الملكى الميانجى و صدرزاده.

(ب) النجفى و صدرزاده.

تذييلات الباب الثاني و العشرون

١ ـ تأثير العلل و المقتضيات و المؤثّرات في المشيّة في بيان آخر للمؤلّف.

ثم انّه قد ظهر انّ التوفيقات و إيجاد الدواعى و العلل الغائية و إن كانت إذا لم تكن لا يصدر الأفعال عن الإنسان إلّا انّها ليست علة فاعلية و عند فعله لا يصدر إلّا عن محض قدرته و رأيه و عند عدم التوفيقات لايترك إلّا عن محض قدرته و رأيه و لا دخل للتوفيقات فى علة فاعلية مع أنّها لو [ليس «لو» فى نسخة الدامغانى] لم تكن لما فعل الإنسان ذلك نظير أنّ العاقل الحكيم مع كمال قدرته على فعل اللّغو و العبث لو لم يكن فى الفعل غاية و حكمة لا يفعل عن كمال قدرته و عند وجودها يفعل لكن عن محض قدرته و اختياره نظير ما إذا دعى أحد إنساناً فإنّه لولا الداعى لما أجاب مع أنّ دعوة الداعى ليست علة فاعلية كما لا يخفى، و هذا من عجب العجاب [العجائب، نسخة الدّامغانى].

و منه يظهر أنّ الإنسان لمّا كانت فيها دواعى و علل غائية و مرجّحات حسنة و قبحية فى أفعاله و لها مقتضيات الصانع الحكيم أوجد الدواعى و المرجّحات الإلهيّة فى أفعاله و حال العمل يعطيه القدرة و الرأى كى يقدر على الإتيان بالأفعال عن تلك الدواعى و عدمه فيسلّط على المقتضيات و الأفعال الّتى لها دواعى فيتاب [: فيثاب، نسخة الدامغانى] أو يعاقب.

توضيح ذلك: انّه من المعلوم بالضرورة انّ باختلاف التغذيه من المواد السجّينيّة و العلّينيّة يختلف الأمزجة و الطبائع و هى مؤثرة فى خلقة الإنسان و خلقه و شهواته و هواه و هى المؤثرة فى الدواعى و البواعث و المحركات للأفعال و هى المقتضية لحصول الميل و الشهوة إلى الغايات و الثمرات الّتى هى المرجّحات و الدواعى و المقتضيات للأفعال.

فعن الْعِلَلُ، مسنداً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ الله صلوات الله عليه عِرْفَانُ الْمَرْءِ نَفْسَهُ أَنْ يَعْرِفَهَا بِأَرْبَعِ طَبَائِعَ -إلي أن قال - وَ طَبَائِعُهُ الدَّمُ وَ الْمِرَّةُ وَ الرِّيحُ وَ الْبَلْغَمُ -إلي أن قال صلوات الله عليه -وَ قَدْ جَرَى فِيهِ النَّفْسُ وَ هِيَ حَارَّةٌ وَ تَجْرِي فِيهِ وَ هِيَ بَارِدَةٌ فَإِذَا حَلَّتْ بِهِ الْحَرَارَةُ أَشِرَ وَ بَطِرَ وَ ارْتَاحَ وَ قَتَلَ وَ سَرَقَ وَ نَصَحَ وَ اسْتَبْشَرَ وَ فَجَرَ وَ زَنَى وَ اهْتَزَّ وَ بَذَخَ وَ إِذَا كَانَتْ بَارِدَةً اهْتَمَّ وَ حَزِنَ وَ اسْتَكَانَ وَ ذَبُلَ وَ نَسِيَ وَ أَيِسَ فَهِيَ الْعَوَارِضُ الَّتِي تَكُونُ مِنْهَا الْأَسْقَامُ فَإِنَّهُ سَبِيلُهَا وَ لَا يَكُونُ أَوَّلُ ذَلِك إِلَّا لِخَطِيئَةٍ عَمِلَهَا... إلي آخرها. (علل الشرايع، ج ١، ص ١٠٨، باب ٩٦، علّة الطبائع و الشهوات و المحبات؛ بحارالأنوار، ج ٥٨، ص ٣٠٢، باب ٤٧، ما به قوام بدن الإنسان و ...)

فعلى هذا الأفعال الّتى لها تلك الدواعى و البواعث و المرجّحات و العلل و الغايات و المحرّكات و المقتضيات من الهوى و الشهوة و الأخلاق صارت متعلقة للأحكام العقلية و الشرعيّة، فمتعلق الأحكام ليست إلّا تلك الأفعال الّتى من مقتضيات الدّواعى و المرجّحات و العلل و الغايات و عليه أساس التكميلات و المجاهدات و التهذيب و التذكية و الجدّ و الإجتهاد و عليه أساس الإمتحانات و الإختبارات و العبادات و العروج الإختيارى فى المدارج المتعاليات و به يستحقّ الإنسان الزلفى و الحسنى و عليها يباهى هذا [تكون فى نسخة الدّامغانى عوض هذا، «الله و»] الملائكة الأطهار.

و كما أنّ هذه العليّة و المعلولية و المؤثرية و الإقتضاء الّتى هى فى الأشياء معلومة بالضرورة و ليست جاعليّة الحق بالنسبة إليها شبيهاً بها فتلك العلل و تأثيراتها و اقتضائاتها بل الجميع على أطوارها و أنحائها و اختلافاتها مجعولات بالذات فى عرض واحد و الحق جاعل بالذات لكلّها [: بكلّها، نسخة الدّامغانى] بلا تشبيه لا بنحو الفيضان و الترشح و الإفاده الإفاضة و الصدور. فبعد هذه العلية و المعلوليّة و التأثيرات و الإقتضائات الّتى بين الأشياء و الكائنات له ـ تعالى شأنه ـ بعين ذاته القهر و الغلبة و السلطان و المالكية و القدره الغير المتناهية على ترتب المعلولات على عللها و منعه لأنّ حيث ذاتها كعللها حيث المجعولية الذاتية بالنسبة إلى الحق فالعلة علة بالحق و المعلول معلول للعلة بالحق لا بالذات و ذلك عين المالكية و السلطنة و القدرة على ترتبها على عللها و منعها فلا بدّ فى مقام الترتب من رأيه و إذنه ـ تعالى شأنه ـ و حيث انّ موضوع قدرة الحق و رأيه و قهره و غلبته و سلطانه ـ تعالى ـ العلية و المعلولية و المؤثر و الأثر و المقتضى و المقتضى عند رأيه و إذنه و عدم منعه عن الترتب يمتنع بطلان العلية لأنّه خلف ظاهر لأنّ المفروض أنّ حيث ذات المعلول المعلولية لعلّتها غاية الامر عن إذنه و رأيه لمكان ورود القدرة و

السلطنة عليها [: عليهما، نسخة الدامغانى] فيمتنع أن لا يكون المعلول معلول العلة و الأثر أثر المؤثر و المقتضى عن المقتضى فلا يكون المعلول معلول القدرة و رأيه و إذنه للخلف فان المفروض انّ المعلول معلول العلة لا معلول القدرة كما انّه بديهى امتناع كون العلة و المؤثر و المقتضى مرجّحاً لقدرته ـ تعالى ـ لورود القدرة و الإستيلاء عليها كما لا يخفى. نعم قهره و غلبته و سلطنته على ترتب المعلول على العلة موجب لأن يكون ترتبه عليها و ترتب الأثر على المؤثر عن محض قدرته و رأيه ـ تعالى ـ، فكما انّ القدرة و قهره تعالى ليس فى عرض العلة و المقتضى و المؤثر كذلك لا يكون مرتبة المعلول مرتبة تحقّقه عن القدره و رأيه تعالى لورود القدرة و السلطنة على العلية و الإقتضاء فيكون وقوع المعلول عن العلة و المقتضى عن المقتضى و الأثر عن المؤثر عن محض القدرة و الرأى لا أنّ نفس ذات المعلول عن القدرة و الرأى فهنا أمران طوليان: سلطنة الحق و قهره و غلبته على منع ترتب المعلولات و الآثار و المقتضيات على عللها و مؤثراتها و مقتضياتها فعند الرأى و إذنه بالترتب يكون ذلك الترتب عن إذنه و رأيه فهذا يوجب تمجيده و ثنائه ـ تعالى شأنه ـ لوقوع المعلول عن العلة و الأثر عن المؤثر عن محض قدرته و اختياره تعالى، كذلك فى أفعال البشر الصادرة عن قدرتهم برأيهم فإنّ الأفعال و الأعمال المختلفة من حيث العلل و المقتضيات و المؤثرات و الإحتياج إلى الآلات و غيرها كلّها لا يكون من حيث الكون كائنة عن حيث كون الإنسان بل لا بدّ من كونها عن القدرة و الرأى الّتى عليها لأنّ حيث كون الإنسان حيث المجعولية لا يمكن أن يكون جاعلاً، فكون هذه الأفعال لا بدّ و أن يرجع إلى القدرة و الرأى و هذا يكون الإنسان جاعلاً لها بالقدرة و الرأى و هذا سرّ ورود القدرة عليها فإنّ لها الدواعى و المحرّكات و البواعث و المرجّحات و العلل الغائية و لها دخل فى تلك الأفعال بالضرورة، و لمالكية القدرة على الأفعال عن تلك الدواعى له القهر و الغلبة على كون الأفعال عن دواعيها و منع ذلك و له الرأى بأحد الطرفين على الآخر، و حيث أنّ القدرة و السلطنة واردة عليها لأنّ كون الأفعال يمتنع عن دواعيها و مقتضياتها بل لا بدّ من الكون بالقدرة و الرأى لهذا يمتنع إبطالها بالقدرة كما أنّها يمتنع أن يكون مرجّحات لأحد طرفى المقدور لأنّ القدرة مفاضة حال العمل بعد وجود الدواعى. و حيث انّ القدرة لا يوجب بطلان الإقتضائات و المحرّكات و الدواعى فى ظرف تحقق الأفعال عن تلك الدواعى لا يكون الأفعال من آثار القدرة بل هى من آثار الدواعى [لا تكون فى نسخة الدّامغانى عبارة: «فى ظرف تحقّق الأفعال... و آثاره الدّواعى»] و المرجّحات و العلل الغائية فأفعال البشر عن دواعيها و محرّكاتها و مقتضياتها يكون عن محض القدرة و بمجرّد رأيه لأنّ القدرة ليست فى عرض الدواعى و المحرّكات بل واردة عليها. لهذا لا يكون الأفعال الّتى من

آثار الدواعى و المحرّكات فى مرتبة الوقوع عن القدرة بل وقوع الأفعال عن الدواعى و المحرّكات و المقتضيات و المؤثرات يكون عن محض القدرة. فلا يصحّ أن يقال أنّ الأفعال المحرّمة و القبيحة من آثار القدرة. فكما لا يصحّ أن يقال انّ المعلولات و الآثار التكوينية معلولات الحق و آثاره بل المعلولات و الآثار معلولات و آثار لعللها و مؤثراتها و ترتب المعلولات على العلل يكون عن محض إذنه و رأيه ـ تعالى ـ كذلك الأفعال و القبائح البشريّة من مقتضيات الدواعى و المحرّكات كلّ يعمل على شاكلته و وقوع الأفعال عن تلك الدواعى عن محض القدرة المفاضة على البشر و الأفعال القبيحة و الشنيعة من آثار الدواعى و المرجّحات و المحرّكات و البواعث و وقوعها عن مقتضياتها و دواعيها يكون عن محض القدرة و عن رأيه البشرى، فإنّ الأفعال الصادرة عن البشر مختلفة فبعضها... [حذفت العبارة بعد «فبعضها» فى المصادر، المصحّح] و بعضها... [حذفت العبارة بعد «بعضها» فى المصادر، المصحّح] و بعضها آثار و مقتضيات لأشياء أُخرى إلّا انّها كلّها من حيث الكون لا يكون مجعولات لحيث كون الانسان بل لابدّ و أن يكون عن القدرة و الرأى الّتى يملكها الإنسان، فمن حيث الكون لا بدّ عن رأيه كما إذا شرب السمّ أو ألقى نفسه فى نارٍ مع قدرته على الإجتناب أو المنع عن تأثير السمّ و إطفاء النار فلم يمنع ذلك لا يكون أثر السمّ من تجميد الدم و الإحراق فعل القدرة و أثرها بل من السمّ و النار و لكن تجميد دمه بالسمّ و احتراقه بالنار تحقّق عن قدرته و رأيه كما لا يخفى، فبعد ما عرفت الكمال الذاتى الّذى يعبر عنه بأنّ له الرأى و الترجيح و الأمر بأحد الطرفين و انّه العلة الفاعلية ظهر إمتناع كون المرجحات و الدواعى عنه [تكون فى نسخة الدّامغانى عوض عنه، علل] فاعلية [: فاعليته، نسخة الدّامغانى] مع ما عرفت من أنّ القدرة واردة عليها فيمتنع كونها مرجّحات و علل فاعلية [: فاعليته، نسخة الدّامغانى] كما لا يخفى. نعم هذه الدواعى و المرجّحات و العلل الغائية هى الّتى تدور لَغْوية الفعل [: العلل، نسخة الدّامغانى] و عدم لَغْوية الفعل [: العلل، نسخة الدّامغانى] عليها، و حيث انّها تكون علة فاعلية [: فاعليته، نسخة الدّامغانى] لا يجب انتهائها إلى ما بالذات بل هى يوجب حسن الفعل و قبحه و بها يستحق الفاعل المدح و الذم و لو كانت راجعة إلى الغير. كذلك المشية و الإرادة معللة بالرأى فلا يجب انتهائها إلى المشية و الإرادة الذاتية. نعم لو كانت العلل الغائية علة فاعلية [فاعليّته: نسخة الدّامغانى] لابدّ و أنْ ينتهى إلى نفس ذات الفاعل و كذلك المشية و الإرادة لو لم يعلل بالرأى و كمال الذات لا بدّ و ان ينتهى إلى مشية ذات الفاعل و إرادة نفسه و بهذا ينحلّ الإشكال فى إجابة الحق لدعوات السائلين فإنّ الدعوات و إجابتها ليست علة لفاعلية الحقّ بل العلة رأيه و كمال ذاته و الإجابة غاية ترجع إلى الغير و توجب إتصاف الفعل بالحسن و يمدح و

يجد فاعله. (الجبر و التفويض (القضاء و القدر و البداء)، نسخة الدّامغانى، صص ٦٩ إلى ٧٤ و نسخة صدرزاده صص ٦٧ إلى ٧١)

يمكن أن يشبّه هذا البيان بأنّهﷺ ينكر إحراق النار و نقل شيء من مكان إلى مكان لحركة اليد و ما يشبه ذلك مما نجده بالحسّ؛ فإنّه أجاب عن هذه الشبهة في بيان آخر

فإن قلت إنّا نرى فى عالم الكون حسّاً و وجدانا تأثيرات و تأثّرات؛ فإنّ النار علّة للإحراق و نقل شيء من مكان إلى مكان معلول لحركة اليد و العالم مملوّ من التعلّلات و التأثيرات.

قلت: إنّ كلامنا سابقاً كان فى التّكونات العقليّة المتأخّرة عن الرأى و هو متأخّر عن العلم الذاتى و مثلها المخلوقات الخارجيّة. فكيانات النظام كلّها إنّما هى بالرّأى؛ سواء كان برأيه تعالى أو برأينا. فالرّأى يحرّك المفصلات الى تحريك الشيء لتحصيل النقل الى مكان آخر. فجواهر النظامات كلها برأيه تعالى. و أما الاعراض فبرأينا أو برأى مدبر النظام أو برأى الشياطين عند عدم تأثير رأينا. مثلاً اذا رفعت شيئاً فوقع من يدك من غير اختيارك فهذا بحسب رأى الملائكه او الشياطين بحسب الطاعة و المعصية. فوجود العليّة و التأثيرات فى عالم النظام و الخلق لاينافى ما قلنا. و نحن لاننكر تأثير النار فى الاحراق و لا تأثير الماء فى اطفاء النار لأنّ عالم النظام خلق كذلك محفوفاً بهذه التأثيرات و التعليلات و لكنّ كيان العلّة بالرّأى و نفس العليّة بالرّأى. وكذلك كيان المعلول بالرّأى وكذا تأثره. فجميع الأشياء جوهراً و عرضا شيئيّتها بالرّأى و الجواهر كلّها متشئ برأى الله تعالى و أمّا الاعراض فان بقى تحت اختيارنا فبرأينا و ان تخلف فبرأى الملك او الشياطين فإسترحنا عن كلّ الشبهات و توحيدنا بحمدالله صحيح مطابق لتوحيد حملة القرآن من أنّ جميع الأشياء تكوّنها و شيئيتها برأى الله تعالى جل جلاله حتى نفوسنا و رأينا برأى الله تعالى و ما تشاؤون الّا ان يشاء الله و لايلزم منه محذور الجبر لان شيئية رأينا كشيئية ارواحنا برأيه تعالى لكن نفس رأى العبد بيد الرّب و امّا الفعل الّذى يتعلّق الرأى به فتحت اختياره لانّه قبل ان تصل الى مرتبة الامضاء للعبد ان يحوّل رأيه عنه و يجعله على طرفه و ضده و نقيضه و هو فى مرتبة القضاء. و بعبارة اخرى شيئية نفس رأى العبد بالغير لأنّ العبد آية الرّب شرّفه الله تعالى باعطائه اصل الرّأى وكونه ذا رأى و هو مقام السلطنة على نفسه و اما تعلّقه بكيان الحسن او بكيان القبيح او لاكيانها تحت اختياره فصحّ الثّواب و العقاب و الشّرع و الدّين و الامر و النهى. فظهر مما قرّرنا انّ العليّة و المعلولية و التأثير و التأثر فى عالم النظام برأى الله تعالى و كلّها شيئية بالغير فظهر صحّة المعجزة للانبياء و انقلاب الخشبة ثعباناً وكذا عدم تأثير النّار لابراهيمعليه‌السلام وكونها برداً و سلاماً. (انوار الهداية، صص ٥٩ إلى ٦١).

٢ ـ شرح المؤلّف في تحقّق الفعل بمجرّد المشيّة و التعقّل في سائر آثاره.

معنا قوله خلق الله الاشياء بالمشيّة و خلق المشيّة بنفسها (بحارالانوار، ج ٥٤، ص ٥٦) بمعنى انّه كان فى علمه كيانه و لاكيانه متساويين؛ فعيّن الكيان بالرأى. فتكوّن من تعلّق الراى بالكيان. فتعلق الرأى به، مشية بالمعنى المصدرى. و نفس الكيان مشاء بمعنى حاصل المصدر. فكان كيانه فى العلم الذّاتى مكشوفا مع نقيضه. فتعيّن بالرأى. فالعلم عين الذات و الرأى فعل الذات فى مرحلة العلم الذاتى، مكشوف هو و نقيضه و سائر النظامات و نقيضها. فكان نفس المتعيّن فى علم الذات من غير ان يكون انفعالياً، لأنّه قبل كيانه. و ماكان حدّاً للعلم؛ لأنّ نقيضه معه مع ساير النظامات. ثمّ تعيّن بفعل الذات فى مرحلة المشية و هو عين المشية كماكان فى نفوسنا تعقّل الشىء و صورة البناء الفلانى بالرأى بعد كشف البنائات مع نقايضها؛ فمشيتها تعقّلها و تكوّنها فى عالم التعقّل كنفس تعقل اصل كيان البناء... (انوار الهداية، ص ٤٥).

٣ ـ قد بيّن المؤلّف تقدّس المشيّة عن الوجوب و الجواز و الإمكان لمخالفته مع الوجود و الماهيّة الاصطلاحية، في أثر آخر.

الراى ليس له وجود و لاماهية. امّا الماهيّة لما سبق انّها مفاهيم انتزاعيّة لاواقعية لها. و الاعيان الثابتة و المثل كلّها خيال و وهم. و امّا الوجود، فذاته نور مساوق للعلم و القدرة و مرتبته فوق مرتبة الراى؛ لانّ الوجود مرتبة الذات و الرأى مرتبة الفعل. (انوار الهداية، نور فى البداء، ص ١٠٩)

٢٣

الباب الثالث والعشرون من أبواب الهدى

معرفة طريق معرفة ربّ العزّة فی العلوم الإلهيّة ومعارفها على خلاف ما فی العلوم والمعارف البشريّة

فعلى العلوم البشريّة باب المعرفة بوجه هو التعلّم للعلوم الفلسفيّة، وأمّا باب كمال المعرفة فطريقه التسليم بين يدى الشيخ كى يوصله بمساعدته وتربيته إلى حال التجريد والمعاينة[1] فإنّه يمتنع حصول الفناء والعيان إلّا بالتجريد، و لا يحصل التجريد بلا تسليم بين يدى من يجرّده وهو الشيخ والقطب، فالمعراج هوالتجريد وهو النوم الاختيارى بين يدى من يربّيه حتّى يصل إلى المعاينة والفناء فى الوجود الّذى هو ربّ العزّة عندهم، فالصلاة بمعزل عن العروج إلى مرتبة الفناء لأنّها ليست إلّا الأعمال المتقوّمة بالالتفات إلى معانيها و ما يخاطب به ربّه.

وأمّا باب المعرفة فى العلوم الإلهيّة كمال المعرفة بالعقل والعلم فإنّ بكمال المعرفة بهما يعرف طريق معرفة ربّ العزّة فيعرف أنّ عمدة الحجاب

هي المعقولات والمعلومات والموهومات، وأنّ عرفانه بحقيقة المعرفة ورؤيته تعالى لايكون إلّا به، وذلك يدور مدار إذنه تعالى ومشيّته، ولهذه الجهة ليس الرسول الأكرم والإمام إلّا الهادى إلى طريق ربّ العزّة، فغاية التعليمات في العلوم الإلهيّة معرفة العجز عن المعرفة بالعقول و العلوم و وجوب الحيرة وخروجه تعالى عن حدّ النفى والتشبيه.

فطريق الحكماء والفلاسفة العلم الحصولى وهو العقل عندهم.

وطريق العرفاء والصوفيّة التجريد والسير والسلوك مع المرشد والمربّى.

وربّ العزّة عند الحكماء هو حقيقة الوجود فى درجة الشدّة بلا مشيّة وبداء.

وعند الصوفيّة هو تعالى عين حقيقة الوجود وحقيقة الماهيّات وواقعيّتها وفعليّتها، وهو المتطور المتشأن.

وطريق الحكماء ينتهى إلى الماديّة والدهريّة.

وطريق الصوفيّة ينتهى إلى الصلح بين الكلّ ويثبت السحر للأنبياء فإنّهم[الف] جعلوا جميع المعجزات من قبيل هذه التصرّفات الّتى توهّموها من شعب الولاية.

وأمّا طريقه تعالى فى العلوم الإلهيّة فهو النور وهو العقل الّذى باب العلم، ولهذه الجهة يثير الأنبياء دفائن العقول، ويعلّمون الناس الكتاب والحكمة، ويخرجونهم من الظلمات إلى النور بإذن ربّهم إلى صراط العزيز الحميد، و لا نهاية لإثارة العقول والإخراج إلى النور، ويعرفون بالعقل و العلم علوّ ربّ العزّة من أن يعرف بغيره فينتج التسبيح ومحو الموهومات وصحو المعلومات الّتى تعلّموها من الآباء و الأمّهات الجسمانيّة و الروحانيّة[٢].

وحيث أنّ الطريق فى العلوم الإلهيّة العقل والعلم فهما الحجّتان على حقّيّة الدعوة بخلاف العلوم البشريّة والمكاشفة الصوفيّة فإنّه لا برهان على حقّيّتها إلّا

(الف) صدرزاده: و إنّهم.

اليقين الّذى لا أمان لخطائه، وطريق الصوفيّة عين حركة المجانين لأنّ التسليم بين يدى الغير حتّى يتصرّف فى نفس الإنسان فعل المجانين والنسوان.

تذییلات الباب الثالث و العشرون

۱ ـ من ضروریات السلوك إتباع الشیخ و الإستاذ و التسلیم بین یدیه علی ماُنقل من أكابر السلوك.

و بالجمله چون قدم در این مرحله [سلوك الی الله] نهاد اول چیزی که او را لازم است علم به احکام طب روحانی است که مصالح و مفاسد و فضائل و رذائل و دقایق و خفایا و حیل و مکاید نفس و سائر جنود ابلیس را بداند. و این فقه نفس است، چنانکه فروع احکام، فقه جوارح است. و معلم فقه نفس، عقل است چنانکه معلم فقه جوارح، فقیه و حدیث العقل دلیل المومن و حدیث ان لله علی الناس حجتین حجة ظاهرة و حجة باطنة. اما الظاهرة فالرسل و الانبیاء و الائمة و اما الباطنة فالعقول به این دال است. لکن چون اکثر عقول به واسطه دخول در عالم طبیعت و مکاوحت جنود وهم و غضب و شهوت مکدر و از درك دقائق مکائد جند شیطان و طریق غلبه بر ایشان قاصر لهذا در این مرحله نیز از رجوع به شرع و قواعد مقرره در آن چنانکه فرموده اند: بعثت لاتمم مکارم الأخلاق ناچار است... (تا آنجا که می‌گوید:) چه بسی از ایشان به لباس درویش ملبّسند. پس چاره‌ای از همراهی استاد و شیخ و مراقبت آن در همه احوال نیست. و عرض حال بر او در هر عقبه لازم است. و از این است که سالکان راه مدتهای متمادیه در خدمت استاد بسر برده‌اند و دقیقه‌ای از حضرت او غائب نشده.(رساله سیر و سلوك منسوب به

بحر العلوم، سید مهدی طباطبائی نجفی، با مقدمه و شرح سید محمد حسین طهرانی، انتشارات حکمت، چاپ دوم پائیز ۱۳۷۰، صص ۱۲۰ الی ۱۲۸.)

بیست و یکم [از لوازم سلوك الی الله] شیخ و استاد: و این بر دو گونه است: استاد خاص و استاد عام. استاد خاص آنستکه بخصوصه منصوص و مخصوص به اشاره و هدایت است که نبی و خلفای خاصه اوست. و استاد عام آن بود که به خصوص مأمور به هدایت نباشد ولکن داخل در عموم فأسألوا اهل الذکر إن کنتم لا تعلمون (نحل، ۴۳) باشد. و سالك را در هیچ حالی چاره‌ای نیست از استاد خاص اگرچه به وطن مقصود رسیده باشد. چه آداب وطن را می‌آموزد و والی آن مملکت نیز اوست. و ضرورت عام در حال سلوك است، بلکه در اواخر سلوك که حصول تجلیّات ذاتیه و صفاتیه شد نیز همراهی او در کار و آنچه از ارباب سلوك درباب آداب و ارادات خدمت شیخ ذکر کرده‌اند مراد استاد خاص است اگرچه در عام نیز به واسطه قیام او در هدایت مقام خاص به حسب تفاوت مراتب ملاحظه ادب و ارادت لازم است. و آنچه اثر می‌فهمند از توقف سلوك بر شیخ آنستکه طلب سلوك بی‌راهنمائی شیخ و استاد و متابعت او صورت نبندد. و این اگرچه چنین است ولکن مرحله دیگر نیز هست از این بالاتر، چه مرافقت استاد خاص در جمیع احوال بر ترتیب مظاهر، چنانچه رمزی از آن بیاید، از اهم شرایط و اعظم لوازم است و مرافقت استاد عام نیز سیّما از برای مبتدی أولی و انسب.(همان صص ۱۶۶ الی ۱۶۸)

۲ ـ فقد أشار المؤلف﷫ في أثر آخر إلى وجدان الرب بتزكية الرسول و كيفيّتها.

و طريق وجدانه فلابد من تزكية الرسول ايّاهم بتذكرهم بالآيات و العلامات لقدسه و علوّه عن تلك الاوصاف و هدايتهم الى طريقه و بعد ذلك يذكّرهم به تعالى حتى يجدوا معرفتهم ايّاه تعالى شأنه و البرهان على تلك المعرفة كما هو المنصوص فى الرواية وجدان الانسان عند ملاقات بعض الناس معرفته و تعلّق قلبه و أنسه به و نظير ذلك يكون المعرفة بالرّب تعالى و الحبّ له و السكون و الاطمينان به و هكذا بالنسبة الى الرّسول و الائمة فإنّهم أولى بذلك و هذا هو طريق التذكر الى من يعرفونه من الخالق الرّب العظيم و المخلوقين و كما ان عدم رؤية الحقّ و الوصول الى

حضرته و الشهود بنوره لبعض النّاس لا ينافى دعوة الرّسول ﷺ و بشارته. كذلك عدم تذكر بعضهم لعالم العهد و الميثاق نفسه لا ينافى تحقق هذا العالم و كما أنّ لرؤية الحق و الوصول الى حضرته طريق يهدى اليه الرّسول و لابدّ من سلوكه، كذلك التذكّر بعالم العهد و الميثاق لا يتحقّق إلّا بإفاضة الحقّ نور العلم بذلك العالم كى يتنبّه الانسان عن نومه و يموت قبل موته و يستيقظ و الناس نيام اذا ماتوا انبتهوا. و لهذا السّر يختلف تذكّر الانسان الى الرّب العزيز الحميد و يكون كلّ من كان على الفطرة الاوليّة بحيث لم يسمع من أحد شيئا و لم يعقد قلبه على شيء بمجرّد التذكّر الى ربّ العزّة يتذكّر به و يعرفه و يجده و كلّ من سمع شيئا أو اعتقد صانعه بوجه أو بصفة يحتجب لامحالة لخروجه عن فطرته الاوليّة. فالواجب على العالم أوّلاً الإقدام بتزكية القلب و صحو الموهومات و محو المعلومات عن نفسه و ارجاع الفطرة الى الحالة الاوليّة ثم التذكر الى ربّه العزيز جلّت عظمته و الحمد لله كما هو اهله. (فى وجه اعجاز كلام الله المجيد، نسخة صدر زاده، ص ١٦ و نسخة الدّامغانى، ص ١٦)

٢٤

الباب الرابع والعشرون من أبواب الهدى

معرفة اختصاص حجّته الخوارق للعادات لأشخاص الأنبياء و خلفاء الله و أنّ صدورها من غيرهم امتحان للناس و نفس هذا الشخص

فنقول: ومن غرائب العلوم الإلهيّة فى باب النبوّة والرسالة والإمامة ما أنزل الله تعالى فى كتابه من امتحان الناس بفعل السامرى، فيظهر أنّ مجرّد خرق العادة لا يكون حجّة من الله على صدق المدّعى إلّا إذا حكم العقل ببرهانيّة ذلك، وأمّا إذا حكم العقل بأنّ الدعوة باطلة أو أنّ صاحب الدعوة لا يليق بالرسالة والخلافة لا يكون خرق العادة إلّا امتحاناً واختباراً. فلو صدر من الصوفى آلاف خوارق لا يكشف عن ولايته لأنّ الدعوة إلى التسليم بين يدى الغير دعوة باطلة فضلاً عمّا يدّعون إليها ممّا قامت العقول والعلوم الإلهيّة كلّها على بطلانها لأنّها توجب

إنكار أبده البديهيّات وإنكار الحسن والقبح و(توهم)[الف] حقّيّة كلّ دين وكلّ أمر وكلّ مذهب، وتكذيب جميع الأنبياء فى دعوتهم.

(الف) صدرزاده.

٢٥

الباب الخامس والعشرون من أبواب الهدى

الصلاة[1]

وهـــی غــاية الديــانة الإلهـــيّة، وغــاية وضـــع الأحكـام السماويّـة، وتربية البشر بتلك التكاليف من أوّل الطهارات إلى آخر الديـات فـهی غـاية الغايات، وأعظم الفضائل والمواهب الإلهيّة للبشر، ونتيجة الرسـالة والخـلافة الإلهيّة، لأنّ ربّ العزّة جلّت عظمته الّذی خلق جميع العوالم (الف) محبوب بالجبلّة والفطرة لكلّ مخلوق ومعشوق لجميعهم، فالكلّ يطلبون مـعرفته ويخـطئون فی طريق المعرفة، ولمّا كانت المعرفة به تعالى شـأنه وليس إلى ذی العـرش سـبيل، وهب هذه الأُمّة أعظم المواهب بالصلاة وجعلها معراجاً إلى قـربه و مـعرفته و عيانه كی يعاينوا شهادة الله تعالى شأنه على صدق الهادی إليه تعالى بل من عدم

(الف) يكون فی المصدر و فی نسخة صدرزاده «خلق جميع العوالم حيث أنّه تعالى»، لكن المؤلّف حذف «حيث أنّه تعالى» فی تصحيحه المصدر.

تناهى رأفته ورحمته و إكرامه رسوله أنّه تعالى أوجب على الأُمّة بعض هذه الصلوات كما لايخفى. فإنّ صاحب الشريعة فى معراجه الجسمانى قد شرع له هذا المعراج الروحانى فرأى عظمة ربّه فقرّبه ربّ العزّة تعالى شأنه فجعل الصلاة معراجاً لأُمّته أيضاً.

و روح ذلك أنّ المعرفة لمّاكانت به تعالى شأنه وأمرها بيده فعليه[الف] أن يعرف نفسه لعبده وشهود هذا المحبوب وملاقاته ومعرفته به تعالى، فجعل فى الأرض لنفسه بيوتا و سمّاها مساجد، وقرّر لوقت معرفة المحبوب وشهوده ولقائه أوقات الصلوات، وقرّر الإعلان بأوقات تلك المعراج، ووظّف وظائف الحضور من طهارة البدن و اللباس، وكيفيّة اللبس [ب]، وكان الأساس فى المعرفة والشهود الحضور بين يدى ربّ العزّة والتوجّه إليه بالتكبير والتحميد والتقديس والدعاء والخضوع والخشوع والتذلّل، وهذا معنى الصلاة كى يرتفع الحجب بين القلوب وربّ العزّة، وتحضر الملائكة وتنزل الرحمة والبرّ من الرئوف الرحيم، ويعطى السؤلات، ويجيب الدعوات، ويعطيهم مواهبه بعد ذلك المعراج.

ولهذه الجهة كانت الصلاة ركن الدين وعموده لأنّ بها تحصل غاية الغايات ، فجميع الأحكام و الوظائف مقدّمة لهذه الصلاة و إقامتها، فإنّ بها ينتظم الدنيا و يحصل المقدّمات، والنتيجة تحصل بهذه العبادة، ولهذا تكون قرّة عين الرسول فى الصلاة، وكانت ملاذ الأئمّة، وكانوا يبتدئون بها فى مقام طلب الحاجات، و ورد فى الشريعة صلوات كثيرة مستحبّة و صارت قربان كلّ تقى، ولهذه الجهة قام العلماء الأعلام والفقهاء العظام لضبط حدودها وأحكامها، وصارت فى غاية الأهمّيّة، فإنّ [ج] معراج المسلمين و مقام قربهم و معرفتهم و شهودهم و لقائهم و وصالهم

(الف) صدرزاده: و عليه تعالى.

(ب) صدرزاده: اللفظ.

(ج) صدرزاده: فإنّها.

بربّ العزّة تعالى شأنه و مقام شهود شهادة الله على صدق دعوة الرسول و خلافة خلفائه و أنّهم الدعاة إلى سبيل الله و السبيل إليه. فما أعظم قدر هذه الصلاة و ما أعظم النتيجة الحاصلة منها و لم يهدم هذا العمود إلّا العلوم البشريّة و ترويج خلفاء الجور من الصوفيّة، و بذلك انهدمت المساجد و بُنيت الصوامع، و استُخِفَّ بالصلاة، و أُقيمت التجريدات و المكاشفات.

فمن عرف قدر الصلاة يعرف أنّ معرفة ربّ العزّة تعالى شأنه لايحتاج إلى تجريد و تنويم اختياريّ، و أنّه في كمال العقل و العلم و الاشتغال بالتكبير و التسبيح يشهد ربّه تعالى شأنه، و حيث أنّه لا غاية لمعرفته تعالى و لا نهاية لدرجاتها لابدّ من الصلاة إلى آخر العمر. و من ذاق حلاوة الإيمان و وصل إلى نتيجة الصلاة يعرف أنّ سرّ المجيء إلى الدنيا و الوقوع فى هذا السجن هو المعرفة لأنّ الممكن لايكمل معرفته إلّا بالمجيء فى دار الفقدان و الوجدان، و التقلّب فى الأحوال كى يحصل له درجات المعرفة الّتى لا تحصل إلّا فى مثل هذه الدار فبذلك يعرف سرّ صيرورتها دار المحنة، فإنّ الانسان لو لم يشهد حال الذلّة و الفقر و الطفوليّة لا يعرف قدر العزّة و الغنى و الرجوليّة، فلم يعرف من به هذه الغنى و العزّة، و ما لم يجد ألم الحجاب والجهالة لا يعرف قدر المعرفة والعلم والمعاينة.

فمن عرف كنه الممكن ومحدوديّة ذاته وعرف عدم تناهى معرفة ربّ العزّة يعرف أنّه لايتمكّن من تحمّل معرفة من لا نهاية لمعرفته فى كمالاته و لا غاية لعزّته وجلاله إلّا بالسير فى الأحوالات فى هذا العالم. فمن أوجب الواجبات حمده تعالى على الإنزال فى دار المحنة والاختبار، وله الحمد كما هو أهله.

ففى دعاء العرفة:

«إلَهِي عَلِمْتُ بِاخْتِلَافِ الْآثَارِ وَ تَنَقُّلَاتِ الْأَطْوَارِ أَنَّ مُرَادَكَ مِنِّي أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لَا أَجْهَلَكَ فِي شَيْء» إلى أن قال صلوات الله عليه: «أَنْتَ الَّذِى لَا إِلَهَ غَيْرُكَ تَعَرَّفْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ فَمَا جَهِلَكَ شَيْءٌ وَ أَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ

فَرَأَيْتُكَ ظَاهِراً فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ أَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ». [الف]

وتحصل من جميع ما ذكّر به القرآن المجيد والرسول الكريم وأمير المؤمنين والائمّة المعصومين أنّ روح علوم القرآن أنّ من أسلم واتّق وأحسن أنزل الله فى قلبه نوراً جديداً عجيباً يمتنع خفائه له لأنّه مظهر بشدّة عجيبة حال فقدانه لهذا النور، فيعلم بهذا النور جهله، ويبصر بهذا النور عماه فى السابق عمّا يبصرها بعد وجدانه النور، ويسمع بهذا النور صممه فى السابق فيشرح [ب] صدره فيمشى بهذا النور.

هذا حقيقة علم القرآن وهدايته تعالى خصوص المسلمين المتّقين المحسنين ، و لايهدى الكافرين والفاسقين والظالمين، وروح معارفه إلى أنّ الله العزيز الجبّار يعرِّف نفسه لعباده المؤمنين المتّقين المحسنين فيجدونه (به) [ج] ويعرفونه ويعرفون أنّه تعالى هو الحيّ العليم الحكيم الرؤوف الرحيم القريب المجيد، فيكتب فى قلوبهم الإيمان ويؤيّدهم بروح منه، وينزل عليهم السكينة. فعند حصول هذه المعرفة وهذا القرب يعرف احتجابه واحتجاب البشر، وبُعده وبُعدهم عن ساحة قدس ربّ العزّة، ونسبة ظهور ألوهيّة ربّ العزّة وربوبيّته، وأنّه الملك العزيز الجبّار القدّوس المتكبّر، وأنّ نور الوجود والعلم غير ربّ العزّة بالنسبة إلى ظاهريّة الوجود، ونور العلم نسبة الغير المتناهى إلى المتناهى، والحمد لله كما هو أهله.

(الف) بحارالانوار، ج ٩٥، ص ٢٢٥، باب ٢ـ أعمال خصوص يوم عرفة... .

(ب) صدرزاده: و يشرح.

(ج) صدرزاده.

تذييلات الباب الخامس و العشرون

١ ـ نرجع المحققين في حقيقة الصلاة و شأنها في المعارف الإلهيّة إلى رسالة «غاية المنى و معراج القرب و اللقاء» للمؤلّف‌ ﷺ و هي في ثلاثة أبواب و نذكر هاهنا عبارات من بابها الثاني في حقيقة الصلاة.

المقام الثانى فى كشف حقيقة الصلاة؛ فنقول بعد ماثبت من انّ الالفاظ علامات و سمات للحقائق و المعنى و المفهوم ليس الّا الحقيقة. ان الصلاة باتفاق اللغويين و المسلم عند الفقهاء رضوان الله عليهم هى الدعاء. و ظاهر ان الدعاء لايكون الامتعدياً و الصلاة لايستعمل الّا لازما. فيظهر عدم الترادف فيهما. فحقيقة الامر انّ الدعاء ليس هو النداء بل النداء من احد انحاء الدعاء و الدعاء هو التوجه و الاقبال الى الغير من حيث انه توجيه المدعوّ الى الداعى فانه يطلق على الادعية المأثورة حقيقة و كلها توجهات الى الله تعالى بالثناء و التحميد و طلب المغفرة و المسئلة. و الصلاة عبارة عن التوجه الى الغير من غير تقييده بكونه توجيها للغير الى الداعى و استعمال الصلاة فى هذا المعنى و عدم نقله منه الواضحات، لانّ صلواة الأمّة على النّبى ليس الّا بمعنى اللغوى فقولهم اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد طلب لتوجهاته تعالى اليه و الى آله و قوله عزوجل: «انّ الله و ملائكته يصلّون على النّبى» كاشف عن وحدة المستعمل فيه....

المستدركات الروائية

مستدركات المقدّمة

(١*) بحارالأنوار، ج ٢، ص ٥٦،باب ١١ـ صفات العلماء و أصنافهم...

ح ٣٦ـ و قَالَ عليه السلام إنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ الله إلَيْهِ عَبْداً أَعَانَهُ الله عَلَى نَفْسِهِ... قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لله سُبْحَانَهُ فِى أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَ تَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ كَشَّافُ عَشَوَاتٍ مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ دَفَّاعُ مُعْضِلَاتٍ دَلِيلُ فَلَوَاتٍ.

(٢*) ذلك المصدر: قَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمّاً وَاحِداً انْفَرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَ مُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى.

(٣*) تشير الأخبار الواردة فى ذيل هذه الآية إلى أنّ: يكون اخراج النّاس من الظّلمة إلى النّور بالنّبى صلى الله عليه وآله؛ الإخراج من الظلمة إلى النّور يعنى من الكفر إلى الإيمان. و المراد من الصّراط هو الطريق الواضح و الإمامة للائمة عليهم السلام

الف / البرهان فى تفسير القرآن، ج٣، ص ٢٨٥، بحارالأنوار ج ٩، ص ٢١٧، باب ١ـ احتجاج الله تعالى على أرباب الملل المختلفة فى القرآن الكريم...

ح ٩٦ـ [تفسير القمى] الر كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ يَعْنِى مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ إِلى صِراطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ وَ الصِّرَاطُ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ وَ إِمَامَةُ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام.

بحارالأنوار ج ٩٠، ص ٢١، باب ١٢٨ـ ما ورد عن أمير المؤمنين صلوات الله عليه فى أصناف آيات القرآن و أنواعها .

... وَ قَالَ سُبْحَانَهُ فِى سُورَةِ الْبَقَرَةِ الله وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ يَعْنِي مِنْ ظُلْمَةِ الْكُفْرِ إِلَى نُورِ الْإِيمَانِ فَسُمِّيَ الْإِيمَانُ هَاهُنَا نُوراً وَ مِثْلُهُ فِي سُورَةِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ.

(٤*) تبيّن الرّوايات بعض العبارات فى هذه الآية:

الف ـ الّذين آمنوا و هو أميرالمؤمنين و الائمة عليهم السلام و «الّذين كفروا» الّذى لم يذكره المؤلّف فى كلامه هم ظالمى آل محمّد عليهم السلام .

بحارالأنوار، ج ٨٩، ص ٢٦٤، باب ٣٠

الله وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ هُمُ الظَّالِمُونَ آلَ مُحَمَّدٍ أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ وَ هُمُ الَّذِينَ تَبِعُوا مَنْ غَصَبَهُمْ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ وَ الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينَ كَذَا نَزَلَتْ.

ب ـ الإخراج من الظّلمة إلى النّور، بنائاً على الرّوايات يدلّ على مشيّة البارى جلّ اسمه فى تحويل العباد من الكفر إلى الإيمان و أيضاً يدلّ على شمول عفوه و توبته مؤمنى ولاية الائمة عليهم السلام .

بحارالأنوار، ج ٢٣، ص ٣١٠، باب ١٨ـ أنهم أنوار الله و تأويل آيات النور فيهم عليهم السلام ...

ح ١٢ـ [تفسير العياشى] عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ قَصَّ أَبُو عَبْدِ الله عليه السلام قِصَّةَ الْفَرِيقَيْنِ جَمِيعاً فِى الْمِيثَاقِ حَتَّى بَلَغَ الِاسْتِثْنَاءَ مِنَ الله فِى الْفَرِيقَيْنِ فَقَالَ إِنَّ الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ الله لَهُ فِيهِمَا الْمَشِيَّةُ فِى تَحْوِيلِ مَا شَاءَ فِيمَا قَدَّرَ فِيهَا حَالٍ عَنْ حَالٍ وَ الْمَشِيَّةُ فِيمَا خَلَقَ لَهُمَا مِنْ خَلْقِهِ فِى مُنْتَهَى مَا قَسَمَ لَهُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ وَ ذَلِكَ أَنَّ الله قَالَ فِى كِتَابِهِ الله وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ فَالنُّورُ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ عليهم السلام وَ الظُّلُمَاتُ عَدُوُّهُمْ.

مستدرك‌الوسائل، ج ٨، ص ١٧٥، ١٨ـ باب جملة مما يثبت به الكفر و الارتداد...

ح ٧ ـ٢٢٤٢٦، وَ عَنْ مِهْزَمٍ الْأَسَدِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللهِ وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَأَغْفِرَنَّ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ دَانَتْ بِكُلِّ إِمَامٍ مِنَ اللهِ وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا سَيِّئَةً قُلْتُ فَيَعْفُو عَنْ هَؤُلَاءِ وَ يُعَذِّبُ هَؤُلَاءِ قَالَ نَعَمْ إِنَّ اللهَ يَقُولُ اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ.

ثُمَّ ذَكَرَ الْحَدِيثَ الْأَوَّلَ حَدِيثَ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ وَ زَادَ فِيهِ فَأَعْدَاءُ عَلِيٍّ عليه السلام أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ هُمُ الْخَالِدُونَ فِي النَّارِ وَ إِنْ كَانُوا فِي أَدْيَانِهِمْ عَلَى غَايَةِ الْوَرَعِ وَ الزُّهْدِ وَ الْعِبَادَةِ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِعَلِيٍّ عليه السلام هُمُ الْخَالِدُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ إِنْ كَانُوا فِي أَعْمَالِهِمْ عَلَى ضِدِّ ذَلِكَ.

الكافي، ج ١، ص ٣٧٥، باب فيمن دان الله عز و جل بغير إمام من الله جل جلاله...

ثُمَّ قَالَ أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ يَعْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ لِوَلَايَتِهِمْ كُلَّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللهِ وَ قَالَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ إِنَّمَا عَنَى بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِيَّاهُ مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ فَأَوْجَبَ اللهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَّارِ فَأُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ.

ج ـ النّور فى هذه الآية هو نور التّوبة و المغفرة و أيضاً هو آل محمّد صلى الله عليه و آله. مستندنا فى نور التّوبة و المغفرة رواية (الكافى ج ١، ص ٣٧٥، باب فيمن دان الله عزّوجلّ بغير امام من الله جلّ جلاله... ص ٣٧٤) و فى آل محمّد عليهم السلام رواية (بحارالأنوار ج ٢٤، ص ٣١٠، باب ١٨ ـ أنّهم أنوار الله و تأويل آيات النور فيهم... ص ٣٠٤).

(٥*) هذه الآية تشير الى نورية ذوات الرّسول و الائمه عليهم السلام بناءاً على ما فى الرّوايات.

البرهان فى تفسير القرآن، ج ٢، ص ٢٦٢ سورة المائدة(٥): آية ٥١.

قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِينٌ على بن إبراهيم: يعنى بالنور: النبى و أمير

المؤمنين و الأئمة عليهم السلام.

بحارالأنوار ج ۹، ص ۱۹۷، باب ۱ـ احتجاج الله تعالى على أرباب الملل المختلفة فى القرآن الكريم...

ح ۴۸ ـ [تفسير القمى] وَ مِنَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّا نَصارى أَخَذْنا مِيثاقَهُمْ قَالَ عَنَى أَنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَبْدٌ مَخْلُوقٌ فَجَعَلُوهُ رَبّاً فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ قَوْلُهُ يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَالَ يُبَيِّنُ النَّبِيُّ ص مَا أَخْفَيْتُمُوهُ مِمَّا فِي التَّوْرَاةِ مِنْ أَخْبَارِهِ وَ يَدَعُ كَثِيراً لَا يُبَيِّنُهُ قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِينٌ يَعْنِى بِالنُّورِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام.

بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۱۱۸، باب ۶ـ أسمائه صلى الله عليه وآله و عللها و معنى كونه صلى الله عليه وآله أمياً...

وَ سَمَّاهُ [النبى صلى الله عليه وآله] نُوراً فِى قَوْلِهِ تَعَالَى قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِينٌ.

(۶*) أما هذه الآيات فهى تحتوى على ثلاثة امور هامّة بناءً على ما حصلنا عليه فى الرّوايات:

الف ـ اذكروا الله ذكراً كثيراً:

تشير الرّوايات إلى أنّ ذكر الله جلّ ذكره من أهمّ التّكاليف الّتى لا حدّ لها و يجب أن يراعىٰ فى جميع الأحوال و ذكر الله عزّوجلّ لا ينحصر باللّسان بل يجب على المؤمن أن يتوجّه إلى الله فى إجتناب المحارم و العمل بالطّاعة فهما من ذكر الله تعالى. أمّا الرّوايات:

لكلّ شىء حدّ و ليس للذّكر حدّ:

الكافى، ج ۲، ص ۴۹۸، باب ذكر الله عزّوجلّ كثيراً...

ح ۱ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرَ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ فَرَضَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْفَرَائِضَ فَمَنْ أَدَّاهُنَّ فَهُوَ حَدُّهُنَّ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَمَنْ صَامَهُ فَهُوَ حَدُّهُ وَ الْحَجَّ فَمَنْ حَجَّ فَهُوَ حَدُّهُ إِلَّا الذِّكْرَ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَرْضَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدّاً يَنْتَهِى إِلَيْهِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثِيراً وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا فَقَالَ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ

حَدّاً يَنْتَهِى إِلَيْهِ قَالَ وَ كَانَ أَبِى ﷺ كَثِيرَ الذِّكْرِ لَقَدْ كُنْتُ أَمْشِى مَعَهُ وَ إِنَّهُ لَيَذْكُرُ الله وَ آكُلُ مَعَهُ الطَّعَامَ وَ إِنَّهُ لَيَذْكُرُ الله وَ لَقَدْ كَانَ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ وَ مَا يَشْغَلُهُ ذَلِكَ عَنْ ذِكْرِ الله وَ كُنْتُ أَرَى لِسَانَهُ لَازِقاً بِحَنَكِهِ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا الله وَ كَانَ يَجْمَعُنَا فَيَأْمُرُنَا بِالذِّكْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَ يَأْمُرُ بِالْقِرَاءَةِ مَنْ كَانَ يَقْرَأُ مِنَّا وَ مَنْ كَانَ لَا يَقْرَأُ مِنَّا أَمَرَهُ بِالذِّكْرِ وَ الْبَيْتُ الَّذِى يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذْكَرُ الله عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ الْبَيْتُ الَّذِى لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ لَا يُذْكَرُ الله فِيهِ تَقِلُّ بَرَكَتُهُ وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ الله ﷺ أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ لَكُمْ أَرْفَعِهَا فِى دَرَجَاتِكُمْ وَ أَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ وَ خَيْرٍ لَكُمْ مِنَ الدِّينَارِ وَ الدِّرْهَمِ وَ خَيْرٍ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ فَتَقْتُلُوهُمْ وَ يَقْتُلُوكُمْ فَقَالُوا بَلَى فَقَالَ ذِكْرُ الله عَزَّ وَ جَلَّ كَثِيراً ثُمَّ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ أَكْثَرُهُمْ لله ذِكْراً وَ قَالَ رَسُولُ الله ﷺ مَنْ أُعْطِيَ لِسَاناً ذَاكِراً فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ قَالَ فِى قَوْلِهِ تَعَالَى وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ قَالَ لَا تَسْتَكْثِرْ مَا عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ لله.

أشدّ الفرائض على العباد ذكر الله تعالى و لا ينحصر بما تَفوَّهت به الألسنة، بل يكون اجتناب المحارم و العمل بالطّاعات من ذكر الله عزّوجلّ.

الكافى، ج ٢، ص ٨٠، باب اجتناب المحارم...

ح ٤ ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ الله ﷺ قَالَ مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ الله عَلَى خَلْقِهِ ذِكْرُ الله كَثِيراً ثُمَّ قَالَ لَا أَعْنِى سُبْحَانَ الله وَ الْحَمْدُ لله وَ لَا إِلَهَ إِلَّا الله وَ الله أَكْبَرُ وَ إِنْ كَانَ مِنْهُ وَ لَكِنْ ذِكْرَ الله عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فَإِنْ كَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَ إِنْ كَانَ مَعْصِيَةً تَرَكَهَا.

الكافى، ج ٢، ص ٩٠، باب الصبر...

ح ١١ـ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ الله عَلَيْهِ الصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَسَنٌ جَمِيلٌ وَ أَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ الصَّبْرُ عِنْدَ مَا حَرَّمَ الله عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْكَ وَ الذِّكْرُ ذِكْرَانِ ذِكْرُ الله عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ الله عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَيْكَ فَيَكُونَ حَاجِزاً.

ذكر الائمّة ﷺ ذكر الله تعالى.

وسائل‌الشيعة، ج ٣٦، ص ١٩٨، ٧ـ باب استحباب ذكر الرّسول ﷺ و ذكر الله

فی کل مجلس و ذکر الأئمةعليهم السلام معه و كراهة ذكر أعدائهم .

ح ٩١٠٥ـ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهعليه السلام قَالَ مَنْ ذَكَرَ الله كُتِبَتْ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَ مَنْ ذَكَرَ رَسُولَ اللهصلى الله عليه وآله كُتِبَتْ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ لِأَنَّ الله قَرَنَ رَسُولَهُ بِنَفْسِهِ.

الکافی، ج ٢، ص ١٨٦، باب تذاكر الإخوان...

ح ١ـ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهعليه السلام يَقُولُ شِيعَتُنَا الرُّحَمَاءُ بَيْنَهُمُ الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا الله إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ الله إِنَّا إِذَا ذُكِرْنَا ذُكِرَ الله وَ إِذَا ذُكِرَ عَدُوُّنَا ذُكِرَ الشَّيْطَانُ.

ينبغی للمؤمن أن يذكر الله فی جميع أحواله:

الکافی، ج ٢، ص ١٤٥، باب الإنصاف و العدل...

ح ٧ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهعليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهصلى الله عليه وآله سَيِّدُ الْأَعْمَالِ إِنْصَافُ النَّـاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَ مُوَاسَاةُ الْأَخِ فِی الله وَ ذِكْرُ الله عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

الکافی، ج ٢، ص ٤٩٧، باب ما يجب من ذكر الله عزّوجلّ فی كلّ مجلس...

ح ٦ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهعليه السلام قَالَ لَا بَأْسَ بِذِكْرِ الله وَ أَنْتَ تَبُولُ فَإِنَّ ذِكْرَ الله عَزَّ وَ جَلَّ حَسَنٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَلَا تَسْأَمْ مِنْ ذِكْرِ الله.

و من المواقف الّتی توكّد الرّوايات على أن لا ينسى فيها الذّكر، عند المعصية و فقدان القلب.

وسائل‌الشيعة، ج ٢٣، ص ٢٥٧، ١٥ـ باب وجوب اجتناب المحارم...

ح ٢٠٤٤١ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهعليه السلام قَالَ مِنْ أَشَدِّ مَا عَمِلَ الْعِبَادُ إِنْصَافُ الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ وَ مُوَاسَاةُ الْمَرْءِ أَخَاهُ وَ ذِكْرُ الله عَلَى كُلِّ حَالٍ قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ الله وَ مَا وَجْهُ ذِكْرِ الله عَلَى كُلِّ حَالٍ قَالَ يَذْكُرُ الله عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ يَهُمُّ بِهَا فَيَحُولُ ذِكْرُ الله بَيْنَهُ وَ بَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ وَ هُوَ قَوْلُ الله إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّـرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ.

وسائل‌الشيعة، ج ١٤، ص ١٦٦، ٧ـ باب استحباب ذكر الله عند غفلة القلب و سهوه...

ح ٩٠٢٣ـ عَنْ أَبِی أُسَامَةَ قَالَ زَامَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهعليه السلام قَالَ فَقَالَ لِی اقْرَأْ فَافْتَتَحْتُ سُورَةً مِنَ الْقُرْآنِ فَقَرَأْتُهَا فَرَقَّ وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا أُسَامَةَ ارْعَوْا قُلُوبَكُمْ ذِكْرَ الله عَزَّ وَ

جَلَّ وَ احْذَرُوا النَّكْتَ فَإِنَّهُ يَأْتِيعَلَى الْقَلْبِ تَارَاتٌ أَوْ سَاعَاتٌ الشَّكُّ مِنْ صَبَّاحٍ لَيْسَ فِيهِ إِيمَانٌ وَ لَا كُفْرٌ شِبْهَ الْخِرْقَةِ الْبَالِيَةِ أَوِ الْعَظْمِ النَّخِرِ يَا أَبَا أُسَامَةَ أَ لَسْتَ رُبَّمَا تَفَقَّدْتَ قَلْبَكَ فَلَا تَذْكُرُ بِهِ خَيْراً وَ لَا شَرّاً وَ لَا تَدْرِي أَيْنَ هُوَ قَالَ قُلْتُ بَلَى إِنَّهُ لَيُصِيبُنِي وَ أَرَاهُ يُصِيبُ النَّاسَ قَالَ أَجَلْ لَيْسَ يَعْرَى مِنْهُ أَحَدٌ قَالَ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاذْكُرُوا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ احْذَرُوا النَّكْتَ فَإِنَّهُ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً نَكَتَ إِيمَاناً وَ إِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ نَكَتَ غَيْرَ ذَلِكَ الْحَدِيثَ.

و من علائم الشّيعة كثرة ذكر الله تعالى.

الكافى، ج ۲، ص ۷۴، باب الطاعة و التقوى...

ح ۳ـ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ لِي يَا جَابِرُ أَ يَكْتَفِي مَنِ انْتَحَلَ التَّشَيُّعَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَوَ اللهِ مَا شِيعَتُنَا إِلَّا مَنِ اتَّقَى اللهَ وَ أَطَاعَهُ وَ مَا كَانُوا يُعْرَفُونَ يَا جَابِرُ إِلَّا بِالتَّوَاضُعِ وَ التَّخَشُّعِ وَ الْأَمَانَةِ وَ كَثْرَةِ ذِكْرِ اللهِ وَ الصَّوْمِ وَ الصَّلَاةِ وَ الْبِرِّ بِالْوَالِدَيْنِ وَ التَّعَاهُدِ لِلْجِيرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَ أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَ الْغَارِمِينَ وَ الْأَيْتَامِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ كَفِّ الْأَلْسُنِ عَنِ النَّاسِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَ كَانُوا أُمَنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِي الْأَشْيَاءِ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ مَا نَعْرِفُ الْيَوْمَ أَحَداً بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَقَالَ يَا جَابِرُ لَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ حَسْبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ أُحِبُّ عَلِيّاً وَ أَتَوَلَّاهُ ثُمَّ لَا يَكُونَ مَعَ ذَلِكَ فَعَّالًا فَلَوْ قَالَ إِنِّي أُحِبُّ رَسُولَ اللهِ فَرَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَ لَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ شَيْئاً فَاتَّقُوا اللهَ وَ اعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللهِ لَيْسَ بَيْنَ اللهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ أَتْقَاهُمْ وَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ يَا جَابِرُ وَ اللهِ مَا يُتَقَرَّبُ إِلَى اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَ مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ لَا عَلَى اللهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعاً فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ وَ مَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِياً فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ وَ مَا تُنَالُ وَلَايَتُنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ.

من لم يذكر الله عزّوجلّ يكون لاغياً ساهياً فى منطقه و صمته.

الكافى، ج ۶، ص ۴۳۷، باب النرد و الشطرنج...

ح ۱۴ـ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ مَا تَقُولُ فِي الشِّطْرَنْجِ الَّتِي يَلْعَبُ بِهَا النَّاسُ فَقَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مَنْ كَانَ نَاطِقاً فَكَانَ مَنْطِقُهُ لِغَيْرِ ذِكْرِ اللهِ عَزَّ وَ

جَلَّ كَانَ لَاغِياً وَ مَنْ كَانَ صَامِتاً فَكَانَ صَمْتُهُ لِغَيْرِ ذِكْرِ اللهِ كَانَ سَاهِياً ثُمَّ سَكَتَ فَقَامَ الرَّجُلُ وَ انْصَرَفَ.

ذكر بعض ما يُنسى القلب و يغفله عن ذكر الله تعالى.

الكافى، ج ٢، ص ١٦، باب الإخلاص...

ح ٣ـ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَانَ يَقُولُ طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلهِ الْعِبَادَةَ وَ الدُّعَاءَ وَ لَمْ يَشْغَلْ قَلْبَهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ وَ لَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ وَ لَمْ يَحْزُنْ صَدْرَهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرُهُ.

الكافى، ج ٢، ص ١٣٢، باب ذمّ الدّنيا و الزهد فيها...

ح ١٦ـ عَنْ جَابِرٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ يَا جَابِرُ وَ اللهِ إِنِّي لَمَحْزُونٌ وَ إِنِّي لَمَشْغُولُ الْقَلْبِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا شَغَلَكَ وَ مَا حُزْنُ قَلْبِكَ فَقَالَ يَا جَابِرُ إِنَّهُ مَنْ دَخَلَ قَلْبَهُ صَافِي خَالِصِ دِينِ اللهِ شَغَلَ قَلْبَهُ عَمَّا سِوَاهُ يَا جَابِرُ مَا الدُّنْيَا وَ مَا عَسَى أَنْ تَكُونَ الدُّنْيَا هَلْ هِيَ إِلَّا طَعَامٌ أَكَلْتَهُ أَوْ ثَوْبٌ لَبِسْتَهُ أَوِ امْرَأَةٌ أَصَبْتَهَا يَا جَابِرُ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَطْمَئِنُّوا إِلَى الدُّنْيَا بِبَقَائِهِمْ فِيهَا وَ لَمْ يَأْمَنُوا قُدُومَهُمُ الْآخِرَةَ يَا جَابِرُ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ وَ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ وَ لَكِنْ أَهْلُ الدُّنْيَا أَهْلُ غَفْلَةٍ وَ كَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ هُمُ الْفُقَهَاءُ أَهْلُ فِكْرَةٍ وَ عِبْرَةٍ لَمْ يُصِمَّهُمْ عَنْ ذِكْرِ اللهِ جَلَّ اسْمُهُ مَا سَمِعُوا بِآذَانِهِمْ وَ لَمْ يُعْمِهِمْ عَنْ ذِكْرِ اللهِ مَا رَأَوْا مِنَ الزِّينَةِ بِأَعْيُنِهِمْ فَفَازُوا بِثَوَابِ الْآخِرَةِ كَمَا فَازُوا بِذَلِكَ الْعِلْمِ وَ اعْلَمْ يَا جَابِرُ أَنَّ أَهْلَ التَّقْوَى أَيْسَرُ أَهْلِ الدُّنْيَا مَئُونَةً وَ أَكْثَرُهُمْ لَكَ مَعُونَةً تَذْكُرُ فَيُعِينُونَكَ وَ إِنْ نَسِيتَ ذَكَّرُوكَ قَوَّالُونَ بِأَمْرِ اللهِ قَوَّامُونَ عَلَى أَمْرِ اللهِ قَطَعُوا مَحَبَّتَهُمْ بِمَحَبَّةِ رَبِّهِمْ وَ وَحَشُوا الدُّنْيَا لِطَاعَةِ مَلِيكِهِمْ وَ نَظَرُوا إِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى مَحَبَّتِهِ بِقُلُوبِهِمْ وَ عَلِمُوا أَنَّ ذَلِكَ هُوَ الْمَنْظُورُ إِلَيْهِ لِعَظِيمِ شَأْنِهِ فَأَنْزِلِ الدُّنْيَا كَمَنْزِلٍ نَزَلْتَهُ ثُمَّ ارْتَحَلْتَ عَنْهُ أَوْ كَمَالٍ وَجَدْتَهُ فِي مَنَامِكَ فَاسْتَيْقَظْتَ وَ لَيْسَ مَعَكَ مِنْهُ شَيْءٌ إِنِّي [إِنَّمَا] ضَرَبْتُ لَكَ هَذَا مَثَلًا لِأَنَّهَا عِنْدَ أَهْلِ اللُّبِّ وَ الْعِلْمِ بِاللهِ كَفَيْءِ الظِّلَالِ يَا جَابِرُ فَاحْفَظْ مَا اسْتَرْعَاكَ اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ مِنْ دِينِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ لَا تَسْأَلَنَّ عَمَّا لَكَ عِنْدَهُ إِلَّا مَا لَهُ عِنْدَ نَفْسِكَ فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا عَلَى غَيْرِ مَا وَصَفْتُ لَكَ فَتَحَوَّلْ إِلَى دَارِ الْمُسْتَعْتَبِ فَلَعَمْرِي لَرُبَّ حَرِيصٍ عَلَى أَمْرٍ قَدْ شَقِيَ بِهِ حِينَ أَتَاهُ وَ لَرُبَّ كَارِهٍ لِأَمْرٍ قَدْ سَعِدَ بِهِ حِينَ أَتَاهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِيُمَحِّصَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكافِرِينَ.

الكافی، ج ٢، ص ٥٢٢، باب القول عند الإصباح و الإمساء...

ح ٢ـ عَنْ أَبِی‌جَعْفَرٍ‌عليه‌السلام قَالَ إِنَّ إِبْلِيسَ عَلَيْهِ لَعَائِنُ اللهِ يَبُثُّ جُنُودَ اللَّيْلِ مِنْ حَيْثُ تَغِيبُ الشَّمْسُ وَ تَطْلُعُ فَأَكْثِرُوا ذِكْرَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی هَاتَيْنِ السَّاعَتَيْنِ وَ تَعَوَّذُوا بِاللهِ مِنْ شَرِّ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ وَ عَوِّذُوا صِغَارَكُمْ فِی‌تِلْكَ السَّاعَتَيْنِ فَإِنَّهُمَا سَاعَتَا غَفْلَةٍ .

وسائل‌الشيعة، ج ٢٣، ص ١٩٧، ١٦ـ باب عدم جواز الكلام فی ذات الله...

ح ٢١٣٣٥ـ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ‌عليه‌السلام قَالَ إِيَّاكُمْ وَ الْخُصُومَةَ فِی الدِّينِ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَ تُورِثُ النِّفَاقَ وَ تَكْسِبُ الضَّغَائِنَ وَ تَسْتَجِيزُ الْكَذِبَ.

و ممّا ينبغی التوجه اليه فی هذه الآية، هو ضرورة الإكثار فی الذّكر و قد بيّنت الرّوايات مصاديق الذّكر الكثير، منها تسبيح سيّدتنا الصّديقة الكبرىٰ‌عليها‌السلام... .

الكافی، ج ٢، ص ٥٠٠، باب ذكر الله عز و جل كثيرا...

ح ٤ـ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ‌عليه‌السلام قَالَ تَسْبِيحُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ‌عليها‌السلام مِنَ الذِّكْرِ الْكَثِيرِ الَّذِی قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثِيراً.

تهذيب‌الأحكام ج ٨، ص ١٠٧، ٢ـ باب كيفية الصلاة و صفتها...

ح ١٧٣ـ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللهِ‌عليه‌السلام قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ «اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثِيراً»؛ مَا ذَا الذِّكْرُ الْكَثِيرُ قَالَ أَنْ يُسَبِّحَ فِی دُبُرِ الْمَكْتُوبَةِ ثَلَاثِينَ مَرَّةً.

وسائل‌الشيعة ج ٣٦، ص ٤٩٨، ٦ـ باب كراهة النوم ما بين طلوع الفجر و طلوع الشمس و عدم تحريمه و استحباب الاشتغال حينئذ .

ح ٨٥٣٧ـ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ‌عليه‌السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثِيراً، قَالَ قُلْتُ مَنْ ذَكَرَ اللهَ مِائَتَيْ مَرَّةٍ كَثِيرٌ هُوَ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ النَّوْمِ بَعْدَ الْغَدَاةِ قَالَ لَا حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ.

مستدرك‌الوسائل، ج ٧، ص ٣٧، ٥ـ باب استحباب ملازمة تسبيح الزهراء‌عليها‌السلام و أمر الصبيان به...

ح ٣ ـ٥٣٠٦، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللهِ‌عليه‌السلام قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثِيراً.

مَا حَدُّهُ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ‌صلى‌الله‌عليه‌وآله عَلَّمَ فَاطِمَةَ‌عليها‌السلام أَنْ تُكَبِّرَ أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِينَ تَكْبِيرَةً وَ تُسَبِّحَ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ تَسْبِيحَةً وَ تُحَمِّدَ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ تَحْمِيدَةً فَإِذَا فَعَلَتْ ذَلِكَ بِاللَّيْلِ

مَرَّةً وَ بِالنَّهارِ مَرَّةً فَقَدْ ذَكَرْتَ الله كَثِيراً.

الكافی، ج ۲، ص ۵۰۱، باب ذكر الله عز و جل فی السر...

ح ۲ـ قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَنْ ذَكَرَ الله عَزَّ وَ جَلَّ فِی السِّرِّ فَقَدْ ذَكَرَ الله كَثِيراً إِنَّ الْمُنَافِقِينَ كَانُوا يَذْكُرُونَ الله عَلَانِيَةً وَ لَا يَذْكُرُونَهُ فِی السِّرِّ فَقَالَ الله عَزَّ وَ جَلَّ يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لا يَذْكُرُونَ الله إِلَّا قَلِيلًا.

ب ـ هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ وَ مَلائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ.

صلّی الله عزّوجلّ علی العبد اذا صلّی علی النّبی و آله عليهم السلام، بناءً علی الرّوايات.

الكافی، ج ۲، ص ۴۹۳، باب الصلاة علی النبی محمد و أهل بيته: ...

ح ۱۴ـ قَالَ أَبُو عَبْدِ الله عليه السلام يَا إِسْحَاقَ بْنَ فَرُّوخَ مَنْ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَشْراً صَلَّى الله عَلَيْهِ وَ مَلَائِكَتُهُ مِائَةَ مَرَّةٍ وَ مَنْ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ مِائَةَ مَرَّةٍ صلّی الله عليه وَ مَلَائِكَتُهُ أَلْفاً أَ مَا تَسْمَعُ قَوْلَ الله عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ وَ مَلائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ كانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً.

للصّلوات علی النبی و آله آداب و اذكار؛ منها:

مستدرک‌الوسائل، ج ۳۲، ص ۳۴۲، ۵ـ باب كيفية الصلاة علی محمد و آله...

ح ۱ ـ۶۰۵۱ـ عَنْ عَبْدِ الله بْنِ سِنَانٍ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِی‌عَبْدِ الله عليه السلام جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِنَا فَقَالَ لَنَا ابْتِدَاءً كَيْفَ تُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَقُلْنَا نَقُولُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ كَأَنَّكُمْ تَأْمُرُونَ الله عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ فَقُلْنَا فَكَيْفَ نَقُولُ قَالَ عليه السلام تَقُولُونَ اللَّهُمَّ سَامِكَ الْمَسْمُوكَاتِ وَ دَاحِيَ الْمَدْحُوَّاتِ وَ خَالِقَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتِ أَخَذْتَ عَلَيْنَا عَهْدَكَ وَ اعْتَرَفْنَا بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ أَقْرَرْنَا بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَسَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَمَرْتَنَا بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ فَعَلِمْنَا أَنَّ ذَلِكَ حَقٌّ فَاتَّبَعْنَاهُ اللَّهُمَّ إِنِّی أُشْهِدُكَ وَ أُشْهِدُ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ الثَّمَانِيَةَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ وَ الْأَرْبَعَةَ الْأَمْلَاكَ خَزَنَةَ عِلْمِكَ أَنَّ فَرْضَ صَلَاتِی لِوَجْهِكَ وَ نَوَافِلِی وَ زَكَاتِی وَ مَا طَابَ لِی‌مِنْ قَوْلٍ وَ عَمَلٍ عِنْدَكَ فَعَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ أَنْ تُوصِلَنِی بِهِمْ وَ تُقَرِّبَنِی بِهِمْ لَدَيْكَ كَمَا أَمَرْتَنِی بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَ أُشْهِدُكَ أَنِّی مُسَلِّمٌ لَهُ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ عليهم السلام غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَ لَا مُسْتَكْبِرٍ فَزَكِّنَا بِصَلَوَاتِكَ وَ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِكَ إِنَّهُ فِی وَعْدِكَ وَ قَوْلِكَ هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ وَ مَلائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ كانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً كَرِيماً فَأَزْلِفْنَا بِتَحِيَّتِكَ وَ سَلَامِكَ وَ امْنُنْ عَلَيْنَا بِأَجْرٍ كَرِيمٍ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ اخْصُصْنَا مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ زَكِّنَا بِصَلَاتِهِ وَ صَلَوَاتِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ اجْعَلْ مَا آتَيْتَنَا مِنْ عِلْمِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ مُسْتَقَرّاً عِنْدَكَ مَشْفُوعاً لَا مُسْتَوْدَعاً يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

يجوز الصّلوات على المؤمن حسب الرّوايات.

مستدرك‌الوسائل، ج ۴۳، ص ۴۰۲، ۵ـ باب نوادر ما يتعلق بأبواب الذكر...

ح ۱۱ ـ۶۱۸۷ـ الْبِحَارُ، عَنْ بَيَانِ التَّنْزِيلِ لِابْنِ شَهْرَآشُوبَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ الْأَقْطَعِ قَالَ قُلْتُ لِلصَّادِقِ عليه السلام أَ يَجُوزُ أَنْ يُصَلَّى عَلَى الْمُؤْمِنِينَ قَالَ إِی وَ اللهِ يُصَلَّى عَلَيْهِمْ فَقَدْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللهِ هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ... الْآيَةَ.

امّا الإخراج من الظّلمة إلى النّور حسب الرّوايات هو الإخراج من الكفر إلى الإيمان و ايضاً الولاية لعلیّ عليه السلام.

بحارالأنوار، ج ۳۵، ص ۳۹۶، باب ۲۰ـ أنه نزل فيه صلوات الله عليه الذكر و النور و الهدى و التقى فی القرآن...

أَبُو جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرٌ عليهما السلام فِی قَوْلِهِ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ يَقُولُ مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ يَعْنِی إِلَى الْوَلَايَةِ لِعَلِیٍّ عليه السلام.

ج ـ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ.

أمّا كلمة «سلام» فی هذه الآية، إشارة إلى عدم زوال الإيمان عن قلب المؤمن فی يوم البعث و بقائه.

بحارالأنوار، ج ۶۵، ص ۵، باب ۱۵ـ فضائل الشيعة...

وَ رَوَى الصَّدُوقُ فِی التَّوْحِيدِ فِی حَدِيثٍ طَوِيلٍ عَنْ عَلِیٍّ عليه السلام يَقُولُ فِيهِ وَ قَدْ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَمَّا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ مِنَ الْآيَاتِ وَ اللِّقَاءُ هُوَ الْبَعْثُ فَإِنَّ جَمِيعَ مَا فِی كِتَابِ اللهِ مِنْ لِقَائِهِ فَإِنَّهُ يَعْنِی بِذَلِكَ الْبَعْثَ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ يَعْنِی أَنَّهُ لَا يَزُولُ الْإِيمَانُ عَنْ قُلُوبِهِمْ يَوْمَ يُبْعَثُونَ .

و فی رواية يوم يلقونه أی عند الله:

مستدرك‌الوسائل، ج ۷، ص ۴۵۹، ۷ـ باب استحباب الجد و الاجتهاد فی العبادة و أنواع الخير فی ليلة القدر و فی العشر الأواخر.

وَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام يَهْبِطُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ إِلَى الْأَرْضِ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَك وَ مِيكَائِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَك وَ يَأْتُونَ بِلِوَاءِ الْحَمْدِ وَ لَهُ أَرْبَعُ زَوَايَا وَاحِدَةٌ بِالْمَشْرِقِ وَ وَاحِدَةٌ بِالْمَغْرِبِ وَ وَاحِدَةٌ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ وَاحِدَةٌ تَحْتَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ وَ عَلَى اللِّوَاءِ مَكْتُوبٌ أُمَّةٌ مُذْنِبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ وَ مَا مِنْ بَيْتٍ إِلَّا وَ يَأْتِيهِ جَبْرَئِيلُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ وَ يُسَلِّمُونَ عَلَيْهِمْ وَ إِلَّا فَيُبَلِّغُهُمُ السَّلَامَ فِي خَمْسَةِ مَوَاطِنَ الْأَوَّلُ يَوْمَ الْمَوْتِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَ الثَّانِي فِي بَابِ الْجَنَّةِ وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَ الثَّالِثُ فِي الْجَنَّةِ فِي قَوْلِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَ الرَّابِعُ فِي الْغُرُفَاتِ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ وَ الْخَامِسُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ.

(٧*) الإخراج من الظلمة الى النّور فى هذه الآية يعنى من الكفر الى الايمان و هو بالولاية.

بحارالأنوار، ج ٣٥، ص ٣٩٦، باب ٢٠

أَبُو جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرٌ عليهما السلام فِي قَوْلِهِ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ يَقُولُ مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ يَعْنِي إِلَى الْوَلَايَةِ لِعَلِيٍّ عليه السلام.

(٨*) و قد أكدّت الرّوايات على مسائل فى هذه الآية:

الف ـ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ؛ فى بعض الرّوايات يعنى الحسنين عليهما السلام و فى أخرى أى نصيبين من رحمة الله.

الكافي، ج ١، ص ٤٣٠، باب فيه نكت و نتف من التنزيل ...

ح ٨٦ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ قَالَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ قَالَ إِمَامٌ تَأْتَمُّونَ بِهِ .

بحارالأنوار، ج ٩، ص ٢٤٢، باب ١ـ احتجاج الله تعالى على أرباب الملل المختلفة فى القرآن الكريم...

ح ١٤٢ـ [تفسير القمى] قَوْلُهُ أَ لَمْ يَأْنِ يَعْنِى أَ لَمْ يَجِبْ أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ يَعْنِى الرَّهَبَ قَوْلُهُ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ قَالَ نَصِيبَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ أَحَدُهُمَا أَنْ لَا يُدْخِلَهُ

النَّارَ وَ الثَّانِيَةَ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ قَوْلَهُ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ يَعْنِى الْإِيمَانَ .

بحارالأنوار ج ٢٣، ص ٣١٧، باب ١٨ـ أنهم أنوار الله و تأويل آيات النور فيهم عليهم السلام

ح ٢٧ـ [تفسير فرات بن إبراهيم] عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الزُّهْرِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالَى يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ يَعْنِى حَسَناً وَ حُسَيْناً قَالَ مَا ضَرَّ مَنْ أَكْرَمَهُ اللهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ شِيعَتِنَا مَا أَصَابَهُ فِى الدُّنْيَا وَ لَوْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ يَأْكُلُهُ إِلَّا الْحَشِيشَ .

ب ـ يجعل لكم نوراً تمشون به؛ يعنى الايمان و الامام بناءً على الروايات.

بحارالأنوار، ج ٤٣، ص ٢٧٩، باب ١٢ـ فضائلهما و مناقبهما...

الصَّادِقُ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالَى يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ قَالَ الْكِفْلَيْنِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ النُّورَ عَلِيٌّ وَ فِي رِوَايَةِ سَمَاعَةَ عَنْهُ عليه السلام نُوراً تَمْشُونَ بِهِ قَالَ إِمَاماً تَأْتَمُّونَ بِهِ فِى مَحَبَّةِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله لَهُمَا .

بحارالأنوار، ج ٢٣، ص ٣١٨، باب ١٨ـ أنهم أنوار الله و تأويل آيات النور فيهم عليهم السلام

ح ٣٠ ـ [تفسير القمى] عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِى قَوْلِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ قَالَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عليهما السلام وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ قَالَ إِمَاماً تَأْتَمُّونَ بِهِ لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

الكافى، ج ١، ص ١٩٤، باب أن الأئمة عليهم السلام نور الله عز و جل...

ح ٣ـ عَنْ أَبِى الْجَارُودِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام لَقَدْ آتَى اللهُ أَهْلَ الْكِتَابِ خَيْراً كَثِيراً قَالَ وَ مَا ذَاكَ قُلْتُ قَوْلُ اللهِ تَعَالَى الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ إِلَى قَوْلِهِ أُولئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا قَالَ فَقَالَ قَدْ آتَاكُمُ اللهُ كَمَا آتَاهُمْ ثُمَّ تَلَا يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ يَعْنِى إِمَاماً تَأْتَمُّونَ بِهِ.

(٩*) فأمّا ما حصلنا عليه فى الجوامع الرّوائيّة فى هذه الآية فهو:

الف) «ميّت» و هو الّذى لا يعرف شيئاً و الجاهل عن الحقّ و الولاية.

الكافي، ج ١، ص ١٨٥، باب معرفة الإمام و الرد إليه ...

ح ١٣- عَنْ بُرَيْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوَ مَنْ كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ فَقَالَ مَيْتٌ لَا يَعْرِفُ شَيْئاً وَ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ إِمَاماً يُؤْتَمُّ بِهِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا قَالَ الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ.

بحارالأنوار، ج ٢٢، ص ٣٠٩، باب ١٨- أنهم أنوار الله و تأويل ...

ح ٨ [تفسير القمي] أَ وَ مَنْ كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ قَالَ جَاهِلًا عَنِ الْحَقِّ وَ الْوَلَايَةِ فَهَدَيْنَاهُ إِلَيْهَا وَ جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ قَالَ النُّورُ الْوَلَايَةُ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا يَعْنِي فِي وَلَايَةِ غَيْرِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

ب- «الإحياء» و هو بالائمّة عليهم السلام؛ و ايضاً تدلّ بعض الرّوايات إلى أن الإحياء هو تفريق طينة المؤمن من الكافر.

بحارالأنوار، ج ٦٤، ص ٣٠، تفسير...

وَ فِى الْمَنَاقِبِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام كَانَ مَيْتاً عَنَّا فَأَحْيَيْنَاهُ بِنَا.

الكافى، ج ٢، ص ٥، باب طينة المؤمن و الكافر...

ح ٧- عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عليه السلام بَعَثَ جَبْرَئِيلَ عليه السلام فِى أَوَّلِ سَاعَةٍ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَقَبَضَ بِيَمِينِهِ قَبْضَةً بَلَغَتْ قَبْضَتُهُ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَ أَخَذَ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ تُرْبَةً وَ قَبَضَ قَبْضَةً أُخْرَى مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْقُصْوَى فَأَمَرَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَلِمَتَهُ فَأَمْسَكَ الْقَبْضَةَ الْأُولَى بِيَمِينِهِ وَ الْقَبْضَةَ الْأُخْرَى بِشِمَالِهِ فَفَلَقَ الطِّينَ فِلْقَتَيْنِ فَذَرَا مِنَ الْأَرْضِ ذَرْواً وَ مِنَ السَّمَاوَاتِ ذَرْواً فَقَالَ لِلَّذِى بِيَمِينِهِ مِنْكَ الرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ الصِّدِّيقُونَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ السُّعَدَاءُ وَ مَنْ أُرِيدُ كَرَامَتَهُ فَوَجَبَ لَهُمْ مَا قَالَ كَمَا قَالَ وَ قَالَ لِلَّذِى بِشِمَالِهِ مِنْكَ الْجَبَّارُونَ وَ الْمُشْرِكُونَ وَ الْكَافِرُونَ وَ الطَّوَاغِيتُ وَ مَنْ أُرِيدُ هَوَانَهُ وَ شِقْوَتَهُ فَوَجَبَ لَهُمْ مَا قَالَ كَمَا قَالَ ثُمَّ إِنَّ الطِّينَتَيْنِ خُلِطَتَا جَمِيعاً وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوى فَالْحَبُّ طِينَةُ الْمُؤْمِنِينَ الَّتِى أَلْقَى اللهُ عَلَيْهَا

مَحَبَّتَهُ وَ النَّوَى طِينَةُ الْكَافِرِينَ الَّذِينَ نَأَوْا عَنْ كُلِّ خَيْرٍ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ النَّوَى مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ نَأَى عَنْ كُلِّ خَيْرٍ وَ تَبَاعَدَ عَنْهُ وَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ فَالْحَيُّ الْمُؤْمِنُ الَّذِي تَخْرُجُ طِينَتُهُ مِنْ طِينَةِ الْكَافِرِ وَ الْمَيِّتُ الَّذِى يَخْرُجُ مِنَ الْحَيِّ هُوَ الْكَافِرُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْ طِينَةِ الْمُؤْمِنِ فَالْحَيُّ الْمُؤْمِنُ وَ الْمَيِّتُ الْكَافِرُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ فَكَانَ مَوْتُهُ اخْتِلَاطَ طِينَتِهِ مَعَ طِينَةِ الْكَافِرِ وَ كَانَ حَيَاتُهُ حِينَ فَرَّقَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَيْنَهُمَا بِكَلِمَتِهِ كَذَلِكَ يُخْرِجُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمُؤْمِنَ فِى الْمِيلَادِ مِنَ الظُّلْمَةِ بَعْدَ دُخُولِهِ فِيهَا إِلَى النُّورِ وَ يُخْرِجُ الْكَافِرَ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلْمَةِ بَعْدَ دُخُولِهِ إِلَى النُّورِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ.

ج ـ النور قد فسّر بالامام الّذى يأتم به و الولاية.

بحارالأنوار، ج ٢٣، ص ٣١٠، باب ١٨ـ أنهم أنوار الله و تأويل آيات النور فيهم عليهم السلام...

ح ١٢ـ [تفسير العياشى] عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِى بِهِ فِى النَّاسِ قَالَ الْمَيْتُ الَّذِى لَا يَعْرِفُ هَذَا الشَّأْنَ قَالَ أَ تَدْرِى مَا يَعْنِى مَيْتاً قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا قَالَ الْمَيْتُ الَّذِى لَا يَعْرِفُ شَيْئاً فَأَحْيَيْنَاهُ بِهَذَا الْأَمْرِ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِى بِهِ فِى النَّاسِ قَالَ إِمَاماً يَأْتَمُّ بِهِ قَالَ كَمَنْ مَثَلُهُ فِى الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها قَالَ كَمَثَلِ هَذَا الْخَلْقِ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ.

بحارالأنوار، ج ٢٣، ص ٣٠٩، باب ١٨ـ أنهم أنوار الله...

ح ٨ ـ [تفسير القمى] أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ قَالَ جَاهِلًا عَنِ الْحَقِّ وَ الْوَلَايَةِ فَهَدَيْنَاهُ إِلَيْهَا وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِى بِهِ فِى النَّاسِ قَالَ النُّورُ الْوَلَايَةُ كَمَنْ مَثَلُهُ فِى الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها يَعْنِى فِى وَلَايَةِ غَيْرِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْكافِرِينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ.

د ـ مثلُ من «فى الظلمات ليس بخارج منها» كمثل الّذى لا يعرف الإمام و يتولّى غير الائمة و المستند: (بحارالأنوار، ص ٣٠٩، ج ٢٣، باب ١٨ـ أنهم أنوار الله و تأويل آيات النور فيهم عليهم السلام... ص: ٣٠٤، ح ٨).

(١٠*) فأمّا ما حصلنا عليه فی الجوامع الروائيّة فی هذه الآية فهو:

الف ـ يشرح صدر المرء بوقوع النّور فی قلبه و علامته التّجافی عن دار الغـرور و الإنابة إلی دار الخلود و الإستعداد للموت.

بحارالأنوار، ج ٧٠، ص ١٢٢، باب ١٢٢ـ حب الدنيا و ذمها...

وَ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله عليه و آله قَرَأَ أَفَمَنْ شَرَحَ الله صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّـهِ فَقَالَ إِنَّ النُّورَ إِذَا وَقَعَ فِی الْقَلْبِ انْفَسَحَ لَهُ وَ انْشَرَحَ قَالُوا يَا رَسُولَ الله فَهَلْ لِـذَلِكَ عَلَامَةٌ يُعْرَفُ بِهَا قَالَ التَّجَافِی عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الِاسْـتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْمَوْتِ.

أمّا شرح الصّدر فعطاءٌ من الله عزّوجلّ لعبد يريد أن يهديه و إمتحن قلبه للإيمان؛ و إمتحان الإيمان هو الولاية و معرفة أميرالمؤمنين عليه السلام بالنّورانية.

الكافی، ج ٨، ص ١٣، كتاب الروضة...

... وَ اعْلَمُوا أَنَّ الله إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَإِذَا أَعْطَاهُ ذَلِكَ أَنْطَقَ لِسَانَهُ بِالْحَقِّ وَ عَقَدَ قَلْبَهُ عَلَيْهِ فَعَمِلَ بِهِ فَإِذَا جَمَعَ الله لَهُ ذَلِكَ تَمَّ لَهُ إِسْلَامُهُ وَ كَانَ عِنْدَ الله إِنْ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ الْحَالِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ حَقّاً وَ إِذَا لَمْ يُرِدِ الله بِعَبْدٍ خَيْراً وَكَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ وَ كَانَ صَدْرُهُ ضَيِّقاً حَرَجاً فَإِنْ جَرَى عَلَى لِسَانِهِ حَقٌّ لَمْ يُعْقَدْ قَلْبُهُ عَلَيْهِ وَ إِذَا لَمْ يُعْقَدْ قَلْبُهُ عَلَيْهِ لَمْ يُعْطِهِ الله الْعَمَلَ بِهِ فَإِذَا اجْتَمَعَ ذَلِكَ عَلَيْهِ حَتَّى يَمُوتَ وَ هُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ كَانَ عِنْدَ الله مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَ صَارَ مَا جَرَى عَلَى لِسَانِهِ مِنَ الْـحَقِّ الَّذِی لَمْ يُعْطِهِ الله أَنْ يَعْقِدَ قَلْبُهُ عَلَيْهِ وَ لَمْ يُعْطِهِ الْعَمَلَ بِهِ حُجَّةً عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَاتَّقُوا الله وَ سَلُوهُ أَنْ يَشْرَحَ صُدُورَكُمْ لِلْإِسْلَامِ وَ أَنْ يَجْعَلَ أَلْسِنَتَكُمْ تَنْطِقُ بِـالْحَقِّ حَتَّى يَتَوَفَّيكُمْ وَ أَنْتُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ أَنْ يَجْعَلَ مُنْقَلَبَكُمْ مُنْقَلَبَ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِالله وَ الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينَ.

بحارالأنوار، ج ٢٦، ص ١، باب ١٤ـ نـادر فـی مـعرفتهم صـلوات الله عـليهم بالنورانية و فيه ذكر جمل من فضائلهم عليهم السلام....

يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ عليه السلام إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَـدٌ الْإِيمَانَ حَتَّى يَعْرِفَنِی كُنْهَ مَعْرِفَتِی بِالنُّورَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِی بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدِ امْتَحَنَ

اللّٰه قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفاً مُسْتَبْصِراً وَ مَنْ قَصَّرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذٰلِكَ فَهُوَ شَاك وَ مُرْتَابٌ...

... يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰه عَلَيْكَ قَالَ عليه السلام مَنْ آمَنَ بِمَا قُلْتُ وَ صَدَّقَ بِمَا بَيَّنْتُ وَ فَسَّرْتُ وَ شَرَحْتُ وَ أَوْضَحْتُ وَ نَوَّرْتُ وَ بَرْهَنْتُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ امْتَحَنَ اللّٰه قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ هُوَ عَارِفٌ مُسْتَبْصِرٌ قَدِ انْتَهَى وَ بَلَغَ وَ كَمَلَ وَ مَنْ شَكَّ وَ عَنَدَ وَ جَحَدَ وَ وَقَفَ وَ تَحَيَّرَ وَ ارْتَابَ فَهُوَ مُقَصِّرٌ وَ نَاصِبٌ.

وسائل‌الشيعة، ج ١٨، ص ٨٠، ١ـ باب استحباب الإتيان بكل عمل مشروع روى له ثواب عنهم عليهم السلام...

... قَالَ مَنْ يُرِدِ اللّٰه أَنْ يَهْدِيَهُ بِإِيمَانِهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِيمِ للّٰه وَ الثِّقَةِ بِهِ وَ السُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّى يَطْمَئِنَّ إِلَيْهِ، الْحَدِيثَ.

ب ـ القلب هى الّتى تقسو أو ترقّ.

بحارالأنوار، ج ٦٥، ص ٢٣٩، باب ٢٤ـ الفرق بين الإيمان و الإسلام.

وَ رَوَى عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّ الْقَسْوَةَ وَ الرِّقَّةَ مِنَ الْقَلْبِ وَ هُوَ قَوْلُهُ فَوَيْلٌ الْآيَةَ .

(١١*) فسّر النور فى هذه الآية بالولاية و الائمّة و بالقائم المهدى عليهم السلام و بالفرائض و السنة.

بحارالأنوار، ج ٢٦، ص ٢٤١، باب ٥ـ جوامع مناقبهم و فضائلهم عليهم السلام ...

ح ٥ ـ [تفسير القمى] أَبِي عَنْ عَبْدِ اللّٰه بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنْ تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى اللّٰه نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ فَكَتَبَ إِلَيَّ الْجَوَابَ... مَثَلُنَا فِي كِتَابِ اللّٰه كَمَثَلِ الْمِشْكَاةِ وَ الْمِشْكَاةُ فِي الْقِنْدِيلِ فَنَحْنُ الْمِشْكَاةُ فِيهَا الْمِصْبَاحُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰه الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةِ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ لَا دَعِيَّةٍ وَ لَا مُنْكَرَةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ الْقُرْآنُ نُورٌ عَلَى نُورٍ إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ يَهْدِي اللّٰه

لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ فَالنُّورُ عَلِيٌّ عليه السلام يَهْدِي اللهُ لِوَلَايَتِنَا مَنْ أَحَبَّ وَ حَقٌّ عَلَى اللهِ أَنْ يَبْعَثَ وَلِيَّنَا مُشْرِقاً وَجْهُهُ نَيِّراً بُرْهَانُهُ ظَاهِرَةً عِنْدَ اللهِ حُجَّتُهُ حَقٌّ عَلَى اللهِ أَنْ يَجْعَلَ وَلِيَّنَا مَعَ الْمُتَّقِينَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِك رَفِيقاً فَشُهَدَاؤُنَا لَهُمْ فَضْلٌ عَلَى الشُّهَدَاءِ بِعَشْرِ دَرَجَاتٍ وَ لِشَهِيدِ شِيعَتِنَا فَضْلٌ عَلَى كُلِّ شَهِيدٍ غَيْرِنَا بِتِسْعِ دَرَجَاتٍ نَحْنُ النُّجَبَاءُ وَ نَحْنُ أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أَبْنَاءُ الْأَوْصِيَاءِ وَ نَحْنُ الْمَخْصُوصُونَ فِي كِتَابِ اللهِ وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِرَسُولِ اللهِ وَ نَحْنُ الَّذِينَ شَرَعَ اللهُ لَنَا دِينَهُ فَقَالَ فِي كِتَابِهِ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْك يَا مُحَمَّدُ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى فَقَدْ عَلَّمَنَا وَ بَلَّغَنَا مَا عَلِمْنَا وَ اسْتَوْدَعَنَا عِلْمَهُمْ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ أُولِي الْعِلْمِ وَ الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ كَمَا قَالَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَنْ أَشْرَك بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ مِنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ اللهُ يَا مُحَمَّدُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ مَنْ يُجِيبُك إِلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْك بِكِتَابٍ فِيهِ هُدًى فَتَدَبَّرْهُ وَ افْهَمْهُ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ وَ نُورٌ.

الكافى، ج ١، ص ١٩٥، باب أن الأئمة عليهم السلام نور الله عز و جل...

يَهْدِى اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ، يَهْدِى اللهُ لِلْأَئِمَّةِ مَنْ يَشاءُ.

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۷، باب ۳ـ تأويل آية النور...

يَهْدِى اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ، يَهْدِى اللهُ لِفَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ مَنْ يَشَاءُ... ثُمَّ قَالَ فَالْمُؤْمِنُ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِى خَمْسَةٍ مِنَ النُّورِ مَدْخَلُهُ نُورٌ وَ مَخْرَجُهُ نُورٌ وَ عِلْمُهُ نُورٌ وَ كَلَامُهُ نُورٌ وَ مَصِيرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى الْجَنَّةِ نُورٌ.

بحارالأنوار ج ۲۶، ص ۲۴۱، باب ۵ ـ جوامع مناقبهم و فضائلهم عليهم السلام...

يَهْدِى اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ فَالنُّورُ عَلِيٌّ عليه السلام يَهْدِى اللهُ لِوَلَايَتِنَا مَنْ أَحَبَّ.

(١٢*) فأمّا ما حصلناه عليه فى الجوامع الرّوائيّة فى هذه الآية فهو:

الف ـ إنّ الله يقبض الأرواح حينما حلّت آجالها بملائكته؛ ملك الموت و اعوانه فملائكة الرّحمة تقبض ارواح المطيعين و ملائكة النقمة تقبض ارواح العاصين.

بحارالأنوار، ج ۶، ص ۱۴۰، باب ۵ ـ ملك الموت و أحواله و أعوانه و كيفية نزعه للروح...

ح ۱ـ [الإحتجاج] فِى خَبَرِ الزِّنْدِيقِ الْمُدَّعِى لِلتَّنَاقُضِ فِى الْقُرْآنِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالَى اللّه يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها وَ قَوْلِهِ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ وَ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ وَ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِى أَنْفُسِهِمْ فَهُوَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتَوَلَّى ذَلِكَ بِنَفْسِهِ وَ فِعْلُ رُسُلِهِ وَ مَلَائِكَتِهِ فِعْلُهُ لِأَنَّهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ فَاصْطَفَى جَلَّ ذِكْرُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَ سَفَرَةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللّه فِيهِمُ اللّه يَصْطَفِى مِنَ الْمَلائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الطَّاعَةِ تَوَلَّتْ قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْمَعْصِيَةِ تَوَلَّى قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ النَّقِمَةِ وَ لِمَلَكِ الْمَوْتِ أَعْوَانٌ مِنْ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ وَ النَّقِمَةِ يَصْدُرُونَ عَنْ أَمْرِهِ وَ فِعْلُهُمْ فِعْلُهُ وَ كُلُّ مَا يَأْتُونَهُ مَنْسُوبٌ إِلَيْهِ وَ إِذَا كَانَ فِعْلُهُمْ فِعْلَ مَلَكِ الْمَوْتِ وَ فِعْلُ مَلَكِ الْمَوْتِ فِعْلَ اللّه لِأَنَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ عَلَى يَدِ مَنْ يَشَاءُ وَ يُعْطِى وَ يَمْنَعُ وَ يُثِيبُ وَ يُعَاقِبُ عَلَى يَدِ مَنْ يَشَاءُ وَ إِنَّ فِعْلَ أُمَنَائِهِ فِعْلُهُ كَمَا قَالَ وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللّه.

من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۶، باب غسل المیت...

ح ۳۶۸ـ وَ سُئِلَ الصَّادِقُ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ اللّه يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها وَ عَنْ قَوْلِ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ وَ عَنْ قَوْلِ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ وَ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِى أَنْفُسِهِمْ وَ عَنْ قَوْلِ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ تَرى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلائِكَةُ وَ قَدْ يَمُوتُ فِى السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ فِى جَمِيعِ الْآفَاقِ مَا لَا يُحْصِيهِ إِلَّا اللّه عَزَّ وَ جَلَّ فَكَيْفَ هَذَا فَقَالَ إِنَّ اللّه تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ لِمَلَكِ الْمَوْتِ أَعْوَاناً مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَقْبِضُونَ الْأَرْوَاحَ بِمَنْزِلَةِ صَاحِبِ الشُّرْطَةِ لَهُ أَعْوَانٌ مِنَ الْإِنْسِ يَبْعَثُهُمْ فِى حَوَائِجِهِ فَتَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ يَتَوَفَّاهُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَعَ مَا يَقْبِضُ هُوَ وَ يَتَوَفَّاهَا اللّه عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ مَلَكِ الْمَوْتِ.

تؤكّد الرّوايات على أنّ لكلّ إنسان أرواحاً تفارق بدنه عند منامه و إن كان بلغ أجله لم ترجع إليه. هذا مجمل و نوكل تفصيله إلى محلّه.

أمّا تفسیر الرّوایات فی النّفس الّتی تُوَفّیٰ عند بلوغ الأجل فی بیانٍ: النّفس هی الّتی تغادر البدن و الرّوح ما تَبقیٰ فیه. و فی بیانٍ آخر: الباقیة فی البدن روح الحیوان و المغادرة هی روح العقل.

بحارالأنوار، ج ۵۸، ص ۲۷، باب ۴۲ ـ حقیقة النفس و الروح و أحوالهما...

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه‌السلام قَالَ مَا مِنْ أَحَدٍ يَنَامُ إِلَّا عَرَجَتْ نَفْسُهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ بَقِيَتْ رُوحُهُ فِی بَدَنِهِ وَ صَارَ بَيْنَهُمَا سَبَبٌ كَشُعَاعِ الشَّمْسِ فَإِذَا أَذِنَ اللهُ فِی قَبْضِ الْأَرْوَاحِ أَجَابَتِ الرُّوحُ وَ النَّفْسُ وَ إِنْ أَذِنَ اللهُ فِی رَدِّ الرُّوحِ أَجَابَتِ النَّفْسُ وَ الرُّوحُ وَ هُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی‌مَنامِها فَمَهْمَا رَأَتْ فِی مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ فَهُوَ مِمَّا لَهُ تَأْوِيلٌ وَ مَا رَأَتْ فِيمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ فَهُوَ مِمَّا يُخَيِّلُهُ الشَّيْطَانُ وَ لَا تَأْوِيلَ لَهُ.

بحارالأنوار، ج ۵۸، ص ۴۳، باب ۴۲ـ حقیقة النفس و الروح و أحوالهما...

ح ۱۹ـ رُوِيَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه‌السلام يَقُولُ إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا نَامَ فَإِنَّ رُوحَ الْحَيَوَانِ بَاقِيَةٌ فِي الْبَدَنِ وَ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْهُ رُوحُ الْعَقْلِ فَقَالَ عَبْدُ الْغَفَّارِ الْأَسْلَمِيُّ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها إِلَى قَوْلِهِ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى أَ فَلَيْسَ تَرَى الْأَرْوَاحَ كُلَّهَا تَصِيرُ إِلَيْهِ عِنْدَ مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ مَا يَشَاءُ وَ يُرْسِلُ مَا يَشَاءُ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه‌السلام إِنَّمَا يَصِيرُ إِلَيْهِ أَرْوَاحُ الْعُقُولِ فَأَمَّا أَرْوَاحُ الْحَيَاةِ فَإِنَّهَا فِی الْأَبْدَانِ لَا يَخْرُجُ إِلَّا بِالْمَوْتِ وَ لَكِنَّهُ إِذَا قَضَى عَلَى نَفْسٍ الْمَوْتَ قَبَضَ الرُّوحَ الَّذِی فِيهِ الْعَقْلُ وَ لَوْ كَانَتْ رُوحُ الْحَيَاةِ خَارِجَةً لَكَانَ بَدَناً مُلْقًى لَا يَتَحَرَّكُ وَ لَقَدْ ضَرَبَ اللهُ لِهَذَا مَثَلًا فِی كِتَابِهِ فِی أَصْحَابِ الْكَهْفِ حَيْثُ قَالَ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْيَمِينِ وَ ذاتَ الشِّمالِ أَ فَلَا تَرَى أَنَّ أَرْوَاحَهُمْ فِيهِمْ بِالْحَرَكَاتِ.

تشرح الرّوایات أنّ الرّوح لتشاهد أموراً عند مفارقتها البدن إن تقع المشاهدة فی السّماء فهی رؤیاً صادقة و إن کانت فی الهواء أباطیل تخبره الشیاطین.

بحارالأنوار، ج ۵۸، ص ۱۹۳، باب ۴۴ـ حقیقة الرؤیا و تعبیرها...

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام أَ فَلَا أُخْبِرُكَ بِذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللهَ يَقُولُ اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها فَيُمْسِكُ الَّتِی قَضى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرى إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ كُلَّهَا فَمَا رَأَتْ وَ هِيَ

عِنْدَهُ فِي السَّمَاءِ فَهِيَ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ وَ مَا رَأَتْ إِذَا أُرْسِلَتْ إِلَى أَجْسَادِهَا تَلَقَّتْهَا الشَّيَاطِينُ فِى الْهَوَاءِ فَكَذَبَتْهَا وَ أَخْبَرَتْهَا بِالْأَبَاطِيلِ فَكَذِبَتْ فِيهَا فَعَجِبَ عُمَرُ مِنْ قَوْلِهِ.

ب) يدور بيان الرّوايات فى «أجل مسمّى» على: إنقسام الأجل إلى قسمين و أيضاً جريان حكم الله فى وقوع الأفعال و سيأتيك تفصيل الثّانى فى محلّها.

الكافى، ج ١، ص ١٤٧، باب البداء...

ح ۴ ـ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ الله عَزَّ وَ جَلَّ قَضى أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ قَالَ هُمَا أَجَلَانِ أَجَلٌ مَحْتُومٌ وَ أَجَلٌ مَوْقُوفٌ.

الكافى، ج ١، ص ٣٥۶، باب ما يفصل به بين دعوى المحق و المبطل فى أمر الإمامة...

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ الطَّاعَةَ مَفْرُوضَةٌ مِنَ الله عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّةٌ أَمْضَاهَا فِى الْأَوَّلِينَ وَ كَذَلِكَ يُجْرِيهَا فِى الْآخِرِينَ وَ الطَّاعَةُ لِوَاحِدٍ مِنَّا وَ الْمَوَدَّةُ لِلْجَمِيعِ وَ أَمْرُ الله يَجْرِى لِأَوْلِيَائِهِ بِحُكْمٍ مَوْصُولٍ وَ قَضَاءٍ مَفْصُولٍ وَ حَتْمٍ مَقْضِيٍّ وَ قَدَرٍ مَقْدُورٍ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى لِوَقْتٍ مَعْلُومٍ فَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ الله شَيْئاً فَلَا تَعْجَلْ فَإِنَّ الله لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ وَ لَا تَسْبِقَنَّ الله فَتُعْجِزَكَ الْبَلِيَّةُ فَتَصْرَعَكَ.

(١٣*) فأمّا ما حصلنا عليه فى الجوامع الرّوائية فى هذه الآية فهو؛ أنّ النور فسّر بإمام من ولد فاطمة و نور على عليه السلام الّذى يجوز الأمّة به على الصراط و امام فى الدّنيا و الآخرة و ما ينفع به العمل و نور يهدى إلى نور الرسول و اميرالمؤمنين عليهما و آلهما السّلام و ما يتنبه به على تأويل آيات القرآن.

الكافى، ج ١، ص ١٩٥، باب أن الأئمة عليهم السلام نور الله عزّ و جلّ...

ح ۵ ـ قَالَ أَبُو عَبْدِ الله عليه السلام فِى قَوْلِ الله تَعَالَى الله نُورُ السَّماوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فَاطِمَةُ عليها السلام فِيها مِصْباحٌ الْحَسَنُ الْمِصْباحُ فِى زُجاجَةٍ الْحُسَيْنُ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ فَاطِمَةُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ بَيْنَ نِسَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ لَا يَهُودِيَّةٍ وَ لَا نَصْرَانِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ يَكَادُ الْعِلْمُ يَنْفَجِرُ بِهَا وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ إِمَامٌ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامٍ يَهْدِى الله

لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ يَهْدِی اللهُ لِلْأَئِمَّةِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ قُلْتُ أَوْ كَظُلُماتٍ قالَ الْأَوَّلُ وَ صاحِبُهُ يَغْشاهُ مَوْجٌ الثَّالِثُ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ ظُلُماتٌ الثانی بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ مُعاوِيَةُ وَ فِتَنُ بَنِی أُمَيَّةَ إِذا أَخْرَجَ يَدَهُ الْمُؤْمِنُ فِی ظُلْمَةِ فِتْنَتِهِمْ لَمْ يَكَدْ يَراها وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً إِماماً مِنْ وُلْدِ فاطِمَةَ عليها السلام فَما لَهُ مِنْ نُورٍ إِمامٍ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ قالَ فِی قَوْلِهِ يَسْعى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ أَئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيامَةِ تَسْعَى بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِأَيْمَانِهِمْ حَتَّى يُنْزِلُوهُمْ مَنَازِلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ .

بحارالأنوار، ج ۷، ص ۳۳۲، باب ۱۷ـ الوسيلة و ما يظهر من منزلة النبی و أهل‌بيته عليهم السلام فی القيامة...

ح ۱۵ـ [تفسير فرات بن إبراهيم] عُبَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِی هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله عليه وآله قَالَ أَتَانِی جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقَالَ أُبَشِّرُكَ يَا مُحَمَّدُ بِمَا تَجُوزُ عَلَى الصِّرَاطِ قَالَ قُلْتُ بَلَى قَالَ تَجُوزُ بِنُورِ اللهِ وَ يَجُوزُ عَلِيٌّ بِنُورِكَ وَ نُورُكَ مِنْ نُورِ اللهِ وَ يَجُوزُ أُمَّتُكَ بِنُورِ عَلِيٍّ وَ نُورُ عَلِيٍّ مِنْ نُورِكَ وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ.

بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۳۲۴، باب ۱۸ـ أنهم أنوار الله و تأويل آيات النور فيهم عليهم السلام...

ح ۴۲ـ [كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهرة] عَنِ الْحَكَمِ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْ كَظُلُماتٍ فِی بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ قَالَ أَصْحَابُ الْجَمَلِ وَ صِفِّينَ وَ النَّهْرَوَانِ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ قَالَ بَنُو أُمَيَّةَ إِذا أَخْرَجَ يَدَهُ يَعْنِی أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِی ظُلُمَاتِهِمْ لَمْ يَكَدْ يَراها أَيْ إِذَا نَطَقَ بِالْحِكْمَةِ بَيْنَهُمْ لَمْ يَقْبَلْهَا مِنْهُ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ أَقَرَّ بِوَلَايَتِهِ ثُمَّ بِإِمَامَتِهِ وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ أَيْ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ إِمَاماً فِي الدُّنْيَا فَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نُورٍ إِمَامٍ يُرْشِدُهُ وَ يَتَّبِعُهُ إِلَى الْجَنَّةِ.

بحارالأنوار، ج ۶۵، ص ۴۴، باب ۱۵ـ فضائل الشيعة...

ح ۹۰ـ إِرْشَادُ الْقُلُوبِ، بِالْإِسْنَادِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله عليه وآله لِعَلِيٍّ عليه السلام إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَنِی وَ إِيَّاكَ مِنْ نُورِهِ الْأَعْظَمِ ثُمَّ رَشَّ مِنْ نُورِنَا عَلَى جَمِيعِ الْأَنْوَارِ مِنْ بَعْدِ خَلْقِهِ لَهَا فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى إِلَيْنَا وَ مَنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ النُّورُ ضَلَّ عَنَّا ثُمَّ قَرَأَ وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ يَهْتَدِی إِلَى نُورِنَا.

(۱۴*) أمّا النور الّذى أُنزل هم الأئمة عليهم السلام و القرآن بدلالة الأخبار.

الكافى، ج ۱، ص ۱۹۴، باب أن الأئمة عليهم السلام ع نور الله عز و جل...

ح ۱ـ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ الله عَزَّ وَ جَلَّ فَآمِنُوا بِالله وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِى أَنْزَلْنا فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ النُّورُ وَ الله الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ وَ الله نُورُ الله الَّذِى أَنْزَلَ وَ هُمْ وَ الله نُورُ الله فِى السَّمَاوَاتِ وَ فِى الْأَرْضِ وَ الله يَا أَبَا خَالِدٍ لَنُورُ الْإِمَامِ فِى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ الله يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ الله عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ وَ الله يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ الله قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرُ الله قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سِلْماً لَنَا فَإِذَا كَانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ الله مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ.

الكافى، ج ۱، ص ۱۹۵، باب أن الأئمة ع نور الله عز و جل...

ح ۶ـ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ الله بِأَفْواهِهِمْ قَالَ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَفْوَاهِهِمْ قُلْتُ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ الله مُتِمُّ نُورِهِ قَالَ يَقُولُ وَ الله مُتِمُّ الْإِمَامَةِ وَ الْإِمَامَةُ هِيَ النُّورُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَآمِنُوا بِالله وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِى أَنْزَلْنا قَالَ النُّورُ هُوَ الْإِمَامُ.

بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۳۱۵، باب ۱۸ـ أنهم أنوار الله و تأويل آيات النور فيهم عليهم السلام

ح ۲۲ـ [المناقب لابن شهرآشوب] أَبُو خَالِدٍ الْكَابُلِيُّ عَنِ الْبَاقِرِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ فَآمِنُوا بِالله وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِى أَنْزَلْنا يَا أَبَا خَالِدٍ النُّورُ وَ الله الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله قَوْلُهُ أَتْمِمْ لَنا نُورَنا أَلْحِقْ بِنَا شِيعَتَنَا.

بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۲۱، باب ۱۲۸ـ ما ورد عن أمير المؤمنين صلوات الله عليه فى أصناف آيات القرآن و أنواعها و...

... إِلَى قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ

الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِى كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ فَالنُّورُ فِى هَذَا الْمَوْضِعِ هُوَ الْقُرْآنُ وَ مِثْلُهُ فِى سُورَةِ التَّغَابُنِ قَوْلُهُ تَعَالَى فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِى أَنْزَلْنا يَعْنِى سُبْحَانَهُ الْقُرْآنَ وَ جَمِيعَ الْأَوْصِيَاءِ الْمَعْصُومِينَ حَمَلَةَ كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خَزَنَتَهُ وَ تَرَاجِمَتَهُ الَّذِينَ نَعَتَهُمُ اللهُ فِى كِتَابِهِ فَقَالَ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِىالْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا.

(١٥*) ايّام الله ثلاثة: يوم القائم و يوم الموت و يوم القيامة و فى روايةٍ نعم الله تعالى.

بحارالأنوار، ج ٥١، ص ٤٥، باب ٥ـ الآيات المؤولة بقيام القائم .

ح ٢ [تفسير القمى] وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسىٰ بِآياتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَك مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللهِ قَالَ أَيَّامُ اللهِ ثَلَاثَةٌ يَوْمُ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَ يَوْمُ الْمَوْتِ وَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ .

البرهان فى تفسير القرآن، ج ٣.

ح ـ ٧ ـ ٥٦٧٧ ـ الطبرسى: المروىّ عن أبى عبدالله عليه السلام: «ذكّرهم بنعم الله سبحانه فى سائر أيامه».

تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ٧، ص ٢٩

و فى تفسير العيّاشى: عن إبراهيم عن عمر، عمّن ذكره عن أبى عبد الله عليه السلام فى قول الله: وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ الله قال: بِآلاء الله، يعنى: بنعمه.

(١٦*) تذكر الرّوايات فى هذه الآية بأنّها نزلت فى الائمّة عليهم السلام و أنّها تدلّ على علم الإمام و أيضاً بعض أوصاف القرآن الّتى جاءت فى هذه الآية قرين لبعض أوصاف اميرالمؤمنين عليه السلام الّتى جاءت فى سائر الآيات:

بحارالأنوار، ج ٢٣، ص ١٩٣، باب ١٠ ـ أنهم عليهم السلام أهل علم القرآن و الذين أوتوه و المنذرون به و الراسخون فى العلم ...

ح ١٩ـ [تفسير العياشى] عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيها هُدىً وَ نُورٌ إِلَى قَوْلِهِ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللهِ قَالَ فِينَا نَزَلَتْ .

بحارالأنوار ج ٢٥، ص ١٤٩، باب ٤ـ جامع فى صفات الإمام و شرائط الإمامة...

ح ٢٥ـ [تفسير العياشى] عَنْ أبى عَمْرو الزُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبي عَـبْدِ اللهِ عليه السلام أَنَّ مِـمَّا اسْتُحِقَّتْ بِهِ الْإِمَامَةُ التَّطْهِيرَ وَ الطَّهَارَةَ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعَاصِى الْمُوبِقَةِ الَّتِى تُوجِبُ النَّارَ ثُمَّ الْعِلْمَ الْمُنَوَّرَ بِجَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ مِنْ حَلَالِهَا وَ حَرَامِهَا وَ الْعِلْمَ بِكِتَابِهَا خَاصِّهِ وَ عَامِّهِ وَ الْمُحْكَمِ وَ الْمُتَشَابِهِ وَ دَقَائِقِ عِلْمِهِ وَ غَرَائِبِ تَـأْوِيلِهِ وَ نَـاسِخِهِ وَ مَنْسُوخِهِ قُلْتُ وَ مَا الْحُجَّةُ بِأَنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا عَالِماً بِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ الَّذِى ذَكَرْتَ قَالَ قَوْلُ اللهِ فِيمَنْ أَذِنَ اللهُ لَهُمْ فِى الْحُكُومَةِ وَ جَعَلَهُمْ أَهْلَهَا إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فِيها هُدىً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ فَهَذِهِ الْأَئِمَّةُ دُونَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ يُرَبُّونَ النَّاسَ بِعِلْمِهِمْ وَ أَمَّا الْأَحْبَارُ فَهُمُ الْعُلَمَاءُ دُونَ الرَّبَّانِيِّينَ ثُمَّ أَخْبَرَ فَقَالَ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اللهِ وَ كانُوا عَلَيْهِ شُهَداءَ وَ لَمْ يَقُلْ بِمَا حُـمِّلُوا مِنْهُ.

بحارالأنوار، ج ٣٩، ص ٤٤، باب ٧٣ـ أن فيه عليه السلام خصال الأنبياء و اشتراكه مـع نبينا فى جميع الفضائل سوى النبوة ...

ثُمَّ إِنَّ اللهَ تَعَالَى سَمَّى عَلِيّاً مِثْلَ مَا سَمَّى بِهِ كُتُبَهُ قَالَ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فِيها هُدىً وَ لِعَلِيٍّ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ وَ قَالَ فِيها هُدىً وَ نُورٌ وَ لِلْقُرْآنِ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ وَ لِعَلِيٍّ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ وَ قَالَ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ وَ لِعَلِيٍّ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ.

(١٧*) إعطاء كلّ شىء خلقه يوجب معرفة الجنسيّة لكلّ شىء من شكله و ما عُنى من الهداية هى الهداية للنكاح و السّفاح من شكله.

الكافى، ج ٥، ص ٥٦٧، باب نوادر...

ح ٤٩ـ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَـلَّ أَعْطى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى قَالَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِ اللهِ إِلَّا وَ هُوَ يَـعْرِفُ مِـنْ شَكْلِهِ الذَّكَرَ مِنَ الْأُنْثَى قُلْتُ مَا يَعْنِى ثُمَّ هَدى قَالَ هَدَاهُ لِلنِّكَاحِ وَ السِّفَاحِ مِنْ شَكْلِهِ.

(١٨*) لقد بيّنت الرّوايات مراد الآية من تسمية الرّسـول صلى الله عليه و آله أمـيّاً و النّـور الّـذى أُنزل معه:

الف ـ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ صلى الله عليه و آله:

بحارالأنوار، ج ١٦، ص ١٣٣، باب ٦ـ أسمائه صلى الله عليه و آله و ...

ح ١٧ [علل الشرائع] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قُلْتُ إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله لَمْ يَكْتُبْ وَ لَا يَقْرَأُ فَقَالَ كَذَبُوا لَعَنَهُمُ اللهُ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَ قَدْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ الَّذِى بَعَثَ فِى الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِى ضَلَالٍ مُبِينٍ فَيَكُونُ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ لَيْسَ يُحْسِنُ أَنْ يَقْرَأَ أَوْ يَكْتُبَ قَالَ قُلْتُ فَلِمَ سُمِّيَ النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ قَالَ نُسِبَ إِلَى مَكَّةَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَ مَنْ حَوْلَهَا فَأُمُّ الْقُرَى مَكَّةُ فَقِيلَ أُمِّيٌّ لِذَلِكَ .

البرهان فى تفسير القرآن، ج ٢، ص ٥٩٥.

ح ـ٧ ـ ٤٠١٢ ـ الطبرسى: فى معنى الآية، قال: إنّه منسوب إلى امّ القرى، و هى مكّة. و هو المروىّ عن أبى جعفر الباقر عليه السلام.

ب ـ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

بحارالأنوار، ج ٢٣، ص ٣٠٩، باب ١٨ـ أنهم أنوار الله و تأويل ...

ح ٩ ـ [تفسير القمى] فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ يَعْنِى بِرَسُولِ اللهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ يَعْنِى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ فَأَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ رَسُولِ اللهِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ أَنْ يُخْبِرُوا أُمَمَهُمْ وَ يَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرُوهُ بِالْقَوْلِ وَ أَمَرُوا أُمَمَهُمْ بِذَلِكَ وَ سَيَرْجِعُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله وَ يَرْجِعُونَ وَ يَنْصُرُونَهُ فِى الدُّنْيَا.

بحارالأنوار، ج ٣٥، ص ٤٠٤، باب ٢٠ـ أنه نزل فيه صلوات الله عليه

ح ٦٢ ـ [تفسير العياشى] عَنْ أَبِى بَصِيرٍ فِى قَوْلِ اللهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام النُّورُ هُوَ عَلِيٌّ عليه السلام .

تفسير الصافى، ج ٢، ص ٦١، سورة المائدة(٥): آية ٦٧.

مَعَاشِرَ النَّاسِ آمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا مَعَاشِرَ النَّاسِ النُّورُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيَّ ثُمَّ مَسْلُوكٌ فِي عَلِيٍّ ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ صَلَوَاتُ اللهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللهِ وَ بِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ جَعَلَنَا حُجَّةً عَلَى الْمُقَصِّرِينَ وَ

الْمُعَانِدِينَ وَ الْمُخَالِفِينَ وَ الْخَائِنِينَ وَ الْآثِمِينَ وَ الظَّالِمِينَ مِنْ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ.

الكافى، ج ١، ص ١٩٤، باب أن الأئمة عليهم السلام نور الله عزّوجلّ...

ح ٢- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ الله تَعَالَى الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ إِلَى قَوْلِهِ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ قَالَ النُّورُ فِى هَذَا الْمَوْضِعِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام.

(١٩*) فأمّا ما حصلنا عليه فى الجوامع الروائيّة فى هذه الآية فهو:

الف) كتابة الايمان فى القلوب، من أمور الّتى لا صنع للعباد فيها:

الكافى، ج ٢، ص ١٥، باب فى أن السكينة هى الإيمان...

ح ٢- عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ فُضَيْلٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام أُولئِكَ كَتَبَ فِىقُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ هَلْ لَهُمْ فِيمَا كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمْ صُنْعٌ قَالَ لَا .

الائمّة و شيعتهم هم الّذين كتب الايمان فى قلوبهم.

بحارالأنوار، ج ٢٥، ص ٤٨، باب ٣- الأرواح الّتى فيهم و أنّهم مؤيّدون بروح القدس و نور إنّا أنزلناه فى ليلة القدر و...

ح ٥ - [تفسير القمى] أُولئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ هُمُ الْأَئِمَّةُ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ قَالَ مَلَكٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله و سلم وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام.

ب ـ الرّوح هاهنا؛ قد فسّر بالإيمان.

الكافى، ج ٢، ص ١٥، باب فى أن السكينة هى الإيمان...

ح ١- عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ الله عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ هُوَ الْإِيمَانُ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ الله عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ قَالَ هُوَ الْإِيمَانُ.

و المؤمن المؤيّد بالرّوح هو الّذى أيّده الله عزّوجلّ بالملك.

الكافى، ج ٢، ص ٢٦٧، باب أن للقلب أذنين ينفث فيهما الملك و الشّيطان...

ح ٣ـ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لِقَلْبِهِ أُذُنَانِ فِی جَوْفِهِ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ وَ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكُ فَيُؤَيِّدُ اللهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلَكِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ .

و فی رواية أخرى الرّوح ملك من ملائكة الله، بل أعظمهم.

بحارالأنوار، ج ٢٥، ص ٤٨، باب ٣.

ح ٥ـ [تفسير القمی] أُولئِكَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ هُمُ الْأَئِمَّةُ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ قَالَ مَلَكٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام .

روح الإيمان تفارق المؤمن حين إرتكابه المعاصی.

الكافی، ج ٢، ص ٢٨٠، باب الكبائر...

ح ١١ـ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام فِی قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله إِذَا زَنَى الرَّجُلُ فَارَقَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ قَالَ هُوَ قَوْلُهُ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ ذَاكَ الَّذِی يُفَارِقُهُ .

مستدرك الوسائل، ج ٤٦، ص ٣٦٠، ١١ـ باب تعيين الكبائر...

ح ١٩ ـ ١٣٢٦١، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله إِذَا زَنَى الْعَبْدُ خَرَجَ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ قَالَ فَقَالَ أَ لَمْ تَرَ إِلَى شَيْئَيْنِ يَعْتَلِجَانِ فِی قَلْبِكَ شَيْءٌ يَأْمُرُ بِالْخَيْرِ هُوَ مَلَكٌ يُوحِي الْقَلْبَ وَ الَّذِی يَأْمُرُ بِالشَّرِّ هُوَ الشَّيْطَانُ يَنْفُثُ فِی أُذُنِ الْقَلْبِ قَالَ ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَكِ لَمَّةٌ وَ لِلشَّيْطَانِ لَمَّةٌ فِی لَمَّةِ الْمَلَكِ إِيعَادٌ بِالْخَيْرِ وَ تَصْدِيقٌ بِالْحَقِّ وَ رَجَاءُ الثَّوَابِ وَ مِنْ لَمَّةِ الشَّيْطَانِ تَكْذِيبٌ بِالْحَقِّ وَ قُنُوطٌ مِنَ الْخَيْرِ وَ إِيعَادٌ بِالشَّرِّ .

بحارالأنوار، ج ٢٥، ص ٦٤، باب ٣.

ح ٤٦ـ [بصائر الدرجات] أَتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ أُنَاسٌ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْعَبْدَ لَا يَزْنِی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَأْكُلُ الرِّبَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْفِكُ الدَّمَ الْحَرَامَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَقَدْ كَبُرَ هَذَا عَلَيَّ وَ حَرِجَ مِنْهُ صَدْرِي حَتَّى زَعِمَ [أَزْعُمُ] أَنَّ هَذَا الْعَبْدَ الَّذِی يُصَلِّی إِلَى قِبْلَتِی وَ يَدْعُو دَعْوَتِی وَ يُنَاكِحُنِی وَ أُنَاكِحُهُ وَ يُوَارِثُنِی وَ أُوَارِثُهُ فَأُخْرِجُهُ مِنَ الْإِيمَانِ مِنْ أَجْلِ ذَنْبٍ يَسِيرٍ

أصَابَهُ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام صَدَقَكَ أَخُوكَ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ هُوَ يَقُولُ خَلَقَ اللهُ الْخَلْقَ وَ هُوَ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ وَ أَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ فِي الْكِتَابِ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَ أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ فَأَمَّا مَا ذَكَرْتُ مِنَ السَّابِقِينَ فَأَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ وَ غَيْرُ مُرْسَلِينَ جَعَلَ اللهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ فَبِرُوحِ الْقُدُسِ بُعِثُوا أَنْبِيَاءَ مُرْسَلِينَ وَ غَيْرَ مُرْسَلِينَ وَ بِرُوحِ الْإِيمَانِ عَبَدُوا اللهَ وَ لَمْ يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِرُوحِ الْقُوَّةِ جَاهَدُوا عَدُوَّهُمْ وَ عَالَجُوا مَعَايِشَهُمْ وَ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ أَصَابُوا اللَّذِيذَ مِنَ الطَّعَامِ وَ نَكَحُوا الْحَلَالَ مِنْ شَبَابِ النِّسَاءِ وَ بِرُوحِ الْبَدَنِ دَبُّوا وَ دَرَجُوا ثُمَّ قَالَ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ثُمَّ قَالَ فِي جَمَاعَتِهِمْ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ يَقُولُ أَكْرَمَهُمْ بِهَا وَ فَضَّلَهُمْ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ فَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً بِأَعْيَانِهِمْ فَجَعَلَ فِيهِمْ أَرْبَعَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ وَ لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَسْتَكْمِلُ بِهَذِهِ الْأَرْوَاحِ حَتَّى تَأْتِيَ حَالَاتٌ قَالَ وَ مَا هَذِهِ الْحَالَاتُ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام أَمَّا أَوَّلُهُنَّ فَهُوَ كَمَا قَالَ اللهُ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً فَهَذَا يَنْتَقِصُ مِنْهُ جَمِيعُ الْأَرْوَاحِ وَ لَيْسَ مِنَ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْ دِينِ اللهِ لِأَنَّ اللهَ الْفَاعِلَ ذَلِكَ بِهِ رَدَّهُ إِلَى أَرْذَلِ عُمُرِهِ فَهُوَ لَا يَعْرِفُ لِلصَّلَاةِ وَقْتاً وَ لَا يَسْتَطِيعُ التَّهَجُّدَ بِاللَّيْلِ وَ لَا الصِّيَامَ بِالنَّهَارِ وَ لَا الْقِيَامَ فِي صَفٍّ مَعَ النَّاسِ فَهَذَا نُقْصَانٌ مِنْ رُوحِ الْإِيمَانِ فَلَيْسَ يَضُرُّهُ شَيْءٌ إِنْ شَاءَ اللهُ وَ يَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الْقُوَّةِ فَلَا يَسْتَطِيعُ جِهَادَ عَدُوِّهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُ طَلَبَ الْمَعِيشَةِ وَ يَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الشَّهْوَةِ فَلَوْ مَرَّتْ بِهِ أَصْبَحُ بَنَاتِ آدَمَ لَمْ يَحِنَّ إِلَيْهَا وَ لَمْ يَقُمْ وَ يَبْقَى رُوحُ الْبَدَنِ فَهُوَ يَدِبُّ وَ يَدْرُجُ حَتَّى يَأْتِيَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَهَذَا حَالٌ خَيْرٌ لِأَنَّ اللهَ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ وَ قَدْ تَأْتِي عَلَيْهِ حَالَاتٌ فِي قُوَّتِهِ وَ شَبَابِهِ يَهُمُّ بِالْخَطِيئَةِ فَتُشَجِّعُهُ رُوحُ الْقُوَّةِ وَ تُزَيِّنُ لَهُ رُوحُ الشَّهْوَةِ وَ تَقُودُهُ رُوحُ الْبَدَنِ حَتَّى تُوقِعَهُ فِي الْخَطِيئَةِ فَإِذَا مَسَّهَا انْتَقَصَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ نُقْصَانُهُ مِنَ الْإِيمَانِ لَيْسَ بِعَائِدٍ فِيهِ أَبَداً أَوْ يَتُوبَ فَإِنْ تَابَ وَ عَرَفَ الْوَلَايَةَ تَابَ اللهُ عَلَيْهِ وَ إِنْ عَادَ وَ هُوَ تَارِكُ الْوَلَايَةِ أَدْخَلَهُ اللهُ نَارَ جَهَنَّمَ وَ أَمَّا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ فَهُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى

قَوْلُ اللهِ تَعَالَى الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ فِی مَنَازِلِهِمْ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ الرَّسُولُ مِنَ اللهِ إِلَيْهِمْ بِالْحَقِّ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ فَلَمَّا جَحَدُوا مَا عَرَفُوا ابْتَلَاهُمُ اللهُ بِذَلِكَ الذَّمِّ فَسَلَبَهُمْ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ أَسْكَنَ أَبْدَانَهُمْ ثَلَاثَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ ثُمَّ أَضَافَهُمْ إِلَى الْأَنْعَامِ فَقَالَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا لِأَنَّ الدَّابَّةَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بِرُوحِ الْقُوَّةِ وَ تَعْتَلِفُ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ وَ تَسِيرُ بِرُوحِ الْبَدَنِ فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ أَحْيَيْتَ قَلْبِی بِإِذْنِ اللهِ تَعَالَى.

وصف المؤيّدين بالروح ـ الائمّة عليهم السلام ـ فی روايه:

بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۱۴، باب ۱۴ـ نادر فی معرفتهم صلوات الله عليهم بالنورانية و فيه ذكر جمل من فضائلهم عليهم السلام...

... قَالَ جَابِرٌ يَا سَيِّدِی مَا أَقَلَّ أَصْحَابِی قَالَ عليه السلام هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَ تَدْرِی كَمْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْ أَصْحَابِكَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ كُنْتُ أَظُنُّ فِی كُلِّ بَلْدَةٍ مَا بَيْنَ الْمِائَةِ إِلَى الْمِائَتَيْنِ وَ فِی كُلِّ مَا بَيْنَ الْأَلْفِ إِلَى الْأَلْفَيْنِ بَلْ كُنْتُ أَظُنُّ أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ أَلْفٍ فِی أَطْرَافِ الْأَرْضِ وَ نَوَاحِيهِ قَالَ عليه السلام يَا جَابِرُ خَالِفْ ظَنَّكَ وَ قَصِّرْ رَأْيَكَ أُولَئِكَ الْمُقَصِّرُونَ وَ لَيْسُوا لَكَ بِأَصْحَابٍ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ وَ مَنِ الْمُقَصِّرُ قَالَ الَّذِينَ قَصَّرُوا فِی مَعْرِفَةِ الْأَئِمَّةِ وَ عَنْ مَعْرِفَةِ مَا فَرَضَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِهِ وَ رُوحِهِ قُلْتُ يَا سَيِّدِی وَ مَا مَعْرِفَةُ رُوحِهِ قَالَ عليه السلام أَنْ يَعْرِفَ كُلُّ مَنْ خَصَّهُ اللهُ تَعَالَى بِالرُّوحِ فَقَدْ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَهُ يَخْلُقُ بِإِذْنِهِ وَ يُحْيِی بِإِذْنِهِ وَ يَعْلَمُ الْغَيْرَ مَا فِی الضَّمَائِرِ وَ يَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ هَذَا الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ اللهِ تَعَالَى فَمَنْ خَصَّهُ اللهُ تَعَالَى بِهَذَا الرُّوحِ فَهَذَا كَامِلٌ غَيْرُ نَاقِصٍ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ بِإِذْنِ اللهِ يَسِيرُ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ فِی لَحْظَةٍ وَاحِدَةٍ يَعْرُجُ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ يَنْزِلُ بِهِ إِلَى الْأَرْضِ وَ يَفْعَلُ مَا شَاءَ وَ أَرَادَ قُلْتُ يَا سَيِّدِی أَوْجِدْنِی بَيَانَ هَذَا الرُّوحِ مِنْ كِتَابِ اللهِ تَعَالَى وَ إِنَّهُ مِنْ أَمْرٍ خَصَّهُ اللهُ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله قَالَ نَعَمْ اقْرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِی مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا قَوْلَهُ تَعَالَى أُولَئِكَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ قُلْتُ فَرَّجَ اللهُ عَنْكَ كَمَا فَرَّجْتَ عَنِّی وَ وَفَّقْتَنِی عَلَى مَعْرِفَةِ الرُّوحِ وَ الْأَمْرِ.

و فی أخری قد عدّ المؤمنون و المخلصون المباشرون لروح الیقین من المؤیّدین بالرّوح.

بحارالأنوار، ج ٥١، ص ١١٠، باب ٢.

ح ٢ـ [إکمال الدین] عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ أَنَّهُ قَالَ لِلْحُسَیْنِ﴿ع﴾ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ یَا حُسَیْنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُظْهِرُ لِلدِّینِ الْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ قَالَ الْحُسَیْنُ﴿ع﴾ فَقُلْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ إِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ فَقَالَ﴿ع﴾ إِی وَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً بِالنُّبُوَّةِ وَ اصْطَفَاهُ عَلَی جَمِیعِ الْبَرِیَّةِ وَ لَكِنْ بَعْدَ غَیْبَةٍ وَ حَیْرَةٍ لَا تَثْبُتُ فِیهَا عَلَی دِینِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرَوْحِ الْیَقِینِ الَّذِینَ أَخَذَ اللهُ مِیثَاقَهُمْ بِوَلَایَتِنَا وَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمَانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.

(٢٠*) تؤکّد الرّوایات بأن الإیمان لیس إلّا الحبّ و البغض. و یستنبط من بعضهم أن المراد من تحبیب الایمان فی القلوب هو تحبیب الائمة و أنّ بغضهم کفر. ایضاً تذکّر الرّوایات بأنّ المرء مع من أحبّ و المحبّة لله توجب الإخلاص و الخلاص من الشّیطان.

الکافی، ج ٢، ص ١٢٥، باب الحب فی الله و البغض فی الله ...

ح ٥ـ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ﴿ع﴾ عَنِ الْحُبِّ وَ الْبُغْضِ أَ مِنَ الْإِیمَانِ هُوَ فَقَالَ وَ هَلِ الْإِیمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآیَةَ حَبَّبَ إِلَیْكُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَیْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیانَ أُولئِك هُمُ الرَّاشِدُونَ.

البرهان فی تفسیر القرآن، ج٥، ص ١٠٦.

ح ـ ٩٩٥٩ـ٧ـ الطبرسی: الفسوق: هو الکذب عن أبی جعفر﴿ع﴾.

بحارالأنوار: ج ٣٩، ص ٢٩٣، باب ٨٧ـ حبه و بغضه صلوات الله علیه .

ح ٥٩ ـ [تفسیر فرات بن إبراهیم] عَنْ أَبی‌جَعْفَرٍ﴿ع﴾ قَالَ حُبُّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ﴿ع﴾ إِیمَانٌ وَ بُغْضُهُ نِفَاقٌ ثُمَّ قَرَأَ وَ لكِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَیْكُمُ الْإِیمانَ إِلَی قَوْلِهِ نِعْمَةً.

تفسیر فرات الکوفی، ص ٤٢٨، سورة الحجرات(٤٩): الآیات ٧ الی ٨.

ح ٥٦٦ ـ عن أبی جعفر﴿ع﴾ قال حبنا إیمان و بغضنا کفر ثم قرأ هذه الآیة وَ لكِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَیْكُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِكُمْ [وَ كَرَّهَ إِلَیْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیانَ

أُولئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ. فَضْلًا مِنَ اللهِ وَ نِعْمَةً].

الكافى، ج ١، ص ۴٢۶، باب فيه نكت و نتف من التنزيل فى الولاية...

ح ٧١ـ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالَى وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صِراطِ الْحَمِيدِ قَالَ ذَاكَ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرٌ وَ عُبَيْدَةُ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَّارٌ هُدُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ قَوْلِهِ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِى قُلُوبِكُمْ يَعْنِى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ الْأَوَّلَ وَ الثَّانِيَ وَ الثَّالِثَ.

الكافى، ج ٨، ص ٧٩، وصية النبى صلى الله عليه و آله لأمير المؤمنين عليه السلام ...

ح ٣٥ـ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى فُسْطَاطٍ لَهُ بِمِنًى فَنَظَرَ إِلَى زِيَادٍ الْأَسْوَدِ مُنْقَلِعَ الرِّجْلِ فَرَثَى لَهُ فَقَالَ لَهُ مَا لِرِجْلَيْكَ هَكَذَا قَالَ جِئْتُ عَلَى بَكْرٍ لِى نِضْوٍ فَكُنْتُ أَمْشِى عَنْهُ عَامَّةَ الطَّرِيقِ فَرَثَى لَهُ وَ قَالَ لَهُ عِنْدَ ذَلِكَ زِيَادٌ إِنِّى أُلِمُّ بِالذُّنُوبِ حَتَّى إِذَا ظَنَنْتُ أَنِّى قَدْ هَلَكْتُ ذَكَرْتُ حُبَّكُمْ فَرَجَوْتُ النَّجَاةَ وَ تَجَلَّى عَنِّى فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ قَالَ اللهُ تَعَالَى حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِى قُلُوبِكُمْ وَ قَالَ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ اللهُ وَ قَالَ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ إِنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ أُحِبُّ الْمُصَلِّينَ وَ لَا أُصَلِّى وَ أُحِبُّ الصَّوَّامِينَ وَ لَا أَصُومُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ وَ قَالَ مَا تَبْغُونَ وَ مَا تُرِيدُونَ أَمَا إِنَّهَا لَوْ كَانَ فَزْعَةٌ مِنَ السَّمَاءِ فَزِعَ كُلُّ قَوْمٍ إِلَى مَأْمَنِهِمْ وَ فَزِعْنَا إِلَى نَبِيِّنَا وَ فَزِعْتُمْ إِلَيْنَا.

بحارالأنوار، ج ۵، ص ۵۴، باب ١ـ نفى الظلم و الجور عنه تعالى...

ح ٩۶ـ رُويت عَنِ الْعَالِمِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ الْقَدَرُ وَ الْعَمَلُ بِمَنْزِلَةِ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ فَالرُّوحُ بِغَيْرِ الْجَسَدِ لَا يَتَحَرَّكُ وَ لَا يُرَى وَ الْجَسَدُ بِغَيْرِ الرُّوحِ صُورَةٌ لَا حِرَاكَ لَهُ فَإِذَا اجْتَمَعَا قَوِيَا وَ صَلُحَا وَ حَسُنَا وَ مَلُحَا كَذَلِكَ الْقَدَرُ وَ الْعَمَلُ فَلَوْ لَمْ يَكُنِ الْقَدَرُ وَاقِعاً عَلَى الْعَمَلِ لَمْ يُعْرَفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَ لَوْ لَمْ يَكُنِ الْعَمَلُ بِمُوَافَقَةٍ مِنَ الْقَدَرِ لَمْ يَمْضِ وَ لَمْ يَتِمَّ وَ لَكِنْ بِاجْتِمَاعِهِمَا قَوِيَا وَ صَلُحَا وَ لِلَّهِ فِيهِ الْعَوْنُ لِعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ لكِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِى قُلُوبِكُمُ الْآيَةَ ثُمَّ قَالَ عليه السلام وَجَدْتُ ابْنَ آدَمَ بَيْنَ اللهِ وَ بَيْنَ الشَّيْطَانِ فَإِنْ أَحَبَّهُ اللهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ خَلَّصَهُ وَ اسْتَخْلَصَهُ وَ

إِلَّا خَلَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَدُوِّهِ.

(٢١*) فأمّا ما حصلنا عليه فى الجوامع الرّوائية فى هذه الآية فهو أنّ الظلّ ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس. و الآية نزلت فى إحدى معجزات النّبىّ عليه السلام.

البرهان فى تفسير القرآن، ج ۴، ص ۱۳۹.

ح ۳ ـ۷۷۹۷ـ عن أبى جعفر عليه السلام، فى‌قوله أَ لَمْ تَرَ إِلى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساكِناً، قال: «الظل: ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس».

بحارالأنوار، ج ۱۷، ص ۳۶۶، باب ۴ـ معجزاته صلى الله عليه و آله فى إطاعة الأرضيات.

ح ۱۱ـ وَ نَزَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله بِالْجُحْفَةِ تَحْتَ شَجَرَةٍ قَلِيلَةِ الظِّلِّ وَ نَزَلَ أَصْحَابُهُ حَوْلَهُ فَتَدَاخَلَهُ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَأَذِنَ اللهُ تَعَالَى لِتِلْكَ الشَّجَرَةِ الصَّغِيرَةِ حَتَّى ارْتَفَعَتْ وَ ظَلَّلَتِ الْجَمِيعَ فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ أَ لَمْ تَرَ إِلىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساكِناً.

(٢٢*) تفسير قلّة العلم لدى الانسان على أشكال منها: لم يؤت فوائد العلم من وصف الله بالتشبيه و قلّة علم النّاس عند الله و ايتاء العلم بأناس قليل.

بحارالأنوار، ج ۲۴، ص ۱۲۲، باب ۴۱ـ أنهم عليهم السلام العلماء فى القرآن.

ح ۱۰ـ [تفسير العياشى] عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا قَالَ تَفْسِيرُهَا فِي الْبَاطِنِ أَنَّهُ لَمْ يُؤْتَ الْعِلْمَ إِلَّا أُنَاسٌ يَسِيرٌ فَقَالَ وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ.

بحارالأنوار، ج ۲۴، ص ۱۸۳ باب ۵۰ـ أنهم عليهم السلام كلمات الله.

ح ۲۳ـ [تفسير القمى] وَ لَوْ أَنَّ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ الْآيَةَ قَالَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْيَهُودَ سَأَلُوا رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله عَنِ الرُّوحِ فَقَالَ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا قَالُوا نَحْنُ خَاصَّةً قَالَ بَلِ النَّاسُ عَامَّةً قَالُوا فَكَيْفَ يَجْتَمِعُ هَذَا يَا مُحَمَّدُ تَزْعُمُ أَنَّكَ لَمْ تُؤْتَ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا وَ قَدْ أُوتِيتَ الْقُرْآنَ وَ أُوتِينَا التَّوْرَاةَ وَ قَدْ قَرَأْتَ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ وَ هِيَ التَّوْرَاةُ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً فَأَنْزَلَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لَوْ أَنَّ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللهِ

الآيَةَ يَقُولُ عِلْمُ الله أَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ مَا أُوتِيتُمْ كَثِيرٌ عِنْدَكُمْ قَلِيلٌ عِنْدَ الله

بحارالأنوار ج ۵۵، ص ۳۰، باب ۴ـ العرش و الكرسى و حملتهما...

فَمِنِ اخْتِلَافِ صِفَاتِ الْعَرْشِ أَنَّهُ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَبِّ الْعَرْشِ رَبِّ الْوَحْدَانِيَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ قَوْمٌ وَصَفُوهُ بِيَدَيْنِ فَقَالُوا يَدُ الله مَغْلُولَةٌ وَ قَوْمٌ وَصَفُوهُ بِالرِّجْلَيْنِ فَقَالُوا وَضَعَ رِجْلَهُ عَلَى صَخْرَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَمِنْهَا ارْتَقَى إِلَى السَّمَاءِ وَ وَصَفُوهُ بِالْأَنَامِلِ فَقَالُوا إِنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله قَالَ إِنِّي وَجَدْتُ بَرْدَ أَنَامِلِهِ عَلَى قَلْبِي فَلِمِثْلِ هَذِهِ الصِّفَاتِ قَالَ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ يَقُولُ رَبِّ الْمَثَلِ الْأَعْلَى عَمَّا بِهِ مَثَّلُوهُ وَ لله الْمَثَلُ الْأَعْلَى الَّذِي لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَ لَا يُوصَفُ وَ لَا يُتَوَهَّمُ فَذَلِكَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَ وَصَفَ الَّذِينَ لَمْ يُؤْتَوْا مِنَ الله فَوَائِدَ الْعِلْمِ فَوَصَفُوا رَبَّهُمْ بِأَدْنَى الْأَمْثَالِ وَ شَبَّهُوهُ بِالْمُتَشَابِهِ مِنْهُمْ فِيمَا جَهِلُوا بِهِ فَلِذَلِكَ قَالَ وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا فَلَيْسَ لَهُ شِبْهٌ وَ لَا مِثْلٌ وَ لَا عَدْلٌ وَ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى الَّتِي لَا يُسَمَّى بِهَا غَيْرُهُ وَ هِيَ الَّتِي وَصَفَهَا فِي الْكِتَابِ فَقَالَ فَادْعُوهُ بِها وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمائِهِ جَهْلًا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَالَّذِي يُلْحِدُ فِي أَسْمَائِهِ جَهْلًا بِغَيْرِ عِلْمٍ يُشْرِكُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ وَ يَكْفُرُ بِهِ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ يُحْسِنُ فَلِذَلِكَ قَالَ وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِالله إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ فَهُمُ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَيَضَعُونَهَا غَيْرَ مَوَاضِعِهَا.

(۲۳*) تأمر الرّوايات بإكثار الطلب من الله بأن لاتزيغ القلوب لأنّها تزيغ و تعود إلى عماها و رداها.

بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۱۸۱، باب ۳۴ـ أدعية الشهادات و العقائد...

ح ۸ـ [تفسير العياشى] عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ الله عليه السلام أَكْثِرُوا مِنْ أَنْ تَقُولُوا رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ لَا تَأْمَنُوا الزَّيْغَ.

الكافى، ج ۱، ص ۱۷، كتاب العقل و الجهل...

يَا هِشَامُ إِنَّ الله حَكَى عَنْ قَوْمٍ صَالِحِينَ أَنَّهُمْ قَالُوا رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ حِينَ عَلِمُوا أَنَّ الْقُلُوبَ تَزِيغُ وَ تَعُودُ إِلَى عَمَاهَا وَ رَدَاهَا إِنَّهُ لَمْ يَخَفِ الله مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ الله وَ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ الله لَمْ يَعْقِدْ قَلْبَهُ عَلَى مَعْرِفَةٍ ثَابِتَةٍ يُبْصِرُهَا وَ يَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ وَ لَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذَلِكَ إِلَّا مَنْ

كَانَ قَوْلُهُ لِفِعْلِهِ مُصَدِّقاً وَ سِرُّهُ لِعَلَانِيَتِهِ مُوَافِقاً لِأَنَّ الله تَبَارَكَ اسْمُهُ لَمْ يَدُلَّ عَلَى الْبَاطِنِ الْخَفِيِّ مِنَ الْعَقْلِ إِلَّا بِظَاهِرٍ مِنْهُ وَ نَاطِقٍ عَنْهُ .

(٢٤❋) يستنبط من الرّوايات أنّ هداية القلب بإستقراره فى الصدر على الإيمان.

الكافى، ج ٢، ص ٤٢١، باب سهو القلب...

ح ٤ـ عَنْ أَبِى‌بَصِيرٍ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَرَجَّجُ فِيمَا بَيْنَ الصَّدْرِ وَ الْحَنْجَرَةِ حَتَّى يُعْقَدَ عَلَى الْإِيمَانِ فَإِذَا عُقِدَ عَلَى الْإِيمَانِ قَرَّ وَ ذَلِكَ قَوْلُ الله عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِالله يَهْدِ قَلْبَهُ.

مستدرك الوسائل: ج ١١، ص ٢١٨، ١١ـ باب وجوب التوكل على الله.

ح ١٤ ـ١٢٧٩٢، وَ عَنْهُ صلى الله عليه وآله قَالَ قَضَى الله عَلَى نَفْسِهِ أَنَّهُ مَنْ آمَنَ بِهِ هَدَاهُ وَ مَنِ اتَّقَاهُ وَقَاهُ وَ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ وَ مَنْ أَقْرَضَهُ أَنْمَاهُ وَ مَنْ وَثِقَ بِهِ أَنْجَاهُ وَ مَنِ الْتَجَأَ إِلَيْهِ آوَاهُ وَ مَنْ دَعَاهُ أَجَابَهُ وَ لَبَّاهُ وَ تَصْدِيقُهَا مِنْ كِتَابِ الله وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِالله يَهْدِ قَلْبَهُ وَ مَنْ يَتَّقِ الله يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى الله فَهُوَ حَسْبُهُ مَنْ ذَا الَّذِى يُقْرِضُ الله قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِالله فَقَدْ هُدِيَ وَ أَنِيبُوا إِلى رَبِّكُمْ وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادِي الْآيَةَ .

(٢٥❋) مصاديق الاسماء الّتى علّما آدم كلها، حسب الروايات مختلفة؛

بحارالأنوار، ج ١١، ص ١١٧، باب ١ـ فضل آدم و حواء و علل تسميتهم.

ح ٤٨ ـ تفسير الامام عليه السلام: ... قَالَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّها أَسْمَاءَ أَنْبِيَاءِ الله وَ أَسْمَاءَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ آلِهِمَا وَ أَسْمَاءَ رِجَالٍ مِنْ خِيَارِ شِيعَتِهِمْ وَ عُصَاةِ أَعْدَائِهِم.

بحارالأنوار، ج ٣٧، ص ٦٢، باب ٥٠ـ مناقب أصحاب الكساء و فضلهم صلوات الله عليهم ...

ح ١٣ [تفسير فرات بن إبراهيم] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ وَ لَا شَيْءَ فَخَلَقَ خَمْسَةً مِنْ نُورِ جَلَالِهِ وَ اشْتَقَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمُ اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ الْمُنْزَلَةِ فَهُوَ الْحَمِيدُ وَ سَمَّانِى مُحَمَّداً وَ هُوَ الْأَعْلَى وَ سَمَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيّاً وَ لَهُ

الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَاشْتَقَّ مِنْهَا حَسَناً وَ حُسَيْناً وَ هُوَ فَاطِرٌ فَاشْتَقَّ لِفَاطِمَةَ مِنْ أَسْمَائِهِ اسْماً فَلَمَّا خَلَقَهُمْ جَعَلَهُمْ فِي‌الْمِيثَاقِ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ وَ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورٍ فَلَمَّا أَنْ نَظَرُوا إِلَيْهِمْ عَظَّمُوا أَمْرَهُمْ وَ شَأْنَهُمْ وَ لُقِّنُوا التَّسْبِيحَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ فَلَمَّا خَلَقَ اللهُ تَعَالَى آدَمَ عليه السلام نَظَرَ إِلَيْهِمْ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ فَقَالَ يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ يَا آدَمُ هَؤُلَاءِ صَفْوَتِي وَ خَاصَّتِي خَلَقْتُهُمْ مِنْ نُورِ جَلَالِي وَ شَقَقْتُ لَهُمْ اسْماً مِنْ أَسْمَائِي قَالَ يَا رَبِّ فَبِحَقِّكَ عَلَيْهِمْ عَلِّمْنِي أَسْمَاءَهُمْ قَالَ يَا آدَمُ فَهُمْ عِنْدَكَ أَمَانَةٌ سِرٌّ مِنْ سِرِّي لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ غَيْرُكَ إِلَّا بِإِذْنِي قَالَ نَعَمْ يَا رَبِّ قَالَ يَا آدَمُ أَعْطِنِي‌عَلَى ذَلِكَ الْعَهْدَ فَأَخَذَ عَلَيْهِ الْعَهْدَ ثُمَّ عَلَّمَهُ أَسْمَاءَهُمْ ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَ لَمْ يَكُنْ عَلَّمَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ وَ أَوْفُوا بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام فَرْضاً مِنَ اللهِ أُوفِ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ (تكون اضافه لهذا الحديث فى نقل تفسير فرات الكوفى، تفسيرفرات‌الكوفى، ص ٥٦، ٥٣ـ و من السورة الّتى تذكر فيها البقرة ... ص: ٥٣ ؛ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ علمت الملائكة أنه مستودع و أنه مفضل بالعلم و أمروا بالسجود إذ كانت سجدتهم لآدم تفضيلا له و عبادة لله إذ كان ذلك بحق له و أبى إبليس الفاسق عن أمر ربه فقال مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قال أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ قال فقد فضلته عليك حيث أمر [ت] بالفضل للخمسة الذين لم أجعل لك عليهم سلطانا و لا من شيعتهم [يتبعهم] فذلك استثناء اللعين إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ قال إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ و هم الشيعة).

بحارالأنوار، ج ١١، ص ١٤٥، باب ٢ـ سجود الملائكة و معناه و مدة .

ح ٥١ [إكمال الدين] عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَّمَ آدَمَ عليه السلام أَسْمَاءَ حُجَجِ اللهِ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ وَ هُمْ أَرْوَاحٌ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَنَّكُمْ أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ فِي الْأَرْضِ لِتَسْبِيحِكُمْ وَ تَقْدِيسِكُمْ مِنْ آدَمَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَقَفُوا عَلَى عَظِيمِ مَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ أَحَقُّ بِأَنْ يَكُونُوا خُلَفَاءَ اللهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجَهُ عَلَى بَرِيَّتِهِ

ثُمَّ غَيَّبَهُمْ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَ اسْتَعْبَدَهُمْ بِوَلَايَتِهِمْ وَ مَحَبَّتِهِمْ وَ قَالَ لَهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ.

الكافی، ج ١، ص ٤٤٣، باب مولد النبی ﷺ و وفاته...

ح ١٥ـ عَنْ أَبی عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ إِنَّ اللهَ مَثَّلَ لِی أُمَّتِی فِی الطِّينِ وَ عَلَّمَنِی أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا فَمَرَّ بِی أَصْحَابُ الرَّايَاتِ فَاسْتَغْفَرْتُ لِعَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ إِنَّ رَبِّي وَعَدَنِي فِي شِيعَةِ عَلِيٍّ خَصْلَةً قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ وَ مَا هِيَ قَالَ الْمَغْفِرَةُ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ وَ أَنْ لَا يُغَادِرَ مِنْهُمْ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً وَ لَهُمْ تُبَدَّلُ السَّيِّئَاتُ حَسَنَاتٍ .

بحارالأنوار، ج ١١، ص ١٤٦، باب ٢ـ سجود الملائكة.

ح ١٦ـ [تفسير القمی] وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها قَالَ أَسْمَاءَ الْجِبَالِ وَ الْبِحَارِ وَ الْأَوْدِيَةِ وَ النَّبَاتِ وَ الْحَيَوَانِ .

بحارالأنوار، ج ١١، ص ١٤٧، باب ٢ـ سجود الملائكة.

ح ١٨ـ [تفسير العياشی] عَنْ أَبی الْعَبَّاسِ عَنْ أَبی عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها مَا ذَا عَلَّمَهُ قَالَ الْأَرَضِينَ وَ الْجِبَالَ وَ الشِّعَابَ وَ الْأَوْدِيَةَ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بِسَاطٍ تَحْتَهُ فَقَالَ وَ هَذَا الْبِسَاطُ مِمَّا عَلَّمَهُ .

بحارالأنوار، ج ١١، ص ١٤٧، باب ٢ـ سجود الملائكة.

ح ٢٠ـ [تفسير العياشی] عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ الْعَطَّارِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبی عَبْدِ اللهِ عليه السلام فَدَعَا بِالْخِوَانِ فَتَغَدَّيْنَا ثُمَّ جَاءُوا بِالطَّشْتِ وَ الدَّسْتِ سنانه فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَوْلَهُ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها الطَّسْتُ وَ الدَّسْتُ سنانه مِنْهُ فَقَالَ الْفِجَاجُ وَ الْأَوْدِيَةُ وَ أَهْوَى بِيَدِهِ كَذَا وَ كَذَا.

(٢٦*) عنى الله عزّ و جل بتعليم الإنسان ما لم يعلم، تعليم أمير المؤمنين عليه السلام الكتابة لأجل النّبی ﷺ ما لم يعلمها قبل ذلك.

بحارالأنوار، ج ٩، ص ٢٥٢ باب ١.

ح ١٥٨ـ [تفسير القمی] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ فَقَالَ وَ مَا أَقْرَأُ قَالَ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ

يَعْنِي خَلَقَ نُورَكَ الْأَقْدَمَ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ خَلَقَ الْإِنسانَ مِنْ عَلَقٍ يَعْنِي خَلَقَكَ مِنْ نُطْفَةٍ وَ شَقَّ مِنْكَ عَلِيّاً اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيّاً مِنَ الْكِتَابَةِ لَكَ مَا لَمْ يَعْلَمْ قَبْلَ ذَلِكَ.

(٢٧*) مراد الآية من الرّد إلى أرذل العمر، هو تنقيص المؤمن جميع أرواحه.

الكافى، ج ٢، ص ٢٨١، باب الكبائر...

ثُمَّ ذَكَرَ أَصْحَابَ الْمَيْمَنَةِ وَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً بِأَعْيَانِهِمْ جَعَلَ الله فِيهِمْ أَرْبَعَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ فَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَسْتَكْمِلُ هَذِهِ الْأَرْوَاحَ الْأَرْبَعَةَ حَتَّى تَأْتِيَ عَلَيْهِ حَالاتٌ فَقَالَ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذِهِ الْحَالاتُ فَقَالَ أَمَّا أُولاهُنَّ فَهُوَ كَمَا قَالَ الله عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً فَهَذَا يَنْتَقِصُ مِنْهُ جَمِيعُ الْأَرْوَاحِ وَ لَيْسَ بِالَّذِي يَخْرُجُ مِنْ دِينِ الله لِأَنَّ الْفَاعِلَ بِهِ رَدَّهُ إِلَى أَرْذَلِ عُمُرِهِ فَهُوَ لَا يَعْرِفُ لِلصَّلَاةِ وَقْتاً وَ لَا يَسْتَطِيعُ التَّهَجُّدَ بِاللَّيْلِ وَ لَا بِالنَّهَارِ وَ لَا الْقِيَامَ فِي الصَّفِّ مَعَ النَّاسِ فَهَذَا نُقْصَانٌ مِنْ رُوحِ الْإِيمَانِ وَ لَيْسَ يَضُرُّهُ شَيْئاً الحديث.

(٢٨*) اذا بلغت الحلقوم حينما يرى المرء منزلته و لايستطيع فعل شيء و لايردّ بحاجته.

مستدرك‌الوسائل، ج ١٤، ص ١٨٨، باب ٧.

ح ٢ -٧٩٩٦- الرَّاوَنْدِيُّ فِي دَعَوَاتِهِ، سُئِلَ الصَّادِقُ عليه السلام أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ قَالَ أَنْ تَتَصَدَّقَ وَ أَنْتَ صَحِيحٌ تَشِحُّ تَأْمُلُ الْبَقَاءَ وَ تَخَافُ الْفَقْرَ وَ لَا تَمَهَّلْ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ قُلْتَ لِفُلَانٍ كَذَا وَ لِفُلَانٍ كَذَا وَ قَدْ كَانَ لِفُلَانٍ.

بحارالأنوار، ج ۶، ص ١٦٩، باب ۶- سكرات الموت و شدائده.

ح ٤٣- [الكافى] عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَوْ لا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ إِلَى قَوْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ فَقَالَ إِنَّهَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ أُرِيَ مَنْزِلَهُ فِي الْجَنَّةِ فَيَقُولُ رُدُّونِي إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى أُخْبِرَ أَهْلِي بِمَا أَرَى فَيُقَالُ لَهُ لَيْسَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ .

بحارالأنوار، ج ٢٤، ص ٦۶، باب ٢٩ـ أنهم عليهم السلام نعمة الله.

ح ٥٤ـ [كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهرة] جَاءَ فِي تَأْوِيلِ أَهْلِ الْبَيْتِ الْبَاطِنِ فِيحَدِيثِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْهُمْ صَلَّى الله عَلَيْهِمْ وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَيْ شُكْرَكُمُ النِّعْمَةَ الَّتِي رَزَقَكُمُ الله وَ مَا مَنَّ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ بِوَصِيِّهِ فَلَوْ لا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ وَ أَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ إِلَى وَصِيِّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يُبَشِّرُ وَلِيَّهُ بِالْجَنَّةِ وَ عَدُوَّهُ بِالنَّارِ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ يَعْنِي أَقْرَبُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ وَ لكِنْ لا تُبْصِرُونَ أَيْ لَا تَعْرِفُونَ.

(٢٩*) المراد من الحيّ فى هذه الآية بناءً على ما ورد فى الرّوايات هو: الشيعة و الشهيد و الرّسول و أميرالمؤمنين عليهما و على آلهما السّلام.

بحارالأنوار، ج ۶، ص ٢١٤، باب ٨ـ أحوال البرزخ و القبر و عذابه.

ح ١ [تفسير القمى] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ هُمْ وَ الله شِيعَتُنَا إِذَا دَخَلُوا الْجَنَّةَ وَ اسْتَقْبَلُوا الْكَرَامَةَ مِنَ الله اسْتَبْشَرُوا بِمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِهِمْ مِنْ إِخْوَانِهِمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الدُّنْيَا أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ وَ هُوَ رَدٌّ عَلَى مَنْ يُبْطِلُ الثَّوَابَ وَ الْعِقَابَ بَعْدَ الْمَوْتِ .

الكافى، ج ٥، ص ٣۶، باب ما كان يوصى أمير المؤمنين عليه السلام به .

ح ١ـ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَانَ إِذَا حَضَرَ الْحَرْبَ يُوصِي لِلْمُسْلِمِينَ بِكَلِمَاتٍ فَيَقُولُ تَعَاهَدُوا الصَّلَاةَ ... (الى ان قال) ثُمَّ إِنَّ الْجِهَادَ أَشْرَفُ الْأَعْمَالِ بَعْدَ الْإِسْلَامِ وَ هُوَ قِوَامُ الدِّينِ وَ الْأَجْرُ فِيهِ عَظِيمٌ مَعَ الْعِزَّةِ وَ الْمَنَعَةِ وَ هُوَ الْكَرَّةُ فِيهِ الْحَسَنَاتُ وَ الْبُشْرَى بِالْجَنَّةِ بَعْدَ الشَّهَادَةِ وَ بِالرِّزْقِ غَداً عِنْدَ الرَّبِّ وَ الْكَرَامَةِ يَقُولُ الله عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ الله الآيَةَ.

الكافى، ج ٨، ص ١۴۶، حديث محاسبة النفس ...

ح ١٢٠ـ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَ رَأَيْتَ الرَّادَّ عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرَ فَهُوَ كَالرَّادِّ عَلَيْكُمْ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَنْ رَدَّ عَلَيْكَ هَذَا الْأَمْرَ فَهُوَ كَالرَّادِّ عَلَى رَسُولِ الله صلى الله عليه و آله و سلم وَ عَلَى الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْمَيِّتَ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ شَهِيدٌ قَالَ قُلْتُ وَ إِنْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ قَالَ إِي وَ الله وَ إِنْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّهِ يُرْزَقُ .

الکافی، ج ١، ص ٥٣٣، باب ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم عليهم السلام

ح ١٣- أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لِأَبِی بَكْرٍ يَوْماً لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِی سَبِيلِ اللهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله رَسُولُ اللهِ مَاتَ شَهِيداً وَ اللهِ لَيَأْتِيَنَّكَ فَأَيْقِنْ إِذَا جَاءَكَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ غَيْرُ مُتَخَيِّلٍ بِهِ فَأَخَذَ عَلِيٌّ بِيَدِ أَبِي بَكْرٍ فَأَرَاهُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا بَكْرٍ آمِنْ بِعَلِيٍّ وَ بِأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ إِنَّهُمْ مِثْلِی إِلَّا النُّبُوَّةَ وَ تُبْ إِلَى اللهِ مِمَّا فِی يَدِكَ فَإِنَّهُ لا حَقَّ لَكَ فِيهِ قَالَ ثُمَّ ذَهَبَ فَلَمْ يُرَ.

بحارالأنوار، ج ٣٩، ص ٣٤٧، باب ٩٠- ما بين من مناقب نفسه القدسية.

ح ٢٠- [المناقب لابن شهرآشوب] سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَيْفَ أَصْبَحْتَ فَقَالَ أَصْبَحْتُ وَ أَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ وَ أَنَا وَصِيُّ خَيْرِ الْبَشَرِ وَ أَنَا الْأَوَّلُ... وَ أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.

(٣٠*) فأما ما حصلنا عليه فی الجوامع الرّوائية فی هذه الآية فهو: أنّ الآية نزلت فی الأوس و الخزرج و أنّ أميرالمؤمنين عليه السلام هو ما يؤلّف بين القلوب.

البرهان فی تفسير القرآن، ج ١، ص ٦٧٣.

ح - ١٨٧٢- و قال علی بن إبراهيم، فی قوله تعالی: وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ: فإنها نزلت فی الأوس و الخزرج، كانت الحرب بينهم مائة سنة، لا يضعون السلاح لا بالليل، و لا بالنهار، حتی ولد عليه الأولاد، فلما بعث الله نبيه صلى الله عليه وآله أصلح بينهم فدخلوا فی الإسلام، و ذهبت العداوة من قلوبهم برسول الله صلى الله عليه وآله و صاروا إخوانا.

بحارالأنوار، ج ٢٢، ص ٤٨٦، باب ١- وصيته صلى الله عليه وآله عند قرب وفاته.

يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ مَنْ حَضَرَنِی فِی يَوْمِی هَذَا وَ فِی سَاعَتِی هَذِهِ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فَلْيُبَلِّغْ شَاهِدُكُمُ الْغَائِبَ أَلَا قَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللهِ فِيهِ النُّورُ وَ الْهُدَى وَ الْبَيَانُ مَا فَرَّطَ اللهُ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ حُجَّةُ اللهِ لِي عَلَيْكُمْ وَ خَلَّفْتُ فِيكُمُ الْعَلَمَ الْأَكْبَرَ عَلَمَ الدِّينِ وَ نُورَ الْهُدَى وَصِيِّي عَلِيَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ أَلَا هُوَ حَبْلُ اللهِ فَاعْتَصِمُوا بِهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا عَنْهُ وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ

فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً. أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ كَنْزُ اللهِ الْيَوْمَ وَ مَا بَعْدَ الْيَوْمِ مَنْ أَحَبَّهُ وَ تَوَلَّاهُ الْيَوْمَ وَ مَا بَعْدَ الْيَوْمِ فَقَدْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ وَ أَدَّى مَا وَجَبَ عَلَيْهِ وَ مَنْ عَادَاهُ الْيَوْمَ وَ مَا بَعْدَ الْيَوْمِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى وَ أَصَمَّ لَا حُجَّةَ لَهُ عِنْدَ اللهِ.

(٣١*) بحارالأنوار، ج ١٠، ص ٣١٥.

... فَالْخَلْقُ الْأَوَّلُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْإِبْدَاعُ لَا وَزْنَ لَهُ وَ لَا حَرَكَةَ وَ لَا سَمْعَ وَ لَا لَوْنَ وَ لَا حِسَّ وَ الْخَلْقُ الثَّانِي الْحُرُوفُ لَا وَزْنَ لَهَا وَ لَا لَوْنَ وَ هِيَ مَسْمُوعَةٌ مَوْصُوفَةٌ غَيْرُ مَنْظُورٍ إِلَيْهَا وَ الْخَلْقُ الثَّالِثُ مَا كَانَ مِنَ الْأَنْوَاعِ كُلِّهَا مَحْسُوساً مَلْمُوساً ذَا ذَوْقٍ مَنْظُورٍ إِلَيْهِ وَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَابِقٌ لِلْإِبْدَاعِ لِأَنَّهُ لَيْسَ قَبْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْءٌ وَ لَا كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ وَ الْإِبْدَاعُ سَابِقٌ لِلْحُرُوفِ وَ الْحُرُوفُ لَا تَدُلُّ عَلَى غَيْرِ نَفْسِهَا... (الخ).

(٣٢*) الكافى، ج ۶، صص ١٣ الى ١٥.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ النُّطْفَةَ الَّتِي مِمَّا أَخَذَ عَلَيْهَا الْمِيثَاقَ فِي صُلْبِ آدَمَ أَوْ مَا يَبْدُو لَهُ فِيهِ وَ يَجْعَلَهَا فِي الرَّحِمِ حَرَّكَ الرَّجُلَ لِلْجِمَاعِ وَ أَوْحَى إِلَى الرَّحِمِ أَنِ افْتَحِي بَابَكِ حَتَّى يَلِجَ فِيكِ خَلْقِي وَ قَضَائِيَ النَّافِذُ وَ قَدَرِي فَتَنْفَتِحُ الرَّحِمُ بَابَهَا فَتَصِلُ النُّطْفَةُ إِلَى الرَّحِمِ فَتَرَدَّدُ فِيهِ أَرْبَعِينَ يَوْماً ثُمَّ تَصِيرُ عَلَقَةً أَرْبَعِينَ يَوْماً ثُمَّ تَصِيرُ مُضْغَةً أَرْبَعِينَ يَوْماً ثُمَّ تَصِيرُ لَحْماً تَجْرِي فِيهِ عُرُوقٌ مُشْتَبِكَةٌ ثُمَّ يَبْعَثُ اللهُ مَلَكَيْنِ خَلَّاقَيْنِ يَخْلُقَانِ فِي الْأَرْحَامِ مَا يَشَاءُ اللهُ فَيَقْتَحِمَانِ فِي بَطْنِ الْمَرْأَةِ مِنْ فَمِ الْمَرْأَةِ فَيَصِلَانِ إِلَى الرَّحِمِ وَ فِيهَا الرُّوحُ الْقَدِيمَةُ الْمَنْقُولَةُ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ فَيَنْفُخَانِ فِيهَا رُوحَ الْحَيَاةِ وَ الْبَقَاءِ وَ يَشُقَّانِ لَهُ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ جَمِيعَ الْجَوَارِحِ وَ جَمِيعَ مَا فِي الْبَطْنِ بِإِذْنِ اللهِ ثُمَّ يُوحِي اللهُ إِلَى الْمَلَكَيْنِ اكْتُبَا عَلَيْهِ قَضَائِي وَ قَدَرِي وَ نَافِذَ أَمْرِي وَ اشْتَرِطَا لِيَ الْبَدَاءَ فِيمَا تَكْتُبَانِ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ مَا نَكْتُبُ فَيُوحِي اللهُ إِلَيْهِمَا أَنِ ارْفَعَا رُءُوسَكُمَا إِلَى رَأْسِ أُمِّهِ فَيَرْفَعَانِ رُءُوسَهُمَا فَإِذَا اللَّوْحُ يَقْرَعُ جَبْهَةَ أُمِّهِ فَيَنْظُرَانِ فِيهِ فَيَجِدَانِ فِي اللَّوْحِ صُورَتَهُ وَ زِينَتَهُ وَ أَجَلَهُ وَ مِيثَاقَهُ شَقِيّاً أَوْ سَعِيداً وَ جَمِيعَ شَأْنِهِ قَالَ فَيُمْلِي أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ فَيَكْتُبَانِ جَمِيعَ

مَا فِى اللَّوْحِ وَ يَشْتَرِطَانِ الْبَدَاءَ فِيمَا يَكْتُبَانِ ثُمَّ يَخْتِمَانِ الْكِتَابَ وَ يَجْعَلَانِهِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ يُقِيمَانِهِ قَائِماً فِى بَطْنِ أُمِّهِ قَالَ فَرُبَّمَا عَتَا فَانْقَلَبَ وَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا فِى كُلِّ عَاتٍ أَوْ مَارِدٍ وَ إِذَا بَلَغَ أَوَانُ خُرُوجِ الْوَلَدِ تَامّاً أَوْ غَيْرَ تَامٍّ أَوْحَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى الرَّحِمِ أَنِ افْتَحِى بَابَكِ حَتَّى يَخْرُجَ خَلْقِى إِلَى أَرْضِى وَ يَنْفُذَ فِيهِ أَمْرِى فَقَدْ بَلَغَ أَوَانُ خُرُوجِهِ قَالَ فَيَفْتَحُ الرَّحِمُ بَابَ الْوَلَدِ فَيَبْعَثُ اللهُ إِلَيْهِ مَلَكاً يُقَالُ لَهُ زَاجِرٌ فَيَزْجُرُهُ زَجْرَةً فَيَفْزَعُ مِنْهَا الْوَلَدُ فَيَنْقَلِبُ فَيَصِيرُ رِجْلَاهُ فَوْقَ رَأْسِهِ وَ رَأْسُهُ فِى أَسْفَلِ الْبَطْنِ لِيُسَهِّلَ اللهُ عَلَى الْمَرْأَةِ وَ عَلَى الْوَلَدِ الْخُرُوجَ قَالَ فَإِذَا احْتُبِسَ زَجَرَهُ الْمَلَكُ زَجْرَةً أُخْرَى فَيَفْزَعُ مِنْهَا فَيَسْقُطُ الْوَلَدُ إِلَى الْأَرْضِ بَاكِياً فَزِعاً مِنَ الزَّجْرَةِ.

(۳۳*) بحارالأنوار، ج ۵۸، صص ۳۲ و ۳۱.

عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ إِنَّ الْعِبَادَ إِذَا نَامُوا خَرَجَتْ أَرْوَاحُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ فَمَا رَأَتِ الرُّوحُ فِى السَّمَاءِ فَهُوَ الْحَقُّ وَ مَا رَأَتْ فِى الْهَوَاءِ فَهُوَ الْأَضْغَاثُ أَلَا وَ إِنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَ مَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ فَإِذَا كَانَتِ الرُّوحُ فِى السَّمَاءِ تَعَارَفَتْ وَ تَبَاغَضَتْ فَإِذَا تَعَارَفَتْ فِى السَّمَاءِ تَعَارَفَتْ فِى الْأَرْضِ وَ إِذَا تَبَاغَضَتْ فِى السَّمَاءِ تَبَاغَضَتْ فِى الْأَرْضِ.

(۳۴*) بحارالأنوار، ج ۵۸، باب ۴۲ـ حقيقة النفس و الروح.

ح ۱۹ـ رُوِيَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا نَامَ فَإِنَّ رُوحَ الْحَيَوَانِ بَاقِيَةٌ فِي الْبَدَنِ وَ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْهُ رُوحُ الْعَقْلِ فَقَالَ عَبْدُ الْغَفَّارِ الْأَسْلَمِيُّ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها إِلَى قَوْلِهِ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى أَ فَلَيْسَ تَرَى الْأَرْوَاحَ كُلَّهَا تَصِيرُ إِلَيْهِ عِنْدَ مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ مَا يَشَاءُ وَ يُرْسِلُ مَا يَشَاءُ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام إِنَّمَا يَصِيرُ إِلَيْهِ أَرْوَاحُ الْعُقُولِ فَأَمَّا أَرْوَاحُ الْحَيَاةِ فَإِنَّهَا فِى الْأَبْدَانِ لَا يَخْرُجُ إِلَّا بِالْمَوْتِ وَ لَكِنَّهُ إِذَا قَضَى عَلَى نَفْسٍ الْمَوْتَ قَبَضَ الرُّوحَ الَّذِى فِيهِ الْعَقْلُ وَ لَوْ كَانَتْ رُوحُ الْحَيَاةِ خَارِجَةً لَكَانَ بَدَناً مُلْقًى لَا يَتَحَرَّكُ وَ لَقَدْ ضَرَبَ اللهُ لِهَذَا مَثَلًا فِى كِتَابِهِ فِى أَصْحَابِ الْكَهْفِ حَيْثُ قَالَ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْيَمِينِ وَ ذاتَ الشِّمالِ أَ فَلَا تَرَى أَنَّ أَرْوَاحَهُمْ فِيهِمْ بِالْحَرَكَاتِ.

(٣٥*) بحارالأنوار، ج ١٠، ص ١٨٥، باب ١٣ـ احتجاجات الصادق عليه السلام.

فَأَخْبِرْنِی مَا جَوْهَرُ الرِّيحِ قَالَ الرِّيحُ هَوَاءٌ إِذَا تَحَرَّكَ سُمِّيَ رِيحاً فَإِذَا سَكَنَ سُمِّيَ هَوَاءً وَ بِهِ قِوَامُ الدُّنْيَا وَ لَوْ كُفِتَ الرِّيحُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَفَسَدَ كُلُّ شَيْءٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَ نَتُنَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الرِّيحَ بِمَنْزِلَةِ الْمِرْوَحَةِ تَذُبُّ وَ تَدْفَعُ الْفَسَادَ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ تُطَيِّبُهُ فَهِيَ بِمَنْزِلَةِ الرُّوحِ إِذَا خَرَجَ عَنِ الْبَدَنِ نَتُنَ الْبَدَنُ وَ تَغَيَّرَ تَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ قَالَ أَفَيَتَلَاشَى الرُّوحُ بَعْدَ خُرُوجِهِ عَنْ قَالَبِهِ أَمْ هُوَ بَاقٍ قَالَ بَلْ هُوَ بَاقٍ إِلَى وَقْتِ يُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَبْطُلُ الْأَشْيَاءُ وَ تَفْنَى فَلَا حِسَّ وَ لَا مَحْسُوسَ ثُمَّ أُعِيدَتِ الْأَشْيَاءُ كَمَا بَدَأَهَا مُدَبِّرُهَا وَ ذَلِكَ أَرْبَعَمِائَةِ سَنَةٍ تَسْبُتُ فِيهَا الْخَلْقُ وَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ... (الخ).

(٣٦*) بحارالانوار، ج ٦، ص ٣٢٤.

ح ٢ـ [تفسير القمي] قَوْلُهُ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرىٰ فَإِذا هُمْ قِيامٌ يَنْظُرُونَ فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَّامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ ثُوَيْرِ بْنِ أَبِي فَاخِتَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ سُئِلَ عَنِ النَّفْخَتَيْنِ كَمْ بَيْنَهُمَا قَالَ مَا شَاءَ اللهُ فَقِيلَ لَهُ فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ كَيْفَ يُنْفَخُ فِيهِ فَقَالَ أَمَّا النَّفْخَةُ الْأُولَى فَإِنَّ اللهَ يَأْمُرُ إِسْرَافِيلَ فَيَهْبِطُ إِلَى الدُّنْيَا وَ مَعَهُ صُورٌ وَ لِلصُّورِ رَأْسٌ وَاحِدٌ وَ طَرَفَانِ وَ بَيْنَ طَرَفِ كُلِّ رَأْسٍ مِنْهُمَا مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ قَالَ فَإِذَا رَأَتِ الْمَلَائِكَةُ إِسْرَافِيلَ وَ قَدْ هَبَطَ إِلَى الدُّنْيَا وَ مَعَهُ الصُّورُ قَالُوا قَدْ أَذِنَ اللهُ فِي مَوْتِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ فِي مَوْتِ أَهْلِ السَّمَاءِ قَالَ فَيَهْبِطُ إِسْرَافِيلُ بِحَظِيرَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ يَسْتَقْبِلُ الْكَعْبَةَ فَإِذَا رَأَوْا أَهْلُ الْأَرْضِ قَالُوا أَذِنَ اللهُ فِي مَوْتِ أَهْلِ الْأَرْضِ قَالَ فَيَنْفُخُ فِيهِ نَفْخَةً فَيَخْرُجُ الصَّوْتُ مِنَ الطَّرَفِ الَّذِي يَلِي الْأَرْضَ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ ذُو رُوحٍ إِلَّا صَعِقَ وَ مَاتَ وَ يَخْرُجُ الصَّوْتُ مِنَ الطَّرَفِ الَّذِي يَلِي السَّمَاوَاتِ فَلَا يَبْقَى فِي السَّمَاوَاتِ ذُو رُوحٍ إِلَّا صَعِقَ وَ مَاتَ إِلَّا إِسْرَافِيلَ قَالَ فَيَقُولُ اللهُ لِإِسْرَافِيلَ يَا إِسْرَافِيلُ مُتْ فَيَمُوتُ إِسْرَافِيلُ فَيَمْكُثُونَ فِي ذَلِكَ مَا شَاءَ اللهُ ثُمَّ يَأْمُرُ اللهُ السَّمَاوَاتِ فَتَمُورُ وَ يَأْمُرُ الْجِبَالَ فَتَسِيرُ وَ

هُوَ قَوْلُهُ يَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوْراً وَ تَسِيرُ الْجِبالُ سَيْراً يَعْنِي تَبْسُطُ وَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ يَعْنِي بِأَرْضٍ لَمْ يُكْتَسَبْ عَلَيْهَا الذُّنُوبُ بَارِزَةً لَيْسَ عَلَيْهَا الْجِبَالُ وَ لَا نَبَاتٌ كَمَا دَحَاهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ يُعِيدُ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ كَمَا كَانَ أَوَّلَ مَرَّةٍ مُسْتَقِلًّا بِعَظَمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ قَالَ فَعِنْدَ ذَلِك يُنَادِي الْجَبَّارُ جَلَّ جَلَالُهُ بِصَوْتٍ جَهْورِيٍّ يَسْمَعُ أَقْطَارُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ لِمَنِ الْمُلْك الْيَوْمَ فَلَا يُجِيبُهُ مُجِيبٌ فَعِنْدَ ذَلِك يُنَادِي الْجَبَّارُ جَلَّ جَلَالُهُ مُجِيباً لِنَفْسِهِ لله الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَ أَنَا قَهَرْتُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ وَ أَمَتُّهُمْ إِنِّي أَنَا الله لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي لَا شَرِيك لِي وَ لَا وَزِيرَ وَ أَنَا خَلَقْتُ خَلْقِي بِيَدِي وَ أَنَا أَمَتُّهُمْ بِمَشِيَّتِي وَ أَنَا أُحْيِيهِمْ بِقُدْرَتِي قَالَ فَنَفَخَ الْجَبَّارُ نَفْخَةً فِي الصُّورِ يَخْرُجُ الصَّوْتُ مِنْ أَحَدِ الطَّرَفَيْنِ الَّذِي يَلِي السَّمَاوَاتِ فَلَا يَبْقَى فِي السَّمَاوَاتِ أَحَدٌ إِلَّا حَيَّ وَ قَامَ كَمَا كَانَ وَ يَعُودُ حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَ يَحْضَرُ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ وَ يُحْشَرُ الْخَلَائِقُ لِلْحِسَابِ قَالَ فَرَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ الله عَلَيْهِمَا يَبْكِي عِنْدَ ذَلِك بُكَاءً شَدِيداً .

(٣٧*) بحارالأنوار، ج ٢٦، ص ٣٣٥، باب ٨ـ فضل النبى و أهل بيته على الملائكة و شهادتهم بولايتهم عليهم السلام.

ح ١ ـ [إكمال الدين] [عيون أخبار الرضا عليه السلام] [علل الشرائع] قَالَ رَسُولُ الله صلى الله عليه وآله مَا خَلَقَ الله عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقاً أَفْضَلَ مِنِّي وَ لَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام فَقُلْتُ يَا رَسُولَ الله فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَوْ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ عليه السلام يَا عَلِيُّ إِنَّ الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ فَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِلْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِكَ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَ خُدَّامُ مُحِبِّينَا. يَا عَلِيُّ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ... وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِوَلَايَتِنَا يَا عَلِيُّ لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ آدَمَ وَ لَا حَوَّاءَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَقْدِيسِهِ لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ الله عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقَنَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَحْمِيدِهِ ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُوراً وَاحِداً اسْتَعْظَمُوا أَمْرَنَا فَسَبَّحْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّا خَلْقٌ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ صِفَاتِنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا وَ نَزَّهَتْهُ عَنْ صِفَاتِنَا فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا هَلَّلْنَا لِتَعْلَمَ

الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ أَنَّا عَبِيدٌ وَ لَسْنَا بِآلِهَةٍ يَجِبُ أَنْ نُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ فَقَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ فَلَمَّا شَاهَدُوا كِبَرَ مَحَلِّنَا كَبَّرْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنَالَ عِظَمُ الْمَحَلِّ إِلَّا بِهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ لَنَا مِنَ الْعِزِّ وَ الْقُوَّةِ قُلْنَا لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا حَوْلَ لَنَا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ أَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرْضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَحِقُّ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَى نِعَمِهِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللهِ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ... (الخ).

(٣٨*) بحارالأنوار، ج ١٨، ص ٣٥٤، باب ٣ـ إثبات المعراج و معناه.

ح ٦٦ ـ [علل الشرائع] وَ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام أَنَّهُمْ حَضَرُوهُ فَقَالَ يَا عُمَرَ بْنَ أُذَيْنَةَ مَا تَرَى هَذِهِ النَّاصِبَةَ فِي أَذَانِهِمْ وَ صَلَاتِهِمْ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ الْأَنْصَارِيَّ رَآهُ فِي النَّوْمِ فَقَالَ عليه السلام كَذَبُوا وَ اللهِ إِنَّ دِينَ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرَى فِي النَّوْمِ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام إِنَّ اللهَ الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ عَرَجَ بِنَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى سَمَائِهِ سَبْعاً أَمَّا أُولَاهُنَّ فَبَارَكَ عَلَيْهِ صلى الله عليه وآله وَ الثَّانِيَةَ عَلَّمَهُ فِيهَا فَرْضَهُ وَ الثَّالِثَةَ أَنْزَلَ اللهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ عَلَيْهِ مَحْمِلًا مِنْ نُورٍ فِيهِ أَرْبَعُونَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ النُّورِ كَانَتْ مُحْدِقَةً حَوْلَ الْعَرْشِ عَرْشِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى تَغْشَى أَبْصَارَ النَّاظِرِينَ أَمَّا وَاحِدٌ مِنْهَا فَأَصْفَرُ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ اصْفَرَّتِ الصُّفْرَةُ وَ وَاحِدٌ مِنْهَا أَحْمَرُ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ احْمَرَّتِ الْحُمْرَةُ وَ وَاحِدٌ مِنْهَا أَبْيَضُ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ ابْيَضَّ الْبَيَاضُ وَ الْبَاقِي عَلَى عَدَدِ سَائِرِ مَا خَلَقَ اللهُ مِنَ الْأَنْوَارِ وَ الْأَلْوَانِ فِي ذَلِكَ الْمَحْمِلِ حَلَقٌ وَ سَلَاسِلُ مِنْ فِضَّةٍ فَجَلَسَ فِيهِ ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَنَفَرَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى أَطْرَافِ السَّمَاءِ ثُمَّ خَرَّتْ سُجَّداً فَقَالَتْ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ مَا أَشْبَهَ هَذَا النُّورَ بِنُورِ رَبِّنَا فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ فَسَكَتَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ اجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ ثُمَّ جَاءَتْ فَسَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَفْوَاجاً ثُمَّ قَالَتْ يَا مُحَمَّدُ كَيْفَ أَخُوكَ قَالَ بِخَيْرٍ قَالَتْ فَإِنْ أَدْرَكْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنَّا السَّلَامَ فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله أَ تَعْرِفُونَهُ فَقَالُوا كَيْفَ لَمْ نَعْرِفْهُ وَ قَدْ أَخَذَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِيثَاقَكَ وَ مِيثَاقَهُ مِنَّا وَ إِنَّا لَنُصَلِّي عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِ ثُمَّ زَادَهُ أَرْبَعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ النُّورِ لَا يُشْبِهُ شَيْءٌ مِنْهُ ذَلِكَ النُّورَ الْأَوَّلَ وَ زَادَهُ

فِي مَحْمِلِهِ حلَقاً وَ سَلَاسِلَ ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ فَلَمَّا قَرُبَ مِنْ بَابِ السَّمَاءِ تَنَافَرَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى أَطْرَافِ السَّمَاءِ وَ خَرَّتْ سُجَّداً وَ قَالَتْ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ مَا أَشْبَهَ هَذَا النُّورَ بِنُورِ رَبِّنَا فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ فَاجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ قَالَتْ يَا جَبْرَئِيلُ مَنْ هَذَا مَعَكَ فَقَالَ هَذَا مُحَمَّدٌ قَالُوا وَ قَدْ بُعِثَ قَالَ نَعَمْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله فَخَرَجُوا إِلَيَّ شِبْهَ الْمَعَانِيقِ فَسَلَّمُوا عَلَيَّ وَ قَالُوا أَقْرِئْ أَخَاكَ السَّلَامَ فَقُلْتُ هَلْ تَعْرِفُونَهُ قَالُوا نَعَمْ وَ كَيْفَ لَا نَعْرِفُهُ وَ قَدْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَكَ وَ مِيثَاقَهُ وَ مِيثَاقَ شِيعَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَلَيْنَا وَ إِنَّا لَنَتَصَفَّحُ وُجُوهَ شِيعَتِهِ فِى كُلِّ يَوْمٍ خَمْساً يَعْنُونَ فِى وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ زَادَنِى رَبِّى عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ النُّورِ لَا تُشْبِهُ الْأَنْوَارَ الْأُوَلَ وَ زَادَنِى حَلَقاً وَ سَلَاسِلَ ثُمَّ عَرَجَ بِى إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ فَنَفَرَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى أَطْرَافِ السَّمَاءِ وَ خَرَّتْ سُجَّداً وَ قَالَتْ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ مَا هَذَا النُّورُ الَّذِى يُشْبِهُ نُورَ رَبِّنَا فَقَالَ جَبْرَئِيلُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ فَاجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ قَالَتْ مَرْحَباً بِالْأَوَّلِ وَ مَرْحَباً بِالْآخِرِ وَ مَرْحَباً بِالْحَاشِرِ وَ مَرْحَباً بِالنَّاشِرِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيٍّ خَيْرِ الْوَصِيِّينَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله سَلَّمُوا عَلَيَّ وَ سَأَلُونِي عَنْ عَلِيٍّ أَخِي فَقُلْتُ هُوَ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتِى أَ وَ تَعْرِفُونَهُ فَقَالُوا نَعَمْ كَيْفَ لَا نَعْرِفُهُ وَ قَدْ نَحُجُّ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ فِى كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ عَلَيْهِ رَقٌّ أَبْيَضُ فِيهِ اسْمُ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ وَ شِيعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّا لَنُبَارِكُ عَلَى رُءُوسِهِمْ بِأَيْدِينَا ثُمَّ زَادَنِى رَبِّى عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ النُّورِ لَا تُشْبِهُ شَيْئاً مِنْ تِلْكَ الْأَنْوَارِ الْأُوَلِ وَ زَادَنِى حَلَقاً وَ سَلَاسِلَ ثُمَّ عَرَجَ بِى إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَلَمْ تَقُلِ الْمَلَائِكَةُ شَيْئاً وَ سَمِعْتُ دَوِيّاً كَأَنَّهُ فِى الصُّدُورِ وَ اجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ فَفُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ خَرَجَتْ إِلَى مَعَانِيقَ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ... .

(٣٩*) بحارالأنوار، ج ٦٥، ص ٢٣٦.

سُئِلَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله عَنْ شَرْحِ الصَّدْرِ مَا هُوَ فَقَالَ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللهُ فِى قَلْبِ الْمُؤْمِنِ فَيَشْرَحُ صَدْرَهُ وَ يَنْفَسِحُ قَالُوا فَهَلْ لِذَلِكَ أَمَارَةٌ يُعْرَفُ بِهَا فَقَالَ نَعَمْ وَ الْإِنَابَةُ

إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ التَّجَافِى عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الاِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ .

(٤٠*) مستدرك الوسائل، ج ١١، ص ٣٤٩ و ٣٥٠.

(٤١*) امّا قوله تعالى فى كتابه:
«ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ(المنافقون ـ ٣).
«كَذَالِكَ يَطْبَعُ الله عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ(الروم ـ٥٩).
«ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِ رُسُلاً إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ كَذَالِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ(يونس ـ ٧٤).
«وَ مِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُواْ مِنْ عِندِكَ قَالُواْ لِلَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ مَا ذَا قَالَ ءَانِفًا أُوْلَـٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ الله عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُواْ أَهْوَاءَهُمْ(محمّد ـ ١٦).
«أُوْلَـٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ الله عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُوْلَـٰئِكَ هُمُ الْغَـٰفِلُونَ(النحل ـ ١٠٨).
معنى الطبع فى اللغة:
مفردات ألفاظ القرآن ـ ألراغب الإصفهانى ـ مادّة الطَّبع .
الطَّبعُ: أن تُصَوِّرَ الشىءَ بصورةٍ ما، كطبعِ السّكّةِ و طَبعِ الدّراهمِ، و هو أعمُّ من الخَتم و أخصُّ من النَّقشِ(إلىأن قال:) قال تعالى : «فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ(المنافقون ـ٣)، (كَذَالِكَ يَطْبَعُ الله عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ(الروم ـ ٥٩)، (كَذَالِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ(يونس ـ٧٤) و قد تقدّمَ الكلامُ فى قوله:«خَتَمَ الله عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ (البقرة ـ ٧) و به اعتُبِرَ الطَّبعُ و الطَّبيعة الّتى هى السّجيّةُ؛ فإنّ ذلك هو نقشُ النّفسِ بصورةٍ مّا، إمّا من حيثُ الخِلقةِ و إمّا من حيثُ العادَة و هو فيما يُنقَشُ به من حيثُ الخِلقةَ أغلبُ.(إلى أن قال:) و طِبعُ السَّيفِ صدؤُهُ و دَنَسُهُ. و قيل رجلٌ طَبِعٌ (قال الزّمخشرى: و من المجاز: و إنَّ فلاناً لَطمِعٌ طَبِعٌ: دِنسُ الأخلاق. أساس البلاغة ٢٧٥ مادة: طبع). و قد حَمَلَ بَعضُهم: «طَبَعَ الله عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ (محمّد ـ١٦)، (كَذَالِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ(يونس ـ ٧٤) على ذلك، و معناه: دَنَّسَهُ.

(٤٢*) قال الله الحكيم فى بعض ايات كتابه المجيد:

«خَتَمَ اللهُ عَلىَ قُلُوبِهِمْ وَ عَلىَ سَمْعِهِمْ وَ عَلىَ أَبْصَرِهِمْ غِشَاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ(البقرة ـ ٧).

«أَ فَرَءَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلاهَهُ هَوٰئهُ وَ أَضَلَّهُ اللهُ عَلىَ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلىَ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلىَ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللهِ أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ(الجاثية ـ ٢٣).

«قُلْ أَ رَءَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلىَ قُلُوبِكُم مَّنْ إِلاهٌ غيرُ اللهِ يَأْتِيكُم بِهِ انظُرْ كَيْفَ نُصرِّفُ الأْيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ(الأنعام ـ ٤٦).

«الْيَوْمَ نخْتِمُ عَلىَ أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ(يس ـ ٦٥).

معنى الختم فى اللغة عبارة عن:

الخَتمُ و الطَبعُ يُقالُ على وَجهَينِ: مَصدَرُ خَتَمتُ و طَبَعتُ و هو تأثيرُ الشيءِ كَنَقشِ الخاتَمِ و الطّابَعِ. و الثّانى: الأثَرُ الحاصِلُ عنِ النَّقشِ، و يُتَجَوَّزُ بذلك تارةً فى الاستيثاقِ من الشيءِ، و المَنعِ منه اعتباراً بما يحصُلُ منَ المنعِ بالخَتمِ على الكتبِ و الأبوابِ، نحوَ: «خَتَمَ اللهُ عَلىَ قُلُوبِهِمْ (البقرة ـ ٧)، (خَتَمَ عَلىَ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ (الجاثية ـ ٢٣) و تارةً فى تحصيلِ أثرٍ عن شيءٍ اعتباراً بالنقشِ الحاصلِ، و تارةً يُعتَبَرُ منه بُلُوغُ الآخرِ (إلى أن قال:) و قولُه تعالى: «قُلْ أَ رَءَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللهُ سمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلىَ قُلُوبِكُم (الانعام ـ ٤٦) إشارةٌ إلى ما أجرى الله به العادَةَ أنَّ الإنسانَ إذا تَناهى فى إعتِقادِ باطلٍ، أو إرتكابِ مَحظُورٍ ـ ولا يكونُ منه تَلَفُّتٌ بوجهٍ إلى الحقِّ ـ يُورِثُهُ ذلك هَيئةً تُمَرِّنُهُ على استحسانِ المعاصى، و كأنّما يُختَمُ بذلك على قَلبِهِ، و على ذلك: «أُوْلَئكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللهُ عَلىَ قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ (النحل ـ ١٠٨). (مفردات ألفاظ القرآن ـ ألراغب الإصفهانى ـ مادّة ختم).

(٤٣*) قال الله الحكيم:

«كَلاَّ بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ» المطففين: ١٤ .

الرّين فى اللغة:

التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج ٤، ص: ٢٩٨.

ران الشيء على فلان رينا من باب باع: غلبه، ثمّ اطلق المصدر على الغطاء، و يقال ران النعاس فيالعين: إذا خامرها.

رين: أصل يدلّ على غطاء و ستر. فالرين: الغطاء على الشي ء و قد رين عليه، كأنّه غشى عليه. و ران النعاس يرين، و رانت الخمر على قلبه: غلبت. و من الباب رانت نفسى ترين: أى غشت. و منه أران القوم، فهم مرينون، إذا هلكت مواشيهم. و هو من القياس، لأنّ مواشيهم إذا هلكت فقد رين بها.

الرين: صدأ يعلو الشيء الجليل، قال بل ران على قلوبهم ـ أى صار ذلك كصدإ على قلوبهم فعمى عليهم معرفة الخير من الشرّ.

رين: أعوذ بالله من الرين و الران، و هو ما غطّى على القلب و ركبه من القسوة للذنب بعد الذنب. ران عليه الشراب و النعاس و ران به إذا غلب على عقله. و رين بفلان، و نظيره الغين.

(٤٤*) أمّا قوله تعالى.

خَتَمَ الله عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ وَ عَلى أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (البقرة: ٧).

أ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ الله عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ الله أ فَلا تَذَكَّرُونَ (الجاثية: ٢٣).

معنى الغشاوة فى اللغة:

التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج٧، ص ٢٢٥.

غشى: أصل واحد صحيح يدلّ على تغطية شيء بشيء، يقال غشّيت الشيء اغشّيه. و الغشاء. و الغاشية: القيامة، لأنّها تغشى الخلق بأفزاعها.

التهذيب ٨/ ١٥٣ـ قال الليث ـ الغشاوة: ما غشى القلب من الطبع، و الغشاء: الغطاء. و غاشية السرج: غطاؤه. و الرجل يستغشى ثوبه كى لا يسمع و لا يرى.

(٤٥*) العمى فى بعض ايات القرآن الكريم:

«وَ مَثَلُ الَّذينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذى يَنْعِقُ بِما لا يَسْمَعُ إلاَّ دُعاءً وَ نِداءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَعْقِلُونَ» البقرة: ١٧١.

«وَ مَنْ يَهْدِ الله فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلياءَ مِنْ دُونِهِ وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلى وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَ بُكْماً وَ صُمًّا مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَعيراً» الإسراء: ٩٧.

«وَ الَّذينَ إذا ذُكِّرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْها صُمًّا وَ عُمْياناً» الفرقان: ٧٣.

(٤٦*) من الآيات الّتى تدل على الضلال:

«لَقَدْ مَنَّ الله عَلَى الْمُؤْمِنينَ إذْ بَعَثَ فيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفى ضَلالٍ مُبينٍ» آل‌عمران: ١٦٤.

الضلال فى اللغة:

التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج٧، ص: ٣٧.

ضلّ: أصل صحيح يدلّ على معنى واحد و هو ضياع الشىء و ذهابه فى غير حقّه. يقال ضلّ يضلّ و يضلّ، لغتان. و كلّ جائر عن الحقّ و القصد ضالّ.

و الضلال و الضلالة: بمعنى. و رجل ضلّيل و مضلّل: إذا كان صاحب ضلال و باطل. و ممّا يدلّ على أنّ أصل الضلال ما ذكرناه قولهم أضلّ الميّت، إذا دفن، و ذاك كأنّه شىء قد ضاع. و يقولون: ضلّ اللبن فى الماء، ثمّ يقولون استهلك. قال ابن السكّيت: يقال أضللت بعيرى، إذا ذهب منك، و ضللت المسجد و الدار، إذا لم تهتد لهما. و كذلك كلّ شىء مقيم لا يهتدى له، و يقال أرض مضلّة و مضلّة.

ضلّ الرجل الطريق و ضلّ عنه يضلّ من باب ضرب ضلالا و ضلالة: زلّ عنه و لم يهتد اليه، فهو ضالّ. هذه لغة نجد و هى الفصحى، و بها جاء القرآن. و فى لغة لأهل العالية من باب تعب. و الأصل فى الضلال الغيبة، و منه قيل للحيوان الضائع: ضالّة للذكر و الأنثى، و الجمع الضوالّ، و يقال لغير الحيوان ضائع و لقطة. و ضلّ البعير: غاب و خفى موضعه. و أضللته: فقدته. قال الأزهرىّ:

و أضللت الشيء: إذا ضاع منك فلم تعرف موضعه، كالدابّة و الناقة و ما أشبههما، فان أخطات موضع الشيء الثابت كالدار: قلت ضللته و ضللته. قال ابن الأعرابيّ: أضلّني كذا: إذا عجزت عنه فلم تقدر عليه.

مستدركات الباب الثانی

(٤٧*) بحارالأنوار، ج ١، صص ٢٢٥ و ٢٢٦.

فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِی قَلْبِ مَـنْ يُـرِيدُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلاً فِی نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَ اسْتَفْهِمِ اللهَ يُفْهِمْكَ قُلْتُ يَا شَرِيفُ فَقَالَ قُلْ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ قُلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ قَالَ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللهُ مِلْكاً لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللهُ بِهِ وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيراً وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللهُ تَعَالَى مِلْكاً هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَـرَهُ اللهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللهُ تَعَالَى وَ نَهَاهُ لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ فَإِذَا أَكْرَمَ اللهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ إِبْلِيسُ وَ الْخَلْقُ وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاثُراً وَ تَفَاخُراً وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزّاً وَ عُلُوّاً وَ لَا يَدَعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التُّقَى قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُـرِيدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لَا فَسَاداً وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ .

(٤٨*) بحارالأنوار، ج ٩، ص ٢٥٠، باب ١ـ احتجاج الله تعالى على أرباب الملل المختلفة فیالقرآن الكريم... .

قَوْلَهُ فَذَكِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ أَيْ فَعِظْ يَا مُحَمَّدُ إِنَّمَا أَنْتَ وَاعِظٌ قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ قَالَ لَسْتَ بِحَافِظٍ وَ لَا كَاتِبٍ عَلَيْهِمْ .

بحارالأنوار ج ١٦، ص ١١٨، باب ٦ـ أسمائه صلى الله عليه وآله و عللها...

وَ سَمَّاهُ... مُنْذِراً فِى قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ مُذَكِّراً فِى قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ.

(٤٩*) أولى الالباب فى الروايات:

الكافى، ج ١، ص ١٩.

وَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام إِذَا طَلَبْتُمُ الْحَوَائِجَ فَاطْلُبُوهَا مِنْ أَهْلِهَا قِيلَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ وَ مَنْ أَهْلُهَا قَالَ الَّذِينَ قَصَّ اللهُ فِى كِتَابِهِ وَ ذَكَرَهُمْ فَقَالَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ قَالَ هُمْ أُولُو الْعُقُولِ .

الكافى، ج ١، ص ٢١٢، باب أن من وصفه الله تعالى فى كتابه بالعلم.

ح ١ـ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّمَا نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ عَدُوُّنَا وَ شِيعَتُنَا أُولُو الْأَلْبَابِ .

مستدرك‌الوسائل، ج ٥، ص ١٨٣، ١١ـ باب استحباب التفكر فيما يوجب الاعتبار.

ح ٢ ـ٥٦٨٩-١٢ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ [قَالَ اللهُ] إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ .

بحارالأنوار، ج ١، ص ٩١، باب ١ـ فضل العقل و ذم الجهل...

ح ٢٢ـ [المحاسن] بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله ص مَا قَسَمَ اللهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهَرِ الْجَاهِلِ وَ إِفْطَارُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ صَوْمِ الْجَاهِلِ وَ إِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُخُوصِ الْجَاهِلِ وَ لَا بَعَثَ اللهُ رَسُولاً وَ لَا نَبِيّاً حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ وَ مَا يُضْمِرُ النَّبِيُّ فِي نَفْسِهِ أَفْضَلُ مِنِ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِينَ وَ مَا أَدَّى الْعَاقِلُ فَرَائِضَ اللهِ حَتَّى عَقَلَ مِنْهُ وَ لَا بَلَغَ جَمِيعُ الْعَابِدِينَ فِى فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ إِنَّ الْعُقَلَاءَ

هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ .

بحارالأنوار، ج ٣٦، ص ١٨١، باب ٣٩.

ح ١٧٧ـ [المناقب لابن شهرآشوب] عَنِ الْبَاقِرَيْنِ عليهما السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ عَلِيٌّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى أَعْدَاؤُهُ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ غَرَسَ فِي قُلُوبِهِمُ الْعِلْمَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ.

بحارالأنوار، ج ٣٨، ص ٣١٠، باب ٦٧.

ح ١٠ـ [تفسير فرات بن إبراهيم] الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَزِيعٍ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ قَالَ كُنَّا ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله جُلُوساً فَجَاءَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ اتَّفَقَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله قِيَامٌ فَلَمَّا رَأَى عَلِيّاً جَلَسَ فَقَالَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَ تَعْلَمُ لِمَ جَلَسْتُ قَالَ اللَّهُمَّ لَا فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله خَتَمْتُ أَنَا النَّبِيِّينَ وَ خَتَمْتَ أَنْتَ الْوَصِيِّينَ فَحَقٌّ لِلَّهِ أَنْ لَا يَقِفَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عليه السلام مَوْقِفاً إِلَّا وَقَفَ مَعَهُ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَ إِنِّي أَقِفُ وَ تُوقَفُ وَ أُسْأَلُ وَ تُسْأَلُ فَأَعِدَّ الْجَوَابَ يَا ابْنَ أَبِي‌طَالِبٍ فَإِنَّمَا أَنْتَ عُضْوٌ مِنْ أَعْضَائِي تَزُولُ أَيْنَمَا زِلْتُ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَا رَسُولَ اللهِ فَمَا الَّذِي تَسْأَلُ حَتَّى أَهْتَدِيَ فَقَالَ يَا عَلِيُّ مَنْ يَهْدِ اللهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَ مَنْ يُضْلِلْهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ لَقَدْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقِي وَ مِيثَاقَكَ وَ أَهْلَ مَوَدَّتِكَ وَ شِيعَتَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِيكُمْ شَفَاعَتِي ثُمَّ قَرَأَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ هُمْ شِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ .

بحارالأنوار، ج ٦٦، ص ٨٠، باب ٣٠ـ أن العمل جزء الإيمان.

وَ اعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللهُ إِنَّمَا هَلَكَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ وَ ارْتَدَّتْ عَلَى أَعْقَابِهَا بَعْدَ نَبِيِّهَا صلى الله عليه وآله بِرُكُوبِهَا طَرِيقَ مَنْ خَلَا مِنَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ السَّالِفَةِ الَّذِينَ آثَرُوا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ عَلَى طَاعَةِ أَوْلِيَاءِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَقْدِيمِهِمْ مَنْ يَجْهَلُ عَلَى مَنْ يَعْلَمُ فَعَقَّبَهَا اللهُ تَعَالَى بِقَوْلِهِ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ

بحارالأنوار، ج ١، ص ٩٢، باب ١ـ فضل العقل و ذم الجهل...

ح ٢٣ـ [المحاسن] بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ مَا يُعْبَأُ مِنْ أَهْلِ هَذَا الدِّينِ بِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نَأْتِي قَوْماً لَا بَأْسَ بِهِمْ عِنْدَنَا مِمَّنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ لَيْسَتْ لَهُمْ تِلْكَ الْعُقُولُ فَقَالَ لَيْسَ هَؤُلَاءِ مِمَّنْ خَاطَبَ اللهُ فِي قَوْلِهِ يا أُولِي الْأَلْبابِ إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْعَقْلَ فَقَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ فَقَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا

خَلَقْتُ شَيْئاً أَحْسَنَ مِنْكَ وَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ بِكَ آخُذُ وَ بِكَ أُعْطِي .

بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۴۰۳، باب ۴۶.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام إِنَّ أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ عَمِلُوا بِالْفِكْرَةِ حَتَّى وَرِثُوا مِنْهُ حُبَّ اللهِ فَإِنَّ حُبَّ اللهِ إِذَا وَرِثَهُ الْقَلْبُ وَ اسْتَضَاءَ بِهِ أَسْرَعَ إِلَيْهِ اللُّطْفُ فَإِذَا نَزَلَ [مَنْزِلَةَ] اللُّطْفِ صَارَ مِنْ أَهْلِ الْفَوَائِدِ فَإِذَا صَارَ مِنْ أَهْلِ الْفَوَائِدِ تَكَلَّمَ بِالْحِكْمَةِ فَصَارَ صَاحِبَ فِطْنَةٍ فَإِذَا نَزَلَ مَنْزِلَةَ الْفِطْنَةِ عَمِلَ فِي الْقُدْرَةِ فَإِذَا عَمِلَ فِي الْقُدْرَةِ عَرَفَ الْأَطْبَاقَ السَّبْعَةَ فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ صَارَ يَتَقَلَّبُ فِي فِكْرِهِ بِلُطْفٍ وَ حِكْمَةٍ وَ بَيَانٍ فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَ مَحَبَّتَهُ فِي خَالِقِهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ نَزَلَ الْمَنْزِلَةَ الْكُبْرَى فَعَايَنَ رَبَّهُ فِي قَلْبِهِ وَ وَرِثَ الْحِكْمَةَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَهُ الْحُكَمَاءُ وَ وَرِثَ الْعِلْمَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَهُ الْعُلَمَاءُ وَ وَرِثَ الصِّدْقَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَهُ الصِّدِّيقُونَ إِنَّ الْحُكَمَاءَ وَرِثُوا الْحِكْمَةَ بِالصَّمْتِ وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثُوا الْعِلْمَ بِالطَّلَبِ وَ إِنَّ الصِّدِّيقِينَ وَرِثُوا الصِّدْقَ بِالْخُشُوعِ وَ طُولِ الْعِبَادَةِ فَمَنْ أَخَذَهُ بِهَذِهِ السِّيرَةِ إِمَّا أَنْ يَسْفُلَ وَ إِمَّا يَرْفَعُ وَ أَكْثَرُهُمُ الَّذِي يَسْفُلُ وَ لَا يَرْفَعُ إِذْ لَمْ يَرْعَ حَقَّ اللهِ وَ لَمْ يَعْمَلْ بِمَا أُمِرَ بِهِ فَهَذِهِ صِفَةُ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ اللهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ لَمْ يُحِبَّهُ حَقَّ مَحَبَّتِهِ فَلَا يَغُرَّنَّكَ صَلَاتُهُمْ وَ صِيَامُهُمْ وَ رِوَايَاتُهُمْ وَ عُلُومُهُمْ فَإِنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ ثُمَّ قَالَ يَا يُونُسُ إِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّا وَرِثْنَاهُ وَ أُوتِينَا شَرْحَ الْحِكْمَةِ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ.

(۵۰*) بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۸۷، باب ۲ـ أصناف الناس فی العلم.

اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ [خَائِفٍ] مَغْمُورٍ لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللهِ وَ بَيِّنَاتُهُ وَ كَمْ ذَا وَ أَيْنَ أُولَئِكَ الْأَقَلُّونَ عَدَداً الْأَعْظَمُونَ خَطَراً بِهِمْ يَحْفَظُ اللهُ حُجَجَهُ حَتَّى يُودِعُوهَا نُظَرَاءَهُمْ وَ يَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقَائِقِ الْأُمُورِ فَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَ اسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ وَ أَنِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى يَا كُمَيْلُ أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ هَايْ هَايْ شَوْقاً إِلَى رُؤْيَتِهِمْ وَ أَسْتَغْفِرُ اللهَ لِي وَ لَكُمْ.

مستدركات الباب الثالث

(۵۱*) بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۲۲، باب ۶ ـ التوحيد و نفی الشريك و معنی الواحد و الأحد و الصمد و تفسير سورة التوحيد...

قالَ الْباقِرُ عليه السلام اللهُ مَعْناهُ الْمَعْبُودُ الَّذِی أَلِهَ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَائِيَّتِهِ وَ الْإِحاطَةِ بِكَيْفِيَّتِهِ وَ يَقُولُ الْعَرَبُ أَلِهَ الرَّجُلُ إِذا تَحَيَّرَ فِی الشَّیْءِ فَلَمْ يُحِطْ بِهِ عِلْماً وَ وَلِهَ إِذا فَزِعَ إِلَی شَیْءٍ مِمَّا يَحْذَرُهُ وَ يَخافُهُ فَالْإِلَهُ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ حَوَاسِّ الْخَلْقِ.

(۵۲*) بحارالأنوار، ج ۸۹، ص ۲۳۲، باب ۲۹ـ فضل سورة الفاتحة و تفسيرها.

ح ۴۱ ـ [التوحيد] الْمُفَسِّرُ بِإِسْنَادِهِ إِلَی أَبِی مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ اللهُ هُوَ الَّذِی يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ كُلِّ مَنْ دُونَهُ وَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ جَمِيعِ مَنْ سِوَاهُ يَقُولُ بِسْمِ اللهِ أَيْ أَسْتَعِينُ عَلَی أُمُورِي كُلِّهَا بِاللهِ الَّذِي لَا تَحِقُّ الْعِبَادَةُ إِلَّا لَهُ الْمُغِيثِ إِذَا اسْتُغِيثَ وَ الْمُجِيبِ إِذَا دُعِيَ وَ هُوَ مَا قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ دُلَّنِی عَلَی اللهِ مَا هُوَ فَقَدْ أَكْثَرَ عَلَيَّ الْمُجَادِلُونَ وَ حَيَّرُونِي فَقَالَ لَهُ يَا عَبْدَ اللهِ هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةً قَطُّ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ كُسِرَ بِك حَيْثُ لَا سَفِينَةَ تُنْجِيك وَ لَا سِبَاحَةَ تُغْنِيك قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ تَعَلَّقَ قَلْبُك هُنَالِك أَنَّ شَيْئاً مِنَ الْأَشْيَاءِ قَادِرٌ عَلَی أَنْ يُخَلِّصَك مِنْ وَرْطَتِك قَالَ نَعَمْ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام فَذَلِك الشَّیْءُ هُوَ اللهُ الْقَادِرُ عَلَی الْإِنْجَاءِ حَيْثُ لَا مُنْجِيَ وَ عَلَی الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُغِيثَ ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام وَ رُبَّمَا تَرَك بَعْضُ شِيعَتِنَا فِي

افْتِتَاحِ أَمْرِهِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ فَيَمْتَحِنُهُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَكْرُوهٍ لِيُنَبِّهَهُ عَلَى شُكْرِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ يَمْحَقَ عَنْهُ وَصْمَةَ تَقْصِيرِهِ عِنْدَ تَرْكِهِ قَوْلَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ قَالَ وَ قَامَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام فَقَالَ أَخْبِرْنِي مَا مَعْنَى بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِى عَنْ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ مَا مَعْنَاهُ فَقَالَ إِنَّ قَوْلَكَ اللهُ أَعْظَمُ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الِاسْمُ الَّذِى لَا يَنْبَغِى أَنْ يُسَمَّى بِهِ غَيْرُ اللهِ وَ لَنْ يُسَمَّ بِهِ مَخْلُوقٌ فَقَالَ الرَّجُلُ فَمَا تَفْسِيرُ قَوْلِ اللهِ قَالَ هُوَ الَّذِى يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ جَمِيعِ مَنْ دُونَهُ وَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ كُلِّ مَنْ سِوَاهُ وَ ذٰلِكَ أَنَّ كُلَّ مُتَرَئِّسٍ فِى هٰذِهِ الدُّنْيَا وَ مُتَعَظِّمٍ فِيهَا وَ إِنْ عَظُمَ غَنَاؤُهُ وَ طُغْيَانُهُ وَ كَثُرَتْ حَوَائِجُ مَنْ دُونَهُ إِلَيْهِ فَإِنَّهُمْ سَيَحْتَاجُونَ حَوَائِجَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهَا هٰذَا الْمُتَعَاظِمُ وَ كَذٰلِكَ هٰذَا الْمُتَعَاظِمُ يَحْتَاجُ إِلَى حَوَائِجَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهَا فَيَنْقَطِعُ إِلَى اللهِ عِنْدَ ضَرُورَتِهِ وَ فَاقَتِهِ حَتَّى إِذَا كُفِيَ هَمَّهُ عَادَ إِلَى شِرْكِهِ أَ مَا تَسْمَعُ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَ غَيْرَ اللهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَ تَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ فَقَالَ اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِعِبَادِهِ أَيُّهَا الْفُقَرَاءُ إِلَى رَحْمَتِى إِنِّى قَدْ أَلْزَمْتُكُمُ الْحَاجَةَ إِلَيَّ فِي كُلِّ حَالٍ وَ ذِلَّةَ الْعُبُودِيَّةِ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَإِلَيَّ فَافْزَعُوا فِي كُلِّ أَمْرٍ تَأْخُذُونَ فِيهِ وَ تَرْجُونَ تَمَامَهُ وَ بُلُوغَ غَايَتِهِ فَإِنِّى إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أُعْطِيَكُمْ لَمْ يَقْدِرْ غَيْرِى عَلَى مَنْعِكُمْ وَ إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَمْنَعَكُمْ لَمْ يَقْدِرْ غَيْرِى عَلَى إِعْطَائِكُمْ فَأَنَا أَحَقُّ مَنْ سُئِلَ وَ أَوْلَى مَنْ تُضُرِّعَ إِلَيْهِ فَقُولُوا عِنْدَ افْتِتَاحِ كُلِّ أَمْرٍ صَغِيرٍ أَوْ عَظِيمٍ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ أَيْ أَسْتَعِينُ عَلَى هٰذَا الْأَمْرِ بِاللهِ الَّذِى لَا تَحِقُّ الْعِبَادَةُ لِغَيْرِهِ الْمُغِيثِ إِذَا اسْتُغِيثَ وَ الْمُجِيبِ إِذَا دُعِيَ الرَّحْمٰنِ الَّذِي يَرْحَمُ بِبَسْطِ الرِّزْقِ عَلَيْنَا الرَّحِيمِ بِنَا فِى أَدْيَانِنَا وَ دُنْيَانَا وَ آخِرَتِنَا خَفَّفَ عَلَيْنَا الدِّينَ وَ جَعَلَهُ سَهْلًا خَفِيفاً وَ هُوَ يَرْحَمُنَا بِتميزنا [بِتَمْيِيزِنَا] عَنْ أَعَادِيهِ ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله مَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ تَعَاطَاهُ فَقَالَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَ هُوَ مُخْلِصٌ لِلّٰهِ وَ يُقْبِلُ بِقَلْبِهِ لَمْ يَنْفَكَّ مِنْ إِحْدَى اثْنَتَيْنِ إِمَّا بُلُوغِ حَاجَتِهِ فِى الدُّنْيَا وَ إِمَّا يُعَدُّ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ يُدَّخَرُ لَدَيْهِ وَ مَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى لِلْمُؤْمِنِينَ.

بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۲۱، باب ۶ـ التوحيد و نفى الشريك و ...

ح ۲۱ ـ [التوحيد] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ قَالَ قُلْ أَيْ أَظْهِرْ مَا أَوْحَيْنَا إِلَيْك وَ نَبَّأْنَاك بِهِ بِتَأْلِيفِ الْحُرُوفِ الَّتِي قَرَأْنَاهَا لَك لِيَهْتَدِيَ بِهَا مَنْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ وَ هُوَ اسْمٌ مُشَارٌ وَ مَكْنِيٌّ إِلَى غَائِبٍ فَالْهَاءُ تَنْبِيهٌ عَنْ مَعْنًى ثَابِتٍ وَ الْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنِ الْحَوَاسِّ كَمَا أَنَّ قَوْلَك هَذَا إِشَارَةٌ إِلَى الشَّاهِدِ عِنْدَ الْحَوَاسِّ وَ ذَلِك أَنَّ الْكُفَّارَ نَبَّهُوا عَنْ آلِهَتِهِمْ بِحَرْفِ إِشَارَةِ الشَّاهِدِ الْمُدْرَك فَقَالُوا هَذِهِ آلِهَتُنَا الْمَحْسُوسَةُ الْمُدْرَكَةُ بِالْأَبْصَارِ فَأَشِرْ أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ إِلَى إِلَهِك الَّذِى تَدْعُو إِلَيْهِ حَتَّى نَرَاهُ وَ نُدْرِكَهُ وَ لَا نَأْلَهَ فِيهِ فَأَنْزَلَ اللهُ تَبَارَك وَ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ فَالْهَاءُ تَثْبِيتٌ لِلثَّابِتِ وَ الْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْك الْأَبْصَارِ وَ لَمْسِ الْحَوَاسِّ وَ اللهُ تَعَالَى عَنْ ذَلِك بَلْ هُوَ مُدْرِك الْأَبْصَارِ وَ مُبْدِعُ الْحَوَاسِّ.

بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۲۲، باب ۶ـ التوحيد و نفى الشريك و ... .

حَدَّثَنِى أَبِى عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ رَأَيْتُ الْخَضِرَ عليه السلام فِى الْمَنَامِ قَبْلَ بَدْرٍ بِلَيْلَةٍ فَقُلْتُ لَهُ عَلِّمْنِى شَيْئاً أُنْصَرُ بِهِ عَلَى الْأَعْدَاءِ فَقَالَ قُلْ يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قَصَصْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ لِى يَا عَلِيُّ عُلِّمْتَ الِاسْمَ الْأَعْظَمَ وَ كَانَ عَلَى لِسَانِى يَوْمَ بَدْرٍ وَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَرَأَ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ اغْفِرْ لِى وَ انْصُرْنِى عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ وَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَقُولُ ذَلِك يَوْمَ صِفِّينَ وَ هُوَ يُطَارِدُ فَقَالَ لَهُ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذِهِ الْكِنَايَاتُ قَالَ اسْمُ اللهِ الْأَعْظَمُ وَ عِمَادُ التَّوْحِيدِ لله لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ثُمَّ قَرَأَ شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أَوَاخِرَ الْحَشْرِ ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الزَّوَالِ قَالَ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اللهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِى يَأْلَهُ فِيهِ الْخَلْقُ وَ يُؤْلَهُ إِلَيْهِ وَ اللهُ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ دَرْك الْأَبْصَارِ الْمَحْجُوبُ عَنِ الْأَوْهَامِ وَ الْخَطَرَاتِ.

قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام اللهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِى أَلِهَ الْخَلْقُ عَنْ دَرْك مَائِيَّتِهِ وَ الْإِحَاطَةِ بِكَيْفِيَّتِهِ وَ يَقُولُ الْعَرَبُ أَلِهَ الرَّجُلُ إِذَا تَحَيَّرَ فِى الشَّيْءِ فَلَمْ يُحِطْ بِهِ عِلْماً وَ وَلِهَ إِذَا فَزِعَ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يَحْذَرُهُ وَ يَخَافُهُ فَالْإِلَهُ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ حَوَاسِّ الْخَلْقِ.

قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام الْأَحَدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ وَ الْأَحَدُ وَ الْوَاحِدُ بِمَعْنًى وَاحِدٍ وَ هُوَ الْمُتَفَرِّدُ

الَّذِى لَا نَظِيرَ لَهُ وَ التَّوْحِيدُ الْإِقْرَارُ بِالْوَحْدَةِ وَ هُوَ الِانْفِرَادُ وَ الْوَاحِدُ الْمُتَبَايِنُ الَّذِى لَا يَنْبَعِثُ مِنْ شَيْءٍ وَ لَا يَتَّحِدُ بِشَيْءٍ وَ مِنْ ثَمَّ قَالُوا إِنَّ بِنَاءَ الْعَدَدِ مِنَ الْوَاحِدِ وَ لَيْسَ الْوَاحِدُ مِنَ الْعَدَدِ لِأَنَّ الْعَدَدَ لَا يَقَعُ عَلَى الْوَاحِدِ بَلْ يَقَعُ عَلَى الِاثْنَيْنِ فَمَعْنَى قَوْلِهِ اللهُ أَحَدٌ أَيِ الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأْلَهُ الْخَلْقُ عَنْ إِدْرَاكِهِ وَ الْإِحَاطَةِ بِكَيْفِيَّتِهِ فَرْدٌ بِإِلَهِيَّتِهِ مُتَعَالٍ عَنْ صِفَاتِ خَلْقِهِ.

(٥٣*) بحارالأنوار، ج ٧٤، ص ٣١٩، باب ١٤.

وَ إِنَّكَ أَنْتَ اللهُ الَّذِى لَمْ تَتَنَاهَ فِى الْعُقُولِ فَتَكُونَ فِى مَهَبِّ فِكْرِهَا مُكَيَّفاً وَ لَا فِى رَوِيَّاتِ خَوَاطِرِهَا فَتَكُونَ مَحْدُوداً مُصَرَّفاً... (الخ).

(٥٤*) بحارالأنوار، ج ٤، ص ٣١٣، باب ٤ـ جوامع التوحيد...

لَا يُدْرَكُ بِوَهْمٍ وَ لَا يُقَدَّرُ بِفَهْمٍ... (الخ).

(٥٥*) كثير من الروايات تدل على أن معرفة الله بالله حتّى اختصّت ابواب من الجوامع الروائية بها، منها الكافى و التوحيد و بحارالانوار و قد جمعها المؤلّف‌ؒ فى «معارف القرآن» و نشير الآن الى بعض الروايات من ذلك الابواب:

الكافى، ج ١، ص ٨٥ و ٨٦: بَابُ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ إِلَّا بِهِ: منها:

ح ١ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ‌ؑ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ‌ؑ اعْرِفُوا اللهَ بِاللهِ وَ الرَّسُولَ بِالرِّسَالَةِ وَ أُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ.

ح ٢ـ سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ‌ؑ بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ قَالَ بِمَا عَرَّفَنِى نَفْسَهُ قِيلَ وَ كَيْفَ عَرَّفَكَ نَفْسَهُ قَالَ لَا يُشْبِهُهُ صُورَةٌ وَ لَا يُحَسُّ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ قَرِيبٌ فِى بُعْدِهِ بَعِيدٌ فِى قُرْبِهِ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ شَيْءٌ فَوْقَهُ أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ دَاخِلٍ فِي شَيْءٍ وَ خَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ خَارِجٍ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لَا هَكَذَا غَيْرُهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ مُبْتَدَأٌ.

ح ٣ـ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللهِ‌ؑ إِنِّى نَاظَرْتُ قَوْماً فَقُلْتُ لَهُمْ إِنَّ اللهَ جَلَّ

جَلالُهُ أَجَلُّ وَ أَعَزُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْعِبَادُ يُعْرَفُونَ بِاللهِ فَقَالَ رَحِمَكَ اللهُ.

بحار الانوار، ج ٣، باب ١٠- أدنى ما يجزى من المعرفة فى التوحيد و أنه لايعرف الله الّا به صص ٢٦٧ الى ٢٧٢، منها:

ح ٩- [التوحيد] عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَذْكُرُ فِيهِ قُدُومَ الْجَاثَلِيقِ الْمَدِينَةَ مَعَ مِائَةٍ مِنَ النَّصَارَى وَ مَا سَأَلَ عَنْهُ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أُرْشِدَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ عَنْهَا وَ كَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَرَفْتَ اللهَ بِمُحَمَّدٍ أَمْ عَرَفْتَ مُحَمَّداً بِاللهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مَا عَرَفْتُ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ لَكِنْ عَرَفْتُ مُحَمَّداً بِاللهِ عَزَّ وَ جَلَّ حِينَ خَلَقَهُ وَ أَحْدَثَ فِيهِ الْحُدُودَ مِنْ طُولٍ وَ عَرْضٍ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ مُدَبَّرٌ مَصْنُوعٌ بِاسْتِدْلَالٍ وَ إِلْهَامٍ مِنْهُ وَ إِرَادَةٍ كَمَا أَلْهَمَ الْمَلَائِكَةَ طَاعَتَهُ وَ عَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ بِلَا شِبْهٍ وَ لَا كَيْفٍ .

بحارالأنوار، ص ٢٩٨، ج ٤، باب ٤- جوامع التوحيد...

ح ٢٧- [التوحيد] عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ إِنَّ اللهَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كَانَ حَيّاً بِلَا كَيْفٍ وَ لَا أَيْنٍ وَ لَا كَانَ فِي شَيْءٍ وَ لَا كَانَ عَلَى شَيْءٍ وَ لَا ابْتَدَعَ لِمَكَانِهِ مَكَاناً وَ لَا قَوِيَ بَعْدَ مَا كَوَّنَ الْأَشْيَاءَ وَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ مُكَوَّنٌ وَ لَا كَانَ خِلْواً مِنَ الْقُدْرَةِ عَلَى الْمُلْكِ قَبْلَ إِنْشَائِهِ وَ لَا يَكُونُ خِلْواً مِنَ الْقُدْرَةِ بَعْدَ ذَهَابِهِ كَانَ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَهاً حَيّاً بِلَا حَيَاةٍ حَادِثَةٍ مَلِكاً قَبْلَ أَنْ يُنْشِئَ شَيْئاً وَ مَالِكاً بَعْدَ إِنْشَائِهِ وَ لَيْسَ لِلهِ حَدٌّ وَ لَا يُعْرَفُ بِشَيْءٍ يُشْبِهُهُ وَ لَا يَهْرَمُ لِلْبَقَاءِ وَ لَا يَصْعَقُ لِذُعْرَةِ شَيْءٍ وَ لِخَوْفِهِ تَصْعَقُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا فَكَانَ اللهُ حَيّاً بِلَا حَيَاةٍ حَادِثَةٍ وَ لَا كَوْنٍ مَوْصُوفٍ وَ لَا كَيْفٍ مَحْدُودٍ وَ لَا أَيْنٍ مَوْقُوفٍ وَ لَا مَكَانٍ سَاكِنٍ بَلْ حَيٌّ لِنَفْسِهِ وَ مَالِكٌ لَمْ تَزَلْ لَهُ الْقُدْرَةُ أَنْشَأَ مَا شَاءَ حِينَ شَاءَ بِمَشِيَّتِهِ وَ قُدْرَتِهِ كَانَ أَوَّلاً بِلَا كَيْفٍ وَ يَكُونُ آخِراً بِلَا أَيْنٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

(٥٦*) بحارالأنوار، ج ١٥، ص ١٨٣، باب ٢.

فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله الْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْمَوْتِ وَ رَبِّ الْحَيَاةِ.

(٥٧*) بحارالأنوار، ج ٩١، ص ٣٨٧، باب ٥٢.
يَا رَبَّ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ يَا رَبَّ الْقُدْرَةِ فِى الْأَنَامِ.

مستدركات الباب الرابع

(٥٨*) ذكر بعض الروايات فى معرفة الربّ فى العوالم السّابقة:

بحارالأنوار، ج ٣، ص ٢٧٦، باب ١١ـ الدين الحنيف و الفطرة و صبغة الله و التعريف فى الميثاق: منها:

ح ١٠ ـ [التوحيد] عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍعليه السلام أَصْلَحَكَ اللهُ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِى كِتَابِهِ فِطْرَتَ اللهِ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ قُلْتُ وَ خَاطَبُوهُ قَالَ فَطَأْطَأَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُمْ.

ح ١١ ـ [التوحيد] عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍعليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ حُنَفاءَ لِلّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ عَنِ الْحَنِيفِيَّةِ فَقَالَ هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ قَالَ فَطَرَهُمُ اللهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ زُرَارَةُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ الْآيَةَ قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ صُنْعَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِصلى الله عليه وآله كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِى عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُ فَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ.

الكافى، ج ٢، بَابُ كَيْفَ أَجَابُوا وَ هُمْ ذَرٌّ: منها:

ح ١ـ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِعليه السلام كَيْفَ أَجَابُوا وَ هُمْ ذَرٌّ قَالَ جَعَلَ فِيهِمْ مَا إِذَا سَأَلَهُمْ أَجَابُوهُ يَعْنِى فِى الْمِيثَاقِ .

الكافى، ج ۲، بَابُ فِطْرَةِ الْخَلْقِ عَلَى التَّوْحِيدِ: منها:

ح ۱ ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها قَالَ التَّوْحِيدُ.

ح ۲ ـ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ اللهِ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ قَالَ هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ قَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ فِيهِ الْمُؤْمِنُ وَ الْكَافِرُ.

ح ۳ ـ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ اللهِ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها قَالَ فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ.

(۵۹*) و أمّا ما حصلنا عليه فى الجوامع الرّوائيّة حول هذه الآية:

بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۵۹، باب ۹ـ النهى عن التفكر فى ذات الله تعالى.

ح ۵ ـ [عيون أخبار الرضا عليه السلام] قَالَ بَعْضُ الزَّنَادِقَةِ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام هَلْ يُقَالُ للهِ إِنَّهُ شَيْءٌ فَقَالَ نَعَمْ وَ قَدْ سَمَّى نَفْسَهُ بِذَلِكَ فِى كِتَابِهِ فَقَالَ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ فَهُوَ شَيْءٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۶۲، باب ۹ـ النهى عن التفكر فى ذات الله تعالى.

ح ۱۹ـ [التوحيد] عن اليقطينى قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام مَا تَقُولُ إِذَا قِيلَ لَكَ أَخْبِرْنِى عَنِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَ شَيْءٌ هُوَ أَمْ لَا شَيْءٌ هُوَ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ أَثْبَتَ عَزَّ وَ جَلَّ نَفْسَهُ شَيْئاً حَيْثُ يَقُولُ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ فَأَقُولُ إِنَّهُ شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ إِذْ فِي نَفْيِ الشَّيْئِيَّةِ عَنْهُ إِبْطَالُهُ وَ نَفْيُهُ قَالَ لِى صَدَقْتَ وَ أَصَبْتَ ثُمَّ قَالَ الرِّضَا عليه السلام لِلنَّاسِ فِى التَّوْحِيدِ ثَلَاثَةُ مَذَاهِبَ نَفْيٌ وَ تَشْبِيهٌ وَ إِثْبَاتٌ بِغَيْرِ تَشْبِيهٍ فَمَذْهَبُ النَّفْيِ لَا يَجُوزُ وَ مَذْهَبُ التَّشْبِيهِ لَا يَجُوزُ لِأَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَ السَّبِيلُ فِي الطَّرِيقَةِ الثَّالِثَةِ إِثْبَاتٌ بِلَا تَشْبِيهٍ.

بحارالأنوار، ج ۹، ص ۲۰۱، باب ۱.

ح ۶۳ـ [تفسير القمى] فِى رِوَايَةِ أَبِى الْجَارُودِ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللهُ شَهِيدٌ بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ مُشْرِكِى أَهْلِ مَكَّةَ قَالُوا يَا مُحَمَّدُ مَا وَجَدَ اللهُ رَسُولًا يُرْسِلُهُ غَيْرَكَ مَا نَرَى أَحَداً يُصَدِّقُكَ بِالَّذِى تَقُولُ وَ

ذَلِكَ فِى أَوَّلِ مَا دَعَاهُمْ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ قَالُوا وَ لَقَدْ سَأَلْنَا عَنْكَ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى فَزَعَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لَكَ ذِكْرٌ عِنْدَهُمْ فَأْتِنَا بِمَنْ يَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللهِ اللهُ شَهِيدٌ بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ الآيَةَ قَالَ أَ إِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللهِ آلِهَةً أُخْرَى يَقُولُ اللهُ لِمُحَمَّدٍ ﷺ فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ قَالَ قُلْ لا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ وَ إِنَّنِى بَرِىءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ.

مستدركات الباب الخامس

(٦٠*) بعض الرّوايات فى مسألة العلم بلامعلوم.

الكافى، ج ١، ص ١٠٧، بَابُ صِفَاتِ الذَّاتِ: منها:

ح ١ ـ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ لَمْ يَزَلِ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَبَّنَا وَ الْعِلْمُ ذَاتُهُ وَ لَا مَعْلُومَ وَ السَّمْعُ ذَاتُهُ وَ لَا مَسْمُوعَ وَ الْبَصَرُ ذَاتُهُ وَ لَا مُبْصَرَ وَ الْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَ لَا مَقْدُورَ فَلَمَّا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَ كَانَ الْمَعْلُومُ وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ وَ السَّمْعُ عَلَى الْمَسْمُوعِ وَ الْبَصَرُ عَلَى الْمُبْصَرِ وَ الْقُدْرَةُ عَلَى الْمَقْدُورِ قَالَ قُلْتُ فَلَمْ يَزَلِ اللهُ مُتَحَرِّكاً قَالَ فَقَالَ تَعَالَى اللهُ عَنْ ذَلِكَ إِنَّ الْحَرَكَةَ صِفَةٌ مُحْدَثَةٌ بِالْفِعْلِ قَالَ قُلْتُ فَلَمْ يَزَلِ اللهُ مُتَكَلِّماً قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْكَلَامَ صِفَةٌ مُحْدَثَةٌ لَيْسَتْ بِأَزَلِيَّةٍ كَانَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا مُتَكَلِّمَ.

ح ٤ـ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام يَسْأَلُهُ عَنِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَ كَانَ يَعْلَمُ الْأَشْيَاءَ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَ كَوَّنَهَا أَوْ لَمْ يَعْلَمْ ذَلِكَ حَتَّى خَلَقَهَا وَ أَرَادَ خَلْقَهَا وَ تَكْوِينَهَا فَعَلِمَ مَا خَلَقَ عِنْدَ مَا خَلَقَ وَ مَا كَوَّنَ عِنْدَ مَا كَوَّنَ فَوَقَّعَ بِخَطِّهِ لَمْ يَزَلِ اللهُ عَالِماً بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَشْيَاءَ كَعِلْمِهِ بِالْأَشْيَاءِ بَعْدَ مَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ .

ح ٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ عليه السلام أَسْأَلُهُ أَنَّ مَوَالِيَكَ اخْتَلَفُوا فِي الْعِلْمِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لَمْ يَزَلِ اللهُ عَالِماً قَبْلَ فِعْلِ الْأَشْيَاءِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ لَا نَقُولُ لَمْ يَزَلِ اللهُ عَالِماً لِأَنَّ مَعْنَى يَعْلَمُ يَفْعَلُ فَإِنْ أَثْبَتْنَا الْعِلْمَ فَقَدْ أَثْبَتْنَا فِي الْأَزَلِ مَعَهُ شَيْئاً فَإِنْ رَأَيْتَ جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِنْ

ذَلِكَ مَا أَقِفُ عَلَيْهِ وَ لَا أَجُوزُهُ فَكَتَبَ عليه السلام بِخَطِّهِ لَمْ يَزَلِ اللهُ عَالِماً تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ذِكْرُهُ

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۶۲، باب ۱ ـ نفى التركيب و اختلاف المعانى و الصفات و أنه ليس محلا للحوادث و التغييرات و تأويل الآيات فيها و الفرق بين صفات الذات و صفات الأفعال: منها:

ح ۱ـ [عيون أخبار الرضا عليه السلام] [التوحيد] [الأمالى للصدوق] عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عليه السلام يَقُولُ لَمْ يَزَلِ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَالِماً قَادِراً حَيّاً قَدِيماً سَمِيعاً بَصِيراً فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ إِنَّ قَوْماً يَقُولُونَ إِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَزَلْ عَالِماً بِعِلْمٍ وَ قَادِراً بِقُدْرَةٍ وَ حَيّاً بِحَيَاةٍ وَ قَدِيماً بِقِدَمٍ وَ سَمِيعاً بِسَمْعٍ وَ بَصِيراً بِبَصَرٍ فَقَالَ عليه السلام مَنْ قَالَ بِذَلِكَ وَ دَانَ بِهِ فَقَدِ اتَّخَذَ مَعَ اللهِ آلِهَةً أُخْرَى وَ لَيْسَ مِنْ وَلَايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ ثُمَّ قَالَ عليه السلام لَمْ يَزَلِ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَالِماً قَادِراً حَيّاً قَدِيماً سَمِيعاً بَصِيراً لِذَاتِهِ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الْمُشْرِكُونَ وَ الْمُشَبِّهُونَ عُلُوّاً كَبِيراً.

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۷۴، باب ۲ـ العلم و كيفيته و الآيات الواردة فيه؛ منها:

ح ۱ـ [التوحيد] [عيون أخبار الرضا عليه السلام] عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ أَ يَعْلَمُ اللهُ الشَّيْءَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ أَنْ لَوْ كَانَ كَيْفَ كَانَ يَكُونُ أَوْ لَا يَعْلَمُ إِلَّا مَا يَكُونُ فَقَالَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى هُوَ الْعَالِمُ بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ كَوْنِ الْأَشْيَاءِ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَ قَالَ لِأَهْلِ النَّارِ وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ فَقَدْ عَلِمَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ لَوْ رَدَّهُمْ لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ لَمَّا قَالُوا أَ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قالَ إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ فَلَمْ يَزَلِ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمُهُ سَابِقاً لِلْأَشْيَاءِ قَدِيماً قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهَا فَتَبَارَكَ رَبُّنَا وَ تَعَالَى عُلُوّاً كَبِيراً خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَ عِلْمُهُ بِهَا سَابِقٌ لَهَا كَمَا شَاءَ كَذَلِكَ لَمْ يَزَلْ رَبُّنَا عَلِيماً سَمِيعاً بَصِيراً.

(۶۱*) القدرة ذاته تعالى.

الكافى، ج ۱، ص ۱۰۷، باب صفات الذات، ح ۱.

مستدركات الباب السادس

(٦٢*) بحارالأنوار، ج ١، ص ٩٧، باب ٢ـ حقيقة العقل و كيفيته.

ح ٧ ـ [غوالى اللئالى] قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي.

بحارالأنوار، ج ٢٥، ص ٢٢، باب ١ـ بدو أرواحهم و أنوارهم و طينتهم عليهم السلام...

ح ٣٨ ـ وَ يُؤَيِّدُ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ فِى تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِى ابْتَدَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَ اشْتَقَّهُ مِنْ جَلَالِ عَظَمَتِهِ فَأَقْبَلَ يَطُوفُ بِالْقُدْرَةِ حَتَّى وَصَلَ إِلَى جَلَالِ الْعَظَمَةِ فِى ثَمَانِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ سَجَدَ للهِ تَعْظِيماً فَفَتَقَ مِنْهُ نُورَ عَلِيٍّ عليه السلام فَكَانَ نُورِي مُحِيطاً بِالْعَظَمَةِ وَ نُورُ عَلِيٍّ مُحِيطاً بِالْقُدْرَةِ ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَ اللَّوْحَ وَ الشَّمْسَ وَ ضَوْءَ النَّهَارِ وَ نُورَ الْأَبْصَارِ وَ الْعَقْلَ وَ الْمَعْرِفَةَ وَ أَبْصَارَ الْعِبَادِ وَ أَسْمَاعَهُمْ وَ قُلُوبَهُمْ مِنْ نُورِى وَ نُورِى مُشْتَقٌّ مِنْ نُورِهِ .

(٦٣*) بحارالأنوار، ج ٥٤، ص ١٧٦، تحقيق فى دفع شبهة...

ح ١٣٤ـ تَفْسِيرُ فُرَاتِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِى ذَرٍّ ره فِى خَبَرٍ طَوِيلٍ فِى وَصْفِ الْمِعْرَاجِ سَاقَهُ إِلَى أَنْ قَالَ قُلْتُ يَا مَلَائِكَةَ رَبِّى هَلْ تَعْرِفُونَّا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا فَقَالُوا يَا نَبِيَّ اللهِ وَ كَيْفَ لَا نَعْرِفُكُمْ وَ أَنْتُمْ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ خَلَقَكُمْ أَشْبَاحَ نُورٍ مِنْ نُورِهِ وَ جَعَلَ لَكُمْ مَقَاعِدَ فِى مَلَكُوتِ سُلْطَانِهِ وَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ السَّمَاءُ مَبْنِيَّةً

وَ الْأَرْضَ مَدْحِيَّةً ثُمَّ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ رَفَعَ الْعَرْشَ إِلَی السَّمَاءِ السَّابِعَةِ فَاسْتَوَی عَلَی عَرْشِهِ وَ أَنْتُمْ أَمَامَ عَرْشِهِ تُسَبِّحُونَ وَ تُقَدِّسُونَ وَ تُكَبِّرُونَ ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ بَدْوِ مَا أَرَادَ مِنْ أَنْوَارٍ شَتَّی الْخَبَرَ .

الكافی، ج ۱، ص ۴۴۲، باب مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته...

ح ۱۰ ـ قَالَ لِی أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام يَا جَابِرُ إِنَّ اللهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله وَ عِتْرَتَهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ فَكَانُوا أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ قُلْتُ وَ مَا الْأَشْبَاحُ قَالَ ظِلُّ النُّورِ أَبْدَانٌ نُورَانِيَّةٌ بِلَا أَرْوَاحٍ وَ كَانَ مُؤَيَّداً بِرُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ هِيَ رُوحُ الْقُدُسِ فَبِهِ كَانَ يَعْبُدُ اللهَ وَ عِتْرَتَهُ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ حُلَمَاءَ عُلَمَاءَ بَرَرَةً أَصْفِيَاءَ يَعْبُدُونَ اللهَ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ السُّجُودِ وَ التَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ وَ يُصَلُّونَ الصَّلَوَاتِ وَ يَحُجُّونَ وَ يَصُومُونَ.

(۶۴*) بحارالأنوار، ج ۵، ص ۲۴۹، باب ۱۰ ـ الطينة و الميثاق...

ح ۴۰ ـ [بصائر الدرجات] عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ اللهَ خَلَقَنَا مِنْ طِينَةِ عِلِّيِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَنَا مِنْ طِينَةٍ فَوْقَ عِلِّيِّينَ وَ خَلَقَ شِيعَتَنَا مِنْ طِينَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ وَ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينَةِ عِلِّيِّينَ فَصَارَتْ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا لِأَنَّهَا مِنَّا وَ خَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ طِينَةِ سِجِّينٍ وَ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينَةٍ أَسْفَلَ مِنْ سِجِّينٍ وَ إِنَّ اللهَ رَادٌّ كُلَّ طِينَةٍ إِلَی مَعْدِنِهَا فَرَادُّهُمْ إِلَی عِلِّيِّينَ وَ رَادُّهُمْ إِلَی سِجِّينٍ .

بحارالأنوار، ج ۵، ص ۲۵۱، باب ۱۰ ـ الطينة و الميثاق...

ح ۴۵ ـ [المحاسن] عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ كَيْسَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا مَوْلَاكَ عَبْدُ اللهِ بْنُ كَيْسَانَ فَقَالَ أَمَّا النَّسَبُ فَأَعْرِفُهُ وَ أَمَّا أَنْتَ فَلَسْتُ أَعْرِفُكَ قَالَ قُلْتُ وُلِدْتُ بِالْجَبَلِ وَ نَشَأْتُ بِأَرْضِ فَارِسَ وَ أَنَا أُخَالِطُ النَّاسَ فِی التِّجَارَاتِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ فَأَرَی الرَّجُلَ حَسَنَ السَّمْتِ وَ حَسَنَ الْخُلُقِ وَ الْأَمَانَةِ ثُمَّ أُفَتِّشُهُ فَأُفَتِّشُهُ عَنْ عَدَاوَتِكُمْ وَ أُخَالِطُ الرَّجُلَ وَ أَرَی فِيهِ سُوءَ الْخُلُقِ وَ قِلَّةَ أَمَانَةٍ وَ زَعَارَّةً ثُمَّ أُفَتِّشُهُ فَأُفَتِّشُهُ عَنْ وَلَايَتِكُمْ فَكَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ فَقَالَ أَ مَا عَلِمْتَ يَا ابْنَ كَيْسَانَ أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی أَخَذَ طِينَةً مِنَ الْجَنَّةِ وَ طِينَةً مِنَ النَّارِ فَخَلَطَهُمَا جَمِيعاً ثُمَّ نَزَعَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ فَمَا رَأَيْتَ مِنْ أُولَئِكَ مِنَ الْأَمَانَةِ وَ حُسْنِ السَّمْتِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ فَمِمَّا مَسَّتْهُمْ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ وَ هُمْ يَعُودُونَ إِلَی مَا خُلِقُوا مِنْهُ وَ مَا رَأَيْتَ مِنْ هَؤُلَاءِ مِنْ قِلَّةِ الْأَمَانَةِ وَ

سُوءِ الْخُلُقِ وَ الزَّعَارَةِ فَمِمَّا مَسَّتْهُمْ مِنْ طِينَةِ النَّارِ وَ هُمْ يَعُودُونَ إِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ.

(٦٥*) بيان الروايات فى خروج الرّوح من البدن فى النوم و ما تشاهد.

بحارالأنوار، ج ٥٨، ص ٣١، باب ٤٢ـ حقيقة النفس و الروح و أحوالهما...

ح ٤ ـ مَجَالِسُ الصَّدُوقِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ إِنَّ الْعِبَادَ إِذَا نَامُوا خَرَجَتْ أَرْوَاحُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ فَمَا رَأَتِ الرُّوحُ فِي السَّمَاءِ فَهُوَ الْحَقُّ وَ مَا رَأَتْ فِي الْهَوَاءِ فَهُوَ الْأَضْغَاثُ أَلَا وَ إِنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَ مَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ فَإِذَا كَانَتِ الرُّوحُ فِي السَّمَاءِ تَعَارَفَتْ وَ تَبَاغَضَتْ فَإِذَا تَعَارَفَتْ فِي السَّمَاءِ تَعَارَفَتْ فِي الْأَرْضِ وَ إِذَا تَبَاغَضَتْ فِي السَّمَاءِ تَبَاغَضَتْ فِي الْأَرْضِ.

بحارالأنوار، ج ٥٨، ص ٣٢، باب ٤٢ـ حقيقة النفس و الروح و أحوالهما...

ح ٦ ـ مَجَالِسُ الصَّدُوقِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ النَّوْفَلِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام الْمُؤْمِنُ يَرَى الرُّؤْيَا فَتَكُونُ كَمَا رَآهَا وَ رُبَّمَا رَأَى الرُّؤْيَا فَلَا تَكُونُ شَيْئاً فَقَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا نَامَ خَرَجَتْ مِنْ رُوحِهِ حَرَكَةٌ مَمْدُودَةٌ صَاعِدَةٌ إِلَى السَّمَاءِ فَكُلُّ مَا رَآهُ رُوحُ الْمُؤْمِنِ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاءِ فِي مَوْضِعِ التَّقْدِيرِ وَ التَّدْبِيرِ فَهُوَ الْحَقُّ وَ كُلُّ مَا رَآهُ فِي الْأَرْضِ فَهُوَ أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ فَقُلْتُ لَهُ وَ تَصْعَدُ رُوحُ الْمُؤْمِنِ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ حَتَّى لَا يَبْقَى شَيْءٌ فِي بَدَنِهِ فَقَالَ لَا لَوْ خَرَجَتْ كُلُّهَا حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهَا شَيْءٌ إِذاً لَمَاتَ قُلْتُ فَكَيْفَ تَخْرُجُ فَقَالَ أَ مَا تَرَى الشَّمْسَ فِي السَّمَاءِ فِي مَوْضِعِهَا وَ ضَوْؤُهَا وَ شُعَاعُهَا فِي الْأَرْضِ فَكَذَلِكَ الرُّوحُ أَصْلُهَا فِي الْبَدَنِ وَ حَرَكَتُهَا مَمْدُودَةٌ

بحارالأنوار، ج ٥٨، ص ٣٦، باب ٤٢ـ حقيقة النفس و الروح و أحوالهما...

ح ٨ ـ الْعِلَلُ، وَ الْعُيُونُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي عليه السلام قَالَ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُتَّكِئٌ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ وَ دَخَلَ مَسْجِدَ الْحَرَامِ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَ اللِّبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَرَدَّ عليه السلام فَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا أَقْضِي عَلَيْهِمْ أَنَّهُمْ لَيْسُوا مَأْمُونِينَ فِي دُنْيَاهُمْ وَ لَا فِي آخِرَتِهِمْ وَ إِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَ هُمْ شَرَعٌ سَوَاءٌ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ فَقَالَ

أَخْبِرْنِی عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَیْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ وَ عَنِ الرَّجُلِ کَیْفَ یَذْکُرُ وَ یَنْسَی وَ عَنِ الرَّجُلِ کَیْفَ یُشْبِهُ وَلَدُهُ الْأَعْمَامَ وَ الْأَخْوَالَ فَالْتَفَتَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عليه السلام إِلَی أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عليه السلام فَقَالَ یَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَجِبْهُ فَقَالَ عليه السلام أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْإِنْسَانِ إِذَا نَامَ أَیْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ فَإِنَّ رُوحَهُ مُتَعَلِّقَةٌ بِالرِّیحِ وَ الرِّیحُ مُتَعَلِّقَةٌ بِالْهَوَاءِ إِلَی وَقْتِ مَا یَتَحَرَّکُ صَاحِبُهَا لِلْیَقَظَةِ فَإِنْ أَذِنَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِرَدِّ تِلْکَ الرُّوحِ عَلَی صَاحِبِهَا جَذَبَتْ تِلْکَ الرُّوحُ الرِّیحَ وَ جَذَبَتْ تِلْکَ الرِّیحُ الْهَوَاءَ فَرَجَعَتِ الرُّوحُ فَأُسْکِنَتْ فِی بَدَنِ صَاحِبِهَا فَإِنْ لَمْ یَأْذَنِ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِرَدِّ تِلْکَ الرُّوحِ عَلَی صَاحِبِهَا جَذَبَ الْهَوَاءُ الرِّیحَ فَجَذَبَتِ الرِّیحُ الرُّوحَ فَلَمْ تُرَدَّ عَلَی صَاحِبِهَا إِلَی وَقْتِ مَا یُبْعَثُ...

(۶۶*) بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۱۴.

(۶۷*) الکافی، ج ۳، ص ۲۵۶.

ح ۲۵ ـ یَعْقُوبُ الْأَحْمَرُ قَالَ دَخَلْنَا عَلَی أَبِی عَبْدِ اللهِ عليه السلام نُعَزِّیهِ بِإِسْمَاعِیلَ فَتَرَحَّمَ عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَعَی إِلَی نَبِیِّهِ صلى الله عليه وآله نَفْسَهُ فَقَالَ إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ وَ قَالَ کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ أَنْشَأَ یُحَدِّثُ فَقَالَ إِنَّهُ یَمُوتُ أَهْلُ الْأَرْضِ حَتَّی لَا یَبْقَی أَحَدٌ ثُمَّ یَمُوتُ أَهْلُ السَّمَاءِ حَتَّی لَا یَبْقَی أَحَدٌ إِلَّا مَلَکُ الْمَوْتِ وَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَ جَبْرَئِیلُ وَ مِیکَائِیلُ عليه السلام قَالَ فَیَجِیءُ مَلَکُ الْمَوْتِ عليه السلام حَتَّی یَقُومَ بَیْنَ یَدَيِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَیُقَالُ لَهُ مَنْ بَقِيَ وَ هُوَ أَعْلَمُ فَیَقُولُ یَا رَبِّ لَمْ یَبْقَ إِلَّا مَلَکُ الْمَوْتِ وَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَ جَبْرَئِیلُ وَ مِیکَائِیلُ عليه السلام فَیُقَالُ لَهُ قُلْ لِجَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ فَلْیَمُوتَا فَتَقُولُ الْمَلَائِکَةُ عِنْدَ ذَلِکَ یَا رَبِّ رَسُولَیْکَ وَ أَمِینَیْکَ فَیَقُولُ إِنِّی قَدْ قَضَیْتُ عَلَی کُلِّ نَفْسٍ فِیهَا الرُّوحُ الْمَوْتَ ثُمَّ یَجِیءُ مَلَکُ الْمَوْتِ حَتَّی یَقِفَ بَیْنَ یَدَيِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَیُقَالُ لَهُ مَنْ بَقِيَ وَ هُوَ أَعْلَمُ فَیَقُولُ یَا رَبِّ لَمْ یَبْقَ إِلَّا مَلَکُ الْمَوْتِ وَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ فَیَقُولُ قُلْ لِحَمَلَةِ الْعَرْشِ فَلْیَمُوتُوا قَالَ ثُمَّ یَجِیءُ کَئِیباً حَزِیناً لَا یَرْفَعُ طَرْفَهُ فَیُقَالُ مَنْ بَقِيَ فَیَقُولُ یَا رَبِّ لَمْ یَبْقَ إِلَّا مَلَکُ الْمَوْتِ فَیُقَالُ لَهُ مُتْ یَا مَلَکَ الْمَوْتِ فَیَمُوتُ ثُمَّ یَأْخُذُ الْأَرْضَ بِیَمِینِهِ وَ السَّمَاوَاتِ بِیَمِینِهِ وَ یَقُولُ أَیْنَ الَّذِینَ کَانُوا یَدْعُونَ مَعِی شَرِیکاً أَیْنَ الَّذِینَ کَانُوا یَجْعَلُونَ مَعِی إِلَهاً آخَرَ .

بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۵۸.

يَا مُحَمَّدُ فَأَخْبِرْنِى عَنْ مَلَكِ الْمَوْتِ هَلْ يَذُوقُ الْمَوْتَ أَمْ لَا قَالَ يَا ابْنَ سَلَامٍ إِذَا أَمَاتَ اللهُ الْخَلَائِقَ وَ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ لَهُ رُوحٌ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ مَنْ أَبْقَيْتَهُ مِنْ خَلْقِى وَ هُوَ أَعْلَمُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَنْتَ أَعْلَمُ مِنِّى بِمَا بَقِيَ مِنْ خَلْقِكَ مَا خَلْقٌ إِلَّا وَ قَدْ ذَاقَ الْمَوْتَ إِلَّا عَبْدَكَ الضَّعِيفُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ أَذَقْتَ عِبَادِى وَ أَنْبِيَائِى وَ أَوْلِيَائِى وَ رُسُلِى الْمَوْتَ وَ قَدْ سَبَقَ فِى عِلْمِيَ الْقَدِيمِ وَ أَنَا عَلَّامُ الْغُيُوبِ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهِي وَ هَذِهِ نَوْبَتُكَ فَيَقُولُ إِلَهِى وَ سَيِّدِى ارْحَمْ عَبْدَكَ مَلَكَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ ضَعِيفٌ فَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ ضَعْ يَمِينَكَ تَحْتَ خَدِّكَ الْأَيْمَنِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ مُت.

بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۸۴.

وَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ تَلَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله هَذِهِ الْآيَةَ «وَ نُفِخَ فِى الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِى السَّماواتِ وَ مَنْ فِى الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللهُ» قَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ اسْتَثْنَى اللهُ قَالَ صلى الله عليه و آله جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ فَإِذَا قَبَضَ اللهُ أَرْوَاحَ الْخَلَائِقِ قَالَ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ مَنْ بَقِيَ قَالَ يَقُولُ سُبْحَانَكَ رَبِّي تَبَارَكْتَ رَبِّي وَ تَعَالَيْتَ رَبِّي ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ بَقِيَ جَبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ قَالَ فَيَقُولُ خُذْ نَفْسَ إِسْرَافِيلَ فَيَأْخُذُ نَفْسَ إِسْرَافِيلَ قَالَ فَيَقُولُ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ مَنْ بَقِيَ قَالَ فَيَقُولُ سُبْحَانَكَ رَبِّي تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ رَبِّي ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ بَقِيَ جَبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ قَالَ فَيَقُولُ خُذْ نَفْسَ مِيكَائِيلَ قَالَ فَيَأْخُذُ نَفْسَ مِيكَائِيلَ فَيَقَعُ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ فَيَقُولُ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ مَنْ بَقِيَ فَيَقُولُ تَبَارَكْتَ رَبِّى وَ تَعَالَيْتَ بَقِيَ جَبْرَئِيلُ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ قَالَ فَيَقُولُ مُتْ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ فَيَمُوتُ قَالَ فَيَقُولُ يَا جَبْرَئِيلُ مَنْ بَقِيَ فَيَقُولُ تَبَارَكْتَ رَبِّى وَ تَعَالَيْتَ ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَجْهُكَ الْبَاقِى الدَّائِمُ وَ جَبْرَئِيلُ الْمَيِّتُ الْفَانِى قَالَ يَا جَبْرَئِيلُ لَا بُدَّ مِنَ الْمَوْتِ فَيَخِرُّ سَاجِداً فَيَخْفِقُ بِجَنَاحَيْهِ فَيَقُولُ سُبْحَانَكَ رَبِّى تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله فَعِنْدَ ذَلِكَ يَمُوتُ جَبْرَئِيلُ وَ هُوَ آخِرُ مَنْ يَمُوتُ مِنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.

(۶۸*) بحارالأنوار، ج ۵۶، ص ۱۹۳، باب ۲۳ـ حقيقة الملائكة و صفاتهم.

ح ۵۴ ـ الْعِلَلَ، لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنِ الْـمَلَائِكَةِ يَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ وَ يَنْكِحُونَ فَقَالَ لَا إِنَّهُمْ يَعِيشُونَ بِنَسِيمِ الْعَرْشِ فَقِيلَ لَهُ مَا الْعِلَّةُ فِي نَوْمِهِمْ فَقَالَ فَرْقاً بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَنَّ الَّذِي لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ هُوَ اللهُ .

بحارالأنوار، ج ۵۴، ص ۱۷۶، تحقيق فى دفع شبهة...

ثُمَّ فَتَقَ مَا بَيْنَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَ رُكُوعٌ لَا يَنْتَصِبُونَ وَ صَافُّونَ لَا يَتَزَايَلُونَ وَ مُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ وَ لَا سَهْوُ الْعُقُولِ وَ لَا فَتْرَةُ الْأَبْدَانِ وَ لَا غَفْلَةُ النِّسْيَانِ.

شرح‌نهج‌البلاغة، ج ۱، ص ۹۲، القول فى الملائكة و أقسامهم...

و قال أيضا [القطب الراوندى] معنى قوله عليه السلام لا يغشاهم نوم العيون يقتضى أن لهم نوما قليلا لا يغفلهم عن ذكر الله سبحانه.

(۶۹*) جمال‌الأسبوع، ص ۳۱۲، الدعاء بعد هذه الصلاة.....

اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد و إذا صرت إلى دار البلاء و نسيتنى أهل الدنيا و لم يكن لى زائر و لا ذاكر فكن أنت يا سيّدى مونسى و ذاكرى و الناظر إلى و الراحم لى و الغافر لذنبى و الصافح عن خطيئاتى و المنوّر لحفرتى و الساتر لى برحمتك يا أرحم الراحمين إنّك أنت الغفور الرّحيم.

المصباح للكفعمى، ص ۴۶۴، الفصل التاسع و الثلاثون فى ذكر ثواب سور القرآن و ذكر شىء من خواصها و خواص آياتها و...

اللّهمّ صلّ على محمّد و آله و بارك لنا فى حلول دار البلاء و طول المقامة بين أطباق الثرى.

(۷۰*) نهج‌البلاغة، ص ۶۳، ۹۴ـ و من خطبة له عليه السلام يحذر من فتنة الدنيا...

أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ لَا يُسْلَمُ مِنْهَا إِلَّا فِيهَا وَ لَا يُنْجَى بِشَيْءٍ كَانَ لَهَا ابْتُلِيَ النَّاسُ بِهَا فِتْنَةً فَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا أُخْرِجُوا مِنْهُ وَ حُوسِبُوا عَلَيْهِ وَ مَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لِغَيْرِهَا قَدِمُوا عَلَيْهِ وَ أَقَامُوا فِيهِ فَإِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفَيْءِ الظِّلِّ بَيْنَا تَرَاهُ سَابِغاً حَتَّى قَلَصَ وَ

زَائِداً حَتَّى نَقَصَ.

(٧١*) الكافی، ج ٢، ص ٢٥٠، باب ما أخذه الله على المؤمن من الصبر على ما يلحقه فيما ابتلى به...

ح ٧ ـ عن شُعَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ الدُّنْيَا سِجْنُ الْـمُؤْمِنِ فَـأَيُّ سِجْنٍ جَاءَ مِنْهُ خَيْرٌ.

مستدرکات الباب السابع

(۷۲*) سورة الواقعة، الآیة ۶۲؛

النشئة الأولی فی الرّوایات:

الکافی، ص ۲۵۸، ج ۳، باب النوادر...

ح ۲۸- عن أبی حمزة قال سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ عَجَبٌ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمَوْتَ وَ هُوَ يَرَى مَنْ يَمُوتُ كُلَّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ وَ الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى وَ هُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى.

مستدرک‌الوسائل، ج ۷۵، ص ۹۲، ۱۲- باب کراهة الافتخار...

ح ۱۴ -۶-۱۳۶۰۶- عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله قَالَ عَجِبْتُ لِلْمُكَذِّبِ بِالنَّشْأَةِ الْأُخْرَى وَ هُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى وَ عَجِبْتُ لِلْمُصَدِّقِ بِدَارِ الْخُلُودِ كَيْفَ لَا يَسْعَى لِدَارِ الْخُلُودِ وَ عَجِبْتُ لِلْمُخْتَالِ الْفَخُورِ وَ قَدْ خُلِقَ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ يَعُودُ جِيفَةً.

بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۲۹۵، باب ۱۰.

ح ۱۰- [الخصال] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما قَالَ وَ اللهِ مَا كَانَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَا فِضَّةٍ وَ مَا كَانَ إِلَّا لَوْحاً فِيهِ كَلِمَاتٌ أَرْبَعٌ إِنِّي أَنَا اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ قَلْبُهُ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْحِسَابِ كَيْفَ تَضْحَكُ سِنُّهُ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْقَدَرِ كَيْفَ يَسْتَبْطِئُ اللهَ فِي رِزْقِهِ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى كَيْفَ يُنْكِرُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ.

(۷۳❁) بعض ما تدلّ من الرّوايات على معرفة الله فى العوالم السّابقة و رؤيته فيها:

بحارالأنوار، ص ۲۵۸، ج ۵، باب ۱۰ـ الطينة و الميثاق...

ح ۶۱ ـ [تفسير العياشى] عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِى آدَمَ إِلَى أَنْفُسِهِمْ قَالَ أَخْرَجَ اللهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ وَ أَرَاهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ رَبَّهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ.

بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۲۹۴، باب ۶.

ح ۵۴ ـ [تفسير فرات بن إبراهيم] ابْنُ الْقَاسِمِ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَوْلَهُ تَعَالَى وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِى آدَمَ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ قَالَ أَخْرَجَ اللهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ وَ أَرَاهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ قَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى قَالَ فَإِنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله عَبْدِى وَ رَسُولِى وَ إِنَّ عَلِيّاً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ خَلِيفَتِى وَ أَمِينِى.

(۷۴❁) تثبيت المعرفة فى القلوب على لسان الرّوايات:

بحارالأنوار، ج ۵، ص ۲۴۳، باب ۱۰ـ الطينة و الميثاق...

ح ۳۲ ـ [علل الشرائع] عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى قَالَ ثَبَتَتِ الْمَعْرِفَةُ وَ نَسُوا الْوَقْتَ وَ سَيَذْكُرُونَهُ يَوْماً وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُ .

بحارالأنوار، ج ۵، ص ۲۵۷، باب ۱۰ـ الطينة و الميثاق...

ح ۵۸ ـ [تفسير العياشى] عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ إِلَى قالُوا بَلى قَالَ كَانَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ أَوَّلَ مَنْ قَالَ بَلَى قُلْتُ كَانَتْ رُؤْيَةَ مُعَايَنَةٍ قَالَ ثَبَتَتِ الْمَعْرِفَةُ فِى قُلُوبِهِمْ وَ أُنْسُوا ذَلِكَ الْمِيثَاقَ وَ سَيَذْكُرُونَهُ بَعْدُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَ لَا مَنْ يَرْزُقُهُ.

بحارالأنوار، ج ۵، ص ۲۶۰، باب ۱۰ـ الطينة و الميثاق...

ح ٦٧ ـ [كشف الغمة] مِنْ كِتَابِ دَلَائِلِ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَسَأَلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحٍ الْأَرْمَنِيُّ عَنْ قَوْلِ اللهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام ثَبَتَتِ الْمَعْرِفَةُ وَ نَسُوا ذَلِكَ الْمَوْقِفَ وَ سَيَذْكُرُونَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُ قَالَ أَبُو هَاشِمٍ فَجَعَلْتُ أَتَعَجَّبُ فِي نَفْسِي مِنْ عَظِيمِ مَا أَعْطَى اللهُ وَلِيَّهُ وَ جَزِيلِ مَا حَمَّلَهُ فَأَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيَّ فَقَالَ الْأَمْرُ أَعْجَبُ مِمَّا عَجِبْتَ مِنْهُ يَا أَبَا هَاشِمٍ وَ أَعْظَمُ مَا ظَنُّكَ بِقَوْمٍ مَنْ عَرَفَهُمْ عَرَفَ اللهَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ أَنْكَرَ اللهَ فَلَا مُؤْمِنَ إِلَّا وَ هُوَ بِهِمْ مُصَدِّقٌ وَ بِمَعْرِفَتِهِمْ مُوقِنٌ.

(٧٥*) سورة الأعراف، الآية ١٧٢؛

فأمّا ما حصلنا عليه فى الجوامع الرّوائية فى هذه الآية فهو:

بحارالأنوار، ج ٢، ص ١٩٠، باب ٢٦ـ أن حديثهم عليهم السلام صعب مستصعب.

ح ٢٤ـ [بصائر الدرجات] إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ الْبَرْقِيِّ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ أَوْ غَيْرِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ وَ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ إِنَّ اللهَ أَخَذَ مِنْ شِيعَتِنَا الْمِيثَاقَ كَمَا أَخَذَ عَلَى بَنِى آدَمَ حَيْثُ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى فَمَنْ وَفَى لَنَا وَفَى اللهُ لَهُ بِالْجَنَّةِ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا وَ لَمْ يُؤَدِّ إِلَيْنَا حَقَّنَا فَفِى النَّارِ خَالِداً مُخَلَّداً .

بحارالأنوار، ج ٣، ص ٢٧٩، باب ١١ـ الدين الحنيف و الفطرة.

ح ١١ـ [التوحيد] أَبِى عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ وَ ابْنِ أَبِى الْخَطَّابِ وَ ابْنِ يَزِيدَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ حُنَفاءَ لِلّٰهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ عَنِ الْحَنِيفِيَّةِ فَقَالَ هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ قَالَ فَطَرَهُمُ اللهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ زُرَارَةُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ الْآيَةَ قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ صُنْعَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِى عَلَى الْمَعْرِفَةِ

بِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقَهُ فَذلِكَ قَوْلَهُ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْض لَيَقُولُنَّ اللهُ.

بحارالأنوار، ج ٣، ص ٢٨٠، باب ١١ـ الدين الحنيف و الفطرة.

ح ١٧ـ [المحاسن] الْبَزَنْطِيُّ عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى قَالَ نَعَمْ للهِ الْحُجَّةُ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ أَخَذَهُمْ يَوْمَ أَخْذِ الْمِيثَاقِ هَكَذَا وَ قَبَضَ يَدَه.

بحارالأنوار، ج ٥، ص ٢٢٣، باب ٩ـ أن المعرفة منه تعالى...

ح ١٣ـ [المحاسن] أَبِي عَنْ فَضَالَةَ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ قَالَ كَانَ ذَلِكَ مُعَايَنَةَ اللهِ فَأَنْسَاهُمُ الْمُعَايَنَةَ وَ أَثْبَتَ الْإِقْرَارَ فِي صُدُورِهِمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ خَالِقَهُ وَ لَا رَازِقَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللهُ.

بحارالأنوار، ج ٥، ص ٢٣٧، باب ١٠ـ الطينة و الميثاق...

ح ١٤ـ [تفسير القمى] أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي‌آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا قُلْتُ مُعَايَنَةً كَانَ هَذَا قَالَ نَعَمْ فَثَبَتَتِ الْمَعْرِفَةُ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ وَ سَيَذْكُرُونَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَ رَازِقُهُ فَمِنْهُمْ مَنْ أَقَرَّ بِلِسَانِهِ فِي الذَّرِّ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ فَقَالَ اللهُ فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ.

بحارالأنوار، ج ٥، ص ٢٤١، باب ١٠ـ الطينة و الميثاق...

ح ٢٦ـ [علل الشرائع] بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ حَبِيبٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ مَا تَقُولُ فِي الْأَرْوَاحِ أَنَّهَا جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَ مَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ قَالَ فَقُلْتُ إِنَّا نَقُولُ ذَلِكَ قَالَ فَإِنَّهُ كَذَلِكَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَخَذَ مِنَ الْعِبَادِ مِيثَاقَهُمْ وَ هُمْ أَظِلَّةٌ قَبْلَ الْمِيلَادِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ قَالَ فَمَنْ أَقَرَّ لَهُ يَوْمَئِذٍ جَاءَتْ أُلْفَتُهُ هَاهُنَا وَ مَنْ أَنْكَرَهُ يَوْمَئِذٍ جَاءَ خِلَافُهُ هَاهُنَا .

بحارالأنوار، ج ٥، ص ٢٥٠، باب ١٠ـ الطينة و الميثاق...

ح ٤١ـ [بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ إِلَى آخِرِ الآيَةِ قَالَ أَخْرَجَ اللهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنْ يَعْرِفَ أَحَدٌ رَبَّهُ ثُمَّ قَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى وَ إِنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولِى وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ خَلِيفَتِي وَ أَمِينِي.

بحارالأنوار، ج ٥، ص ٢٥٧، باب ١٠ـ الطينة و الميثاق...

ح ٥٨ ـ [تفسير العياشى] عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ إِلَى قالُوا بَلى قَالَ كَانَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ أَوَّلَ مَنْ قَالَ بَلَى قُلْتُ كَانَتْ رُؤْيَةَ مُعَايَنَةٍ قَالَ ثَبَتَتِ الْمَعْرِفَةُ فِى قُلُوبِهِمْ وَ أُنْسُوا ذَلِكَ الْمِيثَاقَ وَ سَيَذْكُرُونَهُ بَعْدُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَ لَا مَنْ يَرْزُقُهُ.

بحارالأنوار، ج ٥، ص ٢٥٧، باب ١٠ـ الطينة و الميثاق...

ح ٥٩ ـ [تفسير العياشى] عَنْ زُرَارَةَ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ فَقَالَ وَ أَبُوهُ يَسْمَعُ حَدَّثَنِى أَبِى أَنَّ اللهَ تَعَالَى قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابِ التُّرْبَةِ الَّتِى خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ فَصَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ الْعَذْبَ الْفُرَاتَ فَتَرَكَهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ثُمَّ صَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ الْمَالِحَ الْأُجَاجَ فَتَرَكَهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحاً فَلَمَّا اخْتَمَرَتِ الطِّينَةُ أَخَذَهَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَعَرَكَهَا عَرْكاً شَدِيداً ثُمَّ هَكَذَا حَكَى بَسَطَ كَفَّيْهِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ مِنْ يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ فَأَمَرَهُمْ جَمِيعاً أَنْ يَقَعُوا فِى النَّارِ فَدَخَلَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ أَبَى أَصْحَابُ الشِّمَالِ أَنْ يَدْخُلُوهَا.

بحارالأنوار، ج ٥، ص ٢٥٨، باب ١٠ـ الطينة و الميثاق...

ح ٦٢ـ [تفسير العياشى] عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ أَتَاهُ ابْنُ الْكَوَّاءِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى هَلْ كَلَّمَ أَحَداً مِنْ وُلْدِ آدَمَ قَبْلَ مُوسَى فَقَالَ عَلِيٌّ قَدْ كَلَّمَ اللهُ جَمِيعَ خَلْقِهِ بَرَّهُمْ وَ فَاجِرَهُمْ وَ رَدُّوا عَلَيْهِ الْجَوَابَ فَثَقُلَ ذَلِكَ عَلَى ابْنِ الْكَوَّاءِ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ فَقَالَ لَهُ كَيْفَ كَانَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ أَ وَ مَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللهِ إِذْ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ

أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى فَقَدْ أَسْمَعَكُمْ كَلامَهُ وَ رَدُّوا عَلَيْهِ الْجَوَابَ كَمَا تَسْمَعُ فِي قَوْلِ الله يَا ابْنَ الْكَوَّاءِ قالُوا بَلى فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي أَنَا الله لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَ أَنَا الرَّحْمَنُ فَأَقَرُّوا لَهُ بِالطَّاعَةِ وَ الرُّبُوبِيَّةِ وَ مَيَّزَ الرُّسُلَ وَ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَوْصِيَاءَ وَ أَمَرَ الْخَلْقَ بِطَاعَتِهِمْ فَأَقَرُّوا بِذَلِكَ فِي الْمِيثَاقِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ إِقْرَارِهِمْ بِذَلِكَ شَهِدْنَا عَلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ.

بحارالأنوار، ج ١١، ص ٢٥، باب ١ـ معنى النبوة و علة بعثة الأنبياء...

حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ مَا بَعَثَ الله نَبِيّاً مِنْ لَدُنْ آدَمَ فَهَلُمَّ جَرّاً إِلَّا وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا وَ يَنْصُرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ هُوَ قَوْلُهُ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ يَعْنِي بِرَسُولِ الله وَ لَتَنْصُرُنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ لَهُمْ فِي الذَّرِّ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلى ذلِكُمْ إِصْرِي أَيْ عَهْدِي قالُوا أَقْرَرْنا قَالَ الله لِلْمَلَائِكَةِ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ هَذِهِ مَعَ الْآيَةِ الَّتِي فِي سُورَةِ الْأَحْزَابِ فِي قَوْلِهِ وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ الْآيَةُ الَّتِي فِي سُورَةِ الْأَعْرَافِ قَوْلُهُ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ قَدْ كُتِبَتْ هَذِهِ الثَّلَاثُ آيَاتٍ فِي ثَلَاثِ سُوَرٍ.

بحارالأنوار، ج ١٥، ص ١٧، باب ١ـ بدء خلقه و ما جرى له في الميثاق...

ح ٢٥ـ [تفسير القمي] قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ الْآيَةَ كَانَ الْمِيثَاقُ مَأْخُوذاً عَلَيْهِمْ لله بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِرَسُولِهِ بِالنُّبُوَّةِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ بِالْإِمَامَةِ فَقَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَ عَلِيٌّ إِمَامُكُمْ وَ الْأَئِمَّةُ الْهَادُونَ أَئِمَّتُكُمْ فَقَالُوا بَلى فَقَالَ الله أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ أَيْ لِئَلَّا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ فَأَوَّلُ مَا أَخَذَ الله عَزَّ وَ جَلَّ الْمِيثَاقَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ فَذَكَرَ جُمْلَةَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ أَبْرَزَ أَفْضَلَهُمْ بِالْأَسَامِي فَقَالَ وَ مِنْكَ يَا مُحَمَّدُ فَقَدَّمَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله لِأَنَّهُ أَفْضَلُهُمْ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فَهَؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ رَسُولُ الله أَفْضَلُهُمْ ثُمَّ أَخَذَ بَعْدَ ذَلِكَ مِيثَاقَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِالْإِيمَانِ بِهِ وَ عَلَى أَنْ يَنْصُرُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ وَ إِذْ أَخَذَ الله مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ يَعْنِي رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام تُخْبِرُوا أُمَمَكُمْ بِخَبَرِهِ وَ خَبَرِ وَلِيِّهِ وَ الْأَئِمَّةِ.

بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۲۷۸، باب ۶ـ تفضيلهم عليهم السلام على الأنبياء و...

ح ۲۰ـ [تفسير فرات بن إبراهيم] جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَوْدِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مَتَى سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ قَالَ لِي أَ وَ مَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَالَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَاقْرَأْ قُلْتُ وَ مَا أَقْرَأُ قَالَ اقْرَأْ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ فَقَالَ لِي هِيَهْ إِلَى أَيْشٍ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَثَمَّ سَمَّاهُ يَا جَابِرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

بحارالأنوار، ج ۳۰، ص ۶۸۸.

مَا رَوَاهُ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ حَجَجْنَا مَعَ عُمَرَ أَوَّلَ حَجَّةٍ حَجَّهَا فِي خِلَافَتِهِ، فَلَمَّا دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، دَنَا مِنَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ وَ اسْتَلَمَهُ، فَقَالَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَ لَا تَنْفَعُ، وَ لَوْ لَا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله قَبَّلَكَ وَ اسْتَلَمَكَ لَمَا قَبَّلْتُكَ وَ لَا اسْتَلَمْتُكَ. فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَيَضُرُّ وَ يَنْفَعُ، وَ لَوْ عَلِمْتَ تَأْوِيلَ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللهِ لَعَلِمْتَ أَنَّ الَّذِي أَقُولُ لَكَ كَمَا أَقُولُ، قَالَ اللهُ تَعَالَى وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى، فَلَمَّا أَشْهَدَهُمْ وَ أَقَرُّوا لَهُ بِأَنَّهُ الرَّبُّ عَزَّوَجَلَّ وَ أَنَّهُمُ الْعَبِيدُ، كَتَبَ مِيثَاقَهُمْ فِي رَقٍّ ثُمَّ أَلْقَمَهُ هَذَا الْحَجَرَ، وَ إِنَّ لَهُ لَ عَيْنَيْنِ وَ لِسَاناً وَ شَفَتَيْنِ، يَشْهَدُ بِالْمُوَافَاةِ، فَهُوَ أَمِينُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي هَذَا الْمَكَانِ. فَقَالَ عُمَرُ لَا أَبْقَانِيَ اللهُ بِأَرْضٍ لَسْتَ بِهَا يَا أَبَا الْحَسَنِ.

بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۸۷، باب ۱۲۸ـ ما ورد عن أمير المؤمنين صلوات الله عليه فى أصناف آيات القرآن و أنواعها.

وَ أَمَّا مَنْ أَنْكَرَ فَضْلَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله فَالدَّلِيلُ عَلَى بُطْلَانِ قَوْلِهِ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى فَأَوَّلُ مَنْ سَبَقَ مِنَ الرُّسُلِ إِلَى بَلَى مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله لِأَنَّ رُوحَهُ أَقْرَبُ الْأَرْوَاحِ إِلَى مَلَكُوتِ اللهِ تَعَالَى وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ جَبْرَئِيلَ عليه السلام لَمَّا أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ قَالَ يَا مُحَمَّدُ تَقَدَّمْ فَإِنَّكَ قَدْ وَطِئْتَ مَوْطِئاً لَمْ يَطَأْ قَبْلَكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ فَلَوْ لَا أَنَّ رُوحَهُ كَانَتْ مِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَتَجَاوَزَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ إِذَا أَمَرَ اللهُ تَعَالَى فَأَوَّلُ مَا يَصِلُ أَمْرُهُ إِلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله لِقُرْبِهِ

إِلَى مَلَكُوتِهِ ثُمَّ سَائِرُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى طَبَقَاتِهِمْ وَ يَزِيدُ ذَلِكَ بَيَاناً قَوْلُهُ تَعَالَى وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فَأَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ الْخَمْسَةُ وَ أَفْضَلُ الْخَمْسَةِ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله قَالَ اللهُ تَعَالَى إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ وَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ أَنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ أَخَذَ مِيثَاقَهُ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَى ذلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ فَهَذَا بَيَانُ فَضْلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله عَلَى سَائِرِ الْمُرْسَلِينَ وَ النَّبِيِّينَ وَ نَطَقَ بِهِ الْكِتَابُ.

(٧٦*) سورة الروم، الآية ٣٠؛

فأمّا ما حصلناه عليه في الجوامع الرّوائيّة في هذه الآية:

الكافى، ج ١، ص ٤١٨، باب فيه نكت و نتف من التنزيل فى الولاية...

ح ٣٥ـ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً قَالَ هِيَ الْوَلَايَةُ .

تهذيب‌الأحكام، ج ٥، ص ٤٢، ٢ـ باب القبلة...

ح ١ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً قَالَ أَمَرَهُ أَنْ يُقِيمَ وَجْهَهُ لِلْقِبْلَةِ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ خَالِصاً مُخْلِصاً .

وسائل‌الشيعة، ج ١، ص ٢٩٧، باب ٤.

ح ٥١٩٨ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً قَالَ تُقِيمُ فِي الصَّلَاةِ وَ لَا تَلْتَفِتُ يَمِيناً وَ شِمَالا.

الكافى، ج ٢، ص ١٢، باب فطرة الخلق على التوحيد...

ح ١ـ عن هشام‌بن سالم عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها قَالَ التَّوْحِيدُ .

الكافى، ج ٢، ص ١٢، باب فطرة الخلق على التوحيد...

ح ٢ـ عَنْ عَبْدِ الله بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ الله عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ الله الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ قَالَ هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ الله حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ قَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ فِيهِ الْمُؤْمِنُ وَ الْكَافِرُ

بحارالأنوار، ج ٣، ص ٢٧٧، باب ١١ـ الدين الحنيف و الفطرة

ح ٣ـ [تفسير القمى] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ فِطْرَتَ الله الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها قَالَ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا الله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيدُ .

بحارالأنوار، ج ٣، ص ٢٧٨، باب ١١ـ الدين الحنيف و الفطرة.

ح ١٠ـ [التوحيد] عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام أَصْلَحَكَ الله قَوْلُ الله عَزَّ وَ جَلَّ فِى كِتَابِهِ فِطْرَتَ الله الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ قُلْتُ وَ خَاطَبُوهُ قَالَ فَطَأْطَأَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُمْ .

بحارالأنوار، ج ٣، ص ٢٧٩، باب ١١ـ الدين الحنيف و الفطرة.

ح ١٢ـ [المحاسن] أَبِى عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام مِنْ قَوْلِ الله حُنَفاءَ لله غَيْرَ مُشْرِكِينَ مَا الْحَنِيفِيَّةُ قَالَ هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها فَطَرَ الله الْخَلْقَ عَلَى مَعْرِفَتِهِ.

بحارالأنوار، ج ٣، ص ٢٧٩، باب ١١ـ الدين الحنيف و الفطرة...

ح ١٣ـ [المحاسن] أَبِى عَنْ عَلِيِّ بْنِ نُعْمَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ الله عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ الله الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا إِذَا سُئِلُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُمْ.

بحارالأنوار، ج ٦٧، ص ٢٢٣، باب ٥٤ـ الإخلاص و معنى قربه تعالى...

عَنِ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْهُ وَ عَنِ الْحَنِيفِيَّةِ فَقَالَ هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ الله قَالَ فَطَرَهُمُ الله عَلَى الْمَعْرِفَةِ.

بحارالأنوار، ج ٧٣، ص ٢٢٣، باب ٢ـ السنن الحنيفية...

ح ٦ـ [مكارم الأخلاق] عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ كَانَ بَيْنَ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَلْفُ سَنَةٍ وَ كَانَتْ شَرِيعَةُ إِبْرَاهِيمَ بِالتَّوْحِيدِ وَ الْإِخْلَاصِ وَ خَلْعِ الْأَنْدَادِ وَ هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ

النَّاسَ عَلَيْهَا وَ هِيَ الْحَنِيفِيَّةُ وَ أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُ وَ أَنْ لَا يَعْبُدَ إِلَّا اللهَ وَ لَا يُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً قَالَ وَ أَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ لَمْ يَحْكُمْ لَهُ أَحْكَامَ فَرْضِ الْمَوَارِيثِ وَ زَادَهُ فِي الْحَنِيفِيَّةِ الْخِتَانَ وَ قَصَّ الشَّارِبِ وَ نَتْفَ الْإِبْطِ وَ تَقْلِيمَ الْأَظْفَارِ وَ حَلْقَ الْعَانَةِ وَ أَمَرَهُ بِبِنَاءِ الْبَيْتِ وَ الْحَجِّ وَ الْمَنَاسِكِ فَهَذِهِ كُلُّهَا شَرِيعَتُهُ عليه السلام.

مستدركات الباب الثامن

(۷۷*) و منهم العلامة الکامل رکن الفقهاء صاحب الجواهر فی الفقه کما فی کتاب السلسبيل (ص۳۸۶) للعلامة الجلیل الحاج میرزا ابوالحسن الاصطهباناتی قال: سمعت عن بعض تلامذة صاحب الجواهر انه فی مجلس درسه جاء بعض اهل العلم و فی یده کتاب الفلسفة فسأل عنه عما فی یده فلما رآه صاحب الجواهر قال: و الله ما جاء محمد صلى الله عليه وآله وسلم من عند الله الا لابطال هذه الخرافات و المزخرفات. انتهی. (مستدرك سفينة البحار، ج۸، ص ۳۰۲).

مستدركات الباب العاشر

(۷۸*) الوجود فی الرّوایات:

الکافی، ج ۸، ص ۱۸، خطبة لأمیر المؤمنین علیه السلام و هی خطبة الوسیلة ...

الْحَمْدُ لله الَّذِی مَنَعَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلَّا وُجُودَهُ وَ حَجَبَ الْعُقُولَ أَنْ تَتَخَیَّلَ ذَاتَهُ لِامْتِنَاعِهَا مِنَ الشَّبَهِ وَ التَّشَاكُلِ بَلْ هُوَ الَّذِی لَا یَتَفَاوَتُ فِی ذَاتِهِ وَ لَا یَتَبَعَّضُ بِتَجْزِئَةِ الْعَدَدِ فِی کَمَالِهِ فَارَقَ الْأَشْیَاءَ لَا عَلَى اخْتِلَافِ الْأَمَاکِنِ وَ یَکُونُ فِیهَا لَا عَلَى وَجْهِ الْمُمَازَجَةِ وَ عَلِمَهَا لَا بِأَدَاةٍ لَا یَکُونُ الْعِلْمُ إِلَّا بِهَا وَ لَیْسَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ مَعْلُومِهِ عِلْمُ غَیْرِهِ بِهِ کَانَ عَالِماً بِمَعْلُومِهِ إِنْ قِیلَ کَانَ فَعَلَى تَأْوِیلِ أَزَلِیَّةِ الْوُجُودِ وَ إِنْ قِیلَ لَمْ یَزَلْ فَعَلَى تَأْوِیلِ نَفْیِ الْعَدَمِ فَسُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَنْ قَوْلِ مَنْ عَبَدَ سِوَاهُ وَ اتَّخَذَ إِلَهاً غَیْرَهُ عُلُوّاً کَبِیراً .

مستدرک‌الوسائل، ج ۳۷، ص ۷۳، باب ۴.

... وَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام كُنْتُ أَنَا الْأَذَانَ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ وَ قَوْلُهُ وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ أَيْ أَعْلِمْهُمْ وَ ادْعُهُمْ فَمَعْنَى الله أَنَّهُ یُخْرِجُ الشَّیْءَ مِنْ حَدِّ الْعَدَمِ إِلَى حَدِّ الْوُجُودِ وَ یَخْتَرِعُ الْأَشْیَاءَ لَا مِنْ شَیْءٍ وَ كُلُّ مَخْلُوقٍ دُونَهُ یَخْتَرِعُ الْأَشْیَاءَ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا الله فَهَذَا مَعْنَى الله وَ ذَلِكَ فَرْقٌ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْمُحْدَثِ وَ مَعْنَى أَكْبَرُ أَيْ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ یُوصَفَ فِي الْأَوَّلِ وَ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ لِمَا خَلَقَ الشَّیْءَ.

مستدرک‌الوسائل، ج ۳، ص ۱۰۷، باب ۴.

تَأْوِیلُ رَفْعِ رَأْسِكَ مِنَ الرُّكُوعِ إِذَا قُلْتَ سَمِعَ الله لِمَنْ حَمِدَهُ الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِینَ

تَأْوِيلَهُ الَّذِي أَخْرَجَنِي مِنَ الْعَدَمِ إِلَى الْوُجُود.

مستدرك‌الوسائل، ج ١١، ص ١٥٣، باب ٤.

ح ٤٢٥٧ ـ ١ـ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَنْ لَمْ يَعْرِفْ تَأْوِيلَ الصَّلَاةِ فَصَلَاتُهُ خِدَاجٌ يَعْنِي نَاقِصَةً قِيلَ لَهُ مَا مَعْنَى تَكْبِيرَةِ الِافْتِتَاحِ اللهُ أَكْبَرُ فَقَالَ هُوَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُلْمَسَ بِالْأَخْمَاسِ وَ يُدْرَكَ بِالْحَوَاسِّ وَ مَعْنَى اللهِ هُوَ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ أَنَّهُ يُخْرِجُ الشَّيْءَ مِنْ حَدِّ الْعَدَمِ إِلَى الْوُجُودِ وَ أَكْبَرُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ .

مستدرك‌الوسائل، ج ٧، ص ١٩٨، باب ١١.

ح ١٢٧٣٧ ـ ١٦ ـ مِصْبَاحُ الشَّرِيعَةِ، قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام الْيَقِينُ يُوصِلُ الْعَبْدَ إِلَى كُلِّ حَالٍ سَنِيٍّ وَ مَقَامٍ عَجِيبٍ كَذَلِكَ أَخْبَرَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله عَنْ عِظَمِ شَأْنِ الْيَقِينِ حِينَ ذُكِرَ عِنْدَهُ أَنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عليه السلام كَانَ يَمْشِي عَلَى الْمَاءِ فَقَالَ لَوْ زَادَ يَقِينُهُ لَمَشَى عَلَى الْهَوَاءِ فَدَلَّ بِهَذَا عَلَى أَنَّ رُتْبَةَ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام مَعَ جَلَالَةِ مَحَلِّهِمْ مِنَ اللهِ كَانَتْ تَتَفَاضَلُ عَلَى حَقِيقَةِ الْيَقِينِ لَا غَيْرُ وَ لَا نِهَايَةَ بِزِيَادَةِ الْيَقِينِ عَلَى الْأَبَدِ وَ الْمُؤْمِنُونَ أَيْضاً مُتَفَاوِتُونَ فِي قُوَّةِ الْيَقِينِ وَ ضَعْفِهِ فَمَنْ قَوِيَ مِنْهُمْ يَقِينُهُ فَعَلَامَتُهُ التَّبَرِّي مِنَ الْحَوْلِ وَ الْقُوَّةِ إِلَّا بِاللهِ وَ الِاسْتِقَامَةُ عَلَى أَمْرِ اللهِ وَ عِبَادَتُهُ ظَاهِراً وَ بَاطِناً قَدِ اسْتَوَتْ عِنْدَهُ حَالَةُ الْعَدَمِ وَ الْوُجُودِ وَ الزِّيَادَةِ وَ النُّقْصَانِ وَ الْمَدْحِ وَ الذَّمِّ وَ الْعِزِّ وَ الذُّلِّ لِأَنَّهُ يَرَى كُلَّهَا مِنْ عَيْنٍ وَاحِدَةٍ.

بحارالأنوار، ج ٤، ص ١٤٨، باب ٥ـ أنه تعالى خالق كل شيء و ليس الموجد و المعدم إلا الله تعالى و أن ما سواه مخلوق .

ح ٢ ـ [التوحيد] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ قَالَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ الْعُظْمَى وَ الْإِلَهِيَّةِ الْكُبْرَى لَا يُكَوِّنُ الشَّيْءَ لَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللهُ وَ لَا يَنْقُلُ الشَّيْءَ مِنْ جَوْهَرِيَّتِهِ إِلَى جَوْهَرٍ آخَرَ إِلَّا اللهُ وَ لَا يَنْقُلُ الشَّيْءَ مِنَ الْوُجُودِ إِلَى الْعَدَمِ إِلَّا اللهُ.

بحارالأنوار، ج ٤، ص ٣٠٨، باب ٤ـ جوامع التوحيد...

ح ٣٦ـ [نهج البلاغة] مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عليه السلام الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِي بَطَنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الظُّهُورِ وَ امْتَنَعَ عَلَى عَيْنِ الْبَصِيرِ فَلَا عَيْنُ مَنْ لَمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ وَ لَا قَلْبُ مَنْ أَثْبَتَهُ يُبْصِرُهُ سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْءَ أَعْلَى مِنْهُ وَ قَرُبَ فِي الدُّنُوِّ فَلَا شَيْءَ أَقْرَبُ مِنْهُ فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعَدَهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ لَا قُرْبُهُ سَاوَاهُمْ فِي الْمَكَانِ بِهِ لَمْ يُطْلِعِ

الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ فَهُوَ الَّذِى تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِى الْجُحُودِ تَعَالَى اللهُ عَمَّا يَقُولُ الْمُشَبِّهُونَ بِهِ وَ الْجَاحِدُونَ لَهُ عُلُوّاً كَبِيراً.

بحارالأنوار، ج ١٠، ص ٣١٥، باب ١٩ـ مناظرات الرضاعليه السلام.

قَالَ الرِّضَاعليه السلام وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا تَكُونُ صِفَةٌ لِغَيْرِ مَوْصُوفٍ وَ لَا اسْمٌ لِغَيْرِ مَعْنًى وَ لَا حَدٌّ لِغَيْرِ مَحْدُودٍ وَ الصِّفَاتُ وَ الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا تَدُلُّ عَلَى الْكَمَالِ وَ الْوُجُودِ وَ لَا تَدُلُّ عَلَى الْإِحَاطَةِ كَمَا تَدُلُّ عَلَى الْحُدُودِ الَّتِى هِيَ التَّرْبِيعُ وَ التَّثْلِيثُ وَ التَّسْدِيسُ لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ تُدْرَكُ مَعْرِفَتُهُ بِالصِّفَاتِ وَ الْأَسْمَاءِ وَ لَا تُدْرَكُ بِالتَّحْدِيدِ بِالطُّولِ وَ الْعَرْضِ وَ الْقِلَّةِ وَ الْكَثْرَةِ وَ اللَّوْنِ وَ الْوَزْنِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَ لَيْسَ يَحُلُّ بِاللهِ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى يَعْرِفَهُ خَلْقُهُ بِمَعْرِفَتِهِمْ أَنْفُسَهُمْ بِالضَّرُورَةِ الَّتِي ذَكَرْنَا وَ لَكِنْ يُدَلُّ عَلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِصِفَاتِهِ وَ يُدْرَكُ بِأَسْمَائِهِ وَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ بِخَلْقِهِ حَتَّى لَا يَحْتَاجَ فِى ذَلِكَ الطَّالِبُ الْمُرْتَادُ إِلَى رُؤْيَةِ عَيْنٍ وَ لَا اسْتِمَاعِ أُذُنٍ وَ لَا لَمْسِ كَفٍّ وَ لَا إِحَاطَةٍ بِقَلْبٍ.

بحارالأنوار، ج ٢٥، ص ١٦٩، باب ٤.

وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ للهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنُونَ عَلِيٌّ وَ عِتْرَتُهُ فَالْعِزَّةُ لِلنَّبِيِّ وَ لِلْعِتْرَةِ وَ النَّبِيُّ وَ الْعِتْرَةُ لَا يَفْتَرِقَانِ فِي الْعِزَّةِ إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ فَهُمْ رَأْسُ دَائِرَةِ الْإِيمَانِ وَ قُطْبُ الْوُجُودِ وَ سَمَاءُ الْجُودِ وَ شَرَفُ الْمَوْجُودِ وَ ضَوْءُ شَمْسِ الشَّرَفِ.

بحارالأنوار، ج ٢٥، ص ١٧٠، باب ٤ـ جامع فى صفات الإمام و شرائط الإمامة...

ح ٣٩ ـ الْبُرْسِيُّ فِي مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَعليه السلام أَنَّهُ قَالَ يَا طَارِقُ الْإِمَامُ كَلِمَةُ اللهِ وَ حُجَّةُ اللهِ وَ صِرَاطُ الْحَقِّ وَ عِصْمَتُهُ وَ مَبْدَأُ الْوُجُودِ وَ غَايَتُهُ وَ قُدْرَةُ الرَّبِّ وَ مَشِيَّتُهُ وَ أُمُّ الْكِتَابِ وَ خَاتِمَتُهُ وَ فَصْلُ الْخِطَابِ وَ دَلَالَتُهُ وَ خَزَنَةُ الْوَحْيِ وَ حَفَظَتُهُ وَ آيَةُ الذِّكْرِ وَ تَرَاجِمَتُه.

بحارالأنوار، ج ٨٣، ص ٣٣٥، باب ٤٦ـ أدعية الساعات...

أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِى إِذَا سُمِّيَتْ عَلَى طَوَارِقِ الْعُسْرِ عَادَتْ يُسْراً وَ إِذَا وُضِعَتْ عَلَى الْجِبَالِ كَانَتْ هَبَاءً مَنْثُوراً وَ إِذَا رُفِعَتْ إِلَى السَّمَاءِ تَفَتَّحَتْ لَهَا الْمَغَالِقُ وَ إِذَا هَبَطَتْ إِلَى ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ اتَّسَعَتْ لَهَا الْمَضَايِقُ وَ إِذَا دُعِيَتْ بِهَا الْمَوْتَى نُشِرَتْ مِنَ

اللُّحُودِ وَ إِذَا نُودِيَتْ بِهَا الْمَعْدُومَاتُ خَرَجَتْ إِلَى الْوُجُودِ وَ إِذَا ذُكِرَتْ عَلَى الْقُلُوبِ وَجِلَتْ خُشُوعاً .

بحارالأنوار، ج ٨٦، ص ٣٦٩، باب ٤ـ أعمال يوم الجمعة و آدابه و وظائفه...

وَ قُلْ يَا مَنْ هَدَانِى إِلَيْهِ وَ دَلَّنِى حَقِيقَةَ الْوُجُودِ عَلَيْهِ وَ سَاقَنِى مِنَ الْحَيْرَةِ إِلَى مَعْرِفَتِهِ وَ بَصَّرَنِى رُشْدِى بِرَأْفَتِهِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْبَلْنِى عَبْداً وَ لَا تَذَرْنِى فَرْداً.

بحارالأنوار، ج ٩٩، ص ١١٥، باب ٧.

وَ أَقُولُ وَجَدْتُ فِى نُسْخَةٍ قَدِيمَةٍ مِنْ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا مَا هَذَا لَفْظُهُ اسْتِئْذَانٌ عَلَى السِّرْدَابِ الْمُقَدَّسِ وَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ بُقْعَةٌ طَهَّرْتَهَا وَ عَقْوَةٌ شَرَّفْتَهَا وَ مَعَالِمُ زَكَّيْتَهَا حَيْثُ أَظْهَرْتَ فِيهَا أَدِلَّةَ التَّوْحِيدِ وَ أَشْبَاحَ الْعَرْشِ الْمَجِيدِ الَّذِينَ اصْطَفَيْتَهُمْ مُلُوكاً لِحِفْظِ النِّظَامِ وَ اخْتَرْتَهُمْ رُؤَسَاءَ لِجَمِيعِ الْأَنَامِ وَ بَعَثْتَهُمْ لِقِيَامِ الْقِسْطِ فِى ابْتِدَاءِ الْوُجُودِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ مَنَنْتَ عَلَيْهِمْ بِاسْتِنَابَةِ أَنْبِيَائِكَ لِحِفْظِ شَرَائِعِكَ وَ أَحْكَامِكَ فَأَكْمَلْتَ بِاسْتِخْلَافِهِمْ رِسَالَةَ الْمُنْذِرِينَ كَمَا أَوْجَبْتَ رِئَاسَتَهُمْ فِى فِطَرِ الْمُكَلَّفِينَ.

مهج‌الدعوات، ص ٣٤٨، و من ذلك دعاء حدثنى به صديقى و المواخى لى محمد بن محمد القاضى‌الآوى ...

و بالمراحم و المكارم الّتى ذكرتنى بها فى الأول و لم أك شيئا مذكورا و أخرجتنى إلى الوجود من باب الجود.

الكافى، ج ١، ص ٨٣، باب إطلاق القول بأنه شىء...

قَالَ لَهُ السَّائِلُ فَمَا هُوَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام هُوَ الرَّبُّ وَ هُوَ الْمَعْبُودُ وَ هُوَ اللَّهُ وَ لَيْسَ قَوْلِى اللَّهُ إِثْبَاتَ هَذِهِ الْحُرُوفِ أَلِفٍ وَ لَامٍ وَ هَاءٍ وَ لَا رَاءٍ وَ لَا بَاءٍ وَ لَكِنِ ارْجِعْ إِلَى مَعْنًى وَ شَيْءٍ خَالِقِ الْأَشْيَاءِ وَ صَانِعِهَا وَ نَعْتِ هَذِهِ الْحُرُوفِ وَ هُوَ الْمَعْنَى سُمِّيَ بِهِ اللَّهُ وَ الرَّحْمَنُ وَ الرَّحِيمُ وَ الْعَزِيزُ وَ أَشْبَاهُ ذَلِكَ مِنْ أَسْمَائِهِ وَ هُوَ الْمَعْبُودُ جَلَّ وَ عَزَّ قَالَ لَهُ السَّائِلُ فَإِنَّا لَمْ نَجِدْ مَوْهُوماً إِلَّا مَخْلُوقاً قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَمَا تَقُولُ لَكَانَ التَّوْحِيدُ عَنَّا مُرْتَفِعاً لِأَنَّا لَمْ نُكَلَّفْ غَيْرَ مَوْهُومٍ وَ لَكِنَّا نَقُولُ كُلُّ مَوْهُومٍ بِالْحَوَاسِّ مُدْرَكٍ بِهِ تَحُدُّهُ الْحَوَاسُّ وَ تُمَثِّلُهُ فَهُوَ مَخْلُوقٌ إِذْ كَانَ النَّفْيُ هُوَ الْإِبْطَالَ وَ الْعَدَمَ وَ الْجِهَةُ الثَّانِيَةُ التَّشْبِيهُ إِذْ كَانَ التَّشْبِيهُ هُوَ صِفَةَ الْمَخْلُوقِ الظَّاهِرِ التَّرْكِيبِ وَ التَّأْلِيفِ

فَلَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ إِثْبَاتِ الصَّانِعِ لِوُجُودِ الْمَصْنُوعِينَ وَ الِاضْطِرَارِ إِلَيْهِمْ أَنَّهُمْ مَصْنُوعُونَ وَ أَنَّ صَانِعَهُمْ غَيْرُهُمْ وَ لَيْسَ مِثْلَهُمْ إِذْ كَانَ مِثْلُهُمْ شَبِيهاً بِهِمْ فِي ظَاهِرِ التَّرْكِيبِ وَ التَّأْلِيفِ وَ فِيمَا يَجْرِي عَلَيْهِمْ مِنْ حُدُوثِهِمْ بَعْدَ إِذْ لَمْ يَكُونُوا وَ تَنَقُّلِهِمْ مِنْ صِغَرٍ إِلَى كِبَرٍ وَ سَوَادٍ إِلَى بَيَاضٍ وَ قُوَّةٍ إِلَى ضَعْفٍ وَ أَحْوَالٍ مَوْجُودَةٍ لَا حَاجَةَ بِنَا إِلَى تَفْسِيرِهَا لِبَيَانِهَا وَ وُجُودِهَا قَالَ لَهُ السَّائِلُ فَقَدْ حَدَدْتَهُ إِذْ أَثْبَتَّ وُجُودَهُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام لَمْ أَحُدَّهُ وَ لَكِنِّي أَثْبَتُّهُ إِذْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ النَّفْيِ وَ الْإِثْبَاتِ مَنْزِلَةٌ قَالَ لَهُ السَّائِلُ فَلَهُ إِنِّيَّةٌ وَ مَائِيَّةٌ قَالَ نَعَمْ لَا يُثْبَتُ الشَّيْءُ إِلَّا بِإِنِّيَّةٍ وَ مَائِيَّةٍ .

الكافی، ج ۱، ص ۱۳۸، باب جوامع التوحيد ...

لَطِيفٌ لَا بِتَجَسُّمٍ مَوْجُودٌ لَا بَعْدَ عَدَمٍ فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ مُقَدِّرٌ لَا بِحَرَكَةٍ مُرِيدٌ لَا بِهَمَامَةٍ سَمِيعٌ لَا بِآلَةٍ بَصِيرٌ لَا بِأَدَاةٍ لَا تَحْوِيهِ الْأَمَاكِنُ وَ لَا تَضْمَنُهُ الْأَوْقَاتُ وَ لَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ وَ لَا تَأْخُذُهُ السِّنَاتُ سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ وَ الْعَدَمَ وُجُودُهُ وَ الِابْتِدَاءَ أَزَلُهُ بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَ بِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَه.

الكافی، ج ۱، ص ۱۳۹، باب جوامع التوحيد ...

الْحَمْدُ لله الْمُلْهِمِ عِبَادَهُ حَمْدَهُ وَ فَاطِرِهِمْ عَلَى مَعْرِفَةِ رُبُوبِيَّتِهِ الدَّالِّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ وَ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى أَزَلِهِ وَ بِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شِبْهَ لَهُ الْمُسْتَشْهِدِ بِآيَاتِهِ عَلَى قُدْرَتِهِ الْمُمْتَنِعَةِ مِنَ الصِّفَاتِ ذَاتُهُ وَ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ وَ مِنَ الْأَوْهَامِ الْإِحَاطَةُ بِهِ لَا أَمَدَ لِكَوْنِهِ وَ لَا غَايَةَ لِبَقَائِهِ لَا تَشْمُلُهُ الْمَشَاعِرُ وَ لَا تَحْجُبُهُ الْحُجُبُ وَ الْحِجَابُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ خَلْقُهُ إِيَّاهُمْ لِامْتِنَاعِهِ مِمَّا يُمْكِنُ فِي ذَوَاتِهِمْ وَ لِإِمْكَانٍ مِمَّا يَمْتَنِعُ مِنْهُ وَ لِافْتِرَاقِ الصَّانِعِ مِنَ الْمَصْنُوعِ وَ الْحَادِّ مِنَ الْمَحْدُودِ وَ الرَّبِّ مِنَ الْمَرْبُوبِ الْوَاحِدُ بِلَا تَأْوِيلِ عَدَدٍ وَ الْخَالِقُ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ وَ الْبَصِيرُ لَا بِأَدَاةٍ وَ السَّمِيعُ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ وَ الشَّاهِدُ لَا بِمُمَاسَّةٍ وَ الْبَاطِنُ لَا بِاجْتِنَانٍ وَ الظَّاهِرُ الْبَائِنُ لَا بِتَرَاخِي مَسَافَةٍ أَزَلُهُ نُهْيَةٌ لِمَجَاوِلِ الْأَفْكَارِ وَ دَوَامُهُ رَدْعٌ لِطَامِحَاتِ الْعُقُولِ قَدْ حَسَرَ كُنْهُهُ نَوَافِذَ الْأَبْصَارِ وَ قَمَعَ وُجُودُهُ جَوَائِلَ الْأَوْهَامِ فَمَنْ وَصَفَ اللهَ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَزَلَهُ وَ مَنْ قَالَ أَيْنَ فَقَدْ غَيَّاهُ وَ مَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ .

بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۹، باب ۳، إثبات الصانع.

ح ۳- [الإحتجاج] رُوِيَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ قَالَ كَانَ مِنْ سُؤَالِ الزِّنْدِيقِ الَّذِي أَتَى أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ مَا الدَّلِيلُ عَلَى صَانِعِ الْعَالَمِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام وُجُودُ الْأَفَاعِيلِ الَّتِي دَلَّتْ عَلَى أَنَّ صَانِعَهَا صَنَعَهَا أَ لَا تَرَى أَنَّكَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى بِنَاءٍ مُشَيَّدٍ مَبْنِيٍّ عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ بَانِياً وَ إِنْ كُنْتَ لَمْ تَرَ الْبَانِيَ وَ لَمْ تُشَاهِدْهُ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ هُوَ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ ارْجِعْ بِقَوْلِي شَيْءٌ إِلَى إِثْبَاتِهِ وَ أَنَّهُ شَيْءٌ بِحَقِيقَةِ الشَّيْئِيَّةِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَةٌ وَ لَا يُحَسُّ وَ لَا يُجَسُّ وَ لَا يُدْرَك بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَ لَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ وَ لَا يُغَيِّرُهُ الزَّمَانُ قَالَ السَّائِلُ فَإِنَّا لَمْ نَجِدْ مَوْهُوماً إِلَّا مَخْلُوقاً قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام لَوْ كَانَ ذَلِك كَمَا تَقُولُ لَكَانَ التَّوْحِيدُ مِنَّا مُرْتَفِعاً فَإِنَّا لَمْ نُكَلَّفْ أَنْ نَعْتَقِدَ غَيْرَ مَوْهُومٍ لَكِنَّا نَقُولُ كُلُّ مَوْهُومٍ بِالْحَوَاسِّ مُدْرَك بِهَا تَحُدُّهُ الْحَوَاسُّ مُمَثَّلًا فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ لَا بُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ صَانِعِ الْأَشْيَاءِ خَارِجاً مِنَ الْجِهَتَيْنِ الْمَذْمُومَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا النَّفْيُ إِذْ كَانَ النَّفْيُ هُوَ الْإِبْطَالَ وَ الْعَدَمَ وَ الْجِهَةُ الثَّانِيَةُ التَّشْبِيهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِ الظَّاهِرِ التَّرْكِيبِ وَ التَّأْلِيفِ فَلَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ إِثْبَاتِ الصَّانِعِ لِوُجُودِ الْمَصْنُوعِينَ وَ الِاضْطِرَارِ مِنْهُمْ إِلَيْهِ أَنَّهُمْ مَصْنُوعُونَ وَ أَنَّ صَانِعَهُمْ غَيْرُهُمْ وَ لَيْسَ مِثْلَهُمْ إِذْ كَانَ مِثْلُهُمْ شَبِيهاً بِهِمْ فِي ظَاهِرِ التَّرْكِيبِ وَ التَّأْلِيفِ وَ فِيمَا يَجْرِي عَلَيْهِمْ مِنْ حُدُوثِهِمْ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُونُوا وَ تَنَقُّلِهِمْ مِنْ صِغَرٍ إِلَى كِبَرٍ وَ سَوَادٍ إِلَى بَيَاضٍ وَ قُوَّةٍ إِلَى ضَعْفٍ وَ أَحْوَالٍ مَوْجُودَةٍ لَا حَاجَةَ بِنَا إِلَى تَفْسِيرِهَا لِثَبَاتِهَا وَ وُجُودِهَا قَالَ السَّائِلُ فَأَنْتَ قَدْ حَدَدْتَهُ إِذْ أَثْبَتَّ وُجُودَهُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام لَمْ أَحْدُدْهُ وَ لَكِنْ أَثْبَتُّهُ إِذْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْإِثْبَاتِ وَ النَّفْيِ مَنْزِلَة.

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۲۵۳، باب ۴، جوامع التوحيد ...

ح ۷- [الإحتجاج] وَ قَالَ عليه السلام فِي خُطْبَةٍ أُخْرَى دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَ وُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ وَ مَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ وَ تَوْحِيدُهُ تَمْيِيزُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ حُكْمُ التَّمْيِيزِ بَيْنُونَةُ صِفَةٍ لَا بَيْنُونَةُ عُزْلَةٍ إِنَّهُ رَبٌّ خَالِقٌ غَيْرُ مَرْبُوبٍ مَخْلُوقٍ مَا تُصُوِّرَ فَهُوَ بِخِلَافِهِ ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِك لَيْسَ بِإِلَهٍ مَنْ عُرِفَ بِنَفْسِهِ هُوَ الدَّالُّ بِالدَّلِيلِ عَلَيْهِ وَ الْمُؤَدِّي بِالْمَعْرِفَةِ إِلَيْهِ .

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۲۶۱، باب ۴، جوامع التوحيد ...

ح ۹- [الإحتجاج] وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عليه السلام الْحَمْدُ للهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ وَ لَا

تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ وَ لَا تَرَاهُ النَّوَاظِرُ وَ لَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ الدَّالِّ عَلَى قِدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ وَ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وُجُودِهِ وَ بِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ الَّذِى صَدَقَ فِىمِيعَادِهِ وَ ارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ وَ قَامَ بِالْقِسْطِ فِى خَلْقِهِ وَ عَدَلَ عَلَيْهِمْ فِى حُكْمِهِ مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَزَلِيَّتِهِ.

بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۱۳۸، باب ۹.

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ فِى رُبُوبِيَّتِهِ وَ وُجُودِهِ وَ وَحْدَانِيَّتِهِ صَمَداً لَا شَرِيكَ لَهُ فَرْداً لَا ظَهِيرَ لَه إِيَّاك وَ قَوْلَ الْجُهَّالِ أَهْلِ الْعَمَى وَ الضَّلَالِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللهَ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ مَوْجُودٌ فِى الْآخِرَةِ لِلْحِسَابِ وَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ وَ لَيْسَ بِمَوْجُودٍ فِى الدُّنْيَا لِلطَّاعَةِ وَ الرَّجَاءِ وَ لَوْ كَانَ فِى الْوُجُودِ لله عَزَّ وَ جَلَّ نَقْصٌ وَ اهْتِضَامٌ لَمْ يُوجَدْ فِى الْآخِرَةِ أَبَداً وَ لَكِنَّ الْقَوْمَ تَاهُوا وَ عَمُوا وَ صَمُّوا عَنِ الْحَقِّ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ.

بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۳۱۶

قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ كانَ فِى هذِهِ أَعْمىٰ فَهُوَ فِى الْآخِرَةِ أَعْمىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا يَعْنِى أَعْمَى عَنِ الْحَقَائِقِ الْمَوْجُودَةِ وَ قَدْ عَلِمَ ذَوُو الْأَلْبَابِ أَنَّ الِاسْتِدْلَالَ عَلَى مَا هُنَاك لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَا هَاهُنَا مِنْ أَخْذِ عِلْمِ ذَلِك بِرَأْيِهِ وَ طَلَبِ وُجُودِهِ وَ إِدْرَاكِهِ عَنْ نَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهَا لَمْ يَزْدَدْ مِنْ عِلْمِ ذَلِك إِلَّا بُعْداً لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ عِلْمَ ذَلِك خَاصَّةً عِنْدَ قَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَ يَعْلَمُونَ وَ يَفْهَمُونَ.

بحارالأنوار، ج ۵۴، ص ۵۲، تحقیق فی دفع شبهة ...

وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ مَا أَوْجَدَتْك الْحَوَاسُّ فَهُوَ مَعْنًى مُدْرَك لِلْحَوَاسِّ وَ كُلَّ حَاسَّةٍ تَدُلُّ عَلَى مَا جَعَلَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا فِى إِدْرَاكِهَا وَ الْفَهْمَ مِنَ الْقَلْبِ بِجَمِيعِ ذَلِك كُلِّهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ الْوَاحِدَ الَّذِى هُوَ قَائِمٌ بِغَيْرِ تَقْدِيرٍ وَ لَا تَحْدِيدٍ خَلَقَ خَلْقاً مُقَدَّراً بِتَحْدِيدٍ وَ تَقْدِيرٍ وَ كَانَ الَّذِى خَلَقَ خَلْقَيْنِ اثْنَيْنِ التَّقْدِيرَ وَ الْمُقَدَّرَ وَ لَيْسَ فِى وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَوْنٌ وَ لَا وَزْنٌ وَ لَا ذَوْقٌ فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا يُدْرَك بِالْآخَرِ وَ جَعَلَهُمَا مُدْرَكَيْنِ بِنَفْسِهِمَا وَ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئاً فَرْداً قَائِماً بِنَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهِ لِلَّذِى أَرَادَ مِنَ الدَّلَالَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِثْبَاتِ وُجُودِهِ فَاللهُ تَبَارَك وَ تَعَالَى فَرْدٌ وَاحِدٌ لَا ثَانِيَ مَعَهُ يُقِيمُهُ وَ لَا يَعْضُدُهُ وَ لَا يَكُنُّهُ وَ الْخَلْقُ يُمْسِك بَعْضُهُ بَعْضاً بِإِذْنِ اللهِ وَ مَشِيَّتِهِ وَ إِنَّمَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِى هَذَا الْبَابِ حَتَّى تَاهُوا وَ تَحَيَّرُوا وَ طَلَبُوا الْخَلَاصَ مِنَ الظُّلْمَةِ بِالظُّلْمَةِ فِى وَصْفِهِمُ اللهَ بِصِفَةِ أَنْفُسِهِمْ

فَازْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ بُعْداً وَ لَوْ وَصَفُوا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِصِفَاتِهِ وَ وَصَفُوا الْمَخْلُوقِينَ بِصِفَاتِهِمْ لَقَالُوا بِالْفَهْمِ وَ الْيَقِينِ وَ لَمَا اخْتَلَفُوا فَلَمَّا طَلَبُوا مِنْ ذَلِك مَا تَحَيَّرُوا فِيهِ ارْتَبَكُوا وَ اللهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تَمَامَ الْخَبَرِ.

بحارالأنوار، ج ۶۴، ص ۱۴۲، تفسير ...

وَ فِي كَلَامِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَى جَدِّهِ وَ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ وَ عَلَيْهِ وَ بَنِيهِ مَا يُرْشِدُك إِلَى هَذَا الْعِيَانِ بَلْ يُغْنِيك عَنْ هَذَا الْبَيَانِ حَيْثُ قَالَ فِي دُعَاءِ عَرَفَةَ كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْك بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْك أَ يَكُونُ لِغَيْرِك مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَك حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَك مَتَى غِبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْك وَ مَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْك عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاك وَ لَا تَزَالُ عَلَيْهَا رَقِيباً وَ خَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّك نَصِيبا.

بحارالأنوار، ج ۸۴، ص ۳۲۸، باب ۱۳.

اللَّهُمَّ وَ أَسْتَغْفِرُك لِكُلِّ ذَنْبٍ سَهِرْتُ لَهُ لَيْلِي فِي التَّأَنِّي لِإِتْيَانِهِ وَ التَّخَلُّصِ إِلَى وُجُودِهِ حَتَّى إِذَا أَصْبَحْتُ تَخَطَّأْتُ إِلَيْك بِحِلْيَةِ الصَّالِحِينَ وَ أَنَا مُضْمِرٌ خِلَافَ رِضَاك يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْهُ لِي يَا خَيْرَ الْغَافِرِين.

بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۲۷، باب ۱۲۸.

فَالْفَرِيضَةُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْغُسْلُ بِالْمَاءِ عِنْدَ وُجُودِهِ لَا يَجُوزُ غَيْرُهُ وَ الرُّخْصَةُ فِيهِ إِذَا لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ التَّيَمُّمُ بِالتُّرَابِ مِنَ الصَّعِيدِ الطَّيِّبِ .

بحارالأنوار، ج ۹۴، ص ۱۴۵، اليوم السابع ...

الْحَمْدُ للهِ الَّذِي حَارَتِ الْأَوْهَامُ فِي وَصْفِهِ وَ ذَهَلَتِ الْعُقُولُ عَنْ كُنْهِ عَظَمَتِهِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَا امْتَدَحَ بِنَفْسِهِ مِنْ عِزِّ وُجُودِهِ وَ طَوْلِه.

بحارالأنوار، ج ۹۷، ص ۲۲۳، باب ۷.

يَا مَنْ تَجَلَّى لِعُقُولِ الْمُوَحِّدِينَ بِالشَّوَاهِدِ وَ الدَّلَالَاتِ وَ دَلَّ الْعِبَادَ عَلَى وُجُودِهِ بِالْآيَاتِ الْبَيِّنَاتِ الْقَاهِرَات.

(۷۹*) كلام الرّوايات فی أنّ اهل البيت علیهم‌السلام هم المخصوصون بعلم القرآن:

الكافی، ص ۵، ج ۸، كتاب الروضة...

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِلْمِ اللهِ وَ لَا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَأْخُذَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللهِ فِي دِينِهِ بِهَوًى وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَايِيسَ قَدْ أَنْزَلَ اللهُ الْقُرْآنَ وَ جَعَلَ فِيهِ تِبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ وَ جَعَلَ لِلْقُرْآنِ وَ لِتَعَلُّمِ الْقُرْآنِ أَهْلًا لَا يَسَعُ أَهْلَ عِلْمِ الْقُرْآنِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللهُ عِلْمَهُ أَنْ يَأْخُذُوا فِيهِ بِهَوًى وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَايِيسَ أَغْنَاهُمُ اللهُ عَنْ ذَلِكَ بِمَا آتَاهُمْ مِنْ عِلْمِهِ وَ خَصَّهُمْ بِهِ وَ وَضَعَهُ عِنْدَهُمْ كَرَامَةً مِنَ اللهِ أَكْرَمَهُمْ بِهَا وَ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِسُؤَالِهِمْ وَ هُمُ الَّذِينَ مَنْ سَأَلَهُمْ وَ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِ اللهِ أَنْ يُصَدِّقَهُمْ وَ يَتَّبِعَ أَثَرَهُمْ أَرْشَدُوهُ وَ أَعْطَوْهُ مِنْ عِلْمِ الْقُرْآنِ مَا يَهْتَدِي بِهِ إِلَى اللهِ بِإِذْنِهِ وَ إِلَى جَمِيعِ سُبُلِ الْحَقِّ وَ هُمُ الَّذِينَ لَا يَرْغَبُ عَنْهُمْ وَ عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ وَ عَنْ عِلْمِهِمُ الَّذِي أَكْرَمَهُمُ اللهُ بِهِ وَ جَعَلَهُ عِنْدَهُمْ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ فِي عِلْمِ اللهِ الشَّقَاءُ فِي أَصْلِ الْخَلْقِ تَحْتَ الْأَظِلَّةِ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ يَرْغَبُونَ عَنْ سُؤَالِ أَهْلِ الذِّكْرِ وَ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللهُ عِلْمَ الْقُرْآنِ وَ وَضَعَهُ عِنْدَهُمْ وَ أَمَرَ بِسُؤَالِهِمْ وَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ وَ آرَائِهِمْ وَ مَقَايِيسِهِمْ حَتَّى دَخَلَهُمُ الشَّيْطَانُ لِأَنَّهُمْ جَعَلُوا أَهْلَ الْإِيمَانِ فِي عِلْمِ الْقُرْآنِ عِنْدَ اللهِ كَافِرِينَ وَ جَعَلُوا أَهْلَ الضَّلَالَةِ فِي عِلْمِ الْقُرْآنِ عِنْدَ اللهِ مُؤْمِنِينَ وَ حَتَّى جَعَلُوا مَا أَحَلَّ اللهُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ حَرَاماً وَ جَعَلُوا مَا حَرَّمَ اللهُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ حَلَالًا فَذَلِكَ أَصْلُ ثَمَرَةِ أَهْوَائِهِمْ وَ قَدْ عَهِدَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللهِ ص قَبْلَ مَوْتِهِ فَقَالُوا نَحْنُ بَعْدَ مَا قَبَضَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ يَسَعُنَا أَنْ نَأْخُذَ بِمَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ رَأْيُ النَّاسِ بَعْدَ مَا قَبَضَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ ص وَ بَعْدَ عَهْدِهِ الَّذِي عَهِدَهُ إِلَيْنَا وَ أَمَرَنَا بِهِ مُخَالِفاً لِلّهِ وَ لِرَسُولِهِ ص فَمَا أَحَدٌ أَجْرَأَ عَلَى اللهِ وَ لَا أَبْيَنَ ضَلَالَةً مِمَّنْ أَخَذَ بِذَلِكَ وَ زَعَمَ أَنَّ ذَلِكَ يَسَعُهُ وَ اللهِ إِنَّ لِلّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَ يَتَّبِعُوا أَمْرَهُ فِي حَيَاةِ مُحَمَّدٍ ص وَ بَعْدَ مَوْتِهِ هَلْ يَسْتَطِيعُ أُولَئِكَ أَعْدَاءُ اللهِ أَنْ يَزْعُمُوا أَنَّ أَحَداً مِمَّنْ أَسْلَمَ مَعَ مُحَمَّدٍ ص أَخَذَ بِقَوْلِهِ وَ رَأْيِهِ وَ مَقَايِيسِهِ فَإِنْ قَالَ نَعَمْ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللهِ وَ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيداً وَ إِنْ قَالَ لَا لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ أَنْ يَأْخُذَ بِرَأْيِهِ وَ هَوَاهُ وَ مَقَايِيسِهِ فَقَدْ أَقَرَّ بِالْحُجَّةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ هُوَ مِمَّنْ يَزْعُمُ أَنَّ اللهَ يُطَاعُ وَ يُتَّبَعُ أَمْرُهُ بَعْدَ قَبْضِ رَسُولِ اللهِ ص وَ قَدْ قَالَ اللهُ وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللهُ الشَّاكِرِينَ وَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُطَاعُ وَ يُتَّبَعُ أَمْرُهُ فِي حَيَاةِ مُحَمَّدٍ ص وَ بَعْدَ قَبْضِ اللهِ مُحَمَّداً ص وَ كَمَا لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ

النَّاسِ مَعَ مُحَمَّدٍ ص أَنْ يَأْخُذَ بِهَوَاهُ وَ لَا رَأْيِهِ وَ لَا مَقَايِيسِهِ خِلَافاً لِأَمْرِ مُحَمَّدٍ ص فَكَذَلِكَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ص أَنْ يَأْخُذَ بِهَوَاهُ وَ لَا رَأْيِهِ وَ لَا مَقَايِيسِهِ

الكافی، ص ۳۸۹، ج ۸، خطبة لأمير المؤمنين عليه السلام...

إِنَّ عِلْمَ الْقُرْآنِ لَيْسَ يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا مَنْ ذَاقَ طَعْمَهُ فَعَلِمَ بِالْعِلْمِ جَهْلَهُ وَ بَصُرَ بِهِ عَمَاهُ وَ سَمِعَ بِهِ صَمَمَهُ وَ أَدْرَكَ بِهِ عِلْمَ مَا فَاتَ وَ حَيِيَ بِهِ بَعْدَ إِذْ مَاتَ وَ أَثْبَتَ عِنْدَ اللهِ عَزَّ ذِكْرُهُ الْحَسَنَاتِ وَ مَحَا بِهِ السَّيِّئَاتِ وَ أَدْرَكَ بِهِ رِضْوَاناً مِنَ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَاطْلُبُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ خَاصَّةً فَإِنَّهُمْ خَاصَّةً نُورٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ وَ أَئِمَّةٌ يُقْتَدَى بِهِمْ وَ هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ فَهُمْ مِنْ شَأْنِهِمْ شُهَدَاءُ بِالْحَقِّ وَ مُخْبِرٌ صَادِقٌ لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ قَدْ خَلَتْ لَهُمْ مِنَ اللهِ السَّابِقَةُ وَ مَضَى فِيهِمْ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ حُكْمٌ صَادِقٌ وَ فِي ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ فَاعْقِلُوا الْحَقَّ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ وَ لَا تَعْقِلُوهُ عَقْلَ رِوَايَةٍ فَإِنَّ رُوَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَ رُعَاتَهُ قَلِيلٌ وَ اللهُ الْمُسْتَعَانُ.

مستدرك‌الوسائل، ج ۲۱، ص ۱۰۲، ۱۳– باب جواز تعلم النجوم و العمل بها...

قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ وَ النَّازِعاتِ غَرْقاً إِلَى قَوْلِهِ فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً وَ يَعْنِي بِذَلِكَ اثْنَيْ عَشَرَ بُرْجاً وَ سَبْعَ سَيَّارَاتٍ وَ الَّذِي يَظْهَرُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِأَمْرِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَعْدَ عِلْمِ الْقُرْآنِ مَا يَكُونُ أَشْرَفَ مِنْ عِلْمِ النُّجُومِ وَ هُوَ عِلْمُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ وَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ وَ نَحْنُ نَعْرِفُ هَذَا الْعِلْمَ وَ مَا نَذْكُرُه.

بحارالأنوار، ص ۱۶۴، ج ۳۶، باب ۳۹.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى الرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ قَالَ اللهُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ قُلْتُ فَقَوْلُهُ خَلَقَ الْإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَيانَ قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى بَيَانَ كُلِّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ .

(۸۰*) توكّد الروايات بأن العبد لا يصل إلى العلم إلّا بدخوله باب مدينة علم

النبى صلى الله عليه وآله و هم الائمة عليهم السلام و من طلب الهداية من غير طريقهم، ضلّ.

وسائل‌الشيعة، ج ۷۶، ص ۷، باب ۲۷.

ح ۳۳۲۴۲ ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قَالَ لِعَلِيٍّ عليه السلام يَا عَلِيُّ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ أَنْتَ بَابُهَا فَمَنْ أَتَى مِنَ الْبَابِ وَصَلَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ بَابِيَ الَّذِي أُوتَى مِنْهُ وَ أَنَا بَابُ اللهِ فَمَنْ أَتَانِي مِنْ سِوَاكَ لَمْ يَصِلْ إِلَيَّ وَ مَنْ أَتَى اللهَ مِنْ سِوَايَ لَمْ يَصِلْ إِلَى اللهِ .

بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۲۰۶، باب ۹۴ـ أنه عليه السلام باب مدينة العلم و الحكمة...

ح ۱۳ ـ [العمدة] عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ قَالَ أَخَذَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله بِعَضُدِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ قَالَ هَذَا أَمِيرُ الْبَرَرَةِ وَ قَاتِلُ الْكَفَرَةِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ ثُمَّ مَدَّ بِهَا صَوْتَهُ فَقَالَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ .

بحارالأنوار: ج ۴۰، ص ۲۰۶، باب ۹۴ـ أنه عليه السلام باب مدينة العلم و الحكمة...

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا

بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۲۰۶، باب ۹۴ـ أنه عليه السلام باب مدينة العلم و الحكمة...

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله يَا عَلِيُّ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ أَنْتَ الْبَابُ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَصِلُ إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَّا مِنَ الْبَابِ .

بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۲۰۶، باب ۹۴ـ أنه عليه السلام باب مدينة العلم و الحكمة...

عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْجَنَّةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا .

بحارالأنوار، ج ۶۶، ص ۸۰.

ثُمَّ بَيَّنَ مَحَلَّ وُلَاةِ أَمْرِهِ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ عَجَزَ كُلُّ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ عَنْ مَعْرِفَةِ تَأْوِيلِ كِتَابِهِ غَيْرَهُمْ لِأَنَّهُمْ هُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ الْمَأْمُونُونَ عَلَى تَأْوِيلِ التَّنْزِيلِ قَالَ اللهُ تَعَالَى وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ.

بحارالأنوار، ج ۶۶، ص ۸۰.

وَ اعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللهُ إِنَّمَا هَلَكَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ وَ ارْتَدَّتْ عَلَى أَعْقَابِهَا بَعْدَ نَبِيِّهَا صلى الله عليه وآله بِرُكُوبِهَا طَرِيقَ مَنْ خَلَا مِنَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ السَّالِفَةِ الَّذِينَ آثَرُوا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ

عَلَى طَاعَةِ أَوْلِيَاءِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَقْدِيمِهِمْ مَنْ يَجْهَلُ عَلَى مَنْ يَعْلَمُ فَعَقَّبَهَا اللهُ تَعَالَى بِقَوْلِهِ هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ وَ قَالَ فِى الَّذِينَ اسْتَوْلَوْا عَلَى تُرَاثِ رَسُولِ اللهِ بِغَيْرِ حَقٍّ مِنْ بَعْدِ وَفَاتِهِ أَ فَمَنْ يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّى إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ فَلَوْ جَازَ لِلْأُمَّةِ الِائْتِمَامُ بِمَنْ لَا يَعْلَمُ أَوْ بِمَنْ يَجْهَلُ لَمْ يَقُلْ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام لِأَبِيهِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا يَسْمَعُ وَ لا يُبْصِرُ وَ لا يُغْنِى عَنْكَ شَيْئاً فَالنَّاسُ أَتْبَاعُ مَنِ اتَّبَعُوهُ مِنْ أَئِمَّةِ الْحَقِّ وَ أَئِمَّةِ الْبَاطِلِ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا فَمَنِ ائْتَمَّ بِالصَّادِقِينَ حُشِرَ مَعَهُمْ وَ مَنِ ائْتَمَّ بِالْمُنَافِقِينَ حُشِرَ مَعَهُمْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله يُحْشَرُ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ قَالَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام فَمَنْ تَبِعَنِى فَإِنَّهُ مِنِّى وَ أَصْلُ الْإِيمَانِ الْعِلْمُ وَ قَدْ جَعَلَ اللهُ تَعَالَى لَهُ أَهْلًا نَدَبَ إِلَى طَاعَتِهِمْ وَ مَسْأَلَتِهِمْ فَقَالَ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ وَ قَالَ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ الْبُيُوتُ فِى هَذَا الْمَوْضِعِ اللَّاتِى عَظَّمَ اللهُ بِنَاءَهَا بِقَوْلِهِ فِى بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ ثُمَّ بَيَّنَ مَعْنَاهَا لِكَيْلَا يَظُنَّ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ أَنَّهَا بُيُوتٌ مَبْنِيَّةٌ فَقَالَ تَعَالَى رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ فَمَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ فِى هَذِهِ الْجِهَةِ أَدْرَكَهُ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ فِى مَوْضِعٍ آخَرَ أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا وَ كُلُّ هَذَا مَنْصُوصٌ فِى كِتَابِهِ تَعَالَى إِلَّا أَنَّ لَهُ أَهْلًا يَعْلَمُونَ تَأْوِيلَهُ فَمَنْ عَدَلَ مِنْهُمْ إِلَى الَّذِينَ يَنْتَحِلُونَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ هُوَ تَأْوِيلُهُ بِلَا بُرْهَانٍ وَ لَا دَلِيلٍ وَ لَا هُدًى هَلَكَ وَ أَهْلَكَ وَ خَسِرَتْ صَفْقَتُهُ وَ ضَلَّ سَعْيُهُ يَوْمَ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ وَ إِنَّمَا هُوَ حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ إِيمَانٌ وَ كُفْرٌ وَ عِلْمٌ وَ جَهْلٌ وَ سَعَادَةٌ وَ شِقْوَةٌ وَ جَنَّةٌ وَ نَارٌ لَنْ يَجْتَمِعَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ فِى قَلْبِ امْرِئٍ قَالَ اللهُ تَعَالَى ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِى جَوْفِهِ وَ إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ حِينَ سَاوَوْا بَيْنَ أَئِمَّةِ الْهُدَى وَ بَيْنَ أَئِمَّةِ الْكُفْرِ وَ قَالُوا إِنَّ الطَّاعَةَ مَفْرُوضَةٌ لِكُلِّ مَنْ قَامَ مَقَامَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله بَرّاً كَانَ أَوْ فَاجِراً فَأُتُوا مِنْ قِبَلِ ذَلِكَ قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ وَ قَالَ اللهُ تَعَالَى هَلْ يَسْتَوِى الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِى الظُّلُماتُ وَ النُّورُ فَقَالَ فِيمَنْ سَمَّوْهُمْ مِنْ أَئِمَّةِ الْكُفْرِ بِأَسْمَاءِ أَئِمَّةِ الْهُدَى

مِمَّنْ غَصَبَ أَهْلَ الْحَقِّ مَا جَعَلَهُ اللهُ لَهُمْ وَ فِيمَنْ أَعَانَ أَئِمَّةَ الضَّلَالِ عَلَى ظُلْمِهِمْ إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ فَأَخْبَرَهُمُ اللهُ سُبْحَانَهُ بِعَظِيمِ افْتِرَائِهِمْ عَلَى جُمْلَةِ أَهْلِ الْإِيمَانِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّما يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اللهِ وَ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللهِ وَ بِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ وَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ هُوَ أَعْمى فَبَيَّنَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ فِي كَثِيرٍ مِنْ آيَاتِ الْقُرْآنِ وَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعِبَادِ عُذْراً فِي مُخَالَفَةِ أَمْرِهِ بَعْدَ الْبَيَانِ وَ الْبُرْهَانِ وَ لَمْ يَتْرُكْهُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ أَمْرِهِمْ.

(٨١*) سورة الإسراء، الآية ٧٢؛

الکافی، ج ۴، ص ٢٦٨، باب من سوف الحج و هو مستطيع...

ح ٢ـ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا فَقَالَ ذَلِكَ الَّذِي يُسَوِّفُ نَفْسَهُ الْحَجَّ يَعْنِي حَجَّةَ الْإِسْلَامِ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ .

وسائل‌الشيعة، ج ۶، ص ٢٩، باب ١١.

ح ١٤١٦١ـ وَ عَنْ كُلَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ سَأَلَهُ أَبُو بَصِيرٍ وَ أَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ لَهُ مِائَةُ أَلْفٍ فَقَالَ الْعَامَ أَحُجُّ الْعَامَ أَحُجُّ فَأَدْرَكَهُ الْمَوْتُ وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّ الْإِسْلَامِ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللهِ وَ مَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا أَعْمَى عَنْ فَرِيضَةٍ مِنْ فَرَائِضِ اللهِ .

بحارالأنوار، ج ٣، ص ٢٨، باب ٣.

ح ٢ـ [الإحتجاج] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ مَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى قَالَ فَمَنْ لَمْ يَدُلَّهُ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ دَوَرَانُ الْفَلَكِ بِالشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ الْآيَاتُ الْعَجِيبَاتُ عَلَى أَنَّ وَرَاءَ ذَلِكَ أَمْراً هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى قَالَ فَهُوَ عَمَّا لَمْ يُعَايِنْ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا .

بحارالأنوار، ج ٥٣، ص ٦٧، باب ٢٩ـ الرجعة...

ح ٦١ـ [منتخب البصائر] عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا قَالَ فِي الرَّجْعَةِ .

مستدركات الباب الحادى عشر

(٨٢*) كثيراً ما أشارت الرّوايات إلى شأن الائمه عليهم السلام فى تقرّب الخلق إلى الله بـهم تنبيهاً لجلالة مكانتهم منها:

الكافى، ج ١، ص ١٩٧، باب أن الأئمة هم أركان الأرض...

ح٣ ـ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ فَضْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا جَاءَ بِهِ آخُذُ بِهِ وَ مَا نَهَى عَنْهُ أَنْتَهِي عَنْهُ جَرَى لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله مَا لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ الْفَضْلُ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله الْمُتَقَدِّمُ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالْمُتَقَدِّمِ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْمُتَفَضِّلُ عَلَيْهِ كَالْمُتَفَضِّلِ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ الرَّادُّ عَلَيْهِ فِي صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله بَابُ اللهِ الَّذِى لَا يُؤْتَى إِلَّا مِنْهُ وَ سَبِيلُهُ الَّذِى مَنْ سَلَكَهُ وَصَلَ إِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَذَلِكَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنْ بَعْدِهِ وَ جَرَى لِلْأَئِمَّةِ عليهم السلام وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ جَعَلَهُمُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَ عُمُدَ الْإِسْلَامِ وَ رَابِطَةً عَلَى سَبِيلِ هُدَاهُ لَا يَهْتَدِى هَادٍ إِلَّا بِهُدَاهُمْ وَ لَا يَضِلُّ خَارِجٌ مِنَ الْهُدَى إِلَّا بِتَقْصِيرٍ عَنْ حَقِّهِمْ أُمَنَاءُ اللهِ عَلَى مَا أَهْبَطَ مِنْ عِلْمٍ أَوْ عُذْرٍ أَوْ نُذْرٍ وَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ فِى الْأَرْضِ يَجْرِى لِآخِرِهِمْ مِنَ اللهِ مِثْلُ الَّذِى جَرَى لِأَوَّلِهِمْ وَ لَا يَصِلُ أَحَدٌ إِلَى ذَلِكَ إِلَّا بِعَوْنِ اللهِ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَا قَسِيمُ اللهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ لَا يَدْخُلُهَا دَاخِلٌ إِلَّا عَلَى حَدِّ قَسْمِى وَ أَنَا الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ وَ أَنَا الْإِمَامُ لِمَنْ بَعْدِى وَ الْمُؤَدِّى عَمَّنْ كَانَ قَبْلِى لَا يَتَقَدَّمُنِى أَحَدٌ إِلَّا أَحْمَدُ صلى الله عليه وآله وَ إِنِّى وَ إِيَّاهُ لَعَلَى سَبِيلٍ وَاحِدٍ إِلَّا أَنَّهُ هُوَ الْمَدْعُوُّ بِاسْمِهِ وَ لَقَدْ أُعْطِيتُ السِّتَّ عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الْوَصَايَا وَ

فَصْلَ الْخِطَابِ وَ إِنِّى لَصَاحِبُ الْكَرَّاتِ وَ دَوْلَةِ الدُّوَلِ وَ إِنِّى لَصَاحِبُ الْعَصَا وَ الْمِيسَمِ وَ الدَّابَّةُ الَّتِى تُكَلِّمُ النَّاسَ .

الكافى، ج ۱، ص ۲۰۳، باب نادر جامع فى فضل الإمام و صفاته...

ح ۲ ـ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِى خُطْبَةٍ لَهُ يَذْكُرُ فِيهَا حَالَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام وَ صِفَاتِهِمْ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْضَحَ بِأَئِمَّةِ الْهُدَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا عَنْ دِينِهِ وَ أَبْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مِنْهَاجِهِ وَ فَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَنَابِيعِ عِلْمِهِ فَمَنْ عَرَفَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله واجِبَ حَقِّ إِمَامِهِ وَجَدَ طَعْمَ حَلَاوَةِ إِيمَانِهِ وَ عَلِمَ فَضْلَ طَلَاوَةِ إِسْلَامِهِ لِأَنَّ اللهَ تَـبَارَكَ وَ تَـعَالَى نَصَبَ الْإِمَامَ عَلَماً لِخَلْقِهِ وَ جَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ مَوَادِّهِ وَ عَالَمِهِ وَ أَلْبَسَهُ اللهُ تَـاجَ الْوَقَارِ وَ غَشَّاهُ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ يَمُدُّ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ مَوَادُّهُ وَ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللهِ إِلَّا بِجِهَةِ أَسْبَابِهِ وَ لَا يَقْبَلُ اللهُ أَعْمَالَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا يَرِدُ عَلَيْهِ مِنْ مُلْتَبِسَاتِ الدُّجَى وَ مُعَمِّيَاتِ السُّنَنِ وَ مُشَبِّهَاتِ الْفِتَنِ فَلَمْ يَزَلِ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَخْتَارُهُمْ لِخَلْقِهِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مِنْ عَقِبِ كُلِّ إِمَامٍ يَصْطَفِيهِمْ لِذَلِكَ وَ يَجْتَبِيهِمْ وَ يَرْضَى بِهِمْ لِخَلْقِهِ وَ يَرْتَضِيهِمْ كُلَّ مَا مَضَى مِنْهُمْ إِمَامٌ نَصَبَ لِخَلْقِهِ مِنْ عَقِبِهِ إِمَاماً عَلَماً بَيِّناً وَ هَادِياً نَيِّراً وَ إِمَاماً قَيِّماً وَ حُجَّةً عَالِماً أَئِمَّةً مِـنَ اللهِ يَـهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ حُجَجُ اللهِ وَ دُعَاتُهُ وَ رُعَاتُهُ عَلَى خَلْقِهِ يَدِينُ بِهَدْيِهِمُ الْـعِبَادُ وَ تَسْتَهِلُّ بِنُورِهِمُ الْبِلَادُ وَ يَنْمُو بِبَرَكَتِهِمُ التِّلَادُ جَعَلَهُمُ اللهُ حَيَاةً لِـلْأَنَامِ وَ مَـصَابِيحَ لِلظَّلَامِ وَ مَفَاتِيحَ لِلْكَلَامِ وَ دَعَائِمَ لِـلْإِسْلَامِ جَـرَتْ بِـذَلِكَ فِـيهِمْ مَـقَادِيرُ اللهِ عَـلَى مَحْتُومِهَا فَالْإِمَامُ هُوَ الْمُنْتَجَبُ الْمُرْتَضَى وَ الْهَادِى الْمُنْتَجَى وَ الْـقَائِمُ الْـمُرْتَجَى اصْطَفَاهُ اللهُ بِذَلِكَ وَ اصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ فِى الذَّرِّ حِينَ ذَرَأَهُ وَ فِى الْبَرِيَّةِ حِينَ بَرَأَهُ ظِلًّا قَبْلَ خَلْقِ نَسَمَةٍ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ مَحْبُوّاً بِالْحِكْمَةِ فِى عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ اخْتَارَهُ بِعِلْمِهِ وَ انْتَجَبَهُ لِطُهْرِهِ بَقِيَّةً مِنْ آدَمَ عليه السلام وَ خِيَرَةً مِنْ ذُرِّيَّةِ نُوحٍ وَ مُصْطَفًى مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ سُلَالَةً مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَ صَفْوَةً مِنْ عِتْرَةِ مُحَمَّدٍ ص لَمْ يَزَلْ مَرْعِيّاً بِعَيْنِ اللهِ يَحْفَظُهُ وَ يَكْلَؤُهُ بِسِتْرِهِ مَطْرُوداً عَنْهُ حَبَائِلُ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ مَدْفُوعاً عَنْهُ وُقُوبُ الْـغَوَاسِـقِ وَ نُفُوثُ كُلِّ فَاسِقٍ مَصْرُوفاً عَنْهُ قَوَارِفُ السُّوءِ مُبْرَأً مِنَ الْعَاهَاتِ مَحْجُوباً عَنِ الْآفَـاتِ مَعْصُوماً مِنَ الزَّلَّاتِ مَصُوناً عَنِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا مَعْرُوفاً بِالْحِلْمِ وَ الْبِرِّ فِـى يَـفَاعِهِ مَنْسُوباً إِلَى الْعَفَافِ وَ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ عِنْدَ انْتِهَائِهِ مُسْنَداً إِلَيْهِ أَمْرُ وَالِدِهِ صَامِتاً عَنِ

الْمَنْطِقِ فِى حَيَاتِهِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ وَالِدِهِ إِلَى أَنِ انْتَهَتْ بِهِ مَقَادِيرُ اللهِ إِلَى مَشِيئَتِهِ وَ جَاءَتِ الْإِرَادَةُ مِنَ اللهِ فِيهِ إِلَى مَحَبَّتِهِ وَ بَلَغَ مُنْتَهَى مُدَّةِ وَالِدِهِ عليه السلام فَمَضَى وَ صَارَ أَمْرُ اللهِ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ قَلَّدَهُ دِينَهُ وَ جَعَلَهُ الْحُجَّةَ عَلَى عِبَادِهِ وَ قَيِّمَهُ فِى بِلَادِهِ وَ أَيَّدَهُ بِرُوحِهِ وَ آتَاهُ عِلْمَهُ وَ أَنْبَأَهُ فَصْلَ بَيَانِهِ وَ اسْتَوْدَعَهُ سِرَّهُ وَ انْتَدَبَهُ لِعَظِيمِ أَمْرِهِ وَ أَنْبَأَهُ فَضْلَ بَيَانِ عِلْمِهِ وَ نَصَبَهُ عَلَماً لِخَلْقِهِ وَ جَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ عَالَمِهِ وَ ضِيَاءً لِأَهْلِ دِينِهِ وَ الْقَيِّمَ عَلَى عِبَادِهِ رَضِيَ اللهُ بِهِ إِمَاماً لَهُمُ اسْتَوْدَعَهُ سِرَّهُ وَ اسْتَحْفَظَهُ عِلْمَهُ وَ اسْتَخْبَأَهُ حِكْمَتَهُ وَ اسْتَرْعَاهُ لِدِينِهِ وَ انْتَدَبَهُ لِعَظِيمِ أَمْرِهِ وَ أَحْيَا بِهِ مَنَاهِجَ سَبِيلِهِ وَ فَرَائِضَهُ وَ حُدُودَهُ فَقَامَ بِالْعَدْلِ عِنْدَ تَحَيُّرِ أَهْلِ الْجَهْلِ وَ تَحْبِيرِ أَهْلِ الْجَدَلِ بِالنُّورِ السَّاطِعِ وَ الشِّفَاءِ النَّافِعِ بِالْحَقِّ الْأَبْلَجِ وَ الْبَيَانِ اللَّائِحِ مِنْ كُلِّ مَخْرَجٍ عَلَى طَرِيقِ الْمَنْهَجِ الَّذِى مَضَى عَلَيْهِ الصَّادِقُونَ مِنْ آبَائِهِ عليهم السلام فَلَيْسَ يَجْهَلُ حَقَّ هَذَا الْعَالِمِ إِلَّا شَقِيٌّ وَ لَا يَجْحَدُهُ إِلَّا غَوِيٌّ وَ لَا يَصُدُّ عَنْهُ إِلَّا جَرِيٌّ عَلَى اللهِ جَلَّ وَ عَلَا .

مستدركات الباب الثانی عشر

(۸۳*) علاقة العقل و العلم فی روایة:

بحارالأنوار، ج ۱، ص ۹۰، باب ۱ـ فضل العقل و ذم الجهل...

ح ۱۷ ـ [علل الشرائع] عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَ مِنَ الْعَقْلِ الْفِطْنَةُ وَ الْفَهْمُ وَ الْحِفْظُ وَ الْعِلْمُ فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ النُّورِ كَانَ عَالِماً حَافِظاً زَكِيّاً فَطِناً فَهِماً وَ بِالْعَقْلِ يَكْمُلُ وَ هُوَ دَلِيلُهُ وَ مُبْصِرُهُ [مِبْصَرُهُ] وَ مِفْتَاحُ أَمْرِهِ

(۸۴*) التحوّل من الطفولیّة الی البلوغ و کشف الحسن و القبح بدلالة روایة:

بحارالأنوار، ج ۱، ص ۹۹، باب ۲ـ حقیقة العقل و کیفیته و بدو خلقه...

ح ۱۴ ـ [علل الشرائع] بِإِسْنَادِهِ الْعَلَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله سُئِلَ مِمَّا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْعَقْلَ قَالَ خَلَقَهُ مَلَكٌ لَهُ رُءُوسٌ بِعَدَدِ الْخَلَائِقِ مَنْ خُلِقَ وَ مَنْ يُخْلَقُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لِكُلِّ رَأْسٍ وَجْهٌ وَ لِكُلِّ آدَمِيٍّ رَأْسٌ مِنْ رُءُوسِ الْعَقْلِ وَ اسْمُ ذَلِكَ الْإِنْسَانِ عَلَى وَجْهِ ذَلِكَ الرَّأْسِ مَكْتُوبٌ وَ عَلَى كُلِّ وَجْهٍ سِتْرٌ مُلْقًى لَا يُكْشَفُ ذَلِكَ السِّتْرُ مِنْ ذَلِكَ الْوَجْهِ حَتَّى يُولَدَ هَذَا الْمَوْلُودُ وَ يَبْلُغَ حَدَّ الرِّجَالِ أَوْ حَدَّ النِّسَاءِ فَإِذَا بَلَغَ كُشِفَ ذَلِكَ السِّتْرُ فَيَقَعُ فِی قَلْبِ هَذَا الْإِنْسَانِ نُورٌ فَيَفْهَمُ الْفَرِيضَةَ وَ السُّنَّةَ وَ الْجَيِّدَ وَ الرَّدِیءَ أَلَا وَ مَثَلُ الْعَقْلِ فِی الْقَلْبِ كَمَثَلِ السِّرَاجِ فِی وَسَطِ الْبَيْتِ.

(۸۵*) أثر البأساء و الضرّاء و دور قطع الآمال فی معرفة الله فی روایة:

بحارالأنوار، ج ٨٩، ص ٢٣٢، باب ٢٩.

ح ١٤ - [التوحيد] الْمُفَسِّرُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ اللهُ هُوَ الَّذِي يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ كُلِّ مَنْ دُونَهُ وَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ جَمِيعِ مَنْ سِوَاهُ يَقُولُ بِسْمِ اللهِ أَيْ أَسْتَعِينُ عَلَى أُمُورِي كُلِّهَا بِاللهِ الَّذِي لَا تَحِقُّ الْعِبَادَةُ إِلَّا لَهُ الْمُغِيثِ إِذَا اسْتُغِيثَ وَ الْمُجِيبِ إِذَا دُعِيَ وَ هُوَ مَا قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ دُلَّنِي عَلَى اللهِ مَا هُوَ فَقَدْ أَكْثَرَ عَلَيَّ الْمُجَادِلُونَ وَ حَيَّرُونِي فَقَالَ لَهُ يَا عَبْدَ اللهِ هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةً قَطُّ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ كُسِرَ بِكَ حَيْثُ لَا سَفِينَةَ تُنْجِيكَ وَ لَا سِبَاحَةَ تُغْنِيكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ تَعَلَّقَ قَلْبُكَ هُنَالِكَ أَنَّ شَيْئاً مِنَ الْأَشْيَاءِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُخَلِّصَكَ مِنْ وَرْطَتِكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنْجَاءِ حَيْثُ لَا مُنْجِيَ وَ عَلَى الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُغِيثَ ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام وَ رُبَّمَا تَرَكَ بَعْضُ شِيعَتِنَا فِي افْتِتَاحِ أَمْرِهِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فَيَمْتَحِنُهُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَكْرُوهٍ لِيُنَبِّهَهُ عَلَى شُكْرِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ يَمْحَقَ عَنْهُ وَصْمَةَ تَقْصِيرِهِ عِنْدَ تَرْكِهِ قَوْلَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ قَالَ وَ قَامَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَالَ أَخْبِرْنِي مَا مَعْنَى بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مَا مَعْنَاهُ فَقَالَ إِنَّ قَوْلَكَ اللهُ أَعْظَمُ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الِاسْمُ الَّذِي لَا يَنْبَغِي أَنْ يُسَمَّى بِهِ غَيْرُ اللهِ وَ لَمْ يَتَسَمَّ بِهِ مَخْلُوقٌ فَقَالَ الرَّجُلُ فَمَا تَفْسِيرُ قَوْلِ اللهِ قَالَ هُوَ الَّذِي يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ جَمِيعِ مَنْ دُونَهُ وَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ كُلِّ مَنْ سِوَاهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ مُتَرَئِّسٍ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا وَ مُتَعَظِّمٍ فِيهَا وَ إِنْ عَظُمَ غَنَاؤُهُ وَ طُغْيَانُهُ وَ كَثُرَتْ حَوَائِجُ مَنْ دُونَهُ إِلَيْهِ فَإِنَّهُمْ سَيَحْتَاجُونَ حَوَائِجَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهَا هَذَا الْمُتَعَاظِمُ وَ كَذَلِكَ هَذَا الْمُتَعَاظِمُ يَحْتَاجُ إِلَى حَوَائِجَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهَا فَيَنْقَطِعُ إِلَى اللهِ عِنْدَ ضَرُورَتِهِ وَ فَاقَتِهِ حَتَّى إِذَا كُفِيَ هَمَّهُ عَادَ إِلَى شِرْكِهِ أَ مَا تَسْمَعُ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَ غَيْرَ اللهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شاءَ وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِكُونَ

فَقَالَ اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِعِبَادِهِ أَيُّهَا الْفُقَرَاءُ إِلَى رَحْمَتِي إِنِّي قَدْ أَلْزَمْتُكُمُ الْحَاجَةَ إِلَيَّ فِي كُلِّ حَالٍ وَ ذِلَّةَ الْعُبُودِيَّةِ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَإِلَيَّ فَافْزَعُوا فِي كُلِّ أَمْرٍ تَأْخُذُونَ فِيهِ وَ تَرْجُونَ تَمَامَهُ وَ بُلُوغَ غَايَتِهِ فَإِنِّي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أُعْطِيَكُمْ لَمْ يَقْدِرْ غَيْرِي عَلَى مَنْعِكُمْ وَ إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَمْنَعَكُمْ لَمْ يَقْدِرْ غَيْرِي عَلَى إِعْطَائِكُمْ فَأَنَا أَحَقُّ مَنْ سُئِلَ وَ أَوْلَى مَنْ تُضُرِّعَ إِلَيْهِ فَقُولُوا عِنْدَ افْتِتَاحِ كُلِّ أَمْرٍ صَغِيرٍ أَوْ عَظِيمٍ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ أَيْ أَسْتَعِينُ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ بِاللهِ الَّذِي لَا تَحِقُّ الْعِبَادَةُ لِغَيْرِهِ الْمُغِيثِ إِذَا اسْتُغِيثَ وَ الْمُجِيبِ إِذَا دُعِيَ الرَّحْمَنِ الَّذِي يَرْحَمُ بِبَسْطِ الرِّزْقِ عَلَيْنَا الرَّحِيمِ بِنَا فِي أَدْيَانِنَا وَ دُنْيَانَا وَ آخِرَتِنَا خَفَّفَ عَلَيْنَا الدِّينَ وَ جَعَلَهُ سَهْلًا خَفِيفاً وَ هُوَ يَرْحَمُنَا بتميزنا [بِتَمْيِيزِنَا] عَنْ أَعَادِيهِ ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ تَعَاطَاهُ فَقَالَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَ هُوَ مُخْلِصٌ لِلَّهِ وَ يُقْبِلُ بِقَلْبِهِ لَمْ يَنْفَكَّ مِنْ إِحْدَى اثْنَتَيْنِ إِمَّا بُلُوغِ حَاجَتِهِ فِي الدُّنْيَا وَ إِمَّا يُعَدُّ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ يُدَّخَرُ لَدَيْهِ وَ مَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى لِلْمُؤْمِنِينَ.

(۸۶*) لغة العربيّة و إلهامها فی الرّوايات:

بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۳۱۴، باب ۱۹- مناظرات الرضا علیه السلام.

وَ كَانَ أَوَّلُ إِبْدَاعِهِ وَ إِرَادَتِهِ وَ مَشِيئَتِهِ الْحُرُوفَ الَّتِي جَعَلَهَا أَصْلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ دَلِيلًا عَلَى كُلِّ مُدْرَكٍ وَ فَاصِلًا لِكُلِّ مُشْكِلٍ وَ بِتِلْكَ الْحُرُوفِ تَفْرِيقُ كُلِّ شَيْءٍ مِنِ اسْمِ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ أَوْ فِعْلٍ أَوْ مَفْعُولٍ أَوْ مَعْنًى أَوْ غَيْرِ مَعْنًى وَ عَلَيْهَا اجْتَمَعَتِ الْأُمُورُ كُلُّهَا وَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْحُرُوفِ فِي إِبْدَاعِهِ لَهَا مَعْنًى غَيْرَ أَنْفُسِهَا يَتَنَاهَى وَ لَا وُجُودَ لَهَا لِأَنَّهَا مُبْدَعَةٌ بِالْإِبْدَاعِ وَ النُّورُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ أَوَّلُ فِعْلِ اللهِ الَّذِي هُوَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْحُرُوفُ هِيَ الْمَفْعُولُ بِذَلِكَ الْفِعْلِ وَ هِيَ الْحُرُوفُ الَّتِي عَلَيْهَا الْكَلَامُ وَ الْعِبَارَاتُ كُلُّهَا مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَّمَهَا خَلْقَهُ وَ هِيَ ثَلَاثَةٌ وَ ثَلَاثُونَ حَرْفاً فَمِنْهَا ثَمَانِيَةٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفاً تَدُلُّ عَلَى لُغَاتِ الْعَرَبِيَّةِ وَ مِنَ الثَّمَانِيَةِ وَ الْعِشْرِينَ اثْنَانِ وَ عِشْرُونَ حَرْفاً تَدُلُّ عَلَى لُغَاتِ السُّرْيَانِيَّةِ وَ الْعِبْرَانِيَّةِ وَ مِنْهَا خَمْسَةُ أَحْرُفٍ مُتَحَرِّفَةٍ فِي سَائِرِ اللُّغَاتِ مِنَ الْعَجَمِ لِأَقَالِيمِ اللُّغَاتِ كُلِّهَا وَ هِيَ خَمْسَةُ أَحْرُفٍ تَحَرَّفَتْ مِنَ الثَّمَانِيَةِ وَ الْعِشْرِينَ الْحَرْفَ مِنَ اللُّغَاتِ فَصَارَتِ الْحُرُوفُ ثَلَاثَةً وَ ثَلَاثِينَ حَرْفاً فَأَمَّا الْخَمْسَةُ الْمُخْتَلِفَةُ فَحُجَجٌ لَا يَجُوزُ ذِكْرُهَا أَكْثَرَ مِمَّا ذَكَرْنَاهُ ثُمَّ جَعَلَ الْحُرُوفَ بَعْدَ إِحْصَائِهَا وَ إِحْكَامِ

عِدَّتِهَا فِعْلًا مِنْهُ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ كُنْ فَيَكُونُ وَ كُنْ مِنْهُ صُنْعٌ وَ مَا يَكُونُ بِهِ الْمَصْنُوعُ

بحارالأنوار، ج ۱۱، ص ۵۶

ح ۵۷ ـ [الإختصاص] عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ بَعْضِهِمْ قَالَ كَانَ خَمْسَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُرْيَانِيُّونَ آدَمُ وَ شَيْثٌ وَ إِدْرِيسُ وَ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ كَانَ لِسَانُ آدَمَ الْعَرَبِيَّةَ وَ هُوَ لِسَانُ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلَمَّا عَصَى رَبَّهُ أَبْدَلَهُ بِالْجَنَّةِ وَ نَعِيمِهَا الْأَرْضَ وَ الْحَرْثَ وَ بِلِسَانِ الْعَرَبِيَّةِ السُّرْيَانِيَّةَ قَالَ وَ كَانَ خَمْسَةٌ عِبْرَانِيُّونَ إِسْحَاقُ وَ يَعْقُوبُ وَ مُوسَى وَ دَاوُدُ وَ عِيسَى وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْعَرَبِ هُودٌ وَ صَالِحٌ وَ شُعَيْبٌ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ مُحَمَّدٌ عليه السلام وَ خَمْسَةٌ بُعِثُوا فِي زَمَنٍ وَاحِدٍ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْحَاقُ وَ يَعْقُوبُ وَ لُوطٌ بَعَثَ اللهُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ وَ بَعَثَ يَعْقُوبَ إِلَى أَرْضِ مِصْرَ وَ إِسْمَاعِيلَ إِلَى أَرْضِ جُرْهُمَ وَ كَانَتْ جُرْهُمُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ سَكَنَتْ بَعْدَ عَمَالِيقَ وَ سُمُّوا عَمَالِيقَ لِأَنَّ أَبَاهُمْ كَانَ عِمْلَاقَ بْنَ لَوْدِ بْنِ سَامِ بْنِ نُوحٍ عليه السلام وَ بُعِثَ لُوطٌ إِلَى أَرْبَعِ مَدَائِنَ سَدُومَ وَ عَامُورَ وَ صَنْعَا وَ دَارُومَا وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُلُوكٌ يُوسُفُ وَ دَاوُدُ وَ سُلَيْمَانُ وَ مَلِكَ الدُّنْيَا مُؤْمِنَانِ وَ كَافِرَانِ فَالْمُؤْمِنَانِ ذُو الْقَرْنَيْنِ وَ سُلَيْمَانُ عليه السلام وَ أَمَّا الْكَافِرَانِ فَنُمْرُودُ بْنُ كُوشِ بْنِ كَنْعَانَ وَ بُخْتُنَصَّرَ.

بحارالأنوار، ج ۶۱، ص ۳۰

وَ فِي كِتَابِ نَفَحَاتِ الْأَزْهَارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ هَبَطَ عَلَيَّ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ سَيِّداً فَسَيِّدُ الْبَشَرِ آدَمُ وَ سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ أَنْتَ وَ سَيِّدُ الرُّومِ صُهَيْبٌ وَ سَيِّدُ فَارِسَ سَلْمَانُ وَ سَيِّدُ الْحَبَشِ بِلَالٌ وَ سَيِّدُ الشَّجَرِ السِّدْرُ وَ سَيِّدُ الطَّيْرِ النَّسْرُ وَ سَيِّدُ الشُّهُورِ رَمَضَانُ وَ سَيِّدُ الْأَيَّامِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ سَيِّدُ الْكَلَامِ الْعَرَبِيَّةُ وَ سَيِّدُ الْعَرَبِيَّةِ الْقُرْآنُ وَ سَيِّدُ الْقُرْآنِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ.

بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۱۳۴

ح ۷۳ ـ [علل الشرائع] عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ مَا أَنْزَلَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كِتَاباً وَ لَا وَحْياً إِلَّا بِالْعَرَبِيَّةِ فَكَانَ يَقَعُ فِي مَسَامِعِ الْأَنْبِيَاءِ بِأَلْسِنَةِ قَوْمِهِمْ وَ كَانَ يَقَعُ فِي مَسَامِعِ نَبِيِّنَا صلى الله عليه و آله بِالْعَرَبِيَّةِ فَإِذَا كَلَّمَ بِهِ قَوْمَهُمْ كَلَّمَهُمْ بِالْعَرَبِيَّةِ فَيَقَعُ فِي مَسَامِعِهِمْ بِلِسَانِهِمْ وَ كَانَ أَحَدٌ لَا يُخَاطِبُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله بِأَيِّ لِسَانٍ خَاطَبَهُ إِلَّا وَقَعَ فِي مَسَامِعِهِ بِالْعَرَبِيَّةِ كُلُّ ذَلِكَ يَتَرْجِمُ جَبْرَئِيلُ عليه السلام لَهُ وَ عَنْهُ تَشْرِيفاً مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ صلى الله عليه و آله.

(۸۷*) بحارالأنوار، ج ۳، ص ۳۰۳، باب ۱۳ـ نفی الجسم و الصورة...

[کفایة الأثر] عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَدِمَ يَهُودِيٌّ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله يُقَالُ لَهُ نَعْثَلٌ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ أَشْيَاءَ تَلَجْلَجَ فِی صَدْرِی مُنْذُ حِينٍ فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِی عَنْهَا أَسْلَمْتُ عَلَى يَدِكَ قَالَ سَلْ يَا أَبَا عُمَارَةَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ صِفْ لِی رَبَّكَ فَقَالَ عليه السلام إِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ الْخَالِقُ الَّذِی يَعْجِزُ الْحَوَاسُّ أَنْ تُدْرِكَهُ وَ الْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَ الْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ وَ الْأَبْصَارُ عَنِ الْإِحَاطَةِ بِهِ جَلَّ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ نَأَى فِی قُرْبِهِ وَ قَرُبَ فِی نَأْيِهِ كَيَّفَ الْكَيْفِيَّةَ فَلَا يُقَالُ لَهُ كَيْفَ وَ أَيَّنَ الْأَيْنَ فَلَا يُقَالُ لَهُ أَيْنَ هُوَ مُنْقَطِعُ الْكَيْفُوفِيَّةِ وَ الْأَيْنُونِيَّةِ فَهُوَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ وَ الْوَاصِفُونَ لَا يَبْلُغُونَ نَعْتَهُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ قَالَ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِكَ إِنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَبِيهَ لَهُ أَ لَيْسَ اللهُ وَاحِدٌ وَ الْإِنْسَانُ وَاحِدٌ فَوَحْدَانِيَّتُهُ أَشْبَهَتْ وَحْدَانِيَّةَ الْإِنْسَانِ فَقَالَ عليه السلام اللهُ وَاحِدٌ وَ أَحَدِيُّ الْمَعْنَى وَ الْإِنْسَانُ وَاحِدٌ ثَنَوِيُّ الْمَعْنَى جِسْمٌ وَ عَرَضٌ وَ بَدَنٌ وَ رُوحٌ فَإِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِي الْمَعَانِي لَا غَيْرُ قَالَ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ.

مستدرکات الباب الثالث عشر

(۸۸*) إختلفت المعنا علی الرغم من الإشتراك اللفظیّ فی الأسماء و الصفات بین الخالق و المخلوق؛ فلا جامعیّة بینهما. و بعض ما تدلّ علیه من الرّوایات هی:

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۶۰، باب ۱ـ المغایرة بین الاسم و المعنی.

ح ۶ ـ [التوحید] عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ اسْمُ اللهِ غَیْرُ اللهِ وَ کُلُّ شَیْءٍ وَقَعَ عَلَیْهِ اسْمُ شَیْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللهَ فَأَمَّا مَا عَبَّرَتِ الْأَلْسُنُ عَنْهُ أَوْ عَمِلَتِ الْأَیْدِی فِیهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللهُ غَایَةُ مَنْ غَایَاهُ [غَایَةٌ مِنْ غَایَاتِهِ] وَ الْمُغَیَّا غَیْرُ الْغَایَةِ وَ الْغَایَةُ مَوْصُوفَةٌ وَ کُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ وَ صَانِعُ الْأَشْیَاءِ غَیْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدٍّ مُسَمًّی لَمْ یَتَکَوَّنْ فَتُعْرَفَ کَیْنُونَتُهُ بِصُنْعِ غَیْرِهِ وَ لَمْ یَتَنَاهَ إِلَی غَایَةٍ إِلَّا کَانَتْ غَیْرَهُ لَا یَزِلُّ مَنْ فَهِمَ هَذَا الْحُکْمَ أَبَداً وَ هُوَ التَّوْحِیدُ الْخَالِصُ فَاعْتَقِدُوهُ وَ صَدِّقُوهُ وَ تَفَهَّمُوهُ بِإِذْنِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ یَعْرِفُ اللهَ بِحِجَابٍ أَوْ بِصُورَةٍ أَوْ بِمِثَالٍ فَهُوَ مُشْرِكٌ لِأَنَّ الْحِجَابَ وَ الْمِثَالَ وَ الصُّورَةَ غَیْرُهُ وَ إِنَّمَا هُوَ وَاحِدٌ مُوَحَّدٌ فَکَیْفَ یُوَحِّدُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَرَفَهُ بِغَیْرِهِ إِنَّمَا عَرَفَ اللهَ مَنْ عَرَفَهُ بِاللهِ فَمَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ بِهِ فَلَیْسَ یَعْرِفُهُ إِنَّمَا یَعْرِفُ غَیْرَهُ لَیْسَ بَیْنَ الْخَالِقِ وَ الْمَخْلُوقِ شَیْءٌ وَ اللهُ خَالِقُ الْأَشْیَاءِ لَا مِنْ شَیْءٍ یُسَمَّی بِأَسْمَائِهِ فَهُوَ غَیْرُ أَسْمَائِهِ وَ الْأَسْمَاءُ غَیْرُهُ وَ الْمَوْصُوفُ غَیْرُ الْوَاصِفِ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ یُؤْمِنُ بِمَا لَا یَعْرِفُ فَهُوَ ضَالٌّ عَنِ الْمَعْرِفَةِ لَا یُدْرِكُ مَخْلُوقٌ شَیْئاً إِلَّا بِاللهِ وَ لَا تُدْرَكُ مَعْرِفَةُ اللهِ إِلَّا بِاللهِ وَ اللهُ خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقُهُ خِلْوٌ مِنْهُ وَ إِذَا أَرَادَ شَیْئاً کَانَ کَمَا أَرَادَ بِأَمْرِهِ مِنْ غَیْرِ نُطْقٍ لَا مَلْجَأَ لِعِبَادِهِ مِمَّا قَضَی وَ لَا حُجَّةَ لَهُمْ فِیمَا ارْتَضَی لَمْ یَقْدِرُوا عَلَی عَمَلٍ وَ لَا مُعَالَجَةٍ مِمَّا أَحْدَثَ فِی أَبْدَانِهِمُ الْمَخْلُوقَةِ إِلَّا بِرَبِّهِمْ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ یَقْوَی عَلَی عَمَلٍ لَمْ

يُرِدْهُ الله عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ زَعَمَ أَنَّ إِرَادَتَهُ تَغْلِبُ إِرَادَةَ الله تَبارَكَ الله رَبُّ الْعالَمِينَ.

(۸۹*) شیء بحقیقة الشیئیّة:

بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۹، باب ۳ـ إثبات الصانع...

وَ مَا هُوَ قَالَ هُوَ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ ارْجِعْ بِقَوْلِي شَيْءٌ إِلَى إِثْبَاتِهِ وَ أَنَّهُ شَيْءٌ بِحَقِيقَةِ الشَّيْئِيَّةِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَةٌ وَ لَا يُحَسُّ وَ لَا يُجَسُّ وَ لَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَ لَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ وَ لَا يُغَيِّرُهُ الزَّمَان

(۹۰*) موجود أو کائن لا من عدم:

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۲۴۷.

ح ۵ ـ [نهج البلاغة] [الإحتجاج] عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ﵇ الْحَمْدُ لله الَّذِی لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَ لَا يُحْصِی نِعَمَهُ الْعَادُّونَ وَ لَا يُؤَدِّی حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ الَّذِی لَا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ الَّذِی لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَ لَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ وَ لَا وَقْتٌ مَعْدُودٌ وَ لَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَ نَشَرَ الرِّيَاحَ بِرَحْمَتِهِ وَ وَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَيَدَانَ أَرْضِهِ أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ الله سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَ مَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ كَائِنٌ لَا عَنْ حَدَثٍ مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَ الْآلَةِ بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنْظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ.

(۹۱*) السمیع و البصیر لا بآلة:

الکافی، ج ۱، ص ۸۳، باب إطلاق القول بأنه شیء...

فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ فَتَقُولُ إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ قَالَ هُوَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ سَمِيعٌ بِغَيْرِ جَارِحَةٍ وَ

بَصِيرٌ بِغَيْرِ آلَةٍ بَلْ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ وَ يُبْصِرُ بِنَفْسِهِ لَيْسَ قَوْلِی إِنَّهُ سَمِیعٌ یَسْمَعُ بِنَفْسِهِ وَ بَصِیرٌ یُبْصِرُ بِنَفْسِهِ أَنَّهُ شَیْءٌ وَ النَّفْسُ شَیْءٌ آخَرُ وَ لَکِنْ أَرَدْتُ عِبَارَةً عَنْ نَفْسِي إِذْ كُنْتُ مَسْئُولاً وَ إِفْهَاماً لَكَ إِذْ كُنْتَ سَائِلًا فَأَقُولُ إِنَّهُ سَمِيعٌ بِكُلِّهِ لَا أَنَّ الْكُلَّ مِنْهُ لَهُ بَعْضٌ وَ لَكِنِّی أَرَدْتُ إِفْهَامَكَ وَ التَّعْبِيرُ عَنْ نَفْسِی وَ لَيْسَ مَرْجِعِی فِی ذَلِكَ إِلَّا إِلَی أَنَّهُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْعَالِمُ الْخَبِيرُ بِلَا اخْتِلَافِ الذَّاتِ وَ لَا اخْتِلَافِ الْمَعْنَی.

الكافی، ج ١، ص ١٣٨، باب جوامع التوحيد...

سَمِيعٌ لَا بِآلَةٍ بَصِيرٌ لَا بِأَدَاة.

الكافی، ج ٨، ص ٣١، خطبة الطالوتية...

سَمِيعٌ بِغَيْرِ سَمْعٍ وَ بَصِيرٌ بِغَيْرِ بَصَرٍ.

بحارالأنوار، ج ٣، ص ٣٦، باب ٣ـ إثبات الصانع...

فَأَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِكُمْ إِنَّهُ لَطِيفٌ وَ سَمِيعٌ وَ بَصِيرٌ وَ عَلِيمٌ وَ حَكِيمٌ أَ يَكُونُ السَّمِيعُ إِلَّا بِالْأُذُنِ وَ الْبَصِيرُ إِلَّا بِالْعَيْنِ وَ اللَّطِيفُ إِلَّا بِعَمَلِ الْيَدَيْنِ وَ الْحَكِيمُ إِلَّا بِالصَّنْعَةِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام إِنَّ اللَّطِيفَ مِنَّا عَلَى حَدِّ اتِّخَاذِ الصَّنْعَةِ أَ وَ مَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ يَتَّخِذُ شَيْئاً فَيَلْطُفُ فِی اتِّخَاذِهِ فَيُقَالُ مَا أَلْطَفَ فُلَاناً فَكَيْفَ لَا يُقَالُ لِلْخَالِقِ الْجَلِيلِ لَطِيفٌ إِذْ خَلَقَ خَلْقاً لَطِيفاً وَ جَلِيلًا وَ رَكَّبَ فِی الْحَيَوَانِ مِنْهُ أَرْوَاحَهَا وَ خَلَقَ كُلَّ جِنْسٍ مُتَبَايِناً مِنْ جِنْسِهِ فِی الصُّورَةِ وَ لَا يُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضاً فَكُلٌّ لَهُ لُطْفٌ مِنَ الْخَالِقِ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ فِی تَرْكِيبِ صُورَتِهِ ثُمَّ نَظَرْنَا إِلَى الْأَشْجَارِ وَ حَمْلِهَا أَطَايِبَهَا الْمَأْكُولَةَ مِنْهَا وَ غَيْرَ الْمَأْكُولَةِ فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّ خَالِقَنَا لَطِيفٌ لَا كَلُطْفِ خَلْقِهِ فِی صَنْعَتِهِمْ وَ قُلْنَا إِنَّهُ سَمِيعٌ لِأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَصْوَاتُ خَلْقِهِ مَا بَيْنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى مِنَ الذَّرَّةِ إِلَى أَكْبَرَ مِنْهَا فِی بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ لَا تَشْتَبِهُ عَلَيْهِ لُغَاتُهَا فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّهُ سَمِيعٌ لَا بِأُذُنٍ وَ قُلْنَا إِنَّهُ بَصِيرٌ لَا بِبَصَرٍ لِأَنَّهُ يَرَى أَثَرَ الذَّرَّةِ السَّحْمَاءِ فِی اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ عَلَى الصَّخْرَةِ السَّوْدَاءِ وَ يَرَى دَبِيبَ النَّمْلِ فِی اللَّيْلَةِ الدُّجْنَةِ وَ يَرَى مَضَارَّهَا وَ مَنَافِعَهَا وَ أَثَرَ سِفَادِهَا وَ فِرَاخَهَا وَ نَسْلَهَا فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّهُ بَصِيرٌ لَا كَبَصَرِ خَلْقِهِ قَالَ فَمَا بَرِحَ حَتَّى أَسْلَمَ وَ فِيهِ كَلَامٌ غَيْرُ هَذَا.

(٩٢*) سورة الأعراف، الآية ٢٩:

کما بدأکم تعودون.

البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۲۸

ح ۱ـ ۳۸۲۷ ـ علی بن إبراهیم: کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ أی فی القیامة فَرِیقاً هَدی وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلالَةُ أیالعذاب، وجب علیهم.

بحارالأنوار، ج ۵، ص ۹، باب ۱ـ نفی الظلم و الجور عنه تعالی.

ح ۳۱ ـ [تفسیر القمی] فِی رِوَایَةِ أَبِی الْجَارُودِ قَوْلَهُ کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ فَرِیقاً هَدیٰ وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلالَةُ قَالَ خَلَقَهُمْ حِینَ خَلَقَهُمْ مُؤْمِناً وَ کَافِراً وَ شَقِیّاً وَ سَعِیداً وَ کَذَلِك یَعُودُونَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مُهْتَدٍ وَ ضَالٌّ یَقُولُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللّٰه وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ وَ هُمُ الْقَدَرِیَّةُ الَّذِینَ یَقُولُونَ لَا قَدَرَ وَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَی الْهُدَی وَ الضَّلَالَةِ وَ ذَلِك إِلَیْهِمْ إِنْ شَاءُوا اهْتَدَوْا وَ إِنْ شَاءُوا ضَلُّوا وَ هُمْ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ کَذَبَ أَعْدَاءُ اللّٰه الْمَشِیَّةُ وَ الْقُدْرَةُ للّٰه کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ مَنْ خَلَقَهُ اللّٰه شَقِیّاً یَوْمَ خَلَقَهُ کَذَلِك یَعُودُ إِلَیْهِ وَ مَنْ خَلَقَهُ سَعِیداً یَوْمَ خَلَقَهُ کَذَلِك یَعُودُ إِلَیْهِ سَعِیداً قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله الشَّقِیُّ مَنْ شَقِیَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِیدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ.

مستدركات الباب الرابع عشر

(٩٣*) مثل نور العقل مع الناس كسراج.

بحارالأنوار، ج ١، ص ٩٩، باب ٢ـ حقيقة العقل و كيفيته و بدو خلقه...

ح ١٤ ـ [علل الشرائع] بِإِسْنَادِهِ الْعَلَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله سُئِلَ مِمَّا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْعَقْلَ قَالَ خَلَقَهُ مَلَكٌ لَهُ رُءُوسٌ بِعَدَدِ الْخَلَائِقِ مَنْ خُلِقَ وَ مَنْ يُخْلَقُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لِكُلِّ رَأْسٍ وَجْهٌ وَ لِكُلِّ آدَمِيٍّ رَأْسٌ مِنْ رُءُوسِ الْعَقْلِ وَ اسْمُ ذَلِكَ الْإِنْسَانِ عَلَى وَجْهِ ذَلِكَ الرَّأْسِ مَكْتُوبٌ وَ عَلَى كُلِّ وَجْهٍ سِتْرٌ مُلْقًى لَا يُكْشَفُ ذَلِكَ السِّتْرُ مِنْ ذَلِكَ الْوَجْهِ حَتَّى يُولَدَ هَذَا الْمَوْلُودُ وَ يَبْلُغَ حَدَّ الرِّجَالِ أَوْ حَدَّ النِّسَاءِ فَإِذَا بَلَغَ كُشِفَ ذَلِكَ السِّتْرُ فَيَقَعُ فِي قَلْبِ هَذَا الْإِنْسَانِ نُورٌ فَيَفْهَمُ الْفَرِيضَةَ وَ السُّنَّةَ وَ الْجَيِّدَ وَ الرَّدِيءَ أَلَا وَ مَثَلُ الْعَقْلِ فِي الْقَلْبِ كَمَثَلِ السِّرَاجِ فِي وَسَطِ الْبَيْتِ.

(٩٤*) الوهم فى الروايات على معان إحداهما بصر القلب فهى الأدق و الأكبر من بصر العين و الثانية التصورات و الاشباح الّتى يوهّمها الانسان ببصر قلبه.

الكافى، ج ١، ص ٩٨

ح ١٠ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ اللهِ هَلْ يُوصَفُ فَقَالَ أَ مَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَ مَا تَقْرَأُ قَوْلَهُ تَعَالَى لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَتَعْرِفُونَ الْأَبْصَارَ قُلْتُ بَلَى قَالَ مَا هِيَ قُلْتُ أَبْصَارُ الْعُيُونِ فَقَالَ إِنَّ أَوْهَامَ الْقُلُوبِ أَكْبَرُ مِنْ أَبْصَارِ

الْعُيُونِ فَهُوَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَوْهَامَ .

الكافى، ج ١، ص ٩٩

ح ١١ـ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ فَقَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ أَوْهَامُ الْقُلُوبِ أَدَقُّ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ أَنْتَ قَدْ تُدْرِكُ بِوَهْمِكَ السِّنْدَ وَ الْهِنْدَ وَ الْبُلْدَانَ الَّتِي لَمْ تَدْخُلْهَا وَ لَا تُدْرِكُهَا بِبَصَرِكَ وَ أَوْهَامُ الْقُلُوبِ لَا تُدْرِكُهُ فَكَيْفَ أَبْصَارُ الْعُيُونِ .

الكافى، ج ١، ص ١٤١ .

ح ٧ ـ خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام خُطْبَةً بَعْدَ الْعَصْرِ فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْ حُسْنِ صِفَتِهِ وَ مَا ذَكَرَهُ مِنْ تَعْظِيمِ اللهِ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ فَقُلْتُ لِلْحَارِثِ أَ وَ مَا حَفِظْتَهَا قَالَ قَدْ كَتَبْتُهَا فَأَمْلَاهَا عَلَيْنَا مِنْ كِتَابِهِ الْحَمْدُ للهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ لَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مُشَارَكاً وَ لَمْ يُولَدْ فَيَكُونَ مَوْرُوثاً هَالِكاً وَ لَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ فَتُقَدِّرَهُ شَبَحاً مَاثِلًا وَ لَمْ تُدْرِكْهُ الْأَبْصارُ فَيَكُونَ بَعْدَ انْتِقَالِهَا حَائِلًا.

بحارالأنوار، ج ٣، ص ٣٠٨.

ح ٤٦ ـ [المحاسن] مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي الْأَشْعَثُ بْنُ حَاتِمٍ أَنَّهُ سَأَلَ الرِّضَا عليه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ فَقَالَ أَ لَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ اقْرَأْ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ فَقَرَأْتُ فَقَالَ وَ مَا الْأَبْصَارُ قُلْتُ أَبْصَارُ الْعَيْنِ قَالَ لَا إِنَّمَا عَنَى الْأَوْهَامَ لَا تُدْرِكُ الْأَوْهَامُ كَيْفِيَّتَهُ وَ هُوَ يُدْرِكُ كُلَّ فَهْمٍ .

[المحاسن] مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام نَحْوَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ الْأَبْصَارُ هَاهُنَا أَوْهَامُ الْعِبَادِ وَ الْأَوْهَامُ أَكْثَرُ مِنَ الْأَبْصَارِ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَوْهَامَ وَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ .

الكافى، ج ١، ص ٨٢.

ح ١ـ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقُلْتُ أَتَوَهَّمُ شَيْئاً فَقَالَ نَعَمْ غَيْرَ مَعْقُولٍ وَ لَا مَحْدُودٍ فَمَا وَقَعَ وَهْمُكَ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ خِلَافُهُ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ كَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَ هُوَ خِلَافُ مَا يُعْقَلُ وَ خِلَافُ مَا يُتَصَوَّرُ فِي الْأَوْهَامِ إِنَّمَا يُتَوَهَّمُ شَيْءٌ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَ لَا مَحْدُودٍ.

مستدرك‌الوسائل، ج ١٢، ص ٢٥٠

ح ٩ ـ ١٤٠٢٤ـ فِقْهُ الرِّضَا عليه السلام إِيَّاكَ وَ الْخُصُومَةَ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشَّكَّ وَ تُحْبِطُ الْعَمَلَ وَ تُرْدِي صَاحِبَهَا وَ عَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَا يُغْفَرُ لَهُ وَ نَرْوِي أَنَّهُ كَانَ فِيمَا مَضَى قَوْمٌ انْتَهَى بِهِمُ الْكَلَامُ إِلَى اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ فَتَحَيَّرُوا فَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيُدْعَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَيُجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ وَ أَرْوِي تَكَلَّمُوا فِيمَا دُونَ الْعَرْشِ فَإِنَّ قَوْماً تَكَلَّمُوا فِي اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ فَتَاهُوا وَ أَرْوِي عَنِ الْعَالِمِ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الصِّفَاتِ فَقَالَ لَا تَتَجَاوَزُوا مِمَّا فِي الْقُرْآنِ أَرْوِي أَنَّهُ قُرِئَ بَيْنَ يَدَيِ الْعَالِمِ عليه السلام قَوْلُهُ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ فَقَالَ إِنَّمَا عَنَى أَبْصَارَ الْقُلُوبِ وَ هِيَ الْأَوْهَامُ فَقَالَ لَا تُدْرِكُ الْأَوْهَامُ كَيْفِيَّتَهُ وَ هُوَ يُدْرِكُ كُلَّ وَهْمٍ وَ أَمَّا عُيُونُ الْبَشَرِ فَلَا تَلْحَقُهُ لِأَنَّهُ لَا يَحِلُّ فَلَا يُوصَفُ هَذَا مَا نَحْنُ عَلَيْهِ كُلُّنَا .

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۵۳.

ح ٢٩ ـ [تفسير العياشى] عَنِ الْأَشْعَثِ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ قَالَ ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَمَّا اخْتَلَفَ فِيهِ النَّاسُ مِنَ الرُّؤْيَةِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لَا يُرَى فَقَالَ يَا أَبَا الْعَبَّاسِ مَنْ وَصَفَ اللهَ بِخِلَافِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ فَقَدْ أَعْظَمَ الْفِرْيَةَ عَلَى اللهِ قَالَ اللهُ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ هَذِهِ الْأَبْصَارُ لَيْسَتْ هِيَ الْأَعْيُنَ إِنَّمَا هِيَ الْأَبْصَارُ الَّتِي فِي الْقُلُوبِ لَا تَقَعُ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ وَ لَا يُدْرَكُ كَيْفَ هُوَ.

الكافى، ج ١، ص ۶٢.

ح ١ـ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادِ وَ أَبِي ذَرٍّ شَيْئاً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ أَحَادِيثَ عَنْ نَبِيِّ اللهِ صلى الله عليه وآله غَيْرَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ وَ رَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ مِنَ الْأَحَادِيثِ عَنْ نَبِيِّ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا وَ تَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ بَاطِلٌ أَ فَتَرَى النَّاسَ يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله مُتَعَمِّدِينَ وَ يُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِآرَائِهِمْ قَالَ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقّاً وَ بَاطِلًا وَ صِدْقاً وَ كَذِباً وَ نَاسِخاً وَ مَنْسُوخاً وَ عَامّاً وَ خَاصّاً وَ مُحْكَماً وَ مُتَشَابِهاً وَ حِفْظاً وَ وَهَماً وَ قَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى

قَامَ خَطِيباً فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَّابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كُذِبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ إِنَّمَا أَتَاكُمُ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ رَجُلٍ مُنَافِقٍ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ مُتَصَنِّعٍ بِالْإِسْلَامِ لَا يَتَأَثَّمُ وَ لَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله مُتَعَمِّداً فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوهُ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ رَآهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَخَذُوا عَنْهُ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ وَ قَدْ أَخْبَرَهُ اللهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ وَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَئِمَّةِ الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْكَذِبِ وَ الْبُهْتَانِ فَوَلَّوْهُمُ الْأَعْمَالَ وَ حَمَلُوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ وَ أَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللهُ فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ وَ رَجُلٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللهِ شَيْئاً لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى وَجْهِهِ وَ وَهِمَ فِيهِ وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً فَهُوَ فِي يَدِهِ يَقُولُ بِهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَرْوِيهِ فَيَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهِمَ لَمْ يَقْبَلُوهُ وَ لَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهِمَ لَرَفَضَهُ وَ رَجُلٍ ثَالِثٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَ لَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ.

الكافى، ج ٣، ص ٢٧٣.

ح ٧ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ عَشْرُ رَكَعَاتٍ رَكْعَتَانِ مِنَ الظُّهْرِ وَ رَكْعَتَانِ مِنَ الْعَصْرِ وَ رَكْعَتَا الصُّبْحِ وَ رَكْعَتَا الْمَغْرِبِ وَ رَكْعَتَا الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ لَا يَجُوزُ الْوَهْمُ فِيهِنَّ وَ مَنْ وَهَمَ فِي شَيْءٍ مِنْهُنَّ اسْتَقْبَلَ الصَّلَاةَ اسْتِقْبَالًا وَ هِيَ الصَّلَاةُ الَّتِي فَرَضَهَا اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي الْقُرْآنِ وَ فَوَّضَ إِلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَزَادَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله فِي الصَّلَاةِ سَبْعَ رَكَعَاتٍ وَ هِيَ سُنَّةٌ لَيْسَ فِيهَا قِرَاءَةٌ إِنَّمَا هُوَ تَسْبِيحٌ وَ تَهْلِيلٌ وَ تَكْبِيرٌ وَ دُعَاءٌ فَالْوَهْمُ إِنَّمَا يَكُونُ فِيهِنَّ فَزَادَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله فِي صَلَاةِ الْمُقِيمِ غَيْرِ الْمُسَافِرِ رَكْعَتَيْنِ فِي الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ وَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَ رَكْعَةً فِي الْمَغْرِبِ لِلْمُقِيمِ وَ الْمُسَافِرِ.

الكافى، ج ٣، ص ٢٧٢.

ح ٢ ـ وَ بِإسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ كَانَ الَّذِى فَرَضَ اللهُ عَلَى الْعِبَادِ مِنَ الصَّلَاةِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ وَ فِيهِنَّ الْقِرَاءَةُ وَ لَيْسَ فِيهِنَّ وَهْمٌ يَعْنِى سَهْواً فَزَادَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله سَبْعاً وَ فِيهِنَّ الْوَهْمُ وَ لَيْسَ فِيهِنَّ قِرَاءَةٌ.

بحار الانوار، ج ٣، ص ٤١.

ح ١٥ـ [عيون أخبار الرضا عليه السلام] الطَّالَقَانِيُّ عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ لِمَ خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَلْقَ عَلَى أَنْوَاعٍ شَتَّى وَ لَمْ يَخْلُقْهُمْ نَوْعاً وَاحِداً فَقَالَ لِئَلَّا يَقَعَ فِى الْأَوْهَامِ أَنَّهُ عَاجِزٌ فَلَا تَقَعُ صُورَةٌ فِى وَهْمِ مُلْحِدٍ إِلَّا وَ قَدْ خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا خَلْقاً وَ لَا يَقُولُ قَائِلٌ هَلْ يَقْدِرُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ عَلَى صُورَةِ كَذَا وَ كَذَا إِلَّا وَجَدَ ذَلِكَ فِى خَلْقِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَيَعْلَمُ بِالنَّظَرِ إِلَى أَنْوَاعِ خَلْقِهِ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

بحارالأنوار، ج ٨٧، ص ١٥٠.

أَحَاطَ بِالسَّرَائِرِ عِلْمُكَ وَ حَفِظَ كُلَّ شَيْءٍ إِحْصَاؤُكَ لَيْسَ شَيْءٌ يَقْصُرُ عَنْهُ عِلْمُكَ وَ لَا يَفُوتُ شَيْءٌ حِفْظَكَ تَعْلَمُ وَهْمَ النُّفُوسِ وَ نِيَّةَ الْقُلُوبِ وَ مَنْطِقَ الْأَلْسُنِ.

بحارالأنوار، ج ٩١، ص ٢٠٦.

تَسْبِيحُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي الْيَوْمِ الْخَامِسِ سُبْحَانَ الرَّفِيعِ الْأَعْلَى سُبْحَانَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لَا يَكُونُ هَكَذَا غَيْرُهُ وَ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ قُدْرَتَهُ سُبْحَانَ مَنْ أَوَّلُهُ عِلْمٌ لَا يُوصَفُ وَ آخِرُهُ عِلْمٌ لَا يَبِيدُ سُبْحَانَ مَنْ عَلَا فَوْقَ الْبَرِيَّاتِ بِالْإِلَهِيَّةِ فَلَا عَيْنٌ تُدْرِكُهُ وَ لَا عَقْلٌ يُمَثِّلُهُ وَ لَا وَهْمٌ يُصَوِّرُهُ وَ لَا لِسَانٌ يَصِفُهُ بِغَايَةِ مَا لَهُ الْوَصْفُ.

بحارالأنوار، ج ٩٢، ص ٤٤٦، باب ١٣٠.

السِّرُّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ وَ الْغَيْبُ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ تَعْلَمُ وَهْمَ الْقُلُوبِ وَ رَجْمَ الْغُيُوبِ وَ رَجْعَ الْأَلْسُنِ وَ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِى الصُّدُورُ.

(٩٥*) اليقين فى الروايات حالة من أحوال؛ يصيب و يخطىء. و فى بعض الأحيان نتيجة الكشف بالنور و فى بعض الأحيان غير منتج عن النور فهو يمكن ان يخطىء. فعلى هذا ليس اليقين ممّا يمدح مطلقاً فى الروايات بل تذمّه فى بعض الموارد. سيأتى بعض

الروایات فی الیقین:

الکافی، ج ۲، ص ۳۰۶، باب الحسد...

إِنَّ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ کَانَ مِنْ شَرَائِعِهِ السَّیْحُ فِی الْبِلَادِ فَخَرَجَ فِی بَعْضِ سَیْحِهِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ قَصِیرٌ وَ کَانَ کَثِیرَ اللُّزُومِ لِعِیسَی‌ عليه السلام فَلَمَّا انْتَهَی عِیسَی إِلَی الْبَحْرِ قَالَ بِسْمِ اللهِ بِصِحَّةِ یَقِینٍ مِنْهُ فَمَشَی عَلَی ظَهْرِ الْمَاءِ فَقَالَ الرَّجُلُ الْقَصِیرُ حِینَ نَظَرَ إِلَی عِیسَی‌ عليه السلام جَازَهُ بِسْمِ اللهِ بِصِحَّةِ یَقِینٍ مِنْهُ فَمَشَی عَلَی الْمَاءِ وَ لَحِقَ بِعِیسَی‌ عليه السلام فَدَخَلَهُ الْعُجْبُ بِنَفْسِهِ فَقَالَ هَذَا عِیسَی رُوحُ اللهِ یَمْشِی عَلَی الْمَاءِ وَ أَنَا أَمْشِی عَلَی الْمَاءِ فَمَا فَضْلُهُ عَلَیَّ قَالَ فَرُمِسَ فِی الْمَاءِ فَاسْتَغَاثَ بِعِیسَی فَتَنَاوَلَهُ مِنَ الْمَاءِ فَأَخْرَجَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ مَا قُلْتَ یَا قَصِیرُ قَالَ قُلْتُ هَذَا رُوحُ اللهِ یَمْشِی عَلَی الْمَاءِ وَ أَنَا أَمْشِی عَلَی الْمَاءِ فَدَخَلَنِی مِنْ ذَلِكَ عُجْبٌ فَقَالَ لَهُ عِیسَی لَقَدْ وَضَعْتَ نَفْسَكَ فِی غَیْرِ الْمَوْضِعِ الَّذِی وَضَعَكَ اللهُ فِیهِ فَمَقَتَكَ اللهُ عَلَی مَا قُلْتَ فَتُبْ إِلَی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّا قُلْتَ قَالَ فَتَابَ الرَّجُلُ وَ عَادَ إِلَی مَرْتَبَتِهِ الَّتِی وَضَعَهُ اللهُ فِیهَا فَاتَّقُوا اللهَ وَ لَا یَحْسُدَنَّ بَعْضُکُمْ بَعْضاً.

الکافی، ج ۲، ص ۴۶۱، باب أنه لا یؤاخذ المسلم بما عمل فی الجاهلیة...

ح ۱- عَنْ أَبِی‌جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ إِنَّ نَاساً أَتَوْا رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله بَعْدَ مَا أَسْلَمُوا فَقَالُوا یَا رَسُولَ اللهِ أَ یُؤْخَذُ الرَّجُلُ مِنَّا بِمَا کَانَ عَمِلَ فِی الْجَاهِلِیَّةِ بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مَنْ حَسُنَ إِسْلَامُهُ وَ صَحَّ یَقِینُ إِیمَانِهِ لَمْ یُؤَاخِذْهُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی بِمَا عَمِلَ فِی الْجَاهِلِیَّةِ وَ مَنْ سَخُفَ إِسْلَامُهُ وَ لَمْ یَصِحَّ یَقِینُ إِیمَانِهِ أَخَذَهُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی بِالْأَوَّلِ وَ الْآخِرِ.

وسائل‌الشیعة، ج ۶، ص ۳۰۸، ۴- باب وجوب الاجتهاد فی معرفة القبلة...

ح ۵۲۳۰- عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ قَالَ مَعْنَی شَطْرِهِ نَحْوَهُ إِنْ کَانَ مَرْئِیّاً وَ بِالدَّلَائِلِ وَ الْأَعْلَامِ إِنْ کَانَ مَحْجُوباً فَلَوْ عَلِمَتِ الْقِبْلَةَ لَوَجَبَ اسْتِقْبَالُهَا وَ التَّوَلِّی وَ التَّوَجُّهُ إِلَیْهَا وَ لَوْ لَمْ یَکُنِ الدَّلِیلُ عَلَیْهَا مَوْجُوداً حَتَّی تَسْتَوِیَ الْجِهَاتُ کُلُّهَا فَلَهُ حِینَئِذٍ أَنْ یُصَلِّیَ بِاجْتِهَادِهِ حَیْثُ أَحَبَّ وَ اخْتَارَ حَتَّی یَکُونَ عَلَی یَقِینٍ مِنَ الدَّلَالَاتِ الْمَنْصُوبَةِ وَ الْعَلَامَاتِ الْمَثْبُوتَةِ فَإِنْ مَالَ عَنْ هَذَا التَّوَجُّهِ مَعَ مَا ذَکَرْنَاهُ حَتَّی یَجْعَلَ الشَّرْقَ غَرْباً وَ الْغَرْبَ شَرْقاً زَالَ مَعْنَی اجْتِهَادِهِ وَ

فَسَدَ حالُ اعْتِقادِهِ قالَ وَ قَدْ جاءَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله خَبَرٌ مَنْصُوصٌ مُجْمَعٌ عَلَيْهِ أَنَّ الأَدِلَّةَ الْمَنْصُوبَةَ إِلَى بَيْتِ اللهِ الْحَرامِ لا تَذْهَبُ بِكُلِّيَّتِها حادِثَةٌ مِنَ الْحَوادِثِ مَنّاً مِنَ اللهِ تَعالَى عَلَى عِبادِهِ فِي إِقامَةِ ما افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ .

بحارالأنوار، ج ٧، ص ٤٢، باب ٣ـ إثبات الحشر و كيفيته و كفر من أنكره...

ح ١٦ـ [تفسير العياشى] عَنِ ابْنِ مُعَمَّرٍ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام فِي قَوْلِهِ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ يَقُولُ يُوقِنُونَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ وَ الظَّنُّ مِنْهُمْ يَقِينٌ .

بحارالأنوار: ج ٧، ص ٤٤، باب ٣ـ إثبات الحشر و كيفيته و كفر من أنكره...

ح ٢٣ ـ [تفسير القمى] الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ راجِعُونَ فَإِنَّ الظَّنَّ فِي كِتابِ اللهِ عَلَى وَجْهَيْنِ فَمِنْهُ ظَنُّ يَقِينٍ وَ مِنْهُ ظَنُّ شَكٍّ فَفِي هَذَا الْمَوْضِعِ الظَّنُّ يَقِينٌ .

بحارالأنوار، ج ٩، ص ٢٢٤، باب ١.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قالَ... الظَّنُّ فِي كِتابِ اللهِ عَلَى وَجْهَيْنِ ظَنُّ يَقِينٍ وَ ظَنُّ شَكٍّ فَهَذا ظَنُّ شَكٍّ قالَ مَنْ شَكَّ أَنَّ اللهَ لا يُثِيبُهُ فِي الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّماءِ أَيْ يَجْعَلُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللهِ دَلِيلاً وَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ السَّبَبَ هُوَ الدَّلِيلُ قَوْلُ اللهِ فِي سُورَةِ الْكَهْفِ وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً فَأَتْبَعَ سَبَباً أَيْ دَلِيلاً وَ قالَ ثُمَّ لْيَقْطَعْ أَيْ يُمَيِّزْ وَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْقَطْعَ هُوَ التَّمْيِيزُ قَوْلُهُ وَ قَطَّعْناهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْباطاً أُمَماً أَيْ مَيَّزْناهُمْ فَقَوْلُهُ ثُمَّ لْيَقْطَعْ أَيْ يُمَيِّزْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ ما يَغِيظُ أَيْ حِيلَتُهُ وَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْكَيْدَ هُوَ الْحِيلَةُ قَوْلُهُ تَعالَى كَذلِكَ كِدْنا لِيُوسُفَ أَيِ احْتَلْنا لَهُ حَتَّى حَبَسَ أَخاهُ وَ قَوْلُهُ يَحْكِي قَوْلَ فِرْعَوْنَ فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ أَيْ حِيلَتَكُمْ قالَ فَإِذا وَضَعَ لِنَفْسِهِ سَبَباً وَ مَيَّزَ دَلَّهُ عَلَى الْحَقِّ وَ أَمَّا الْعامَّةُ فَإِنَّهُمْ رَوَوْا فِي ذلِكَ أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ بِما قالَ اللهُ فَلْيُلْقِ حَبْلاً إِلَى سَقْفِ الْبَيْتِ ثُمَّ لْيَخْتَنِقْ .

بحارالأنوار، ج ١٣، ص ٤١٤، باب ١٨ـ قصص لقمان و حكمه...

ح ٥ ـ [الخصال] قالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ كانَ فِيما وَعَظَ بِهِ لُقْمانُ ابْنَهُ أَنْ قالَ لَهُ يا بُنَيَّ لِيَعْتَبِرْ مَنْ قَصُرَ يَقِينُهُ وَ ضَعُفَتْ نِيَّتُهُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالَى خَلَقَهُ فِي ثَلاثَةِ أَحْوالٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ أَتاهُ رِزْقَهُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي واحِدَةٍ مِنْها كَسْبٌ وَ لا حِيلَةٌ إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالَى سَيَرْزُقُهُ فِي الْحالِ الرّابِعَةِ أَمّا أَوَّلُ ذلِكَ فَإِنَّهُ كانَ فِي

رَحِمِ أُمِّهِ يَرْزُقُهُ هُنَاكَ فِى قَرَارٍ مَكِينٍ حَيْثُ لا يُؤْذِيهِ حَرٌّ وَ لا بَرْدٌ ثُمَّ أَخْرَجَهُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَجْرَى لَهُ رِزْقاً مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ يَكْفِيهِ بِهِ وَ يُرَبِّيهِ وَ يَنْعَشُهُ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ بِهِ وَ لا قُوَّةٍ ثُمَّ فُطِمَ مِنْ ذَلِكَ فَأَجْرَى لَهُ رِزْقاً مِنْ كَسْبِ أَبَوَيْهِ بِرَأْفَةٍ وَ رَحْمَةٍ لَهُ مِنْ قُلُوبِهِمَا لا يَمْلِكَانِ غَيْرَ ذَلِكَ حَتَّى إِنَّهُمَا يُؤْثِرَانِهِ عَلَى أَنْفُسِهِمَا فِى أَحْوَالٍ كَثِيرَةٍ حَتَّى إِذَا كَبِرَ وَ عَقَلَ وَ اكْتَسَبَ لِنَفْسِهِ ضَاقَ بِهِ أَمْرُهُ وَ ظَنَّ الظُّنُونَ بِرَبِّهِ وَ جَحَدَ الْحُقُوقَ فِى مَالِهِ وَ قَتَّرَ عَلَى نَفْسِهِ وَ عِيَالِهِ مَخَافَةَ إِقْتَارِ رِزْقٍ وَ سُوءِ يَقِينٍ بِالْخُلْفِ مِنَ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِى الْعَاجِلِ وَ الْآجِلِ فَبِئْسَ الْعَبْدُ هَذَا يَا بُنَيَّ .

بحارالأنوار، ج ٨٢، ص ٢٣٠، باب ٣٣.

اللَّهُمَّ وَ أَحْيِ بِهِ الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ وَ اجْمَعْ بِهِ الْأَهْوَاءَ الْمُتَفَرِّقَةَ وَ الْآرَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ وَ أَقِمْ بِهِ الْحُدُودَ الْمُعَطَّلَةَ وَ الْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ وَ أَشْبِعْ بِهِ الْخِمَاصَ السَّاغِبَةَ وَ أَرِحْ بِهِ الْأَبْدَانَ الْمُتْعَبَةَ كَمَا أَلْهَجْتَنَا بِذِكْرِهِ وَ أَخْطَرْتَ بِبَالِنَا دُعَاءَكَ لَهُ وَ وَفَّقْتَنَا لِلدُّعَاءِ إِلَيْهِ وَ حِيَاشَةِ أَهْلِ الْغَفْلَةِ عَلَيْهِ وَ أَسْكَنْتَ فِى قُلُوبِنَا مَحَبَّتَهُ وَ الطَّمَعَ فِيهِ وَ حُسْنَ الظَّنِّ بِكَ لِإِقَامَةِ مَرَاسِمِهِ اللَّهُمَّ فَآتِ لَنَا مِنْهُ عَلَى أَحْسَنِ يَقِينٍ يَا مُحَقِّقَ الظُّنُونِ الْحَسَنَةِ وَ يَا مُصَدِّقَ الْآمَالِ الْمُبْطِئَةِ .

بحارالأنوار، ج ٩٠، ص ١٠٣، باب ١٢٩.

قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا يَعْنِى تَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ دَاخِلُوهَا وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ إِنِّى ظَنَنْتُ أَنِّى مُلَاقٍ حِسابِيَهْ وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمُنَافِقِينَ وَ تَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونَا فَهُوَ ظَنُّ شَكٍّ وَ لَيْسَ ظَنَّ يَقِينٍ وَ الظَّنُّ ظَنَّانِ ظَنُّ شَكٍّ وَ ظَنُّ يَقِينٍ فَمَا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْمَعَادِ مِنَ الظَّنِّ فَهُوَ ظَنُّ يَقِينٍ وَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا فَهُوَ ظَنُّ شَكٍّ .

بحارالأنوار، ج ٩١، ص ٤٠٠، باب ٥٢.

يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْداً مِنْ عِبَادِى قَرَأَهُ بِنِيَّةٍ خَالِصَةٍ وَ يَقِينٍ صَادِقٍ سَبْعِينَ مَرَّةً عَلَى رُءُوسِ أَهْلِ الْبَلَاءِ فِى الدُّنْيَا مِنَ الْبَرَصِ وَ الْجُذَامِ وَ الْجُنُونِ لَعَافَيْتُهُمْ مِنْ ذَلِك.

بحارالأنوار، ج ٩٢، ص ٣٢٠، باب ١١٤.

يَا مُحَمَّدُ وَ مَنْ أَصَابَهُ تَرْوِيعٌ فَأَحَبَّ أَنْ أُتِمَّ عَلَيْهِ النِّعْمَةَ وَ أُهَنِّئَهُ الْكَرَامَةَ وَ أَجْعَلَهُ وَجِيهاً عِنْدِى فَلْيَقُلْ يَا حَاشِيَ الْعِزِّ قُلُوبَ أَهْلِ التَّقْوَى وَ يَا مُتَوَلِّيَهُمْ بِحُسْنِ

(۹۷*) لا بدّية المذكّر للتذكّر بالنور.

الكافى، ج ۱، ص ۲۹۵، باب الإشارة و النص على أمير المؤمنين عليه السلام...

وَ قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ قَالَ الْكِتَابُ هُوَ الذِّكْرُ وَ أَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ عليهم السلام أَمَرَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِسُؤَالِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجُهَّالِ وَ سَمَّى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْقُرْآنَ ذِكْراً فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ.

الكافى، ج ۸، ص ۵، كتاب الروضة...

وَ قَالَ أَيَّتُهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ الْمُفْلِحَةُ إِنَّ اللهَ أَتَمَّ لَكُمْ مَا آتَاكُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِلْمِ اللهِ وَ لَا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَأْخُذَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللهِ فِي دِينِهِ بِهَوًى وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَايِيسَ قَدْ أَنْزَلَ اللهُ الْقُرْآنَ وَ جَعَلَ فِيهِ تِبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ وَ جَعَلَ لِلْقُرْآنِ وَ لِتَعَلُّمِ الْقُرْآنِ أَهْلًا لَا يَسَعُ أَهْلَ عِلْمِ الْقُرْآنِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللهُ عِلْمَهُ أَنْ يَأْخُذُوا فِيهِ بِهَوًى وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَايِيسَ أَغْنَاهُمُ اللهُ عَنْ ذَلِكَ بِمَا آتَاهُمْ مِنْ عِلْمِهِ وَ خَصَّهُمْ بِهِ وَ وَضَعَهُ عِنْدَهُمْ كَرَامَةً مِنَ اللهِ أَكْرَمَهُمْ بِهَا وَ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِسُؤَالِهِمْ وَ هُمُ الَّذِينَ مَنْ سَأَلَهُمْ وَ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِ اللهِ أَنْ يُصَدِّقَهُمْ وَ يَتَّبِعَ أَثَرَهُمْ أَرْشَدُوهُ وَ أَعْطَوْهُ مِنْ عِلْمِ الْقُرْآنِ مَا يَهْتَدِي بِهِ إِلَى اللهِ بِإِذْنِهِ وَ إِلَى جَمِيعِ سُبُلِ الْحَقِّ وَ هُمُ الَّذِينَ لَا يَرْغَبُ عَنْهُمْ وَ عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ وَ عَنْ عِلْمِهِمُ الَّذِي أَكْرَمَهُمُ اللهُ بِهِ وَ جَعَلَهُ عِنْدَهُمْ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ فِي عِلْمِ اللهِ الشَّقَاءُ فِي أَصْلِ الْخَلْقِ تَحْتَ الْأَظِلَّةِ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ يَرْغَبُونَ عَنْ سُؤَالِ أَهْلِ الذِّكْرِ وَ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللهُ عِلْمَ الْقُرْآنِ وَ وَضَعَهُ عِنْدَهُمْ وَ أَمَرَ بِسُؤَالِهِمْ وَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ وَ آرَائِهِمْ وَ مَقَايِيسِهِمْ حَتَّى دَخَلَهُمُ الشَّيْطَانُ لِأَنَّهُمْ جَعَلُوا أَهْلَ الْإِيمَانِ فِي عِلْمِ الْقُرْآنِ عِنْدَ اللهِ كَافِرِينَ وَ جَعَلُوا أَهْلَ الضَّلَالَةِ فِي عِلْمِ الْقُرْآنِ عِنْدَ اللهِ مُؤْمِنِينَ وَ حَتَّى جَعَلُوا مَا أَحَلَّ اللهُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ حَرَاماً وَ جَعَلُوا مَا حَرَّمَ اللهُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ حَلَالًا فَذَلِكَ أَصْلُ ثَمَرَةِ أَهْوَائِهِمْ وَ قَدْ عَهِدَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله قَبْلَ مَوْتِهِ فَقَالُوا نَحْنُ بَعْدَ مَا قَبَضَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ يَسَعُنَا أَنْ نَأْخُذَ بِمَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ رَأْيُ النَّاسِ بَعْدَ مَا قَبَضَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ صلى الله عليه وآله وَ بَعْدَ عَهْدِهِ الَّذِي عَهِدَهُ إِلَيْنَا وَ أَمَرَنَا بِهِ مُخَالِفاً لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ صلى الله عليه وآله فَمَا أَحَدٌ أَجْرَأَ عَلَى اللهِ وَ لَا أَبْيَنَ ضَلَالَةً مِمَّنْ أَخَذَ بِذَلِكَ وَ زَعَمَ أَنَّ ذَلِكَ يَسَعُهُ وَ اللهِ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ

يُطِيعُوهُ وَ يَتَّبِعُوا أَمْرَهُ فِى حَيَاةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ بَعْدَ مَوْتِهِ هَلْ يَسْتَطِيعُ أُولئِكَ أَعْدَاءُ اللهِ أَنْ يَزْعُمُوا أَنَّ أَحَداً مِمَّنْ أَسْلَمَ مَعَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أَخَذَ بِقَوْلِهِ وَ رَأْيِهِ وَ مَقَايِيسِهِ فَإِنْ قَالَ نَعَمْ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللهِ وَ ضَلَّ ضَلالاً بَعِيداً وَ إِنْ قَالَ لا لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ أَنْ يَأْخُذَ بِرَأْيِهِ وَ هَوَاهُ وَ مَقَايِيسِهِ فَقَدْ أَقَرَّ بِالْحُجَّةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ هُوَ مِمَّنْ يَزْعُمُ أَنَّ اللهَ يُطَاعُ وَ يُتَّبَعُ أَمْرُهُ بَعْدَ قَبْضِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ قَدْ قَالَ اللهُ وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِى اللهُ الشَّاكِرِينَ وَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُطَاعُ وَ يُتَّبَعُ أَمْرُهُ فِى حَيَاةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ بَعْدَ قَبْضِ اللهِ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله وَ كَمَا لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مَعَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أَنْ يَأْخُذَ بِهَوَاهُ وَ لا رَأْيِهِ وَ لا مَقَايِيسِهِ خِلَافاً لِأَمْرِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَكَذَلِكَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أَنْ يَأْخُذَ بِهَوَاهُ وَ لا رَأْيِهِ وَ لا مَقَايِيسِهِ.

وسائل‌الشيعة، ج ۷، ص ۷۲، باب ۲۷.

ح ۲۳۲۳۲ـ عَنْ شُعَيْبٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ فَسَأَلَهُ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ إِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ قَالَ اللهُ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ.

مستدرك‌الوسائل، ج ۷، ص ۲۶۸، باب ۱۷.

ح ـ۲۱۳۰۳ـ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ قَالَ عَرَضْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام بَعْضَ خُطَبِ أَبِيهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَوْضِعٍ فَقَالَ كُفَّ فَأَمْسَكْتُ ثُمَّ قَالَ لِى اكْتُبْ وَ أَمْلَى عَلَيَّ أَنَّهُ لا يَسَعُكُمْ فِيمَا نَزَلَ بِكُمْ مِمَّا لا تَعْلَمُونَ إِلَّا الْكَفُّ عَنْهُ وَ التَّثَبُّتُ فِيهِ وَ رَدُّهُ إِلَى أَئِمَّةِ الْهُدَى عليهم السلام حَتَّى يَحْمِلُوكُمْ فِيهِ عَلَى الْقَصْدِ وَ يَجْلُوَ عَنْكُمْ فِيهِ الْعَمَى قَالَ اللهُ تَعَالَى فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ.

مستدرك‌الوسائل، ج ۷، ص ۲۸۳، باب ۱۷.

ح ۵۴ ـ۲۱۳۵۵ـ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام أَنَّهُمَا ذَكَرَا وَصِيَّةَ عَلِيٍّ عليه السلام عِنْدَ وَفَاتِهِ إِلَى وُلْدِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ فِيهَا وَ عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لا تُعْذَرُونَ فِى تَرْكِ طَاعَتِهِ طَاعَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَدْ قَرَنَ اللهُ طَاعَتَنَا بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَةِ رَسُولِهِ وَ نَظَمَ ذَلِكَ فِى آيَةٍ مِنْ كِتَابِهِ مَنّاً مِنَ اللهِ عَلَيْنَا وَ عَلَيْكُمْ فَأَوْجَبَ طَاعَتَهُ وَ طَاعَةَ

رَسُولِهِ وَ طَاعَةَ وُلاَةِ الأَمْرِ مِنْ آلِ رَسُولِهِ وَ أَمَرَكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ وَ اللهِ أَهْلُ الذِّكْرِ لا يَدَّعِي ذَلِكَ غَيْرُنَا إِلاّ كَاذِبٌ تَصْدِيقُ ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ ثُمَّ قَالَ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ فَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ فَاقْبَلُوا أَمْرَنَا وَ انْتَهُوا إِلَى نَهْيِنَا فَإِنَّا نَحْنُ الأَبْوَابُ الَّتِي أُمِرْتُمْ أَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْهَا فَنَحْنُ وَ اللهِ أَبْوَابُ تِلْكَ الْبُيُوتِ لَيْسَ ذَلِكَ لِغَيْرِنَا وَ لا يَقُولُهُ أَحَدٌ سِوَانَا الْوَصِيَّةَ.

بحارالأنوار، ج ۲، ص ۳۱۲، باب ۳۴ـ البدع و الرأى و المقاييس...

وَ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام إِيَّاكُمْ وَ تَقَحُّمَ الْمَهَالِكِ بِاتِّبَاعِ الْهَوَى وَ الْمَقَايِيسِ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِلْقُرْآنِ أَهْلاً أَغْنَاكُمْ بِهِمْ عَنْ جَمِيعِ الْخَلاَئِقِ لا عِلْمَ إِلاَّ مَا أُمِرُوا بِهِ قَالَ اللهُ تَعَالَى فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ إِيَّانَا عَنَى.

بحارالأنوار، ج ۹، ص ۲۴۳، باب ۱.

ح ۱۴۵ ـ [تفسير القمى] عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا قَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ النُّورُ وَ اللهِ الأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ هُمْ وَ اللهِ نُورُ اللهِ الَّذِي أَنْزَلَ الْخَبَرَ قَوْلُهُ قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً رَسُولاً قَالَ الذِّكْرُ اسْمُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ قَالُوا نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ.

بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۱۷۳، باب ۹ـ أنهم عليهم السلام الذكر و أهل الذكر.

قَالَ الْحَارِثُ سَأَلْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنْ هَذِهِ الآيَةِ قَالَ وَ اللهِ إِنَّا لَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ نَحْنُ أَهْلُ الْعِلْمِ نَحْنُ مَعْدِنُ التَّأْوِيلِ وَ التَّنْزِيلِ.

(۹۸*) معرفة الرّسول بالرّسالة فى الرّوايات:

بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۷۰.

ح ۷ ـ [التوحيد] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اعْرِفُوا اللهَ بِاللهِ وَ الرَّسُولَ بِالرِّسَالَةِ وَ أُولِي الأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْعَدْلِ وَ الإِحْسَانِ.

بحارالأنوار، ج ۱۱، ص ۲۹، باب ۱.

ح ۲۰ ـ [التوحيد] عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ سَأَلَ الزِّنْدِيقُ الَّذِي أَتَى أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام فَقَالَ مِنْ أَيْنَ أَثْبَتَّ أَنْبِيَاءَ وَ رُسُلاً قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام إِنَّا لَمَّا أَثْبَتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقاً

صَانِعاً مُتَعَالِياً عَنَّا وَ عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَ كَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيماً لَمْ يَجُزْ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَ لَا يُلَامِسُوهُ وَ لَا يُبَاشِرَهُمْ وَ لَا يُبَاشِرُوهُ وَ يُحَاجَّهُمْ وَ يُحَاجُّوهُ فَثَبَتَ أَنَّ لَهُ سُفَرَاءَ فِی خَلْقِهِ يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِی تَرْكِهِ فَنَاؤُهُمْ فَثَبَتَ الْآمِرُونَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِی خَلْقِهِ وَ ثَبَتَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّهُ [أَنَّ] لَهُ مُعَبِّرِينَ وَ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَ صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ حُكَمَاءَ مُؤَدَّبِينَ بِالْحِكْمَةِ مَبْعُوثِينَ بِهَا غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ فِیأَحْوَالِهِمْ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِی الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ وَ الدَّلَائِلِ وَ الْبَرَاهِينِ وَ الشَّوَاهِدِ مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَ إِبْرَاءِ الْأَكْمَهِ وَ الْأَبْرَصِ فَلَا تَخْلُو أَرْضُ اللهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالِ الرَّسُولِ وَ وُجُوبِ عَدَالَتِهِ .

بحارالأنوار، ج ١١، ص ٣٧، باب ١.

ح ٣٥ ـ [علل الشرائع] عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِی كَلَامٍ لَهُ يَقُولُ فِيهِ الْحَمْدُ للهِ الْمُحْتَجِبِ بِالنُّورِ دُونَ خَلْقِهِ فِی الْأُفُقِ الطَّامِحِ وَ الْعِزِّ الشَّامِخِ وَ الْمُلْكِ الْبَاذِخِ فَوْقَ كُلِّ شَیْءٍ عَلَا وَ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ دَنَا فَتَجَلَّى لِخَلْقِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يُرَى وَ هُوَ يَرَى وَ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى فَأَحَبَّ الِاخْتِصَاصَ بِالتَّوْحِيدِ إِذَا احْتَجَبَ بِنُورِهِ وَ سَمَا فِی عُلُوِّهِ وَ اسْتَتَرَ عَنْ خَلْقِهِ لِتَكُونَ لَهُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ وَ انْبَعَثَ [ابْتَعَثَ] فِيهِمُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ لِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوا وَ عَرَفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوا وَ يُوَحِّدُوهُ بِالْإِلَهِيَّةِ بَعْدَ مَا أَضَدُّوهُ.

بحارالأنوار، ج ١١، ص ٤٠، باب ١

ح ٤٠ ـ [علل الشرائع] [عيون أخبار الرضا عليه السلام] فِی عِلَلِ الْفَضْلِ عَنِ الرِّضَا عليه السلام فَإِنْ قَالَ فَلِمَ وَجَبَ عَلَيْهِمْ مَعْرِفَةُ الرُّسُلِ وَ الْإِقْرَارُ بِهِمْ وَ الْإِذْعَانُ لَهُمْ بِالطَّاعَةِ قِيلَ لِأَنَّهُ لَمَّا لَمْ يَكُنْ فِی خَلْقِهِمْ وَ قُوَاهُمْ مَا يُكْمِلُوا [يُكْمِلُونَ] لِمَصَالِحِهِمْ وَ كَانَ الصَّانِعُ مُتَعَالِياً عَنْ أَنْ يُرَى وَ كَانَ ضَعْفُهُمْ وَ عَجْزُهُمْ عَنْ إِدْرَاكِهِ ظَاهِراً لَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ رَسُولٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ مَعْصُومٍ يُؤَدِّی إِلَيْهِمْ أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ وَ أَدَبَهُ وَ يَقِفُهُمْ عَلَى مَا يَكُونُ بِهِ إِحْرَازُ مَنَافِعِهِمْ وَ دَفْعُ مَضَارِّهِمْ إِذْ لَمْ يَكُنْ فِیخَلْقِهِمْ مَا يَعْرِفُونَ بِهِ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ [مِنْ] مَنَافِعِهِمْ وَ مَضَارِّهِمْ فَلَوْ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهِمْ مَعْرِفَتُهُ وَ طَاعَتُهُ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِی مَجِیءِ الرَّسُولِ مَنْفَعَةٌ وَ لَا سَدُّ حَاجَةٍ وَ لَكَانَ إِتْيَانُهُ عَبَثاً لِغَيْرِ مَنْفَعَةٍ وَ

سَرَائِرِهِمْ وَ يَا مُؤَمِّنَهُمْ بِحُسْنِ تَعَبُّدِهِمْ أَسْأَلُكَ بِكُلِّ مَا قَدْ أَبْرَمْتَهُ إِحْصَاءً مِنْ كُلِّ شَيْءٍ قَدْ أَتْقَنْتَهُ عِلْماً أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي بِتَثْبِيتِ قَلْبِي عَلَى الطُّمَأْنِينَةِ وَ الْإِيمَانِ وَ أَنْ تُولِيَنِي مِنْ قَبُولِكَ مَا تُبَلِّغُنِي بِهِ شِدَّةَ الرَّغْبَةِ فِي طَاعَتِكَ حَتَّى لَا أُبَالِيَ أَحَداً سِوَاكَ وَ لَا أَخَافَ شَيْئاً مِنْ دُونِكَ يَا رَحِيمُ فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ آمَنْتُهُ مِنْ رَوَائِعِ الْحَدَثَانِ فِي نَفْسِهِ وَ دِينِهِ وَ نِعَمِهِ يَا مُحَمَّدُ قُلْ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ التَّقَرُّبَ إِلَيَّ اعْلَمُوا عِلْمَ يَقِينٍ أَنَّ هَذَا الْكَلَامَ أَفْضَلُ مَا أَنْتُمْ مُتَقَرِّبُونَ بِهِ إِلَيَّ بَعْدَ الْفَرَائِضِ.

بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۱۵۴.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْسِمْ لِي حِلْماً يَسُدُّ عَنِّي بَابَ الْجَهْلِ وَ هُدًى تَمُنُّ بِهِ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ ضَلَالَةٍ وَ غِنًى تَسُدُّ بِهِ عَنِّي بَابَ كُلِّ فَقْرٍ وَ قُوَّةً تَرُدُّ بِهَا عَنِّي كُلَّ ضَعْفٍ وَ عِزّاً تُكْرِمُنِي بِهِ عَنْ كُلِّ ذُلٍّ وَ رِفْعَةً تَرْفَعُنِي بِهَا عَنْ كُلِّ ضَعَةٍ وَ أَمْناً تَرُدُّ بِهِ عَنِّي كُلَّ خَوْفٍ وَ عَافِيَةً تَسْتُرُنِي بِهَا مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَ عِلْماً تَفْتَحُ لِي بِهِ مِنْ كُلِّ يَقِينٍ وَ يَقِيناً تُذْهِبُ بِهِ عَنِّي كُلَّ شَكٍّ وَ دُعَاءً تَبْسُطُ لِي بِهِ الْإِجَابَةَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ السَّاعَةَ السَّاعَةَ يَا كَرِيمُ وَ خَوْفاً تُيَسِّرُ لِي بِهِ كُلَّ رَحْمَةٍ وَ عِصْمَةً تَحُولُ بِهَا بَيْنِي وَ بَيْنَ الذُّنُوبِ حَتَّى أُفْلِحَ بِهَا بَيْنَ الْمَعْصُومِينَ عِنْدَكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

تحف‌العقول، ص ۲۸۶ وصيته‌عليه‌السلام لجابر بن يزيد الجعفى...

لا نور كنور اليقين و لا يقين كاستصغارك الدنيا.

الكافى، ج ۲، ص ۵۰، باب صفة الإيمان...

وَ الْيَقِينُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ تَبْصِرَةِ الْفِطْنَةِ وَ تَأَوُّلِ الْحِكْمَةِ وَ مَعْرِفَةِ الْعِبْرَةِ وَ سُنَّةِ الْأَوَّلِينَ فَمَنْ أَبْصَرَ الْفِطْنَةَ عَرَفَ الْحِكْمَةَ وَ مَنْ تَأَوَّلَ الْحِكْمَةَ عَرَفَ الْعِبْرَةَ وَ مَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ عَرَفَ السُّنَّةَ وَ مَنْ عَرَفَ السُّنَّةَ فَكَأَنَّمَا كَانَ مَعَ الْأَوَّلِينَ وَ اهْتَدَى إِلَى الَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ نَظَرَ إِلَى مَنْ نَجَا بِمَا نَجَا وَ مَنْ هَلَكَ بِمَا هَلَكَ وَ إِنَّمَا أَهْلَكَ اللهُ مَنْ أَهْلَكَ بِمَعْصِيَتِهِ وَ أَنْجَى مَنْ أَنْجَى بِطَاعَتِهِ.

الكافى، ج ۸، ص ۵۲، رسالة أبى جعفرعليه‌السلام إلى سعد الخير...

وَ عَلِمُوا أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْحَلِيمَ الْعَلِيمَ إِنَّمَا غَضَبُهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ رِضَاهُ وَ إِنَّمَا يَمْنَعُ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ عَطَاهُ وَ إِنَّمَا يُضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ هُدَاهُ ثُمَّ أَمْكَنَ

أَهْلَ السَّيِّئَاتِ مِنَ التَّوْبَةِ بِتَبْدِيلِ الْحَسَنَاتِ دَعَا عِبَادَهُ فِی الْكِتَابِ إِلَی ذَلِكَ بِصَوْتٍ رَفِيعٍ لَمْ يَنْقَطِعْ وَ لَمْ يَمْنَعْ دُعَاءَ عِبَادِهِ فَلَعَنَ اللهُ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللهُ وَ كَتَبَ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ فَسَبَقَتْ قَبْلَ الْغَضَبِ فَتَمَّتْ صِدْقاً وَ عَدْلًا فَلَيْسَ يَبْتَدِئُ الْعِبَادَ بِالْغَضَبِ قَبْلَ أَنْ يُغْضِبُوهُ وَ ذَلِكَ مِنْ عِلْمِ الْيَقِينِ وَ عِلْمِ التَّقْوَی وَ كُلُّ أُمَّةٍ قَدْ رَفَعَ اللهُ عَنْهُمْ عِلْمَ الْكِتَابِ حِينَ نَبَذُوهُ وَ وَلَّاهُمْ عَدُوَّهُمْ حِينَ تَوَلَّوْهُ وَ كَانَ مِنْ نَبْذِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ فَهُمْ يَرْوُونَهُ وَ لَا يَرْعَوْنَهُ وَ الْجُهَّالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرِّوَايَةِ وَ الْعُلَمَاءُ يَحْزُنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرِّعَايَةِ وَ كَانَ مِنْ نَبْذِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ وَلَّوْهُ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ فَأَوْرَدُوهُمُ الْهَوَی وَ أَصْدَرُوهُمْ إِلَی الرَّدَی وَ غَيَّرُوا عُرَی الدِّينِ ثُمَّ وَرَّثُوهُ فِی السَّفَهِ وَ الصِّبَا فَالْأُمَّةُ يَصْدُرُونَ عَنْ أَمْرِ النَّاسِ بَعْدَ أَمْرِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی وَ عَلَيْهِ يَرِدُونَ فَبِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَلَايَةُ النَّاسِ بَعْدَ وَلَايَةِ اللهِ وَ ثَوَابُ النَّاسِ بَعْدَ ثَوَابِ اللهِ وَ رِضَا النَّاسِ بَعْدَ رِضَا اللهِ فَأَصْبَحَتِ الْأُمَّةُ كَذَلِكَ.

مستدرک‌الوسائل، ج ۱، ص ۵۰۰، باب ۷.

قَالَ يَا رَبِّ وَ مَا مِيرَاثُ الصَّوْمِ قَالَ يُورِثُ الْحِكْمَةَ وَ الْحِكْمَةُ تُورِثُ الْمَعْرِفَةَ وَ الْمَعْرِفَةُ تُورِثُ الْيَقِينَ فَإِذَا اسْتَيْقَنَ الْعَبْدُ لَا يُبَالِی كَيْفَ أَصْبَحَ بِعُسْرٍ أَمْ بِيُسْرٍ.

مستدرک‌الوسائل، ج ۳، ص ۱۹۰، باب ۱۲.

ح ۴ - ۱۳۸۵۰ - سِبْطُ الطَّبْرِسِيِّ فِي مِشْكَاةِ الْأَنْوَارِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّ مَنْ رَأَی عُدْوَاناً يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَراً يُدْعَی إِلَيْهِ وَ أَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِیءَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ السُّفْلَی فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ الْهُدَی وَ قَامَ عَلَی الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِی قَلْبِهِ الْيَقِينُ.

بحارالأنوار، ج ۹، ص ۲۱۶، باب ۱.

قَوْلُهُ اللهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً يَقُولُ أَنْزَلَ الْحَقَّ مِنَ السَّمَاءِ فَاحْتَمَلَتْهُ الْقُلُوبُ بِأَهْوَائِهَا ذُو الْيَقِينِ عَلَی قَدْرِ يَقِينِهِ وَ ذُو الشَّكِّ عَلَی قَدْرِ شَكِّهِ فَاحْتَمَلَ الْهَوَی بَاطِلًا كَثِيراً وَ جُفَاءً فَالْمَاءُ هُوَ الْحَقُّ وَ الْأَوْدِيَةُ هِيَ الْقُلُوبُ وَ السَّيْلُ هُوَ الْهَوَی وَ الزَّبَدُ هُوَ الْبَاطِلُ وَ الْحِلْيَةُ وَ الْمَتَاعُ هُوَ الْحَق.

بحارالأنوار، ج ۲۴، ص ۱۱۶، باب ۳۹- أنهم عليهم السلام السبع المثانی...

ح ۴ـ [بصائر الدرجات] عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ قَالَ قَالَ لِی أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام نَحْنُ الْمَثَانِی الَّتِی أُوتِيَهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللهِ نَتَقَلَّبُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ فَمَنْ عَرَفَنَا وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا فَأَمَامَهُ الْيَقِينُ .

بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۳۸۴، باب ۴۳.

ح ۵ ـ [كفاية الأثر] عَنْ يَحْيَى بْنِ نُعْمَانَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ مُتَلَثِّماً أَسْمَرُ شَدِيدُ السُّمْرَةِ فَسَلَّمَ فَرَدَّ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ مَسْأَلَةٌ فَقَالَ هَاتِ قَالَ كَمْ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَ الْيَقِينِ قَالَ أَرْبَعُ أَصَابِعَ قَالَ كَيْفَ قَالَ الْإِيمَانُ مَا سَمِعْنَاهُ وَ الْيَقِينُ مَا رَأَيْنَاهُ وَ بَيْنَ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ أَرْبَعُ أَصَابِعَ.

بحارالأنوار، ج ۵۳، ص ۱۰۷، باب ۲۹ـ الرجعة...

ح ۱۳۵ـ [منتخب البصائر] عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ نَجِيحٍ الْيَمَانِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ قَالَ النَّعِيمُ الَّذِي أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله و سلم وَ فِی قَوْلِهِ تَعَالَى لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ قَالَ الْمُعَايَنَةُ وَ فِی قَوْلِهِ تَعَالَى كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ قَالَ مَرَّةً بِالْكَرَّةِ وَ أُخْرَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

بحارالأنوار، ج ۵۸، ص ۲۴۸، باب ۴۶.

ح ۱ـ مَجَالِسُ الصَّدُوقِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ كَانَ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللهِ الصَّادِقِ عليه السلام جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فِيهِمْ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ وَ مُؤْمِنُ الطَّاقِ وَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ وَ الطَّيَّارُ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فِيهِمْ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ هُوَ شَابٌّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَا هِشَامُ قَالَ لَبَّيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ قَالَ أَ لَا تُحَدِّثُنِی كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ وَ كَيْفَ سَأَلْتَهُ قَالَ هِشَامٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ إِنِّی أُجِلُّكَ وَ أَسْتَحْيِيكَ وَ لَا يَعْمَلُ لِسَانِی بَيْنَ يَدَيْكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَافْعَلُوا قَالَ قُلْتُ أَ لَكَ قَلْبٌ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ مَا تَصْنَعُ بِهِ قَالَ أُمَيِّزُ كُلَّ مَا وَرَدَ عَلَى هَذِهِ الْجَوَارِحِ قَالَ قُلْتُ أَ فَلَيْسَ فِی هَذِهِ الْجَوَارِحِ غِنًى عَنِ الْقَلْبِ قَالَ لَا قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ وَ هِيَ صَحِيحَةٌ سَلِيمَةٌ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَكَّتْ فِي شَيْءٍ شَمَّتْهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ أَوْ سَمِعَتْهُ أَوْ لَمَسَتْهُ رَدَّتْهُ إِلَى الْقَلْبِ فَيَيْقِنُ الْيَقِينَ وَ يُبْطِلُ الشَّكَّ.

بحارالأنوار، ج ۶۷، ص ۱۷۳، باب ۵۲.

ح ۲۷ـ [معانی الأخبار] أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله و سلم

قَالَ قُلْتُ لِجَبْرَئِيلَ مَا تَفْسِيرُ الْيَقِينِ قَالَ الْمُؤْمِنُ يَعْمَلُ لله كَأَنَّهُ يَرَاهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَى الله فَإِنَّ الله يَرَاهُ وَ أَنْ يَعْلَمَ يَقِيناً أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ وَ أَنَّ مَا أَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ الْخَبَرَ.

بحارالأنوار، ج ۶۷، ص ۱۷۶، باب ۵۲.

ح ۳۱ـ [المحاسن] عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِى قَوْلِ الله لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ قَالَ الْمُعَايَنَةُ.

بحارالأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۱، باب ۵۲.

وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عليه السلام إِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبْهَةُ شُبْهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ وَ أَمَّا أَوْلِيَاءُ الله فَضِيَاؤُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ وَ دَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى وَ أَمَّا أَعْدَاءُ الله فَدُعَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ وَ دَلِيلُهُمُ الْعَمَى فَمَا يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ مَنْ خَافَهُ وَ لَا يُعْطَى الْبَقَاءَ مَنْ أَحَبَّهُ.

بحارالأنوار، ج ۶۸، ص ۱۵۲، باب ۶۳.

ح ۵۹ ـ [التمحيص] عَنْ عَبْدِ الله بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ الله بِعَدْلِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ عِلْمِهِ جَعَلَ الرَّوْحَ وَ الْفَرَحَ فِى الْيَقِينِ وَ الرِّضَا عَنِ الله وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحَزَنَ فِى الشَّكِّ فَارْضَوا عَنِ الله وَ سَلِّمُوا لِأَمْرِهِ.

بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۱۸۵، باب ۲۲ـ وصايا الباقر عليه السلام...

ح ۱۶ـ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ الْإِيمَانُ ثَابِتٌ فِي الْقَلْبِ وَ الْيَقِينُ خَطَرَاتٌ فَيَمُرُّ الْيَقِينُ بِالْقَلْبِ فَيَصِيرُ كَأَنَّهُ زُبَرُ الْحَدِيدِ وَ يَخْرُجُ مِنْهُ فَيَصِيرُ كَأَنَّهُ خِرْقَةٌ بَالِيَةٌ.

(۹۶*) الهلاك بسبب عدم الوصول إلى العلم.

بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۳، باب ۱ـ الاضطرار إلى الحجة.

فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ ثُمَّ قَالَ يَا كُمَيْلُ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا احْفَظْ عَنِّى مَا أَقُولُ لَكَ النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ فَيَهْتَدُوا وَ لَمْ يَلْجَئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ فَيَنْجُوا.

لَا صَلَاحٍ وَ لَيْسَ هَذَا مِنْ صِفَةِ الْحَكِيمِ الَّذِى أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ.

(٩٩*) شرح الروايات عن علقة العلم و العمل:

بحارالأنوار، ج ١، ص ٢٠٧.

ح ٢ ـ [الأمالى للصدوق] عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ الصَّيْقَلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ الصَّادِقَ عليه السلام يَقُولُ لَا يَقْبَلُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَ لَا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِعَمَلٍ فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ وَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ إِنَّ الْإِيمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ.

بحارالأنوار، ج ١، ص ٢٠٧.

ح ٣ ـ [قرب الإسناد] هَارُونُ عَنِ ابْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِيَّاكُمْ وَ الْجُهَّالَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ وَ الْفُجَّارَ مِنَ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُمْ فِتْنَةُ كُلِّ مَفْتُونٍ.

بحارالأنوار، ج ١، ص ٢١٦.

ح ٢٦ ـ [مصباح الشريعة] قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام الْحِكْمَةُ ضِيَاءُ الْمَعْرِفَةِ وَ مِيرَاثُ التَّقْوَى وَ ثَمَرَةُ الصِّدْقِ وَ مَا أَنْعَمَ اللهُ عَلَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِهِ نِعْمَةً أَنْعَمَ وَ أَعْظَمَ وَ أَرْفَعَ وَ أَجْزَلَ وَ أَبْهَى مِنَ الْحِكْمَةِ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ يُؤْتِى الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ أَيْ لَا يَعْلَمُ مَا أَوْدَعْتُ وَ هَيَّأْتُ فِي الْحِكْمَةِ إِلَّا مَنِ اسْتَخْلَصْتُهُ لِنَفْسِى وَ خَصَصْتُهُ بِهَا وَ الْحِكْمَةُ هِيَ الثَّبَاتُ وَ صِفَةُ الْحَكِيمِ الثَّبَاتُ عِنْدَ أَوَائِلِ الْأُمُورِ وَ الْوُقُوفُ عِنْدَ عَوَاقِبِهَا وَ هُوَ هَادِى خَلْقِ اللهِ إِلَى اللهِ تَعَالَى قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله لِعَلِيٍّ عليه السلام لَأَنْ يَهْدِيَ اللهُ عَلَى يَدَيْكَ عَبْداً مِنْ عِبَادِ اللهِ خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مِنْ مَشَارِقِهَا إِلَى مَغَارِبِهَا.

بحارالأنوار، ج ١، ص ٢٢٤.

ح ١٢ ـ وَ قَالَ عليه السلام فِى وَصِيَّتِهِ لِلْحَسَنِ عليه السلام إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ وَ يَشْتَغِلَ لُبُّكَ إِلَى قَوْلِهِ عليه السلام وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللهِ وَ الِاقْتِصَارُ عَلَى مَا افْتَرَضَهُ اللهُ عَلَيْكَ وَ الْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَ الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ

بَيْتِكَ فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدَعُوا أَنْ نَظَرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاظِرٌ وَ فَكَّرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا وَ الإِمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يُكَلَّفُوا فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بِتَفَهُّمٍ وَ تَعَلُّمٍ لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ وَ عُلُوِّ الْخُصُومَاتِ وَ ابْدَأْ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ بِالِاسْتِعَانَةِ عَلَيْهِ بِإِلَهِكَ وَ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ وَ تَرْكِ كُلِّ شَائِبَةٍ أَوْلَجَتْكَ فِي شُبْهَةٍ أَوْ أَسْلَمَتْكَ إِلَى ضَلَالَةٍ فَإِذَا أَيْقَنْتَ أَنْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعَ وَ تَمَّ رَأْيُكَ وَ اجْتَمَعَ وَ كَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمّاً وَاحِداً فَانْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ وَ إِنْ أَنْتَ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ وَ فَرَاغِ نَظَرِكَ وَ فِكْرِكَ فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تَخْبِطُ الْعَشْوَاءَ أَوْ تَتَوَرَّطُ الظَّلْمَاءَ وَ لَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَ وَ لَا خَلَطَ وَ الإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ إِلَى قَوْلِهِ عليه السلام فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ بِهِ فَإِنَّكَ أَوَّلَ مَا خُلِقْتَ خُلِقْتَ جَاهِلًا ثُمَّ عُلِّمْتَ وَ مَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الأَمْرِ وَ يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ وَ يَضِلُّ فِيهِ بَصَرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَاعْتَصِمْ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَ رَزَقَكَ وَ سَوَّاكَ وَ لْيَكُنْ لَهُ تَعَبُّدُكَ وَ إِلَيْهِ رَغْبَتُكَ وَ مِنْهُ شَفَقَتُكَ إِلَى قَوْلِهِ عليه السلام فَإِذَا أَنْتَ هُدِيتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ .

مستدركات الباب الخامس عشر

(۱۰۰*) مطلوبيّة معرفة صانع العالم و محبوبيّته لكلّ فرد فى بعض الرّوايات:

بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۴، باب ۳۲ـ أدعية المناجاة...

يَا مَنْ كُلُّ هَارِبٍ إِلَيْهِ يَلْتَجِئُ وَ كُلُّ طَالِبٍ إِيَّاهُ يَرْتَجِى يَا خَيْرَ مَرْجُوٍّ وَ يَا أَكْرَمَ مَدْعُوٍّ وَ يَا مَنْ لَا يَرُدُّ سَائِلَهُ وَ لَا يُخَيِّبُ آمِلَهُ يَا مَنْ بَابُهُ مَفْتُوحٌ لِدَاعِيهِ وَ حِجَابُهُ مَـرْفُوعٌ لِرَاجِيهِ.

بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۷، باب ۳۲ـ أدعية المناجاة...

الْمُنَاجَاةُ الثَّامِنَةُ مُنَاجَاةُ الْمُرِيدِينَ لِيَوْمِ الْـجُمُعَةِ بِسْـمِ اللهِ الرَّحْـمَنِ الرَّحِـيمِ سُبْحَانَكَ مَا أَضْيَقَ الطُّرُقَ عَلَى مَنْ لَمْ تَكُنْ دَلِيلَهُ وَ مَا أَوْضَحَ الْحَقَّ عِنْدَ مَنْ هَدَيْتَهُ سَبِيلَهُ إِلَهِى فَاسْلُكْ بِنَا سُبُلَ الْوُصُولِ إِلَيْكَ وَ سَيِّرْنَا فِى أَقْرَبِ الطُّرُقِ لِلْوُفُودِ عَلَيْكَ قَرِّبْ عَلَيْنَا الْبَعِيدَ وَ سَهِّلْ عَلَيْنَا الْعَسِيرَ الشَّدِيدَ وَ أَلْحِقْنَا بِالْعِبَادِ الَّذِينَ هُمْ بِـالْبِدَارِ إِلَيْكَ يُسَارِعُونَ وَ بَابَكَ عَلَى الدَّوَامِ يَطْرُقُونَ وَ إِيَّاكَ فِى اللَّيْلِ يَعْبُدُونَ وَ هُمْ مِنْ هَيْبَتِكَ مُشْفِقُونَ الَّذِينَ صَفَّيْتَ لَهُمُ الْمَشَارِبَ وَ بَلَّغْتَهُمُ الرَّغَائِبَ وَ أَنْجَحْتَ لَهُمُ الْمَطَالِبَ وَ قَضَيْتَ لَهُمْ مِنْ وَصْلِكَ الْمَآرِبَ وَ مَلَأْتَ لَهُمْ ضَمَائِرَهُمْ مِنْ حُبِّكَ وَ رَوَّيْتَهُمْ مِنْ صَافِى شِرْبِكَ فَبِكَ إِلَى لَذِيذِ مُنَاجَاتِكَ وَصَلُوا وَ مِنْكَ أَقْصَى مَقَاصِدِهِمْ حَصَّلُوا فَيَا مَنْ هُوَ عَلَى الْمُقْبِلِينَ عَلَيْهِ مُقْبِلٌ وَ بِالْعَطْفِ عَلَيْهِمْ عَائِدٌ مُفْضِلٌ وَ بِالْغَافِلِينَ عَنْ ذِكْرِهِ رَحِيمٌ رَءُوفٌ وَ بِجَذْبِهِمْ إِلَى بَابِهِ وَدُودٌ عَطُوفٌ أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَنِى مِنْ أَوْفَرِهِمْ مِنْكَ حَظّاً وَ أَعْلَاهُمْ عِنْدَكَ مَنْزِلًا وَ أَجْزَلِهِمْ مِنْ وُدِّكَ قِسْماً وَ أَفْضَلِهِمْ فِى مَعْرِفَتِكَ نَصِيباً فَـقَدِ انْقَطَعَتْ إِلَيْكَ هِمَّتِى وَ انْصَرَفَتْ نَحْوَكَ رَغْبَتِى فَأَنْتَ لَا غَيْرُكَ مُرَادِى وَ لَكَ لَا لِسِوَاكَ

سَهَرِی وَ سُهَادِی وَ لِقَاؤُکَ قُرَّةُ عَیْنِی وَ وَصْلُکَ مُنَی نَفْسِی وَ إِلَیْکَ شَوْقِی وَ فِی مَحَبَّتِکَ وَلَهِی وَ إِلَی هَوَاکَ صَبَابَتِی وَ رِضَاکَ بُغْیَتِی وَ رُؤْیَتُکَ حَاجَتِی وَ جِوَارُکَ طَلِبَتِی وَ قُرْبُکَ غَایَةُ سُؤْلِی وَ فِی مُنَاجَاتِکَ أُنْسِی وَ رَاحَتِی وَ عِنْدَکَ دَوَاءُ عِلَّتِی وَ شِفَاءُ غُلَّتِی وَ بَرْدُ لَوْعَتِی وَ کَشْفُ کُرْبَتِی فَکُنْ أَنِیسِی فِی وَحْشَتِی وَ مُقِیلَ عَثْرَتِی وَ غَافِرَ زَلَّتِی وَ قَابِلَ تَوْبَتِی وَ مُجِیبَ دَعْوَتِی وَ وَلِیَّ عِصْمَتِي وَ مُغْنِيَ فَاقَتِي وَ لَا تَقْطَعْنِي عَنْكَ وَ لَا تُبْعِدْنِي مِنْكَ يَا نَعِيمِي وَ جَنَّتِي وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي .

بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۸، باب ۳۲ـ أدعية المناجاة...

يَا مَنْ أَنْوَارُ قُدْسِهِ لِأَبْصَارِ مُحِبِّيهِ رَائِقَةٌ وَ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ لِقُلُوبِ عَارِفِيهِ شَائِقَةٌ يَا مُنَى قُلُوبِ الْمُشْتَاقِينَ وَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْمُحِبِّينَ.

(۱۰۱*) المعرفة ثابتة فی القلوب:

بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۸۰، باب ۱۱ـ الدین الحنیف و الفطرة.

ح ۱۶ ـ [المحاسن] ابْنُ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلى قَالَ ثَبَتَتِ الْمَعْرِفَةُ فِی قُلُوبِهِمْ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ وَ سَيَذْكُرُونَهُ يَوْماً وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُ .

بحارالأنوار، ص ۲۵۷، ج ۵، باب ۱۰ـ الطینة و المیثاق...

ح ۵۸ ـ [تفسیر العیاشی] عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ إِلَى قَالُوا بَلى قَالَ كَانَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ أَوَّلَ مَنْ قَالَ بَلَى قُلْتُ كَانَتْ رُؤْيَةَ مُعَايَنَةٍ قَالَ ثَبَتَتِ الْمَعْرِفَةُ فِی قُلُوبِهِمْ وَ أُنْسُوا ذَلِكَ الْمِيثَاقَ وَ سَيَذْكُرُونَهُ بَعْدُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَ لَا مَنْ يَرْزُقُه.

(۱۰۲*) كلّ مولود يولد على الفطرة:

الكافی، ص ۱۲، ج ۲، باب فطرة الخلق على التوحيد...

ح ۴ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي

جَعْفَرٍعليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ حُنَفاءَ لِلّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ قَالَ الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ قَالَ زُرَارَةُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى الْآيَةَ قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِصلى الله عليه وآله كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُ كَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ.

(۱۰۳*) الآباء و الأمّهات يحجبون الأولاد عن الفطرة بالتعليمات:

بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۸۱، باب ۱۱ـ الدين الحنيف و الفطرة.

ح ۲۲ ـ [غوالى اللئالى] قَالَ النَّبِيُّصلى الله عليه وآله كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنَصِّرَانِهِ .

بحارالأنوار، ج ۵، ص ۲۹۶، باب ۱۳.

قَالَ رَسُولُ اللهِصلى الله عليه وآله مَنْ يُولَدُ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ أَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنَصِّرَانِهِ كَمَا تُنْتَجُونَ الْبَهِيمَةَ هَلْ تَجِدُونَ فِيهَا جَدْعَاءَ حَتَّى تَكُونُوا أَنْتُمْ تَجْدَعُونَهَا قَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ أَ فَرَأَيْتَ مَنْ يَمُوتُ وَ هُوَ صَغِيرٌ قَالَ اللهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ .

بحارالأنوار، ج ۵۸، ص ۱۸۷، باب ۴۴.

بِحَدِيثِ النَّبِيِّصلى الله عليه وآله كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنَصِّرَانِهِ وَ يُمَجِّسَانِهِ .

(۱۰٤*) تشرح الروايات مسألة الرؤية و قد اختصت ابواب من كتب المحدثين اليها. رؤية الله بالأبصار مردودة فى الرّوايات:

بحارالأنوار، ج ۱۱، ص ۸۱.

يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمَّا جاءَ مُوسى لِمِيقاتِنا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قالَ لَنْ تَرانِي الْآيَةَ كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كَلِيمُ اللهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ لَا يَعْلَمُ أَنَّ اللهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا تَجُوزُ عَلَيْهِ الرُّؤْيَةُ حَتَّى يَسْأَلَهُ هَذَا السُّؤَالَ

فَقَالَ الرِّضَاعليه السلام إنَّ كَلِيمَ الله مُوسَى بْنَ عِمْرَانَعليه السلام عَلِمَ أَنَّ الله تَعَالَى أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرَى بِالأَبْصَارِ وَ لَكِنَّهُ لَمَّا كَلَّمَهُ الله عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَرَّبَهُ نَجِيّاً رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ الله عَزَّ وَ جَلَّ كَلَّمَهُ وَ قَرَّبَهُ وَ نَاجَاهُ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَسْمَعَ كَلَامَهُ كَمَا سَمِعْتَ وَ كَانَ الْقَوْمُ سَبْعَمِائَةِ أَلْفِ رَجُلٍ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ أَلْفاً ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَةَ آلَافٍ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَمِائَةٍ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِ رَبِّهِ فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى طُورِ سَيْنَاءَ فَأَقَامَهُمْ فِي سَفْحِ الْجَبَلِ وَ صَعِدَ مُوسَىعليه السلام إِلَى الطُّورِ وَ سَأَلَ الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يُكَلِّمَهُ وَ يُسْمِعَهُمْ كَلَامَهُ فَكَلَّمَهُ الله تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ سَمِعُوا كَلَامَهُ مِنْ فَوْقٍ وَ أَسْفَلَ وَ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ وَ وَرَاءٍ وَ أَمَامٍ لِأَنَّ الله عَزَّ وَ جَلَّ أَحْدَثَهُ فِي الشَّجَرَةِ وَ جَعَلَهُ مُنْبَعِثاً مِنْهَا حَتَّى سَمِعُوهُ مِنْ جَمِيعِ الْوُجُوهِ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ بِأَنَّ هَذَا الَّذِي سَمِعْنَاهُ كَلَامُ الله حَتَّى نَرَى الله جَهْرَةً فَلَمَّا قَالُوا هَذَا الْقَوْلَ الْعَظِيمَ وَ اسْتَكْبَرُوا وَ عَتَوْا بَعَثَ الله عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ صَاعِقَةً فَأَخَذَتْهُمْ بِظُلْمِهِمْ فَمَاتُوا فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ مَا أَقُولُ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِذَا رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ وَ قَالُوا إِنَّكَ ذَهَبْتَ بِهِمْ فَقَتَلْتَهُمْ لِأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ صَادِقاً فِيمَا ادَّعَيْتَ مِنْ مُنَاجَاةِ الله إِيَّاكَ فَأَحْيَاهُمُ الله وَ بَعَثَهُمْ مَعَهُ فَقَالُوا إِنَّكَ لَوْ سَأَلْتَ الله أَنْ يُرِيَكَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ لَأَجَابَكَ وَ كُنْتَ تُخْبِرُنَا كَيْفَ هُوَ نَعْرِفُهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ فَقَالَ مُوسَىعليه السلام يَا قَوْمِ إِنَّ الله لَا يُرَى بِالْأَبْصَارِ وَ لَا كَيْفِيَّةَ لَهُ وَ إِنَّمَا يُعْرَفُ بِآيَاتِهِ وَ يُعْلَمُ بِأَعْلَامِهِ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَسْأَلَهُ فَقَالَ مُوسَىعليه السلام يَا رَبِّ إِنَّكَ قَدْ سَمِعْتَ مَقَالَةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِصَلَاحِهِمْ فَأَوْحَى الله جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ يَا مُوسَى سَلْنِي مَا سَأَلُوكَ فَلَنْ أُؤَاخِذَكَ بِجَهْلِهِمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ مُوسَى رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرانِي وَ لكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكانَهُ وَ هُوَ يَهْوِيفَسَوْفَ تَرانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ بِآيَةٍ مِنْ آيَاتِهِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسى صَعِقاً فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ يَقُولُ رَجَعْتُ إِلَى مَعْرِفَتِي بِكَ عَنْ جَهْلِ قَوْمِي وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُمْ بِأَنَّكَ لَا تُرَى فَقَالَ الْمَأْمُونُ لله دَرُّكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ.

و أيضاً قد نفت الروايات رؤية الله بأبصار القلوب أو إحاطة الوهم عليه جلّ و علا.

بحارالأنوار، ج ٨٧، ص ٢٤٥، باب ٩ـ أعمال الأسبوع و أدعيتها و صلواتها...

وَ رُوِيَ أَنَّ ذَا الرِّئَاسَتَيْنِ الْفَضْلَ بْنَ سَهْلٍ سَأَلَ الرِّضَاعليه السلام عَمَّا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنَ الرُّؤْيَةِ فَقَالَعليه السلام مَنْ وَصَفَ الله تَعَالَى بِخِلَافِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ فَقَدْ أَعْظَمَ الْفِرْيَةَ

عَلَى اللهِ لا تُدْرِكُهُ الأَبْصارُ أَيِ الأَبْصَارُ الَّتِي فِي الْقُلُوبِ وَ لَيْسَتْ هِيَ الأَعْيُنَ أَيْ لا يَقَعُ عَلَيْهِ الأَوْهَامُ وَ لا يُدْرَكُ كَيْفَ هُوَ.

رؤية الرّب فى الدنيا و الآخرة مردودة فى الروايات:

بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۲.

ح ۷ ـ [الأمالى للصدوق] عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام إِنَّ رَجُلًا رَأَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِى مَنَامِهِ فَمَا يَكُونُ ذَلِكَ فَقَالَ ذَلِكَ رَجُلٌ لا دِينَ لَهُ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا يُرَى فِى الْيَقَظَةِ وَ لا فِى الْمَنَامِ وَ لا فِى الدُّنْيَا وَ لا فِى الآخِرَةِ.

امّا الرؤية بمعنى رؤية الآيات مقبولة فى الروايات:

بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۴۰۶، باب ۴۶.

ح ۱۶ ـ [كفاية الأثر] عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مُعَاوِيَةُ بْنُ وَهْبٍ وَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ أَعْيَنَ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ وَهْبٍ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ مَا تَقُولُ فِى الْخَبَرِ الَّذِى رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله رَأَى رَبَّهُ عَلَى أَيِّ صُورَةٍ رَآهُ وَ عَنِ الْحَدِيثِ الَّذِي رَوَوْهُ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ فِي الْجَنَّةِ عَلَى أَيِّ صُورَةٍ يَرَوْنَهُ فَتَبَسَّمَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ يَا مُعَاوِيَةُ مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ يَأْتِى عَلَيْهِ سَبْعُونَ سَنَةً أَوْ ثَمَانُونَ سَنَةً يَعِيشُ فِى مُلْكِ اللهِ وَ يَأْكُلُ مِنْ نِعَمِهِ ثُمَّ لا يَعْرِفُ اللهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ ثُمَّ قَالَ عليه السلام يَا مُعَاوِيَةُ إِنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله لَمْ يَرَ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ إِنَّ الرُّؤْيَةَ عَلَى وَجْهَيْنِ رُؤْيَةِ الْقَلْبِ وَ رُؤْيَةِ الْبَصَرِ فَمَنْ عَنَى بِرُؤْيَةِ الْقَلْبِ فَهُوَ مُصِيبٌ وَ مَنْ عَنَى بِرُؤْيَةِ الْبَصَرِ فَقَدْ كَفَرَ بِاللهِ وَ بِآيَاتِهِ لِقَوْلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله مَنْ شَبَّهَ اللهَ بِخَلْقِهِ فَقَدْ كَفَرَ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِى أَبِى عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام قَالَ سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقِيلَ لَهُ يَا أَخَا رَسُولِ اللهِ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ فَقَالَ وَ كَيْفَ أَعْبُدُ مَنْ لَمْ أَرَهُ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الإِيمَانِ وَ إِذَا كَانَ الْمُؤْمِنُ يَرَى رَبَّهُ بِمُشَاهَدَةِ الْبَصَرِ فَإِنَّ كُلَّ مَنْ جَازَ عَلَيْهِ الْبَصَرُ وَ الرُّؤْيَةُ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ لا بُدَّ لِلْمَخْلُوقِ مِنَ الْخَالِقِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ إِذاً مُحْدَثاً مَخْلُوقاً وَ مَنْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ فَقَدِ اتَّخَذَ مَعَ اللهِ شَرِيكاً وَيْلَهُمْ أَ وَ لَمْ يَسْمَعُوا قَوْلَ اللهِ تَعَالَى لا تُدْرِكُهُ الأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ قَوْلَهُ لَنْ تَرانِى وَ لكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ

مَكانَهُ فَسَوْفَ تَرانِی فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ إِنَّمَا طَلَعَ مِنْ نُورِهِ عَلَی الْجَبَلِ کَضَوْءِ یَخْرُجُ مِنْ سَمِّ الْخِیَاطِ فَدُکَّتِ الْأَرْضُ وَ صَعِقَتِ الْجِبَالُ وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً أَیْ مَیِّتاً فَلَمَّا أَفاقَ وَ رُدَّ عَلَیْهِ رُوحُهُ قالَ سُبْحانَكَ تُبْتُ إِلَیْكَ مِنْ قَوْلِ مَنْ زَعَمَ أَنَّكَ تُرَی وَ رَجَعْتُ إِلَی مَعْرِفَتِی بِكَ أَنَّ الْأَبْصَارَ لَا تُدْرِکُكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَوَّلُ الْمُقِرِّینَ بِأَنَّكَ تَرَی وَ لَا تُرَی وَ أَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَی ثُمَّ قَالَ عليه السلام إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَی الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِیَّةِ وَ حَدُّ الْمَعْرِفَةِ أَنْ یَعْرِفَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ غَیْرُهُ وَ لَا شَبِیهَ لَهُ وَ لَا نَظِیرَ لَهُ وَ أَنْ یَعْرِفَ أَنَّهُ قَدِیمٌ مُثْبَتٌ مَوْجُودٌ غَیْرُ فَقِیدٍ مَوْصُوفٌ مِنْ غَیْرِ شَبِیهٍ وَ لَا مَثِیلٍ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ... الخ.

الکافی، ج ١، ص ٩٥، بَابٌ فِی إِبْطَالِ الرُّؤْیَةِ.

ح ١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ کَتَبْتُ إِلَی أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهُ کَیْفَ یَعْبُدُ الْعَبْدُ رَبَّهُ وَ هُوَ لَا یَرَاهُ فَوَقَّعَ عليه السلام یَا أَبَا یُوسُفَ جَلَّ سَیِّدِی وَ مَوْلَایَ وَ الْمُنْعِمُ عَلَیَّ وَ عَلَی آبَائِي أَنْ یُرَی قَالَ وَ سَأَلْتُهُ هَلْ رَأَی رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله رَبَّهُ فَوَقَّعَ عليه السلام إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی أَرَی رَسُولَهُ بِقَلْبِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ.

ح ٦ ـ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ جَاءَ حِبْرٌ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ هَلْ رَأَیْتَ رَبَّكَ حِینَ عَبَدْتَهُ قَالَ فَقَالَ وَیْلَكَ مَا کُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ قَالَ وَ کَیْفَ رَأَیْتَهُ قَالَ وَیْلَكَ لَا تُدْرِکُهُ الْعُیُونُ فِی مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَکِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ.

ح ٨ ـ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَی السَّمَاءِ بَلَغَ بِي جَبْرَئِیلُ مَکَاناً لَمْ یَطَأْهُ قَطُّ جَبْرَئِیلُ فَکَشَفَ لَهُ فَأَرَاهُ اللهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ.

بحارالأنوار، ج ٥، باب النفی الرؤیه:

ح ٥ ـ [الأمالی للصدوق] عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عليه السلام عَنِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی هَلْ یُرَی فِی الْمَعَادِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللهِ وَ تَعَالَی عَنْ ذَلِكَ عُلُوّاً کَبِیراً یَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ الْأَبْصَارَ لَا تُدْرِكُ إِلَّا مَا لَهُ لَوْنٌ وَ کَیْفِیَّةٌ وَ اللهُ خَالِقُ الْأَلْوَانِ وَ الْکَیْفِیَّةِ.

بحارالأنوار، ج ٤، ص ٣١.

ح ۶ ـ [التوحيد] [عيون أخبار الرضا عليه السلام] [الأمالى للصدوق] الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرْوِيهِ أَهْلُ الْحَدِيثِ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِى الْجَنَّةِ فَقَالَ عليه السلام يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ جَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ وَ مُبَايَعَتَهُ مُبَايَعَتَهُ وَ زِيَارَتَهُ فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ زِيَارَتَهُ فَقَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ وَ قَالَ إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللهَ يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ وَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ دَرَجَةُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ فَمَنْ زَارَهُ إِلَى دَرَجَتِهِ فِى الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ فَمَا مَعْنَى الْخَبَرِ الَّذِى رَوَوْهُ أَنَّ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اللهِ فَقَالَ عليه السلام يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللهَ بِوَجْهٍ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ وَ لَكِنَّ وَجْهَ اللهِ أَنْبِيَاؤُهُ وَ رُسُلُهُ وَ حُجَجُهُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يُتَوَجَّهُ إِلَى اللهِ وَ إِلَى دِينِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ فَالنَّظَرُ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللهِ وَ رُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ عليهم السلام فِى دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَ عِتْرَتِي لَمْ يَرَنِي وَ لَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَالَ صلى الله عليه وآله إِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَا يَرَانِى بَعْدَ أَنْ يُفَارِقَنِى يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَ لَا يُدْرَكُ بِالْأَبْصَارِ وَ الْأَوْهَامِ الْخَبَرَ.

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۳۲.

ح ۹ ـ [الإحتجاج] فِى خَبَرِ الزِّنْدِيقِ الَّذِى سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَمَّا تَوَهَّمَهُ مِنَ التَّنَاقُضِ فِى الْقُرْآنِ قَالَ عليه السلام وَ أَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ ذَلِكَ فِى مَوْضِعٍ يَنْتَهِى فِيهِ أَوْلِيَاءُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ مَا يَفْرُغُ مِنَ الْحِسَابِ إِلَى نَهَرٍ يُسَمَّى الْحَيَوَانَ فَيَغْتَسِلُونَ فِيهِ وَ يَشْرَبُونَ مِنْ آخَرَ فَتَبْيَضُّ وُجُوهُهُمْ فَيَذْهَبُ عَنْهُمْ كُلُّ قَذًى وَ وَعْثٍ ثُمَّ يُؤْمَرُونَ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ فَمِنْ هَذَا الْمَقَامِ يَنْظُرُونَ إِلَى رَبِّهِمْ كَيْفَ يُثِيبُهُمْ وَ مِنْهُ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِى تَسْلِيمِ الْمَلَائِكَةِ عَلَيْهِمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ أُثِيبُوا بِدُخُولِ الْجَنَّةِ وَ النَّظَرِ إِلَى مَا وَعَدَهُمُ اللهُ

عَزَّ وَ جَلَّ فَذَلِكَ قَوْلُهُ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ وَ النَّاظِرَةُ فِى بَعْضِ اللُّغَةِ هِيَ الْمُنْتَظِرَةُ أَ لَمْ تَسْمَعْ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى فَناظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ أَيْ مُنْتَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى يَعْنِي مُحَمَّداًﷺ حِينَ كَانَ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى حَيْثُ لَا يُجَاوِزُهَا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ الله عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَوْلُهُ فِى آخِرِ الْآيَةِ ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغى لَقَدْ رَأى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرى رَأى جَبْرَئِيلَ عليه السلام فِى صُورَتِهِ مَرَّتَيْنِ هَذِهِ الْمَرَّةَ وَ مَرَّةً أُخْرَى وَ ذَلِكَ أَنَّ خَلْقَ جَبْرَئِيلَ عَظِيمٌ فَهُوَ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ الَّذِينَ لَا يُدْرِكُ خَلْقَهُمْ وَ صُورَتَهُمْ إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ الْخَبَرَ.

بحارالأنوار، ج ٤، ص ٤٥.

ح ٢٤ ـ [التوحيد] عَنْ أَبِي عَبْدِ الله عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِى عَنِ الله عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى قَالَ حِينَ قَالَ لَهُمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِى الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَ لَسْتَ تَرَاهُ فِى وَقْتِكَ هَذَا قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأُحَدِّثُ بِهَذَا عَنْكَ فَقَالَ لَا فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مُنْكِرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِكَ تَشْبِيهٌ وَ كَفَرَ وَ لَيْسَتِ الرُّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ تَعَالَى الله عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ وَ الْمُلْحِدُونَ.

(١٠٥*) و قد عبّرت الروايات عن الموت بلقاء ربّ العزّة.

الكافى، ج ١، ص ٢٦٠، باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون متى يموتون...

ح ٨ ـ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ أَنْزَلَ الله تَعَالَى النَّصْرَ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام حَتَّى كَانَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ خُيِّرَ النَّصْرَ أَوْ لِقَاءَ الله فَاخْتَارَ لِقَاءَ الله تَعَالَى.

الكافى، ج ٣، ص ١٣٤، باب ما يعاين المؤمن و الكافر...

ح ١٢ـ عَنْ أَبِى عَبْدِ الله عليه السلام قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ الله مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ الله أَحَبَّ الله لِقَاءَهُ وَ مَنْ أَبْغَضَ لِقَاءَ الله أَبْغَضَ الله لِقَاءَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَوَ الله إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ فَقَالَ لَيْسَ ذَلِكَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا ذَلِكَ عِنْدَ الْمُعَايَنَةِ إِذَا رَأَى مَا يُحِبُّ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَتَقَدَّمَ وَ الله تَعَالَى يُحِبُّ لِقَاءَهُ وَ هُوَ يُحِبُّ لِقَاءَ الله حِينَئِذٍ وَ إِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنْ لِقَاءِ الله وَ الله يُبْغِضُ لِقَاءَهُ.

الكافی، ج ۴، ص ۶۵، باب ما جاء فی فضل الصوم و الصائم...

ح ۱۵ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ إِفْطَارِهِ وَ فَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ .

مستدرك‌الوسائل، ج ۶۵، ص ۶۴، باب ۱۲.

ح ۱۳۵۱۹ ـ ۷ ـ الْقُطْبُ الرَّاوَنْدِيُّ فِي لُبِّ اللُّبَابِ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ هُوَ نَائِمٌ عَلَى حَصِيرٍ قَدْ أَثَّرَ فِي جَنْبِهِ قَالَ أَ مَعَكَ أَحَدٌ غَيْرُكَ قُلْتُ لَا قَالَ اعْلَمْ أَنَّهُ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلِي وَ طَالَ شَوْقِي إِلَى لِقَاءِ رَبِّي وَ إِلَى لِقَاءِ إِخْوَانِيَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي ثُمَّ قَالَ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الْمَوْتِ وَ لَيْسَ لِلْمُؤْمِنِ رَاحَةٌ دُونَ لِقَاءِ اللهِ ثُمَّ بَكَى قُلْتُ لِمَ تَبْكِي قَالَ وَ كَيْفَ لَا أَبْكِي وَ أَنَا أَعْلَمُ مَا يَنْزِلُ بِأُمَّتِي مِنْ بَعْدِي قُلْتُ وَ مَا يَنْزِلُ مِنْ بَعْدِكَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ الْأَهْوَاءُ الْمُخْتَلِفَةُ وَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَ حُبُّ الْمَالِ وَ الشَّرَفِ وَ إِظْهَارُ الْبِدْعَةِ .

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۶۳، باب ۱ـ نفی التركيب و اختلاف المعانی و الصفات...

ح ۴ ـ [التوحيد] [عيون أخبار الرضا عليه السلام] عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ سَأَلْتُ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَنْسَى وَ لَا يَسْهُو وَ إِنَّمَا يَنْسَى وَ يَسْهُو الْمَخْلُوقُ الْمُحْدَثُ أَ لَا تَسْمَعُهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا وَ إِنَّمَا يُجَازِي مَنْ نَسِيَهُ وَ نَسِيَ لِقَاءَ يَوْمِهِ بِأَنْ يُنْسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ وَ قَالَ تَعَالَى فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا أَيْ نَتْرُكُهُمْ كَمَا تَرَكُوا الِاسْتِعْدَادَ لِلِقَاءِ يَوْمِهِمْ هَذَا .

بحارالأنوار، ج ۶، ص ۱۲۷، باب ۴ـ حب لقاء الله و ذم الفرار من الموت...

ح ۱۱ـ [الخصال] سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِمَا ذَا أَحْبَبْتَ لِقَاءَ اللهِ قَالَ لَمَّا رَأَيْتُهُ قَدِ اخْتَارَ لِي دِينَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِهَذَا لَيْسَ يَنْسَانِي فَأَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ .

بحارالأنوار، ج ۶، ص ۱۵۳، باب ۶ـ سكرات الموت و شدائده و ما يلحق المؤمن...

ح ۸ ـ [الخصال] الْأَرْبَعمِائَةِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام تَمَسَّكُوا بِمَا أَمَرَكُمُ اللهُ بِهِ فَمَا

بَيْنَ أَحدِكُمْ وَ بَيْنَ أَنْ يَغْتَبِطَ وَ يَرَى مَا يُحِبُّ إِلَّا أَنْ يَحْضُرَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ ما عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ وَ أَبقى وَ تَأْتِيهِ الْبِشَارَةُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَقَرُّ عَيْنُهُ وَ يُحِبُّ لِقَاءَ اللهِ.

بحارالأنوار، ج ٢٢، ص ٤٦٦، باب ١ـ وصيته صلى الله عليه وآله عند قرب وفاته...

يَا عَلِيُّ إِنِّي خُيِّرْتُ بَيْنَ خَزَائِنِ الدُّنْيَا وَ الْخُلُودِ فِيهَا أَوْ الْجَنَّةِ فَاخْتَرْتُ لِقَاءَ رَبِّي وَ الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَاسْتُرْ عَوْرَتِى فَإِنَّهُ لا يَرَاهَا أَحَدٌ إِلَّا أُكْمِهَ ثُمَّ عَادَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَمَكَثَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مَوْعُوكاً .

بحارالأنوار، ج ٢٦، ص ٢٦، باب ١ـ جهات علومهم عليهم السلام و ما عندهم من الكتب...

ح ٢٧ ـ [الإختصاص] [بصائر الدرجات] إِنَّ اللهَ أَوْحَى إِلَى مُحَمَّدٍ أَنَّهُ قَدْ فَنِيَتْ أَيَّامُكَ وَ ذَهَبَتْ دُنْيَاكَ وَ احْتَجْتَ إِلَى لِقَاءِ رَبِّكَ فَرَفَعَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ بَاسِطاً وَ قَالَ اللَّهُمَّ عِدَتَكَ الَّتِي وَعَدْتَنِي إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ .

بحارالأنوار، ج ٢٦، ص ١٦، باب ٣٠.

فَوَ اللهِ إِنِّى لَعَلَى الْحَقِّ، وَ إِنَّنِى لِلشَّهَادَةِ لَمُحِبٌّ، وَ إِنِّى إِلَى لِقَاءِ اللهِ رَبِّى لَمُشْتَاقٌ، وَ لِحُسْنِ ثَوَابِهِ مُنْتَظِرٌ، إِنِّىنَافِرُكُمْ فانْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِى سَبِيلِ اللهِ وَ لا تَثَّاقَلُوا فِى الأَرْضِ فَتَعْمَوْا بِالذُّلِّ، وَ تُقِرُّوا بِالْخَسْفِ، وَ يَكُونَ نَصِيبُكُمُ الأَخْسَر.

بحارالأنوار، ج ٣٢، ص ٥٩٨، باب ١٢.

... فَقَالَ وَيْحَكَ هَلْ هِيَ إِلَّا الْمَوْتُ وَ لا بُدَّ مِنْ لِقَاءِ اللهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ إِمَّا بِمَوْتٍ أَوْ قَتْلٍ.

بحارالأنوار، ج ٣٤، ص ٥٣، باب ٣١.

وَ ايْمُ اللهِ لَقَدْ قَاتَلْنَاهُمْ ثُمَّ إِنَّهُمْ وَ اللهِ هَزَمُونَا، فَنَزَلَ صَاحِبُنَا وَ هُوَ يَتْلُو فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ثُمَّ قَالَ لَنَا مَنْ كَانَ لا يُرِيدُ لِقَاءَ اللهِ وَ لا يُطَيِّبُ نَفْساً بِالْمَوْتِ فَلْيَخْرُجْ عَنِ الْقَرْيَةِ مَا دُمْنَا نُقَاتِلُهُمْ فَإِنَّ قِتَالَنَا إِيَّاهُمْ شَاغِلٌ لَهُمْ عَنْ طَلَبِ هَارِبٍ، وَ مَنْ أَرَادَ مَا عِنْدَ اللهِ فما عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ لِلأَبْرارِ.

بحارالأنوار، ج ٤٤، ص ١٩٢، باب ٢٦.

الْحِلْيَةُ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ الْقَوْمُ بِالْحُسَيْنِ وَ أَيْقَنَ أَنَّهُمْ قَاتِلُوهُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ قَدْ نَزَلَ مَا تَرَوْنَ مِنَ الأَمْرِ وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا

وَ اسْتَمَرَّتْ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا كَصُبَابَةِ الإِنَاءِ وَ إِلَّا خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ أَ لَا تَرَوْنَ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللهِ وَ إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَماً وَ أَنْشَأَ مُتَمَثِّلاً لَمَّا قَصَدَ الطَّفَّ

بحارالأنوار، ج ٧٣، ص ٣٧٣، باب ٦٧.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ كَبِرَ سِنِّي وَ دَقَّ عَظْمِي وَ انْهَدَمَ جِسْمِي وَ نُعِيَتْ إِلَيَّ نَفْسِي وَ اقْتَرَبَ أَجَلِي وَ اشْتَدَّ مِنِّي الشَّوْقُ إِلَى لِقَاءِ رَبِّي وَ لَا أَظُنُّ إِلَّا وَ إِنَّ هَذَا آخِرُ الْعَهْدِ مِنِّي وَ مِنْكُمْ فَمَا دُمْتُ حَيّاً فَقَدْ تَرَوْنِي فَإِذَا مِتُّ فَاللهُ خَلِيفَتِي عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُه.

و فى بعض الروايات قد أشير إلى اللقاء فى القيامة.

بحارالأنوار، ج ٨، ص ٢١١، باب ٢٣.

فَلَيْسَ لَكِ إِلَى مَا قِبَلِي سَبِيلٌ فَيَخْرُجُ عُنُقٌ مِنَ النَّارِ مُغْضَباً فَيَقُولُ دُونَكُمَا وَلِيَّ اللهِ وَلِيَّكُمَا قَالَ فَيَقُولُ الصَّبْرُ وَ هُوَ فِي نَاحِيَةِ الْقَبْرِ أَمَا وَ اللهِ مَا مَنَعَنِي أَنْ أَلِيَ مِنْ وَلِيِّ اللهِ الْيَوْمَ إِلَّا أَنِّي نَظَرْتُ مَا عِنْدَكُمْ فَلَمَّا أَنْ حُزْتُمْ عَنْ وَلِيِّ اللهِ عَذَابَ الْقَبْرِ وَ مَئُونَتَهُ فَأَنَا لِوَلِيِّ اللهِ ذُخْرٌ وَ حِصْنٌ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ جِسْرِ جَهَنَّمَ وَ الْعَرْضِ عِنْدَ اللهِ فَقَالَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يُفْتَحُ لِوَلِيِّ اللهِ مِنْ مَنْزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى قَبْرِهِ تِسْعَةٌ وَ تسعين [تِسْعُونَ] بَاباً يَدْخُلُ عَلَيْهَا رَوْحُهَا وَ رَيْحَانُهَا وَ طِيبُهَا وَ لَذَّتُهَا وَ نُورُهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ لِقَاءِ اللهِ قَالَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ عَجِّلْ عَلَيَّ قِيَامَ السَّاعَةِ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَى أَهْلِي وَ مَالِي فَإِذَا كَانَتْ صَيْحَةُ الْقِيَامَةِ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ مَسْتُورَةً عَوْرَتُهُ مُسَكَّنَةً رَوْعَتُهُ قَدْ أُعْطِيَ الْأَمْنَ وَ الْأَمَانَ وَ بُشِّرَ بِالرِّضْوَانِ وَ الرَّوْحِ وَ الرَّيْحَانِ وَ الْخَيْرَاتِ الْحِسَانِ فَيَسْتَقْبِلُهُ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ كَانَا مَعَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَيَنْفُضَانِ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَ عَنْ رَأْسِهِ وَ لَا يُفَارِقَانِهِ وَ يُبَشِّرَانِهِ وَ يُمَنِّيَانِهِ وَ يُفَرِّجَانِهِ كُلَّمَا رَاعَهُ شَيْءٌ مِنْ أَهْوَالِ الْقِيَامَةِ ... الخ.

فى بعض الروايات اللقاء بمعنى البعث:

بحارالأنوار، ج ٩٠، ص ١٠٣، باب ١٢٩.

قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ وَ قَوْلُهُ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ قَوْلُهُ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ وَ قَوْلُهُ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ

عَمَلًا صالِحاً يَعْنِى الْبَعْثَ فَسَمَّاهُ الله لِقَاءً وَ كَذلِكَ قَوْلُهُ مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ الله فَإِنَّ أَجَلَ الله لآتٍ يَعْنِى مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ أَنَّهُ مَبْعُوثٌ فَإِنَّ وَعْدَ الله لآتٍ مِنَ الثَّوابِ وَ الْعِقَابِ فَاللِّقَاءُ هاهُنَا لَيْسَ بِالرُّؤْيَةِ وَ اللِّقاءُ هُوَ الْبَعْثُ وَ كَذلِكَ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ يَعْنِى أَنَّهُ لا يَزُولُ الإِيمَانُ عَنْ قُلُوبِهِمْ يَوْمَ يُبْعَثُون.

بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۱۱۴، باب ۱۲۹.

وَ مِنْ كِتَابِ الله عَزَّ وَ جَلَّ مَا يَكُونُ تَأْوِيلُهُ عَلَى غَيْرِ تَنْزِيلِهِ وَ لا يُشْبِهُ تَأْوِيلُهُ كَلامَ الْبَشَرِ وَ لا فِعْلَ الْبَشَرِ وَ سَأُنَبِّئُكَ بِمِثَالٍ لِذَلِكَ تَكْتَفِى بِهِ إِنْ شَاءَ الله... وَ مِثْلُ قَوْلِهِ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ فَسَمَّى الْبَعْثَ لِقَاءً وَ كَذلِكَ قَوْلُهُ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ أَيْ يُوقِنُونَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ أَ لا يَظُنُّ أُولئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ أَيْ أَ لَيْسَ يُوقِنُونَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ وَ اللِّقَاءُ عِنْدَ الْمُؤْمِنِ الْبَعْثُ وَ عِنْدَ الْكَافِرِ الْمُعَايَنَةُ وَ النَّظَرُ وَ قَدْ يَكُونُ بَعْضُ ظَنِّ الْكَافِرِ يَقِيناً وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ رَأَى الْمجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها أَيْ أَيْقَنُوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَ أَمَّا قَوْلُهُ فِي الْمُنَافِقِينَ وَ تَظُنُّونَ بِالله الظُّنُونَا فَلَيْسَ ذلِكَ بِيَقِينٍ وَ لَكِنَّهُ شَكٌّ فَاللَّفْظُ وَاحِدٌ فِى الظَّاهِرِ وَ مُخَالِفٌ فِى الْبَاطِنِ.

بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۱۳۰، باب ۱۲۹.

وَ كَيْفَ لا أَشُكُّ فِيما تَسْمَعُ قَالَ هَاتِ وَيْحَكَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ قَالَ وَ أَجِدُ الله جَلَّ جَلالُهُ يَقُولُ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ وَ ذَكَرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ راجِعُونَ وَ قَالَ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ وَ قَالَ مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ الله فَإِنَّ أَجَلَ الله لآتٍ وَ قَالَ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً فَمَرَّةً يُخْبِرُ أَنَّهُمْ يَلْقَوْنَهُ وَ مَرَّةً يُخْبِرُ أَنَّهُ لا تُدْرِكُهُ الأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ وَ مَرَّةً يَقُولُ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً فَأَنَّى ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۱۳۸، باب ۱۲۹.

فَقَالَ عليه السلام وَ أَمَّا قَوْلُهُ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ وَ ذِكْرُهُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ قَوْلُهُ لِغَيْرِهِمْ إِلى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا الله ما وَعَدُوهُ وَ قَوْلُهُ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً فَأَمَّا قَوْلُهُ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ يَعْنِى الْبَعْثَ فَسَمَّاهُ الله عَزَّ وَ جَلَّ لِقَاءَهُ وَ كَذلِكَ ذِكْرُهُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ

مُلاقُوا رَبِّهِمْ يَعْنِى يُوقِنُونَ أَنَّهُمْ يُبْعَثُونَ وَ يُحْشَرُونَ وَ يُحَاسَبُونَ وَ يُجْزَوْنَ بِالثَّوابِ وَ الْعِقابِ وَ الظَّنُّ هاهُنا الْيَقِينُ وَ كَذلِكَ قَوْلُهُ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ قَوْلُهُ مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللهِ لآتٍ يَعْنِى فَمَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مَبْعُوثٌ فَإِنَّ وَعْدَ اللهِ لآتٍ مِنَ الثَّوابِ وَ الْعِقابِ فَاللِّقاءُ هاهُنا لَيْسَ بِالرُّؤْيَةِ وَ اللِّقاءُ هُوَ الْبَعْثُ فَافْهَمْ جَمِيعَ مَا فِى كِتابِ اللهِ مِنْ لِقَاءٍ فَإِنَّهُ يَعْنِى بِذلِكَ الْبَعْثَ .

(١٠٦*) الوصال:

مستدرك‌الوسائل، ج ٢، ص ٩٨، باب ٤.

ح ٤٢٢٣ ـ ١٢ ـ فِقْهُ الرِّضَاعليه‌السلام سُئِلَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍعليهم‌السلام فَقِيلَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَعْنَى الصَّلَاةِ فِى الْحَقِيقَةِ قَالَ صِلَةُ اللهِ لِلْعَبْدِ بِالرَّحْمَةِ وَ طَلَبُ الْوِصَالِ إِلَى اللهِ مِنَ الْعَبْدِ إِذَا كَانَ يَدْخُلُ بِالنِّيَّةِ وَ يُكَبِّرُ بِالتَّعْظِيمِ وَ الْإِجْلَالِ وَ يَقْرَأُ بِالتَّرْتِيلِ وَ يَرْكَعُ بِالْخُشُوعِ وَ يَرْفَعُ بِالتَّوَاضُعِ وَ يَسْجُدُ بِالذُّلِّ وَ الْخُضُوعِ وَ يَتَشَهَّدُ بِالْإِخْلَاصِ مَعَ الْأَمَلِ وَ يُسَلِّمُ بِالرَّحْمَةِ وَ الرَّغْبَةِ وَ يَنْصَرِفُ بِالْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ أَدَّاهَا بِالْحَقِيقَةِ ثُمَّ قِيلَ مَا آدَابُ الصَّلَاةِ قَالَ حُضُورُ الْقَلْبِ وَ إِفْرَاغُ الْجَوَارِحِ وَ ذُلُّ الْمَقَامِ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ يَجْعَلُ الْجَنَّةَ عَنْ يَمِينِهِ وَ النَّارَ يَرَاهَا عَنْ يَسَارِهِ وَ الصِّرَاطَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ اللهُ أَمَامَهُ وَ قِيلَ إِنَّ النَّاسَ مُتَفَاوِتُونَ فِى أَمْرِ الصَّلَاةِ فَعَبْدٌ يَرَى قُرْبَ اللهِ مِنْهُ فِى الصَّلَاةِ وَ عَبْدٌ يَرَى قِيَامَ اللهِ عَلَيْهِ فِى‌الصَّلَاةِ وَ عَبْدٌ يَرَى شَهَادَةَ اللهِ فِى الصَّلَاةِ وَ هَذَا كُلُّهُ عَلَى مِقْدَارِ مَرَاتِبِ إِيمَانِهِمْ وَ قِيلَ إِنَّ الصَّلَاةَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ لِلّهِ وَ هِيَ أَحْسَنُ صُورَةٍ خَلَقَهَا اللهُ فَمَنْ أَدَّاهَا بِكَمَالِهَا وَ تَمَامِهَا فَقَدْ أَدَّى وَاجِبَ حَقِّهَا وَ مَنْ تَهَاوَنَ بِهَا ضُرِبَ بِهَا وَجْهَهُ .

بحارالأنوار، ج ٨٤، ص ٣٣٩، باب ١٣.

إِلَهِى أَتَرَانِى مَا أَتَيْتُكَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ الْآمَالِ أَمْ عَلِقْتُ بِأَطْرَافِ حِبَالِكَ إِلَّا حِينَ بَاعَدَتْنِى ذُنُوبِى عَنْ دَارِ الْوِصَالِ فَبِئْسَ الْمَطِيَّةُ الَّتِى امْتَطَتْ نَفْسِى مِنْ هَوَاهَا فَوَاهاً لَهَا لِمَا سَوَّلَتْ لَهَا ظُنُونُهَا وَ مُنَاهَا وَ تَبّاً لَهَا لِجُرْأَتِهَا عَلَى سَيِّدِهَا وَ مَوْلَاهَا.

مستدركات الباب السادس عشر

(١٠٧*) العلم نور:

مستدرك‌الوسائل، ج ١١، ص ٣١٧، باب ١٧.

ح ٢١ ـ ٢١٤٥٩، وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا عَالِماً بِشَرِيعَتِنَا فَأَخْرَجَ ضُعَفَاءَ شِيعَتِنَا مِنْ ظُلْمَةِ جَهْلِهِمْ إِلَى نُورِ الْعِلْمِ الَّذِى حَبَوْنَاهُ بِهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ إِلَى أَنْ قَالَ أَلَا فَمَنْ أَخْرَجَهُ فِى الدُّنْيَا مِنْ حَيْرَةِ جَهْلِهِ فَلْيَتَشَبَّثْ بِنُورِهِ لِيُخْرِجَهُ مِنْ حَيْرَةِ ظُلْمَةِ هَذِهِ الْعَرَصَاتِ إِلَى نُزْهَةِ الْجِنَانِ فَيُخْرِجُ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَّمَهُ فِى الدُّنْيَا خَيْراً أَوْ فَتَحَ عَنْ قَلْبِهِ مِنَ الْجَهْلِ قُفْلًا أَوْ أَوْضَحَ لَهُ عَنْ شُبْهَةٍ .

بحارالأنوار، ج ٤، ص ١٥، باب ٣ـ تأويل آية النور...

ح ٤ ـ [التوحيد] [معانى الأخبار] عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ الصَّادِقِ عليه السلام اللهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قَالَ كَذَلِكَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ قُلْتُ مَثَلُ نُورِهِ قَالَ لِى مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله قُلْتُ كَمِشْكاةٍ قَالَ صَدْرُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله قُلْتُ فِيها مِصْباحٌ قَالَ فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَعْنِى النُّبُوَّةَ قُلْتُ الْمِصْباحُ فِى زُجاجَةٍ قَالَ عِلْمُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله صَدَرَ إِلَى قَلْبِ عَلِيٍّ عليه السلام قُلْتُ كَأَنَّها قَالَ لِأَيِّ شَيْءٍ تَقْرَأُ كَأَنَّهَا قُلْتُ وَ كَيْفَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ قُلْتُ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لَا يَهُودِيٌّ وَ لَا نَصْرَانِيٌّ قُلْتُ يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ قَالَ يَكَادُ الْعِلْمُ يَخْرُجُ مِنْ فَمِ الْعَالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْطِقَ بِهِ

قُلْتُ نُورٌ عَلی نُورٍ قَالَ الْإِمَامُ عَلَى أَثَرِ الْإِمَامِ .

بحارالأنوار، ج ١٤، ص ٣٠٩.

وَيْلَكُمْ يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا تَحْمِلُونَ السِّرَاجَ فِى ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ ضَوْؤُهَا كَانَ يَكْفِيكُمْ وَ تَدَعُونَ أَنْ تَسْتَضِيئُوا بِهَا فِىالظُّلَمِ وَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ سُخِّرَتْ لَكُمْ كَذَلِكَ اسْتَضَأْتُمْ بِنُورِ الْعِلْمِ لِأَمْرِ الدُّنْيَا وَ قَدْ كُفِيتُمُوهُ وَ تَرَكْتُمْ أَنْ تَسْتَضِيئُوا بِهِ لِأَمْرِ الْآخِرَةِ وَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أُعْطِيتُمُوهُ تَقُولُونَ إِنَّ الْآخِرَةَ حَقٌّ وَ أَنْتُمْ تُمَهِّدُونَ الدُّنْيَا وَ تَقُولُونَ إِنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ أَنْتُمْ تَفِرُّونَ مِنْهُ وَ تَقُولُونَ إِنَّ اللهَ يَسْمَعُ وَ يَرَى وَ لَا تَخَافُونَ إِحْصَاءَهُ عَلَيْكُمْ فَكَيْفَ يُصَدِّقُكُمْ مَنْ سَمِعَكُمْ فَإِنَّ مَنْ كَذَبَ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ أَعْذَرُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى عِلْمٍ وَ إِنْ كَانَ لَا عُذْرَ فِى شَيْءٍ مِنَ الْكَذِبِ.

بحارالأنوار، ج ٢٣، ص ٣١١، باب ١٨ـ أنهم أنوار الله...

ح ١٧ ـ [تفسير فرات بن إبراهيم] فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فِي قَوْلِ اللهِ تَعَالَى مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ قَالَ الْعِلْمُ فِى صَدْرِ رَسُولِ اللهِ فِى زُجَاجَةٍ قَالَ الزُّجَاجَةُ صَدْرُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ قَالَ نُورُ الْعِلْمِ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ قَالَ مِنْ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ إِلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ لَا يَهُودِيَّةٍ وَ لَا نَصْرَانِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ قَالَ يَكَادُ الْعَالِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله يَتَكَلَّمُ بِالْعِلْمِ قَبْلَ أَنْ يُسْأَلَ عَنْهُ .

بحارالأنوار، ج ٥٣، ص ١٧١، باب ٣١ـ ما خرج من توقيعاته عليه السلام...

اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَ كَلِمَةِ نُورِكَ وَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ وَ صَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ وَ فِكْرِى نُورَ الثَّبَاتِ وَ عَزْمِى نُورَ الْعِلْمِ وَ قُوَّتِى نُورَ الْعَمَلِ.

بحارالأنوار، ج ٩١، ص ٣٨، باب ٢٨ـ الاستشفاع بمحمد و آل محمد عليهم السلام...

أَسْأَلُكَ كَمَا خَلَقْتَهُ غَضّاً أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَ كَلِمَةِ نُورِكَ وَ وَالِدِ هُدَاةِ رَحْمَتِكَ وَ امْلَأْ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ وَ صَدْرِى نُورَ الْإِيمَانِ وَ فِكْرِى نُورَ الثَّبَاتِ وَ عَزْمِي نُورَ التَّوْفِيقِ وَ ذَكَائِى نُورَ الْعِلْمِ وَ قُوَّتِى نُورَ الْعَمَلِ وَ لِسَانِى نُورَ الصِّدْقِ وَ دِينِى نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ وَ بَصَرِى نُورَ الضِّيَاءِ وَ سَمْعِى نُورَ وَعْيِ الْحِكْمَةِ وَ مَوَدَّتِي نُورَ

الْمُوَالاَةِ لِمحَمَّدٍ وَ آلِهِ عليهم السلام وَ يَقِينِى قُوَّةَ الْبَرَاءَةِ .

بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۸۷، باب ۲ـ أصناف الناس فى العلم...

النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ.

تأويل الآيات الظاهرة، ص ۳۵۶.

عن أبى جعفر الباقر عليه السلام فىقوله كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ قال هو نور العلم فى صدر النبى صلى الله عليه و آله الْمِصْبَاحُ فِى زُجَاجَةٍ و الزجاجة صدر على عليه السلام صار علم النبى صلى الله عليه و آله إلى صدر على علم النبى عليا صلى الله عليه و آله علمه يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ نور العلم لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ لا يهودية و لا نصرانية يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ قال يكاد العالم من آل محمد يتكلم بالعلم قبل أن يسأل نُورٌ عَلى نُورٍ أى إمام مؤيد بنور العلم و الحكمة فى أثر إمام من آل محمد و ذلك من لدن آدم إلى أن تقوم الساعة فهؤلاء الأوصياء الذين جعلهم الله خلفاءه فى أرضه و حججه على خلقه لا تخلو الأرض فى كل عصر من واحد منهم .

الكافى، ج ۱، ص ۲۸، كتاب العقل و الجهل...

ح ۳۵ ـ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِى حَدِيثٍ طَوِيلٍ إِنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَ مَبْدَأَهَا وَ قُوَّتَهَا وَ عِمَارَتَهَا الَّتِى لَا يُنْتَفَعُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِهِ الْعَقْلُ الَّذِي جَعَلَهُ اللهُ زِينَةً لِخَلْقِهِ وَ نُوراً لَهُمْ فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَ أَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَ أَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ وَ أَنَّهُ الْبَاقِى وَ هُمُ الْفَانُونَ وَ اسْتَدَلُّوا بِعُقُولِهِمْ عَلَى مَا رَأَوْا مِنْ خَلْقِهِ مِنْ سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ وَ شَمْسِهِ وَ قَمَرِهِ وَ لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ بِأَنَّ لَهُ وَ لَهُمْ خَالِقاً وَ مُدَبِّراً لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزُولُ وَ عَرَفُوا بِهِ الْحَسَنَ مِنَ الْقَبِيحِ وَ أَنَّ الظُّلْمَةَ فِى الْجَهْلِ وَ أَنَّ النُّورَ فِى الْعِلْمِ فَهَذَا مَا دَلَّهُمْ عَلَيْهِ الْعَقْلُ.

بحارالأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴، باب ۷ـ آداب طلب العلم و أحكامه...

فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِى قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَ.

(۱۰۸*) قد إعتقلت حقيقة الحفظ مع نور العلم و العقل.

الكافى، ج ۱، ص ۲۵، كتاب العقل و الجهل...

ح ۲۳ ـ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام دِعَامَةُ الإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَ الْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَ الْفَهْمُ وَ الْحِفْظُ وَ الْعِلْمُ وَ بِالْعَقْلِ يَكْمُلُ وَ هُوَ دَلِيلُهُ وَ مُبْصِرُهُ وَ مِفْتَاحُ أَمْرِهِ فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ النُّورِ كَانَ عَالِماً حَافِظاً ذَاكِراً فَطِناً فَهِماً فَعَلِمَ بِذَلِكَ كَيْفَ وَ لِمَ وَ حَيْثُ وَ عَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ وَ مَنْ غَشَّهُ فَإِذَا عَرَفَ ذَلِكَ عَرَفَ مَجْرَاهُ وَ مَوْصُولَهُ وَ مَفْصُولَهُ وَ أَخْلَصَ الْوَحْدَانِيَّةَ لله وَ الإِقْرَارَ بِالطَّاعَةِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مُسْتَدْرِكاً لِمَا فَاتَ وَ وَارِداً عَلَى مَا هُوَ آتٍ يَعْرِفُ مَا هُوَ فِيهِ وَ لِأَيِّ شَيْءٍ هُوَ هَاهُنَا وَ مِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ وَ إِلَى مَا هُوَ صَائِرٌ وَ ذَلِكَ كُلُّهُ مِنْ تَأْيِيدِ الْعَقْلِ .

بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۱۰۹، باب ۹۱ـ جوامع مناقبه صلوات الله عليه...

قَالَ فَمَا الْحِفْظُ قَالَ هُوَ الَّذِى تُسَمِّيهِ الْعَرَبُ الْعَقْلَ لَمْ يُخْبِرْهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله بِشَيْءٍ قَطُّ إِلَّا حَفِظَهُ وَ لَا نَزَلَ عَلَيْهِ شَيْءٌ قَطُّ إِلَّا عَنَى بِهِ وَ لَا نَزَلَ مِنْ أَعَاجِيبِ السَّمَاءِ شَيْءٌ قَطُّ إِلَى الأَرْضِ إِلَّا سَأَلَ عَنْهُ حَتَّى نَزَلَ فِيهِ وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ وَ أَتَى يَوْماً بَابَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَ مَلَائِكَتُهُ يُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ وَ هُوَ وَاقِفٌ حَتَّى فَرَغُوا ثُمَّ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ يَا رَسُولَ الله سَلَّمَ عَلَيْكَ أَرْبَعُمِائَةِ مَلَكٍ وَ نَيِّفٍ قَالَ وَ مَا يُدْرِيكَ قَالَ حَفِظْتُ لُغَاتِهِمْ فَلَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ صلى الله عليه وآله مَلَكٌ إِلَّا بِلُغَةٍ غَيْرِ لُغَةِ صَاحِبِهِ.

بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۲۲۲، باب ۹۷.

وَ سَأَلَهُ نَصْرَانِيَّانِ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْحُبِّ وَ الْبُغْضِ وَ مَعْدِنُهُمَا وَاحِدٌ وَ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْحِفْظِ وَ النِّسْيَانِ وَ مَعْدِنُهُمَا وَاحِدٌ وَ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةِ وَ الرُّؤْيَا الْكَاذِبَةِ وَ مَعْدِنُهُمَا وَاحِدٌ فَأَشَارَ إِلَى عُمَرَ فَلَمَّا سَأَلَاهُ أَشَارَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَلَمَّا سَأَلَاهُ عَنِ الْحُبِّ وَ الْبُغْضِ قَالَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَلَقَ الأَرْوَاحَ قَبْلَ الأَجْسَادِ بِأَلْفَيْ عَامٍ فَأَسْكَنَهَا الْهَوَاءَ فَمَا تَعَارَفَ هُنَاكَ ائْتَلَفَ هَاهُنَا وَ مَا تَنَاكَرَ هُنَاكَ اخْتَلَفَ هَاهُنَا ثُمَّ سَأَلَاهُ عَنِ الْحِفْظِ وَ النِّسْيَانِ فَقَالَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَلَقَ ابْنَ آدَمَ وَ جَعَلَ لِقَلْبِهِ غَاشِيَةً فَمَهْمَا مَرَّ بِالْقَلْبِ وَ الْغَاشِيَةُ مُنْفَتِحَةٌ حَفِظَ وَ أَحْصَى وَ مَهْمَا مَرَّ بِالْقَلْبِ وَ الْغَاشِيَةُ مُنْطَبِقَةٌ لَمْ يَحْفَظْ وَ لَمْ يُحْصِ.

بحارالأنوار، ج ۵۸، ص ۳۰۲، باب ۴۷ـ ما به قوام بدن الإنسان...

ح ۸ ـ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام عِرْفَانُ الْمَرْءِ نَفْسَهُ أَنْ يَعْرِفَهَا بِأَرْبَعِ طَبَائِعَ وَ أَرْبَعِ دَعَائِمَ وَ

أَرْبَعَةِ أَرْكَانٍ وَ طَبَائِعُهُ الدَّمُ وَ الْمِرَّةُ وَ الرِّيحُ وَ الْبَلْغَمُ وَ دَعَائِمُهُ الْعَقْلُ وَ مِنَ الْعَقْلِ الْفِطْنَةُ وَ الْفَهْمُ وَ الْحِفْظُ وَ الْعِلْمُ وَ أَرْكَانُهُ النُّورُ وَ النَّارُ وَ الرُّوحُ وَ الْمَاءُ فَأَبْصَرَ وَ سَمِعَ وَ عَقَلَ بِالنُّورِ وَ أَكَلَ وَ شَرِبَ بِالنَّارِ وَ جَامَعَ وَ تَحَرَّكَ بِالرُّوحِ وَ وَجَدَ طَعْمَ الذَّوْقِ وَ الطُّعْمِ بِالْمَاءِ فَهَذَا تَأْسِيسُ صُورَتِهِ فَإِذَا كَانَ عَالِماً حَافِظاً ذَكِيّاً فَطِناً فَهِماً عَرَفَ فِی مَا هُوَ وَ مِنْ أَيْنَ تَأْتِيهِ الْأَشْيَاءُ وَ لِأَيِّ شَيْءٍ هُوَ هَاهُنَا وَ لِمَا هُوَ صَائِرٌ بِإِخْلَاصِ الْوَحْدَانِيَّةِ وَ الْإِقْرَارِ بِالطَّاعَةِ وَ قَدْ جَرَى فِيهِ النَّفْسُ وَ هِيَ حَارَّةٌ وَ تَجْرِی فِيهِ.

(۱۰۹*) تذكر الروايات بان الحواس تحسّ بالقلب (الروح) المنوّر بنور العقل و العلم:

بحارالأنوار، ج ۶، ص ۱۱۱، الفصل الثالث فی نوادر العلل و متفرقاتها...

ح ۶ ـ [المناقب لابن شهرآشوب] مِمَّا أَجَابَ الرِّضَا عليه السلام بِحَضْرَةِ الْمَأْمُونِ لِصَبَّاحِ بْنِ نَصْرٍ الْهِنْدِيِّ وَ عِمْرَانَ الصَّابِی عَنْ مَسَائِلِهِمَا قَالَ عِمْرَانُ الْعَيْنُ نُورٌ مُرَكَّبَةٌ أَمِ الرُّوحُ تُبْصِرُ الْأَشْيَاءَ مِنْ مَنْظَرِهَا قَالَ عليه السلام الْعَيْنُ شَحْمَةٌ وَ هُوَ الْبَيَاضُ وَ السَّوَادُ وَ النَّظَرُ لِلرُّوحِ دَلِيلُهُ أَنَّكَ تَنْظُرُ فِيهِ فَتَرَى صُورَتَكَ فِی وَسَطِهِ وَ الْإِنْسَانُ لَا يَرَى صُورَتَهُ إِلَّا فِی مَاءٍ أَوْ مِرْآةٍ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ قَالَ صَبَّاحٌ فَإِذَا عَمِيَتِ الْعَيْنُ كَيْفَ صَارَتِ الرُّوحُ قَائِمَةً وَ النَّظَرُ ذَاهِبٌ قَالَ كَالشَّمْسِ طَالِعَةً يَغْشَاهَا الظَّلَامُ قَالَا أَيْنَ تَذْهَبُ الرُّوحُ قَالَ أَيْنَ يَذْهَبُ الضَّوْءُ الطَّالِعُ مِنَ الْكُوَّةِ فِی الْبَيْتِ إِذَا سُدَّتِ الْكُوَّةُ قَالَ أَوْضِحْ لِی ذَلِكَ قَالَ الرُّوحُ مَسْكَنُهَا فِی الدِّمَاغِ وَ شُعَاعُهَا مُنْبَثٌّ فِی الْجَسَدِ بِمَنْزِلَةِ الشَّمْسِ دَارَتُهَا فِی السَّمَاءِ وَ شُعَاعُهَا مُنْبَسِطٌ عَلَى الْأَرْضِ فَإِذَا غَابَتِ الدَّارَةُ فَلَا شَمْسَ وَ إِذَا قُطِعَتِ الرَّأْسُ فَلَا رُوحَ.

بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۳۱۶، باب ۱۹ـ مناظرات الرضا عليه السلام.

وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ مَا أَوْجَدَتْكَ الْحَوَاسُّ فَهُوَ مَعْنًى مُدْرَكٌ لِلْحَوَاسِّ وَ كُلَّ حَاسَّةٍ تَدُلُّ عَلَى مَا جَعَلَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا فِی إِدْرَاكِهَا وَ الْفَهْمُ مِنَ الْقَلْبِ بِجَمِيعِ ذَلِكَ كُلِّهِ.

بحارالأنوار، ج ۵۸، ص ۲۴۹.

ح ۲ ـ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لِرَجُلٍ اعْلَمْ يَا فُلَانُ إِنَّ مَنْزِلَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِمَنْزِلَةِ الْإِمَامِ مِنَ النَّاسِ الْوَاجِبِ الطَّاعَةِ عَلَيْهِمْ أَ لَا تَرَى أَنَّ جَمِيعَ جَوَارِحِ

الْجَسَدِ شُرَطٌ لِلْقَلْبِ وَ تَرَاجِمَةٌ لَهُ مُؤَدِّيَةٌ عَنْهُ الْأُذُنَانِ وَ الْعَيْنَانِ وَ الْأَنْفُ وَ الْيَدَانِ وَ الرِّجْلَانِ وَ الْفَرْجُ فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا هَمَّ بِالنَّظَرِ فَتَحَ الرَّجُلُ عَيْنَيْهِ وَ إِذَا هَمَّ بِالِاسْتِمَاعِ حَرَّكَ أُذُنَيْهِ وَ فَتَحَ مَسَامِعَهُ فَسَمِعَ وَ إِذَا هَمَّ الْقَلْبُ بِالشَّمِّ اسْتَنْشَقَ بِأَنْفِهِ فَأَدَّى تِلْكَ الرَّائِحَةَ إِلَى الْقَلْبِ وَ إِذَا هَمَّ بِالنُّطْقِ تَكَلَّمَ بِاللِّسَانِ وَ إِذَا هَمَّ بِالْحَرَكَةِ سَعَتِ الرِّجْلَانِ وَ إِذَا هَمَّ بِالشَّهْوَةِ تَحَرَّكَ الذَّكَرُ فَهَذِهِ كُلُّهَا مُؤَدِّيَةٌ عَنِ الْقَلْبِ بِالتَّحْرِيكِ وَ كَذَا يَنْبَغِي لِلْإِمَامِ أَنْ يُطَاعَ لِلْأَمْرِ مِنْه .

بحارالأنوار، ج ٣، ص ١٦٧.

... فَسَيَأْتِيكَ مِنَ الدَّلَالَةِ مِنْ قِبَلِ نَفْسِكَ خَاصَّةً مَا يَسْتَبِينُ لَكَ أَنَّ الْحَوَاسَّ لَا تَعْرِفُ شَيْئاً إِلَّا بِالْقَلْبِ...(الى أن قال) قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي أَيُّ حَوَاسِّكَ قَرَّرَتْ عِلْمَ ذَلِكَ فِي قَلْبِكَ حَتَّى ذَكَرْتَهُ بَعْدَ مَا اسْتَيْقَظْتَ قَالَ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مَا دَخَلَتْ فِيهِ الْحَوَاسُّ قُلْتُ أَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَعْلَمَ حَيْثُ بَطَلَتِ الْحَوَاسُّ فِي هَذَا أَنَّ الَّذِي عَايَنَ تِلْكَ الْأَشْيَاءَ وَ حَفِظَهَا فِي مَنَامِكَ قَلْبُكَ الَّذِي جَعَلَ اللهُ فِيهِ الْعَقْلَ الَّذِي احْتَجَّ بِهِ عَلَى الْعِبَادِ؟... (إلى أن قال) قَالَ مَا يَرَى الْمُحْتَلِمُ فِي مَنَامِهِ شَيْئاً إِلَّا مَا كَانَتْ حَوَاسُّهُ دَلَّتْ عَلَيْهِ فِي الْيَقَظَةِ قُلْتُ مَا زِدْتَ عَلَى أَنْ قَوَّيْتَ مَقَالَتِي وَ زَعَمْتَ أَنَّ الْقَلْبَ يَعْقِلُ الْأَشْيَاءَ وَ يَعْرِفُهَا بَعْدَ ذَهَابِ الْحَوَاسِّ وَ مَوْتِهَا فَكَيْفَ أَنْكَرْتَ أَنَّ الْقَلْبَ يَعْرِفُ الْأَشْيَاءَ وَ هُوَ يَقْظَانُ مُجْتَمِعَةٌ لَهُ حَوَاسُّهُ وَ مَا الَّذِي عَرَّفَهُ إِيَّاهَا بَعْدَ مَوْتِ الْحَوَاسِّ وَ هُوَ لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ وَ لَكُنْتَ حَقِيقاً أَنْ لَا تُنْكِرَ لَهُ الْمَعْرِفَةَ وَ حَوَاسُّهُ حَيَّةٌ مُجْتَمِعَةٌ إِذَا أَقْرَرْتَ أَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَى الِامْرَأَةِ بَعْدَ ذَهَابِ حَوَاسِّهِ حَتَّى نَكَحَهَا وَ أَصَابَ لَذَّتَهُ مِنْهَا فَيَنْبَغِي لِمَنْ يَعْقِلُ حَيْثُ وَصَفَ الْقَلْبَ بِمَا وَصَفَهُ بِهِ مِنْ مَعْرِفَتِهِ بِالْأَشْيَاءِ وَ الْحَوَاسُّ ذَاهِبَةٌ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ الْقَلْبَ مُدَبِّرُ الْحَوَاسِّ وَ مَالِكُهَا وَ رَائِسُهَا وَ الْقَاضِي عَلَيْهَا فَإِنَّهُ مَا جَهِلَ الْإِنْسَانُ مِنْ شَيْءٍ فَمَا يَجْهَلُ أَنَّ الْيَدَ لَا تَقْدِرُ عَلَى الْعَيْنِ أَنْ تَقْلَعَهَا وَ لَا عَلَى اللِّسَانِ أَنْ تَقْطَعَهُ وَ أَنَّهُ لَيْسَ يَقْدِرُ شَيْءٌ مِنَ الْحَوَاسِّ أَنْ يَفْعَلَ بِشَيْءٍ مِنَ الْجَسَدِ شَيْئاً بِغَيْرِ إِذْنِ الْقَلْبِ وَ دَلَالَتِهِ وَ تَدْبِيرِهِ لِأَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ الْقَلْبَ مُدَبِّراً لِلْجَسَدِ بِهِ يَسْمَعُ وَ بِهِ يُبْصِرُ وَ هُوَ الْقَاضِي وَ الْأَمِيرُ عَلَيْهِ وَ لَا يَتَقَدَّمُ الْجَسَدُ إِنْ هُوَ تَأَخَّرَ وَ لَا يَتَأَخَّرُ إِنْ هُوَ تَقَدَّمَ وَ بِهِ سَمِعَتِ الْحَوَاسُّ وَ أَبْصَرَتْ إِنْ أَمَرَهَا ائْتَمَرَتْ وَ إِنْ نَهَاهَا انْتَهَتْ وَ بِهِ يَنْزِلُ الْفَرَحُ وَ الْحَزَنُ وَ بِهِ يَنْزِلُ الْأَلَمُ إِنْ فَسَدَ شَيْءٌ مِنَ الْحَوَاسِّ بَقِيَ عَلَى حَالِهِ وَ

إنْ فَسَدَ الْقَلْبُ ذَهَبَ جَمِيعاً حَتَّى لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ قَالَ لَقَدْ كُنْتُ أَظُنُّكَ لَا تَتَخَلَّصُ مِنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَ قَدْ جِئْتَ بِشَيْءٍ لَا أَقْدِرُ عَلَى رَدِّهِ.

مستدركات الباب التاسع عشر

(۱۱۰*) بينونة الصفتيّة لا العزليّة:

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۲۵۳، باب ۴ـ جوامع التوحيد...

ح ۷ ـ [الإحتجاج] وَ قَالَ عليه السلام فِی خُطْبَةٍ أُخْرَی دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَ وُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ وَ مَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ وَ تَوْحِيدُهُ تَمْيِيزُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ حُكْمُ التَّمْيِيزِ بَيْنُونَةُ صِفَةٍ لَا بَيْنُونَةُ عُزْلَةٍ إِنَّهُ رَبٌّ خَالِقٌ غَيْرُ مَرْبُوبٍ مَخْلُوقٍ مَا تُصُوِّرَ فَهُوَ بِخِلَافِهِ ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ لَيْسَ بِإِلَهٍ مَنْ عَرَفَ بِنَفْسِهِ هُوَ الدَّالُّ بِالدَّلِيلِ عَلَيْهِ وَ الْمُؤَدِّی بِالْمَعْرِفَةِ إِلَيْهِ .

(۱۱۱*) معرفة الرّب توجب الخوف حسب الروايات:

الكافی، ج ۲، ص ۶۸.

ح ۴ ـ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام مَنْ عَرَفَ اللهَ خَافَ اللهَ وَ مَنْ خَافَ اللهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا .

وسائل‌الشيعة، ج ۱۵، ص ۲۲۱.

ح ۲۰۳۲۷ ـ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ مِنْ أَلْفَاظِ رَسُولِ اللهِ صلی الله عليه و آله رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ .

تدعوا الروايات المؤمنين الی الخوف و الخشية و هی ملاك الايمان:

وسائل‌الشيعة، ج ۱۵، ص ۲۲۶.

ح ۲۰۳۴۱ ـ عَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ كَانَ فِيمَا نَاجَی اللهُ بِهِ مُوسَی عليه السلام أَنَّهُ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ

الْمُتَقَرِّبُونَ بِمِثْلِ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي وَ مَا تَعَبَّدَ لِيَ الْمُتَعَبِّدُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَنْ مَحَارِمِي وَ لَا تَزَيَّنَ لِيَ الْمُتَزَيِّنُونَ بِمِثْلِ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا عَمَّا يَهُمُّ الْغِنَى عَنْهُ فَقَالَ مُوسَى يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ فَمَا أَثَبْتَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ يَا مُوسَى أَمَّا الْمُتَقَرِّبُونَ لِي بِالْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي فَهُمْ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى لَا يَشْرَكُهُمْ فِيهِ أَحَدٌ وَ أَمَّا الْمُتَعَبِّدُونَ لِي بِالْوَرَعِ عَنْ مَحَارِمِي فَإِنِّي أُفَتِّشُ النَّاسَ عَنْ أَعْمَالِهِمْ وَ لَا أُفَتِّشُهُمْ حَيَاءً مِنْهُمْ وَ أَمَّا الْمُتَزَيِّنُونَ لِي بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا فَإِنِّي أُبِيحُهُمُ الْجَنَّةَ بِحَذَافِيرِهَا يَتَبَوَّءُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُونَ .

وسائل‌الشيعة، ج ١٥، ص ٢٢٨.

ح ٢٠٣٤٥ ـ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَطْرَةِ دُمُوعٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ مَخَافَةً مِنَ اللهِ لَا يُرَادُ بِهَا غَيْرُهُ .

مستدرك‌الوسائل، ج ١١، ص ٢٢٨، ١٤ ـ بَابُ وُجُوبِ الْخَوْفِ مِنَ اللهِ .

ح ١٢٨١٧ ج ١ـ زَيْدٌ النَّرْسِيُّ فِي أَصْلِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ مَنْ عَرَفَ اللهَ خَافَهُ وَ مَنْ خَافَ اللهَ حَثَّهُ الْخَوْفُ مِنَ اللهِ عَلَى الْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ وَ الْأَخْذِ بِتَأْدِيبِهِ فَبَشِّرِ الْمُطِيعِينَ الْمُتَأَدِّبِينَ بِأَدَبِ اللهِ وَ الْآخِذِينَ عَنِ اللهِ أَنَّهُ حَقٌّ عَلَى اللهِ أَنْ يُنْجِيَهُمْ مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ .

مستدرك‌الوسائل، ج ١١، ص ٢٢٩.

ح ١٢٨١٩ ـ ٣ ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ الْمُؤْمِنُ لَا يَخَافُ غَيْرَ اللهِ وَ لَا يَقُولُ عَلَيْهِ إِلَّا الْحَقَّ .

ح ١٢٨٢٠ ـ ٤ ـ وَ عَنْهُ عليه السلام قَالَ مَنْ عَرَفَ اللهَ خَافَ [الله] وَ مَنْ خَافَ [الله] سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا .

ح ١٢٨٢١ ـ ٥ ـ وَ عَنْهُ عليه السلام قَالَ مَنْ خَافَ اللهَ أَخَافَ [الله] مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ [الله] أَخَافَهُ [الله] مِنْ كُلِّ شَيْءٍ .

ح ١٢٨٢٢ ـ ٦ ـ وَ عَنْهُ عليه السلام قَالَ خَفِ اللهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ .

ح ١٢٨٣٠ ـ ١٤ ـ الْقُطْبُ الرَّاوَنْدِيُّ فِي لُبِّ اللُّبَابِ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ إِذَا اقْشَعَرَّ جِلْدُ الْمُؤْمِنِ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ تَحَاتَّتْ عَنْهُ خَطَايَاهُ .

وَ عَنْهُ صلى الله عليه وآله قَالَ أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللهِ أَشَدُّهُمْ خَشْيَةً لَه.

مستدرك‌الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۳۲.

ح ۱۲۸۳۳ ـ ۱۷ ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ فِي حَدِيثٍ كَفَى بِخَشْيَةِ اللهِ عِلْماً وَ كَفَى بِالاغْتِرَارِ بِاللهِ جَهْلًا إِلَى أَنْ قَالَ إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللهِ أَخْوَفُهُمْ لله وَ أَخْوَفَهُمْ لَهُ أَعْلَمُهُمْ بِهِ وَ أَعْلَمَهُمْ بِهِ أَزْهَدُهُمْ فِيهَا الْخَبَرَ.

مستدرك‌الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۳۳.

ح ۱۲۸۳۶ ـ ۲۰ ـ وَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فِي خَبَرِ الْمِعْرَاجِ أَنَّ اللهَ تَعَالَى قَالَ لَهُ يَا أَحْمَدُ مَا عَرَفَنِي عَبْدٌ (إِلَّا خَشَعَ لِي وَ مَا خَشَعَ لِي عَبْدٌ) إِلَّا خَشَعَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَى أَنْ قَالَ يَا أَحْمَدُ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَجِدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ فَجَوِّعْ نَفْسَكَ وَ أَلْزِمْ لِسَانَكَ الصَّمْتَ وَ أَلْزِمْ نَفْسَكَ خَشْيَةً وَ خَوْفاً فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ فَلَعَلَّكَ تَسْلَمُ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَأَنْتَ مِنَ الْهَالِكِينَ.

مستدرك‌الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۳۴.

ح ۱۲۸۳۷ ـ ۲۱ ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ فِيمَا كَتَبَهُ لِأَصْحَابِهِ وَ مَا الْعِلْمُ بِاللهِ وَ الْعَمَلُ إِلَّا إِلْفَانِ مُؤْتَلِفَانِ فَمَنْ عَرَفَ اللهَ خَافَهُ وَ حَثَّهُ الْخَوْفُ عَلَى الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللهِ وَ إِنَّ أَرْبَابَ الْعِلْمِ وَ أَتْبَاعَهُمُ الَّذِينَ عَرَفُوا اللهَ فَعَمِلُوا لَهُ وَ رَغِبُوا إِلَيْهِ وَ قَدْ قَالَ اللهُ إِنَّما يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ الْخَبَرَ.

ح ۱۲۸۴۳ ـ ۲۷ ـ عَوَالِي الآلِي، وَ فِي الْحَدِيثِ الصَّحِيحِ عَنْهُ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ سَبْعَةٌ فِي ظِلِّ اللهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ إِمَامٌ مُقْتَصِدٌ وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي طَاعَةِ اللهِ وَ عِبَادَتِهِ وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللهَ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ جَمَالٍ وَ مَنْصَبٍ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ح ۱۲۸۴۴ ـ ۲۸ ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَ شِيعَتُكُمْ مَعَكُمْ قَالَ نَعَمْ إِذَا هُمْ خَافُوا اللهَ وَ رَاقَبُوهُ وَ اتَّقَوْهُ وَ أَطَاعُوهُ وَ اتَّقَوُا الذُّنُوبَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ كَانُوا مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا الْخَبَرَ.

ح ۱۲۸۴۵ ـ ۲۹ ـ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ عَلِّمْنِي عَمَلًا يُحِبُّنِي اللهُ إِلَى أَنْ قَالَ قَالَ صلى الله عليه وآله إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُحِبَّكَ اللهُ فَخَفْهُ وَ اتَّقِهِ الْخَبَرَ.

(۱۱۲*) وحی الشیاطین إلی الإنسان:

بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۷۶.

ح ۳۱ ـ الْإِحْتِجَاجُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِيمَا سَأَلَ الزِّنْدِيقُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ فَمِنْ أَيْنَ يصل [أَصْلُ] الْكِهَانَةِ وَ مِنْ أَيْنَ يُخْبَرُ النَّاسُ بِمَا يَحْدُثُ قَالَ إِنَّ الْكِهَانَةَ كَانَتْ فِی الْجَاهِلِيَّةِ فِی كُلِّ حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ كَانَ الْكَاهِنُ بِمَنْزِلَةِ الْحَاكِمِ يَحْتَكِمُونَ إِلَيْهِ فِيمَا يَشْتَبِهُ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأُمُورِ بَيْنَهُمْ فَيُخْبِرُهُمْ بِأَشْيَاءَ تَحْدُثُ وَ ذَلِكَ فِی وُجُوهٍ شَتَّى مِنْ فِرَاسَةِ الْعَيْنِ وَ ذَكَاءِ الْقَلْبِ وَ وَسْوَسَةِ النَّفْسِ وَ فِطْنَةِ الرُّوحِ مَعَ قَذْفٍ فِی قَلْبِهِ لِأَنَّ مَا يَحْدُثُ فِی الْأَرْضِ مِنَ الْحَوَادِثِ الظَّاهِرَةِ فَذَلِكَ يَعْلَمُ الشَّيْطَانُ وَ يُؤَدِّيهِ إِلَى الْكَاهِنِ وَ يُخْبِرُهُ بِمَا يَحْدُثُ فِی الْمَنَازِلِ وَ الْأَطْرَافِ وَ أَمَّا أَخْبَارُ السَّمَاءِ فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ كَانَتْ تَقْعُدُ مَقَاعِدَ اسْتِرَاقِ السَّمْعِ إِذْ ذَاكَ وَ هِيَ لَا تُحْجَبُ وَ لَا تُرْجَمُ بِالنُّجُومِ وَ إِنَّمَا مُنِعَتْ مِنِ اسْتِرَاقِ السَّمْعِ لِئَلَّا يَقَعَ فِي الْأَرْضِ سَبَبٌ يُشَاكِلُ الْوَحْيَ مِنْ خَبَرِ السَّمَاءِ وَ لُبِّسَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ مَا جَاءَهُمْ عَنِ اللهِ لِإِثْبَاتِ الْحُجَّةِ وَ نَفْيِ الشُّبَهِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ يَسْتَرِقُ الْكَلِمَةَ الْوَاحِدَةَ مِنْ خَبَرِ السَّمَاءِ بِمَا يَحْدُثُ مِنَ اللهِ فِی خَلْقِهِ فَيَخْتَطِفُهَا ثُمَّ يَهْبِطُ بِهَا إِلَى الْأَرْضِ فَيَقْذِفُهَا إِلَى الْكَاهِنِ فَإِذَا قَدْ زَادَ كَلِمَاتٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيَخْتَلِطُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ فَمَا أَصَابَ الْكَاهِنُ مِنْ خَبَرٍ مِمَّا كَانَ يُخْبِرُ بِهِ فَهُوَ مَا أَدَّاهُ إِلَيْهِ شَيْطَانُهُ مِمَّا سَمِعَهُ وَ مَا أَخْطَأَ فِيهِ فَهُوَ مِنْ بَاطِلِ مَا زَادَ فِيهِ فَمُذْ مُنِعَتِ الشَّيَاطِينُ عَنِ اسْتِرَاقِ السَّمْعِ انْقَطَعَتِ الْكِهَانَةُ وَ الْيَوْمَ إِنَّمَا تُؤَدِّی الشَّيَاطِينُ إِلَى كُهَّانِهَا أَخْبَاراً لِلنَّاسِ مِمَّا يَتَحَدَّثُونَ بِهِ وَ مَا يُحَدِّثُونَهُ وَ الشَّيَاطِينُ تُؤَدِّی إِلَى الشَّيَاطِينِ مَا يَحْدُثُ فِی الْبُعْدِ مِنَ الْحَوَادِثِ مِنْ سَارِقٍ سَرَقَ وَ مَنْ قَاتِلٍ قَتَلَ وَ مِنْ غَائِبٍ غَابَ وَ هُمْ بِمَنْزِلَةِ النَّاسِ أَيْضاً صَدُوقٌ وَ كَذُوبٌ فَقَالَ كَيْفَ صَعِدَتِ الشَّيَاطِينُ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُمْ أَمْثَالُ النَّاسِ فِی الْخِلْقَةِ وَ الْكَثَافَةِ وَ قَدْ كَانُوا يَبْنُونَ لِسُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليه السلام مِنَ الْبِنَاءِ مَا يَعْجِزُ عَنْهُ وُلْدُ آدَمَ قَالَ غُلِّظُوا لِسُلَيْمَانَ كَمَا سُخِّرُوا وَ هُمْ خَلْقٌ رَقِيقٌ غِذَاؤُهُمُ التَّنَسُّمُ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ صُعُودُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ لِاسْتِرَاقِ السَّمْعِ وَ لَا يَقْدِرُ الْجِسْمُ الْكَثِيفُ عَلَى الِارْتِقَاءِ إِلَيْهَا إِلَّا بِسُلَّمٍ أَوْ سَبَبٍ.

بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۱۴۲.

وَ فِی الْحَدِيثِ أَيْضاً إِذَا وُلِدَ الْمَوْلُودُ لِبَنِی آدَمَ قَرَنَ إِبْلِيسُ بِهِ شَيْطَاناً وَ قَرَنَ اللهُ بِهِ

مَلَكاً فَالشَّيْطَانُ جَاثِمٌ عَلَى أُذُنِ قَلْبِهِ الْأَيْسَرِ وَ الْمَلَكُ قَائِمٌ عَلَى أُذُنِ قَلْبِهِ الْأَيْمَنِ فَهُمَا يَدْعُوَانِهِ .

بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۱۵۰.

وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَيْضاً أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ يَلْقَى بَعْضُهُمْ بَعْضاً فَيُلْقِي إِلَيْهِ مَا يُغْوَى بِهِ الْخَلْقَ حَتَّى يَتَعَلَّمَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ .

وَ فِي الْخِصَالِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَنْ تَصَدَّى بِالْإِثْمِ أَعْشَى عَنْ ذِكْرِ اللهِ تَعَالَى وَ مَنْ تَرَكَ الْأَخْذَ عَمَّنْ أَمَرَ اللهُ بِطَاعَتِهِ قَيَّضَ لَهُ شَيْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ.

بحارالأنوار، ج ۱۴، ص ۴۵۴، باب ۳۱ـ ما ورد بلفظ نبی من الأنبیاء و...

ح ۱ـ [تفسير القمى] الرِّبِّيُّونَ الْجُمُوعُ الْكَثِيرَةُ وَ الرِّبَّةُ الْوَاحِدَةُ عَشَرَةُ آلَافٍ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ مِنْ قَتْلِ نَبِيِّهِمْ وَ إِسْرافَنا فِي أَمْرِنا يَعْنُونَ خَطَايَاهُمْ وَ كَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ يَعْنِي مَا بَعَثَ اللهُ نَبِيّاً إِلَّا وَ فِي أُمَّتِهِ شَيَاطِينُ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ أَيْ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَا تُؤْمِنُوا بِزُخْرُفِ الْقَوْلِ غُرُوراً فَهَذَا وَحْيُ كَذِبٍ قَوْلُهُ فَجاءَها بَأْسُنا بَياتاً أَيْ عَذَاباً بِاللَّيْلِ أَوْ هُمْ قائِلُونَ يَعْنِي وَقْتَ الْقَيْلُولَةِ نِصْفَ النَّهَارِ .

بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۲۷۶، باب ۱۱.

يَا كُمَيْلُ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَرِيمٌ حَلِيمٌ عَظِيمٌ رَحِيمٌ دَلَّنَا عَلَى أَخْلَاقِهِ وَ أَمَرَنَا بِالْأَخْذِ بِهَا وَ حَمَلَ النَّاسَ عَلَيْهَا فَقَدْ أَدَّيْنَاهَا غَيْرَ مُخْتَلِفِينَ وَ أَرْسَلْنَاهَا غَيْرَ مُنَافِقِينَ وَ صَدَّقْنَاهَا غَيْرَ مُكَذِّبِينَ وَ قَبِلْنَاهَا غَيْرَ مُرْتَابِينَ لَمْ يَكُنْ لَنَا وَ اللهِ شَيَاطِينُ نُوحِي إِلَيْهَا وَ تُوحِي إِلَيْنَا كَمَا وَصَفَ اللهُ تَعَالَى قَوْماً ذَكَرَهُمُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَسْمَائِهِمْ فِي كِتَابِهِ لَوْ قُرِئَ كَمَا أُنْزِلَ شَياطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً يَا كُمَيْلُ الْوَيْلُ لَهُمْ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً.

بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۱۶، باب ۱۲۸.

وَ أَمَّا وَحْيُ الْكَذِبِ فَقَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَياطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ.

الصراط المستقيم، ج ۳، ص ۴۰، النوع الثالث فی عثمان...

قال أبو حمزة قال الصادق عليه السلام ما بعث الله نبيا إلا و فی زمانه شيطانا يؤذيانه و

يضلان الناس من بعده و صاحبا محمد حبتر و دلام و نحوه عن الباقر عليه السلام و تلا وَ كَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا الآية .

الكافی، ج ۸، ص ۱۴۵، حديث محاسبة النفس...

ح ۱۱۸ ـ ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ حَنَانٍ وَ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَا زُرَارَةُ إِنَّهُ إِنَّمَا صَمَدَ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ فَأَمَّا الْآخَرُونَ فَقَدْ فَرَغَ مِنْهُمْ .

بحارالأنوار ج ۱۱، ص ۱۵۳، باب ۲ـ سجود الملائكة و معناه...

ح ۲۷ ـ [تفسير القمى] ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ الْآيَةَ أَمَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ فَهُوَ مِنْ قِبَلِ الْآخِرَةِ لَأُخْبِرَنَّهُمْ أَنَّهُ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ وَ لَا نُشُورَ وَ أَمَّا خَلْفَهُمْ يَقُولُ مِنْ قِبَلِ دُنْيَاهُمْ آمُرُهُمْ بِجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَ آمُرُهُمْ أَنْ لَا يَصِلُوا فِي أَمْوَالِهِمْ رَحِماً وَ لَا يُعْطُوا مِنْهُ حَقّاً وَ آمُرُهُمْ أَنْ لَا يُنْفِقُوا عَلَى ذَرَارِيِّهِمْ وَ أُخَوِّفُهُمْ عَلَى الضَّيْعَةِ وَ أَمَّا عَنْ أَيْمَانِهِمْ يَقُولُ مِنْ قِبَلِ دِينِهِمْ فَإِنْ كَانُوا عَلَى ضَلَالَةٍ زَيَّنْتُهَا لَهُمْ وَ إِنْ كَانُوا عَلَى الْهُدَى أَخْرَجْتُهُمْ مِنْهُ وَ أَمَّا عَنْ شَمَائِلِهِمْ يَقُولُ مِنْ قِبَلِ اللَّذَّاتِ وَ الشَّهَوَاتِ يَقُولُ اللهُ وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ قَوْلُهُ اخْرُجْ مِنْها مَذْؤُماً مَدْحُوراً فَالْمَذْءُومُ الْمَعِيبُ وَ الْمَدْحُورُ الْمُقْصَى أَيْ مُلْقًى فِي جَهَنَّمَ .

بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۱۵۲، باب ۳ـ إبليس لعنه الله و قصصه...

وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ مَعْنَاهُ أُهَوِّنُ عَلَيْهِمْ أَمْرَ الْآخِرَةِ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ آمُرُهُمْ بِجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَ الْبُخْلِ بِهَا عَنِ الْحُقُوقِ لِتَبْقَى لِوَرَثَتِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ أُفْسِدُ عَلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِمْ بِتَزْيِينِ الضَّلَالَةِ وَ تَحْسِينِ الشُّبْهَةِ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ بِتَحْبِيبِ اللَّذَّاتِ إِلَيْهِمْ وَ تَغْلِيبِ الشَّهَوَاتِ عَلَى قُلُوبِهِمْ .

بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۱۰۷، باب ۵ـ وصية النبى صلى الله عليه و آله.

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ اتَّخِذِ الشَّيْطَانَ عَدُوّاً فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى يَقُولُ إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا وَ يَقُولُ عَنْ إِبْلِيسَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ .

بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۱۹۴.

مَا رُوِيَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله إِنَّ الشَّيْطَانَ وَاضِعٌ خَطْمَهُ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ فَإِذَا ذَكَرَ اللهَ سُبْحَانَهُ خَنَسَ وَ إِنْ نَسِيَ الْتَقَمَ قَلْبَهُ فَذَلِكَ الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ.

وَ رَوَى الْعَيَّاشِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لِقَلْبِهِ فِي صَدْرِهِ أُذُنَانِ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكُ وَ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ فَيُؤَيِّدُ اللهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلَكِ وَ هُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.

بحارالأنوار، ج ٦٠، ص ٢٠٥.

ح ٣٤- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ مَا مِنْ قَلْبٍ إِلَّا وَ لَهُ أُذُنَانِ عَلَى أَحَدِهِمَا مَلَكٌ مُرْشِدٌ وَ عَلَى الْأُخْرَى شَيْطَانٌ مُفْتِنٌ هَذَا يَأْمُرُهُ وَ هَذَا يَزْجُرُهُ الشَّيْطَانُ يَأْمُرُهُ بِالْمَعَاصِي وَ الْمَلَكُ يَزْجُرُهُ عَنْهَا وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.

ح ٣٥- وَ مِنْهُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ لِلْقَلْبِ أُذُنَيْنِ فَإِذَا هَمَّ الْعَبْدُ بِذَنْبٍ قَالَ لَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ لَا تَفْعَلْ وَ قَالَ لَهُ الشَّيْطَانُ افْعَلْ وَ إِذَا كَانَ عَلَى بَطْنِهَا نُزِعَ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ.

بحارالأنوار، ج ٦٠، ص ٢٤٦.

ح ٩٩- التَّفْسِيرُ، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ وَ إِنَّمَا هُوَ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ اسْمُ الشَّيْطَانِ فِي صُدُورِ النَّاسِ يُوَسْوِسُ فِيهَا وَ يُؤْيِسُهُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَ يَعِدُهُمُ الْفَقْرَ وَ يَحْمِلُهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي وَ الْفَوَاحِشِ وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام مَا مِنْ قَلْبٍ إِلَّا وَ لَهُ أُذُنَانِ عَلَى أَحَدِهِمَا مَلَكٌ مُرْشِدٌ وَ عَلَى الْآخَرِ شَيْطَانٌ مُفْتِرٌ هَذَا يَأْمُرُهُ وَ ذَا يَزْجُرُهُ كَذَلِكَ مِنَ النَّاسِ شَيْطَانٌ يَحْمِلُ النَّاسَ عَلَى الْمَعَاصِي كَمَا يَحْمِلُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْجِنِّ.

الكافى، ج ١، ص ٢٥٢، باب فى شأن إنا أنزلناه فى ليلة القدر.

ح ٩- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لَمَا تَرَوْنَ مَنْ بَعَثَهُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلشَّقَاءِ عَلَى أَهْلِ الضَّلَالَةِ مِنْ أَجْنَادِ الشَّيَاطِينِ وَ أَزْوَاجِهِمْ أَكْثَرُ مِمَّا تَرَوْنَ خَلِيفَةَ اللهِ الَّذِي بَعَثَهُ لِلْعَدْلِ وَ

الصَّوَابِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ قِيلَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ وَ كَيْفَ يَكُونُ شَيْءٌ أَكْثَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ قَالَ كَمَا شَاءَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ السَّائِلُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ إِنِّي لَوْ حَدَّثْتُ بَعْضَ الشِّيعَةِ بِهَذَا الْحَدِيثِ لَأَنْكَرُوهُ قَالَ كَيْفَ يُنْكِرُونَهُ قَالَ يَقُولُونَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ عليهم السلام أَكْثَرُ مِنَ الشَّيَاطِينِ قَالَ صَدَقْتَ افْهَمْ عَنِّي مَا أَقُولُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ يَوْمٍ وَ لَا لَيْلَةٍ إِلَّا وَ جَمِيعُ الْجِنِّ وَ الشَّيَاطِينِ تَزُورُ أَئِمَّةَ الضَّلَالَةِ وَ يَزُورُ إِمَامَ الْهُدَى عَدَدُهُمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ حَتَّى إِذَا أَتَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ فَيَهْبِطُ فِيهَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ خَلَقَ اللهُ أَوْ قَالَ قَيَّضَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الشَّيَاطِينِ بِعَدَدِهِمْ ثُمَّ زَارُوا وَلِيَّ الضَّلَالَةِ فَأَتَوْهُ بِالْإِفْكِ وَ الْكَذِبِ حَتَّى لَعَلَّهُ يُصْبِحُ فَيَقُولُ رَأَيْتُ كَذَا وَ كَذَا فَلَوْ سَأَلَ وَلِيَّ الْأَمْرِ عَنْ ذَلِكَ لَقَالَ رَأَيْتَ شَيْطَاناً أَخْبَرَكَ بِكَذَا وَ كَذَا حَتَّى يُفَسِّرَ لَهُ تَفْسِيراً وَ يُعْلِمَهُ الضَّلَالَةَ الَّتِي هُوَ عَلَيْهَا وَ ايْمُ اللهِ إِنَّ مَنْ صَدَّقَ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ لَيَعْلَمُ أَنَّهَا لَنَا خَاصَّةً لِقَوْلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله لِعَلِيٍّ عليه السلام حِينَ دَنَا مَوْتُهُ هَذَا وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي فَإِنْ أَطَعْتُمُوهُ رَشَدْتُمْ وَ لَكِنْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِمَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مُنْكِرٌ وَ مَنْ آمَنَ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ مِمَّنْ عَلَى غَيْرِ رَأْيِنَا فَإِنَّهُ لَا يَسَعُهُ فِي الصِّدْقِ إِلَّا أَنْ يَقُولَ إِنَّهَا لَنَا وَ مَنْ لَمْ يَقُلْ فَإِنَّهُ كَاذِبٌ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُنَزِّلَ الْأَمْرَ مَعَ الرُّوحِ وَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى كَافِرٍ فَاسِقٍ فَإِنْ قَالَ إِنَّهُ يُنَزِّلُ إِلَى الْخَلِيفَةِ الَّذِي هُوَ عَلَيْهَا فَلَيْسَ قَوْلُهُمْ ذَلِكَ بِشَيْءٍ وَ إِنْ قَالُوا إِنَّهُ لَيْسَ يُنَزِّلُ إِلَى أَحَدٍ فَلَا يَكُونُ أَنْ يُنَزَّلَ شَيْءٌ إِلَى غَيْرِ شَيْءٍ وَ إِنْ قَالُوا وَ سَيَقُولُونَ لَيْسَ هَذَا بِشَيْءٍ فَقَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيداً .

وسائل‌الشيعة، ج ۶، ص ۱۹۷، ۱۴ـ باب استحباب الاستعاذة ...

ح ۷۷۱۹ـ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ قَالَ أَمَّا قَوْلُهُ الَّذِي نَدَبَكَ اللهُ إِلَيْهِ وَ أَمَرَكَ بِهِ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ أَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ إِنَّ قَوْلَهُ أَعُوذُ بِاللهِ أَيْ أَمْتَنِعُ بِاللهِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ الِاسْتِعَاذَةُ هِيَ مَا قَدْ أَمَرَ اللهُ بِهِ عِبَادَهُ عِنْدَ قِرَاءَتِهِمُ الْقُرْآنَ بِقَوْلِهِ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ مَنْ تَأَدَّبَ بِأَدَبِ اللهِ أَدَّاهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ ثُمَّ ذَكَرَ حَدِيثاً طَوِيلًا عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ فِيهِ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ لَا يُصِيبَكَ شَرُّهُمْ وَ لَا يَبْدَأَكَ مَكْرُوهُهُمْ فَقُلْ إِذَا أَصْبَحْتَ أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنَّ اللهَ يُعِيذُكَ مِنْ شَرِّهِمْ .

تفسير القمی، ج ۱، ص ۲۱۴.

ح ۶ ـ و حدثنی أبی عن الحسين بن سعيد عن بعض رجاله عن أبی عبد الله عليه السلام

قال ما بعث الله نبيا إلا و فى أمته شيطانان يؤذيانه و يضلان الناس بعده فأما صاحبا نوح فقنطيفوص [فغنطيغوص] و خرام، و أما صاحبا إبراهيم فمكثل [مكيل] و رزام، و أما صاحبا موسى فالسامرى و مرعقيبا [مرعتيبا] و أما صاحبا عيسى فبولس [يرليس يرليش] و مريتون [مريبون] و أما صاحبا محمدﷺ فحبتر [جبتر] و زريق [زلام].

(١١٣*) سورة الشعراء، الآيات ٢٢١ ـ ٢٢٣.

و اما ما حصلنا عليه فى الجوامع الروائيّة حول هذه الآيات:

البرهان فى تفسير القرآن، ج ۴، ص ١٩۴.

قوله تعالى: هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطِينُ تَنَزَّلُ عَلى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ.

ح ١ـ ٧٩۶۶ـ عن أبى عبد اللهعليه السلام، فى قول الله عز و جل: هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطِينُ تَنَزَّلُ عَلى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ، قال:»هم سبعة: المغيرة، و بنان، و صائد، و حمزة بن عمارة البربرى، و الحارث الشامى، و عبد الله بن الحارث، و ابن الخطاب.

(١١۴*) سورة الأنعام، الآيتان ١١٢ و١١٣؛

و اما ما حصلنا عليه فى الجوامع الروائية حول هذه الآيات:

بحارالأنوار، ج ۶٠، ص ۶٩، باب ٢ـ حقيقة الجن و أحوالهم...

ح ١٠ـ تَفْسِيرُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ كَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَياطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ الْآيَةَ قَالَ يَعْنِي مَا بَعَثَ اللهُ نَبِيّاً إِلَّا وَ فِى أُمَّتِهِ شَيَاطِينُ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِى بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ أَيْ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَا تُؤْمِنُوا بِزُخْرُفِ الْقَوْلِ غُرُوراً فَهَذَا وَحْيُ كَذِبٍ.

بحارالأنوار، ج ٩٠، ص ١٢۴، باب ١٢٩ـ احتجاجات أمير المؤمنينعليه السلام.

وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَهُ مِنَ الْخِطَابِ الدَّالِّ عَلَى تَهْجِينِ النَّبِيِّﷺ وَ الْإِزْرَاءِ بِهِ وَ التَّأْنِيبِ لَهُ مَعَ مَا أَظْهَرَهُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِى كِتَابِهِ مِنْ تَفْضِيلِهِ إِيَّاهُ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ فَلِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُشْرِكِينَ كَمَا قَالَ فِي كِتَابِهِ وَ بِحَسَبِ جَلَالَةِ مَنْزِلَةِ نَبِيِّنَاﷺ عِنْدَ رَبِّهِ كَذَلِكَ عَظُمَ مِحْنَتُهُ لِعَدُوِّهِ وَ الَّذِى عَادَ مِنْهُ فِى حَالِ شِقَاقِهِ

وَ نِفاقِهِ وَ كُلِّ أَذى وَ مَشَقَّةٍ لِدَفْعِ نُبُوَّتِهِ وَ تَكْذِيبِهِ إِيَّاهُ وَ سَعْيِهِ فِى مَكارِهِهِ وَ قَصْدِهِ لِنَقْضِ كُلِّ مَا أَبْرَمَهُ وَ اجْتِهَادِهِ وَ مَنْ مَالَأَهُ عَلَى كُفْرِهِ وَ فَسَادِهِ وَ نِفَاقِهِ وَ إِلْحَادِهِ فِى إِبْطَالِ دَعْوَاهُ وَ تَغْيِيرِ مِلَّتِهِ وَ مُخَالَفَةِ سُنَّتِهِ وَ لَمْ يَرَ شَيْئاً أَبْلَغَ فِى تَمَامِ كَيْدِهِ مِنْ تَنْفِيرِهِمْ مِنْ مُوَالاةِ وَصِيِّهِ وَ إِيحَاشِهِمْ مِنْهُ وَ صَدِّهِمْ عَنْهُ وَ إِغْرَائِهِمْ بِعَدَاوَتِهِ وَ الْقَصْدِ لِتَغْيِيرِ الْكِتَابِ الَّذِى جَاءَ بِهِ وَ إِسْقَاطِ مَا فِيهِ مِنْ فَضْلِ ذَوِى الْفَضْلِ وَ كُفْرِ ذَوِى الْكُفْرِ مِنْهُ وَ مِمَّنْ وَافَقَهُ عَلَى ظُلْمِهِ وَ بَغْيِهِ وَ شِرْكِهِ وَ لَقَدْ عَلِمَ اللهُ ذٰلِكَ مِنْهُمْ فَقَالَ إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِى آياتِنا لا يَخْفَوْنَ عَلَيْنا وَ قَالَ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلامَ اللهِ وَ لَقَدْ أَحْضَرُوا الْكِتَابَ كَمَلاً .

بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۲۷۰، باب ۱۰ــ نفى الغلو فى النبى و الأئمة عليهم السلام.

ح ۱۶ــ [الخصال] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطِينُ تَنَزَّلُ عَلى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ قَالَ هُمْ سَبْعَةٌ الْمُغِيرَةُ وَ بَيَانٌ وَ صَائِدٌ وَ حَمْزَةُ بْنُ عُمَارَةَ الْبَرْبَرِيُّ وَ الْحَارِثُ الشَّامِيُّ وَ عَبْدُ اللهِ بْنُ الْحَارِثِ وَ أَبُو الْخَطَّابِ .

(۱۱۵*) سورة الأعراف، الآية ۱۷؛

و اما ما حصلنا عليه فى الجوامع الروائية حول هذه الآية:

الكافى، ج ۸، ص ۱۴۵، حديث محاسبة النفس...

ح ۱۱۸ــ ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ حَنَانٍ وَ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَا زُرَارَةُ إِنَّهُ إِنَّمَا صَمَدَ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ فَأَمَّا الْآخَرُونَ فَقَدْ فَرَغَ مِنْهُمْ .

بحارالأنوار، ج ۱۱، ص ۱۴۱، باب ۲.

ح ۷ــ [تفسير القمى] خَلَقَ اللهُ آدَمَ فَبَقِيَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مُصَوَّراً وَ كَانَ يَمُرُّ بِهِ إِبْلِيسُ اللَّعِينُ فَيَقُولُ لِأَمْرٍ مَا خُلِقْتَ فَقَالَ الْعَالِمُ عليه السلام فَقَالَ إِبْلِيسُ لَئِنْ أَمَرَنِيَ اللهُ بِالسُّجُودِ لِهٰذَا لَعَصَيْتُهُ قَالَ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ فَلَمَّا بَلَغَتْ فِيهِ الرُّوحُ إِلَى دِمَاغِهِ عَطَسَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ فَقَالَ اللهُ لَهُ يَرْحَمُكَ اللهُ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَبَقَتْ لَهُ مِنَ اللهِ الرَّحْمَةُ ثُمَّ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا لَهُ فَأَخْرَجَ إِبْلِيسُ

مَا كَانَ فِى قَلْبِهِ مِنَ الْحَسَدِ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ ما مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ فَ قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِى مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام فَأَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ وَ اسْتَكْبَرَ وَ الاسْتِكْبَارُ هُوَ أَوَّلُ مَعْصِيَةٍ عُصِيَ اللهُ بِهَا قَالَ فَقَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ أَعْفِنِي مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ وَ أَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْبُدْكَهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ فَقَالَ اللهُ لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أُعْبَدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِى إِلى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ فَكَيْفَ وَ أَنْتَ الْعَدْلُ الَّذِى لَا تَجُورُ فَثَوَابُ عَمَلِى بَطَلَ قَالَ لَا وَ لَكِنْ سَلْنِى مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا مَا شِئْتَ ثَوَاباً لِعَمَلِكَ أُعْطِكَ فَأَوَّلُ مَا سَأَلَ الْبَقَاءَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ فَقَالَ اللهُ قَدْ أَعْطَيْتُكَ قَالَ سَلِّطْنِى عَلَى وُلْدِ آدَمَ قَالَ سَلَّطْتُكَ قَالَ أَجْرِنِى فِيهِمْ مُجْرَى الدَّمِ فِى الْعُرُوقِ قَالَ قَدْ أَجْرَيْتُكَ قَالَ لَا يُولَدُ لَهُمْ وَاحِدٌ إِلَّا وُلِدَ لِيَ اثْنَانِ وَ أَرَاهُمْ وَ لَا يَرَوْنِي وَ أَتَصَوَّرُ لَهُمْ فِي كُلِّ صُورَةٍ شِئْتُ فَقَالَ قَدْ أَعْطَيْتُكَ قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِى قَالَ قَدْ جَعَلْتُ لَكَ وَ لِذُرِّيَّتِكَ صُدُورَهُمْ أَوْطَاناً قَالَ رَبِّ حَسْبِى قَالَ إِبْلِيسُ عِنْدَ ذَلِكَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ.

بحارالأنوار، ج ۱۱، ص ۱۵۳، باب ۲.

ح ۲۷ـ [تفسير القمى] ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ الْآيَةَ أَمَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ فَهُوَ مِنْ قِبَلِ الْآخِرَةِ لَأُخْبِرَنَّهُمْ أَنَّهُ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ وَ لَا نُشُورَ وَ أَمَّا خَلْفَهُمْ يَقُولُ مِنْ قِبَلِ دُنْيَاهُمْ آمُرُهُمْ بِجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَ آمُرُهُمْ أَنْ لَا يَصِلُوا فِى أَمْوَالِهِمْ رَحِماً وَ لَا يُعْطُوا مِنْهُ حَقّاً وَ آمُرُهُمْ أَنْ لَا يُنْفِقُوا عَلَى ذَرَارِيِّهِمْ وَ أُخَوِّفُهُمْ عَلَى الضَّيْعَةِ وَ أَمَّا عَنْ أَيْمَانِهِمْ يَقُولُ مِنْ قِبَلِ دِينِهِمْ فَإِنْ كَانُوا عَلَى ضَلَالَةٍ زَيَّنْتُهَا لَهُمْ وَ إِنْ كَانُوا عَلَى الْهُدَى.

أَخْرَجْتُهُمْ مِنْهُ وَ أَمَّا عَنْ شَمَائِلِهِمْ يَقُولُ مِنْ قِبَلِ اللَّذَّاتِ وَ الشَّهَوَاتِ يَقُولُ اللهُ وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ قَوْلَهُ اخْرُجْ مِنْها مَذْؤُماً مَدْحُوراً فَالْمَذْءُومُ الْمَعِيبُ وَ الْمَدْحُورُ الْمُقْصَى أَيْ مُلْقًى فِي جَهَنَّمَ.

(۱۱۶*) تأثير المعاصى فى حبّ الأولياء عليهم السلام و بغضهم.

مستدرك‌الوسائل، ج ۴۱، ص ۳۳۶، باب ۱۱.

ح ۱۳۲۰۰ ـ ۶ ـ تفْسِيرُ الإمَام، ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ‌ﷺ يَا عِبَادَ اللهِ احْذَرُوا الانْهِمَاكَ فِى الْمَعَاصِى وَ التَّهَاوُنَ فَإِنَّ الْمَعَاصِيَ يَسْتَوْلِي بِهَا الْخِذْلَانُ عَلَى صَاحِبِهَا حَتَّى تُوقِعَهُ فِي رَدِّ وَلَايَةِ وَصِيِّ رَسُولِ اللهِ‌ﷺ وَ رَفْعِ نُبُوَّةِ نَبِيِّ اللهِ وَ لَا يَزَالُ أَيْضاً بِذَلِكَ حَتَّى تُوقِعَهُ فِى دَفْعِ تَوْحِيدِ اللهِ وَ الْإِلْحَادِ فِى دِينِ اللهِ .

بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۳۵۴.

ح ۶۱ـ [علل الشرائع] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ‌ؑ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ جُنَّةً حَتَّى يَعْمَلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً فَإِذَا عَمِلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً انْكَشَفَتْ عَنْهُ الْجُنَنُ فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ مِنَ الْحَفَظَةِ الَّذِينَ مَعَهُ يَا رَبَّنَا هَذَا عَبْدُكَ قَدِ انْكَشَفَتْ عَنْهُ الْجُنَنُ فَيُوحِي اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ أَنِ اسْتُرُوا عَبْدِي بِأَجْنِحَتِكُمْ فَتَسْتُرُهُ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا فَمَا يَدَعُ شَيْئاً مِنَ الْقَبِيحِ إِلَّا قَارَفَهُ حَتَّى يَتَمَدَّحُ إِلَى النَّاسِ بِفِعْلِهِ الْقَبِيحِ فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ هَذَا عَبْدُكَ مَا يَدَعُ شَيْئاً إِلَّا رَكِبَهُ وَ إِنَّا لَنَسْتَحْيِي مِمَّا يَصْنَعُ فَيُوحِي اللهُ إِلَيْهِمْ أَنِ ارْفَعُوا أَجْنِحَتَكُمْ عَنْهُ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ أَخَذَ فِى بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَهْتِكُ اللهُ سِتْرَهُ فِى السَّمَاءِ وَ يَسْتُرُهُ فِى الْأَرْضِ فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا عَبْدُكَ قَدْ بَقِيَ مَهْتُوكَ السِّتْرِ فَيُوحِي اللهُ إِلَيْهِمْ لَوْ كَانَ لِي فِيهِ حَاجَةٌ مَا أَمَرْتُكُمْ أَنْ تَرْفَعُوا أَجْنِحَتَكُمْ عَنْهُ .

مستدركات الباب العشرون

(١١٧*) المشية بالعلم على ما تدلّ الروايات:

بحارالأنوار، ج ٥، ص ١٠٢.

ح ٢٧- [التوحيد] الدَّقَّاقُ عَنِ الْكُلَيْنِيِّ عَنِ ابْنِ عَامِرٍ عَنِ الْمُعَلَّى قَالَ سُئِلَ الْعَالِمُ عليه السلام كَيْفَ عَلِمَ اللهُ قَالَ عَلِمَ وَ شَاءَ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى وَ أَمْضَى فَأَمْضَى مَا قَضَى وَ قَضَى مَا قَدَّرَ وَ قَدَّرَ مَا أَرَادَ فَبِعِلْمِهِ كَانَتِ الْمَشِيَّةُ وَ بِمَشِيَّتِهِ كَانَتِ الْإِرَادَةُ وَ بِإِرَادَتِهِ كَانَ التَّقْدِيرُ وَ بِتَقْدِيرِهِ كَانَ الْقَضَاءُ وَ بِقَضَائِهِ كَانَ الْإِمْضَاءُ فَالْعِلْمُ مُتَقَدِّمٌ عَلَى الْمَشِيَّةِ وَ الْمَشِيَّةُ ثَانِيَةٌ وَ الْإِرَادَةُ ثَالِثَةٌ وَ التَّقْدِيرُ وَاقِعٌ عَلَى الْقَضَاءِ بِالْإِمْضَاءِ فَلِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْبَدَاءُ فِيمَا عَلِمَ مَتَى شَاءَ وَ فِيمَا أَرَادَ لِتَقْدِيرِ الْأَشْيَاءِ فَإِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ بِالْإِمْضَاءِ فَلَا بَدَاءَ فَالْعِلْمُ بِالْمَعْلُومِ قَبْلَ كَوْنِهِ وَ الْمَشِيَّةُ فِي الْمُشَاءِ قَبْلَ عَيْنِهِ وَ الْإِرَادَةُ فِي الْمُرَادِ قَبْلَ قِيَامِهِ وَ التَّقْدِيرُ لِهَذِهِ الْمَعْلُومَاتِ قَبْلَ تَفْصِيلِهَا وَ تَوْصِيلِهَا عِيَاناً وَ قِيَاماً وَ الْقَضَاءُ بِالْإِمْضَاءِ هُوَ الْمُبْرَمُ مِنَ الْمَفْعُولَاتِ ذَوَاتِ الْأَجْسَامِ الْمُدْرَكَاتِ بِالْحَوَاسِّ مِنْ ذِي لَوْنٍ وَ رِيحٍ وَ وَزْنٍ وَ كَيْلٍ وَ مَا دَبَّ وَ دَرَجَ مِنْ إِنْسٍ وَ جِنٍّ وَ طَيْرٍ وَ سِبَاعٍ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ فَلِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِ الْبَدَاءُ مِمَّا لَا عَيْنَ لَهُ فَإِذَا وَقَعَ الْعَيْنُ الْمَفْهُومُ الْمُدْرَكُ فَلَا بَدَاءَ وَ اللهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ بِالْعِلْمِ عَلِمَ الْأَشْيَاءَ قَبْلَ كَوْنِهَا وَ بِالْمَشِيَّةِ عَرَفَ صِفَاتِهَا وَ حُدُودَهَا وَ أَنْشَأَهَا قَبْلَ إِظْهَارِهَا وَ بِالْإِرَادَةِ مَيَّزَ أَنْفُسَهَا فِي أَلْوَانِهَا وَ صِفَاتِهَا وَ حُدُودِهَا وَ بِالتَّقْدِيرِ قَدَّرَ أَقْوَاتَهَا وَ عَرَفَ أَوَّلَهَا وَ آخِرَهَا وَ بِالْقَضَاءِ أَبَانَ لِلنَّاسِ أَمَاكِنَهَا وَ دَلَّهُمْ عَلَيْهَا وَ بِالْإِمْضَاءِ شَرَحَ عِلَلَهَا وَ أَبَانَ أَمْرَهَا ذَلِكَ

مستدركات الباب الحادى و العشرون

(١١٨*) المشية و الارادة و التقدير فى الروايات:

بحار الانوار، ج ٥، ص ٩٦.

ح ٢٠ ـ وَ رُوِيَ أَنَّ الرَّجُلَ قَالَ فَمَا الْقَضَاءُ وَ الْقَدَرُ الَّذِي ذَكَرْتَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الْأَمْرُ بِالطَّاعَةِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّمْكِينُ مِنْ فِعْلِ الْحَسَنَةِ وَ تَرْكِ الْمَعْصِيَةِ وَ الْمَعُونَةُ عَلَى الْقُرْبَةِ إِلَيْهِ وَ الْخِذْلَانُ لِمَنْ عَصَاهُ وَ الْوَعْدُ وَ الْوَعِيدُ وَ التَّرْغِيبُ وَ التَّرْهِيبُ كُلُّ ذَلِكَ قَضَاءُ اللهِ فِي أَفْعَالِنَا وَ قَدَرُهُ لِأَعْمَالِنَا أَمَّا غَيْرُ ذَلِكَ فَلَا تَظُنَّهُ فَإِنَّ الظَّنَّ لَهُ مُحْبِطٌ لِلْأَعْمَالِ فَقَالَ الرَّجُلُ فَرَّجْتَ عَنِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَرَّجَ اللهُ عَنْكَ .

بحارالأنوار، ج ٥، ص ١٢٢ .

ح ٦٨ـ [المحاسن] أَبِي عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى قُلْتُ فَمَا مَعْنَى شَاءَ قَالَ ابْتِدَاءُ الْفِعْلِ قُلْتُ فَمَا مَعْنَى أَرَادَ قَالَ الثُّبُوتُ عَلَيْهِ قُلْتُ فَمَا مَعْنَى قَدَّرَ قَالَ تَقْدِيرُ الشَّيْءِ مِنْ طُولِهِ وَ عَرْضِهِ قُلْتُ فَمَا مَعْنَى قَضَى قَالَ إِذَا قَضَى أَمْضَاهُ فَذَلِكَ الَّذِي لَا مَرَدَّ لَهُ .

بحار الانوار، ج ٥، ص ١٢٢.

ح ٦٩ـ [المحاسن] أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام لِيُونُسَ مَوْلَى عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ يَا يُونُسُ لَا تَتَكَلَّمْ بِالْقَدَرِ قَالَ إِنِّي لَا أَتَكَلَّمُ بِالْقَدَرِ وَ لَكِنْ أَقُولُ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أَرَادَ اللهُ وَ شَاءَ وَ قَضَى وَ قَدَّرَ فَقَالَ لَيْسَ هَكَذَا أَقُولُ وَ

لَكِنْ أَقُولُ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى ثُمَّ قَالَ أَ تَدْرِي مَا الْمَشِيَّةُ فَقَالَ لَا فَقَالَ هَمُّهُ بِالشَّيْءِ أَ وَ تَدْرِي مَا أَرَادَ قَالَ لَا قَالَ إِتْمَامُهُ عَلَى الْمَشِيَّةِ فَقَالَ أَ وَ تَدْرِي مَا قَدَّرَ قَالَ لَا قَالَ هُوَ الْهَنْدَسَةُ مِنَ الطُّولِ وَ الْعَرْضِ وَ الْبَقَاءِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللهَ إِذَا شَاءَ شَيْئاً أَرَادَهُ وَ إِذَا أَرَادَ قَدَّرَهُ وَ إِذَا قَدَّرَهُ قَضَاهُ وَ إِذَا قَضَاهُ أَمْضَاهُ يَا يُونُسُ إِنَّ الْقَدَرِيَّةَ لَمْ يَقُولُوا بِقَوْلِ اللهِ وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ وَ لَا قَالُوا بِقَوْلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَمْدُ للهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللهُ وَ لَا قَالُوا بِقَوْلِ أَهْلِ النَّارِ رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْماً ضَالِّينَ وَ لَا قَالُوا بِقَوْلِ إِبْلِيسَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي وَ لَا قَالُوا بِقَوْلِ نُوحٍ وَ لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ثُمَّ قَالَ قَالَ اللهُ يَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِيَّتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ وَ بِقُوَّتِي أَدَّيْتَ إِلَيَّ فَرَائِضِي وَ بِنِعْمَتِي قَوِيتَ عَلَى مَعْصِيَتِي وَ جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً قَوِيّاً فَمَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنِّي وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ ذَلِكَ أَنِّي لَا أُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ ثُمَّ قَالَ قَدْ نَظَمْتُ لَكَ كُلَّ شَيْءٍ تُرِيدُهُ.

بحارالانوار، ج ۵، ص ۹۶.

ح ۷۵ـ الدُّرَّةُ الْبَاهِرَةُ، قَالَ الرِّضَا عليه السلام الْمَشِيَّةُ الِاهْتِمَامُ بِالشَّيْءِ وَ الْإِرَادَةُ إِتْمَامُ ذَلِكَ الشَّيْءِ إِنَّ اللهَ تَعَالَى أَمَرَ تَخْيِيراً وَ نَهَى تَحْذِيراً وَ كَلَّفَ يَسِيراً وَ لَمْ يُعْصَ مَغْلُوباً وَ لَمْ يُطَعْ مُكْرِهاً وَ لَمْ يُرْسِلِ الرُّسُلَ هَزْلًا وَ لَمْ يُنْزِلِ الْقُرْآنَ عَبَثاً وَ لَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ قَالَ ثُمَّ تَلَا عَلَيْهِمْ وَ قَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ.

بحارالأنوار، ج ۵، ص ۱۱۶.

ح ۴۹ـ قَالَ وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ قَالَ قَالَ الرِّضَا عليه السلام يَا يُونُسُ لَا تَقُلْ بِقَوْلِ الْقَدَرِيَّةِ فَإِنَّ الْقَدَرِيَّةَ لَمْ يَقُولُوا بِقَوْلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ لَا بِقَوْلِ أَهْلِ النَّارِ وَ لَا بِقَوْلِ إِبْلِيسَ فَإِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ قَالُوا الْحَمْدُ للهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللهُ وَ لَمْ يَقُولُوا بِقَوْلِ أَهْلِ النَّارِ فَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ قَالَ إِبْلِيسُ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي وَ اللهِ مَا أَقُولُ بِقَوْلِهِمْ وَ لَكِنِّي أَقُولُ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ وَ قَضَى وَ قَدَّرَ فَقَالَ لَيْسَ هَكَذَا يَا يُونُسُ وَ لَكِنْ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى أَ تَدْرِي مَا الْمَشِيَّةُ يَا يُونُسُ قُلْتُ لَا قَالَ هُوَ

الذِّكْرُ الأَوَّلُ وَ تَدْرِی مَا الإِرَادَةُ قُلْتُ لَا قَالَ الْعَزِيمَةُ عَلَى مَا شَاءَ وَ تَدْرِی مَا التَّقْدِيرُ قُلْتُ لَا قَالَ هُوَ وَضْعُ الْحُدُودِ مِنَ الآجَالِ وَ الأَرْزَاقِ وَ الْبَقَاءِ وَ الْفَنَاءِ وَ تَدْرِی مَا الْقَضَاءُ قُلْتُ لَا قَالَ هُوَ إِقَامَةُ الْعَيْنِ وَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ فِی ذِكْرِ الأَوَّلِ .

مراحل تحقّق الفعل حسب تذكّر الرّوايات:

بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۲۱.

ح ۶۴ـ [المحاسن] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام إِنَّ اللهَ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً قَدَّرَهُ فَإِذَا قَدَّرَهُ قَضَاهُ فَإِذَا قَضَاهُ أَمْضَاهُ .

بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۲۱.

ح ۶۵ـ [المحاسن] قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ السَّبْعَةِ بِمَشِيَّةٍ وَ إِرَادَةٍ وَ قَدَرٍ وَ قَضَاءٍ وَ إِذْنٍ وَ كِتَابٍ وَ أَجَلٍ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلَى نَقْضِ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ فَقَدْ كَفَرَ .

(۱۱۹*) ليلة القدر فی الرّوايات:

الكافی، ج ۴، ص ۷۱، باب ما يقال فی مستقبل شهر رمضان...

ح ۲ـ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَقُلِ اللَّهُمَّ رَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ مُنْزِلَ الْقُرْآنِ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ وَ أَنْزَلْتَ فِيهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا صِيَامَهُ وَ أَعِنَّا عَلَى قِيَامِهِ اللَّهُمَّ سَلِّمْهُ لَنَا وَ سَلِّمْنَا فِيهِ وَ تَسَلَّمْهُ مِنَّا فِی يُسْرٍ مِنْكَ وَ مُعَافَاةٍ وَ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِی وَ تُقَدِّرُ مِنَ الأَمْرِ الْمَحْتُومِ فِيمَا يُفْرَقُ مِنَ الأَمْرِ الْحَكِيمِ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِی لَا يُرَدُّ وَ لَا يُبَدَّلُ أَنْ تَكْتُبَنِی مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حَجُّهُمُ الْمَشْكُورِ سَعْيُهُمُ الْمَغْفُورِ ذَنْبُهُمُ الْمُكَفَّرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ وَ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِی وَ تُقَدِّرُ أَنْ تُطِيلَ لِی فِی عُمُرِی وَ تُوَسِّعَ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ .

الكافی، ج ۴، ص ۱۵۷، باب فی ليلة القدر...

ح ۶ـ عَنْ حُمْرَانَ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ قَالَ نَعَمْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَ هِيَ فِي كُلِّ سَنَةٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِی الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ فَلَمْ يُنْزَلِ الْقُرْآنُ إِلَّا فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ قَالَ يُقَدَّرُ

فِی‌لَیْلَةِ الْقَدْرِ کُلُّ شَیْءٍ یَکُونُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ إِلَی مِثْلِهَا مِنْ قَابِلٍ خَیْرٍ وَ شَرٍّ وَ طَاعَةٍ وَ مَعْصِیَةٍ وَ مَوْلُودٍ وَ أَجَلٍ أَوْ رِزْقٍ فَمَا قُدِّرَ فِی تِلْكَ السَّنَةِ وَ قُضِيَ فَهُوَ الْمَحْتُومُ وَ لله عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِ الْمَشِیئَةُ قَالَ قُلْتُ لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ أَيُّ شَیْءٍ عُنِيَ بِذَلِكَ فَقَالَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِیهَا مِنَ الصَّلَاةِ وَ الزَّکَاةِ وَ أَنْوَاعِ الْخَیْرِ خَیْرٌ مِنَ الْعَمَلِ فِي أَلْفِ شَهْرٍ لَیْسَ فِیهَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ وَ لَوْ لَا مَا یُضَاعِفُ الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَی لِلْمُؤْمِنِینَ مَا بَلَغُوا وَ لَكِنَّ الله یُضَاعِفُ لَهُمُ الْحَسَنَاتِ بِحُبِّنَا .

الکافی، ج ۴، ص ۱۵۸، باب فی لیلة القدر...

ح ۸ ـ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِی عَبْدِ الله الْمُؤْمِنِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ وَ نَاسٌ یَسْأَلُونَهُ یَقُولُونَ الْأَرْزَاقُ تُقَسَّمُ لَیْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ قَالَ فَقَالَ لَا وَ الله مَا ذَاكَ إِلَّا فِی لَیْلَةِ تِسْعَ عَشْرَةَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ إِحْدَی وَ عِشْرِینَ وَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِینَ فَإِنَّ فِی لَیْلَةِ تِسْعَ عَشْرَةَ یَلْتَقِی الْجَمْعَانِ وَ فِی لَیْلَةِ إِحْدَی وَ عِشْرِینَ یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ وَ فِی لَیْلَةِ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِینَ یُمْضَی مَا أَرَادَ الله عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَ هِيَ لَیْلَةُ الْقَدْرِ الَّتِي قَالَ الله عَزَّ وَ جَلَّ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ قَالَ قُلْتُ مَا مَعْنَی قَوْلِهِ یَلْتَقِی الْجَمْعَانِ قَالَ یَجْمَعُ الله فِیهَا مَا أَرَادَ مِنْ تَقْدِیمِهِ وَ تَأْخِیرِهِ وَ إِرَادَتِهِ وَ قَضَائِهِ قَالَ قُلْتُ فَمَا مَعْنَی یُمْضِیهِ فِی ثَلَاثٍ وَ عِشْرِینَ قَالَ إِنَّهُ یَفْرُقُهُ فِی لَیْلَةِ إِحْدَی وَ عِشْرِینَ وَ یَکُونُ لَهُ فِیهِ الْبَدَاءُ فَإِذَا کَانَتْ لَیْلَةُ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِینَ أَمْضَاهُ فَیَکُونُ مِنَ الْمَحْتُومِ الَّذِی لَا یَبْدُو لَهُ فِیهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی .

من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۹، باب الغسل فی اللیالی المخصوصة...

ح ۲۰۲۸ـ وَ سُئِلَ‌عليه‌السلام عَنْ لَیْلَةِ الْقَدْرِ فَقَالَ تَنَزَّلُ فِیهَا الْمَلَائِکَةُ وَ الْکَتَبَةُ إِلَی السَّمَاءِ الدُّنْیَا فَیَکْتُبُونَ مَا یَکُونُ فِی أَمْرِ السَّنَةِ وَ مَا یُصِیبُ الْعِبَادَ وَ أَمْرٌ عِنْدَهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَوْقُوفٌ لَهُ فِیهِ الْمَشِیئَةُ فَیُقَدِّمُ مِنْهُ مَا یَشَاءُ وَ یُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا یَشَاءُ وَ یَمْحُو وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتَابِ.

وسائل‌الشیعة، ج ۵۳، ص ۴۷۴، باب ۱۴.

ح ۱۹۶۳۱ـ عَنْ عَبْدِ الله بْنِ نَهِیكٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ زُرَیْقٍ عَنْ زَیْدٍ أَبِی أُسَامَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهعليه‌السلام قَالَ فِی هَذِهِ الْآیَةِ فِیهَا یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ قَالَ هِيَ لَیْلَةُ الْقَدْرِ یُقْضَی فِیهَا أَمْرُ السَّنَةِ إِلَی أَنْ قَالَ وَ هِيَ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ شَهْرِ

رَمَضَانَ فَمَنْ أَدْرَكَهَا أَوْ قَالَ شَهِدَهَا عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ(ع) يُصَلِّي عِنْدَهُ رَكْعَتَيْنِ أَوْ مَا تَيَسَّرَ لَهُ وَ سَأَلَ اللهَ الْجَنَّةَ وَ اسْتَعَاذَ بِهِ مِنَ النَّارِ آتَاهُ اللهُ مَا سَأَلَ وَ أَعَاذَهُ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ الْحَدِيثَ وَ فِيهِ ثَوَابٌ عَظِيمٌ .

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۹۹، باب ۳ـ البداء و النسخ...

ح ۹ـ [تفسير القمى] قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتابٌ يَمْحُوا اللهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ(ع) قَالَ إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ نَـزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ وَ الْكَتَبَةُ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيَكْتُبُونَ مَا يَكُونُ مِنْ قَضَاءِ اللهِ تَعَالَى فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَإِذَا أَرَادَ اللهُ أَنْ يُقَدِّمَ شَيْئاً أَوْ يُؤَخِّرَهُ أَوْ يَنْقُصَ شَيْئاً أَمَرَ الْمَلَكَ أَنْ يَمْحُوَ مَا يَشَاءُ ثُمَّ أَثْبَتَ الَّذِى أَرَادَ قُلْتُ وَ كُلُّ شَيْءٍ هُوَ عِنْدَ اللهِ مُثْبَتٌ فِى كِتَابٍ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَأَيُّ شَيْءٍ يَكُونُ بَعْدَهُ قَالَ سُبْحَانَ اللهِ ثُمَّ يُحْدِثُ اللهُ أَيْضاً مَا يَشَاءُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى .

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۰۱، باب ۳ـ البداء و النسخ...

ح ۱۲ـ [تفسير القمى] فِيها يُفْرَقُ فِى لَيْلَةِ الْقَدْرِ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَيْ يُقَدِّرُ اللهُ كُلَّ أَمْرٍ مِنَ الْحَقِّ وَ مِنَ الْبَاطِلِ وَ مَا يَكُونُ فِى تِلْكَ السَّنَةِ وَ لَهُ فِيهِ الْبَدَاءُ وَ الْمَشِيئَةُ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ مِنَ الْآجَالِ وَ الْأَرْزَاقِ وَ الْبَلَايَا وَ الْأَعْرَاضِ وَ الْأَمْرَاضِ وَ يَزِيدُ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَ يَنْقُصُ مَا يَشَاءُ وَ يُلْقِيهِ رَسُولُ اللهِ(ص) إِلَى أَمِيرِ الْـمُؤْمِنِينَ(ع) وَ يُلْقِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(ع) إِلَى الْأَئِمَّةِ(ع) حَتَّى يَنْتَهِيَ ذَلِكَ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ وَ يَشْتَرِطُ لَهُ فِيهِ الْبَدَاءَ وَ الْمَشِيئَةَ وَ التَّقْدِيمَ وَ التَّأْخِيرَ قَالَ حَدَّثَنِى بِذَلِكَ أَبِى عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُسْكَانَ عَـنْ أَبِـى جَـعْفَرٍ وَ أَبِـى عَـبْدِ اللهِ وَ أَبِيالْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ .

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۰۲، باب ۳ـ البداء و النسخ...

ح ۱۳ـ [تفسير القمى] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(ع) فِي قَوْلِ اللهِ وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها قَالَ إِنَّ عِنْدَ اللهِ كُتُباً مَوْقُوتَةً يُقَدِّمُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ فَإِذَا كَـانَ لَـيْلَةُ الْقَدْرِ أَنْزَلَ اللهُ فِيهَا كُلَّ شَيْءٍ يَكُونُ إِلَى لَيْلَةٍ مِثْلِهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ لَنْ يُؤَخِّرَ اللهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها إِذَا أَنْزَلَ وَ كَتَبَهُ كُتَّابُ السَّمَاوَاتِ وَ هُوَ الَّذِى لَا يُؤَخِّرُهُ .

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۰۲، باب ۳ـ البداء و النسخ...

ح ۱۴ـ [الأمالى للشيخ الطوسى] سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ(ع) عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَقَالَ تَنَزَّلُ

فِيهَا الْمَلَائِكَةُ وَ الْكَتَبَةُ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيَكْتُبُونَ مَا هُوَ كَائِنٌ فِي أَمْرِ السَّنَةِ وَ مَا يُصِيبُ الْعِبَادَ فِيهَا قَالَ وَ أَمْرٌ مَوْقُوفٌ لله تَعَالَى فِيهِ الْمَشِيئَةُ يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى يَمْحُوا الله ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ.

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۱۶، باب ۳ـ البداء و النسخ...

ح ۴۴ـ [تفسير العياشى] عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ ثُمَّ قَضى أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ قَالَ الْأَجَلُ الَّذِي غَيْرُ مُسَمًّى مَوْقُوفٌ يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا شَاءَ وَ يُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا شَاءَ وَ أَمَّا الْأَجَلُ الْمُسَمَّى فَهُوَ الَّذِي يُنْزَلُ مِمَّا يُرِيدُ أَنْ يَكُونَ مِنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ قَابِلٍ فَذَلِكَ قَوْلُ الله فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ.

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۱۹، باب ۳ـ البداء و النسخ...

ح ۵۵ ـ [تفسير العياشى] عَنْ حُمْرَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَمْحُوا الله ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ فَقَالَ يَا حُمْرَانُ إِنَّهُ إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَ نَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ الْكَتَبَةُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَيَكْتُبُونَ مَا يُقْضَى فِي تِلْكَ السَّنَةِ مِنْ أَمْرٍ فَإِذَا أَرَادَ الله أَنْ يُقَدِّمَ شَيْئاً أَوْ يُؤَخِّرَهُ أَوْ يَنْقُصَ مِنْهُ أَوْ يَزِيدَ أَمَرَ الْمَلَكَ فَمَحَا مَا شَاءَ ثُمَّ أَثْبَتَ الَّذِي أَرَادَ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ عِنْدَ ذَلِكَ فَكُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فَهُوَ عِنْدَ الله فِي كِتَابٍ قَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ فَيَكُونُ كَذَا وَ كَذَا ثُمَّ كَذَا وَ كَذَا حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى آخِرِهِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَأَيَّ شَيْءٍ يَكُونُ بِيَدِهِ بَعْدَهُ قَالَ سُبْحَانَ الله ثُمَّ يُحْدِثُ الله أَيْضاً مَا شَاءَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۹۷، باب ۳.

ح ۷۱ـ قَالَ وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ الله عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ الله لَيْلَةُ الْقَدْرِ شَيْءٌ يَكُونُ عَلَى عَهْدِ الْأَنْبِيَاءِ يَنْزِلُ فِيهَا عَلَيْهِمُ الْأَمْرُ فَإِذَا مَضَوْا رُفِعَتْ قَالَ لَا بَلْ هِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

الكافى، ج ۱، ص ۲۴۸، باب فى شأن إنا أنزلناه فى ليلة القدر و تفسيرها...

ح ۳ـ وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ الله عَزَّ وَ جَلَّ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ يَقُولُ يَنْزِلُ فِيهَا كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ وَ الْمُحْكَمُ لَيْسَ بِشَيْئَيْنِ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ وَاحِدٌ فَمَنْ حَكَمَ بِمَا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَحُكْمُهُ مِنْ حُكْمِ الله عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ حَكَمَ بِأَمْرٍ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَرَأَى أَنَّهُ مُصِيبٌ فَقَدْ حَكَمَ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ إِنَّهُ لَيَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ

الْقَدْرِ إِلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ تَفْسِيرُ الْأُمُورِ سَنَةً سَنَةً يُؤْمَرُ فِيهَا فِى أَمْرِ نَفْسِهِ بِكَذَا وَ كَذَا وَ فِى أَمْرِ النَّاسِ بِكَذَا وَ كَذَا وَ إِنَّهُ لَيَحْدُثُ لِوَلِيِّ الْأَمْرِ سِوَى ذَلِكَ كُلَّ يَوْمٍ عِلْمُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَاصُّ وَ الْمَكْنُونُ الْعَجِيبُ الْمَخْزُونُ مِثْلُ مَا يَنْزِلُ فِى تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنَ الْأَمْرِ ثُمَّ قَرَأَ وَ لَوْ أَنَّ ما فِى الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللهِ إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

الكافى، ج ۴، ص ۱۵۷، باب فى ليلة القدر...

ح ۶ ـ عَنْ حُمْرَانَ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِى لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ قَالَ نَعَمْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَ هِيَ فِي كُلِّ سَنَةٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِى الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ فَلَمْ يُنْزَلِ الْقُرْآنُ إِلَّا فِى لَيْلَةِ الْقَدْرِ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ قَالَ يُقَدَّرُ فِى لَيْلَةِ الْقَدْرِ كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ قَابِلٍ خَيْرٍ وَ شَرٍّ وَ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ وَ مَوْلُودٍ وَ أَجَلٍ أَوْ رِزْقٍ فَمَا قُدِّرَ فِى تِلْكَ السَّنَةِ وَ قُضِيَ فَهُوَ الْمَحْتُومُ وَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ الْمَشِيئَةُ قَالَ قُلْتُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ أَيُّ شَيْءٍ عُنِيَ بِذَلِكَ فَقَالَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِيهَا مِنَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ أَنْوَاعِ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ الْعَمَلِ فِي أَلْفِ شَهْرٍ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَ لَوْ لَا مَا يُضَاعِفُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِلْمُؤْمِنِينَ مَا بَلَغُوا وَ لَكِنَّ اللهَ يُضَاعِفُ لَهُمُ الْحَسَنَاتِ بِحُبِّنَا.

الكافى، ج ۴، ص ۱۵۸، باب فى ليلة القدر...

ح ۸ ـ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَ نَاسٌ يَسْأَلُونَهُ يَقُولُونَ الْأَرْزَاقُ تُقَسَّمُ لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ قَالَ فَقَالَ لَا وَ اللهِ مَا ذَاكَ إِلَّا فِى لَيْلَةِ تِسْعَ عَشْرَةَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ وَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ فَإِنَّ فِى لَيْلَةِ تِسْعَ عَشْرَةَ يَلْتَقِى الْجَمْعَانِ وَ فِى لَيْلَةِ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ وَ فِى لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ يُمْضَى مَا أَرَادَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَ هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ الَّتِي قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ قَالَ قُلْتُ مَا مَعْنَى قَوْلِهِ يَلْتَقِى الْجَمْعَانِ قَالَ يَجْمَعُ اللهُ فِيهَا مَا أَرَادَ مِنْ تَقْدِيمِهِ وَ تَأْخِيرِهِ وَ إِرَادَتِهِ وَ قَضَائِهِ قَالَ قُلْتُ فَمَا مَعْنَى يُمْضِيهِ فِى ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ قَالَ إِنَّهُ يَفْرُقُهُ فِى لَيْلَةِ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ وَ يَكُونُ لَهُ فِيهِ الْبَدَاءُ فَإِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ أَمْضَاهُ فَيَكُونُ مِنَ الْمَحْتُومِ الَّذِى لَا يَبْدُو لَهُ فِيهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

(۱۲۰*) البداء فی الروایات:

الکافی، ج ۱، ص ۱۴۶، بَابُ الْبَدَاءِ .

ح ۱ـ عَنْ أَحَدِهِمَاعليهما‌السلام قَالَ مَا عُبِدَ الله بِشَيْءٍ مِثْلِ الْبَدَاءِ .

وَ فِی رِوَایَةِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهعليه‌السلام مَا عُظِّمَ الله بِمِثْلِ الْبَدَاءِ .

الکافی، ج ۱، ص ۱۴۷.

ح ۳ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهعليه‌السلام قَالَ مَا بَعَثَ الله نَبِیّاً حَتَّی یَأْخُذَ عَلَیْهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ الْإِقْرَارَ لَهُ بِالْعُبُودِیَّةِ وَ خَلْعَ الْأَنْدَادِ وَ أَنَّ الله یُقَدِّمُ مَا یَشَاءُ وَ یُؤَخِّرُ مَا یَشَاءُ .

الکافی، ج ۱، ص ۱۴۸.

ح ۱۲ـ عَلِيٌّ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ یُونُسَ عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهعليه‌السلام یَقُولُ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي الْقَوْلِ بِالْبَدَاءِ مِنَ الْأَجْرِ مَا فَتَرُوا عَنِ الْكَلَامِ فِیهِ .

ح ۱۳ـ عَنْ مُرَازِمِ بْنِ حَکِیمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهعليه‌السلام یَقُولُ مَا تَنَبَّأَ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّی یُقِرَّ لله بِخَمْسِ خِصَالٍ بِالْبَدَاءِ وَ الْمَشِیئَةِ وَ السُّجُودِ وَ الْعُبُودِیَّةِ وَ الطَّاعَةِ.

البداء أحد قسیمی العلم:

الکافی، ج ۱، ص ۱۴۷.

ح ۶ ـ عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍعليه‌السلام یَقُولُ الْعِلْمُ عِلْمَانِ فَعِلْمٌ عِنْدَ الله مَخْزُونٌ لَمْ یُطْلِعْ عَلَیْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِکَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِکَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَإِنَّهُ سَیَکُونُ لَا یُکَذِّبُ نَفْسَهُ وَ لَا مَلَائِکَتَهُ وَ لَا رُسُلَهُ وَ عِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ یُقَدِّمُ مِنْهُ مَا یَشَاءُ وَ یُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا یَشَاءُ وَ یُثْبِتُ مَا یَشَاءُ .

الکافی، ج ۱، ص ۱۴۷.

ح ۸ ـ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهعليه‌السلام قَالَ إِنَّ لله عِلْمَیْنِ عِلْمٌ مَکْنُونٌ مَخْزُونٌ لَا یَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ یَکُونُ الْبَدَاءُ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِکَتَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَنْبِیَاءَهُ فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ .

الکافی، ج ۱، ص ۱۴۸.

ح ۹ ـ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهعليه‌السلام قَالَ مَا بَدَا لله فِی شَيْءٍ إِلَّا کَانَ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ یَبْدُوَ لَهُ.

ح ۱۰ ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهعليه‌السلام قَالَ إِنَّ الله لَمْ یَبْدُ لَهُ مِنْ جَهْلٍ .

ح ۱۱ ـ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام هَلْ يَكُونُ الْيَوْمَ شَيْءٌ لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِ اللهِ بِالْأَمْسِ قَالَ لَا مَنْ قَالَ هَذَا فَأَخْزَاهُ اللهُ قُلْتُ أَ رَأَيْتَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَ لَيْسَ فِى عِلْمِ اللهِ قَالَ بَلَى قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ.

ارتباط البداء مع المشية و الارادة و... فى الروايات:

الكافى، ج ۱، ص ۱۴۸.

ح ۱۶ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ سُئِلَ الْعَالِمُ عليه السلام كَيْفَ عِلْمُ اللهِ قَالَ عَلِمَ وَ شَاءَ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى وَ أَمْضَى فَأَمْضَى مَا قَضَى وَ قَضَى مَا قَدَّرَ وَ قَدَّرَ مَا أَرَادَ فَبِعِلْمِهِ كَانَتِ الْمَشِيئَةُ وَ بِمَشِيئَتِهِ كَانَتِ الْإِرَادَةُ وَ بِإِرَادَتِهِ كَانَ التَّقْدِيرُ وَ بِتَقْدِيرِهِ كَانَ الْقَضَاءُ وَ بِقَضَائِهِ كَانَ الْإِمْضَاءُ وَ الْعِلْمُ مُتَقَدِّمٌ عَلَى الْمَشِيئَةِ وَ الْمَشِيئَةُ ثَانِيَةٌ وَ الْإِرَادَةُ ثَالِثَةٌ وَ التَّقْدِيرُ وَاقِعٌ عَلَى الْقَضَاءِ بِالْإِمْضَاءِ فَلِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْبَدَاءُ فِيمَا عَلِمَ مَتَى شَاءَ وَ فِيمَا أَرَادَ لِتَقْدِيرِ الْأَشْيَاءِ فَإِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ بِالْإِمْضَاءِ فَلَا بَدَاءَ فَالْعِلْمُ فِى الْمَعْلُومِ قَبْلَ كَوْنِهِ وَ الْمَشِيئَةُ فِى الْمُنْشَإِ قَبْلَ عَيْنِهِ وَ الْإِرَادَةُ فِى الْمُرَادِ قَبْلَ قِيَامِهِ وَ التَّقْدِيرُ لِهَذِهِ الْمَعْلُومَاتِ قَبْلَ تَفْصِيلِهَا وَ تَوْصِيلِهَا عِيَاناً وَ وَقْتاً وَ الْقَضَاءُ بِالْإِمْضَاءِ هُوَ الْمُبْرَمُ مِنَ الْمَفْعُولَاتِ ذَوَاتِ الْأَجْسَامِ الْمُدْرَكَاتِ بِالْحَوَاسِّ مِنْ ذَوِى لَوْنٍ وَ رِيحٍ وَ وَزْنٍ وَ كَيْلٍ وَ مَا دَبَّ وَ دَرَجَ مِنْ إِنْسٍ وَ جِنٍّ وَ طَيْرٍ وَ سِبَاعٍ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ فَلِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِ الْبَدَاءُ مِمَّا لَا عَيْنَ لَهُ فَإِذَا وَقَعَ الْعَيْنُ الْمَفْهُومُ الْمُدْرَكُ فَلَا بَدَاءَ وَ اللهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ فَبِالْعِلْمِ عَلِمَ الْأَشْيَاءَ قَبْلَ كَوْنِهَا وَ بِالْمَشِيئَةِ عَرَّفَ صِفَاتِهَا وَ حُدُودَهَا وَ أَنْشَأَهَا قَبْلَ إِظْهَارِهَا وَ بِالْإِرَادَةِ مَيَّزَ أَنْفُسَهَا فِى أَلْوَانِهَا وَ صِفَاتِهَا وَ بِالتَّقْدِيرِ قَدَّرَ أَقْوَاتَهَا وَ عَرَّفَ أَوَّلَهَا وَ آخِرَهَا وَ بِالْقَضَاءِ أَبَانَ لِلنَّاسِ أَمَاكِنَهَا وَ دَلَّهُمْ عَلَيْهَا وَ بِالْإِمْضَاءِ شَرَحَ عِلَلَهَا وَ أَبَانَ أَمْرَهَا وَ ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۹۳.

ح ۲ـ [عيون أخبار الرضا عليه السلام] قَالَ الرِّضَا عليه السلام لِسُلَيْمَانَ الْمَرْوَزِيِّ مَا أَنْكَرْتَ مِنَ الْبَدَاءِ يَا سُلَيْمَانُ وَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ أَ وَ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الَّذِى يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ يَقُولُ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ يَزِيدُ فِى الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ وَ يَقُولُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ يَقُولُ عَزَّ

وَ جَلَّ وَ ما يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِى كِتابٍ قَالَ سُلَيْمانُ هَلْ رُوِّيتَ فِيهِ عَنْ آبَائِكَ شَيْئاً قَالَ نَعَمْ رُوِّيتُ عَنْ أَبِى عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنَّ للهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمَيْنِ عِلْماً مَخْزُوناً مَكْنُوناً لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْـبَدَاءُ وَ عِـلْماً عَـلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَالْعُلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ يَعْلَمُونَهُ قَالَ سُلَيْمانُ أُحِبُّ أَنْ تَنْزِعَهُ لِى مِنْ كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما أَنْتَ بِمَلُومٍ أَرَادَ إِهْلَاكَهُمْ ثُمَّ بَدَا فَقَالَ وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ سُلَيْمانُ زِدْنِى جُـعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ الرِّضَا عليه السلام لَقَدْ أَخْبَرَنِى أَبِى عَنْ آبَائِهِ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله قَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ أَنْ أَخْبِرْ فُلَانَ الْمَلِكَ أَنِّى مُتَوَفِّيهِ إِلَى كَذَا وَ كَذَا فَأَتَاهُ ذَلِكَ النَّبِيُّ فَأَخْبَرَهُ فَدَعَا اللهَ الْمَلِكُ وَ هُوَ عَلَى سَرِيرِهِ حَتَّى سَقَطَ مِنَ السَّرِيرِ وَ قَالَ يَا رَبِّ أَجِّلْنِى حَتَّى يَشِبَّ طِفْلِى وَ أَقْضِيَ أَمْرِي فَأَوْحَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى ذَلِكَ النَّبِيِّ أَنِ ائْتِ فُلَانَ الْمَلِكَ فَأَعْلِمْهُ أَنِّى قَدْ أَنْسَيْتُ أَجَلَهُ وَ زِدْتُ فِى عُمُرِهِ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً فَقَالَ ذَلِكَ النَّبِيُّ يَا رَبِّ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَكْذِبْ قَطُّ فَأَوْحَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ إِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ مَأْمُورٌ فَأَبْلِغْهُ ذَلِكَ وَ اللهُ لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى سُلَيْمانَ فَقَالَ لَهُ أَحْسَبُكَ ضَاهَيْتَ الْيَهُودَ فِى هَذَا الْبَابِ قَالَ أَعُوذُ بِاللهِ مِنْ ذَلِكَ وَ مَا قَالَتِ الْيَهُودُ قَـالَ قَـالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ يَعْنُونَ أَنَّ اللهَ قَدْ فَرَغَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَيْسَ يُحْدِثُ شَيْئاً فَقَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا وَ لَقَدْ سَمِعْتُ قَوْماً سَـأَلُوا أَبِـى مُـوسَى بْـنَ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْبَدَاءِ فَقَالَ وَ مَا يُنْكِرُ النَّاسُ مِنَ الْبَدَاءِ وَ أَنْ يَقِفَ اللهُ قَوْماً يُـرْجِئُهُمْ لِأَمْرِهِ قَالَ سُلَيْمانُ أَ لَا تُخْبِرُنِى عَنْ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِى لَيْلَةِ الْقَدْرِ فِى أَيِّ شَيْءٍ أُنْزِلَتْ قَالَ يَا سُلَيْمانُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ يُقَدِّرُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا مَا يَكُونُ مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ مِنْ حَيَاةٍ أَوْ مَوْتٍ أَوْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ رِزْقٍ فَمَا قَدَّرَهُ فِى تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَهُوَ مِنَ الْمَحْتُومِ قَالَ سُلَيْمانُ الْآنَ قَدْ فَهِمْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَزِدْنِى قَالَ يَا سُلَيْمانُ إِنَّ مِنَ الْأُمُورِ أُمُوراً مَوْقُوفَةً عِنْدَ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُقَدِّمُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ يَا سُلَيْمانُ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ يَقُولُ الْعِلْمُ عِلْمَانِ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَإِنَّهُ يَكُونُ وَ لَا يُكَذِّبُ نَفْسَهُ وَ لَا مَلَائِكَتَهُ وَ لَا رُسُلَهُ وَ عِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ وَ يَمْحُو وَ يُثْبِتُ مَا يَشَاءُ قَـالَ سُـلَيْمانُ لِلْمَأْمُونِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا أُنْكِرُ بَعْدَ يَوْمِى هَذَا الْبَدَاءَ وَ لَا أُكَذِّبُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللهُ .

بعض الآيات الّتى تدلّ على البداء حسب تفسير الرّوايات:

بحار الانوار، ج ۴، ص ۹۸.

ح ۴ـ [الإحتجاج] عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لَوْ لَا آيَةٌ فِی كِتَابِ الله لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَ بِمَا يَكُونُ وَ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هِيَ هَذِهِ الْآيَةُ يَمْحُوا الله ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ.

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۹۸.

ح ۶ـ [تفسير القمى] قَوْلِهِ وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ الله مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ قَالَ قَالُوا قَدْ فَرَغَ الله مِنَ الْأَمْرِ لَا يُحْدِثُ الله غَيْرَ مَا قَدَّرَهُ فِی التَّقْدِيرِ الْأَوَّلِ فَرَدَّ الله عَلَيْهِمْ فَقَالَ بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ أَيْ يُقَدِّمُ وَ يُؤَخِّرُ وَ يَزِيدُ وَ يَنْقُصُ وَ لَهُ الْبَدَاءُ وَ الْمَشِيئَةُ .

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۹۹.

ح ۷ـ [تفسير القمى] قَوْلُهُ هُوَ الَّذِی خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضى أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ فَإِنَّهُ حَدَّثَنِی أَبِی عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ عَبْدِ الله بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ الله عليه السلام قَالَ الْأَجَلُ الْمَقْضِيُّ هُوَ الْمَحْتُومُ الَّذِي قَضَاهُ الله وَ حَتَمَهُ وَ الْمُسَمَّى هُوَ الَّذِی فِيهِ الْبَدَاءُ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ وَ الْمَحْتُومُ لَيْسَ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَ لَا تَأْخِيرٌ وَ حَدَّثَنِی يَاسِرٌ عَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ مَا بَعَثَ الله نَبِيّاً إِلَّا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ وَ أَنْ يُقِرَّ لَهُ بِالْبَدَاءِ أَنْ يَفْعَلَ الله ما يَشاءُ وَ أَنْ يَكُونَ فِی تُرَاثِهِ الْكُنْدُر.

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۰۰.

ح ۱۰ـ [تفسير القمى] الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِی بِضْعِ سِنِينَ فَإِنَّهُ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِی عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ الله الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَى الْأَرْضِ قَالَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِنَّ لِهَذَا تَأْوِيلًا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا الله وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنَ الْأَئِمَّةِ إِنَّ رَسُولَ الله صلى الله عليه وآله لَمَّا هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ قَدْ ظَهَرَ الْإِسْلَامُ كَتَبَ إِلَى مَلِكِ الرُّومِ كِتَاباً وَ بَعَثَ إِلَيْهِ رَسُولًا يَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ كَتَبَ إِلَى مَلِكِ فَارِسَ كِتَاباً وَ بَعَثَ إِلَيْهِ رَسُولًا يَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ فَأَمَّا مَلِكُ الرُّومِ فَإِنَّهُ عَظَّمَ كِتَابَ رَسُولِ الله صلى الله عليه وآله وَ أَكْرَمَ رَسُولَهُ وَ أَمَّا مَلِكُ فَارِسَ فَإِنَّهُ مَزَّقَ كِتَابَهُ وَ اسْتَخَفَّ بِرَسُولِ رَسُولِ الله صلى الله عليه وآله وَ كَانَ مَلِكُ فَارِسَ

يَوْمَئِذٍ يُقَاتِلُ مَلِكَ الرُّومِ وَ كَانَ الْمُسْلِمُونَ يَهْوَوْنَ أَنْ يَغْلِبَ مَلِكُ الرُّومِ مَلِكَ فَارِسَ وَ كَانُوا لِنَاحِيَةِ مَلِكِ الرُّومِ أَرْجَى مِنْهُمْ لِمَلِكِ فَارِسَ فَلَمَّا غَلَبَ مَلِكُ فَارِسَ مَلِكَ الرُّومِ بَكَى لِذَلِكَ الْمُسْلِمُونَ وَ اغْتَمُّوا فَأَنْزَلَ اللهُ الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ يَعْنِي غَلَبَتْهَا فَارِسُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هِيَ الشَّامَاتُ وَ مَا حَوْلَهَا ثُمَّ قَالَ وَ فَارِسُ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمُ الرُّومَ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ قَوْلُهُ لِلّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ أَنْ يَأْمُرَ وَ مِنْ بَعْدُ أَنْ يَقْضِيَ بِمَا يَشَاءُ قَوْلُهُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ قُلْتُ أَ لَيْسَ اللهُ يَقُولُ فِي بِضْعِ سِنِينَ وَ قَدْ مَضَى لِلْمُسْلِمِينَ سِنُونَ كَثِيرَةٌ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله و سلم وَ فِي إِمَارَةِ أَبِي بَكْرٍ وَ إِنَّمَا غَلَبَ الْمُؤْمِنُونَ فَارِسَ فِي إِمَارَةِ عُمَرَ فَقَالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّ لِهَذَا تَأْوِيلًا وَ تَفْسِيراً وَ الْقُرْآنُ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ أَ مَا تَسْمَعُ قَوْلَهُ لِلّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ يَعْنِي إِلَيْهِ الْمَشِيئَةُ فِي الْقَوْلِ أَنْ يُؤَخِّرَ مَا قَدَّمَ وَ يُقَدِّمَ مَا أَخَّرَ إِلَى يَوْمٍ يَحْتِمُ الْقَضَاءَ بِنُزُولِ النَّصْرِ فِيهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ.

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۰۳.

ح ۱۶ـ [علل الشرائع] أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْأَرْجَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِمَنْ جَعَلَ لَهُ سُلْطَاناً مُدَّةً مِنْ لَيَالٍ وَ أَيَّامٍ وَ سِنِينَ وَ شُهُورٍ فَإِنْ عَدَلُوا فِي النَّاسِ أَمَرَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَاحِبَ الْفَلَكِ أَنْ يُبْطِئَ بِإِدَارَتِهِ فَطَالَتْ أَيَّامُهُمْ وَ لَيَالِيهِمْ وَ سِنُوهُمْ وَ شُهُورُهُمْ وَ إِنْ هُمْ جَارُوا فِي النَّاسِ وَ لَمْ يَعْدِلُوا أَمَرَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَاحِبَ الْفَلَكِ فَأَسْرَعَ إِدَارَتَهُ وَ أَسْرَعَ فَنَاءَ لَيَالِيهِمْ وَ أَيَّامِهِمْ وَ سِنِيهِمْ وَ شُهُورِهِمْ وَ قَدْ وَفَى تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُمْ بِعَدَدِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ وَ الشُّهُورِ.

(۱۲۱*) كتاب يمحو الله ما يشاء و يثبت:

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۲۱، باب ۳ـ البداء و النسخ...

ح ۶۵ـ [تفسير العياشي] عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ يَمْحُوا اللهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ قَالَ إِنَّ ذَلِكَ الْكِتَابَ كِتَابٌ يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ فَمِنْ ذَلِكَ الَّذِي يَرُدُّ الدُّعَاءُ الْقَضَاءَ وَ ذَلِكَ الدُّعَاءُ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ الَّذِي

يُرَدُّ بِهِ الْقَضَاءُ حَتَّى إِذَا صَارَ إِلَى أُمِّ الْكِتَابِ لَمْ يُغْنِ الدُّعَاءُ فِيهِ شَيْئاً .

الکافی، ج ۴، ص ۱۵۷، باب فی لیلة القدر...

ح ۳ـ عَنْ أَحَدِهِمَاعليهما‌السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ عَلَامَةِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَقَالَ عَلَامَتُهَا أَنْ تَطِيبَ رِيحُهَا وَ إِنْ كَانَتْ فِي بَرْدٍ دَفِئَتْ وَ إِنْ كَانَتْ فِي حَرٍّ بَرَدَتْ فَطَابَتْ قَالَ وَ سُئِلَ عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَقَالَ تَنْزِلُ فِيهَا الْمَلَائِكَةُ وَ الْكَتَبَةُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَيَكْتُبُونَ مَا يَكُونُ فِي أَمْرِ السَّنَةِ وَ مَا يُصِيبُ الْعِبَادَ وَ أَمْرُهُ عِنْدَهُ مَوْقُوفٌ لَهُ وَ فِيهِ الْمَشِيئَةُ فَيُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يَمْحُو وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ .

الکافی، ج ۵، ص ۳۷۲، باب خطب النکاح...

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ الْمُصْطَفَى وَ وَلِيُّهُ الْمُرْتَضَى وَ بَعِيثُهُ بِالْهُدَى أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ اخْتِلَافٍ مِنَ الْمِلَلِ وَ انْقِطَاعٍ مِنَ السُّبُلِ وَ دُرُوسٍ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ طُمُوسٍ مِنْ أَعْلَامِ الْهُدَى وَ الْبَيِّنَاتِ فَبَلَّغَ رِسَالَةَ رَبِّهِ وَ صَدَعَ بِأَمْرِهِ وَ أَدَّى الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْهِ وَ تُوُفِّيَ فَقِيداً مَحْمُوداًصلى‌الله‌عليه‌وآله ثُمَّ إِنَّ هَذِهِ الْأُمُورَ كُلَّهَا بِيَدِ اللهِ تَجْرِي إِلَى أَسْبَابِهَا وَ مَقَادِيرِهَا فَأَمْرُ اللهِ يَجْرِي إِلَى قَدَرِهِ وَ قَدَرُهُ يَجْرِي إِلَى أَجَلِهِ وَ أَجَلُهُ يَجْرِي إِلَى كِتَابِهِ وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتابٌ يَمْحُوا اللهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ.

من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۹.

ح ۲۰۲۸ـ وَ سُئِلَعليه‌السلام عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَقَالَ تَنَزَّلُ فِيهَا الْمَلَائِكَةُ وَ الْكَتَبَةُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَيَكْتُبُونَ مَا يَكُونُ فِي أَمْرِ السَّنَةِ وَ مَا يُصِيبُ الْعِبَادَ وَ أَمْرٌ عِنْدَهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَوْقُوفٌ لَهُ فِيهِ الْمَشِيئَةُ فَيُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يَمْحُو وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ .

تهذیب‌الأحکام، ج ۵، ص ۷۲، ۳ـ باب الدعاء بین الرکعات...

ح ۴ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِعليه‌السلام يَا ذَا الْمَنِّ لَا مَنَّ عَلَيْكَ يَا ذَا الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ظَهْرَ اللَّاجِينَ وَ مَأْمَنَ الْخَائِفِينَ وَ جَارَ الْمُسْتَجِيرِينَ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ أَنِّي شَقِيٌّ أَوْ مَحْرُومٌ أَوْ مُقْتَرٌ عَلَيَّ رِزْقِي فَامْحُ مِنْ أُمِّ الْكِتَابِ شَقَائِي وَ حِرْمَانِي وَ إِقْتَارَ رِزْقِي وَ اكْتُبْنِي عِنْدَكَ سَعِيداً مُوَفَّقاً لِلْخَيْرِ مُوَسَّعاً عَلَيَّ رِزْقُكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَمْحُوا اللهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ

وَ قُلْتَ وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ وَ أَنَا شَیْءٌ فَلْتَسَعْنِي رَحْمَتُكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد.

مستدرک‌الوسائل، ج ۶، ص ۱۷۷، باب ۵.

ح ۶ ـ ۵۶۰۹ ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ يَمْحُوا اللهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ قَالَ إِنَّ ذَلِكَ الْكِتَابَ كِتَابٌ يَمْحُو اللهُ فِيهِ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ فَمِنْ ذَلِكَ الَّذِی يَرُدُّ الدُّعَاءُ الْقَضَاءَ وَ ذَلِكَ الدُّعَاءُ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ وَ الَّذِی يَرُدُّ بِهِ الْقَضَاءَ حَتَّى إِذَا صَارَ إِلَى أُمِّ الْكِتَابِ لَمْ يُغْنِ الدُّعَاءُ فِيهِ شَيْئاً.

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۹۹، باب ۳ـ البداء و النسخ...

ح ۹ـ [تفسير القمی] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ نَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ وَ الْكَتَبَةُ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيَكْتُبُونَ مَا يَكُونُ مِنْ قَضَاءِ اللهِ تَعَالَى فِی تِلْكَ السَّنَةِ فَإِذَا أَرَادَ اللهُ أَنْ يُقَدِّمَ شَيْئاً أَوْ يُؤَخِّرَهُ أَوْ يَنْقُصَ شَيْئاً أَمَرَ الْمَلَكَ أَنْ يَمْحُوَ مَا يَشَاءُ ثُمَّ أَثْبَتَ الَّذِی أَرَادَ قُلْتُ وَ كُلُّ شَیْءٍ هُوَ عِنْدَ اللهِ مُثْبَتٌ فِی كِتَابٍ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَأَيُّ شَیْءٍ يَكُونُ بَعْدَهُ قَالَ سُبْحَانَ اللهِ ثُمَّ يُحْدِثُ اللهُ أَيْضاً مَا يَشَاءُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۰۲، باب ۳ـ البداء و النسخ...

ح ۱۴ـ [الأمالی للشيخ الطوسی] سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَقَالَ تَنَزَّلُ فِيهَا الْمَلَائِكَةُ وَ الْكَتَبَةُ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيَكْتُبُونَ مَا هُوَ كَائِنٌ فِی أَمْرِ السَّنَةِ وَ مَا يُصِيبُ الْعِبَادَ فِيهَا قَالَ وَ أَمْرٌ مَوْقُوفٌ لله تَعَالَى فِيهِ الْمَشِيئَةُ يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى يَمْحُوا اللهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ.

بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۱۸۱، باب ۶.

ح ۱۴ـ [تفسير العياشی] عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِی كَتَبَ اللهُ لَكُمْ قَالَ كَتَبَهَا لَهُمْ ثُمَّ مَحَاهَا ثُمَّ كَتَبَهَا لِأَبْنَائِهِمْ فَدَخَلُوهَا وَ اللهُ يَمْحُو ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ.

بحارالأنوار، ج ۵۴، ص ۳۷۲، باب ۴.

ح ۱۷ـ وَ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ فِی قَوْلِهِ وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الْكِتابِ قَالَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ فِيهِ كُلُّ شَیْءٍ كَانَ وَ كُلُّ شَیْءٍ يَكُونُ وَ مَا نَزَلَ مِنْ كِتَابٍ فَمِنْهُ.

(١٢٢*) تأمر الروايات بقول «ان شاء الله» فی کل الافعال:

الکافی، ج ٧، ص ٤٤٧، باب الاستثناء فی اليمين...

ح ٢ـ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام فِی قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً قَالَ فَقَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا قَالَ لِآدَمَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ لَهُ يَا آدَمُ لَا تَقْرَبْ هَذِهِ الشَّجَرَةَ قَالَ وَ أَرَاهُ إِيَّاهَا فَقَالَ آدَمُ لِرَبِّهِ كَيْفَ أَقْرَبُهَا وَ قَدْ نَهَيْتَنِی عَنْهَا أَنَا وَ زَوْجَتِی قَالَ فَقَالَ لَهُمَا لَا تَقْرَبَاهَا يَعْنِی لَا تَأْكُلَا مِنْهَا فَقَالَ آدَمُ وَ زَوْجَتُهُ نَعَمْ يَا رَبَّنَا لَا نَقْرَبُهَا وَ لَا نَأْكُلُ مِنْهَا وَ لَمْ يَسْتَثْنِيَا فِی قَوْلِهِمَا نَعَمْ فَوَكَلَهُمَا اللهُ فِی ذَلِكَ إِلَى أَنْفُسِهِمَا وَ إِلَى ذِكْرِهِمَا قَالَ وَ قَدْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله فِی الْكِتَابِ وَ لا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فاعِلٌ ذلِكَ غَداً إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللهُ أَنْ لَا أَفْعَلَهُ فَتَسْبِقَ مَشِيئَةُ اللهِ فِي أَنْ لَا أَفْعَلَهُ فَلَا أَقْدِرَ عَلَى أَنْ أَفْعَلَهُ قَالَ فَلِذَلِكَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذا نَسِيتَ أَيِ اسْتَثْنِ مَشِيئَةَ اللهِ فِي فِعْلِكَ .

من لايحضره الفقيه، ج ٣، ص ٣٦٢، باب الأيمان و النذور و الكفارات...

ح ٤٢٨٤ـ وَ رَوَى حَمَّادُ بْنُ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ لِلْعَبْدِ أَنْ يَسْتَثْنِيَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَرْبَعِينَ يَوْماً إِذَا نَسِيَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله أَتَاهُ نَاسٌ مِنَ الْيَهُودِ فَسَأَلُوهُ عَنْ أَشْيَاءَ فَقَالَ لَهُمْ تَعَالَوْا غَداً أُحَدِّثْكُمْ وَ لَمْ يَسْتَثْنِ فَاحْتَبَسَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْماً ثُمَّ أَتَاهُ فَقَالَ وَ لا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فاعِلٌ ذلِكَ غَداً إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذا نَسِيتَ.

مستدرك‌الوسائل، ج ١٩، ص ٥٨، باب ١٦.

ح ١ ـ١٩١٤ـ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ اللهُ وَ لا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فاعِلٌ ذلِكَ غَداً إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللهُ أَلَّا أَفْعَلَهُ فَسَبَقَ مَشِيئَةُ اللهِ فِي أَلَّا أَفْعَلَهُ فَلَا أَقْدِرُ أَنْ أَفْعَلَهُ قَالَ فَلِذَلِكَ قَالَ اللهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذا نَسِيتَ أَيْ اسْتَثْنِ مَشِيئَةَ اللهِ فِي فِعْلِكَ.

مستدرك‌الوسائل، ج ١٩، ص ٥٩، باب ١٦

ح ٢ ـ ١٩١٤١، وَ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام ذَكَرَ أَنَّ آدَمَ لَمَّا أَسْكَنَهُ اللهُ الْجَنَّةَ فَقَالَ لَهُ يَا آدَمُ لَا تَقْرَبْ هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَقَالَ نَعَمْ يَا رَبِّ وَ لَمْ يَسْتَثْنِ فَأَمَرَ اللهُ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله فَقَالَ وَ لا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فاعِلٌ ذلِكَ غَداً إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذا نَسِيتَ وَ لَوْ بَعْدَ سَنَةٍ .

(۱۲۳*) إرتباط المشيّة و الإرادة و التقدير الإلهى بالمشيّة و الإرادة و التقدير فى أفعالنا فى الرّوايات:

بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۰۴.

ح ۲۸ ـ [التوحيد] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ يَا دَاوُدُ تُرِيدُ وَ أُرِيدُ وَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ فَإِنْ أَسْلَمْتَ لِمَا أُرِيدُ أَعْطَيْتُكَ مَا تُرِيدُ وَ إِنْ لَمْ تُسْلِمْ لِمَا أُرِيدُ أَتْعَبْتُكَ فِيمَا تُرِيدُ ثُمَّ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ.

بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۰۶

ح ۳۴ ـ [التوحيد] عَنِ الْفُضَيْلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ شَاءَ وَ أَرَادَ وَ لَمْ يُحِبَّ وَ لَمْ يَرْضَ شَاءَ أَنْ لَا يَكُونَ فِي مُلْكِهِ شَيْءٌ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ أَرَادَ مِثْلَ ذَلِكَ وَ لَمْ يُحِبَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَ لَمْ يَرْضَ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ.

[التوحيد] إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ قَضَى جَمِيعَ أَعْمَالِ الْعِبَادِ وَ قَدَّرَهَا وَ جَمِيعَ مَا يَكُونُ فِي الْعَالَمِ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ.

بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۱۰

ح ۳۵ ـ [التوحيد] جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْقَدَرِ فَقَالَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلِجْهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْقَدَرِ قَالَ طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكْهُ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْقَدَرِ قَالَ سِرُّ اللهِ فَلَا تَتَكَلَّفْهُ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْقَدَرِ قَالَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَمَّا إِذَا أَبَيْتَ فَإِنِّي سَائِلُكَ أَخْبِرْنِي أَ كَانَتْ رَحْمَةُ اللهِ لِلْعِبَادِ قَبْلَ أَعْمَالِ الْعِبَادِ أَمْ كَانَتْ أَعْمَالُ الْعِبَادِ قَبْلَ رَحْمَةِ اللهِ قَالَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ بَلْ كَانَتْ رَحْمَةُ اللهِ لِلْعِبَادِ قَبْلَ أَعْمَالِ الْعِبَادِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قُومُوا فَسَلِّمُوا عَلَى أَخِيكُمْ فَقَدْ أَسْلَمَ وَ قَدْ كَانَ كَافِراً قَالَ وَ انْطَلَقَ الرَّجُلُ غَيْرَ بَعِيدٍ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ بِالْمَشِيَّةِ الْأُولَى نَقُومُ وَ نَقْعُدُ وَ نَقْبِضُ وَ نَبْسُطُ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ إِنَّكَ لَبَعِيدٌ فِي الْمَشِيَّةِ أَمَا إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ لَا يَجْعَلُ اللهُ لَكَ فِي شَيْءٍ مِنْهَا مَخْرَجاً أَخْبِرْنِي أَ خَلَقَ اللهُ الْعِبَادَ كَمَا شَاءَ أَوْ كَمَا شَاءُوا فَقَالَ كَمَا شَاءَ قَالَ فَخَلَقَ اللهُ الْعِبَادَ لِمَا شَاءَ أَوْ لِمَا شَاءُوا فَقَالَ لِمَا شَاءَ قَالَ يَأْتُونَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا شَاءَ أَوْ كَمَا شَاءُوا قَالَ يَأْتُونَهُ كَمَا شَاءَ قَالَ

قُمْ فَلَيْسَ إِلَيْكَ مِنَ الْمَشِيَّةِ شَيْءٌ .

بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۱۲

ح ۳۹ـ [التوحيد] قَالَ رَجُلٌ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام جَعَلَنِيَ الله فِدَاكَ أَ بِقَدَرٍ يُصِيبُ النَّاسَ مَا أَصَابَهُمْ أَمْ بِعَمَلٍ فَقَالَ إِنَّ الْقَدَرَ وَ الْعَمَلَ بِمَنْزِلَةِ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ فَالرُّوحُ بِغَيْرِ جَسَدٍ لَا يُحَسُّ وَ الْجَسَدُ بِغَيْرِ رُوحٍ صُورَةٌ لَا حَرَاكَ بِهَا فَإِذَا اجْتَمَعَا قَوِيَا وَ صَلُحَا كَذَلِكَ الْعَمَلُ وَ الْقَدَرُ فَلَوْ لَمْ يَكُنِ الْقَدَرُ وَاقِعاً عَلَى الْعَمَلِ لَمْ يُعْرَفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمخْلُوقِ وَ كَانَ الْقَدَرُ شَيْئاً لَمْ يُحَسَّ وَ لَوْ لَمْ يَكُنِ الْعَمَلُ بِمُوَافَقَةٍ مِنَ الْقَدَرِ لَمْ يَمْضِ وَ لَمْ يَتِمَّ وَ لَكِنَّهُمَا بِاجْتِمَاعِهِمَا قَوِيَا وَ لله فِيهِ الْعَوْنُ لِعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ ثُمَّ قَالَ أَلَا إِنَّ مِنْ أَجْوَرِ النَّاسِ مَنْ رَأَى جَوْرَهُ عَدْلًا وَ عَدْلَ الْمُهْتَدِي جَوْراً أَلَا إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَةَ أَعْيُنٍ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ وَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دُنْيَاهُ فَإِذَا أَرَادَ الله عَزَّ وَ جَلَّ بِعَبْدٍ خَيْراً فَتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْعَيْبَ وَ إِذَا أَرَادَ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى السَّائِلِ عَنِ الْقَدَرِ فَقَالَ هَذَا مِنْهُ هَذَا مِنْهُ .

بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۱۳.

ح ۴۳ ـ [التوحيد] ... سَمِعْتُ رَسُولَ الله يَقُولُ قَدَّرَ الله الْمَقَادِيرَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ .

ح ۴۴ ـ [تفسير القمی] عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ إِنَّ الله جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مَوْرِداً لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ الله شَيْئاً شَاءُوهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ الله رَبُّ الْعالَمِينَ.

بحارالأنوار، ج ۵، ص ۱۱۴.

ح ۴۵ـ [تفسير القمی] عَنْ أَبِي عَبْدِ الله عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ الله رَبُّ الْعالَمِينَ قَالَ لِأَنَّ الْمَشِيَّةَ إِلَيْهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا إِلَى النَّاسِ.

بحارالأنوار، ج ۵، ص ۱۱۶.

ح ۴۶ـ [تفسير القمی] قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ أَمَّا الرَّدُّ عَلَى الْمُعْتَزِلَةِ فَإِنَّ الرَّدَّ مِنَ الْقُرْآنِ عَلَيْهِمْ كَثِيرٌ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْمُعْتَزِلَةَ قَالُوا نَحْنُ نَخْلُقُ أَفْعَالَنَا وَ لَيْسَ لله فِيهَا صُنْعٌ وَ لَا مَشِيَّةٌ وَ لَا إِرَادَةٌ وَ يَكُونُ مَا شَاءَ إِبْلِيسُ وَ لَا يَكُونُ مَا شَاءَ الله وَ احْتَجُّوا أَنَّهُمْ خَالِقُونَ بِقَوْلِ الله تَعَالَى فَتَبارَكَ الله أَحْسَنُ الْخالِقِينَ فَقَالُوا فِي الْخَلْقِ خَالِقُونَ غَيْرَ الله فَلَمْ يَعْرِفُوا مَعْنَى الْخَلْقِ وَ عَلَى كَمْ وَجْهٍ هُوَ فَسُئِلَ الصَّادِقُ عليه السلام أَ فَوَّضَ الله إِلَى

الْعِبَادِ أَمْراً فَقَالَ اللهُ أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ فَقِيلَ فَأَجْبَرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ اللهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى فِعْلٍ ثُمَّ يُعَذِّبَهُمْ عَلَيْهِ فَقِيلَ لَهُ هَلْ بَيْنَ هَاتَيْنِ الْمَنْزِلَتَيْنِ مَنْزِلَةٌ قَالَ نَعَمْ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ.

بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۲۱.

ح ۶۶ـ [المحاسن] فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام شَاءَ لَهُمُ الْكُفْرَ وَ أَرَادَهُ فَقَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَأَحَبَّ ذَلِكَ وَ رَضِيَهُ فَقَالَ لَا قُلْتُ شَاءَ وَ أَرَادَ مَا لَمْ يُحِبَّ وَ لَمْ يَرْضَ قَالَ هَكَذَا خَرَجَ إِلَيْنَا .

بحارالأنوار، ج ۵، ص ۱۲۳.

ح ۷۱ـ قَالَ الْعَالِمُ كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ الْبَصْرِيُّ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا يَسْأَلُهُ عَنِ الْقَدَرِ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ فَاتَّبِعْ مَا شَرَحْتُ لَكَ فِي الْقَدَرِ مِمَّا أُفْضِيَ إِلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ حَمَلَ الْمَعَاصِيَ عَلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدِ افْتَرَى عَلَى اللهِ افْتِرَاءً عَظِيماً إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يُطَاعُ بِإِكْرَاهٍ وَ لَا يُعْصَى بِغَلَبَةٍ وَ لَا يُهْمِلُ الْعِبَادَ فِي الْهَلَكَةِ لَكِنَّهُ الْمَالِكُ لِمَا مَلَّكَهُمْ وَ الْقَادِرُ لِمَا عَلَيْهِ أَقْدَرَهُمْ فَإِنِ ائْتَمَرُوا بِالطَّاعَةِ لَمْ يَكُنِ اللهُ صَادّاً عَنْهَا مُبْطِئاً وَ إِنِ ائْتَمَرُوا بِالْمَعْصِيَةِ فَشَاءَ أَنْ يَمُنَّ عَلَيْهِمْ فَيَحُولَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا ائْتَمَرُوا بِهِ فَعَلَ وَ إِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَيْسَ هُوَ حَمَلَهُمْ عَلَيْهَا قَسْراً وَ لَا كَلَّفَهُمْ جَبْراً بَلْ بِتَمْكِينِهِ إِيَّاهُمْ بَعْدَ إِعْذَارِهِ وَ إِنْذَارِهِ لَهُمْ وَ احْتِجَاجِهِ عَلَيْهِمْ طَوَّقَهُمْ وَ مَكَّنَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى أَخْذِ مَا إِلَيْهِ دَعَاهُمْ وَ تَرْكِ مَا عَنْهُ نَهَاهُمْ جَعَلَهُمْ مُسْتَطِيعِينَ لِأَخْذِ مَا أَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ شَيْءٍ غَيْرِ آخِذِيهِ وَ لِتَرْكِ مَا نَهَاهُمْ عَنْهُ مِنْ شَيْءٍ غَيْرِ تَارِكِيهِ وَ الْحَمْدُ للهِ الَّذِي جَعَلَ عِبَادَهُ أَقْوِيَاءَ لِمَا أَمَرَهُمْ بِهِ يَنَالُونَ بِتِلْكَ الْقُوَّةِ وَ مَا نَهَاهُمْ عَنْهُ وَ جَعَلَ الْعُذْرَ لِمَنْ يَجْعَلْ لَهُ السَّبِيلَ حَمْداً مُتَقَبَّلًا فَأَنَا عَلَى ذَلِكَ أَذْهَبُ وَ بِهِ أَقُولُ وَ اللهِ وَ أَنَا وَ أَصْحَابِي أَيْضاً عَلَيْهِ وَ لَهُ الْحَمْدُ.

بحارالأنوار، ج ۵، ص ۱۲۴.

ح ۷۳ـ [فقه الرضا عليه السلام] سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنْ مَشِيَّةِ اللهِ وَ إِرَادَتِهِ فَقَالَ عليه السلام إِنَّ للهِ مَشِيَّتَيْنِ مَشِيَّةَ حَتْمٍ وَ مَشِيَّةَ عَزْمٍ وَ كَذَلِكَ إِنَّ للهِ إِرَادَتَيْنِ إِرَادَةَ حَتْمٍ وَ إِرَادَةَ عَزْمٍ إِرَادَةُ حَتْمٍ لَا تُخْطِئُ وَ إِرَادَةُ عَزْمٍ تُخْطِئُ وَ تُصِيبُ وَ لَهُ

مَشِيَّتَانِ مَشِيَّةٌ يَشَاءُ وَ مَشِيَّةٌ لَا يَشَاءُ يَنْهَى وَ هُوَ يَشَاءُ وَ يَأْمُرُ وَ هُوَ لَا يَشَاءُ مَعْنَاهُ أَرَادَ مِنَ الْعِبَادِ وَ شَاءَ وَ لَمْ يُرِدِ الْمَعْصِيَةَ وَ شَاءَ وَ كُلُّ شَيْءٍ بِقَضَائِهِ وَ قَدَرِهِ وَ الْأُمُورُ تَجْرِي مَا بَيْنَهُمَا فَإِذَا أَخْطَأَ الْقَضَاءُ لَمْ يُخْطِئِ الْقَدَرُ وَ إِذَا لَمْ يَخْطَأِ الْقَدَرُ لَمْ يَخْطَأِ الْقَضَاءُ وَ إِنَّمَا الْخَلْقُ مِنَ الْقَضَاءِ إِلَى الْقَدَرِ وَ إِذَا يُخْطِئُ وَ مِنَ الْقَدَرِ إِلَى الْقَضَاءِ وَ الْقَضَاءُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَوْجُهٍ فِي كِتَابِ اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ النَّاطِقِ عَلَى لِسَانِ سَفِيرِهِ الصَّادِقِ صلى الله عليه و آله مِنْهَا قَضَاءُ الْخَلْقِ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِي يَوْمَيْنِ مَعْنَاهُ خَلَقَهُنَّ وَ الثَّانِي قَضَاءُ الْحُكْمِ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ مَعْنَاهُ حَكَمَ وَ الثَّالِثُ قَضَاءُ الْأَمْرِ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ قَضى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ مَعْنَاهُ أَمَرَ رَبُّكَ وَ الرَّابِعُ قَضَاءُ الْعِلْمِ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ قَضَيْنا إِلى بَنِي إِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ مَعْنَاهُ عَلِمْنَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ شَاءَ اللهُ مِنْ عِبَادِهِ الْمَعْصِيَةَ وَ مَا أَرَادَ وَ شَاءَ الطَّاعَةَ وَ أَرَادَ مِنْهُمْ لِأَنَّ الْمَشِيَّةَ مَشِيَّةُ الْأَمْرِ وَ مَشِيَّةُ الْعِلْمِ وَ إِرَادَتَهُ إِرَادَةُ الرِّضَا وَ إِرَادَةُ الْأَمْرِ أَمَرَ بِالطَّاعَةِ وَ رَضِيَ بِهَا وَ شَاءَ الْمَعْصِيَةَ يَعْنِي عَلِمَ مِنْ عِبَادِهِ الْمَعْصِيَةَ وَ لَمْ يَأْمُرْهُمْ بِهَا فَهَذَا مِنْ عَدْلِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي عِبَادِهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَظُمَ شَأْنُهُ.

بحارالأنوار، ج ۵، ص ۱۲۵

ح ۷۴ـ [الإرشاد] رَوَى الْحَسَنُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ الْبَصْرِيُّ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بَعْدَ انْصِرَافِهِ مِنْ حَرْبِ صِفِّينَ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ خَبِّرْنِي عَمَّا كَانَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ مِنَ الْحَرْبِ أَ كَانَ بِقَضَاءٍ مِنَ اللهِ وَ قَدَرٍ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَاعَلَوْتُمْ تَلْعَةً وَ لَا هَبَطْتُمْ وَادِياً إِلَّا وَ لِلهِ فِيهِ قَضَاءٌ وَ قَدَرٌ فَقَالَ الرَّجُلُ فَعِنْدَ اللهِ أَحْتَسِبُ عَنَائِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ وَ لِمَ قَالَ إِذَا كَانَ الْقَضَاءُ وَ الْقَدَرُ سَاقَانَا إِلَى الْعَمَلِ فَمَا الثَّوَابُ لَنَا عَلَى الطَّاعَةِ وَ مَا وَجْهُ الْعِقَابِ عَلَى الْمَعْصِيَةِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَ وَ ظَنَنْتَ يَا رَجُلُ إِنَّهُ قَضَاءٌ حَتْمٌ وَ قَدَرٌ لَازِمٌ لَا تَظُنَّ ذَلِكَ فَإِنَّ الْقَوْلَ بِهِ مَقَالَةُ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ وَ حِزْبِ الشَّيْطَانِ وَ خُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ وَ قَدَرِيَّةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مَجُوسِهَا إِنَّ اللهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَمَرَ تَخْيِيراً وَ نَهَى تَحْذِيراً وَ كَلَّفَ يَسِيراً وَ لَمْ يُطَعْ مُكْرِهاً وَ لَمْ يُعْصَ مَغْلُوباً وَ لَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ فَقَالَ الرَّجُلُ فَمَا الْقَضَاءُ وَ الْقَدَرُ الَّذِي ذَكَرْتَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الْأَمْرُ بِالطَّاعَةِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّمْكِينُ مِنْ فِعْلِ

الْحَسَنَةِ وَ تَرْكِ السَّيِّئَةِ وَ الْمَعُونَةُ عَلَى الْقُرْبَةِ إِلَيْهِ وَ الْخِذْلَانُ لِمَنْ عَصَاهُ وَ الْوَعْدُ وَ الْوَعِيدُ وَ التَّرْغِيبُ وَ التَّرْهِيبُ كُلُّ ذَلِكَ قَضَاءُ الله فِی أَفْعَالِنَا وَ قَدَرُهُ لِأَعْمَالِنَا فَأَمَّا غَيْرُ ذَلِكَ فَلَا تَظُنَّهُ فَإِنَّ الظَّنَّ لَهُ مُحْبِطٌ لِلْأَعْمَالِ فَقَالَ الرَّجُلُ فَرَّجْتَ عَنِّی يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَرَّجَ الله عَنْكَ وَ أَنْشَأَ يَقُولُ أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِی نَرْجُو بِطَاعَتِهِ إِلَی آخِرِ الْبَيْتَيْنِ.

(١٢۴*) إنّ لله علمين:

الکافی، ج ١، ص ١۴٧ باب البداء...

ح ٨ ـ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ لله عِلْمَيْنِ عِلْمٌ مَكْنُونٌ مَخْزُونٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَنْبِيَاءَهُ فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ .

الکافی: ج ١، ص ٢۵۵، باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون جميع العلوم...

ح ١ـ عَنْ عَبْدِ الله بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ الله بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ لله تَبَارَكَ وَ تَعَالَی عِلْمَيْنِ عِلْماً أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ وَ أَنْبِيَاءَهُ وَ رُسُلَهُ فَمَا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَنْبِيَاءَهُ فَقَدْ عَلِمْنَاهُ وَ عِلْماً اسْتَأْثَرَ بِهِ فَإِذَا بَدَا لله فِی شَیْءٍ مِنْهُ أَعْلَمَنَا ذَلِكَ وَ عَرَضَ عَلَی الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِنَا .

الکافی، ج ١، ص ٢۵۵، باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون جميع العلوم...

ح ٢ـ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ لله عَزَّوَجَلَّ عِلْمَيْنِ عِلْماً عِنْدَهُ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ وَ عِلْماً نَبَذَهُ إِلَی مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ فَمَا نَبَذَهُ إِلَی مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ فَقَدِ انْتَهَی إِلَيْنَا .

الکافی، ج ١، ص ٢۵۵ باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون جميع العلوم...

ح ٣ـ عَنْ ضُرَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لله عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمَيْنِ عِلْمٌ مَبْذُولٌ وَ عِلْمٌ مَكْفُوفٌ فَأَمَّا الْمَبْذُولُ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَیْءٍ تَعْلَمُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّسُلُ إِلَّا نَحْنُ نَعْلَمُهُ وَ أَمَّا الْمَكْفُوفُ فَهُوَ الَّذِی عِنْدَ الله عَزَّ وَ جَلَّ فِی أُمِّ الْكِتَابِ إِذَا خَرَجَ نَفَذَ.

بحارالأنوار، ج ۴، ص ٨٩، باب ٢ـ العلم و كيفيته و الآيات الواردة فيه...

ح ٣٠ـ [بصائر الدرجات] عَنْ أَبِیجَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ إِنَّ لله عِلْمَيْنِ عِلْماً مَبْذُولاً وَ عِلْماً مَكْفُوفاً فَأَمَّا الْمَبْذُولُ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَیْءٍ يَعْلَمُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّسُلُ إِلَّا نَحْنُ نَعْلَمُهُ وَ أَمَّا الْمَكْفُوفُ فَهُوَ الَّذِی عِنْدَ الله فِی أُمِّ الْكِتَابِ .

بحارالأنوار: ج ۴، ص ٨٩، باب ٢ـ العلم و كيفيته و الآيات الواردة فيه...

ح ٣٢ـ [بصائر الدرجات] ابْنُ هَاشِمٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام إِنَّ للهِ عِلْمَيْنِ عِلْمٌ تَعْلَمُهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ وَ عِلْمٌ لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ فَمَا كَانَ مِمَّا يَعْلَمُهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ وَ مَا خَرَجَ مِنَ الْعِلْمِ الَّذِى لَا يَعْلَمُ غَيْرُهُ فَإِلَيْنَا يَخْرُجُ.

بحارالأنوار، ج ٢۶، ص ١٠٢، باب ۴ـ أنهم عليهم السلام لا يعلمون الغيب و معناه...

ح ٣ـ [بصائر الدرجات] عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ للهِ عِلْمَيْنِ عِلْمٌ اسْتَأْثَرَ بِهِ فِى غَيْبِهِ فَلَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ نَبِيّاً مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَ لَا مَلَكاً مِنْ مَلَائِكَتِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللهِ تَعَالَى إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ ما فِى الْأَرْحامِ وَ ما تَدْرِى نَفْسٌ ما ذا تَكْسِبُ غَداً وَ ما تَدْرِى نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ وَ لَهُ عِلْمٌ قَدْ أَطْلَعَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ فَمَا أَطْلَعَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ فَقَدْ أَطْلَعَ عَلَيْهِ مُحَمَّداً وَ آلَهُ وَ مَا أَطْلَعَ عَلَيْهِ مُحَمَّداً وَ آلَهُ فَقَدْ أَطْلَعَنِى عَلَيْهِ يَعْلَمُهُ الْكَبِيرُ مِنَّا وَ الصَّغِيرُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.

بحارالأنوار، ج ٢۶، ص ١۶۵، باب ١٢.

ح ١٨ـ [بصائر الدرجات] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ للهِ عِلْمَيْنِ عِلْمٌ عَلِمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ وَ عِلْمٌ عِنْدَهُ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ فَمَا كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّسُلُ تَعْلَمُهُ فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ أَوْ مَا شَاءَ اللهُ مِنْ ذَلِكَ.

الكافى، ج ١، ص ١۴٧، باب البداء...

ح ۶ـ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ الْعِلْمُ عِلْمَانِ فَعِلْمٌ عِنْدَ اللهِ مَخْزُونٌ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَإِنَّهُ سَيَكُونُ لَا يُكَذِّبُ نَفْسَهُ وَ لَا مَلَائِكَتَهُ وَ لَا رُسُلَهُ وَ عِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ مَا يَشَاءُ.

بحارالأنوار، ج ١، ص ٢١٨، باب ۶.

ح ۴۴ـ [نهج البلاغة] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَ لَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ.

بحارالأنوار، ج ۴، ص ١١٩، باب ٣ـ البداء و النسخ...

ح ۵۶ ـ [تفسير العياشى] عَنِ الْفُضَيْلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَنْبِيَاءَهُ وَ عِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ آخَر

يُحْدِثُ فِيهِ مَا يَشَاءُ .

(۱۲۵*) العرش فی الروایات:

الکافی، ج ۱، ص ۲۰، کتاب العقل و الجهل...

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ .

الکافی، ج ۱، ص ۹۸، باب فی إبطال الرؤیة...

ح ۷ـ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ ذَاكَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِيمَا يَرْوُونَ مِنَ الرُّؤْيَةِ فَقَالَ الشَّمْسُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْكُرْسِيِّ وَ الْكُرْسِيُّ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْعَرْشِ وَ الْعَرْشُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْحِجَابِ وَ الْحِجَابُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ السِّتْرِ فَإِنْ كَانُوا صَادِقِينَ فَلْيَمْلَئُوا أَعْيُنَهُمْ مِنَ الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ .

الکافی، ج ۱، ص ۱۲۷، فی قوله الرحمن علی العرش استوی...

ح ۶ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى فَقَالَ اسْتَوَى عَلَى كُلِّ شَيْءٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ .

الکافی، ج ۱، ص ۱۲۸، فی قوله الرحمن علی العرش استوی...

ح ۸ ـ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى فَقَالَ اسْتَوَى فِي كُلِّ شَيْءٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ لَمْ يَبْعُدْ مِنْهُ بَعِيدٌ وَ لَمْ يَقْرُبْ مِنْهُ قَرِيبٌ اسْتَوَى فِي كُلِّ شَيْءٍ .

الکافی، ج ۱، ص ۱۲۹، باب العرش و الکرسی...

ح ۱ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ رَفَعَهُ قَالَ سَأَلَ الْجَاثَلِيقُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَحْمِلُ الْعَرْشَ أَمِ الْعَرْشُ يَحْمِلُهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَامِلُ الْعَرْشِ وَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللهَ يُمْسِكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ لَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَكَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كانَ حَلِيماً غَفُوراً قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِهِ وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَةٌ فَكَيْفَ قَالَ ذَلِكَ وَ قُلْتَ إِنَّهُ يَحْمِلُ الْعَرْشَ وَ السَّمَاوَاتِ

وَ الْأَرْضَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِنَّ الْعَرْشَ خَلَقَهُ اللهُ تَعَالَى مِنْ أَنْوَارٍ أَرْبَعَةٍ نُورٍ أَحْمَرَ مِنْهُ احْمَرَّتِ الْحُمْرَةُ وَ نُورٍ أَخْضَرَ مِنْهُ اخْضَرَّتِ الْخُضْرَةُ وَ نُورٍ أَصْفَرَ مِنْهُ اصْفَرَّتِ الصُّفْرَةُ وَ نُورٍ أَبْيَضَ مِنْهُ ابْيَضَّ الْبَيَاضُ وَ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِى حَمَّلَهُ اللهُ الْحَمَلَةَ وَ ذَلِكَ نُورٌ مِنْ عَظَمَتِهِ فَبِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ أَبْصَرَ قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ عَادَاهُ الْجَاهِلُونَ وَ بِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ ابْتَغَى مَنْ فِى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْ جَمِيعِ خَلَائِقِهِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ بِالْأَعْمَالِ الْمُخْتَلِفَةِ وَ الْأَدْيَانِ الْمُشْتَبِهَةِ فَكُلُّ مَحْمُولٍ يَحْمِلُهُ اللهُ بِنُورِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ لَا يَسْتَطِيعُ لِنَفْسِهِ ضَرّاً وَ لَا نَفْعاً وَ لَا مَوْتاً وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُوراً فَكُلُّ شَيْءٍ مَحْمُولٌ وَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْمُمْسِكُ لَهُمَا أَنْ تَزُولَا وَ الْمُحِيطُ بِهِمَا مِنْ شَيْءٍ وَ هُوَ حَيَاةُ كُلِّ شَيْءٍ وَ نُورُ كُلِّ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّاً كَبِيراً قَالَ لَهُ فَأَخْبِرْنِي عَنِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَيْنَ هُوَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام هُوَ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا وَ فَوْقٌ وَ تَحْتٌ وَ مُحِيطٌ بِنَا وَ مَعَنَا وَ هُوَ قَوْلُهُ ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا فَالْكُرْسِيُّ مُحِيطٌ بِالسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى وَ إِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا يَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ فَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ هُمُ الْعُلَمَاءُ الَّذِينَ حَمَّلَهُمُ اللهُ عِلْمَهُ وَ لَيْسَ يَخْرُجُ عَنْ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ شَيْءٌ خَلَقَ اللهُ فِي مَلَكُوتِهِ الَّذِي أَرَاهُ اللهُ أَصْفِيَاءَهُ وَ أَرَاهُ خَلِيلَهُ عليه السلام فَقَالَ وَ كَذلِكَ نُرِي إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ وَ كَيْفَ يَحْمِلُ حَمَلَةُ الْعَرْشِ اللهَ وَ بِحَيَاتِهِ حَيِيَتْ قُلُوبُهُمْ وَ بِنُورِهِ اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَتِهِ .

الکافی، ج ١، ص ١٣٢، باب العرش و الکرسی...

ح ٦- عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَ الْعَرْشُ الْعِلْمُ ثَمَانِيَةٌ أَرْبَعَةٌ مِنَّا وَ أَرْبَعَةٌ مِمَّنْ شَاءَ اللهُ .

الکافی، ج ١، ص ١٣٢، باب العرش و الکرسی...

ح ٧- عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ فَقَالَ مَا يَقُولُونَ قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّ الْعَرْشَ كَانَ عَلَى الْمَاءِ وَ الرَّبُّ فَوْقَهُ فَقَالَ كَذَبُوا مَنْ زَعَمَ هَذَا فَقَدْ صَيَّرَ اللهَ مَحْمُولاً وَ وَصَفَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِ وَ لَزِمَهُ أَنَّ

الشَّيْءَ الَّذِي يَحْمِلُهُ أَقْوَى مِنْهُ قُلْتُ بَيِّنْ لِي جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ إِنَّ اللهَ حَمَّلَ دِينَهُ وَ عِلْمَهُ الْمَاءَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَرْضٌ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ جِنٌّ أَوْ إِنْسٌ أَوْ شَمْسٌ أَوْ قَمَرٌ فَلَمَّا أَرَادَ اللهُ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ نَثَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ رَبُّكُمْ فَأَوَّلُ مَنْ نَطَقَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ الْأَئِمَّةُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا أَنْتَ رَبُّنَا فَحَمَّلَهُمُ الْعِلْمَ وَ الدِّينَ ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ هَؤُلَاءِ حَمَلَةُ دِينِي وَ عِلْمِي وَ أُمَنَائِي فِي خَلْقِي وَ هُمُ الْمَسْئُولُونَ ثُمَّ قَالَ لِبَنِي آدَمَ أَقِرُّوا للهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِهَؤُلَاءِ النَّفَرِ بِالْوَلَايَةِ وَ الطَّاعَةِ فَقَالُوا نَعَمْ رَبَّنَا أَقْرَرْنَا فَقَالَ اللهُ لِلْمَلَائِكَةِ اشْهَدُوا فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ شَهِدْنَا عَلَى أَنْ لَا يَقُولُوا غَداً إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا إِنَّما أَشْرَكَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِكُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ يَا دَاوُدُ وَلَايَتُنَا مُؤَكَّدَةٌ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ.

الكافى، ج ١، ص ٢٥٤، باب فى أن الأئمة عليهم السلام يزدادون فى ليلة الجمعة...

ح ٢- عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ وَ كَانَ لَا يُكَنِّينِي قَبْلَ ذَلِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ قَالَ قُلْتُ لَبَّيْكَ قَالَ إِنَّ لَنَا فِي كُلِّ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ سُرُوراً قُلْتُ زَادَكَ اللهُ وَ مَا ذَاكَ قَالَ إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَافَى رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله الْعَرْشَ وَ وَافَى الْأَئِمَّةُ عليهم السلام مَعَهُ وَ وَافَيْنَا مَعَهُمْ فَلَا تُرَدُّ أَرْوَاحُنَا إِلَى أَبْدَانِنَا إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَأَنْفَدْنَا.

الكافى، ج ١، ص ٢٧٢، باب فيه ذكر الأرواح الّتى فى الأئمة عليهم السلام...

ح ٢- عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْعَالِمِ فَقَالَ لِي يَا جَابِرُ إِنَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْحَيَاةِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ فَبِرُوحِ الْقُدُسِ يَا جَابِرُ عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الثَّرَى ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ هَذِهِ الْأَرْبَعَةَ أَرْوَاحٌ يُصِيبُهَا الْحَدَثَانُ إِلَّا رُوحَ الْقُدُسِ فَإِنَّهَا لَا تَلْهُو وَ لَا تَلْعَبُ.

الكافى، ج ١، ص ٣٨٧، باب مواليد الأئمة عليهم السلام...

ح ٣- عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ مِنَ الْإِمَامِ بَعَثَ مَلَكاً فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ ثُمَّ أَوْقَعَهَا أَوْ دَفَعَهَا إِلَى الْإِمَامِ فَشَرِبَهَا فَيَمْكُثُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْماً لَا يَسْمَعُ الْكَلَامَ ثُمَّ يَسْمَعُ الْكَلَامَ بَعْدَ ذَلِكَ فَإِذَا وَضَعَتْهُ أُمُّهُ بَعَثَ اللهُ إِلَيْهِ ذَلِكَ الْمَلَكَ الَّذِي أَخَذَ الشَّرْبَةَ فَكَتَبَ عَلَى عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ فَإِذَا قَامَ بِهَذَا

الأَمْرِ رَفَعَ الله لَهُ فِى كُلِّ بَلْدَةٍ مَناراً يَنْظُرُ بِهِ إِلى أَعْمَالِ الْعِبَادِ .

الكافى، ج ۱، ص ۳۸۹، باب خلق أبدان الائمة و أرواحهم و قلوبهم عليهم السلام...

ح ۲ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقاً وَ بَشَراً نُورَانِيِّينَ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِى مِثْلِ الَّذِى خَلَقَنَا مِنْهُ نَصِيباً وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينَةِ وَ لَمْ يَجْعَلِ الله لأَحَدٍ فِى مِثْلِ الَّذِى خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيباً إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ وَ لِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَ هُمُ النَّاسَ وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجٌ لِلنَّارِ وَ إِلَى النَّارِ .

من لايحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۸۳، باب القول عند صراخ الديك...

ح ۱۳۹۷ـ وَ رُوِيَ أَنَّ حَمَلَةَ الْعَرْشِ الْيَوْمَ أَرْبَعَةٌ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى صُورَةِ الدِّيكِ يَسْتَرْزِقُ الله عَزَّ وَ جَلَّ لِلطَّيْرِ وَ وَاحِدٌ عَلَى صُورَةِ الأَسَدِ يَسْتَرْزِقُ الله تَعَالَى لِلسِّبَاعِ وَ وَاحِدٌ عَلَى صُورَةِ الثَّوْرِ يَسْتَرْزِقُ الله تَعَالَى لِلْبَهَائِمِ وَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى صُورَةِ بَنِى آدَمَ يَسْتَرْزِقُ الله تَعَالَى لِوُلْدِ آدَمَ عليه السلام فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ صَارُوا ثَمَانِيَةً قَالَ الله عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَةٌ.

(۱۲۶*) بحارالأنوار، ج ۵۴، ص ۳۵۴، تنبيه...؛ مفتاح الفلاح، ص ۲۰۰.

بِمَا رَوَاهُ الشَّيْخُ الْبَهَائِيُّ ره فِي كِتَابِ مِفْتَاحِ الْفَلَاحِ عِنْدَ تَأْوِيلِ مَا وَرَدَ فِـي دُعَـاءِ التَّعْقِيبِ يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَهُ مِثَالٌ فِى الْعَرْشِ فَإِذَا اشْتَغَلَ بِالرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ وَ نَحْوِهِمَا فَعَلَ مِثَالُهُ مِثْلَ فِعْلِهِ فَعِنْدَ ذَلِك تَرَاهُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ الْعَرْشِ وَ يُصَلُّونَ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْـعَبْدُ بِمَعْصِيَةٍ أَرْخَى الله تَعَالَى عَلَى مِثَالِهِ سِتْراً لِئَلَّا تَطَّلِعَ الْمَلَائِكَةُ عَلَيْهَا فَهَذَا تَأْوِيلُ يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ .

(۱۲۷*) بحارالأنوار، ج ۴۵،ص ۱۶۸، باب ۳۹ـ الوقائع المتأخرة عن قتله ...

ح ۳۱ ـ [تفسير القمى] قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام لَمَّا أُدْخِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام عَلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ الله نَظَرَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا

كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ كَلَّا مَا هَذِهِ فِينَا نَزَلَتْ وَ إِنَّمَا نَزَلَتْ فِينَا مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِى الْأَرْضِ وَ لَا فِى أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ فَنَحْنُ الَّذِينَ لَا نَأْسَى عَلَى مَا فَاتَنَا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَ لَا نَفْرَحُ بِمَا أُوتِينَا .

بحارالأنوار، ج ٢٤، ص ٢٢٣، باب ٥٨ـ أنهم عليهم السلام المظلومون.

ح ١ - [تفسير القمى] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِى قَوْلِهِ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِى الْأَرْضِ وَ لَا فِى أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا صَدَقَ اللهُ وَ بَلَّغَتْ رُسُلُهُ وَ كِتَابُهُ فِى السَّمَاءِ عِلْمُهُ بِهَا وَ كِتَابُهُ فِى الْأَرْضِ إِعْلَامُنَا فِى لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ فِى غَيْرِهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ.

بحارالأنوار، ج ٥، ص ١٥٤، باب ٦ـ السعادة و الشقاوة و الخير و ...

ح ٦ - [علل الشرائع] عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ قَالَ تَعْتَلِجُ النُّطْفَتَانِ فِي الرَّحِمِ فَأَيَّتُهُمَا كَانَتْ أَكْثَرَ جَاءَتْ تُشْبِهُهَا فَإِنْ كَانَتْ نُطْفَةُ الْمَرْأَةِ أَكْثَرَ جَاءَتْ تُشْبِهُ أَخْوَالَهُ وَ إِنْ كَانَتْ نُطْفَةُ الرَّجُلِ أَكْثَرَ جَاءَتْ تُشْبِهُ أَعْمَامَهُ وَ قَالَ تَحَوَّلُ النُّطْفَةُ فِى الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْماً فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَدْعُوَ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَفِى تِلْكَ الْأَرْبَعِينَ قَبْلَ أَنْ تُخْلَقَ ثُمَّ يَبْعَثُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَلَكَ الْأَرْحَامِ فَيَأْخُذُهَا فَيَصْعَدُ بِهَا إِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَقِفُ مِنْهُ مَا شَاءَ اللهُ فَيَقُولُ يَا إِلَهِى أَ ذَكَرٌ أَمْ أُنْثَى فَيُوحِى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ وَ يَكْتُبُ الْمَلَكُ ثُمَّ يَقُولُ إِلَهِى أَ شَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ فَيُوحِي اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ وَ يَكْتُبُ الْمَلَكُ فَيَقُولُ اللَّهُمَّ كَمْ رِزْقُهُ وَ مَا أَجَلُهُ ثُمَّ يَكْتُبُهُ وَ يَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ يُصِيبُهُ فِي الدُّنْيَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ يَرْجِعُ بِهِ فَيَرُدُّهُ فِي الرَّحِمِ فَذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِى الْأَرْضِ وَ لَا فِى أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا.

(١٢٨*) الكافى، ج ١،ص ٢٢٦، باب أن الأئمة ورثوا علم النبى و ...

... إِنَّ اللهَ يَقُولُ فِى كِتَابِهِ وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى وَ قَدْ وَرِثْنَا نَحْنُ هَذَا الْقُرْآنَ الَّذِى فِيهِ مَا تُسَيَّرُ بِهِ الْجِبَالُ وَ تُقَطَّعُ بِهِ الْبُلْدَانُ وَ تُحْيَا بِهِ الْمَوْتَى وَ نَحْنُ نَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ وَ إِنَّ فِى كِتَابِ اللهِ لَآيَاتٍ مَا يُرَادُ بِهَا أَمْرٌ إِلَّا أَنْ يَأْذَنَ اللهُ بِهِ مَعَ مَا قَدْ يَأْذَنُ اللهُ مِمَّا كَتَبَهُ الْمَاضُونَ جَعَلَهُ اللهُ لَنَا فِى

أُمِّ الْكِتَابِ إِنَّ اللهَ يَقُولُ وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِى السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِى كِتَابٍ مُبِينٍ ثُمَّ قَالَ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَنَحْنُ الَّذِينَ اصْطَفَانَا اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَوْرَثَنَا هَذَا الَّذِى فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ.

بحارالانوار، ج ٦٩، ص ١٨٤، باب ١٠٤ المرجئة و الزيدية...

فَقَالَ أَبِي إِنَّ اللهَ جَلَّ ذِكْرُهُ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ كِتَاباً بَيَّنَ فِيهِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي قَوْلِهِ وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ وَ فِي قَوْلِهِ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ وَ فِي قَوْلِهِ ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ وَ فِي قَوْلِهِ وَ ما مِنْ غائِبَةٍ فِي السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ وَ أَوْحَى اللهُ إِلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله أَنْ لَا يُبْقِيَ فِي غَيْبِهِ وَ سِرِّهِ وَ مَكْنُونِ عِلْمِهِ شيء [شَيْئاً] إِلَّا يُنَاجِي بِهِ عَلِيّاً فَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَلِّفَ الْقُرْآنَ مِنْ بَعْدِهِ وَ يَتَوَلَّى غُسْلَهُ وَ تَكْفِينَهُ وَ تَحْنِيطَهُ مِنْ دُونِ قَوْمِه.

(١٢٩*) بحارالأنوار، ج ٣٥، ص ٤٢٧، باب ٢٣ـ أنه عليه السلام هو الإمام المبين ...

ح ٢ ـ [معانى الأخبار] عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليهم السلام قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ قَامَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ مِنْ مَجْلِسِهِمَا فَقَالَا يَا رَسُولَ اللهِ هُوَ التَّوْرَاةُ قَالَ لَا قَالَا فَهُوَ الْإِنْجِيلُ قَالَ لَا قَالَا فَهُوَ الْقُرْآنُ قَالَ لَا قَالَ فَأَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله هُوَ هَذَا إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِى أَحْصَى اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ.

الكافى، ج ٢، ص ٢٨٨، باب استصغار الذنب...

ح ٣ ـ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله نَزَلَ بِأَرْضٍ قَرْعَاءَ فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ ائْتُوا بِحَطَبٍ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ نَحْنُ بِأَرْضٍ قَرْعَاءَ مَا بِهَا مِنْ حَطَبٍ قَالَ فَلْيَأْتِ كُلُّ إِنْسَانٍ بِمَا قَدَرَ عَلَيْهِ فَجَاءُوا بِهِ حَتَّى رَمَوْا بَيْنَ يَدَيْهِ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله هَكَذَا تَجْتَمِعُ الذُّنُوبُ ثُمَّ قَالَ إِيَّاكُمْ وَ الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ طَالِباً أَلَا وَ إِنَّ طَالِبَهَا يَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ.

بحارالانوار، ج ٢٤، ص ١٥٨، باب ٤٦ ـ أنهم عليهم السلام خير أمّة...

ح ٢٤ـ [كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهرة] عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ قَالَ

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقْرَأُ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ قَالَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۴۲۷، باب ۲۳ ـ أنّه عليه السلام هو الامام المبين...

ح ۱ ـ [تفسير القمي] وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ أَيْ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ فَهُوَ مُحْكَمٌ.

(۱۳۰*) تهذيب الأحكام، ج ۷، ص ۱۴۵، ۳ ـ باب صلاة الغدير ...

رَبَّنَا آمَنَّا وَ اتَّبَعْنَا مَوْلَانَا وَ وَلِيَّنَا وَ هَادِيَنَا وَ دَاعِيَنَا وَ دَاعِيَ الْأَنَامِ وَ صِرَاطَك الْمُسْتَقِيمَ السَّوِيَّ وَ حُجَّتَك وَ سَبِيلَك الدَّاعِيَ إِلَيْك عَلَى بَصِيرَةٍ هُوَ وَ مَنِ اتَّبَعَهُ وَ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ بِوَلَايَتِهِ وَ بِمَا يُلْحِدُونَ بِاتِّخَاذِ الْوَلَائِجِ دُونَهُ فَأَشْهَدُ يَا إِلَهِي أَنَّهُ الْإِمَامُ الْهَادِي الْمُرْشِدُ الرَّشِيدُ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِي ذَكَرْتَهُ فِي كِتَابِك فَقُلْتَ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ لَا أُشْرِك مَعَهُ إِمَاماً وَ لَا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِيجَةً.

بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۱۰، باب ۱۱ ـ أنهم عليهم السلام آيات الله و بيناته...

ح ۱۶ـ [كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهرة] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام وَ قَدْ سَأَلَهُ سَائِلٌ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ قَالَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ .

بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۳۷۱، باب ۴ ـ القلم و اللوح المحفوظ...

ح ۱۵ـ وَ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قَالَ إِنَّ اللهَ كَتَبَ كِتَاباً قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ هُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ الْخَلْقُ مُنْتَهُونَ إِلَى مَا فِي ذَلِك الْكِتَابِ وَ تَصْدِيقُ ذَلِك فِي كِتَابِ اللهِ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ.

(۱۳۱*) سورة طه، الآية ۵۲.

الكافى، ج ۵، ص ۳۶، بَابُ مَا كَانَ يُوصِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام...

يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ فَحَافِظُوا عَلَى أَمْرِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي هَذِهِ الْمَوَاطِنِ الَّتِي الصَّبْرُ عَلَيْهَا كَرَمٌ وَ سَعَادَةٌ وَ نَجَاةٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مِنْ فَظِيعِ الْهَوْلِ وَ الْمَخَافَةِ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَعْبَأُ

بِمَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ لَيْلَهُمْ وَ نَهَارَهُمْ لَطُفَ بِهِ عِلْماً وَ كُلُّ ذَلِك فِي كِتابٍ لا يَضِلُّ رَبِّي وَ لا يَنْسى فَاصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ اسْأَلُوا النَّصْرَ وَ وَطِّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الْقِتَالِ وَ اتَّقُوا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّ اللهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ.

بحارالأنوار، ج ١٤، ص ١٦، باب ٣٠.

وَ أَمَّا أَمْرُ عُثْمَانَ فَكَأَنَّهُ عُلِمَ مِنَ الْقُرُونِ الأُولَى عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتابٍ لا يَضِلُّ رَبِّي وَ لا يَنْسى خَذَلَهُ أَهْلُ بَدْرٍ وَ قَتَلَهُ أَهْلُ مِصْر.

(١٣٢*) سورة البروج، الآيتان ٢١ و٢٢.

بحارالأنوار، ج ١٨، ص ٢٥٩.

ح ١٠ ـ [تفسير القمي] قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ قَالَ اللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ لَهُ طَرَفَانِ طَرَفٌ عَلَى الْعَرْشِ وَ طَرَفٌ عَلَى جَبْهَةِ إِسْرَافِيلَ فَإِذَا تَكَلَّمَ الرَّبُّ جَلَّ ذِكْرُهُ بِالْوَحْيِ ضَرَبَ اللَّوْحُ جَبِينَ إِسْرَافِيلَ فَنَظَرَ فِي اللَّوْحِ فَيُوحِي بِمَا فِي اللَّوْحِ إِلَى جَبْرَئِيلَ عليه السلام.

مستدركات الباب الثانى و العشرون

(١٣٣*) لمّة الملك و لمّة الشيطان:

الكافى، ج ١، ص ٥٠٩، باب مولد أبى محمد الحسن بن على عليهما السلام...

ح ١٢ـ إِسْحَاقُ عَنِ الْأَقْرَعِ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الْإِمَامِ هَلْ يَحْتَلِمُ وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي بَعْدَ مَا فَصَلَ الْكِتَابُ الِاحْتِلَامُ شَيْطَنَةٌ وَ قَدْ أَعَاذَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْلِيَاءَهُ مِنْ ذَلِكَ فَوَرَدَ الْجَوَابُ حَالُ الْأَئِمَّةِ فِي الْمَنَامِ حَالُهُمْ فِي الْيَقَظَةِ لَا يُغَيِّرُ النَّوْمُ مِنْهُمْ شَيْئاً وَ قَدْ أَعَاذَ اللهُ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ لَمَّةِ الشَّيْطَانِ كَمَا حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ.

الكافى، ج ٢، ص ٣٣٠، باب القسوة...

ح ٣ـ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَمَّتَانِ لَمَّةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ لَمَّةٌ مِنَ الْمَلَكِ فَلَمَّةُ الْمَلَكِ الرِّقَّةُ وَ الْفَهْمُ وَ لَمَّةُ الشَّيْطَانِ السَّهْوُ وَ الْقَسْوَةُ.

من لايحضره الفقيه، ج ٢، ص ٢٧٩، باب الرفقاء فى السفر...

ح ٢٤٤٣ـ وَ رَوَى أَبُو خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ الْبَائِتُ فِي الْبَيْتِ وَحْدَهُ شَيْطَانٌ وَ الِاثْنَانِ لَمَّةٌ وَ الثَّلَاثَةُ أُنْسٌ.

مستدرك‌الوسائل، ج ٤٦، ص ٣٦٠، باب ١١ـ باب تعيين الكبائر...

ح ١٩ ـ ١٢٢٦١، وَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله إِذَا زَنَى الْعَبْدُ خَرَجَ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ قَالَ فَقَالَ أَ لَمْ تَرَ إِلَى شَيْئَيْنِ يَعْتَلِجَانِ فِي قَلْبِكَ شَيْءٌ يَأْمُرُ بِالْخَيْرِ هُوَ مَلَكٌ يُوحِي الْقَلْبَ وَ الَّذِي يَأْمُرُ بِالشَّرِّ هُوَ الشَّيْطَانُ يَنْفُثُ فِي أُذُنِ

الْقَلْبِ قَالَ ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَكِ لَمَّةٌ وَ لِلشَّيْطَانِ لَمَّةٌ فِى لَمَّةِ الْمَلَكِ إِيعَادٌ بِالْخَيْرِ وَ تَصْدِيقٌ بِالْحَقِّ وَ رَجَاءُ الثَّوَابِ وَ مِنْ لَمَّةِ الشَّيْطَانِ تَكْذِيبٌ بِالْحَقِّ وَ قُنُوطٌ مِنَ الْخَيْرِ وَ إِيعَادٌ بِالشَّرِّ.

(۱۳۴*) الإرادة من المخلوق الضمير:

الكافى، ج ۱، ص ۱۰۹.

ح ۳ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ عليه السلام أَخْبِرْنِى عَنِ الْإِرَادَةِ مِنَ اللهِ وَ مِنَ الْخَلْقِ قَالَ فَقَالَ الْإِرَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ الضَّمِيرُ وَ مَا يَبْدُو لَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْفِعْلِ وَ أَمَّا مِنَ اللهِ تَعَالَى فَإِرَادَتُهُ إِحْدَاثُهُ لَا غَيْرُ ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا يُرَوِّى وَ لَا يَهُمُّ وَ لَا يَتَفَكَّرُ وَ هَذِهِ الصِّفَاتُ مَنْفِيَّةٌ عَنْهُ وَ هِيَ صِفَاتُ الْخَلْقِ فَإِرَادَةُ اللهِ الْفِعْلُ لَا غَيْرُ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بِلَا لَفْظٍ وَ لَا نُطْقٍ بِلِسَانٍ وَ لَا هِمَّةٍ وَ لَا تَفَكُّرٍ وَ لَا كَيْفَ لِذَلِكَ كَمَا أَنَّهُ لَا كَيْفَ لَهُ.

الفهارس

- فهرس آيات المتن و التذييلات
- فهرس روايات المتن و التذييلات
- فهرس التذييلات
- فهرس المستدركات
- الضمائم
- فهرس مصادر التحقيق
- فهرس المطالب

فهرس آيات المتن و التذييلات

البقرة:

وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ كُلَّها (٣١) ١٠٥
فَاذْكُرُونى أَذْكُرْكُم (١٥٢) ١٨٩
أُجيبُ دَعْوَةَ الدّاع (١٨٦) ١٨٩
وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (٢٢٣) ١٧٤
وَ اعْلَمُوا أَنَّ الله يَعْلَمُ ما فى أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوه (٢٣٥) .... ٣١٨، ٣٥٤
الله وَلِيُّ الَّذينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّور (٢٥٧) ١٠٢

آل عمران:

رَبَّنا لاَ تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا (٨) ١٠٥
وَ يُحَذِّرُكُمُ الله نَفْسَه (٢٨) ١٨١
فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً (١٠٣) ١٠٦
بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (١٦٩) ١٠٥

المائدة:

قدْ جاءَ كُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَكِتابٌ مُبينٌ ـ يَهْدى بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْديهِمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقيم (١٥و ١٦) ١٠٢
إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ (٤٤) ١٠٤
وَقَفَّيْنا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ (٤٦) ١٠٤

الأنعام:

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللهُ شَهيدٌ بَيْني وَ بَيْنَكُم (١٩) .... ١٧٤، ٢٦٠
لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصار (١٠٣) ٣٠٤
وَكَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيّ عَدُوًّا شَياطينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحي بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما يَفْتَرُونَ ـ وَ لِتَصْغى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لِيَرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا ما هُمْ مُقْتَرِفُونَ (١١٢و١١٣) ٣٥٦
أَوَمَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (١٢٢) ١٠٣

الأعراف:

ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْديهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرينَ (١٧) ٣٥٧
كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (٢٩) ٢٨٦
الَّذينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ إلى قوله: وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (١٥٧) ١٠٤
وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى (١٧٢) .... ١٢٩، ٢١٧، ٣١٧

التوبة:

قاتلوهُمْ يُعذِّبْهُمُ الله بأَيْديكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ (١٤) ١٦٦
أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ الله يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ وَ أَنَّ الله عَلاَّمُ الْغُيُوبِ (٧٨) .... ٣١٨، ٣١٩
فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ الله لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (١٢٩) ٣٨٩

يونس:

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ (٣١) ١٦٦
بلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الظَّالِمينَ (٣٩) ١١١
وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذينَ لا يَعْقِلُونَ (١٠٠) ١٥٩

هود:

كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (٦) ٣٩٣
وَهُوَ الَّذى خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً (٧) .... ٢٠٤، ٢٠٦، ٣٨٩
وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ (١٢٣) ١٨٩

الرعد:

أَ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَت (٣٣) ١٨٦

إبراهيم:

الر كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلى صِراطِ الْعَزِيزِ الْحَميدِ (١) .... ١٠٢، ٢٩٥

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُم (٥) ... ١٠٤
أَفِي الله شَكٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْض (١٠) ... ٣١٨

النّحل:

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (٤٣) ... ٤١٦
وَمِنكُم مَن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لاَ يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْم شَيْئاً (٧٠) ... ١٠٥
إِنَّ الله يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْي يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (٩٠) ... ٣٠٨

الإسراء:

وَ قَضى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاه (٢٣) ... ١٨٤
قُل لَّوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذاً لاَبْتَغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلاً (٤٢) ... ٣٩٠
وَ مَنْ كانَ في هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمى وَ أَضَلُّ سَبِيلاً (٧٢) ... ٢٥٢
وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً (٨٥) ... ١٠٥
قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (٨٨) ... ١١١

الكهف:

وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلْماً (٦٥) ... ٣٨٢

طه:

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (٥٠) ... ١٠٤
عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لاَّ يَضِلُّ رَبِّي وَلاَ يَنسَى (٥٢) ... ٣٩٣
رَبِّ زِدْني عِلْماً (١١٤) ... ١٩١

الأنبياء:

فَسُبْحَانَ اللهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (٢٢) ٣٨٨

الحجّ:

فَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُورِ (٤٦) ٣٣١
إِنَّ ذلِكَ فِی كِتابٍ (٧٠) ٣٩٣

المؤمنون:

قُلْ مَن رَبُّ السَّماوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيم (٨٦) ٣٨٩
فَتَعَالَى اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيم(١١٦) ٣٨٩

النّور:

يَهْدِی اللهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ (٣٥) ١٠٣
وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُورٍ (٤٠) ١٠٣

الفرقان:

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً ـ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً (٤٥و٤٦) .... ١٠٤، ١٢٨، ٣٤١

الشّعراء:

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطينُ ـ تَنَزَّلُ عَلى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثيمٍ ـ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كاذِبُونَ (٢٢١ إلى ٢٢٣) ٣٥٦

النّمل:

اللهُ لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيم(٢٦) ٣٨٩
أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قراراً وَ جَعَلَ خِلالَها أنهاراً وَ جَعَلَ لَها رَواسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حاجِزاً أَ إِلهٌ مَعَ اللهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ (٦١) ١٦٦
أَمَّنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ (٦٤) ١٦٦
وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِى السَّماءِ وَالأَرْضِ إِلاَّ فِى كِتابٍ مُبِينٍ (٧٥) ٣٩٢

العنكبوت:

خَلَقَ اللهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَق(٤٤) ٣٥٤

الرّوم:

وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً(٢١) ١٠٥
فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللهِ الَّتى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (٣٠) .... ٢١٧، ٣١٢

الأحزاب:

يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثيراً ـ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً ـ هُوَ الَّذى يُصَلِّى عَلَيْكُمْ وَمَلائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً ـ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ (٤١ إلى ٤٤) ١٠٢
إِنَّ اللهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبى(٥٦) ٤٢٥

سبأ:

وَ رَبُّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ حَفيظٌ(٢١) ١٨٤

فاطر:

يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللهِ (١٥) ١٨٤

يس:

وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ (١٢) ٣٩٣
سُبْحانَ الَّذى خَلَقَ الْأَزْواجَ كُلَّها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا (٣٦) ١٦٦

الصّافات:

سُبحانَ الله عمّا يَصِفون (١٥٩) ٢٨٢
إلّا عِبادَ الله المُخلَصين (١٦٠) ٢٨٢

الزّمر:

إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الأَلْباب (٩) ١٤٢
اللهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَديثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِ اللهِ ذلِكَ هُدَى اللهِ يَهْدي بِهِ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (٢٣) ١١٤
أَفَمَن شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِن رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِن ذِكْرِ اللهِ (٢٢) ١٠٣
اللهُ يَتَوَفَّى الأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِى لَمْ تَمُتْ فِى مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِى قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى (٤٢) ١٠٣
وَتَرَى الْمَلائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ (٧٥) ٣٨٩

غافر:

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ(٧) ٣٨٩
هُوَ الَّذى يُرِيكُمْ آياتِهِ وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ رِزْقاً وَ ما يَتَذَكَّرُ إِلاَّ مَنْ يُنيبُ (١٣) .... ١٤٢، ١٦٦
رَفِيعُ الدَّرَجاتِ ذُو الْعَرْشِ(١٥) ٣٨٩
ادْعُونى أَسْتَجِبْ لَكُم(٦٠) ١٨٩

فصّلت:

وَ لكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللهَ لا يَعْلَمُ كَثيراً مِمَّا تَعْمَلُونَ ـ وَ ذلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذى ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْداكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخاسِرينَ (٢٢و٢٣) ٣١٨

الشّورى:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (١١) ١٨١

الزّخرف:

وَإِنَّهُ فِى أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ (٤) ٣٩٣
سُبْحانَ رَبِّ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (٨٢) ٣٨٨

محمّد:

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ (٣١) ١٨٩

الحجرات:

وَلكِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الإِيمانَ وَزَيَّنَهُ فِى قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيانَ(٧) ١٠٤

ق:

وَعِندَنا كِتَابٌ حَفِيظٌ(٤) ٣٩٣
لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْب(٣٧) ٣٨٠

الطّور:

فَلْيَأْتُوا بِحَديثٍ مِثْلِهِ إِنْ كانُوا صادِقِينَ(٣٤) ١١٥

النّجم:

إِنَّ رَبَّكَ واسِعُ الْمَغْفِرَة(٣٢) ١٨٦

القمر:

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ(١٧) ١٥١

الواقعة:

وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولى فَلَوْ لا تَذَكَّرُونَ(٦٢) ٢١٧
فَلَوْلاَ إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ(٨٣) ١٠٥

الحديد:

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ(٩) ١٠٣
مَا أَصَابَ مِن مُصِيبَةٍ فِي الأَرْضِ وَلاَ فِي أَنفُسِكُمْ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مِن قَبْلِ أَن نَبْرَأَهَا إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ(٢٢) ٣٩٢
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً(٢٧) ١٠٥
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَحْمَتِهِ وَيَجْعَل لَكُمْ نُوراً

تَمْشُونَ بِهِ (٢٨) ١٠٣

المجادلة:

أُولَئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ(٢٢) ١٠٤

التّغابن:

فَآمِنُوا بِالله وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِى أَنزَلْنَا(٨) ١٠٣
وَمَن يُؤْمِن بِالله يَهْدِ قَلْبَهُ (١١) ١٠٥

الحاقّة:

وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ(١٧) ٣٨٩

المدّثر:

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلاَّ أَن يَشَاءَ الله(٥٦) ١٠٥

النبأ:

وَكُلَّ شَىءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً (٢٩) ٣٩٣

البروج:

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (١٥) ٣٨٩
بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ـ فِى لَوْحٍ مَحْفُوظٍ(٢١و٢٢) ٣٩٣

الغاشية:

فَذَكِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ ـ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ (٢١و٢٢) ١٤٢

التّين:

لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسانَ فى أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ـ ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِينَ (٤و٥) ١٣٠

العلق:

عَلَّمَ الإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (٥) ١٠٥

فهرس روايات المتن و التذييلات

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلَا كا ٣٥٧
إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام جَاءَ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا رَسُولُ اللهِ فِي بَدْوِ الْإِسْلَامِ ٩٧
أَصْحَابُ الْعَرَبِيَّةِ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ٢٧٥
أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ وَ أَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ ١٦٧
الْإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً ٩٨
الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ هُمُ الْعُلَمَاءُ ٣٩١
الْعَرْشُ لَيْسَ هُوَ اللهُ ٣٩٠
الْعَرْشُ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ قَدْرَهُ ٣٩٠
الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ ٤١٥
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي لَحَظْتَ بِهَا الْبَحْرَ الْعَجَّاجَ فَأَزْبَدَ ٣٧٠
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاهُ وَ كُلُّ بَهَائِكَ بَهِي ٣٥٥
اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ ٢٦٠
الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ ١٢٢
إِلَهِي جَعَلْتَ لِي عَدُوّاً يَدْخُلُ قَلْبِي ٣٥٧

إِلَهِي عَلِمْتُ بِاخْتِلَافِ الآثَار ٤٢٣
أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ ١١١
إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرِّيحِ ١٠٦
إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَلْزَمَ الْعِبَادَ أَسْمَاءً مِنْ أَسْمَائِهِ عَلَى اخْتِلَافِ الْمَعَانِي ٢١٧
أَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ الْقَلَمَ فَجَرَى عَلَى اللَّوْحِ الْمَحْفُوظ ٣٩٣
إِنَّ أَمْرَ اللهِ كُلَّهُ عَجِيبٌ ٣٥٤
أَنْتَ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُكَ تَعَرَّفْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ فَمَا جَهِلَكَ شَيْء ٤٢٣
أَنَّ فِي الْعَرْشِ تِمْثَالَ جَمِيعِ مَا خَلَقَ اللهُ ٣٩٢
إِنَّكَ رَجُلٌ لَكَ فَضْلٌ لَوْ نَظَرْتَ فِي هَذِهِ الْعَرَبِيَّةِ ٢٨٠
إِنَّ للهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً ٤١٥
إِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِي الْمَعَانِي ٢٧٠
إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ ٤١٥
إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللهِ إِلَيْهِ عَبْداً أَعَانَهُ اللهُ عَلَى نَفْسِه ٣٠٠
إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْحُبَّ الَّذِي تُحِبُّونَّا ١٠٧
أَوْهَامُ الْقُلُوبِ أَدَقُّ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُون ٣٠٤
تَاهَتِ الْفِطَنُ ١٦٤
تَحَيَّرَتِ الْعُقُولُ ١٦٤
ثُمَّ الْعَرْشُ فِي الْوَصْلِ مُفْرَدٌ مِنَ الْكُرْسِيِّ ٣٩٠
ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي الظِّلَالِ ١٢٩
ثُمَّ خَصَصْتَ بِهِ إِسْمَاعِيلَ دُونَ وُلْدِ إِبْرَاهِيم ٢٧٨
ثُمَّ خَلَقَ مِنْ نُورِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله جَوْهَرَةً وَ قَسَمَهَا قِسْمَيْن ٣٧٠
جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَمَّا اخْتَلَفَ فِيهِ النَّاسُ مِنَ الرُّؤْيَة ٣٠٤
وَ فِي أَيِّ شَيْءٍ الْمَسْأَلَةُ قُلْتُ فِي التَّوْحِيد ٣٥٣

خلَقَ الله الْعَقْلَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاء ٢٩٧
خلَقَ الله الْمَشِيَّةَ بِنفْسِهَا ثُمَّ خلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ ٤١٠
خلَقَ الله لَوْحاً مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ ٣٧٢
دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْل ٣٠٠
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ الله عليه السلام عَنِ الْإِيمَانِ هَلْ لِلْعِبَادِ فِيهِ صُنْعٌ ١٠٨
سَأَلْتُ جعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله عَنِ اللَّوْحِ وَ الْقَلَم فَقَالَ هُمَا مَلَكَانِ ٣٩٤
سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى نٓ وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ ٣٩٤
شَيْءُ بِحَقِيقَةِ الشَّيْئِيَّة ٢٨٤
عِرْفَانُ الْمَرْءِ بنفسه ٤٠٦
فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ النُّور ٢٩٦
فَأَمَرَ الله الْقَلَمَ فَجَرَى بِمَا هُوَ كَائِنٌ وَ مَا يَكُون ٣٩٣
فَقَالَ كَيْفَ تَرَوْنَ قَوَاعِدَهَا ٢٧٦
فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْحَرَمُ وَ أَنْتَ الْحَرَام ٣٩٢
فَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ دُونَ الْمَعْنَى ٢٧٠
فِي الْعَرْشِ تِمْثَالُ مَا خَلَقَ الله مِنَ الْبَرِّ وَ الْبَحْر ٣٩٢
قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الِاسْمِ مَا هُو ٢٦٩
كَتَبَ مَلِكُ الرُّومِ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ أَكَلْتُ لَحْمَ الْجَمَل ٣٧١
كَمْ لَحْظَةً لِرَبِّ الْعَالَمِينَ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ ٣٧٠
لَا يُدْرَكُ بِوَهْم ١٦٧
لَعَلَّ الله تَعَالَى أَنْ يَنْظُرَ إِلَيَّ مِنْهُ بِرَحْمَة ٣٧١
لَمَّا أَرَادَ الله أَنْ يُنْزِلَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ ٣٧٢
لَيْسَ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَعْلَمُوا ١٠٧
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ إِذَا كَانَ الشَّيْءُ مِنْ مَشِيَّتِهِ ٣٧٠

مَا الدَّلِيلُ عَلَى صَانِعِ الْعَالَمِ ١٦٤
مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزْدَادُ عَلَى النَّشْرِ وَ الدَّرْسِ إِلَّا غَضَاضَةً ٩٨
مَنِ انْهَمَكَ فِي طَلَبِ النَّحْوِ سُلِبَ الْخُشُوعَ ٢٨٠
مَنْ عَبَدَ اللهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَر ٢٧١
مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ١٢١
مَنْ وَصَفَ اللهَ بِخِلَافِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ فَقَدْ أَعْظَمَ الْفِرْيَةَ عَلَى اللهِ ٣٠٤
نُورٌ فَيَفْهَمُ الْفَرِيضَةَ وَ السُّنَّةَ وَ الْجَيِّدَ وَ الرَّدِيءَ ٢٩٦
وَ إِذاً لَقَامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ وَ لَتَحَوَّلَ دَلِيلاً بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُولاً عَلَيْه ١٥٨
وَ أَعْجَبُ مِنْهُمْ جَمِيعاً الْمُعَطِّلَةُ ١٦٥
وَ الطَّرِيقُ فِي الْمَذْهَبِ الثَّالِث ٣٥٣
وَ الْمَحْمُولُ اسْمُ نَقْصٍ فِي اللَّفْظِ ٣٦٦
وَ أَمَّا الرَّجُلُ الَّذِي يَنْسَى الشَّيْءَ ثُمَّ يَذْكُرُهُ ٣٢٨
وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الذِّكْرِ وَ النِّسْيَانِ ٣٢٨
وَ انْظُرْ إِلَيَّ نَظْرَةً رَحِيمَة ٣٧٢
وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَضَاءَ لَهُ كُلُّ شَيْء ١٦٦
وَ بِنُورِهِ اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَتِهِ ١٦٦
وُجُودُهُ إِثْبَاتُه ٢٨٥
وَ قُلْتُ أَمَّا إِذَا حَجَبْتَ عَنِ الْجَوَابِ وَ اخْتَلَفَ مِنْكَ الْمَقَال ٢١٢
وَ كَيْفَ صَدَرَتِ الْأُمُورُ عَنْ مَشِيَّتِهِ الْمُنْشِئ ٣٦٩
و لا تدرك معرفة الله إلا بالله ١٦١
وَ لَقَدْ نَادَينَا نُوحاً قُلْتُ نُوحُ ٢٨٠
وَ لَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكْ ١٦٨
وَ مَا زَالَ يُعَدِّدُ عَلَيَّ قُدْرَتَهُ الَّتِي هِيَ فِي نَفْسِي ١٠٨

وَ مِنَ الْعَقْلِ الْفِطْنَةُ وَ الْفَهْمُ وَ الْحِفْظُ وَ الْعِلْمُ ٣٠٠
وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ ٢٩٩
هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقَائِقِ الْأُمُور ٣٠٠
يَا أَبَا ذَرٍّ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَلْبَسُونَ الصُّوفَ ٢٣٠
يَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِيَّتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشَاء ٣٨٦
يَعْنِي أَعْمَى عَنِ الْحَقَائِقِ الْمَوْجُودَةِ ٢٩٢
يَلْحَظُ كُلَّ عَيْنٍ وَ الْعُيُونُ لَا تَرَاهُ ٣٧٠

فهرس التذييلات

تذييلات المقدّمة ١٠٩

إنّ فى آراء المؤلّف فى بحث إعجاز القرآن عدّة مسائل مهمّة. الأولىٰ فى معنى الإعجاز و انقسامه إلى قسمين فى معجزات النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم. الثانية في وجه إعجاز القرآن و تحدّيه و فيه: الف)إنّه قد أكّد أنّ الوجه الّذى تحدّى به فى القرآن هو علومه و معارفه الفطريّة. ب) بيان طرف من علومه و حكمه الجديدة المخالفة لمعارف جميع العالم؛ و قدأتى ببعض الشّواهد التّاريخيّة. ج) قدنبّه (قدس سرّه) أنّ القرآن هو كلام الله من بدئه إلى ختمه و هو مباين لكلام جميع المخلوقين من حيث الفصاحة و البلاغة و الإفادة و الأساليب و.... سنجيء بهذه الأمور على الترتيب المذكور. ١٠٩

الأوّل: قال المؤلّف في معنى الإعجاز في أثر آخر له: ١٠٩

الاوّل: معنى الإعجاز؛ المعجزات الخاصّة و المعجزات الباقية إلى فناء الدنيا (انوار الهداية، ص١).

الثاني: الف) أمّا كلامه فى وجه الإعجاز و التّحدي فيشتمل على أمور: ١١٠

ذكر الاختلاف في وجه التّحدي و هو عجز النّاس عن إتيان مثله أو الفصاحة و البلاغة فيه أو علومه و معارفه و فطريّة دينه (انوار الهداية، صص ١ إلى ٤).

ب) قد أشار في وجه إعجاز القرآن بعلومه و حكمه الجديدة الّتي خالفها المخالفون و

سمّوها بالأساطير و اضغاث احلام و... .... ١١١

ب) وجه الإعجاز و هو علومه و معارفه الّتي خالها المخالفون (إعجاز القرآن - الرسالة إلى أفسر)

ج) الثالث في وجه الإعجاز هو عدم مشابهة كلام القرآن الّذي بلسان الألوهيّة مع كلام المخلوقين. ١١٢

وجه الإعجاز و هو عدم مشابهة كلام القرآن الّذي هو بلسان الألوهيّة لكلام المخلوقين من حيث الفصاحة و البلاغة و الإفادة و الأساليب (معارف القرآن - صص ٣٢ و ٣٣ و ٣٨)

فما يستنبط من كلامه أنّ العلوم الجديدة الإلهيّة هى علوم القرآن و العترة و أنّ العلوم القديمة هي الفلسفة و التصوف لأنّهما تكونان متقابلين و متخالفين فى كلامه حيث يقول «فإنّ الحديث يقابل القديم فهو بمعنى الجديد» ولايوجد فى آثاره مصاديق للعلوم المخالفة الّا التصوف و الفلسفة. ١١٣

تقابل العلوم الجديدة و المعارف البشرية

وعزا ظهور الفلسفة إلى ستمأة قبل المسيح و ذكر بعض آراء الفلاسفة و المتصوّفة. (انوارالهداية، ص ٣).

و قد أتى فى رسالة أخرى ببعض وجوه تدلّ على حداثة العلوم و المعارف الإلهيّة: ١١٤

تباين سنخ الحكمة الإلهية مع الحكمة البشريّة(فى وجه إعجاز كلام الله المجيد، صص ١٢إلى ١٤).

تأسيس حكمة القرآن و هدايته على العقل و التّذكر إليه و الاستضاءة به و المعرفة الفطرية و وجدانه حال الانقطاع وكشف الحقائق بنور الرّب؛ هذا وجه حداثته.

بيان وجه أنّ القرآن ذكر و تذكرة و الرسول مذكّر و هو معنى تباين سنخيّة العلوم الإلهيّة مع علوم البشريّة.

الخبر أعمّ من الحديث. ١١٦

يخص الحديث ما جاء عن المعصوم و الخبر ما جاء عن غيره. (الفكر الفلسفي عند الشيعة الاثنا عشرية، ماجرا در ماجرا، معجم مصطلحات الرجال و الدراية)

يسند المؤلّف كلامه إلى بعض الشواهد التاريخية في إثبات أن الفلسفة و التصوف مأخوذان

من اليونان. ١١٦

ذكر بعض الشواهد التاريخية لظهور الفلسفة و التصوف بعد نوح عليه السلام. (رسالة إلى افسر و أيضاً انوار الهداية، ص ٣).

و قد صدّق كثير من أكابر الفلسفة فى الإسلام أنّها متفرّعة من اليونان. ١١٧

كيفيّة الارتباط بين الإسلام و الفلسفة وكون تركيبه وصفية أى الفلسفة فى زمن الإسلام

عدم أخذ الفلسفة من الكتاب و السّنة، بل الاستشهاد بهما. (آفاق فلسفه از عقل ناب تا حكمت احكام، مهدى حائرى يزدى)

قال محقق آخر: ١١٨

ظهور الفلسفة بترجمة آثار اليونان و الإسكندران. (مقالات فلسفى، مرتضى مطهرى)

و لقد جاء فى كتاب «تاريخ المعتزلة» حول معارضات الخلفاء العلمية لاهل البيت عليهم السلام ماهو نصّه: ١١٨

سياسة معاوية فى معارضة اميرالمؤمنين إقامة دمشق مقابل الكوفة (تاريخ معتزله، محمد جعفر جعفرى لنگرودى)

رؤية العلامة الطباطبائى إلى أسباب ظهور حركة الترجمة فى العصر العباسي: ١١٩

ترجمة الفلسفة لإغلاق ابواب بيوت الأئمة بترجمة الإلاهيات (مجموعه مقالات، علامه طباطبائى)

و قال محقق آخر: ١١٩

إنّ أحد اهمّ العوامل فى أسباب نهضة الترجمة هو معارضة الخلفاء العباسيّين لأهل البيت و صرف الناس عنهم. (مار الفلسفة فى إيران و العالم، سيد محمد خامنئى)

قد بيّن محقق آخر تأثير التراجم في العالم الإسلامى على هذا النحو: ١٢٠

التعقل فيما يعبدون الناس بعقولهم و ظهور الفِرَق لأسباب سياسية و ظهور المدارس الفلسفية لإثبات صدقهم و حقّهم. (تاريخ فلسفه در جهان اسلامى، حنا الفاخورى و خليل الجر)

ثمرة التعقل بين الناس بروز الإلحاد و الزندقة و إنكار النّبوة

و قد أيّد محقق آخر وقوع الاختلاف بين العلماء بترويج الفلسفة: ١٢١

ذكر وثائق تاريخية فى وقوع الاختلاف بين العلماء (تاريخ علوم عقلى در تـمدن اسلامى، ذبيح الله صفا)

معرفة النفس بالمعرفة الجديدة النازلة من السماء هي معرفة قائمة على نور العلم و قائمة بنور الرّب و هي تقابل معرفة النفس الّتى فى آثار العرفاء و المتصوفة: ١٢١

معرفة كل شىء تكون بالنور و نور العلم قائم بنور الرب (انوار الهداية، صص ٢٩و ٣٠).

قدبين المؤلّف النفس في أثر آخر: ١٢٢

النفس عبارة عما يقوم به الروح (معارف القرآن، ص ٥٤٣).

قال المؤلف فى شرح مراده من الإنية: ١٢٢

الإنية هو الواحد المحفوظ فى جميع حالات الإنسان. (انوار الهداية، ص ٢٤)

قد شرح المؤلف مراده من الشىء بالغير بتمثيله بالظل في كلام آخر: ١٢٢

معنى الكون بالغير فى عالم التشبيه هو الظل. (أنوار الهداية، ص ٢٤)

فعند المؤلّف مظلم الذات شىء ليس جنسه من النور بل هو مكشوف بالنور. ١٢٣

الكائنات المظلمات ليست من جنس النور (أنوار الهداية، ص ٢٥)

الظل عند المـؤلف عـلامة مـراتب مـختلفة فـى الخـلقة؛ مـنها الأول الحـقيقي و الأرواح و... .... ١٢٣

يقال للروح الظل (معارف القرآن، صص ١٧٩و١٨٠)

الاول الحقيقى المخلوق بعلم الله، شيئيّة يعبر عنها بالظل و الشبح. (معارف القرآن، صص ٢٨٩و٢٩٠)

الظّل هو الهواء المتعيّن بفقدان النّور. (معارف القرآن، ص ٦٥١)

إنّ الأرواح مخلوقة من النّور أو النار و هما عين الماء البسيط. (خلقة العوالم، نسخة الملكى الميانجى، صص ٣٣إلى ٣٨)

إنّ الصادر الأوّل هو نور خاتم الأنبياء و هو العلم و الدين الّذى حمّله الماء البسيط.

واقعيّة الظلمة و النور بالماء و تحقّق الماء بنور النّبى.

مرتبة المشيّة هى مرتبة تعيّن الأرواح مادّة و صورة عى نحو الإجمال فى العلم الذى

يحمله الماء.

إطلاق الأشباح على الأرواح تكون بعناية إفاضة الصور و الهيئة على موادّ الأرواح المندمجة في الماء.

مرتبة الإرادة هي مرتبة تفصيل تعيّن الأرواح و وجدانها أنفسها و تميّزها أنفسها و تعريف الحقّ نفسه و أنبيائه و خلفائه لهم و تعريف الأنبياء أممهم و أخذ العهد و الميثاق عنهم.

اطلق الشبح على الصورة المنطبعة في ذروة العرش في مرتبة إطلاق الشبح على نفس الأرواح المتعلّقة بالمادّة في ظهر آدم.

و لعلّ يطلق الشبح على الموجوديّة الإجماليّة في العلم الّذي هو عين الحياة.

اطلق الشبح على الأرواح في مرتبة التفصيل حيث نسبة الأرواح في مرتبة التفصيل و الإرادة إلى مرتبة تركيبها مع الأبدان هي نسبة الشبح و الظّل.

اطلق الشبح و الظّل على الأرواح المركّبة مع الأبدان الذّريّة لأنّها شبح الأرواح المركّبة مع الأبدان الدنيويّة.

اطلق الشبح على مادّة البدن عند إجتماعه [مع الروح] حيث أنّ مادّة البدن نسبتها الى البدن عند حلول الروح فيه نسبة شبح اليه بعد الحلول.

إنّ الأبدان الذّريّة - الّتي نفخ فيها الأرواح - أشباح.

مرتبة إيجاد أبدان الإظلّة الدنيويّة ج المنفوخة فيها الأرواح - إلى مرتبة إيجاد الأبدان الدنيويّة، هي مرتبة الظلال.

إطلاق الأظلّة على المخلوقات الذّريّ] ليس من جهة كون الموجودات فيها غير مائيّة مادّية بل من جهة أنّ ذلك الإيجاد بالنسبة الي الإيجاد الدنيويّة، تكون في مرتبة الظلال و موجوداتها اشباح و أظلّة.

ليست عالم الاشباح الأولى و لا الأرواح في مرتبة الإرادة و الذّر الأول و لا الأرواح المركّبة مع الذّر الثّاني إلّا في نشأة مادّية مائيّة و نسبة تلك المرتبة إلى المرتبة المتأخّرة نسبة الظلال لأنّ موجوداتها أشباح.

ليس في علوم الشريعة من عالم المثال السابق فضلاً عن نشأة العقول عين و لاأثر.

المثال المنفصل و الصور المقداريّة المجرّدة عن المادّة من الموهومات الّتي لاواقع

لها.

و أیضا قد شرح المؤلف الظل في أثر آخر و حیث یقول في مقام بیان اللغة أن للشمس ظلین: ۱۲۸

للشمس ظلین یعبّر عنهما بالظل و فیء (معرفت نفس، صص ۳۴۹ و ۳۵۰)

و فی عبارة أخری یعدد صفتین للظل: ۱۲۸

السمة الأولیٰ للظل ممانعته من عبور ضوء الشمس منه إلی غیره و الثاني قیامه بالشمس. (معرفت نفس، صص ۳۵۱)

و أیضاً یشیر إلی عدة ملاحظات فی تشریح الظل: ۱۲۸

المراد من الشمس في هذا التمثیل نور الشعور الذي یعبّر عنه الفلاسفة بحقیقة الوجود و في لسان الروایات بعرش الله و العرش المجید أو العظیم و هو شیء مخلوق لیس بإله و الاعتقاد بإلوهیته کفر. (معرفت نفس، صص ۳۲۳ و ۳۲۴)

ظل الشمس شیء و لیس بشیء (ص ۳۵۶)

اختصاص الذات بالله

المجرد علی معان منها التجرید عن الوهم و الخیال و سایر الجهات و ایضا منها غیریته من نور الشمس و حقیقة الوجود

کون الظل بالنور و ثبوته بعلم الله. (انوار الهدایة، صص ۳۲۵ الی ۳۲۷)

معنی بعثهم فی الظلال أنّ مرتبة الظل أدنی من مرتبة نور الشمس و حقیقة الوجود (انوار الهدایة، صص ۳۵۶و ۳۵۷)

السمة الثانیة للظل أن یکون الظل بالشمس أی شمس الوجود و لیس بالوجود (معرفت نفس، صص ۳۵۸ و ۳۵۹)

جمیع الکائنات من النبي و غیره، ظلال (صص ۳۶۰و۳۶۱)

اما المؤلف فإنه یفتح مدخل بحث الظل بالسؤال عن حاق حقیقة الروح: ۱۳۰

الاول: ما هو حاقّ حقیقة الروح؟ (معرفت نفس، صص ۳۳۴و ۳۳۵)

الثانی: ما هو الظل؟

الشبح فی لسان المؤلف عبارة عن الظّل المنزَّل المتغلّظ المتصوّر: ۱۳۰

الشبح ظل صاحب الصورة (معرفت نفس، ص ۳۴۳)

الشبح روح منزّل مغلّظ (معرفت نفس، ص ۳۴۳ و ص ۳۷۱)
الروح فى لسان المؤلف عبارة عن: ۱۳۱
الروح جوهر بسيط محدود مقدر من عالم الجواهر البسيطة النورية (معارف القرآن، صص ۵۲۱ و ۵۲۲)
الروح هي النفس المسلط على البدن و الحاس في عالم الغيب و النوم و الموت كنه ذات الروح من جوهر الهواء و الريح.
يعبّر المؤلّف عن الزمان باستمرار ماله البدء و فى موضع آخر بالبدء: ۱۳۲
واقع الزمان استمرار ما له البدء (معارف القرآن، ص ۲۸۹).
البدء عين الزمان (معارف القرآن، ص ۲۹۱).

تذييلات الباب الاول: ۱۳۷

اللفظ و الاسم ليسا الا علامتين في نظر المؤلف: ۱۳۷
الالفاظ عند العقلاء آية و علامة للإشارة الى الخارج (مصباح الهدى، ص ۱۸)
الإخبار هو إلقاء اللفظ و ليس إلقاء المعنى
حقيقة الإنشاء و الكذب
لقد ذكرت آراء كثيرة في مباحث الألفاظ اختار منها المؤلف بحثين: ماهية الالفاظ و المراد منها. و أشار فيهما إلى إحدى النظريات البشرية القائلة بأنّ الألفاظ قوالب للمتصوّرات و أنّ المراد من الألفاظ هو المتصوّرات و نأتى الآن بشاهدين لهذه النظرية في كلا البحثين ـ ماهية الألفاظ و المراد منها. ۱۳۸
الف) ماهية الألفاظ: ۱۳۸
لكل معنى من المعانى حقيقة و روح و له صورة و قالب. و الألفاظ موضوعة للحقائق و الأرواح (اصول المعارف، ملا محسن فيض كاشانى)
ب) مراد الألفاظ: ۱۳۹
وضع الألفاظ للأمور الخارجية أو الصور الذهنية و في نظر بعض المتأخرين للمعانى الواقعية أى الماهيات من حيث هي هي. (تعليقة على معالم الاصول، سيد على القزوينى)

تذییلات الباب الثانی: ١٤٥

کلام صاحب الأسفار الأربعة فی العقل: ١٤٥

ثلاثة تفاسیر للعقل؛ القوة الممیّزة بین الحسن و القبیح (قول الجمهور)، المقدمات المستنبَطة للأمور الحسنة و القبیحة (قول المتکلمین)، نفس الأفعال الحسنة و القبیحة (قول الاخلاقیین)

قول الحکماء تارة علی القوّة و تارة علی إدراکاتها التي هي التصوّرات و التصدیقات المکتسبة للنفس بالفطرة او الاکتساب.

القوة تنقسم علی العقل الهیولائی و بالملکة و بالفعل و بالمستفاد. (الاسفار الاربعة، صدر المتالهین الشیرازی)

قد أشار المؤلّف؊ فی ذلك الموضع إلی أحد تعاریف العقل في العلوم البشریّة و أیضاً أحد إشکالاته علیهم في تعریف العقل و هی کلیّة المعقولات. سیبحث في ذلك فیما سیأتی. أمّا بیان تعاریف العقل في العلوم البشریّة و اشکالاته علیهم فی سائر آثاره عبارة عن: .. ١٤٧

تقسیم العقل علی أربعة أقسام (أنوار الهدایة، ص ٨)

لا میزان في تمییز مطابقة الیقین للواقع عن مخالفته الواقع (معارف القرآن، ص ١٦)

حقیقة البرهان و الیقین فی العلوم البشریّة (معارف القرآن، ص ٦ و ٢٦ و ٢٧)

قد شرح المؤلف التعلیم حسب المبنا العلم بلامعلوم الّذي سیأتي تفصیله فیما بعد إن شاء الله في أثر آخر. ١٤٩

مرجع التعلیم تعیّن ما یکشف العلم بلامعلوم و ضرورة التعلیم بالتدرج (معارف القرآن، صص ٢٧٦ و ٢٧٧)

یعتقد المولّف أنّ شأن المعلم الإلهيّ هو التذکیر بأنّ القرآن تبنّی العقل و العلم و المعرفة الفطریة. ١٥٠

تأسیس الشریعة علی العقل و العلم و المعرفة الفطریة یوجب کون القرآن ذکرا و تذکرا و الرسول ذکرا و مذکرا و اهل بیته اهل الذکر. (معارف القرآن، ص ١٣)

تذييلات الباب الثالث: ١٥٧

قد عدّ المؤلف طريقين في معرفة الرّب و هما بالآية و وجدان الرّب بالرّب و سياتى تفصيل الثاني فيما بعد ان شاء الله تعالى. ١٥٧

المعرفة بالآية، بآيات العقل و العلم و هو شأن العوام و طريق الثانى للمعرفة شأن الانبياء و الاصفياء و العلماء (انوار الهداية، صص ٣٣ الى ٣٧)

يكشف العقل عن إنية النفس و عن كونها تحت ادارة مدبّر لها و هو قيّمها و هي تشير الى قيّمها. فهذه معرفة الرب بالآية. (انوار الهداية، صص ٣٣ و ٣٤)

نور العلم يكشف أن قوام نفسه و قوام كل متكون بواجد يقيم لها؛ فهذه معرفة الرب بالآية. (انوار الهداية، ص ٩٣).

بنيان الاستدلال في مباني المؤلّف على العقل و العلم. و أمّا الاستدلال في علوم البشريّة فعلىٰ المعلولية و المجعولية و يخالف المؤلف الاستدلال البشرى المبنيّ عليهما و قد تناولها بالبحث الباب الثاني عشر فيما بين يديك. اما تشريح الاستدلال على مبناه فهو في أثر آخر له: ١٥٨

يكشف العقل و العلم أنّ المتحرك الساكن، معقول معلوم متفاوت الذات متجزّء الكنه، حيث ذاته الكون و الشيئيّة بالغير.

الاستدلال و الاستشهاد بالمخلوقات المعلومات (معارف القرآن، ص ٢٠٥).

شروح المؤلف من الخروج عن الحدّين في آثاره الأخرى: ١٦٠

يحكم العقل بكونه تعالى خارجاً عن حد التعطيل ـ بإنكاره و نفيه ـ و حدّ التشبيه ـ بجعله من سنخ الأشياء و إثبات الكفو له ـ (انوار الهداية، ص ٢٦)

لا يمكن فهم الصانع، بل العلم به بالنظر بآيته و هي نور العقل و العلم.

اساس الدين على المعرفة الفطرية و اساس المحاجّة للمنكر على الاستدلال بصنع الله و التفكر في المخلوق دون الخالق. (فى بيان وجه إعجاز القرآن و أنّه كلام الله، صص ٤٧ و ٤٨)

إثبات الصانع بإخراجه عن الحدين الإبطال و التشبيه و هو عين ثبوته الّذى عين وجوده إثباته بلاتشبيه.

إثبات الصانع ليس ظهور و معروفيّته بالعقول و الأوهام بل ظهور بنفسه للعقول و

الأوهام.
الإقرار بالصانع يساق بالتذكر بالمعروف بالفطرة.
سياق المعارف على التذكر بالمعروف الفطرى و ليس على المحاجّة و المجادلة على المعروف الفطرى
الخروج عن حدّ التشبيه و عدم تصوّر ذاته تعالى فى كلام المؤلّف: ١٦١
لا يمكن تعقل مرتبة القيمومة بل يتعقل المرتبة النازلة و هى مرتبة الكائنات و نقول هذا ليس بصانع و لا بقيّم (انوار الهداية، صص ٨١ و ٨٢)
و ما اراد المؤلف من التحيّر هى الحيرة فى معرفة البارى العقلية. ١٦٢
آيات الله ليست معرّفات له بل به تعرف المعاريف.
تأسيس الدين على العقل و العلم لأجل تمكين البشر من معرفة الشىء بالشىء في علوه عن المعلومية.(معارف القرآن، ص ٨٢).
معرفة الشىء بالشىء بلا معلومية يستلزم الوله من حيث الإدراك.
يجد العبد أنّ من يعرفه في الضراء ليس ما توهمه في السراء و لا يعرف كيف وجده في ذلك الحال. (معارف القرآن، صص ٨٦و٨٧)
من أوجب الواجبات على من عرف ربه بالفطرة ان يتذكر لوجوب البقاء في حال الحيرة من حيث ادراكاته وأن التفكر و توقع ادراكه هتك لجلاله (معارف القرآن، ص ١٩٢)
اساس التكبير و التسبيح على تقدسه عن التوصيف (معارف القرآن، صص ٨٣و٨٤).
عدم توقف البشر فى الحيرة العلمية و العقلية فى معرفته يوجب التيه و الحيرة بتمثّله باللابشرط المقسمي و... (معارف القرآن، صص ٩٤L٩٤).
تنصيص تاهت الفطن و تحيرت العقول بلابدية التيه و الحيرة فيه (معارف القرآن، ص ١٧٧).
يبدو من هذه العبارة أنهﷺ لم يعترف بأىّ شأن للعقل و العلم فى معرفة الإله و يحصر معرفة الله في وجدان الرب بالرب و هي تُرجىٰ عند التوجّه إلى الآيات و الانقطاع عمّا سواه عند نزول الشدائد و إثارة الفطرة. ١٦٤

شرح الحديثين الدليل على صانع العالم و توحيد المفضل. (فى بيان وجه إعجاز القرآن و أنه كلام الله، صص ۲۱ إلى ۲۴).

الدرجة الاولى الاستدلال بصنع الله و التذكر بالآيات و ثبوته و خروجه عن الحدين و الدرجة الثانية المعروفية بالآيات.

مقرب الدرجة الثانية، علمنا و حياتنا بنور الولاية التي هى من نور الله.

اختلاف التعبيرات في الدرجة الاولى.

إنحصار طريق معرفة الرب بعرفانه به تعالى و الكمال نظارة الاشياء بنور الله (معارف القرآن، صص ۶۹و۷۰)

ظلمانية جميع الأنوار الإدراكية بالنسبة اليه تعالى (معارف القرآن، صص ۸۳ إلى ۸۵).

أساس الدين على أنه وصف نفسه بأسماء.

معنى بالعلم يعرف الله و يوحد.

وصف الله بغير ما وصف نفسه به الحادّ و شركٌ و بعدٌ عن الحق.

رجوع جميع الكمالات إلى حقيقة الوجود ۱۶۹

وجدان الأكمل الأعلى لجميع الكمالات الموجودة المعلولة فى العلة و استنادها الى علته. (الاسفار الاربعة، صدر الدين الشيرازى)

انبجاس كل الاشياء و ثباتها و قوامها الى الواحد المحض. (الاسفار الاربعة، صدر الدين الشيرازى)

الوجودات المجعولات كلّها من لوازم ذاته تعالى ۱۷۰

وجود كل معلول من لوازم ماهى علة له. (الشواهد الربوبية، صدر المتألهين الشيرازى)

الموجودات المجعولة هى من لوازم ذات الواجب لامتناع تخلّف المعلول عن علّته. ۱۷۱

لابدّ فى كلّ علّة مستقلّة لمعلول أن يكون المعلول من لوازم ذات علّته المقتضية إيّاه (الأسفار الاربعة، صدر المتألهين الشيرازى)

اينما تحققت علة ما بخصوصها، تحقق المعلول بخصوصه

تذييلات الباب الرابع: ١٧٧

و قد أشار في أثر آخر له إلى مدلول روايات عالم العهد و الميثاق. ١٧٧

عدم ذكر الروايات بأنّ العلة في بيان الروايات العهد و الميثاق التذكر الى ذلك العالم. بل التذكر فى تلك الروايات الى نعمة المعرفة لا الرؤية. (فى وجه اعجاز كلام الله المجيد، ص ١٥)

الشاهد الاكبر على كشف حقائق الاشياء هو ربّ العزّة جل شأنه فى بيان المؤلف و سيأتى تفصيل هذا البرهان في البابين السابع و الثانى و العشرين إن شاء الله تعالى. ١٧٧

ثلاثة براهين في كشف حقائق الاشياء العقل و العلم و الحق تعالى. (معارف القرآن، ص١٦٧)

يعرف العبد ربّه بربّه و نفسه و جميع الاشياء به تعالى (معارف القرآن، ص ٢٣٤).

امتناع معرفته تعالى بالفلسفة ١٧٨

إنّ حقيقة الواجب غير معلومة لأحد بالعلم الحصوليّ؛ فهذا ممّا لا خلاف فيه لأحد من الحكماء (الأسفار الأربعة، صدرالمتألّهين الشيرازى)

عدم إستطاعة العقل على معرفة كنه ذاته سبحانه (تعليقة على نهاية الحكمة، مصباح اليزدى)

و لقد جاء غيب المطلق و مقام الأحدية الّذى لاإسم له فى كلام صاحب الأسفار الأربعة هكذا: ١٧٩

للاشياء في الموجودية ثلاث مراتب؛ أولاها الوجود الصرف الّذى لايتعلق وجوده بغيره فهو الهوية الغيبية و الغيب المطلق و الذات الاحدية و... (الاسفار الاربعة، صدر الدين الشيرازى)

و الغيب المطلق فى كلام صاحب الفتوحات: ١٨٠

الذات من حيث هى لاإسم لها (الفتوحات المكيّة، محى الدين العربى).

فقد شرح صاحب الفتوحات المكية إمتناع العلم بذاته تعالى. ١٨٠

من المحال أن يتجلى الحق فى الوجود النفسى و نحن لاندركه فى حال عدمنا

(فتوحات مكية، محى الدين العربى).

الحق تعالى غير معلوم الذات (الفتوحات المكية، محى الدين العربى).

لقد تطاولت الأبحاث حول الوحدة التشكيكية و سنشير إلى بعض أقوال الحكماء في أن أشد مراتب الوجود هو الله سبحانه. ١٨١

المكتوب الاول للمحقق الاصفهانى فى جواب السيد احمد الكربلائى مبنيّ على تشكيك الوجود و اصالته على ماافاده العلامة الطباطبائى فى تذييله عليه و هو يشرح ذلك المبنى هكذا: ١٨١

شرح اصالة الوجود ومشككيته (توحيد علمى وعينى، سيد محمد حسين طهرانى)

بيان آخر حول الوحدة التشكيكيّة ١٨٢

التشكيك فى الوجود (تحرير تمهيد القواعد، عبد الله جوادى آملى)

يشير المؤلف فى هذه العبارة ألى مسألة الوحدة الشخصية للوجود و سنأتي بشاهدين تجاه توضيحها. الأوّل كلام صدر المتالهين الشيرازى فى بيان أن المعلول تطور من العلة و الثالث بيانات الشيخ الاكبر، ابن العربي، حول الوجود و الموجود و نسبة العالَم مع الحق تعالى. ١٨٣

يقول صدر المتالهين الشيرازي: ١٨٣

المعلول تطور من العلة (الاسفار الاربعة، ملاصدرا الشيرازى)

ب) كلمات محى الدين العربي في الوجود و الموجود و نسبة العالم و الحق: ١٨٣

عينية الحق مع الخلق و الخلق مع الحق (الفتوحات المكية و فصوص الحكم، ابن العربى)

الفناء في مبانى العرفاء على معان و هي عبارة عن: ١٨٤

فناء المعاصي، الفناء عن افعال العباد بقيام الله على ذلك، الفناء عن صفات المخلوقين، فناء الانسان عن ذاته، فناء الانسان عن كل العالم بشهود الحق او الذات، الفناء عن كل ماسوى الله بالله و الفناء عن صفات الحق و نسبها (الفتوحات مكية، محى الدين العربى).

لا يعقل الفناء و البقاء الا مضافين (الفتوحات مكية، محى الدين العربى).

صاحب الحال صاحب فناء (الفتوحات مكية، محى الدين العربى).

طلب حالة الفناء عن الحق للبقاء بالحق هو الرجوع الى حالة العدم الّتى كان عليها (الفتوحات مكية، محى الدين العربى).

اما في مبانى العرفاء سينكشف للعارف بعد مرتبة الفناء عينية معرفة النفس مع معرفة الرب و سينجلى له أن الخلق هو الحق. ١٩٠

(الفتوحات مكية، محى الدين العربى).

تذييلات الباب الخامس: ١٩٧

و لقد أثار ﷺ إنتباهنا في هذا الموضع إلى مسألة العلم بلامعلوم و لقد ذكر أنّ العلم بلامعلوم في الإنسان آية لذلك. و سيأتى تفصيل ذلك في البابين الحادي و العشرين و الثاني و العشرين. أما الايضاح الادبى لتلك العبارة أنّ العلم بلامعلوم يعنى العلم بلامعلوم واقع أى العلم بمعلوم لاواقع و لا حرف نفي الواقع. ١٩٧

كشف العلم عن اشياء لاواقعية ولا تحقق لها. (انوار الهداية، ص ٤٣)

نظراً إلى العلم بلامعلوم يعتقد المؤلف أن العلم لايمكن أن يكون علةً للنظام. ١٩٧

كشف العلم بلامعلوم النقيضين في مرتبة واحدة يوجب عدم علية العلم. (انوار الهداية، صص ٤١و٤٢)

التعيّن بالرأى و العلم جاعل بالذات و جعله نفس كشفه.

تذييلات الباب السادس: ٢٠٣

مراد المؤلف من الجوهر عبارة عن: ٢٠٣

الجوهر ماكان حيث ذاته التقوم بماكان متقوماً بنفسه و العرض ماكان حيث ذاته التقوم بغيره.(معارف القرآن، ص٣١٨)

ما عنى من البساطة: ٢٠٣

البساطة هوكون الجوهر الاول معروضاً بأعراض بلاتركيب. (معارف القرآن، ص ٣٢٥)

البسيط يعنى ليس بمركب من الجوهرين. (معارف القرآن، ص ٢٩٠)

قد شرح المؤلّف عبارة «جميع العوالم مخلوقة من جوهر واحد بسيط غير مركّب من الهيولى و الصورة» في رسالة «خلقة العوالم». فأشار فيها إلى خلقة جميع العوالم من جوهر واحد بسيط ثم التفت إلى بعض أسمائه في الرّوايات كالماء، الجوهر، الدّرة، الزّبرجد، اللؤلؤ و... و دلائل التسمية بها. ثمّ ذكر عدم تركيبها من الهيولى و الصورة و ذكر مستشهداته من الآيات و الرّوايات. فنأتى هاهنا ببعض عباراته من تلك الرسالة و بعض مستشهداته النقليّة و نرجع القارى لتفاصيلها إلى أصل المصدر.

فمن تصريحاته‌ﷺ بخلقة جميع العوالم من جوهر واحد بسيط هو: ٢٠٤

خلق الأحياء من الماء البسيط (خلقة العوالم، صص ١إلى ٣)

المادّة الأصليّة للبحرين تكون جوهراً بسيطاً، و تكون اختلافهما بالأعراض (خلقة العوالم، صص ٨ و ٩)

و أشار في مواضع أخرى ببعض أسماء الجوهر البسيط: ٢٠٦

الجوهر، الدّرة، الزبرجد، اللؤلؤ، الماء المقابل للتراب (خلقة العوالم، ص ۶)

كون الماء على الهواء نظير كون عرش العلم على الماء (خلقة العوالم، صص ١٠و١١)

و ممّا يدلّ من كلامه علىٰ عدم تركيب الجوهر البسيط من الهيولى و الصورة ماقال:. ٢٠٦

(خلقة العوالم، صص ١٥إلى ٢٠)

يشرح المؤلف إرتباط عالَم الدنيا و الآخرة في مواقف أخرى: ٢٠٩

عالم النور و عالم الظلمة و عالم الدنيا. (معارف القرآن، ص ٢٩٠)

عالم الآخرة هى عالم النور (العليين) و عالم الظلمة (السجيين) ـ و هى عالم الدنيا ـ خلق من الجواهر التي خُلقت منها الآخرة.

لابدّية الإنحلال و رجوع الجواهر إلى مرتبة البساطة الأُخروية.

الفرق بين العالمين باللطافة و الكثافة و البساطة و التركيب. (معارف القرآن، ص ٣١٨و٣١٩)

توصيف آخر لحقيقة الروح من وجهة نظر المؤلف: ٢١١

الروح مخلوق لطيف محيط بالبدن و مدبر له الطف من الهواء (انوار الهداية، ص ۵۶ و ص ۶۹).

العلقة بين الروح و البدن و طريق التوجه الى الروح في بيان المولف: ٢١١

النوم الكامل هو الوفات.(معارف القرآن، ص ٥٢٢).

يعرف الانسان الروح في عالم المنام بالعلم وله حواس.

ليس للروح عالم و نشأة وليس لعقله و علمه ايضاً عالَم.

الفرق بين النوم و الموت سلطنة الروح على البدن..

الاستشهاد برواية الإهليلجة في حقيقة الروح.(معارف القرآن، ص ٥٤٨-٥٤٥)

طريق عرفان الروح و النفس هو النوم.

الخيالات هى الصور و الهيأت المصورة في الهواء.

سرّ عدم شهود أرواح الأحياء و الأموات هو سرّ عدم شهود الملائكة.

تذييلات الباب السابع: ٢١٩

و لقد بيّن المؤلف في موقف آخر من آثاره مايكشف الحجاب عن سرّ بعثة الأنبياء و الرّسل عليهم السلام بعد إكتمال عقولهم و الحكمة في أن الله لم يتّخذ قطّ مجنوناً وليّاً: ٢١٩

سر عدم اتخاذ المجنون ولياً أن المعرفة به تعالى لابالتفات العلمى او العقلى اليه ولا الى غيره. (في بيان وجه إعجاز القرآن و أنه كلام الله، صص ٥١و٥٢).

يعبر المؤلف من تعريف الرب نفسه و شهادته بوجدان الرّب بالرّب حيثما بيّن الفرق بين التوجه و الوجدان في معرفة الشيء بالشيء. ٢٢٠

مقرب معرفة الشيء بالشيء. (في بيان وجه إعجاز القرآن و أنه كلام الله، صص ٥٢ إلى ٥٤)

مقرب عدم المنافاة بين معرفة الشيء و التوجه اليه بمعرفة غيره بلاتوجه.

معرفة الحق ليس بالتوجه اليه.

المعروفية بالفطرة، لابالوجه.

وجدانه تعالى ليس تحت قدرة البشر.

ليست منافاة بين وجدانه تعالى و وجدان كل شيء به.

بيانه في برهانية الرب في تعريف نفسه و كنه مخلوقاته في أثر آخر: ٢٢٢

كشف حقائق المخلوقات بالرب.(معارف القرآن، صص ٣٤٠ و ٣٤١)

و تكون حيث ذات الكائنات شيئية بالغير و اختلاف الآثار من الأنواع يرجع إلى

مكوّنية الشيء بنور الولاية أوكينونة عرض عن إذنه تعالى و رأيه.

ولقد بيّن المؤلف في موقف آخر من آثاره كيفية الربط بين البراهين الإلهية الثلاثة و إرتفاع معضلات البشر في المعرفة بها هكذا: ٢٢٤

اساس المعارف البشرية على وحدة الوجود و على اليقين.(في وجه إعجاز كلام الله المجيد، صص ٤ إلى ٦)

تخليص الله البشر عن تلك الظلمات هو بتعريفه نفسه وكشف الحقائق بالعلم و العلم من نوره تعالى.

بيان بعض ما يكشفه العقل حين تذكّره و اعطاء نور الرب لمن اطاع عقله.

يشرح المؤلف جواب هذه الشبهة ايضاً في الباب الثامن عشر ذيل عبارة و توهموا أنّ هذه الحقيقة هو رب العزة و ايضاً يقول في أثر آخر: ٢٢٥

خلقة الارواح و غيبتهم بعد ذلك يدفع شبهة أصحاب المادّة و وحدة الوجود بأن الصانع لابد أن يكون في هذا النظام لأنه نظام الوجود و ماورائه عدم محض. (أنوار الهداية، ص ٧٦)

تذييلات الباب التاسع: ٢٣٩

موجز ماذكره المؤلف في أصول تقابل المعارف الإلهية الجديدة و العلوم البشرية: ٢٣٩

العلم البشرى ينقسم الى الحصولى و الحضورى و اساسه على استخراج النظرى عن الضرورى و إمتناع العلم بحقائق الأشياء.(في بيان وجه إعجاز القرآن و أنه كلام الله، ص ١١)

أساس المعارف الإلهية على العلم الإلهى، المعروف بنفسه ذاته، المظهر به كل شىء.

أساس المعارف البشرية على إمتناع العلم بذاته تعالى و لزوم إثبات الصانع.

أساس المعارف الإلهية على إمكان معرفته تعالى به و الفطرة و عند محو الموهوم و صحو المعلوم.

العلم عند الحكماء. ٢٤٠

العلم التعليمى عند الحكماء و إنقساماته (التصور و التصديق، صدر المتألهين الشيرازى)

وقد نفا صاحب الأسفار الأربعة الاختيار لكلّ من يتصور له اختيار ماخلى واجب الوجود. ٢٤٠

الفعل الاختيارى لا يتحقق و لا يصح بالحقيقة إلّا في واجب الوجود وحده. (الأسفار الأربعة، صدر الدين الشيرازى)

الحقيقة واحدة و تفاوت الكثرات ترجع الى ظهورها في بيان العرفاء. ٢٤٢

الحقيقة واحدة في الكل و التفاوت واقع بين ظهوراتها. (مصباح الأنس، محمّدبن حمزة الفنّارى)

التفاوت في افراد الوجود ليس في نفس الوجود بل في ظهور خواصّه (شرح فصوص الحكم، محمّد داود القيصرى الرّومى)

النظرة الحمقى هي الثانية ما يراه الأحول في تباين الأشياء على بيان العرفاء: ٢٤٣

الكثرة المترائية في الأشياء صرف التوهم و عرض الخيال (مجموعه آثار حكيم صهبا، محمد رضا القمشهاى)

عينيّة الخالق و المخلوق و توحيد الصفات في بيان العرفاء: ٢٤٣

شرح بعض العبارات في «فصّ حكمة قدوسيّة في كلمة إدريسيّة» (شرح فصوص الحكم، محمد داود القيصرى الرومى)

تذييلات الباب العاشر: ٢٥٣

قد فرق المؤلف بين الوجود (و نقيضه العدم) و الكون (و نقيضه اللاكون) و أيضاً قد إختار منهجين لكى يبيّن بداهة إرتفاع الإجتماع للنقيضين حسب موضوعهما (الوجود أو الكون). و نأتى هاهنا ببيان فيه فرق الوجود و الكون. سوف نشير إلى النقيضين ـ الكون و اللاكون ـ ذيل عبارة «فارتفاع النقيضين في رتبة حقيقة الوجود لاربط له برتبة الحقائق المكوّنة بالوجود» ٢٥٣

نقيض الوجود عدم محض لاواقع له و مرتبته فوق مرتبة الكائنات.(أنوار الهداية، صص ٤٢و٤٣)

نقيض الكون اللاكون و هو حقيقة و واقعية يكشفها العلم.

بيان آخر لحقيقة الوجود و الكيان: ٢٥٤

الوجود متحد مع العلم و القدرة و الحياة في عالم الانوار.(أنوار الهداية، ص ٧٤).

الوجود يختص بذاته تعالى دون مخلوقاته الظلمانية.

يذكر المؤلف بأنّ مفهومى الوجود و الماهية في العلوم البشرية ليسا مُكتَشفَيْن بالعقل عن الواقع؛ بل هما مصنوعا تحليل النفس. و قد بيّن هذه المسألة في الباب الثّامن عشر حين طرح «إن منشأ ضلالة البشر توهم الماهيّة الاصطلاحية لجهلهم بالحقائق المعلومة الموجودة». و لاتعرف هذه العبارات الّتي قرأتها حتى تعلم في مبانى المؤلف أولاً الفرق بين الوجود و الكون و نقيضيهما و ثانياً تباين طريق المعرفة بهما عند مبانى المؤلف و عند العلوم البشرية. طريق المعرفة في العلوم البشرية بالمفاهيم الذهنية و في العلوم الإلهية بالكشف و الوجدان. ٢٥٤

الاول يكشف العقل أنّ الماهية الاصطلاحية غلط. (معارف القرآن، صص ١٦٢و١٦٣).

الثانى التحليل الّذى يقولون به هو فعل النفس. ينتزع النفس الماهية من حيث الامتيازات الذاتية للاشياء و ينتزع الوجود من حيث الكون بغضّ النظر عن تباينها.

بيان المؤلّف فيمايكشفه العقل من الحقائق الخارجية و حقيقة إرتفاع النقيضين و هي على خلاف ماإعتقدته الحكماء: ٢٥٧

الاول يكشف العقل أن الاشياء غير مركبة من سنخين متباينين (معارف القرآن، صص ١٦٣و ١٦٤).

الثانى المناقضة المعقولة عند البشر بين الكون و اللاكون.

تذييلات الباب الحادى عشر: ٢٦١

يشير المؤلف إلى دور الرسول و الأئمة عليهم السلام و كونهم الباب الأساس في معرفة الرب آية لمنزلتهم عند الله تعالى و بيّنة لعلوّ شأنهم في أثر آخر: ٢٦١

محال ان يصل العبد الى قرب السلطان و هو في حال الادبار عن الوزير و دعوته و مشغول بما يلهيه و يجفون به. (معارف القرآن ـ نسخة البروجردى، صص ٢و٣)

الرسول هو الطريق الاعظم للوصول الى رب العزة.

قوام وجدان الرب بطاعة الرسول و السلوك معه.

يشتد الوجدان بمقدار الطاعة. (معارف القرآن ـ نسخة البروجردى، صص ۴و۵)

يرتقي النّاس في وجدان المعارف حسب طاعتهم الرسولﷺ كما ذكره المؤلّف في أثر آخر: ٢٦٣

أطوع المسلمين في أوامر النبي أعرفهم بربهم. (معارف القرآن، نسخة البروجردى، صص ۵ و ۶)

تذييلات الباب الثاني عشر: ٢٧٣

يذكّر المؤلف بالعقل من حيث لغته في أثر آخر. ٢٧٣

العقل في الفارسية و إشتقاقه من العقال (معارف القرآن ـ ص ٢۶)

لوجدان نور العقل طريقان حسب بيان المؤلف في أثر آخر. ٢٧٣

طريقان لوجدان العقل؛ أحدهما عام لكلّ شخص و هو معرفته بآيته و الثانى النظر إلى نفسه (أنوار الهداية، صص ١٠و ١١)

ظهور الحسن و القبح بتصوّرهما و هما آيتا العقل.

النظر إلى العقل بالعقل.

المعنىٰ و المراد من الألفاظ نفس الخارجيّات في نظر المؤلّف و ليست المفاهيم الذهنيّة. ٢٧٤

معنى الألفاظ نفس الحقائق أوّلاً و بالذات. (مصباح الهدى، ص ١٨)

إمكان تعلّم أسماء الأشياء موجودة أم غير موجودة.

الوضع لنفس الماهيّات، وجدت أ لم توجد ـ في بيان المؤلّف. ٢٧٤

الألفاظ موضوعة لنفس الماهيّات (مصباح الهدى، ص ١٨).

العقل و العلم يكشفان الماهيّات الخارجيّة بلااحتياج إلى ثبوت العقليّة و العلميّة.

فقد جاءﷺ ببحث طويل حول ماجرى للغة العربيّة من البداية حتّى نزول القرآن الكريم و بعده و تحريفها، عندما يوضح معنىٰ الفصاحة في أثر آخر له. و في النّهاية يبيّن طريق معرفة الكتاب و السّنة بمراجعة اللغة العربيّة غير المحرّفة. ٢٧٥

الخطأ يكون في مقام نشر اللغة العربية و القبح يكون في طريق تعلّمها (في بيان وجه

إعجاز كلام الله المجيد، نسخة صدرزاده، صص ٢٢ إلى ٢٧).

اللغة العربيّة، لغة أرواح الأنبياء في العوالم السابقة و ما كلّم الله بها خلقه و يتكلّم بها الملائكة و أهل الجنّة و هي بوضعه و إلهامه.

معنى الفصاحة هي التكلّم بلالحن و تغيّر.

إنحرفت العربيّة قبل إسماعيل عليه السلام و تولّد منها السريانيّة و العبرانيّة؛ فأحياها الله بإسماعيل عليه السلام.

إنحرفت العربيّة بعد إسماعيل عليه السلام، فأحياها الله بالنّبي الأكرم صلى الله عليه وآله وسلم.

يكون القرآن بعد نزوله مؤشراً للفصاحة. فيجب مراجعة العترة الطاهرة عليهم السلام لضبط اللغة العربية الفصيحة هم مهبط الوحي؛ و قد مكر الخلفاء فيها و سدّوا باب المراجعة إلى العترة.

يطرح المؤلّف هاهنا، مسألة إشتراك الإسم و إختلاف المعنى في الأسماء و الصفات و سيأتى تفصيلها في الباب التالى. لكنّه يقول في أثر آخر بأنّه لايمكن للبشر وصف الرّب بالألفاظ الموضوعة للمعانى المعقولة: ٢٨١

عرّف الله نفسه في العوالم السابقة و أثبت معرفته في القلوب و أنسى رؤيته (معارف القرآن ـ ص ٨٥).

تعريف الرب و توصيفه بغير ما وصف به نفسه، الحادّ و شرك؛ لأنّ مقتضى برهاني العقل و العلم علوّه عن المعلوميّة بهما فضلاً عن معلوماتهما. فتعريفه تعالى بهما تنزّله عن علوّه.

يصحّ لفظياً إطلاق «شيء» و «هو» على الله مجازاً.

وضع الله بعض الألفاظ إسماً لنفسه العزيز بالإشتراك اللفظيّ.

تذييلات الباب الثالث عشر: ٢٨٩

شرح المؤلّف في أن لاجامع بين الخالق و المخلوق و أنّ الأوصاف معرّفات به لعلوّه عن المعروفيّة بها في أثر آخر. ٢٨٩

إنّ العبد شيء و كون بالله تعالى، فقير الذات، و أنّه يملّك العلم و الحياة و... بمعرفة الرب بالرب يعرف أنّ المالك لحياته و... هو الله (معارف القرآن، ص ١٧١).

كمال الإخلاص بمعرفة الرب بالرّب أنّه لا يوصف و لا يعرف إلا بنفسه و أنّها توجب تيه العقل و العلم في مالكيّته و تمليكه و....

ماوصف الله به نفسه برهان على أنّه «به توصف الصفات لا بها يوصف».

يمكن أن يكون هذا البيان [أى شرح المؤلّف كيفيّة دلالة الألفاظ في العلوم البشريّة] تقريراً لمباحث الميرزا النائيني (قدّس سرّه) في الأصول لمشابهة البيان مع تقرير السيّد الخوئى في أجود التقريرات في فائدة استطراديّة حول الفرق بين المعنى و المفهوم. ٢٩٠

يطلق المعنى على نفس المعانى المجرّدة في العقل، فللألفاظ قوس صعودى و قوس نزوليّ (أجود التقريرات، السيد الخوئى)

الاستعمال هو في نظر المؤلّف عبارة عن: ٢٩١

الاستعمال إلقاء اللفظ فانياً في المعنى (فهرس الأصول، نسخة صدرزاده، ص ٢٨ و ص ٧۶)

الاستعمال هو نصب الأعلام و السمات (فهرس الأصول، نسخة صدرزاده، ص٢٨).

تذييلات الباب الرابع عشر: ٣٠٣

بيان المؤلف من حقيقة العقل و طريق التوجه اليه و ما يكشف به فى المعارف الإلهيّة و مغايرته للعقل فى العلوم البشريّة: ٣٠٣

طريق التوجّه إلى العقل، معرفة الحسن و القبح في الأفعال (معارف القرآن، صص ۴و۵). تعريف العقل و توصيفه، كما يكون في العلوم البشريّة، إلحاد و إضلال فيه.

الوهم فى كلام المولف يكون بصر الروح أو القلب فتُنظر بها الحقائق الموجودة فى الهواء و هى اكبر و ادق من بصر العين. و التوهم مالم يكن خارجا بل ما تكوّنه الروح في جوهر الهواء. و سيأتي التفصيل الروائي لهذا البحث في المستدركات إن شاء الله. ٣٠٤

يرى ببصر الروح ما في الهواء و له السلطنة عليها (معارف القرآن، صص ١٩٩ و ٢٠٠).

التوهم هو أن تكوّن الروح شيئاً لم يكن في الخارج.

الوهم هو درك الروح.

قد فرّق المؤلّف بين العلم و بين القطع و اليقين في آثاره و هو يجيز اليقين في أُمور خاصّة. أمّا تفصيل ذلك وفقاً لأثر آخر منه: ٣٠٤

يحتمل الخطأ في القطع و اليقين (أنوار الهداية، صص ١٢إلى ١٤).

حجّيتهما و أيضاً حجّية خبر الثّقة في الأمور المعاشيّة و الفروع العمليّة بترخيص الشارع تسهيلاً للمكلّف.

إنّ سلوك طريق القطع و اليقين المصطلح عند الفلاسفة و المعبّر عنه بالبرهان المنطقيّ، ممنوع في العقائد الدينيّة.

و في موضع آخر ذكّر بأنّ المراد من العلم ليس العلم العرفيّ (اليقين) بل المراد منه هو النور الظاهر بذاته فلاموضوعيّة للبحث عن الطريقيّة و الموضوعيّة في العلم. ٣٠٥

المراد من العلم هو النور الظاهر بذاته. (مصباح الهدى، ص١٩).

ظهور العلم في العلم العرفيّ (اليقينيّات) ناشيء عن الأنس بعلوم البشريّة و جعل اليقين العلم.

لاموضوعيّة للبحث عن الطريقيّة و الموضوعيّة في العلم.

يذكّر المؤلّف بأنواع اليقين و ارتباطه مع العلم في أثر آخر: ٣٠٥

العلم في العلوم البشريّة هو اليقين الحاصل عن القياسات (مصباح الهدى، ص٢٠).

اليقين بناءً على الروايات على أقسام منها ما أحرز إصابته للواقع بنور العلم.

يظهر بنور العلم أنّ اليقين في العلوم البشريّة حالة نفسانيّة الجزم و ليس نور العلم.

أمّا المؤلّف يعتقد بحجّية عقلائيّة لليقين الحاصل من المنشأ العقلائي في مباحث أصول الفقه و يتناولها بالبحث في مبانيه الأصوليّة. نرجع المحققين في هذا المبحث إلى رسالة مصباح الهدى، الأصل الثالث. ٣٠٦

الحجّيّة و البرهانيّة ذات نوري العقل و العلم و ليستا من ذاتيّاتهما في نظر المؤلّف. ٣٠٦

الحجّيّة هي ذات نور العقل لاذاتيّ له، لتقدّسه عن الذّاتيات (مصباح الهدي، نسخة الآستانة، ص ١٢).

يشير المؤلّف إلى أحكام العقل و مايدرك و يكشف به في سائر آثاره منها الوجوب و الحرمة الذاتيّة اللتان يكشفهما العقل بذاته و الوجوب و الحرمة المعلّلان بالحسن و القبح. ٣٠٦

القرآن يذكر بأحكام العقل كوجوب شكر المنعم و قبح كفرانه و يبشّر مطيعيه و يخوّف عاصيه.(إعجاز القرآن، رسالة إلى إبن الملك افسر، صص ٦و٧).

يكشف العقل عن الواجبات الذاتيّة و مقابلها المحرّمات الذاتـيّة كـوجوب شكـر المنعم و الكفران و يكشف عن الواجبات و المحرّمات بـملاك الحسـن و القـبح و المستحبات و المكروهات للحسن و القبح الناقض. (أنوار الهداية، صص ٣٠ و٣١)
حكم العقل بالوجوب و الحرمة بملاك الحسن و القبح يكون بعد ملاحظة القيود و العوارض و الطوارئ.
ليس للشارع أن يحكم على خلاف حكم العقل بملاك الحسن و القـبح لمـناقضته لطفه و حكمته و يكون حكمه على طبقه إمضائيّاً إرشاديّاً.
في كثير من الأمور ليس للعقل فيه حكم؛ فـأحكامه مـصداق «لا يـصاب ديـن الله بالعقول».

ينحصر كشف العقل في باب أساس الأحكام بكشف الوجوب و الحرمة الذاتـيّة و لا يكشف ضرورة عن أحكام الله و أحكام رسوله (مصباح الهدى، صص ٩).
لا يكشف العقل حكماً شرعيّاً فيما يكون الحسن من ذاتياته و لهذا ورد النص بالأمر بالحسنات و النهي عن القبائح.
لا يـثبت حكـم مـا يـجب أو يـحرم بـجعل الشـارع مـن خـلال القـياس و العـقل الإصطلاحيّ.
الأفعال الصادرة عن المشيّة على قسمين: ما يكون العقل بذاته كاشفاً عن وجوبها أو حرمتها و ما يكون العقل كاشفاً عن جيّدهما ورديئهما و هما عين الحسن و القـبح. (مصباح الهدى، صص ٦٠ و ٦١).
القسم الأوّل يقع في مرتبة التحقق كوجوب التسليم و الخضوع لربّ العزّة و وجوب الطاعة و الانقياد و....
يكشف العقل عن رجحان بعض الأفعال و أولويّتها و هـذه الأحكـام نـظير أحكـام الوضعية ـ متعلّقاتها عين موضوعاتها ـ
الواجبات و المحرّمات العقليّة مابالذّات للواجبات و المحرّمات التعبّديّة.
الحسن و القبيح عند العقل يكون حسناً أو قبيحاً عند الله.
من الأحكام المعلّلة بالحسن و القبح، الغيبة و التهمة و الإهانة والتكبّر و العـجب و

الغنا و السحر و الكهانة و الظلم و الغصب و الزنا و اللـواط و شـرب النـجاسات و المسكرات و الخبائث و أكلها.

تذييلات الباب الخامس عشر: ٣١٥

يشير المؤلّف في أثر آخر إلى أنّ المعرفة الفطريّة هى وجه التمايز بين المعارف الإلهيّة و البشريّة. ٣١٥

أساس امتياز المعارف الإلهيّة على المعارف البشريّة على أنّ الله معروف لكلّ فـرد بالمعرفة الفطريّة الجبليّة الذاتيّة التي لاتزول أبدا (في بيان وجه إعجاز القرآن و أنّه كلام الله، نسخة الدامغانى، صص ١٨إلى ٢٠).

يمكن أن يعرض على الإنسان فطرة ثانويّة.

زوال الفطرة الثانويّة بالتذكّر حتى تظهر الفطرة الأوليّة و هو بمحو الموهوم مع صحو المعلوم.

عند عدم ظهور الفطرة، يكون الحقّ معروفاً بالضرورة و البديهة عند النظر و التفكر في الآيات.

معروفيّة الحق بالآيات و الاحتجاج عند الخصم ليس بتوهم العلم و العلم بالحق، بل معروفيّة الحق بالآيات بمعرفته الحق و دلالته إليها.

فقد شرح؇ مراده من تثبيت المعرفة في القلب في أثر آخر: ٣١٦

تثبيت المعرفة في القلب بمعنى أنه يجد المرء ربّه بربّه و ليس من خلال الإعراض عنه و التوجه إليه بالعلوم و الأفهام و العقول و الأحلام و القلوب و الأوهام و بالتضرّع إليه يجد الرّب تعالى. (في بيان وجه إعجاز القرآن و أنّه كلام الله ، نسخة الدامغانى، صص ٥٧ و ٥٨).

مكانة المعرفة الفطريّة في المعرفة في أثر آخر من للمؤلّف. ٣١٧

معرفة الرب التي تحصل بعد تمكن الروح في مرتبة العلم تكون مكنونة مجعولة في ذاته بالفطرة ثم العوارض الطبيعية و الشهوات الحيوانية و الكدورات التي خلطها الله مع صفائهم أنسياها. (أنوار الهداية، صص ٣٣ إلى ٣٦)

تظهر المعرفة الفطرية بالإنقطاع عن كلّ الوسائل.

تكون في جبلّيّة الإنسان أنّ واحداً فوق معقولاته يقدر على نجاته.
تشير آيات القرآن إلى المعرفة الفطريّة.
من الفطرة الأوّليّة أنّ كلّ واحد يعلم أنّ ثمة من يعلم ضميره و سرّه.
عدم تناهي المعرفة في سائر آثار المؤلّف. ٣١٨
يختلف عرفان الرّب بحسب الأشخاص بظهور القدرة أي الرحمة أي العلم و.... (أنوار الهداية، ص٨٨).
تكون الذات غير محدودة و وجدانه غير محدود.
تكون معرفة الرب للمخلوق محدودة بقدر دركه.
يكون العلم بعلمه تعالى بمعنى تحمّل العلم. (أنوار الهداية، صص ٩٣ و ٩٤).
لا يمكن وجدان العلم اللانهائيّ، بل يكون الوجدان بقدر ما أذن له الرب.

تذييلات الباب السادس عشر: ٣٢٧

ترابط العقل و العلم و تعدّدهما في بيان المؤلّف من ساير آثاره. ٣٢٧
الهادى الى العلم هو العقل و العقل قائم بالعلم (معارف القرآن، صص ١٠٩ و ١١٠)
انكشاف كلّ شيء بالعلم و ظهور حسن الأفعال و قبحها بالعقل.
العقل مخلوق من العلم (معارف القرآن، ص ١٦١)
تعدّد العلم و العقل يرجع الى الواجد و ما يدرك بهما (معارف القرآن، صص ٣ و ٤)
نور العقل لكشف الحسن و القبح للمميّز البالغ و العلم يظهر للصبيّ (انوار الهداية، ص ١٤)
العقل يكشف الحسن و القبح و العلم يكشف الأشياء الّتى لاتكشفها الحواسّ الظاهرة (انوار الهداية، ص ١٧)
بيان آخر من المؤلّف حول ارتباط نور الوجود و نور العلم. ٣٢٨
الوجود هو الظهور و متّحد مع العلم (أنوار الهداية، ص ٧٩).
بيان المؤلّف حول الحفظ: ٣٢٨
الذكر و النسيان ليسا بواسطة قوّة الحافظة و الذاكرة بل من جهة أنّ الروح و القلب لكونه داخلاً في البدن، يكون بدنه ساتراً له عليه (معارف القرآن، صص ٥٥٣ إلى

(٥٥٥

الذكر و النسيان بوجدان نور الولاية.

بطلان الحواس الباطنيّة.

الظهور في عبارة أخرى من المؤلّف في أثر آخر. ٣٢٩

الظهور صرف الظاهريّة و صرف الحقيقة و هو نقيض الخفاء (في بيان وجه إعجاز القرآن و أنّه كلام الله، نسخة الدامغاني، ص ١٨).

الظهور عين العلم و الحياة.

يؤكّد المؤلّف و هو يشرح رواية أنّ العلم لايوصف و لايعرف إلا بنفسه. ٣٢٩

تشريح رواية محو الموهوم مع صحو المعلوم بأنّ العلم لا يوصف و لا يعرف بغيره و هو نفس كشف الكاشف و ضرورة محو الموهومات كالعلم الحضوريّ و الحصوليّ و التصور و التصديق و صحو المعلومات في معرفته و أنّ إعطائه بيد الله و أنّه النور الذي يشرق على مراتب سؤال السائل و جواب المسؤول. (معارف القرآن، صص ٢٠٥ و ٢٠٦).

التشديد و التدرج في الوجدان في سائر آثار المؤلّف. ٣٣٠

يكشف الروح مجهولاته بنور العلم على قدر نصيبه منه و على قدر التفاوت في الدرك (أنوار الهداية، ص ٦٩).

التوسع و التعدد ليس في العلم بل في متعلقاته. (أنوار الهداية، صص ٦٣ و ٦٤).

للقلب حواسّ كما للبدن، تُحَسُّ بها بعض الحقائق. و قد بيّن المؤلّف ذلك أثناء مايشرح ارتباط الرّوح و نور العلم. ٣٣٠

للقلب حواسّ يبصر و يسمع بها. (معارف القرآن، ص ٥٤٣)

الروح ينظر و يسمع لعالم الشهادة بالآلات و لعالم الغيب بدونها.

صريح الكتاب و السّنة أنّ الروح هى الحسّاس و المدرك بالآلات المتعقّل بنور العقل. (معارف القرآن، ص ٥٣٨)

قوام الروح بالحياة و العقل و الفهم و القدرة. (معارف القرآن، صص ٥٢١)

يدرك الروح جميع المحسوسات في عالم الغيب و النوم و الموت.

ما يشهدُهُ الروح بالحواس خارج عن ذاته.

الروح لا يشاهد إلا ما في الهواء (معارف القرآن، ص ٤٢٨)
الحسّاس الباطنيّ عين الحسّاس الظاهريّ.
الحواسّ كلّها للروح أوّلاً و بالذّات.

تذييلات الباب السابع عشر: ٣٣٩

المكمم بمعنى ذى الأبعاد في بيان المؤلّف. ٣٣٩
تكون الكيانات المظلمة ذات أبعاد و مكممّة (أنوار الهداية، صص ٥٣و٥٤).

تذييلات الباب الثامن عشر: ٣٤٧

يشرح المؤلّف الجهل بالحقائق الموجودة في أثر آخر حينما يذكّر بالماهيّة الاصطلاحيّة و النقيضين الوجود و العدم و الكون و اللاكون. ٣٤٧
الماهيّة الاصطلاحيّة ليست إلا حيث الشيئيّة بالغير وليست لها حيثيّة نفسيّة (رسالة في الجبر و التفويض)
لوكان لها حيثيّة نفسيّة لكانت في مرتبة نفسها ثالثا بين الوجود و العدم.
إنّ الشيئيّة الماهويّة شركٌ.
يرادف الموجود والمعدوم بالفارسيّة (هست ونيست) أي (يافته ونا ياب) والوجود والعدم بـِ(هستى ونيستى).
الموجود و المعدوم إنّما يطلقان على الأشياء التي ليست إلا الأكوان و الواقعيّات بالغير بإعتبار موجوديّتها بنور العلم بمعنى وجدان الغير إيّاها و عدمه.
أساس الدين على المباينة بين الخالق و المخلوق ولااشتراك بينهما في لفظ.
الشيئيّة بالغير عين المجعوليّة الذاتيّة بلاجعل.
العدم المطلق نقيض الوجود المطلق لاواقعيّة له بوجه فهو موهوم صرف ولكن اللاكون نقيض الكون وله واقعيّة.
إنّ المراد من العدم المضاف هو لاوجدان الكون و الماهيّة للوجود.
إنّ معلوميّة اللاكون بالعرض و بتبعيّة نقيضه.

ليست المجعوليّة في الكون الخاص بجعل من الجاعل و فيضان منه.

تذييلات الباب التاسع عشر: ٣٦١

يحدّثنا الوفائى التسترى ـ الّذي كان من أركان السير و السلوك ـ حول أسرار الشيخ في التربية في رسالته المشهورة «الشهاب الثاقب» فيشير إلى بعض الأسرار في كيفيّة التصرف في المريد. ٣٦١

تذييلات الباب العشرون: ٣٧٥

يبتدئ المؤلف في هذا الباب بالبحث عن المشيّة و مراحل تحقّق الفعل. فإنّ المشيّة و الإرادة و التقدير و القضاء و الإمضاء و البداء فى أفعال الخلق آيات على المشيّة و الإرادة و... فى أفعال الربّ. و البحث عن المشيّة و... يستوجب التوجه الى مسألة العلم بلا معلوم و تعيّن المعلوم بالرّأى. و قد أشرنا إجمالاً في الباب الرّابع إلى العلم بلامعلوم. سنأتى الآن على تفصيل ما ذكر المؤلّف عن المشيّة و البداء و الرأي ثمّ نأتي ببعض الوجوه من خلال البحوث التاليّة في هذه الأبواب الثلاثة. ففى المنقول الأوّل نشير إلى بيان المؤلّف﷫ في العلم بلامعلوم و تعيّن المعلوم بالرّأي؛ ثمّ في المنقول الثانيّ فنأتي ببيانه﷫ حول علم الله تعالى و تعيّن المعلوم برأيه عزّوجلّ. ٣٧٥

البداء بمعنى الرأي و هو من أفعال النفس و مرتبته متأخّرة عن مرتبة العلم (أنوار الهداية، نور في البداء، صص ٩٥الى ٩٩).

المناقضة بين الكون و اللاكون تكون في مرحلة التحقق و لاتكون في مرحلة العلم بلامعلوم؛ فالتعيّن بالرّأى.

العلم و القدرة يستوجبان الرأى، و الرأى غير قابل للتعقل و التصور، خارج عن النفس ولكن كيانه بالنفس و هو نورانيّ و النفس ظلمانيّ.

التعيين بالرأي فهو تكوينه لابنحو الجعل، بل ذاته كذلك.

المشيّة و الإرادة و.... كلّها بالرأي و في جميعها البداء.

القدرة بلامقدور كالعلم بلامعلوم.

علمه تعالى يكون بهذا النظام و الكائنات بجميع جزئيّاتها وكلّياتها و... وأمثال هذا النظام بأطوار غير متناهيّة. (الجبر و التفويض (القضاء و القدر و البداء)، صص ٥٠ إلى ٥٢)

العلم المبذول أوّلاً بالذات لله و ثانياً بالعرض لغيره.

يعتقد ابن العربى أن للإنسان قوّة وراء طور عقله، فهي تدرك مسائل لايعلمها العقل أو يستحيلها. أمّا تفصيل بيانه من «القوّة الّتى وراء طور العقل»: ٣٨٠

المقام الّذى فوق الفكر و مراتب العلوم (الفتوحات المكيّة، إبن العربيّ)

القلب كقوّة وراء طور العقل تصل العبد بالرب.

معرفة الله من خلال العقل و النقل.

إن معرفته من خلال النقل ليست عين معرفته من خلال العقل.

المعرفة النقليّة وراء طور العقل.

اجتماع الضدّين في العلم الإلهى سبب تألّف الضرتين

الرسل يثبتون ما أثبته العقل و يزيدون مالا يستقل العقل بإدراكه و ما يحيله العقل رأساً. (فصوص الحكم، إبن العربى).

المختاريّة في بيان آخر للمؤلّف. ٣٨٣

روح المختاريّة كونه مخصّصاً للمتساويين و له الرأى في الطرفين. (الجبر و التفويض (القضاء و القدر و البداء)، ص ٢٧).

المختار من تكون علّة فاعليّته كمال ذاته و المضطر من تكون علّة فاعليّته خارجةً عن ذاته و المكره من تكون علّة فاعليّته أمراً داخليّاً غير كمال ذاته. (ذلك المصدر، ص ٦٩).

تذييلات الباب الحادي و العشرون: ٣٩٧

إنّ أحد الطرق في التوجه بالعلم بلامعلوم هو التنبّه إلى الأفعال الّتي لم تصدر عن الفاعل و هو يعلمها قبل وقوعها. بيان ذلك في أثر آخر للمؤلف. ٣٩٧

قبل تعقّل الفعل يكشف العلم الفعل (أنوار الهداية، صص ٤٣ و ٤٤)

و أيضاً قد فتح باباً آخر في التوجه إلى العلم بلامعلوم و هو باب النقيضين: ٣٩٧

يكشف العقل النقيضين في مرتبة العلم بلامعلوم (أنوار الهداية، ص ٦٩)

المحو و الإثبات و التقديم و التأخير في علمه تعالى حيث يشاء دون أن يوجب شبهة الترجيح بلامرجّح، في بيان المؤلّف في أثر آخر. ٣٩٨

له البداء (رسالة في الجبر و التفويض (القضاء و القدر و البداء)، صص ٦٥إلى ٦٧)

المراد بأنّ له الرأى، أنّه يملك الرّأى بالكون و اللاكون و الفعل و الترك من حيث وحدة الرأى.

غالباً ما، يستفيد المؤلّف من تعبير الرأي في سائر آثاره عند شرح الفاعليّة بعد بيان العلم بلامعلوم. لكن هذا التعبير ليس مأخوذاً من الروايات؛ و لم‌يستفد المؤلّف من هذا التعبير في هذه الرسالة ـ و هي من أواخر مؤلّفاته ـ إلا في هذا الموضع. بل إستفاد من التعابير الروائيّة كالمشيّة و الإرادة و... بدلا منه توضيحا له. توضيح ذلك أنّ الرأى هو المنشيء للبداء لغة و إستعماله في نظر المؤلّف إنما هو لمعناه اللغوي و هو المادّة المشتركة في المشيّة و الإرادة و التقدير و البداء و هو نظير الشهود العلميّ. فلا يخفى عليك أن استعمال الألفاظ في معناها اللغوي غير جعل الإصطلاح و إستعماله في غير معناه، فهو إلحاد في اللغة، كما كان هذا دأب الفلاسفة و العرفاء. ٣٩٩

البداء في اللغة (الجبر و التفويض (القضاء و القدر و البداء)، ص ٤٥).

الرأى هو المادّة المشتركة في المشيّة و الإرادة و... (ذلك المصدر، ص ٦٥)

الرأى بمعنى النظر و الشهود العلميّ. ٤٠٠

الرأي نظير الشهود العلميّ (ذلك المصدر، ص ٦٧)

الرأي نظير الشهود فعل واحد و حقيقة واحدة (ذلك المصدر، ص ٦٧).

الرأي مرتبة التعقل و التصور بعد مرتبة العلم الذاتيّ. ٤٠٠

المشيّة عبارة عن التعقّل و التصور (أنوار الهداية، ص ٨٦).

تذييلات الباب الثاني و العشرون. ٤٠٥

تأثير العلل و المقتضيات و المؤثّرات في المشيّة في بيان آخر للمؤلّف. ٤٠٥

الرأي مسلّط على الدواعي و المقتضيات و... (الجبر و التفويض (القضاء و القدر و البداء)، صص ٦٩إلى ٧٤)

يمكن أن يشبّه هذا البيان بأنّه‌ﷺ ينكر إحراق النار و نقل شيء من مكان إلى مكان لحركة اليد و ما يشبه ذلك مما نجده بالحسّ؛ فإنّه أجاب عن هذه الشبهة في بيان آخر ٤٠٩

كيانات النظام كلّها بالرأي سواء كان برأيه تعالى أو برأينا أو برأي الشياطين أو بـرأي الملائكة.(أنوار الهداية، صص ٥٩إلى ٦١).

شرح المؤلّف في تحقّق الفعل بمجرّد المشيّة و التعقّل في سائر آثاره. ٤١٠

المشيّة هي التعقّل و التكوّن في عالم العقل. (أنوار الهداية، ص ٥٤).

قد بيّن المؤلّف تقدّس المشيّة عن الوجوب و الجواز و الإمكان لمخالفته مع الوجود و الماهيّة الاصطلاحية، في أثر آخر. ٤١٠

ليس للرأي وجود ولا ماهيّة (أنوار الهداية، ص ١٠٩)

تذييلات الباب الثالث و العشرون: ٤١٥

من ضروريات السلوك إتباع الشيخ و الإستاذ و التسليم بين يديه على مانُقل من أكابر السلوك. ٤١٥

(رسالة السير و السلوك المنسوبة إلى السيد بحر العلوم)

فقد أشار المؤلفﷺ في أثر آخر إلى وجدان الرب بتزكية الرسول و كيفيّتها. ٤١٦

(رسالة في وجه إعجاز كلام الله المجيد، ص ١٦).

تذييلات الباب الخامس و العشرون: ٤٢٥

نرجع المحققين في حقيقة الصلاة و شأنها في المعارف الإلهيّة إلى رسالة «غاية المنى و معراج القرب و اللقاء» للمؤلّفﷺ و هي في ثلاثة أبواب و نذكر هاهنا عبارات من بابها الثاني في حقيقة الصلاة. ٤٢٥

المقام الثاني في كشف حقيقة الصلاة (غاية المنى و معراج القرب و اللقاء).

فهرس المستدركات

مستدركات المقدمة ٤٢٩

١ ـ مصباح الظلمات و كشّاف الغشوات و دفّاع المعضلات و دليل الفلوات في الرّواية. ٤٢٩

٢ ـ فتّاح أبواب الهدى و غلّاق أبواب الرّدى في الرواية. ٤٢٩

٣ ـ تشير الأخبار الواردة في ذيل هذه الآية إلى أنّ: اخراج النّاس من الظّلمة إلى النّور يكون بالنّبي صلى الله عليه و آله؛ فالإخراج من الظلمة إلى النّور يعني من الكفر إلى الإيمان. و المراد من الصّراط هو الطريق الواضح و الإمامة للائمة عليهم السلام. ٤٢٩

٤ ـ تبيّن الرّوايات بعض العبارات حول (سورة البقرة، الآية ٢٥٧) ٤٣٠

الف) الّذين آمنوا و هو أميرالمؤمنين و الائمة عليهم السلام. و «الّذين كفروا» و هم من لم يذكرهم المؤلّف في كلامه هم ظالموا آل محمّد عليهم السلام. ٤٣٠

ب) إنّ الإخراج من الظّلمة إلى النّور، بناءً على الرّوايات يدلّ على مشيّة البارى جلّ اسمه في تحويل العباد من الكفر إلى الإيمان و أيضاً يدلّ على شمول عفوه و توبته علىٰ المؤمنين بولاية الائمة عليهم السلام. ٤٣٠

ج) النّور في هذه الآية هو نور التّوبة و المغفرة و أيضاً هو آل محمّد صلى الله عليه و آله. مستندنا في نور التّوبة و المغفرة رواية (الكافي ج ١، ص ٣٧٥، باب فيمن دان الله عزّوجلّ

بغير امام من الله جلّ جلاله... ص ٣٧٤) و في آل محمّد عليهم السلام رواية (بحارالأنوار ج ٢٤، ص ٣١٠، باب ١٨ ـ أنّهم أنوار الله و تأويل آيات النور فيهم... ص ٣٠٤) ٤٣١
٥ ـ هذه الآية (سورة المائدة، الآيتان ١٦ و ١٥) تشير الى نورية ذوات الرّسول و الائمة عليهم السلام بناءً على ما في الرّوايات. ٤٣٢
٦ ـ أما هذه الآيات (الأحزاب، ٤٤ ـ ٤١) فهي تحتوى على ثلاثة أمور هامّة بناءً على ما حصلنا عليه في الرّوايات: ٤٣٢
الف ـ اذكروا الله ذكراً كثيراً. ٤٣٢
تشير الرّوايات إلى أنّ ذكر الله جلّ ذكره من أهمّ التّكاليف الّتي لا حدّ لها و يجب أن يراعىٰ في جميع الأحوال و ذكر الله عزّ و جلّ لا ينحصر باللّسان بل يجب على المؤمن أن يتوجّه إلى الله في إجتناب المحارم و العمل بالطّاعة فهما من ذكر الله تعالى. أمّا الرّوايات. ٤٣٢
لكلّ شيء حدّ و ليس للذّكر حدّ. ٤٣٢
أشدّ الفرائض على العباد ذكر الله تعالى و لا ينحصر بما تَفوَّهت به الألسنة، بل يكون اجتناب المحارم و العمل بالطّاعات من ذكر الله عزّ و جلّ. ٤٣٣
ذكر الائمّة عليهم السلام ذكر الله تعالى. ٤٣٣
ينبغي للمؤمن أن يذكر الله في جميع أحواله. ٤٣٤
و من المواقف الّتي توكّد الرّوايات على أن لا ينسى فيها الذّكر، عند المعصية و فقدان القلب. ٤٣٤
و من علائم الشّيعة كثرة ذكر الله تعالى. ٤٣٥
من لم يذكر الله عزّ و جلّ يكون لاغياً ساهياً في منطقه و صمته. ٤٣٥
ذكر بعض ما يُنسي القلب و يغفله عن ذكر الله تعالى. ٤٣٦
و ممّا ينبغي التوجه إليه في هذه الآية، هو ضرورة الإكثار في الذّكر و قد بيّنت الرّوايات مصاديق الذّكر الكثير، منها تسبيح سيّدتنا الصّديقة الكبرىٰ عليها السلام.... ..... ٤٣٧
ب ـ هُوَ الَّذِى يُصَلِّى عَلَيْكُمْ وَ مَلائِكَتُهُ لِيُخرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ. ٤٣٨

صـــلّى الله عـــزّوجلّ عـلى العـبد اذا صـلّى عـلى النّبى و آله عليهم السلام، بـناءً عـلى الرّوايات. ٤٣٨
للصّلوات على النبي و آله آداب و اذكار. ٤٣٨
يجوز الصّلوات على المؤمن حسب الرّوايات. ٤٣٩
امّا الإخراج من الظّلمة إلى النّور حسب الرّوايات هو الإخراج من الكفر إلى الإيمان و ايضاً الولاية لعليّ عليه السلام. ٤٣٩
ج ـ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ. ٤٣٩
أمّا كلمة «سلام» في هذه الآية، إشارة إلى عدم زوال الإيمان عن قلب المؤمن في يوم البعث و بقائه. ٤٣٩
و في رواية يوم يلقونه أى عند الله. ٤٣٩
٧ ـ الإخراج من الظلمة إلى النور في هذه الآية (الحديد، ٩) يعنى من الكفر إلى الإيمان و هو بالولاية. ٤٤٠
٨ ـ و قد أكدّت الرّوايات على مسائل في هذه الآية (الحديد، ٢٨) ٤٤٠
الف ـ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ؛ في بعض الرّوايات يعنى الحسنين عليهما السلام و في أخرى أى نصيبين من رحمة الله. ٤٤٠
ب ـ يجعل لكم نوراً تمشون به؛ يعنى الايمان و الامام بناءً على الروايات. ٤٤١
٩ ـ فأمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائيّة في هذه الآية (الأنعام، ١٢٢) فهو: .. ٤٤١
الف ـ «ميّت» و هو الّذى لا يعرف شيئاً و الجاهل عن الحقّ و الولاية. ٤٤٢
ب ـ «الإحياء» و هو بالائمّة عليهم السلام و ايضاً تدلّ بعض الرّوايات علىٰ أنّ الإحـياء هـو تفريق طينة المؤمن من الكافر. ٤٤٢
ج ـ النّور قد فسّر بالامام الّذى يؤتمُّ به و الولاية. ٤٤٣
د ـ مثلُ من «في الظّلمات ليس بخارج منها» كمثل الّذى لا يعرف الإمام و يتولّى غير الائمة و المستند: (بحارالأنوار: ج ٢٣، ص ٣٠٩، باب ١٨ـ أنهم أنـوار الله و تـأويل آيات النور فيهم، ح ٨) ٤٤٣
١٠ ـ فأمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الروائيّة في هذه الآية (الزّمر، ٢٢) فهو: ٤٤٤
الف ـ يشرح صدر المرء بوقوع النّور في قلبه و علامته التّجافي عـن دار الغـرور و

الإنابة إلى دار الخلود و الاستعداد للموت. ٤٤٤

أمّا شرح الصّدر فعطاءُ من الله عزّوجلّ لعبد يريد أن يهديه و امتحن قلبه للإيمان؛ و امتحان الإيمان هو الولاية و معرفة أميرالمؤمنين عليه‌السلام بالنّورانية. ٤٤٤

ب ـ القلب هو الّذي يقسو أو يرق. ٤٤٥

١١ ـ فسّر النور في هذه الآية (النّور، ٣٥) بالولاية و الائمّة و بالقائم المهدي عليه‌السلام و بالفرائض و السنن. ٤٤٥

١٢ ـ فأمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الروائية في هذه الآية (الزّمر، ٤٢) فهو: ٤٤٦

الف ـ إنّ الله يقبض الأرواح حينما حلّت آجالها بملائكته؛ ملك الموت و أعوانه. فملائكة الرّحمة تقبض أرواح المطيعين و ملائكة النقمة تقبض أرواح العاصين. ٤٤٦

تؤكّد الرّوايات على أنّ لكلّ إنسان أرواحاً تفارق بدنه عند منامه و إن كان بلغ أجله لم ترجع إليه. هذا مجمل و نوكل تفصيله إلى محلّه. ٤٤٧

أمّا تفسير الرّوايات في النّفس الّتى تُوَفّىٰ عند بلوغ الأجل في بيانٍ: النّفس هي الّتي تغادر البدن و الرّوح ما تَبقىٰ فيه. و في بيانٍ آخر: الباقية في البدن روح الحيوان و المغادرة له هي روح العقل. ٤٤٨

تشرح الرّوايات أنّ الرّوح لتشاهد أموراً عند مفارقتها البدن إن تقع المشاهدة في السّماء فهي رؤياً صادقة و إن كانت في الهواء أباطيل تخبره الشياطين. ٤٤٨

ب) يدور بيان الرّوايات في «أجل مسمّى» على: انقسام الأجل إلى قسمين و أيضاً جريان حكم الله في وقوع الأفعال و سيأتيك تفصيل الثّاني في محلّها. ٤٤٩

١٣ ـ فأمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائية في هذه الآية (النّور، ٤٠) فهو؛ أنّ النور فسّر بإمام من ولد فاطمة و نور علي عليه‌السلام الّذى يجوز الأمّة به على الصراط و امام في الدّنيا و الآخرة و ما ينفع به العمل و نور يهدي إلى نور الرسول و اميرالمؤمنين عليهما و آلهما السّلام و ما ينتبه به على تأويل آيات القرآن. ٤٤٩

١٤ ـ أمّا النور الّذي أنزل هم الأئمة عليهم‌السلام و القرآن بدلالة الأخبار. (التغابن، ٨) ٤٥١

١٥ ـ أيّام الله ثلاثة: يوم القائم و يوم الموت و يوم القيامة و في روايةٍ نعم الله تعالى. (ابراهيم، ٥) ٤٥٢

١٦ ـ تذكر الرّوايات في هذه الآية (المائدة، ٤٤) بأنّها نزلت في الائمّة عليهم السلام و أنّها تدلّ على علم الإمام و أيضاً بعض أوصاف القرآن الّتى جاءت في هذه الآية قرين لبعض أوصاف اميرالمؤمنين عليه السلام الّتى جاءت في سائر الآيات. ٤٥٢
١٧ ـ إعطاء كلّ شيء خلقه (طه، ٥٠) يوجب معرفة الجنسيّة لكلّ شيء من شكله و ما عُني من الهداية هى الهداية للنكاح و السّفاح من شكله. ٤٥٣
١٨ ـ لقد بيّنت الرّوايات مراد الآية (الأعراف، ١٥٧) من تسمية الرّسول صلى الله عليه وآله وسلم أمياً و النّور الّذي أُنزل معه: ٤٥٣
الف) الّذين يتّبعون الرّسول النّبى الامي صلى الله عليه وآله وسلم ٤٥٤
ب) و اتّبعوا النّور الّذى معه أولئك هم المفلحون. ٤٥٤
١٩ ـ فأمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الروائيّة في هذه الآية (المجادلة، ٢٢) فهو: ٤٥٥
الف) كتابة الايمان في القلوب، من الأمور الّتي لا صنع للعباد فيها. ٤٥٥
الائمّة عليهم السلام و شيعتهم هم الّذين كتب الإيمان في قلوبهم ٤٥٥
ب ـ الرّوح هاهنا؛ قد فسّر بالإيمان. ٤٥٥
و المؤمن المؤيّد بالرّوح هو الّذي أيّده الله عزّوجلّ بالملك. ٤٥٥
و في رواية أخرى الرّوح ملك من ملائكة الله، بل أعظمهم. ٤٥٦
روح الإيمان تفارق المؤمن حين ارتكابه المعاصى. ٤٥٦
وصف المؤيّدين بالروح ـ الائمّة عليهم السلام ـ في رواية. ٤٥٨
و في أخرى قد عُدّ المؤمنون و المخلصون المباشرون لروح اليقين من المؤيّدين بالرّوح. ٤٥٩
٢٠ ـ تؤكّد الرّوايات ذيل (سورة الحجرات، الآية ٧) بأن الإيمان ليس إلّا الحبّ و البغض و يستنبط من بعضهم أن المراد من تحبيب الايمان في القلوب هو تحبيب الائمة و أنّ بغضهم كفر. ايضاً تذكّر الرّوايات بأنّ المرء مع من أحبّ و المحبّة لله توجب الإخلاص و الخلاص من الشّيطان. ٤٦٠
٢١ ـ فأمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائية في هذه الآية (الفرقان، ٤٦ ـ ٤٥) فهو: أنّ الظلّ ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس؛ و الآية نزلت في إحدىٰ معجزات

النّبى صلى الله عليه و آله و سلم. ٤٦١
٢٢ ـ تفسير قلّة العلم لدى الانسان على أشكال منها: لم يؤت فوائد العلم من وصف الله بالتشبيه و قلّة علم النّاس عند الله و إيتاء العلم بأناس قليل. (الإسراء، ٨٥) ٤٦١
٢٣ ـ تأمر الرّوايات بإكثار الطلب من الله بأن لاتزيغ القلوب لأنّها تزيغ و تعود إلى عماها و رداها. (آل عمران، ٨) ٤٦٢
٢٤ ـ يستنبط من الرّوايات أنّ هداية القلب بإستقراره في الصدر على الإيمان. (التغابن، ١١) ٤٦٣
٢٥ ـ مصاديق الاسماء التي عُلِّمَا آدم كلّها، حسب الروايات مختلفة. (البقرة، ٣١) ٤٦٣
٢٦ ـ عنى الله عزّ و جل بتعليم الإنسان ما لم يعلم، تعليم أمير المؤمنين عليه السلام الكتابة لأجل النّبى صلى الله عليه و آله و سلم ما لم يعلمها قبل ذلك. (العلق، ٥) ٤٦٥
٢٧ ـ مراد الآية من الرّد إلى أرذل العمر، هو تنقيص المؤمن جميع أرواحه. ٤٦٦
٢٨ ـ اذا بلغت الحلقوم حينما يرى المرء منزلته و لايستطيع فعل شيءٍ و لا يردّ بحاجته. (الواقعة، ٨٣) ٤٦٦
٢٩ ـ المراد من الحيّ في هذه الآية (آل عمران، ١٦٩) بناءً على ما ورد في الرّوايات هو: الشيعة و الشهيد و الرّسول و أميرالمؤمنين عليهما و على آلهما السّلام. ٤٦٧
٣٠ ـ فأما ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائية في هذه الآية (آل عمران، ١٠٣) فهو: أنّ الآية نزلت في الأوس و الخزرج و أنّ أميرالمؤمنين عليه السلام هو من يؤلّف بين القلوب. ٤٦٨
٣١ ـ الكون العرضيّ في رواية عمران الصّابى. ٤٦٩
٣٢ ـ روح الحياة تفاض على الأرواح القديمة في الرّحم. ٤٦٩
٣٣ ـ الروح يخرج من البدن حال النوم. ٤٧٠
٣٤ ـ روح الحياة و العقل تقبضان. ٤٧٠
٣٥ ـ اشتقاق الروح من الريح و فنائه فى رواية الاحتجاج مع الزنديق. ٤٧١
٣٦ ـ تفقد الأرواح الحياة قبل الفناء. ٤٧١
٣٧ ـ اشتباه الملائكة في بدء الخلقة بتوهّمهم أنّ نور خاتم الأنبياء صلى الله عليه و آله و سلم حقيقة

ذاته. ٤٧٢
٣٨ ـ النّبي ينظر بنور ربّه. ٤٧٣
٣٩ ـ الدنيا دار الغرور. ٤٧٤
٤٠ ـ القلب كالعصفور. ٤٧٥
٤١ ـ الطبع فى القرآن. ٤٧٥
٤٢ ـ الختم فى القرآن. ٤٧٦
٤٣ ـ الرين فى القرآن. ٤٧٦
٤٤ ـ الغشاوة فى القرآن. ٤٧٧
٤٥ ـ العمى فى القرآن. ٤٧٨
٤٦ ـ الضلال فى القرآن. ٤٧٨

مستدركات الباب الثاني ٤٨٠

٤٧ ـ زمام أمر العلم بيد الله تعالى يعطى و يمنع حسب مشيّته. ٤٨٠
٤٨ ـ بيان الرّوايات لقوله تعالى: «إنّما أنت مذكّر». ٤٨٠
٤٩ ـ «أولي الألباب» في الروايات: ٤٨١
٥٠ ـ عرفان حقائق الأشياء في الرّواية. ٤٨٣

مستدركات الباب الثالث ٤٨٤

٥١ ـ الوله و الحيرة في ذات الله تعالى. ٤٨٤
٥٢ ـ «الله» و «هو» في الرّوايات. ٤٨٤
٥٣ ـ إمتناع معقوليّة الله تعالى. ٤٨٧
٥٤ ـ إمتناع مفهوميّة الله تعالى. ٤٨٧
٥٥ ـ يدلّ الكثير من الرّوايات على أنّ معرفة الله بالله. و لكثرتها اختصّت ابواب من الجوامع الرّوائيّة بها، منها الكافى و التوحيد و بحارالأنوار و نشير الآن إلى بعض الرّوايات. ٤٨٧

٥٦ ـ هو جلّ شأنه ربّ الحياة. ... ٤٨٨
٥٧ ـ هو جلّ شأنه ربّ القدرة. ... ٤٨٩

مستدركات الباب الرابع ... ٤٩٠

٥٨ ـ ذكر بعض الروايات في معرفة الربّ في العوالم السّابقة. ... ٤٩٠
٥٩ ـ و أمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائيّة حول (سورة الأنعام، الآية ١٩) ... ٤٩١

مستدركات الباب الخامس ... ٤٩٣

٦٠ ـ بعض الرّوايات في مسألة العلم بلامعلوم. ... ٤٩٣
٦١ ـ القدرة ذاته تعالى. ... ٤٩٤

مستدركات الباب السادس ... ٤٩٥

٦٢ ـ المخلوق الأوّل نور رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم في مقام النّورانية. ... ٤٩٥
٦٣ ـ المخلوق الأوّل شبح رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم في عالم الأشباح. ... ٤٩٥
٦٤ ـ عود كلّ طينة الى سنخه البسيط. ... ٤٩٦
٦٥ ـ بيان الروايات خروج الروح من البدن فى النوم و ما تشاهد. ... ٤٩٧
٦٦ ـ تصريح ثامن الأئمة عليهم السلام في رواية عمران الصابى بأنّ أوّل المخلوقات الحروف و لا وجود لها. ... ٤٩٨
٦٧ ـ عروض الموت للملائكة و الروحانيّين. ... ٤٩٨
٦٨ ـ عروض السنة للملائكة و الروحانيّين. ... ٤٩٩
٦٩ ـ الدنيا دار البلاء. ... ٥٠٠
٧٠ ـ الدنيا دار الفتنة. ... ٥٠٠
٧١ ـ الدنيا سجن. ... ٥٠١

مستدركات الباب السابع ٥٠٢

٧٢ ـ النشأة الأولى في الرّوايات. ٥٠٢
٧٣ ـ بعض ما تدلّ من الرّوايات علىٰ معرفة الله في العوالم السّابقة و رؤيته فيها. ٥٠٣
٧٤ ـ تثبيت المعرفة في القلوب على لسان الرّوايات. ٥٠٣
٧٥ ـ فأمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائية حول (سورة الأعراف، الآية ١٧٢) ٥٠٤
٧٦ ـ فأمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائيّة حول (سورة الروم، الآية ٣٠) ٥٠٩

مستدركات الباب الثامن ٥١٢

٧٧ ـ كلام صاحب الجواهر في الرّد على الفسلفة. ٥١٢

مستدركات الباب العاشر ٥١٣

٧٨ ـ الوجود في الرّوايات. ٥١٣
٧٩ ـ كلام الرّوايات في أنّ اهل البيت عليهم السلام هم المخصوصون بعلم القرآن. ٥٢٠
٨٠ ـ توكّد الروايات بأن العبد لا يصل إلى العلم إلّا بدخوله باب مدينة علم النبى صلى الله عليه وآله و هم الائمة عليهم السلام و من طلب الهداية من غير طريقهم، ضلّ. ٥٢٢
٨١ ـ فأمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائيّة حول (سورة الاسراء، الآية ٧٢) .. ٥٢٥

مستدركات الباب الحادى عشر ٥٢٧

٨٢ ـ كثيراً ما أشارت الرّوايات إلى شأن الائمة عليهم السلام في تقرّب الخلق إلى الله بهم تنبيهاً لجلالة مكانتهم. ٥٢٧

مستدركات الباب الثانى عشر ٥٣٠

٨٣ ـ علاقة العقل و العلم في رواية. ٥٣٠
٨٤ ـ التحوّل من الطفوليّة الى البلوغ و كشف الحسن و القبح بدلالة رواية. ٥٣٠
٨٥ ـ أثر البأساء و الضرّاء و دور قطع الآمال في معرفة الله في رواية. ٥٣٠
٨٦ ـ اللغة العربيّة و إلهامها في الرّوايات. ٥٣٢
٨٧ ـ رواية نعثل، العالم اليهودي، نصّ في أنّ الألفاظ إشارات إلى الخارجيّات عن الذّهن. ٥٣٤

مستدركات الباب الثالث عشر ٥٣٥

٨٨ ـ إختلف المعنى على الرغم من الاشتراك اللفظيّ في الأسماء و الصفات بين الخالق و المخلوق؛ فلا جامعيّة بينهما و بعض ما يدلّ عليه من الرّوايات: ٥٣٥
٨٩ ـ شيء بحقيقة الشيئيّة. ٥٣٦
٩٠ ـ موجود أو كائن لا من عدم. ٥٣٦
٩١ ـ السميع و البصير لا بآلة. ٥٣٦
٩٢ ـ فأمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائيّة حول (سورة الأعراف، الآية ٢٩) ٥٣٧

مستدركات الباب الرابع عشر ٥٣٩

٩٣ ـ مثل نور العقل مع الناس كسراج ٥٣٩
٩٤ ـ الوهم في الروايات على معان أحدهما بصر القلب فهو أدق و أكبر من بصر العين و الثاني التصورات و الاشباح الّتى يتوهمها الانسان ببصر قلبه. ٥٣٩
٩٥ ـ اليقين في الرّوايات حالة من الأحوال يصيب و يخطئ. و في بعض الأحيان نتيجة الكشف بالنور و في بعض الأحيان غير منتج عن النور فهو يمكن أن يخطئ. فعلى هذا ليس اليقين ممّا يمدح مطلقاً في الرّوايات بل تذمّه في بعض المواضع. سيأتي بعض الرّوايات في اليقين. ٥٤٣
٩٦ ـ الهلاك بسبب عدم الوصول إلى العلم. ٥٥٠

٩٧ ـ لا بدّية المذكّر للتذكّر بالنور. ٥٥١
٩٨ ـ معرفة الرسول بالرّسالة في الرّوايات. ٥٥٣
٩٩ ـ شرح الروايات عن علقة العلم و العمل. ٥٥٥

مستدركات الباب الخامس عشر ٥٥٧

١٠٠ ـ مطلوبيّة معرفة صانع العالم و محبوبيّته لكلّ فرد فى بعض الرّوايات. ٥٥٧
١٠١ ـ المعرفة ثابتة في القلوب. ٥٥٨
١٠٢ ـ كلّ مولود يولد على الفطرة. ٥٥٨
١٠٣ ـ الآباء و الأمّهات يحجبون الأولاد عن الفطرة بالتعليمات. ٥٥٩
١٠٤ ـ تشرح الروايات مسألة الرؤية و قد اختصت ابواب من كتب المحدثين اليها. رؤية الله بالابصار مردودة في الروايات. ٥٥٩
و أيضاً قد نفت الروايات رؤية الله بأبصار القلوب أو إحاطة الوهم عليه جلّ و علا. ٥٦٠
رؤية الرب في الدنيا و الآخرة مردودة في الروايات. ٥٦١
امّا الرؤية بمعنى رؤية الآيات مقبولة في الروايات. ٥٦١
١٠٥ ـ و قد عبّرت الروايات عن الموت بلقاء ربّ العزّة. ٥٦٤
و في بعض الروايات قد أشير إلى اللقاء في القيامة. ٥٦٧
في بعض الروايات اللقاء بمعنى البعث. ٥٦٧
١٠٦ ـ الوصال. ٥٦٩

مستدركات الباب السادس عشر ٥٧٠

١٠٧ ـ العلم نور. ٥٧٠
١٠٨ ـ قد اعتقلت حقيقة الحفظ مع نور العلم و العقل. ٥٧٢
١٠٩ ـ تذكّر الروايات بأنّ الحواسّ تحسّ بالقلب (الروح) المنوّر بنور العقل و العلم. ٥٧٤

مستدركات الباب التاسع عشر ٥٧٧

١١٠ ـ البينونة هى البينونة الوصفيّة لا العزليّة. ٥٧٧
١١١ ـ معرفة الرب توجب الخوف حسب الروايات. ٥٧٧
تدعو الروايات المؤمنين الى الخوف و الخشية و هي ملاك الايمان. ٥٧٧
١١٢ ـ وحي الشياطين إلى الإنسان. ٥٨٠
١١٣ ـ و امّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائيّة حول (سورة الشعراء، آيات ٢٢١ الى ٢٢٣) ٥٨٥
١١٤ ـ و امّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائيّة حول (سورة الأنعام، الآيتان ١١٢ و ١١٣) ٥٨٥
١١٥ ـ و امّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائيّة حول (سورة الأعراف، الآية ١٧) ٥٨٦
١١٦ ـ تأثير المعاصى في حبّ الأولياء عليهم السلام و بغضهم. ٥٨٧

مستدركات الباب العشرون ٥٨٩

١١٧ ـ المشية بالعلم على ما تدلّ الروايات: ٥٨٩

مستدركات الباب الحادي و العشرون ٥٩١

١١٨ ـ المشية و الارادة و التقدير في الروايات. ٥٩١
مراحل تحقّق الفعل حسب تذكّر الرّوايات: ٥٩٣
١١٩ ـ ليلة القدر في الرّوايات: ٥٩٣
١٢٠ ـ البداء في الروايات: ٥٩٨
البداء أحد قسيمى العلم. ٥٩٨
ارتباط البداء مع المشية و الإرادة و... في الروايات. ٥٩٩
بعض الآيات التي تدلّ على البداء حسب تفسير الرّوايات. ٦٠١
١٢١ ـ بيان الرّوايات من «كتاب بين يديه تعالى، يمحو فيه و يثبت». ٦٠٢
١٢٢ ـ تأمر الروايات بقول «إن شاء الله» في كل الافعال. ٦٠٥

١٢٣ ـ إرتباط المشيّة و الإرادة و التقدير الإلهي بالمشيّة و الإرادة و التقدير في أفعالنا في الرّوايات. ٦٠٦
١٢٤ ـ إنّ لله علمين. ٦١٠
١٢٥ ـ العرش في الروايات. ٦١٢
١٢٧ ـ و أمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائيّة حول (سورة الحديد، الآية ٢٢) ٦١٥
١٢٨ ـ و أمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائيّة حول (سورة النمل، الآية ٧٥) . ٦١٦
١٢٩ ـ و أمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائيّة حول (سورة يس، الآية ١٢) ٦١٧
١٣٠ ـ و أمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائيّة حول (سورة الزخرف، الآية ٤) ٦١٨
١٣١ ـ و أمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائيّة حول (سورة طه، الآية ٥٢) ٦١٨
١٣٢ ـ و أمّا ما حصلنا عليه في الجوامع الرّوائيّة حول (سورة البروج، الآيتان ٢١ و ٢٢) ٦١٩

مستدركات الباب الثاني و العشرون ٦٢٠

١٣٣ ـ لمّة الملك و لمّة الشيطان. ٦٢٠
١٣٤ ـ الإرادة من المخلوق الضمير. ٦٢١

الضمائم

تمثال العلّامة المحقّق آيةالله
الحاج الميرزا مهدى الإصفهانى رحمه الله

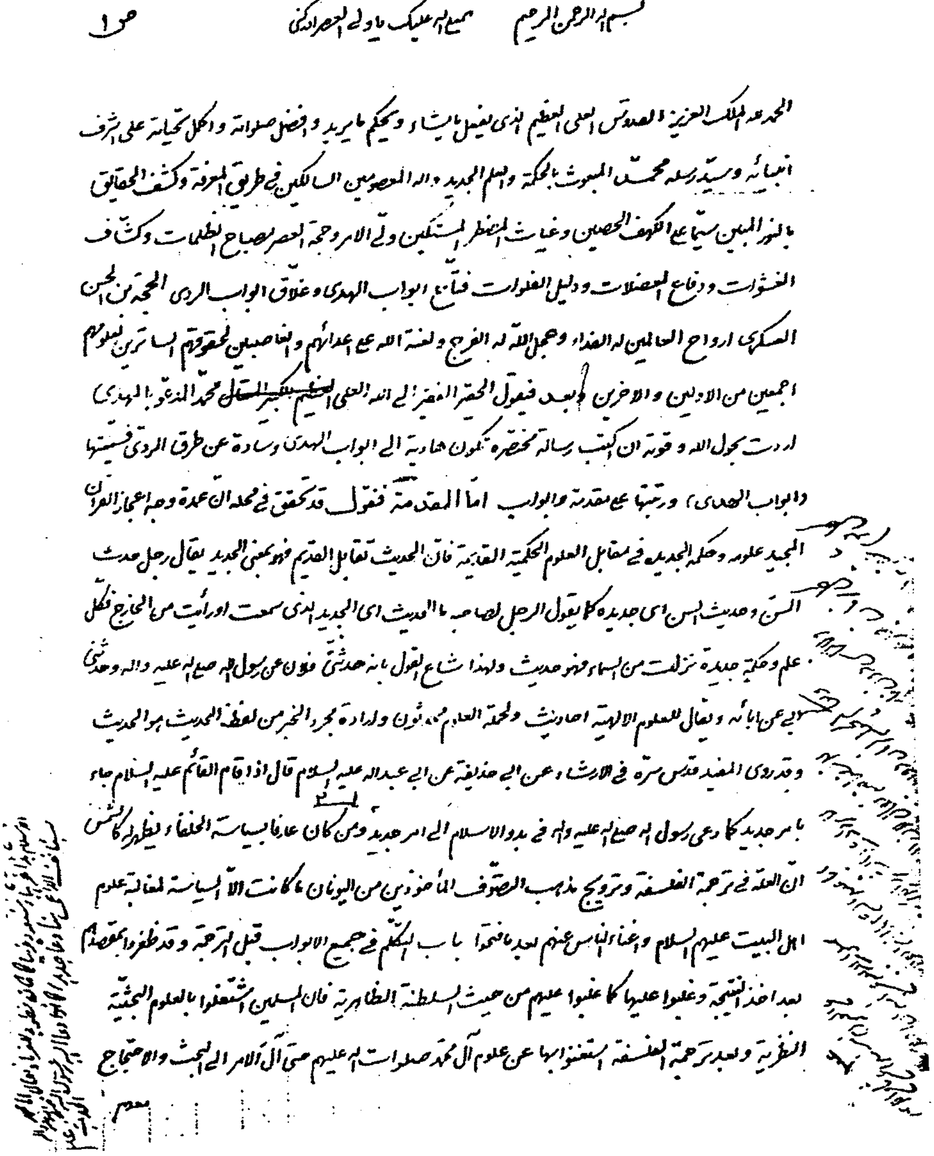

بسم الله الرحمن الرحيم   صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني   ص ١

الحمد لله الملك العزيز القدوس العلي العظيم الذي يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد وافضل صلواته واكمل تحياته على اشرف
انبيائه وسيد رسله محمد المبعوث بالحكمة والعلم الجديد وآله المعصومين السالكين في طريق المعرفة وكشف الحقائق
بالنور المبين سيما على الكهف الحصين وغياث المضطر المستكين ولي الامر وحجة العصر مصباح الظلمات وكاشف
الغشوات ودافع المعضلات ودليل الفلوات فاتح ابواب الهدى ومغلق ابواب الردى الحجة بن الحسن
العسكري ارواح العالمين له الفداء وعجل الله له الفرج ولعنة الله على اعدائهم والغاصبين لحقوقهم الساترين لعلومهم
اجمعين من الاولين والآخرين اما بعد فيقول الحقير الفقير الى الله العلي محمد المدعو بالمهدي
اردت بحول الله وقوته ان اكتب رسالة مختصرة تكون هادية الى ابواب الهدى وسادة عن طرق الردى فسميتها
(ابواب الهدى) ورتبتها على مقدمة وابواب اما المقدمة فنقول قد تحقق في محله ان عمدة وجه اعجاز القرآن
المجيد علومه وحكمه الجديدة في مقابل العلوم الحكمية القديمة فان الحديث تقابل القديم فهو بمعنى الجديد يقال رجل حدث
السن وحديث السن اي جديده كما يقول الرجل لصاحبه ما الحديث اي الجديد الذي سمعت او رأيت من الخارج فكل
علم وحكمة جديدة نزلت من السماء فهو حديث ولهذا شاع القول بانه حدثني فلان عن رسول الله صلى الله عليه وآله وحدثني
ابي عن آبائه ويقال للعلوم الالهية احاديث وللحملة العالمين بها محدثون وارادة مجرد الخبر من لفظ الحديث هو الحديث
وقد روى المفيد قدس سره في الارشاد وعن ابي خديجة عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قام القائم عليه السلام جاء
بامر جديد كما دعى رسول الله صلى الله عليه وآله في بدو الاسلام الى امر جديد ومن كان عارفا بسياسة الخلفاء يظهر له كالشمس
ان العلة في ترجمة الفلسفة وترويج مذهب التصوف المأخوذين من اليونان ما كانت الا السياسة لمغالبة علوم
اهل البيت عليهم السلام واغناء الناس عنهم بعد ما فتحوا باب التكلم في جميع الابواب قبل الترجمة وقد ظفروا بمقصدهم
بعد اخذ النتيجة وغلبوا عليها كما غلبوا عليهم من حيث السلطنة الظاهرية فان المسلمين اشتغلوا بالعلوم البحثية
النظرية وبعد ترجمة الفلسفة استغنوا بها عن علوم آل محمد صلوات الله عليهم حتى آل الامر الى البحث والاحتجاج

معهم

تصوير صفحة الاولى من الرّسالة أبواب الهدى، نسخة الآستانة

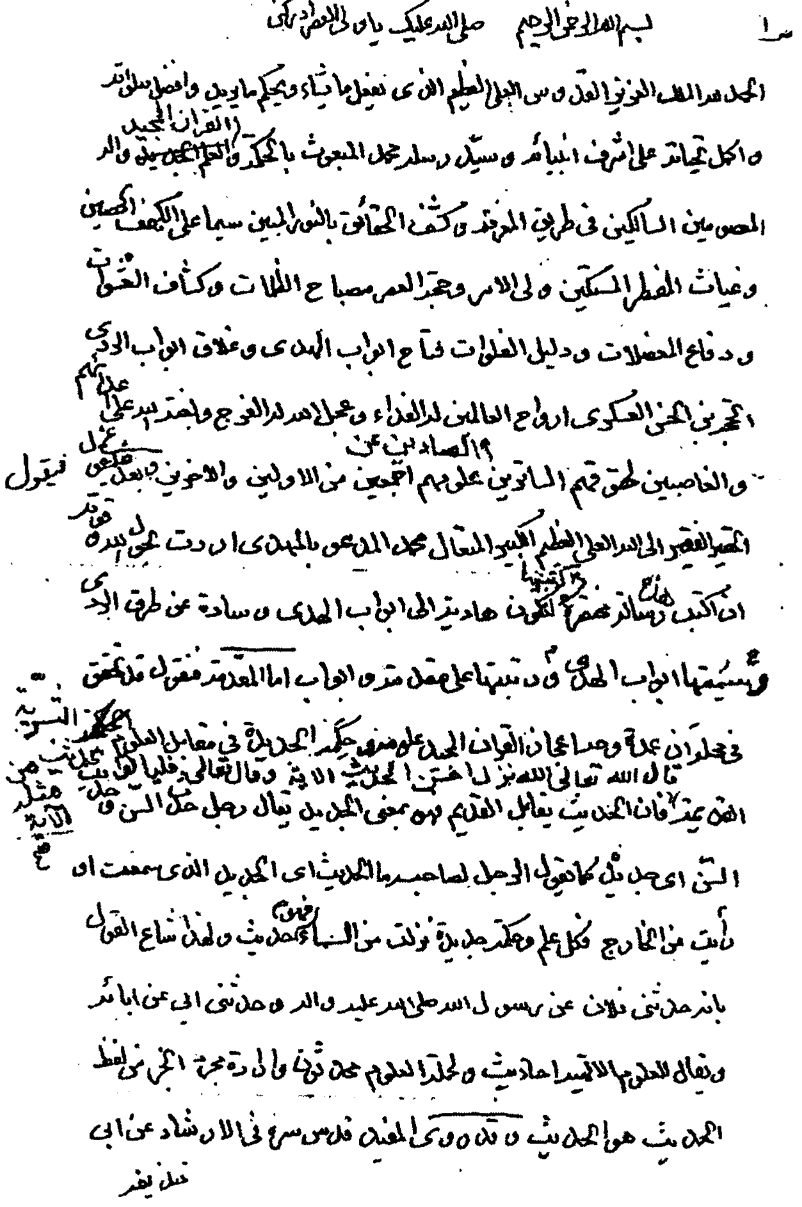

بسم الله الرحمن الرحيم   صلى الله عليك يا ابا الفضل ادركني

الحمد لله الملك العزيز العلي القدوس الجليل العظيم الذي يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد وافضل صلواته
واكمل تحياته على اشرف انبيائه وسيد رسله محمد المبعوث بالحكمة والقرآن المجيد وعلى آله
المعصومين السالكين في طريق التوحيد وكشف الحقائق بالنور المبين سيما على الكهف الحصين
وغياث المضطر المستكين ولي الامر وحجة العصر مصباح الظلمات وكشاف الكربات
ودفاع المعضلات ودليل الفلوات فتاح ابواب الهدى وغلاق ابواب الردى
محمد بن الحسن العسكري ارواح العالمين له الفداء وعجل الله له الفرج واللعنة على اعدائهم
والغاصبين لحقهم والناصبين عليهم اجمعين من الاولين والآخرين وبعد فيقول
العبد الفقير الى الله العلي العظيم الكبير المتعال محمد المدعو بالمهدي اني اردت بحول الله وقوته
ان اكتب رسائل مختصرة لكونها هادية الى ابواب الهدى وسادة عن طرق الردى
وسميتها ابواب الهدى ورتبتها على مقدمة وعشرة ابواب اما المقدمة ففي ... فنقول قد تحقق
في محله ان عدة وصايا ان القرآن المجيد علوم وحكم جديدة في مقابل العلوم ...
قال الله تعالى الله نزل احسن الحديث الآية وقال تعالى فليأتوا بحديث مثله
... فان الحديث يقابل القديم وهو بمعنى الجديد يقال رجل حدث السن و
السن اي جديد كما تقول الرجل لصاحبه ما الحديث اي الجديد الذي سمعت او
رأيت من الخارج فكل علم وحكمة جديدة نزلت من السماء حديث ولهذا شاع القول
بانه حدثني فلان عن رسول الله صلى الله عليه وآله وحدثني ابي عن آبائه
ويقال للعلوم الالهية احاديث ولهذا العلوم ... والكلمة الحق من لفظ
الحديث هو الحديث ... المعنى فلمن ... في الارشاد عن ابي
عبد الله

تصوير صفحة الاولى من الرّسالة أبواب الهدى، نسخة صدرزاده

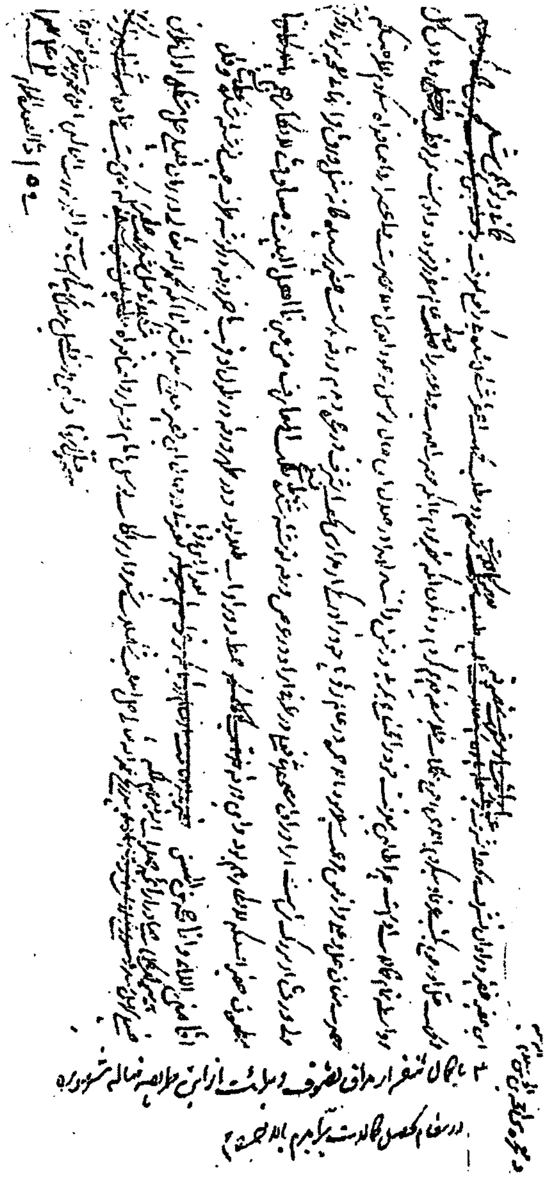

الضميمة (٢)

تصوير حكايته عن تشرّفه بمحضر وليّ العصر(عج)

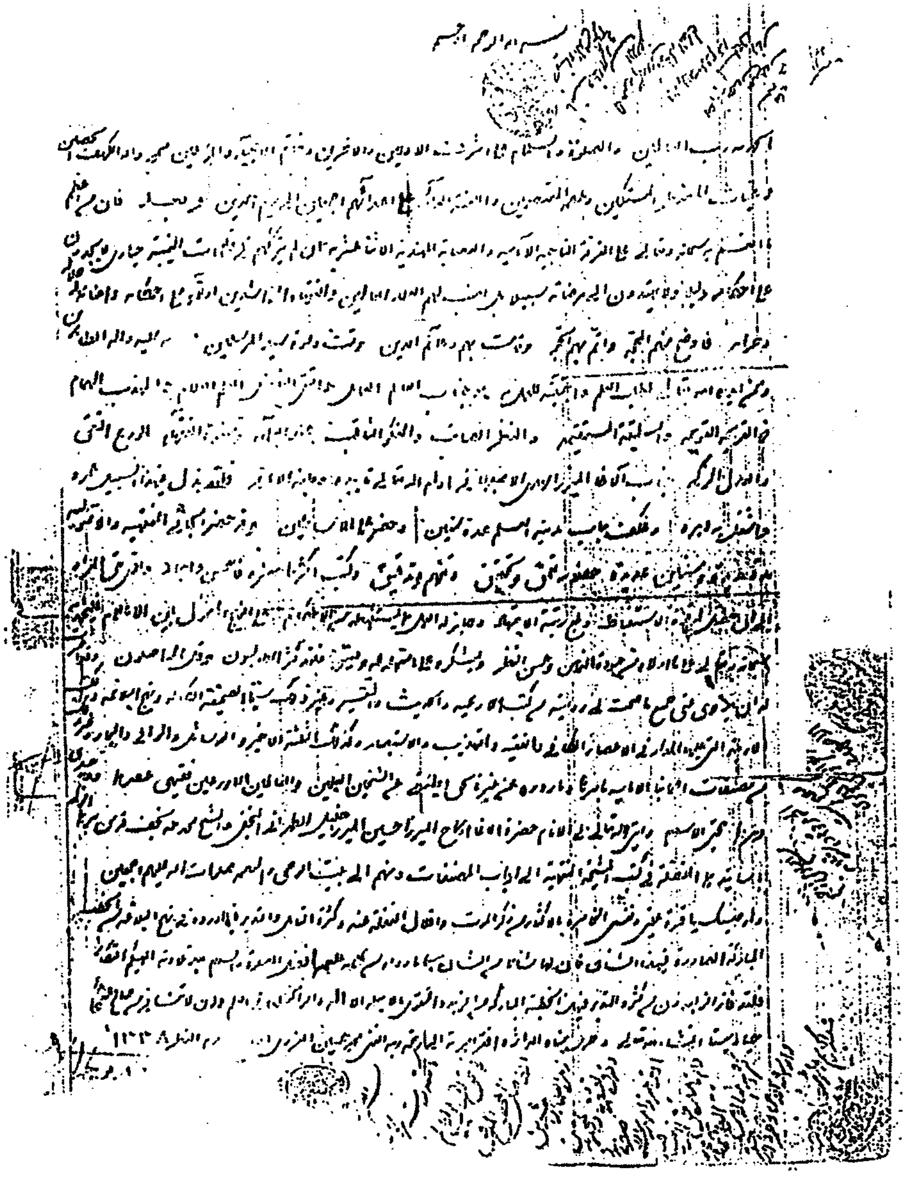
بسم الله الرحمن الرحيم

الضميمة (٣)

تصوير إجازته من الميرزا النائيني

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

ظهور حكمت وفلسفه يونان بعد از حضرت نوح على نبينا وآله وعليه السلام وطلوع مذهب
وحدت وجود وموجود كه اساس وريشه مشرب عرفان وتصوف است از فلاسفه يونان
قبل از ميلاد حضرت مسيح على نبينا وآله وعليه السلام وانتشار او روشن از تواريخ فعليه
اكسنوفان حكيم استاد برمانيدس حكيم در مائه ششم قبل از ميلاد كل كائنات را يك
جوهر اصلي وآنرا خداى بى همتا دانسته تمام اشياء عالم را وحدت محض گفت
بعد از او برمانيدس حكيم متولد در شش صد وسى شش قبل از ميلاد قائل بوحدت
وجود وتمام اشياء موجوده در عالم را صور مختلفه آن وجود واحد دانست [illegible] حكيم در
چهار صد وهفده قبل از هجرت قائل بوحدت انسان كامل با خداى بيچون
شد پورفر حكيم در سيصد وهجده قبل از هجرت قائل بوحدت وجود گرديد
فيثاغورث ترويج تصوف ميكرد حكمت وعلوم ومعارف بشريه بر [illegible]
~~[illegible]~~ وتا حال منتشر در شرق وغرب است وجهة اعجاز قرآن مجيد و
تحدى حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله بتصريح آيات شريفه وخطب
وروايات مرويه از آنحضرت وآل معصومين آنحضرت حكمت وعلوم الهيه جديده (تازه)
بود بمقابل حكمت وعلوم بشريه قديمه فقال جل جلاله ذلك مما اوحى اليك ربك
من الحكمة ~~وقال جل جلاله ذلك مما اوحى اليك ربك من الحكمة~~ وقال جل جلاله واذكروا

الضميمة (٤)

تصوير الصفحة الاولى من الرسالة إلى إبن السلطان أفسر

نسخة الآستانة

بسم الله الرحمن الرحيم …

١

(في وجه اعجاز كلام الله المجيد)

بعد ما عرفت معنى المثل الذي … نقول ظاهر لمن يتدبر في القرآن المجيد مضافا الى ما نذكره من بدوه الى ختمه كلام بالسان الا…
وهذا … ذكر … وانه قد ملأ العالم … الرسول صلى الله عليه وآله وخلفائه وقاطبة المسلمين تعالى … بانه كلام
الله … قال … انه … لاهل العالم بانه حكمة … تعالى به وانه هداية الهية يهديهم الله به فقال عز
وجل واذكروا نعمة الله عليكم وما انزل عليكم من الكتاب والحكمة يعظكم به وقال عز وجل قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين
يهدي به الله من اتبع رضوانه سبل السلام ويخرجهم من الظلمات الى النور باذنه ويهديهم الى صراط مستقيم وقال عز وجل في
آل عمران لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا (من انفسهم) يتلو عليهم آياته ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي
ضلال مبين وقال تعالى في الجمعة هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب
والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين وقال عز وجل قل ربي اعلم من جاء بالهدى ومن هو في ضلال مبين وقال عز
وجل في الجاثية وهي مكية هذا هدى والذين كفروا بآيات ربهم لهم عذاب من رجز اليم وامثال هذه الآيات كثيرة سيفصلها
انما … التعرض لعلوم القرآن ومعارفه فصرح القرآن بتوصيف نفسه بانه حكمة وهداية الهية وانه فرقان ما فيه
البشر من الظلمات والضلال المبين وظاهر ان نفس ادعاء كون الشيء حكمة وهداية الهية عين التحدي بانه غير بشري ويعجز
البشر … عن الاتيان بمثله ومع ذلك نعت القرآن المجيد بانه حديث والحديث لغة هو المطلب الجديد المقابل للمطلب
الدائرة في الالسن ووصفه بانه احسن الحديث فقال عز وجل في الجاثية وهي مكية تلك آيات الله نتلوها عليك بالحق
فباي حديث بعد الله وآياته يؤمنون وقال عز وجل في المرسلات وهي مكية فباي حديث بعده يؤمنون وقال عز
وجل

الضميمة (٥)

تصوير الصفحة الاولى من الرسالة في وجه إعجاز كلام الله المجيد

نسخة صدرزاده

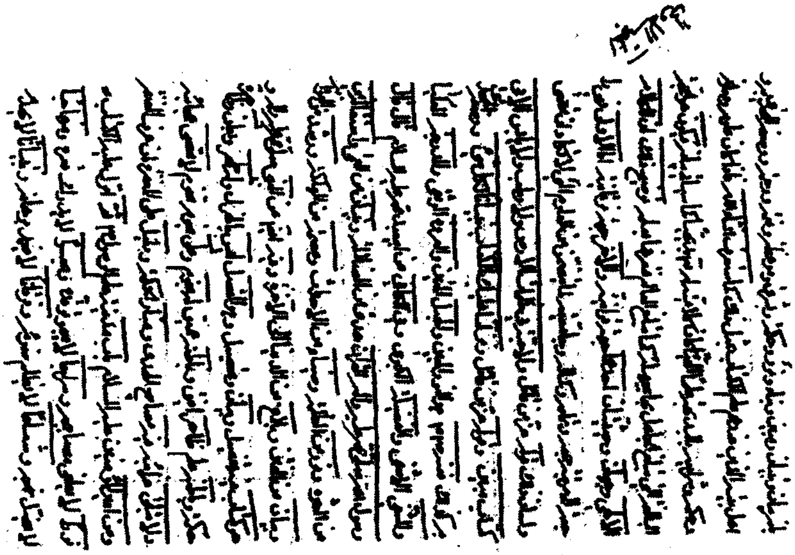

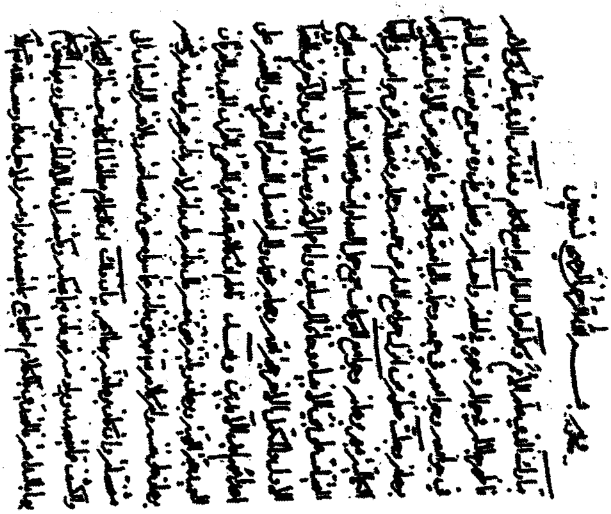

الضميمة (٦)

تصوير الصفحة الاولى من الرسالة القرآن و الفرقان

نسخة العسكرى

يا معين   بسم الله الرحمن الرحيم   [illegible]   في بيان وجه إعجاز القرآن وانه كلام الله

وجه إعجاز كلام الله تعالى يرجع الى علومه ومعارفه لا الى فصاحته وبلاغته فقط بان لسانه انه كلام الله ولهذا لحفظ
كلمة وحي ولهذا حديث وذكر وبيان وتبيان والكلام والحديث والبيان والتبيان والذكر طريق الى المعاني
والمقاصد لا بد من النظر اليها ولهذا امروا بالتدبر فيها ونهوا عن تفسيره بارائهم وصرح بان له ظاهرا وباطنا
وتاويلا وتخوما فيكون اساس القرآن على النظر في المرادات والمقاصد فيها فاذا وصفت بهذه الجهة يكون
معجزة بقوله قل لئن اجتمعت الانس والجن على ان ياتوا بمثل هذا القرآن لا ياتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض
ظهيرا وهي راجعة الى علومه ومعارفه ومقاصده ومع ان [illegible] عليه بذا ناد بأعلى صوته انه علم الهي وحكمة ربانية ومعارف
صمدانية وانه نور وهداية وشفاء ورحمة وحق وحكم صريح واضح مبين فليس وجه الاعجاز خصوص الفصاحة والبلاغة
بل لو انكره احد لا طريق لنا لاثبات ان وجه اعجازه من حيث الفصاحة والبلاغة لعدم اشتماله على ايات محكمات
ونصوصات على انه فوق طاقة البشر من حيث الفصاحة والبلاغة مع انه [illegible]
نعم لا اشكال في ان له حلاوة وحسنا وبها نص عليه الوليد بن مغيرة وهو من اكابر العظماء وكان عم ابي جهل وكان
من حكام العرب يتحاكمون اليه فقال اقرء علي فقال صلى الله عليه وآله ان الله يأمر بالعدل والاحسان وايتاء
ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون فقال اعد فاعاد فقال والله ان له لحلاوة وان عليه لطلاوة
وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هذا بقول البشر وقال له يا محمد صلى الله عليه وآله انشدني من شعرك فقال
ما هو بشعر ولكنه كلام الله الذي بعث به انبيائه ورسله فقال اتل الى ان قال وليد سمعت كلاما صعبا تقشعر منه
الجلود الى ان قال وهذا الكلام منثور لا يشبه بعضه ببعض وله طلاقة والامر العجيب والخطب الافظع ما كتبه في
حاشية المبدء والمعاد في المتشابهات وانها من جهة تصرف قوة الخيالية [illegible] الايات الناصة بان القرآن كلام الله
قال [illegible]

الضميمة (٧)

تصوير الصفحة الاولى من الرسالة في بيان وجه إعجاز القرآن و انّه كلام الله

نسخة الدامغانى

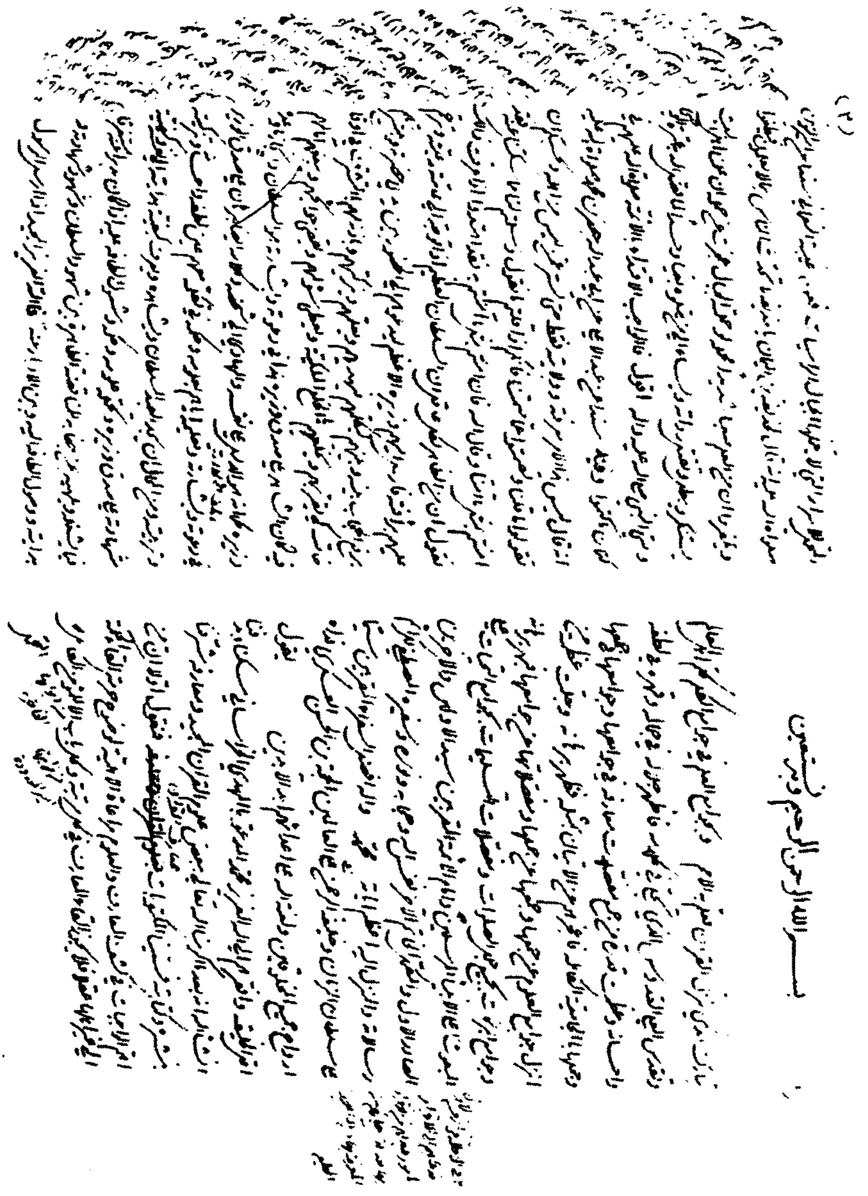

الضميمة (٨)

تصوير الصفحة الاولى من الرسالة معارف القرآن

نسخة البروجردى

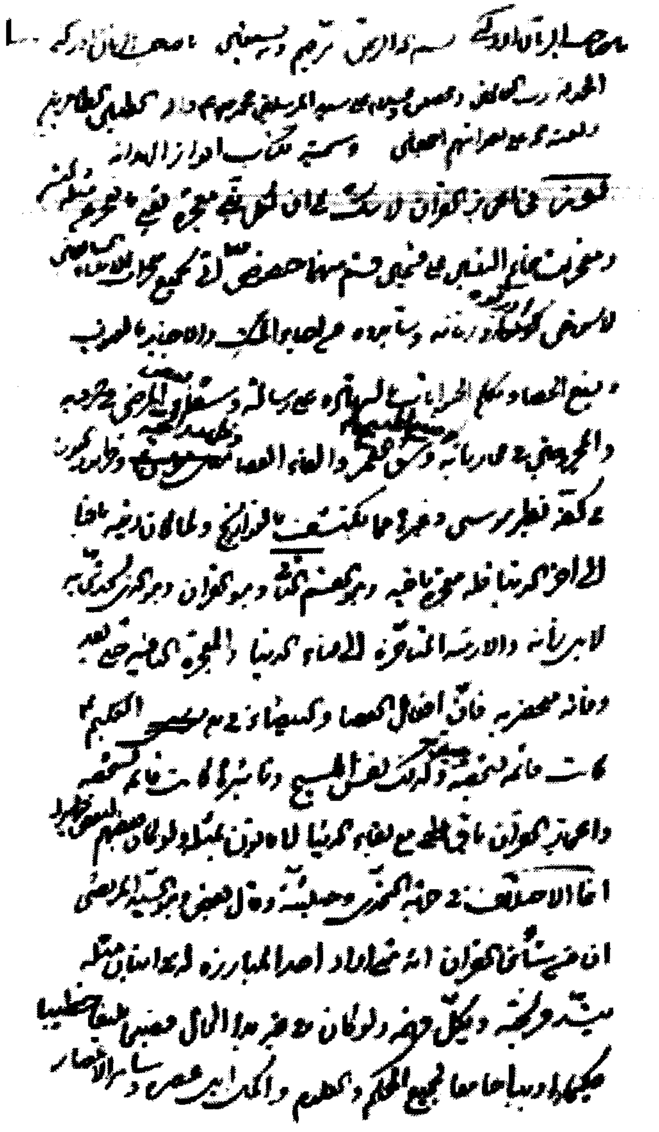

الضميمة (٩)

تصوير الصفحة الاولى من الرسالة أنوار الهداية

بخطّ المؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جل عن الصفات وتعالى ان يتنزه عن افعال العباد وافضل صلواته على سيد الانبياء والمرسلين
واشرف السفراء المقربين محمد صلى الله عليه وآله وآله المعصومين سيما الكهف الحصين وغياث المضطر
المستكين بقية الله في ارضه وخليفته على عباده الحجة بن الحسن العسكري فداه ارواح العالمين فيقول احقر
عبيد الله وافقرهم اليه سبحانه محمد المدعو بالمهدي الخراساني مسكنا ومدفنا انشاء الله ان من البراهين
الباهرة على حقية كلام الله العزيز ورسالة سيد المرسلين وخلافة الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين ما جاء
عنهم من التنبيه على حرمة الاقتحام والخوض في البحث والتحقيق في القدر لانه سر الله في اعمال العباد وتنبيههم صلوات الله عليهم
بعد خوض الناس فيه ووقوعهم في ضلالة الجبر او التفويض الى المنزلة بين المنزلتين والسلوك والاختيار بالقدرة والاختيار
من الله العزيز الجبار وتوضيح المقام ان من الامور اللازمة الاقرار بها مما يجب على جميع الانبياء والمرسلين بانه المقدر للاشياء
[illegible] كما نص عليه جمع من الائمة صلوات الله عليه في رواية يونس قال تدري ما التقدير قلت لا قال هو وضع الحدود
من الآجال والارزاق والبقاء والفناء وفي رواية ابي الحسن فقال اوتدري ما قدر قال لا قال هو الهندسة من الطول
والعرض والبقاء وفي رواية الكافي عن العالم الى ان قال وبالتقدير قدر اقواتها وعرف اولها وآخرها الى آخر الرواية
ولم يكن لاحد كلام في ان القدر بعد معرفة الحق بالفطرة ثم وقعت الشكوك بعد شيوع الفلسفة وقد جاء في الكتاب
والسنة ذم المكذبين بالقدر قال الله تعالى ان المجرمين في ضلال وسعر يوم يسحبون في النار على وجوههم ذوقوا مس سقر
انا كل شيء خلقناه بقدر وعن الخصال مسندا عن علي صلوات الله عليه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يؤمن عبد حتى يؤمن باربعة حتى
يشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واني رسول الله بعثني بالحق وحتى يؤمن بالبعث بعد الموت وحتى يؤمن بالقدر وعن الخصال
مسندا عن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اربعة لا ينظر الله اليهم يوم القيامة الى ان قال ومكذب بالقدر وعنه مسندا
عن علي بن الحسين صلوات الله عليه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ستة لعنهم الله وكل نبي مجاب الى ان قال
والمكذب

الضميمة (١٠)

تصوير الصفحة الاولى من الرسالة في الجبر و التفويض

نسخة الدامغاني

الضميمة (١١)

تصوير الصفحة الاولى من الرسالة غاية المنى

نسخة الفائقى

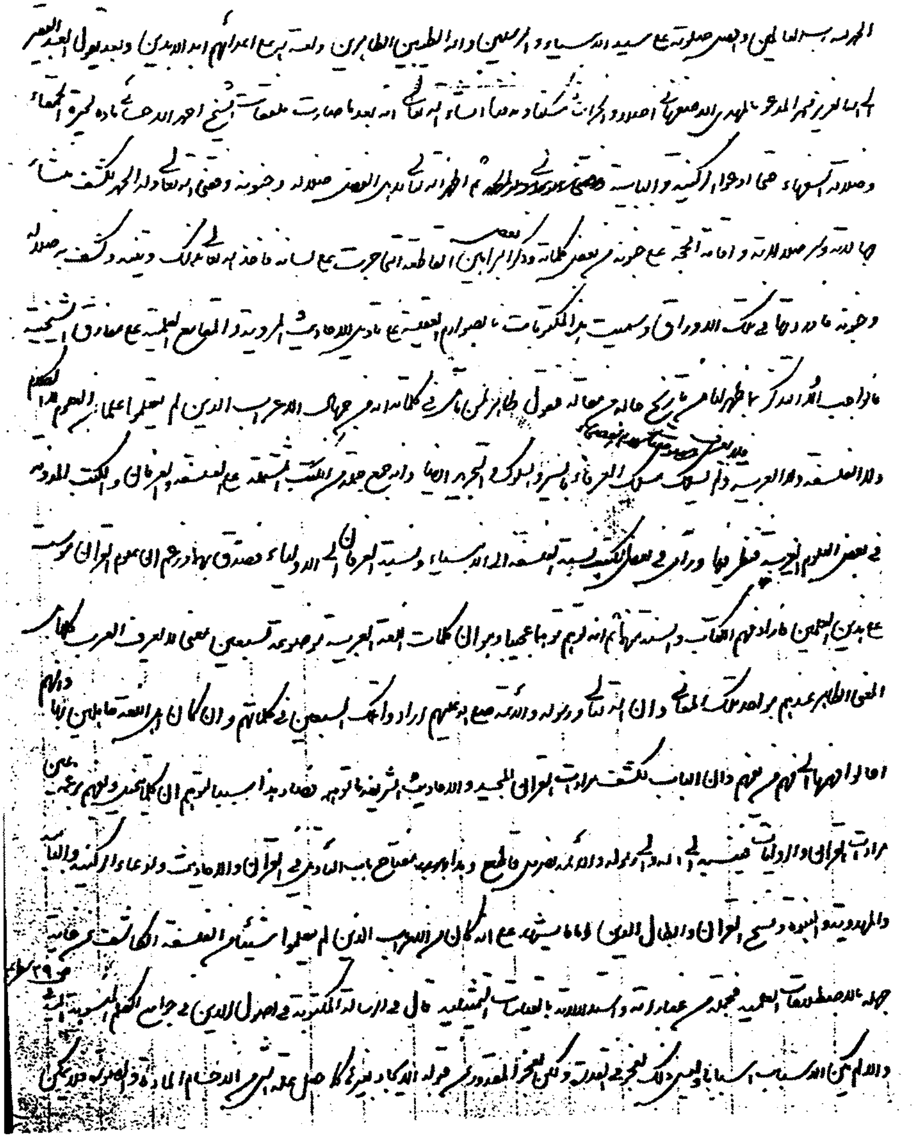

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد الانبياء والمرسلين وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم ابد الآبدين وبعد فيقول العبد الفقير

الضميمة (١٢)

تصوير الصفحة الاولى من الرسالة صوارم العقلية

نسخة الآستانة

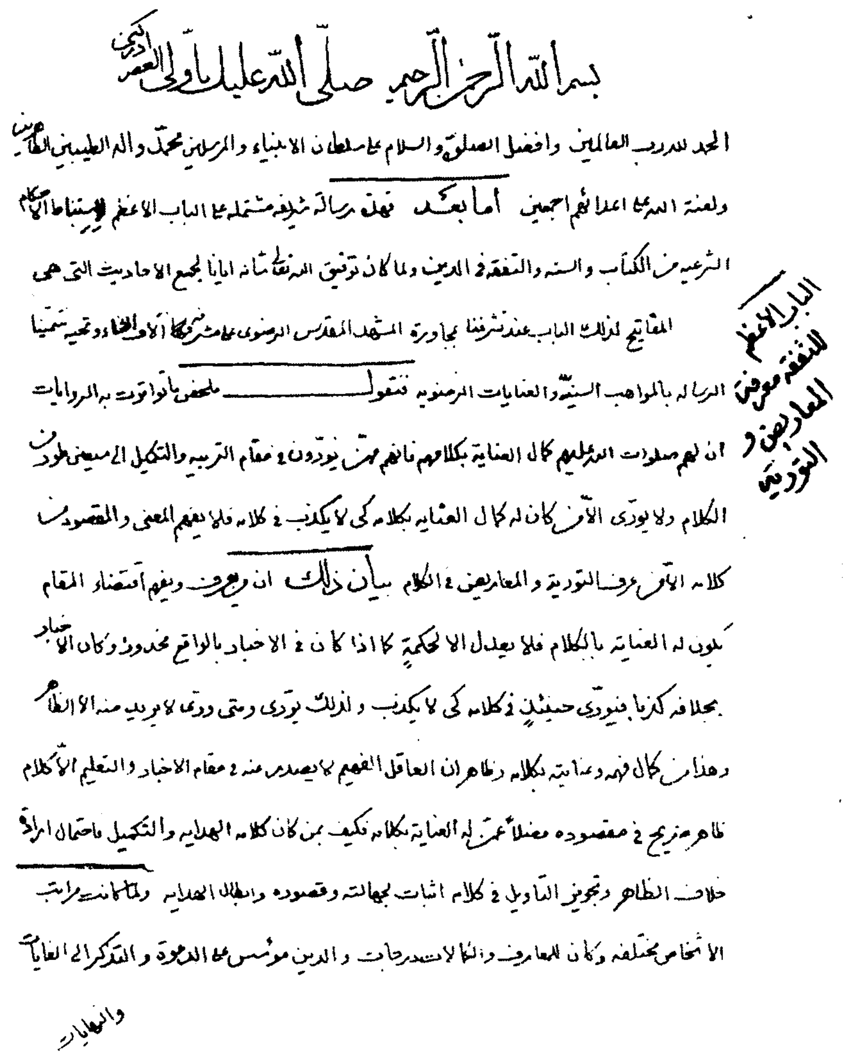

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الحمد لله رب العالمين وافضل الصلوة والسلام على سلطان الانبياء والمرسلين محمد واله الطيبين الطاهرين

ولعنة الله على اعدائهم اجمعين اما بعد فهذه رسالة شريفة مشتملة على الباب الاعظم في استنباط الاحكام

الشرعية من الكتاب والسنة والتفقه في الدين ولما كان توفيق الله تعالى شانه ايانا لجمع الاحاديث التي هي

المفاتيح لذلك الباب عند تشرفنا بمجاورة المشهد المقدس الرضوي على مشرفه الاف التحية والثناء وسميتها

الرسالة بالمواهب السنية والعنايات الرضوية فنقول ملخص ما تواترت به الروايات

ان لهم صلوات الله عليهم كمال العناية بكلامهم فانهم ممن يوردون في مقام التربية والتكميل الى معنى مورد

الكلام ولا يورى الا من كان له كمال العناية بكلامه كي لا يكذب في كلامه فلا يفهم المعنى والمقصود من

كلامه الا من عرف التورية والمعاريض في الكلام بيان ذلك ان من عرف ويفهم اقتضاء المقام

تكون له العناية بالكلام فلا يعدل الا لحكمة كما اذا كان في الاخبار بالواقع محذور وكان الاخبار

بخلافه كذبا فيورى حينئذ في كلامه كي لا يكذب ولذلك يورى ومتى ورى لا يريد منه الا الظاهر

وهذا من كمال فهمه وعنايته بكلامه وظاهر ان العاقل الفهيم لا يصدر منه في مقام الاخبار والتعليم الا كلام

ظاهر صريح في مقصوده فضلا عمن له العناية بكلامه فكيف بمن كان كلامه الهداية والتكميل فاحتمال ارادة

خلاف الظاهر وتجويز التاويل في كلامه اثبات لجهالته وقصوره وابطال الهداية ولما كانت مراتب

الاشخاص مختلفة وكان للمعارف والكمالات درجات والدين مؤسس على الدعوة والتذكر الى الغايات

والنهايات

الباب الاعظم للتفقه معرفة المعاريض والتورية

الضميمة (١٣)

تصوير الصفحة الاولى من الرسالة مواهب السنية

نسخة النجفي

(في تعارض الأخبار)

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الحمد لله رب العالمين وافضل صلوات الله على سلطان الانبياء والمرسلين محمد وآله المعصومين حجج الله على الخلق
اجمعين سيما على خليفة الله تعالى في الارضين وبقيته على اهل العالمين الحجة بن الحسن العسكري فداه ارواحنا
اجمعين ولعنة الله على اعدائهم ابد الآبدين وبعد فيقول احقر الخليقة محمد المدعو بالمهدي الخراساني
انشاء الله تعالى خاتمة اصول الرسول وآل الرسول صلوات الله عليهم اجمعين في تبيين الحجة عند تعارض الاخبار
وفتاويها ايضا في حجية فتوى الفقيه ووظيفة التقليد فيقع الكلام في مقامين المقام الاول فيما جاء من الائمة صلوات الله
عليهم اجمعين في كشف الواقع واحراز الحق وتبيين الحجة عند اختلاف الفتاوى والاحاديث المروية عنهم صلوات الله عليهم
اجمعين وتعارضها للفقهاء والعوام قال الله عز وجل ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا ولا اختلاف في علومهم
ودينا عند الله كما ستعرف ان شاء الله ومنهجهم وسلوكهم في هذا المقام كمنهجهم وسلوكهم في سائر المقامات برهان ودليل على
خلافتهم وامامتهم فهو حجة على منكريهم وتوضيح ذلك يتوقف على تقديم امور الاول ان قوام نظام الدين بالعالم
تعالى وكمالاته وآثاره واحكامه من العقليات والتعبديات كي يذكر الناس فيعرفون ربهم اذ جهلوه وتنبيها
عقولهم فيعقلون حسن افعالهم وقبحها وتعليمهم احكام ربهم من الكبريات الكلية وجوامع العلوم واصولها وموادها
وجوامع الكلم ان كانوا اهلا لها وتعبدهم وتخبرهم عما يعلم بالحكم الفعلي لهم في كل قضية وواقعة ان كانوا غير متأهلين
كما ستعرف ولهذا كان الله تعالى نزل جوامع العلوم في جوامع الكلم برسوله فصار هو عالما بتعليم الحق ونزول
العلم عليه بجوامع الكلم واصول العلم ومواده وكان الرسول هو المعلم الثاني لامير المؤمنين بالكبريات الكلية وجوامع العموم
والمطلقات والمقيدات والنواسخ والمنسوخات وتأويل الكتاب وتنزيله وعامه وخاصه ولغاته من اللغة
وغيرها من جميع ما سمعه بوحي الله تعالى في كلماته الجامعة فكان امير المؤمنين من اولي الامر الذين يستنبطونه وكذلك
سائر الائمة من بعده خلفاء الله صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين فكانوا اهم العلماء والفقهاء واهل الاستنباط
وعندهم اصول العلم ومواده وهم الذين يستنبطون الحكم لكل حادثة الى يوم القيامة مما عندهم من جوامع العلوم فانحصر الائمة
١٤

الضميمة (١٤)

تصوير الصفحة الاولى من الرسالة في التعارض

نسخة صدرزاده

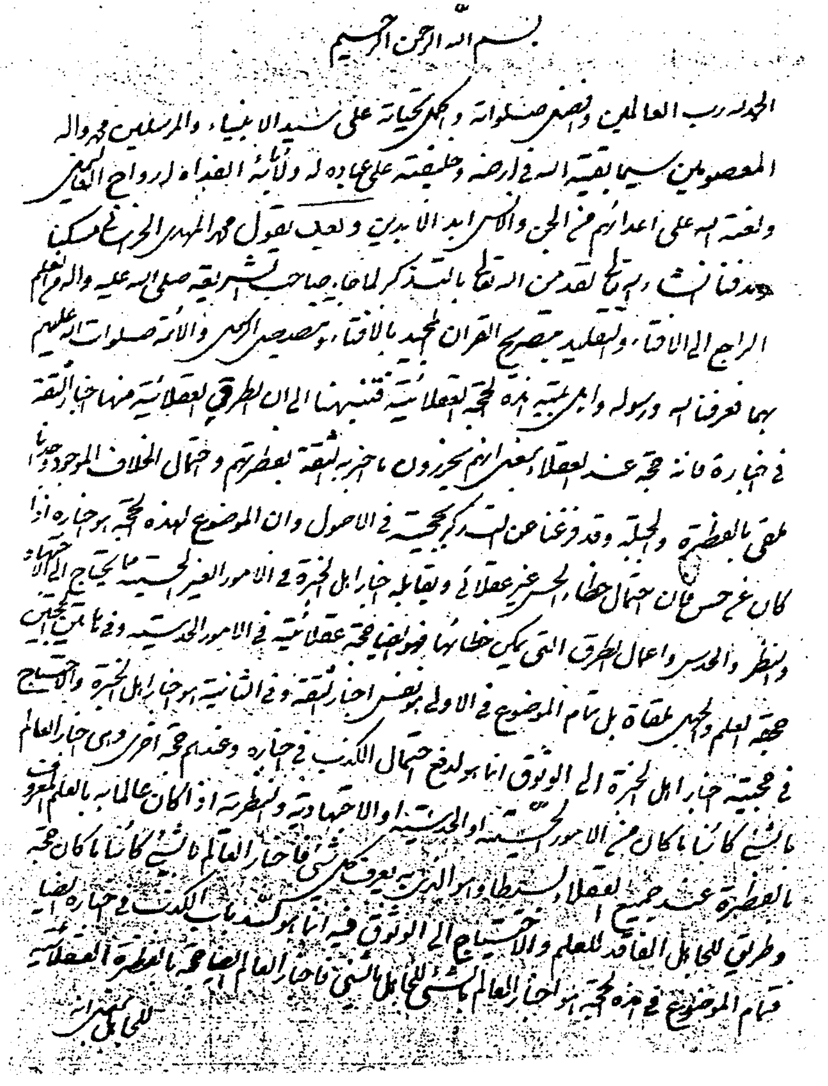

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وافضل صلواته واكمل تحياته على سيد الانبياء والمرسلين محمد وآله
المعصومين سيما بقية الله في ارضه وخليفته على عباده له ولآبائه الفداء ارواح العالمين
ولعنة الله على اعدائهم من الجن والانس ابد الآبدين وبعد فيقول محمد المهدي الحرّ ...
هذه فوائد ... لقد من الله تعالى بالتذكر لما افاد صاحب الشريعة صلى الله عليه وآله ...
الراجع الى الافتاء والتقليد بتصريح القرآن المجيد بالافتاء وتصديق النبي والائمة صلوات الله عليهم
بما نعرف الله ورسوله وائمته هذه الحجة العقلائية فننبهنا الى ان الطرق العقلائية منها اخبار الثقة
في اخباره فانه حجة عند العقلاء بمعنى انهم يحرزون ما اخبر به الثقة بفطرتهم واحتمال الخلاف الموجود ...
ملغى بالفطرة والجبلة وقد فرغنا عن ذكر حجيته في الاصول وان الموضوع لهذه الحجة هو اخباره اذا
كان عن حس فان احتمال خطأ الحس غير عقلائي ويقابله اخبار اهل الخبرة في الامور الغير الحسية مما يحتاج الى الاجتهاد
والنظر والحدس واعمال الطرق التي يمكن خطاؤها فهو ايضا حجة عقلائية في الامور الحدسية وفيما يحتاج الى ...
حجيته للعلم والجاهل ملغاة بل تمام الموضوع في الاولى هو نفس اخبار الثقة وفي الثانية هو اخبار اهل الخبرة والاحتياج
في حجية اخبار اهل الخبرة الى الوثوق انما هو لدفع احتمال الكذب في اخباره وعدم حجة اخرى وهي اخبار العالم
بالشيء كائنا ما كان من الامور الحسية او الحدسية او الاجتهادية والنظرية اذا كان عالما به بالعلم المعروف
بالفطرة عند جميع العقلاء بسيطا وهو الذي به يعرف كل شيء فاخبار العالم بالشيء كائنا ما كان حجة
وطريق للجاهل الفاقد للعلم والاحتياج الى الوثوق فيه انما هو لسد باب الكذب في اخباره ايضا
فتمام الموضوع في هذه الحجة هو اخبار العالم بالشيء للجاهل بالشيء فاخبار العالم ايضا حجة بالفطرة العقلائية
للجاهل به ...

الضميمة (١٥)

تصوير الصفحة الاولى من الرسالة الافتاء و التقليد

نسخة الدامغاني

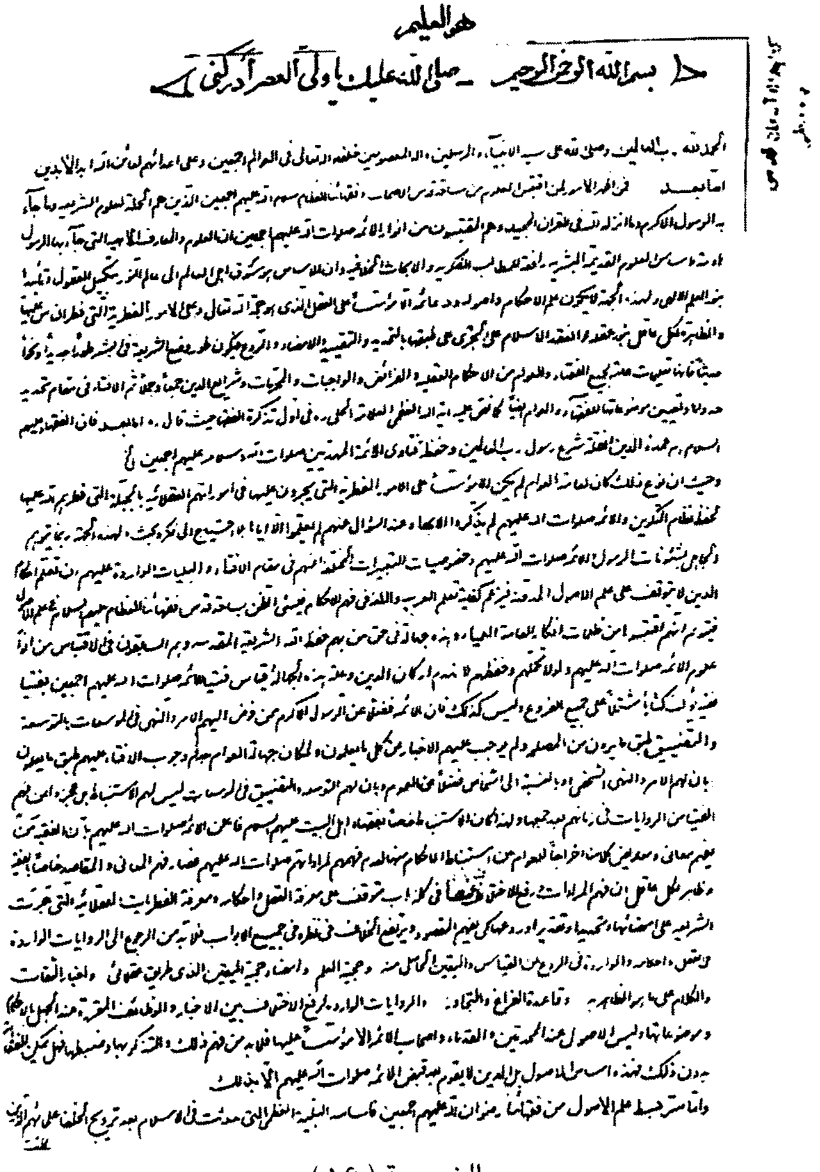
هو العليم
بسم الله الرحمن الرحيم ــ صلى الله عليك يا ولي العصر أدركني
الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيد الانبياء والمرسلين وآله المعصومين خلفاء الله تعالى في العوالم اجمعين ولعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين
اما بعد

الضميمة (١٦)

تصوير الصفحة الاولى من الرسالة مصباح الهدى

نسخة الآستانة

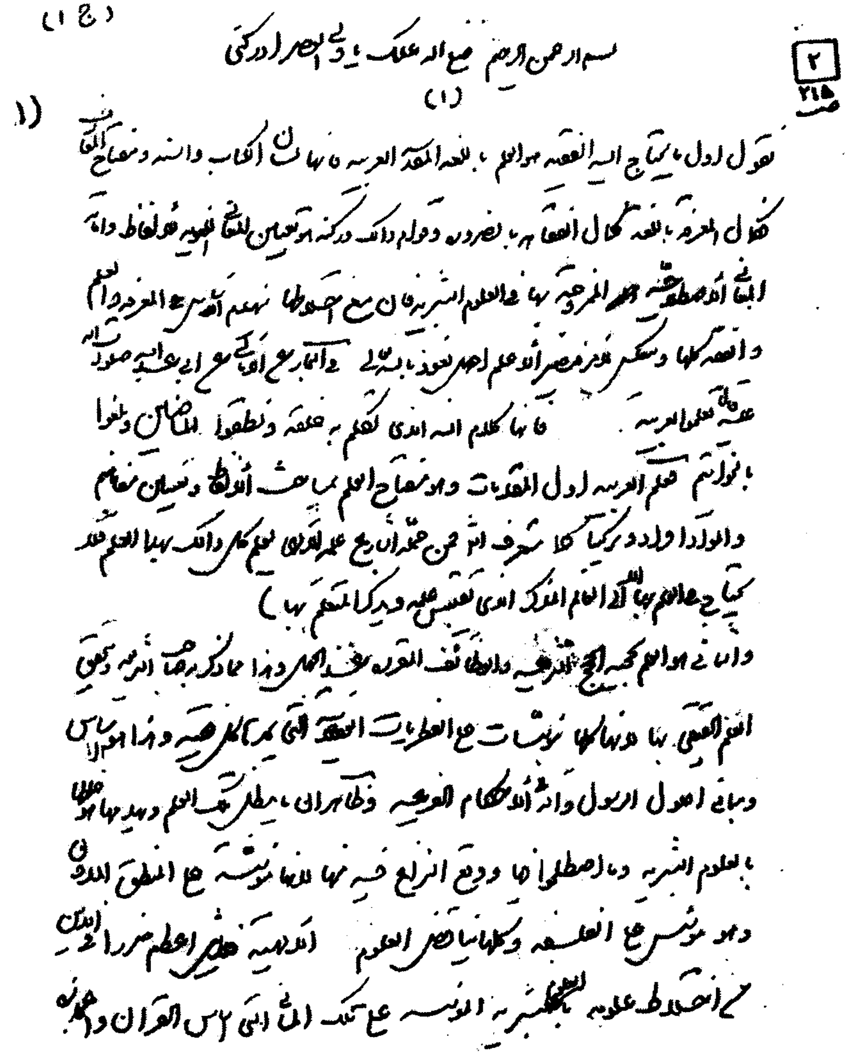

الضميمة (١٧)

تصوير الصفحة الاولى من الرسالة اصول الوسيط

نسخة الملكى الميانجى

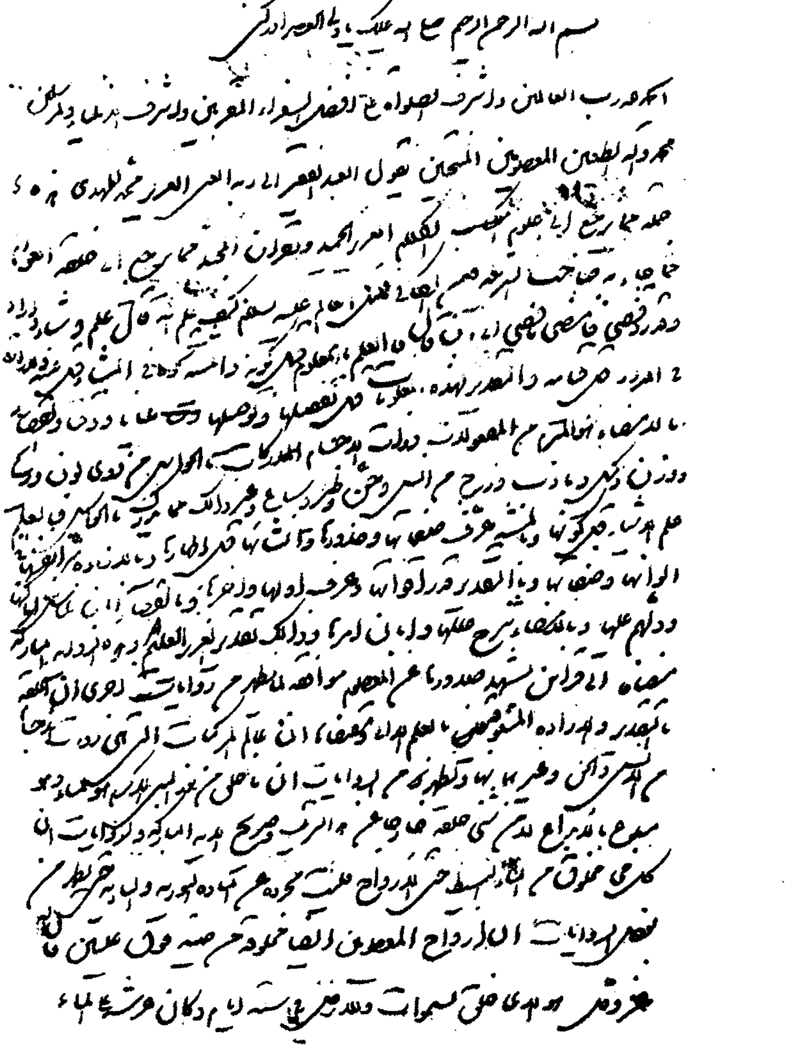

الضميمة (١٨)

تصوير الصفحة الاولى من الرسالة خلقة العوالم

نسخة الملكى الميانجى

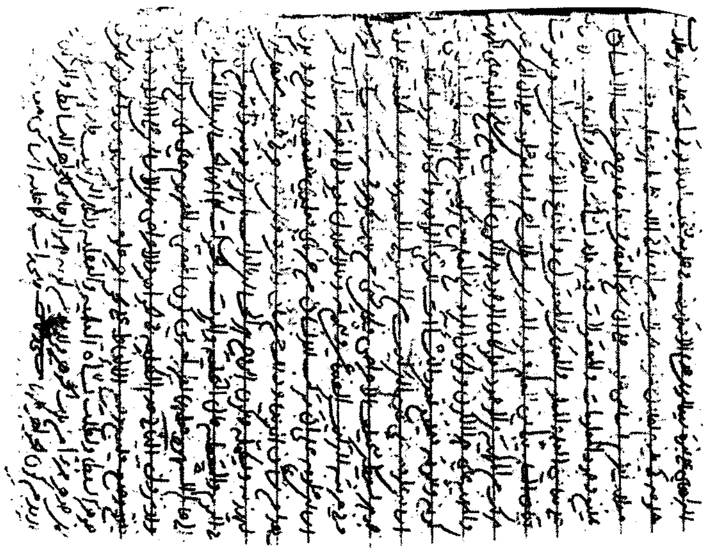

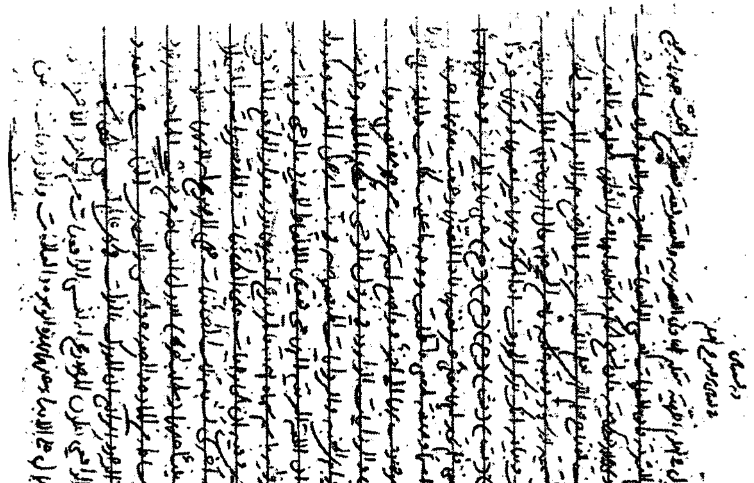

الضميمة (١٩)

تصوير الصفحة الاولى من فهرس الاصول

نسخة العسكرى

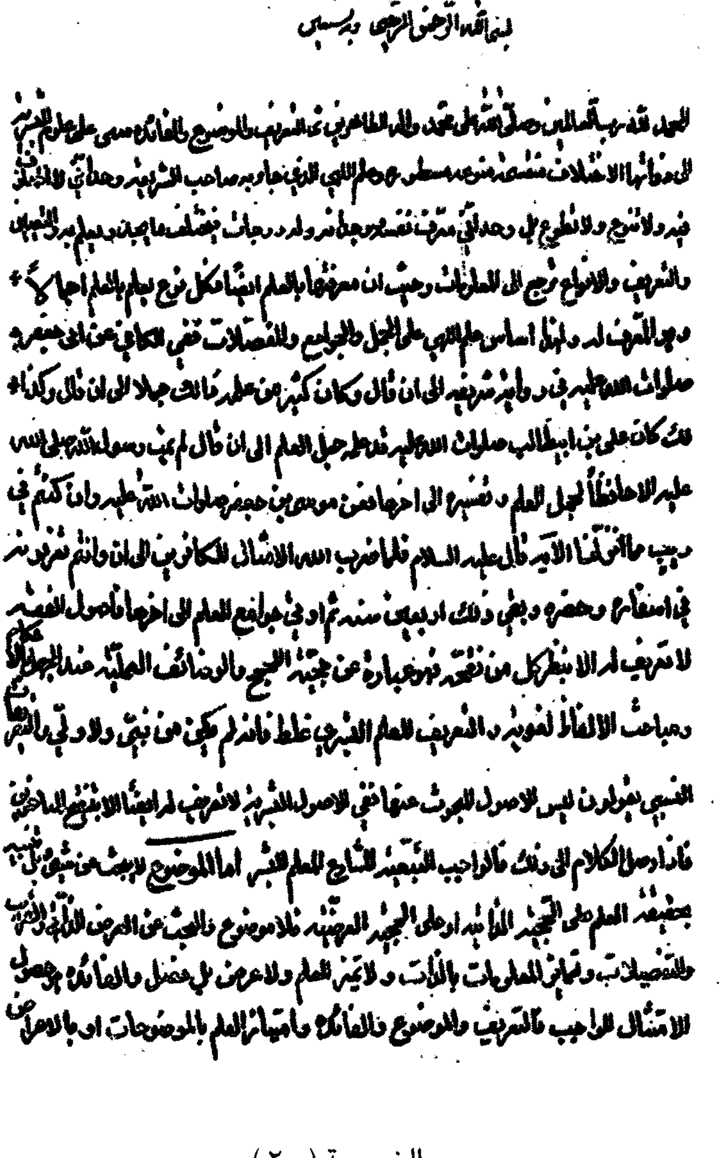
بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين في التعريف والموضوع والفائدة معنى علم اصول الفقه
الى منتهاها الاختلاف ... وعلم اللبيب الذي جاء به صاحب الشريعة ... في الاختلاف
فيه ولا تنويع ولا تطويع في ... المعرفة ... بالحجة الشرعية
والتعريف والانواع ترجع الى المعلومات وحيث ان معرفتها بالعلم انما فكل نوع يعلم بالعلم اجمالاً
وهو التعريف له ولهذا اساس علم اللبيب على الجمل والجوامع والتفصيلات ففي الكافي عن ابي جعفر
صلوات الله عليه في رواية شريفة الى ان قال وكان كثيراً من علمه ... جملا الى ان قال وكذا
لك كان علي بن ابي طالب صلوات الله عليه قد علم جمل العلم الى ان قال لم يذهب رسول الله صلى الله
عليه وآله الا حافظاً لجمل العلم وتفسيره الى آخرها ومن موسى بن جعفر صلوات الله عليه وان كنتم في
ريب مما نزلنا الآية قال عليه السلام فلما ضرب الله الامثال للكافرين الى ان وانتم تفرقون
في استغنائه وحصره وبقي ذلك اربعين سنة ثم اوتي جوامع العلم الى آخرها فاصول الفقه
لا تعريف له الا بنظر كل من تعمق فهو عبارة عن حجية الحجج والوظائف العملية عند الجهل
ومباحث الالفاظ لغوية والتعريف للعلم الشرعي غلط فانه لم يكن من نبي ولا وصي
... ليس للاصول المبحوث عنها في الاصول الشرعية لا تعريف له ايضاً الا بنظر ...
فاذا وصل الكلام الى ذلك فالواجب التبعية للشارع للعلم الشرعي اما الموضوع لا يبحث عن شيء
بحقيقة العلم على الحجية الذاتية او على الحجية ... فلا موضوع فالبحث عن الغرض ...
والتفصيلات وتمايز المعلومات بالذات ولا تمييز العلم ولا غرض لي فصل والفائدة حصول
الامتثال الواجب فالتعريف والموضوع والفائدة وامتياز العلم بالموضوعات او بالاغراض

الضميمة (٢٠)

تصوير الصفحة الاولى من فهرس الاصول

نسخة العسكري

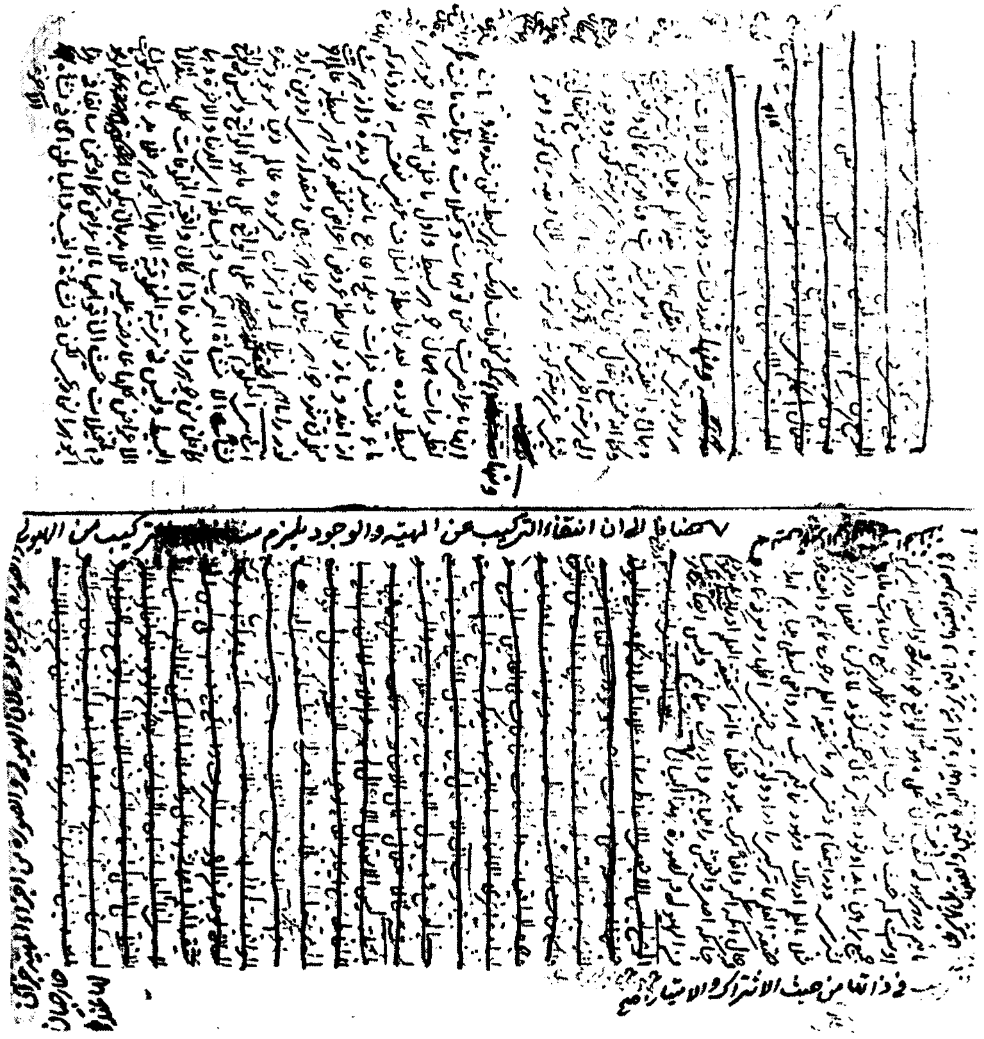

الضميمة (٢١)

تصوير الصفحة الاولى من فهرس الاصول

نسخة صدرزاده

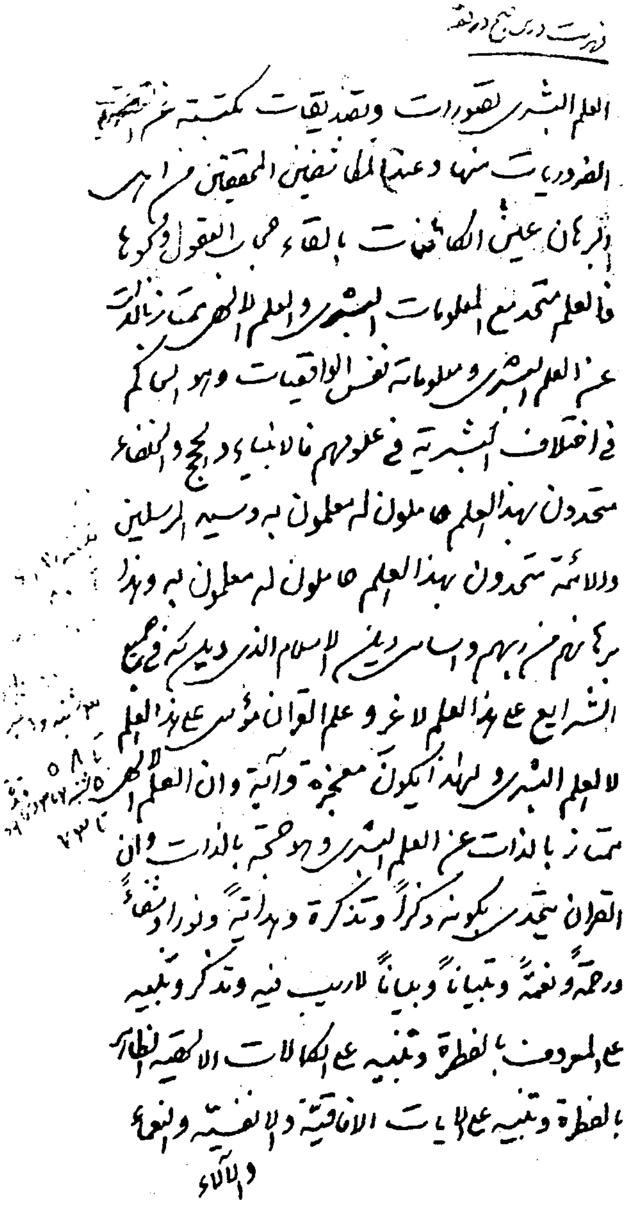
فهرست درس صبح در فقه

العلم البشري تصورات وتصديقات مكتسبة عن التجربة
الضروريات منها وعند الفلاسفة المحققين من الحس
وبرهان عليه الكائنات بالقاء حجاب العقول وكونه
فالعلم متحد مع المعلومات البشرية والعلم الالهي ممتاز بالذات
عن العلم البشري ومعلوماته نفس الواقعيات وهو الحاكم
في اختلاف البشرية في علومهم فالانبياء والحجج والكفار
متحدون بهذا العلم عاملون لم معلون به وسيد المرسلين
والائمة متحدون بهذا العلم عاملون لم معلون به وهذا
برهانهم من ربهم واساس دين الاسلام الذي دين به في جميع
الشرايع على هذا العلم لا غير وعلم القرآن مؤسس على هذا العلم
لا العلم البشري ولهذا يكون معجزة وآية وان العلم الالهي
ممتاز بالذات عن العلم البشري وهو حجة بالذات وان
القرآن يتحدى بكونه ذكراً وتذكرة وهداية ونوراً وشفاءً
ورحمة ونعمة وتبياناً وبياناً لاريب فيه وتذكر وتنبيه
على المعروف بالفطرة وتنبيه على الكمالات الالهية الظاهرة
بالفطرة وتنبيه على الآيات الآفاقية والانفسية والنعم
والآلاء

الضميمة (٢٢)

تصوير الصفحة الاولى من فهرس درس الصبح في الفقه

نسخة صدرزاده

معرفة النفس

بسم الله الرحمن الرحيم — فصل ١

اول قدمی که در راه معرفت خداوند برداشته میشود تخلیهٔ
فکر است از اوهام باطله و خیالات فاسده و این امر میسر
نمیشود مگر بعد از اینکه آدمی باین مطلب متوجه باشد
و انسان باین امر متوجه نمیشود مگر بعد از اینکه از طرف اولیا
دین تذکر داده شد بطوریکه از طرف اهل بیت عصمت و طهارت
علیهم السلام رسیده است این است که بزرگتر امری که فکر شخص را
هر دقیقه بطرفی توجه میدهد همانا شیطان است که در راه رسیدن
بمطلوب حقیقی سد بزرگی است بقدری شیطان مقتدر است
که با بزرگان دین نبرد نموده پس بشر ضعیف با وجود سستی و کسالت

الضميمة (٢٣)

تصوير الصفحة الاولى من رسالة معرفة النفس

نسخة الواعظ اليزدى

فهرس مصادر التحقيق

مصادر التفسيريّة و الروائيّة:

الاختصاص، محمد بن محمد بن النعمان العكبرى البغدادى، الشيخ المفيد، قم، الطبعة الاولى ١٤١٣ق.

الارشاد، محمد بن محمد بن النعمان العكبرى البغدادى، الشيخ المفيد، قم، الطبعة الاولى ١٤١٣ق.

البرهان فى تفسير القرآن، السيد هاشم الحسينى البحرانى، قسم الدراسات الاسلامية موسسة البعثة، قم، ١٤١٦ق.

التفسير المنسوب الى الامام العسكرى، التحقيق و النشر فى مدرسة الامام المهدى، قم، الطبعة الاولى، ١٤٠٩ق.

التوحيد، ابى جعفر محمد بن على بن الحسين ابن بابويه القمى ، الشيخ الصدوق، منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية، قم، الطبعة الثانية، ١٣٩٨ق.

الخصال، ابى جعفر محمد بن على بن الحسين إبن بابويه القمى، الشيخ الصدوق، منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية، قم، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ق.

الكافى. محمد بن يعقوب الكلينى الرازى، دار الكتب الاسلامية، تهران، الطبعة الرابعة، ١٣٦٥ش.

المحاسن، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد البرقی، دار الکتب الاسلامیة، قم، الطبعة الثانیة، ۱۳۷۱ق.

المصباح الکفعمی، الشیخ تقی الدین إبراهیم بن علی العاملی الکفعمی، منشورات الرضی (زاهدی)، قم، الطبعة الثانیة، ١٤٠٥ق.

بحار الانوار، علّامة المجلسی، موسّسة الوفاء، بیروت-لبنان، ١٤٠٤ق.

تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی المعروف بالعیاشی، المطبعة العلمیة، تهران، ۱۳۸۰ق.

تفسیر فرات الکوفی، ابو القاسم فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ١٤١٠ق.

تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، محمد بن محمدرضا القمی المشهدی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳٦۸ش.

جمال الاسبوع، رضی الدین ابی القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس، منشورات الرضی، قم.

علل الشرائع، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین إبن بابویه القمی، الشیخ الصدوق، مکتبة الداوری، قم.

عیون اخبار الرضا، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین ابن بابویه القمی، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۷۸ق.

مستدرک الوسائل، میرزا حسین النوری الطبرسی، موسسة آل البیت لإحیاء التراث، قم، الطبعة الاولی، ١٤٠٨ق.

مستدرک سفینة البحار، الشیخ علی النمازی الشاهرودی .

مفتاح الفلاح، محمد بن حسین بن عبد الصمد الحارثی المعروف بالشیخ البهائی، دار الاضواء، بیروت، الطبعة الاولی، ١٤٠٥ق.

من لایحضره الفقیه، الشیخ الصدوق ، موسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة، الطبعة الثالثة، ١٤١٣ق.

وسائل الشیعة، محمد بن حسن بن علی، الشیخ حرّ العاملی، موسسة آل البیت لإحیاء التراث، قم، الطبعة الاولی، ١٤٠٩ق.

نهج البلاغة، الشريف الرضى، دار الهجرة .

مصادر العربية:

اجود التقريرات، السيد ابوالقاسم الخوئى، مكتبة المصطفوى، قم، ١٣٦٨ش.
اصول المعارف، محسن فيض كاشانى، تعليق و تحقيق و مقدمه سيد جلال الدين آشتيانى، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، چاپ سوم، ١٣٧٥ش.
اعيان الشيعة، السيد محسن الأمين.
البداية و النهاية، ابن كثير، حققه و دقق اصوله و علق حواشيه على شيرى، دار احياء التراث العربى، الطبعة الاولى ١٤٠٨ق، بيروت-لبنان.
التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، حسن المصطفوى، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ١٣٦٠ش.
الحكمة المتعالية فى الأسفار الاربعة، صدر الدين محمد الشيرازى، شركة دار المعارف الاسلامية، المكتبة المصطفوية.
التصور و التصديق، صدرالدين الشيرازى، مصحح محسن بيدار فر، انتشارات بدر، چاپ پنجم، ١٣٧١ش.
الشواهد الربوبيّة في المناهج السلوكيّة، صدر الدين محمد الشيرازي، انتشارات دانشگاه مشهد، ١٣٤٦ش.
الفتوحات المكيّة، محي الدين العربي، دار صادر، بيروت.
الفكر الفلسفى عند الشيعة الإثناعشرية، على الجابرى، چاپ دوم، قم دار إحياء الأحياء، ١٤٠٩ق.
بغية الراغبين فى سلسلة آل شرف الدين، السيد عبد الحسين شرف الدين، دار الاسلامية، بيروت، ١٤١١ق.
تاج العروس، الزبيدى.
تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، دراسة و تحقيق على شيرى، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت-لبنان، ١٤١٥ق.
تعليقة على معالم الاصول، السيد على القزوينى، موسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، الطبع الاولى ١٤٢٢ق.

تعلیقة علی نهایة الحکمة، محمد تقی مصباح الیزدی، الطبعة الاولی، موسسة فی طریق الحق (در راه حق)، ۱٤۰٥ق.
جامع الشواهد، ملامحمد باقر الشریف، طبع محمدیّه، اصبهان
رجال الکشی، الکشی.
رجال النجاشی، احمد بن علی بن احمد بن العباس النجاشی.
شرح فصوص الحکم لقیصری، محمد داود القیصری الرومی، تحقیق السید جلال الدین الآشتیانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، الطبعة الاولی، ۱۳۷٥ش.
طبقات اعلام الشیعة، آقا بزرگ طهرانی، انتشارات دار المرتضی، مشهد.
طبقات فحول الشعراء، ابن سلام الجمحی.
عصر المامون، احمد فرید رفاعی، الطبعة الرابعة.
فصوص الحکم، محی الدین العربی، الزهراء، الطبعة الثانیة، ۱۳۷۰ش.
مجموعه آثار حکیم صهبا، محمد رضا القمشه‌ظای، تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی و خلیل بهرامی قصرچمی، کانون پژوهش اصفهان، الطبعة الاولی ۱۳۷۸ش.
مسار الفلسفة فی ایران و العالم، السید محمد الخامنئی، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، الطبعة الأولی، ۲۰۰٦م.
مصباح الانس (شرح مفتاح الغیب)، محمد بن حمزة الفناری، تصحیح محمد الخواجوی، مطبعل مولی، الطبعل الاولی، ۱۳۷٤ش.
معجم مصطلحات الرجال و الدرایة، محمدرضا جدید نژاد و محمد کاظم رحمان ستایش، دار الحدیث، الطبعل الثانیة، ۱٤۲٤ق.
مفردات الفاظ القرآن، الراغب الاصفهانی.
مناصب النبی، تقریرات بحوث میرزا مهدی الإصفهانی، الشیخ محمود الحلبی، آستان القدس الرضوی، مخطوط

مصادر الفارسیّة:

آفاق فلسفه از عقل ناب تا حکمت احکام، گفتگوهائی با دکتر مهدی حائری یزدی، مسعود رضوی، نشر و پژوهش فرزان روز، چاپ اول ۱۳۷۹ ش.

تاریخ حکما و عرفا متاخر (تحریر ثانی)، منوچهر صدوقی سها، موسسه انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۸۱ش.
تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذبیح الله صفا، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۱ش.
تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، حنا الفاخوری و خلیل الجر، ترجمه عبد الحمید آیتی، نشر کتاب زمان، چاپ دوم ۱۳۵۸ ش.
تاریخ معتزله، محمد جعفر جعفری لنگرودی، چاپ کتابخانه گنج دانش، تهران، ۱۳٦٨ش.
تبیان اندیشه، گزیده مقالات پژوهشی در شناخت آراء آیت الله العظمی میرزا محمد حسین غروی نائینی، انجمن آثار و مفاخر استان اصفهان، چاپ اول ۱۳۷۹ش.
تحریر تمهید القواعد لصائن الدین علی بن محمد الترکه، عبد الله جوادی آملی، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۲ش.
توحید علمی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی، سید محمد حسین حسینی طهرانی، انتشارات علامه طباطبائی، ۱٤۱۹ق.
حدیقة الشیعة، احمد بن محمد معروف به مقدس اردبیلی، چاپ پایا، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.
دائرة المعارف تشیع.
رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، سید مهدی طباطبائی نجفی، با مقدمه و شرح محمد حسین طهرانی، انتشارات حکمت، چاپ دوم، ۱۳۷۰ش.
شهاب ثاقب، ملا فتح الله شوشتری متخلص به وفائی، انتشارات کتابخانه صدر .
شیوه‌های تحصیل و تدریس در حوزه‌های علمیه، محمد علی رضائی اصفهانی، انتشارات ستاره، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷٦ .
طلایه دار آفتاب، زندگی نامه شیخ محمود تولائی، جمعی از شاگردان.
علامه نائینی فقیه نظریه پرداز، جمعی از نویسندگان مجله حوزه، انتشارات بوستان کتاب قم، چاپ اول ۱۳۸٦.
گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد، سید علی خامنه‌ای، کنگره

جهانی حضرت رضا، ١٣٦٥ش.
گنجینه دانشمندان، محمد رازی، انتشارات اسلامیه، چاپخانه پیروز، قم، ١٣٥٤ش.
ماجرا در ماجرا، علیرضا ذکاوتی قرگزلو، انتشارات حقیقت، چاپ اول، ١٣٨١ش، تهران.
متاله قرآنی، محمد علی رحیمیان فردوسی، دلیل ما، قم ١٣٨٢.
مجموعه مقالات علامه طباطبائی، به کوشش و مقدمه سید هادی خسروشاهی، چاپ دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، ١٣٧١ش.
مقالات فلسفی، مرتضی مطهری، انتشارات حکمت، چاپ اول، ١٣٦٩ش.
مکتب تفکیک، محمد رضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ١٣٧٦ش.
فصلنامه سفینه، شماره ١.
فصلنامه حوزه، شماره ١٧ و ٣٠ و ٥٥.
ماهنامه کیهان فرهنگی، سال دوم، شماره ١٢، اسفند ١٣٦٤ و شمارهٔ ٥٢٩.

مصنّفات المؤلّف:

اعجاز قرآن، نامه به شاهزاده افسر، نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی.
الجبر و التفویض (القضاء و القدر و البداء)، نسخة صدرزاده.
الجبر و التفویض (القضاء و القدر و البداء)، نسخة الدامغانی.
القرآن و الفرقان، نسخة الملکی المیانجی.
انوار الهدایة .
خلقة العوالم، نسخة الملکی المیانجی.
غایة المنی و معراج القرب و اللقاء، نسخة آستان القدس الرضوی.
فهرس الاصول، نسخة صدرزاده.
معرفة العوالم، نسخة الآستانة.
فهرس المعارف، نسخة الدامغانی.
فی بیان وجه إعجاز القرآن و أنّه کلام الله، نسخة الدامغانی.
فی وجه إعجاز کلام الله المجید، نسخة الدامغانی.
فی وجه إعجاز کلام الله المجید، نسخة صدرزاده.

مصباح الهدى، نسخة الآستان القدس الرضوى.
مصباح الهدى، نسخة النجفى.
معارف القرآن، نسخة البروجردى.
معارف القرآن، نسخة الدامغانى.
معارف القرآن، نسخة الملكى الميانجى.
معارف القرآن، نسخة النمازى الشاهرودى.
معارف القرآن، نسخة صدرزاده.
معرفت نفس، نسخه عبد الله واعظ يزدى.

فهرس المطالب

مقدمهٔ تحقیق ۷
فقاهت امامیه ۸
چرا ابواب الهدی؟ ۱۰
شیوه انجام کار ۱۱
حاشیه‌نویسی و شرح متن ۱۵
تقدیر و تشکر ۲۰

درآمدی بر تاریخ حیات علمی میرزای اصفهانی ۲۲
مقدّمه ۲۲
میرزای اصفهانی کیست؟ ۲۴
یکم. میرزای اصفهانی از اصفهان تا نجف ۲۴
دوم. میرزای اصفهانی در مجاورت مشهد مقدس رضوی ۳۳

اندکی درباره ابواب الهدی ۴۰

کتابشناسی آثار میرزای اصفهانی ۴۶

۱ـ رسائل اعجاز قرآن ۴۶
مقدّمه ۴۶
۱ـ۱ـ اعجاز قرآن، نامه به شاهزاده افسر ۴۷
محتوای رساله ۴۹
۲ـ۱ـ اعجاز قرآن، فی وجه اعجاز کلام الله المجید ۵۱
محتوای رساله ۵۲
۳ـ۱ـ اعجاز قرآن، القرآن و الفرقان ۵۴
محتوای رساله ۵۵
۴ـ۱ـ اعجاز قرآن، فی بیان وجه اعجاز القرآن و انه کلام الله ۶۰
محتوای رساله ۶۲
۲ـ رساله معارف القرآن ۶۵
محتوای رساله ۶۷
۱ـ۲ـ معرفة العوالم ۶۷
۳ـ أنوار الهدایة؛ ۶۸
محتوای رساله ۶۹
۴ـ رساله جبر و تفویض (قضا و قدر و بداء) ۷۲
محتوای رساله ۷۳
۵ـ رساله غایة المنی و معراج القرب و اللقاء ۷۳
محتوای رساله ۷۴
۶ـ رساله صوارم العقلیة علی تأویل الاحادیث المرویة و المقامع العلمیة علی مفارق الشیخیة ۷۵
۷ـ رساله المواهب السّنیّة و العنایات الرّضویّة ۷۶
محتوای رساله ۷۷
۸ـ رساله فی التعارض و المعاریض ۷۸
۹ـ رساله افتاء و تقلید ۸۰
محتوای رساله ۸۱

۱۰ ـ رسائل اصول فقه ۸۱
۱ـ۱۰ـ رساله مصباح الهدی ۸۱
محتوای رساله ۸۲
۲ـ۱۰ـ رساله اصول وسیط ۸۵
محتوای رساله ۸۵
۱۱ـ معرفی سایر آثار ۸۶
۱ـ۱۱ـ رساله‌ی خلقة العوالم ۸۶
محتوای رساله ۸۷
۲ـ۱۱ـ فهرستها ۸۷
۳ـ۱۱ـ رساله‌ی معرفت نفس. ۸۹
محتوای رساله ۹۰
۱۲ـ رسائل فقهی ۹۲

ابواب الهدی

أمّا المقدّمة ۹۷
تذییلات المقدّمة ۱۰۹

الباب الأوّل من ابواب الهدی
و هو باب الأبواب للهدی ۱۳۵
تذییلات الباب الاول ۱۳۷

الباب الثانی من أبواب الهدی
معرفة العقل و العلم و التعلیم ۱۴۱
تذییلات الباب الثانی ۱۴۵

الباب الثالث من أبواب الهدى

معرفة الاستدلال على الله تعالى شأنه و معرفة المعروف بالآيات فالذى فى العلوم الإلهيّة مباين لما فى العلوم البشريّة ١٥٣

تذييلات الباب الثالث ١٥٧

الباب الرابع من أبواب الهدى

معرفة قدرة ربّ العزّة جلّ جلاله على تعريف نفسه لعباده و إيصالهم إلى مقام رؤيته ولقائه بنفس ذاته وأنّها فى العلوم الإلهيّة محقّقة واقعيّة به تعالى وممتنعة بغيره بخلاف العلوم البشريّة فإنّها ممتنعة بحقيقة المعرفة ١٧٣

تذييلات الباب الرابع ١٧٧

الباب الخامس من أبواب الهدى

معرفة أنّ لربّ العزّة تعالى شأنه فى العلوم الإلهيّة كمالات، و لكمالاته آيات و علامات، ولا نهاية لكمالاته كما لا نهاية لذاته جلّ و تقدّس ١٩٣

تذييلات الباب الخامس ١٩٧

الباب السادس من أبواب الهدى

معرفة أنّ الحقائق النّوريّة والحقائق الظّلمانيّة كلّها مخلوقة بالمشيّة و المشيّة فعله تعالى لا ذاته ١٩٩

تذييلات الباب السادس ٢٠٣

الباب السابع من أبواب الهدى

معرفة البراهين لما جاء به الرسول صلى الله عليه وآله في الأبواب السابقة ٢١٥

تذييلات الباب السابع ٢١٩

الباب الثامن من ابواب الهدى

فى ذكر قيام أهل الإيمان من أصحاب الأئمّة عليهم السلام و الفقهاء رضوان الله عليهم على خلاف مقالة الفلسفة و العرفان و فى الإشارة إلى مبدء هذين المقالتين ٢٢٧

تذييلات الباب الثامن ٢٣٣

الباب التاسع من أبواب الهدى

فى بيان مبانى علم الفلسفة و العرفان فى معرفة الله عزّ وجلّ و غيرها من المعارف الّتى دوّنوها فى كتبهم الباب العاشر من ابواب الهدى فى بطلان تلك الأساس البشرية حسب العلوم الإلهيّة ٢٣٥

تذييلات الباب التاسع ٢٣٩

الباب العاشر من أبواب الهدى

فى بطلان تلك الأساس البشرية حسب العلوم الإلهيّة ٢٤٩

تذييلات الباب العاشر ٢٥٣

الباب الحادى عشر من أبواب الهدى

معرفة شهادة ربّ العزّة جلّ جلاله على حقّيّة الرّسول صلّى الله عليه و آله و معارفه، و القرآن العظيم و علومه بعد الظّلم العظيم و الجناية الكبيرة من أئمّة الجور على الرّسول و الأئمّة الطّاهرين صلوات الله عليهم باختلاط العلوم البشريّة و إدخالها فى علومهم ٢٥٩

تذييلات الباب الحادى العاشر ٢٦١

الباب الثانى عشر من أبواب الهدى

معرفة باب علوم القرآن وهو الجرى على الفطرة ٢٦٥

تذييلات الباب الثانى عشر ٢٧٣

الباب الثالث عشر من ابواب الهدى

معرفة أنّ أساس العلوم الجديدة الإلهيّة على امتناع معرفة الحقائق النوريّة إلاّ بها وامتناع معرفة غيرها إلاّ بتلك الأنوار ٢٨٣
تذييلات الباب الثالث عشر ٢٨٩

الباب الرابع عشر من أبواب الهدى

معرفة أنّ أساس العلوم الجديدة على تذكّر العقلاء بالعقل ٢٩٣
تذييلات الباب الرابع عشر ٣٠٣

الباب الخامس عشر من أبواب الهدى

التذكّر بالمعرفة الفطريّة ٣١١
تذييلات الباب الخامس عشر ٣١٥

الباب السادس عشر من ابواب الهدى

معرفة العلم و هى الحجّة الثانية فى المعارف الإلهيّة، وبابه العقل وإثارته، ٣٢١
تذييلات الباب السادس عشر ٣٢٧

الباب السابع عشر من أبواب الهدى

معرفة الوجود ٣٣٣
تذييلات الباب السابع عشر ٣٣٩

الباب الثامن عشر من أبواب الهدى

شدّة معرفة حقيقة الوجود والإنّيّة وما به شدّة إثارة نور العقل ٣٤١
تذييلات الباب الثامن عشر ٣٤٧

الباب التاسع عشر من أبواب الهدى

معرفة أنّ الله تعالى شأنه هو الشاهد الأكبر لحقّانيّة ما يدعوا إليه القرآن و الرسول الأكرم ۳۵۱
تذييلات الباب التاسع عشر ۳۶۱

الباب العشرون من أبواب الهدى

معرفة المشيّة ۳۶۵
تذييلات الباب العشرون ۳۷۵

الباب الحادى والعشرون من أبواب الهدى

معرفة العرش والكرسى والكتاب المبين ۳۸۵
تذييلات الباب الحادى و العشرون ۳۹۷

الباب الثانى والعشرون من أبواب الهدى

معرفة آيات مشيّته تعالى الّتى جائت فى العلوم الإلهيّة و كذا معرفة آيات إرادته وتقديره و قضائه تعالى فى قبال ما جائت فى العلوم والمعارف القديمة ۴۰۱
تذييلات الباب الثانى و العشرون ۴۰۵

الباب الثالث والعشرون من أبواب الهدى

معرفة طريق معرفة ربّ العزّة فى العلوم الإلهيّة و معارفها على خلاف ما فى العلوم والمعارف البشريّة ۴۱۱
تذييلات الباب الثالث و العشرون ۴۱۵

الباب الرابع والعشرون من أبواب الهدى

معرفة اختصاص حجّته الخوارق للعادات لأشخاص الأنبياء و خلفاء الله و أنّ صدورها من غيرهم امتحان للناس و نفس هذا الشخص ۴۱۹

الباب الخامس والعشرون من أبواب الهدى

الصلاة ۴۲۱
تذييلات الباب الخامس و العشرون ۴۲۵

المستدركات الرّوائيّة ۴۲۷
مستدركات المقدّمة ۴۲۹
مستدركات الباب الثانی ۴۸۰
مستدركات الباب الثالث ۴۸۴
مستدركات الباب الرابع ۴۹۰
مستدركات الباب الخامس ۴۹۳
مستدركات الباب السادس ۴۹۵
مستدركات الباب السابع ۵۰۲
مستدركات الباب الثامن ۵۱۲
مستدركات الباب العاشر ۵۱۳
مستدركات الباب الحادی عشر ۵۲۷
مستدركات الباب الثانی عشر ۵۳۰
مستدركات الباب الثالث عشر ۵۳۵
مستدركات الباب الرابع عشر ۵۳۹
مستدركات الباب الخامس عشر ۵۵۷
مستدركات الباب السادس عشر ۵۷۰
مستدركات الباب التاسع عشر ۵۷۷
مستدركات الباب العشرون ۵۸۹
مستدركات الباب الحادی و العشرون ۵۹۱
مستدركات الباب الثانی و العشرون ۶۲۰

الفهارس ٦٢٣
فهرس آيات المتن و التذييلات ٦٢٥
فهرس روايات المتن و التذييلات ٦٣٧
فهرس التذييلات ٦٤٣
فهرس المستدركات ٦٧٥
الضمائم ٦٨٩
فهرس مصادر التحقيق ٧١٧
فهرس المطالب ٧٢٥